

کشف الاسرار و عُدّة الابرار

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

جلد هشتم

تفسیر سورهٔ الاحزاب الی آخر سورهٔ فصلت

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام: علی اصغر حکمت

کشف‌الاسرار وعدة‌الابرار

(جلد هشتم)

معروف به‌تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الاحزاب الی آخر سورة فصلت

تالیف : ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

بسعی و اهتمام : علی‌اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدبن احمد، قرن ۶ ق.
کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت. ــ تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۰ ج.
ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی) ــ ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱). ــ ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲). ــ ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳). ــ ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴). ــ ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵). ــ ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶). ــ ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷). ــ ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸). ــ ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹). ــ ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره ــ ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. ــ ج. ۳. تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاعراف. ــ ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. ــ ج. ۵. تفسیر سوره یوسف الی آخر سوره الکهف ــ ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور ــ ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر السجده ــ ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت ــ ج. ۹. تفسیر سوره الشوریٰ الی آخر سوره الحدید. ــ ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. ــ
چاپ هفتم : ۱۳۸۲.
۱. تفاسیر عرفانی ــ قرن ۶ق. ۲. تفاسیر اهل سنت ــ قرن ۶ق. ۳. نثر فارسی ــ قرن ۶ق. الف. انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ ـ ۴۸۱ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی‌اصغر، ۱۲۷۱-۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر خواجه عبدالله انصاری. هـ عنوان: تفسیر قرآن.
BP ۱۰۰ / ۹ م ۵ ک ۲۹۷/۱۷۸
۱۳۷۱
کتابخانه ملی ایران م۷۲ ـ ۷۷۹



کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (جلد هشتم)
تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی
به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت
چاپ ششم: ۱۳۷۶
چاپ هفتم: ۱۳۸۲
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

ISBN: 964 -00-0349-2 (Vol.8) ISBN: 964 -00-0341-7 (10 Vol.Set)
شابک ۲-۰۳۴۹-۰۰-۹۶۴ (جلد هشتم) شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

بسمه تعالی

مقـــدمه

الحمدلله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوّأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجرالعاملین (۱)

خدای را سپاس گوئیم که وعدهٔ خود وفا کرد و بندهٔ خودقرین اصطفا کرد، زمین معرفت بمیراث انسان گذاشت تا ازآسمان حقیقت و سحاب مکرمت باران رحمت بر فرق او ریخت و نورمحبت درجان او آمیخت وشور عشق در دل او انگیخت، واین کتاب نامی بپایان شد و این خطاب سامی بآخر رسید.

انا انزلـنا علیك الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها (۲)

اینك این سفرصواب و کتاب مستطاب که چون هشتمین مرتبهٔ بهشت ازتفسیر **رشید الدین ابوالفضل المیبدی** مجلدهشتم است؛ باب رحمت بروی خلق گشاده وفرشتگان قرب، قوائم کلمهٔ الهی بر دوش ارادت نهاده اند. **ویحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة** (۳)

دراین مجلد ازسورهٔ مبارکهٔ **الاحزاب** و**سبأ** و**الفاطر** و**یس** و**الصافات** و**ص** و**الزمر** و **المؤمن** و **فصلت**، کشف اسرار نموده و پردهٔ اختفا از رخسار شاهد معنی گشوده، ابرار را مایهٔ عدت و سیادت است و احرار را ذخیرهٔ فضلیت و سعـادت.

الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه (٤)

سروران دانشگاه طهران وعزیزان دانشکدهٔ علوم معقول ومنقول بمصداق کریمهٔ **الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئك**

---

۱ ـ الزمر ۳۹ر۷٤ ۲ ـ الزمر ۳۹ر٤۱ ۳ ـ الحاقه ٦۹ر۱۷

٤ ـ فاطر ۳۵ر۱۰

هم اولوا الالباب (۱) در این عمل خیر و کار صواب بتشویق ما برخاستند ، تا این توفیق رفیق شد و انوار الهی هادی طریق گشت و بدستیاری یاران موافق و رفیقان شفیق از آنجمله مخدومی **دکتر مهدی محقق** دانشیار دانشگاه تهران که در میدان طلب مرد و در طریق تحقیق رهنورد است؛ از مشرب رحیق مختوم بحمدالله کامیاب گردید.

لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك لهم مغفرة و رزق کریم (۲)

چه سعادت و عنایتی بالاتر و چه مرتبت و درجتی والاتر از این که خداوند منان از شفاخانهٔ احسان جان خستهٔ ما را درمان بخشید **قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء** (۳) و این مجلد مخلد که بزبان عذب و لسان لطیف پیر طریقت **شیخ الاسلام انصاری** گفته شده و شاگردان مکتب او در آن خوض کرده و از زلال معارف آن سیراب گشته‌اند، اینك پس از هشت قرن افزون‌تر ، جمعی دیگر از عاشقان جمال و سالکان طریق وصال آن امانت الهی را بخوانندگان با ایمان و خواهندگان صاحبدل و وجدان بازمیسپارند.

انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا (٤)

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

وسطرت هذه المقدمة الشریفة حامداً مصلیاً فی السابع عشر من شهر جمادی الاولی سنة ثلاثمائة و ثمانین بعد الالف من الهجرة النبویة .

علی اصغر حکمت ، وفقه الله و ارضاه

---

۱ ـ الزمر ۱۸٫۳۹ ۲ ـ سبأ ٤٫۳٤ ۳ ـ فصلت ٤٤٫٤۱
٤ ـ الاحزاب ۷۲٫۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۳ - سورة الاحزاب - «مدنیه»

۱ - النوبة الاولی

قوله تعالی :- «**بسم الله الرّحمن الرّحیم**» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.

«**یا ایّها النّبی**» ای پیغامبر، «**اتّق الله**» بپرهیز باش از ناخشنودی خداوند خویش، «**و لاتطع الکافرین والمنافقین**» و نگر فرمان نبری نا گرویدگان و دو رویان را، «**انّ الله کان علیماً حکیماً**(۱)» الله دانای است، راست دانش از همیشه.

«**واتّبع مایوحی الیک من ربّك**» و بر پی آن میرو که پیغام میکنند بتو از خداوند تو، «**انّ الله کان بماتعملون خبیراً**(۲)» الله تعالی بآنچه میکنید دانست [وزان آگاه از همیشه.]

«**و توکّل علی الله**» وپشت بخدا باز کن [و کار با او ساز]، «**و کفی بالله وکیلا**(۳)»، و چون بسنده است الله کار سازی را [و بسر بردن را].

«**ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه**» الله هیچ مرد را دو دل نیافرید در اندرون وی، «**وماجعل ازواجکم اللّائی تظاهرون منهنّ امّهاتکم**» و الله زنان شما را که از ایشان [کس کس با کس کس] ظهار میکنید مادران شما نکرد، «**وماجعل ادعیاءکم ابناءکم**» و الله پسر خواندگان شما را پسر شما نکرد، «**ذلکم قولکم بافواهکم**» این پسرخواندن سخن شما است که بزبان خویش میگوئید، «**والله یقول الحقّ**» و الله گفتنی گویدو سخن راست وبسزا، «**و هو یهدی السّبیل**(۴)» و اوست که راه مینماید و پسندیده پیدا میکند.

«**ادعوهم لآبائهم**» مردان را بپدران باز خوانید، «**هو اقسط عندالله**» آن راست‌تراست وداد‌تراست نزدیك الله، «**فان لم تعلموا آباءهم**» اگر پدران ایشان نشناسید، «**فاخوانكم فی الدّین**» برادران شما اند در دین [ایشانرا برادر میخوانید] «**ومو الیكم**» واگر شمارا مولاست مولا میخوانید آزاد کرده «**و لیس علیكم جناح فیما اخطأتم به**» و برشما تنگی نیست درخطا که پیش‌رفت ازشما، «**ولكن ماتعمّدت قلوبكم**» لکن تنگی در آن است که اکنون بقصد دل کنید و گوئید، «**و كان الله غفوراً رحیماً**(۵)» و الله آمرزگاری بخشاینده است از همیشه.

«**النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم**» پیغـامبر سزاتر است [وحق‌تر و نزدیکتر] بگروندگان ازیشان بخویشتن، «**وازواجه امّهاتهم**» وزنان اومادران ایشانند «**واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض**» وخویشاوندان سزاوارتر اندبیکدیگر [میراث بردنرا] «**فی كتاب الله**» دردین خدای، «**من المؤمنین والمهاجرین**» ازهمه گرویدگان هجرت کرده و هجرت ناکرده، «**الّا ان تفعلوا الی اولیآئكم معروفاً**» مگر که باکسان خویش از ناگرویدگان نیکوئی کنید در وصیت خویش که کنید «**كان ذلك فی الكتاب مسطوراً**(۶)» این حکم در دین خدای نبشته است برخلق.

«**و اذ اخذنا من النّبیّین میثاقهم**» گرفتیم از پیغـامبران پیمـان ایشان «**و منك و من نوح**» وازتوای محمّد وازنوح «**و ابراهیم و موسی و عیسی ابن مریم**»، «**و اخذنا منهم میثاقاً غلیظاً**(۷)» وپیمان ستدیم ازیشان پیمانی بزرگ استوار.

«**لیسئل الصّادقین عن صدقهم**» پیمان از بهر آن ستد تا فردا راست گویان را از راستی بپرسند، «**واعدّ للكافرین عذاباً الیماً**(۸)» و ناگرویدگانرا عذابی ساخت درد نمای سخت.

النوبة الثانية

سورة الاحزاب هفتاد و سه آیت است، و هزار و دویست و هشتادکلمه و پنج هزار و هفتصد و نود و شش حرف. جمله **بمدینه** فرود آمد، مگر دو آیت بقول بعضی از مفسران و ذلك قوله «یا ایها النبی انا ارسلناك شاهداً و مبشراً ونذیراً» الی آخر الآیتین. و درین سوره دو آیت منسوخ استیکی «ولاتطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم» نسخ منها «ودع اذیهم» بآیة السیف. دیگر آیت «لایحلّ لك النّسآء من بعد» نسخت بقوله «یاایّها النّبی انا احللنالك ازواجك». وعن **ابیّ بن کعب** قال: ـ قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة الاحزاب و علّمها اهله وما ملکت یمینه اعطی الامان من عذاب القبر».

قوله «یا ایها النّبی اتق الله» یأتی فی القرآن الامر بالتّقوی کثیراً لتعظیم مابعده من امر اونهی، کقوله «اتّقوالله وذروا مابقی من الربوا»، «اتّقوالله وقولوا قولا سدیداً»، «اتّقوالله وآمنوا برسوله»، و قول **لوط**: «اتّقوا الله ولاتخزون فی ضیفی». سبب نزول این آیت آن بود که **ابوسفیان بن حرب** و **عکرمة بن ابی جهل** و **ابوالاعور السلمی** از **مکه** بر خاستند و **بمدینه** رفتند بعد از واقعهٔ **اخدود**. در مدینه بسرای **عبدالله ابیّ** منافق فرو آمدند، و ازرسول خدا در خواستند تا ایشانرا امان دهد و با وی سخن گویند. رسول ایشانرا امان، داد ایشان برخاستند و بحضرت **مصطفی** (ص) آمدند و با ایشان **عبدالله بن سعد بن ابی سرح** بود و **طعمة بن ابیرق** و **عمر خطاب** درآن مجلس حاضر بود. ایشان گفتند: یا**محمد**! ارفض ذکر آلهتنا اللّات و العزّی و المناة و قل انّ لها شفاعة لمن عبدها و ندعك و ربّك. این سخن بر رسول خدا صعب آمد ودشخوار، **عمر** گفت: ـ یا رسول‌الله دستوری ده تاایشانرا هلاك کنم‌وپشت زمین ازیشان پاك کنم. رسول الله فرمود یا **عمر** آهسته باش که من ایشانرا امان داده‌ام. پس **عمر** گفت‌برخیزیدازحضرت‌نبوت که‌شمارا درلعنت‌خدا آیدوغضب‌او. پس‌رسول **عمر**را فرمود تا ایشانرا از **مدینه** بیرون کند. آنساعت **جبرئیل** فروآمدوآیت آورد: «یاایّها النّبی اتّق الله» ولاتنقض العهد الّذی بینك وبینهم «و لاتطع الکافرین» من‌اهل **مکة** یعنی

اباسفیان و**عکرمه** و**اباالاعور** « والمنافقین » من اهل المدینة یعنی **عبدالله بن اُبیّ** و **عبدالله بن سعد ابن ابی سرح** و **طعمة ابن ابیرق** . و معنی « اتّق الله » ای اثبت علی التّقوی و دم علیها ، کقوله « یا ایّها الّذین آمنوا آمِنوا » و کالرّجل یقول لغیره وهو قائم : قم هاهنا . ای اثبت قائماً ، وقیل الخطاب مع النّبیّ (ص) والمراد به هو وامّته ، بدلیل قوله : « انّ الله کان بما تعملون خبیراً » ذکره بالجمع . و قیل « ولاتطع الکافرین و المنافقین » فیما یسئلونك من الرفق بهم ولافی غیره . وقیل ولاتطعهم فیمایسئلونك من ابعاد الفقرآءِ عنك لیجا لسوك. « ان الله کان علیماً » بمایکون قبل کونه « حکیماً » بخلقه قبل خلقه . و قیل :ـ علیم بمایضمرونه من الخلف والغدر وبمایضمره الفقرآءِ من الایمان والحقّ. حکیم فی نهیه ایّا کم عن طاعتهم و مذاهبهم .

«واتبع مایوحی الیك من ربّك انّ الله کان بماتعملون خبیراً» قرأ **ابوعمرو** «یعملون بصیراً » بالیاءِ فیهما و الباقون بالتّآءِ .

« و توکّل علی الله » ثق به فی جمیع امورك ولاتتّکل علی غیره فی جمیع اسبابك و لاتخف الکفّار .

« و کفی بالله و کیلا . » ای ـ اکتف به وکیلا ، ای حافظاً لك ، کفیلا برزقك، و دخلت البآء لانّه بمعنی الامر وان کان فی لفظ الخبر .

« ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه » این آیت درشأن مردی فرو آمد نام وی **ابومعمر الفهری** ، اورا **ذوالقلبین** میگفتند ازبهر آن که دعوی میکرد که:ـ فی صدری قلبان، اعقل بهما افضل ممایعقل محمّد بقلبه. گفت دربروسینهٔ من دودل نهاده‌اند تادانش ودریافت من بیش ازدریافت **محمد** باشد . روزبدرچون هزیمت برمشرکان افتاد ، **بوسفیان** او را دید یك تانعلین در دست و یك تا در پای بهزیمت میشد ، **بوسفیان** گفت : یا **ابامعمر** این چه حالست که نعلین تائی در دست داری و تائی در پای ؟ گفت : من خود ندانسته‌ام که چه میکنم پنداشتم نعلین در پای دارم . **بوسفیان** گفت: اگر ترا بدو دل

دریافت بودی این حال بر تو پوشیده نگشتی. **زهری** گفت و **مقاتل**، که این مثلی است که رب العالمین زد در حقّ کسی که زن خویش را ظهار کند گوید «انت علیّ کظهر امی» و پسر خواندهٔ که نسبت وا غیر پدر کند. میگوید چنانك مردی را دو دل نتواند بود زن مظاهر مادروی نتواند بود، تا اورا دومادر بود، و نه یك فرزند را بدو پدر نسبت کنند تا اورا دو پدر بود، اینست که رب العالمین فرمود:

«و ماجعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهنّ امّهاتکم» طلاق اهل جاهلیّت این بود که با زن خویش میگفتند: «انت علیّ کظهر امی»، چون اسلام آمد و شریعت راست، رب العالمین، آنرا کفّارت و تحله پدید کرد و شرع آنرا ـظهارـ نام نهاد. و معنی آنست که ماجعل نسآءکم اللائی تظاهرون منهنّ فی التّحریم کامّهاتکم ولکنّه منکر وزور، وفیه کفارة نذکرها فی سورة المجادلة ان شاء الله. قرأ **ابوعمرو و ابوجعفر و ورش عن نافع** «اللائی» هاهنا وفی سورة المجادلة باشمام الیاءِ غیر مهموز. وقرأ **ابن کثیر ویعقوب عن نافع** بهمزة مختلسة بغیر یآءِ و قرأ الباقون، وهم **اهل الکوفة و الشّام**، بالمدّ و الهمز و اثبات الیاءِ و کلّها لغات معروفة. «تظاهرون» بفتح التّآءِ و الهآءِ وتشدید الظّآ قرآءة **ابن عامر** و بفتح التّآء و الهآء و تخفیف الظّاءِ قرآءة **حمزة والکسائی** وبضم التّآءِ و تخفیف الظّآءِ و کسر الهآءِ قرآءة **عاصم**، وقرأ **اهل الحجاز والبصرة** تظهرون بفتح التّآءِ وتشدید الظّآءِ والهآءِ بغیر الف، والکلّ بمعنی واحد. یقال ظاهر من امرأته وتظاهر واظاهر وا ظهر، اذا قال لها انت علیّ کظهر امی.

«وماجعل ادعیآءکم ابنآءکم» الدّعی من تبنّیته و ادعیته ابناً. و ذلك انّ الرّجل فی الجاهلیّة کان یتبنّی الرّجل فیجعله کالابن المولود، وکانوا یورثون الادعیآء میراث الابنآءِ. فابطل الله تعالی ذلك. قال **مجاهد**: نزلت الآیة فی **زید بن حارثة** وکان **زید** من بطن من **کنانة** سبی فی صغره، فصار عبداً **للخدیجة**، فوهبته لرسول الله (ص) فاعتقه و تبنّاه قبل الوحی. وکان یقال له **زید** النّبیّ و آخی بینه و بین **حمزة بن عبدالمطلب**. فلمّا

تزوّج النّبی (ص) **زینب بنت جحش** وکان تحت **زیدبن حارثة**، قال المنافقون تزوّج محمّد امرأة ابنه و هوینهی النّاس عن ذلك فانزل الله تعالی هذه‌الایه ونسخ التبنّی.

« ذلکم قولکم بافواهکم »، لاحقیقة له. یعنی قولهم **زیدبن‌محمد** و ادّعآءِ نسب لاحقیقة له.

« والله یقول الحق » ای یقول مایجب ان یقال و قیل: معناه ما یقوله‌الله هوالحقّ، الواجب الّذی من عدل عنه خالف الحقّ.

« و هویهدی السّبیل » ای ـ وهویرشد الصحاب للصواب.

«ادعوهم لآبائهم »، تقول العرب فلان یدعی لفلان یعنی ینسب الیه، ووقوع اللام هاهنا للاستحقاق، وکان **ابن عمر** یقول: ما کنّا ندعوا **زیدبن حارثة** الّا **زیدبن محمد** حتی نزل القرآن «ادعوهم لآبائهم ».

« هواقسط عندالله » ای اعدل واصدق من دعائکم ایاهم لغیرآبائهم.

« فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم فی‌الدین،» معناه: اذالم تعرفوا اباً حرّاً فقولواهو اخونا فی‌الدین «وموالیکم»اذاکانوا معتقین و لیسوابنیکم، و قیل موالیکم ای بنو اعمامکم فان للدین لحمة کلحمة النسب، وقیل: انه من الموالاة و المحبة، ای فقولوا انه و لینا و من اولیآئنا.

« ولیس علیکم جناح فیما اخطاتم به » ای سهوتم فنسیتم الی غیرابیه.

« ولکن ما تعمّدت قلوبکم، ولکنّ الجناح فیما تعمّدت قلوبکم‌الخطآءِ ماکان قبل النهی فاما ماکان بعدالنهی والبیان فهو عمد. قال **الزجاج**: معناه: ـ لاجناح علیکم فیما اخطأتم به من بادرة کلام تخرج من الفم،فتقول یابنیّ،ولکنّ الجناح علیکم فیما تعمّدت قلوبکم فقصدتم النّسبة الی غیرابیه وهویعلم، فالجنة علیه حرام.

« و کان الله غفوراً » للمخطی « رحیماً » فی رخصته. وسمع **عمر بن الخطاب** رجلا یقول: اللهم اغفر خطایای. فقال: ابن آدم استغفر للعمد، فاما الخطآءِ فقد

تجاوز لك عنه

« النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم،» معنی-اولی- اقرب واحقّ للصّواب، وقیل معناه: حکمه انفذ علیکم من حکمهم علی انفسهم. وقیل: هو اولی واحقّ بتدبیر المؤمنین فی امور دینهم و دنیاهم منهم بتدبیر انفسهم فاذارأی احدهم لنفسه رأیاً و رأی النّبی (ص) له خلاف ذلك، فالاولی ان یترك رأی نفسه و یتّبع مارآه النّبی (ص) له،لان ذلك املح للعامّة وابعد من الفساد و قیل لانّ انفسهم تدعوهم الی مافیه هلاکهم والنّبی یدعوهم الی مافیه نجاتهم. وقیل سبب نزول هذه الآیة انّ رسول الله (ص) لمّا اراد غزوة **تبوك** و امر النّاس بالخروج، قال قوم :- نستأذن آباءنا وامّهاتنا فانزل الله سبحانه « النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» یعنی من آبائهم و امّهاتهم -و قیل: النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ای من بعضهم ببعض فی نفوذ حکمه علیهم و وجوب طاعته علیهم . و عن **ابی هریره** :انّ النّبی (ص) قال ما من مؤمن الّا و انا اولی به فی الدنیا و الآخرة اقرؤا ان شئتم النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم فایّما مؤمن مات و ترك مالا فلیرثه عصبته من کانوا ومن ترك دیناً اوضیاعاً فلیأتنی فانامولاه .

« وازواجه امهاتهم » یعنی هنّ امّهات المؤمنین فی تعظیم حقّهن و تحریم نکاحهن، علی التّابید،لافی النّظر الیهنّ و الخلوة بهنّ، فانّه حرام فی حقّهن کما فی حقّ الاجانب. قال الله تعالی: « و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من ورآءِ حجاب »، و لایقال لبناتهنّ اخوات المؤمنین و لالاخوانهنّ واخواتهنّ اخوال المؤمنین و خالاتهم .

قال **الشافعی** تزوّج **الزبیر اسمآء بنت ابی بکر** و هی اخت ام المؤمنین و لم یقل هی خالة المؤمنین .و اختلفوا فی انّهنّ هل کنّ امّهات النّسآءِ المومنات ؟ قیل کنّ امّهات المؤمنین والمؤمنات جمیعاً- وقیل: کنّ امّهات المؤمنین دون المؤمنات .

روی **الشعبی** عن **مسروق**:ان امراة قالت **لعایشة**: «یا امّة» فقالت:لست لك بام، انّما انا ام رجالکنّ.فبان بهذا انّ معنی الآیة تحریم نکاحهنّ.

« واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض،» یعنی فی المیراث . قال قتادة :کان المسلمون یتوارثون بالهجرة وقال الکلبی: آخی رسول الله (ص) بین الناس، فکان یواخی بین رجلین فاذا مات احدهما ورثه الآخر دون عصبته، حتی نزلت هذه الآیة « واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله، » ای فی حکم الله «من المؤمنین» الّذین آخی رسول الله (ص) بینهم «والمهاجرین» یعنی ذووالقربات بعضهم اولی بمیراث بعض من ان یرثوا بالایمان والهجرة، فنسخت هذه الآیة الموارثة بالمواخاة و الهجرة و صارت بالقرابة .

« الّا ان تفعلوا الی اولیآئکم معروفاً » اراد بالمعروف ـ الوصیّة والمعنی ـ الّا ان توصوا لمن لیس لکم بوارث من المؤمنین، بما یجوز لکم الوصیة به من اموالکم فیکون ذلک معروفا من الامر جائزاً فی الدّین، وقوله :ـ «الّا ان تفعلوا » لیس هذا استثنآءً من الکلام الاول انما معناه ـ لکن ای لکن فعلکم الی اولیآئکم معروفاً جائز فی الشّرع « کان ذلک» ای کان الّذی ذکرت من ان اولی الارحام بعضهم اولی ببعض « فی الکتاب » فی اللوح المحفوظ « مسطوراً » مکتوباً و قیل اراد بآلایة اثبات المیراث بالایمان و الهجرة یعنی اولوا الارحام من المؤمنین و المهاجرین بعضهم اولی ببعض ای لاتوارث بین المسلم و الکافر و لابین المهاجر وغیرالمهاجر ، « الّا ان تفعلوا الی اولیآئکم معروفاً » فالمراد بالاولیآءِ هم الاقارب من غیر المسلمین . ای الّا ان توصوا لذوی قرابتکم بشیء و ان کانوا من غیر اهل الایمان و الهجرة . قال محمد بن الحنفیة :هذه الآیة اجازة للوصیة للذّمی . « کان ذلک فی الکتاب مسطوراً»، یعنی فی التوریة مسطوراً، اذا نزل رجل بقوم من اهل دینه فعلیهم ان یکرموه ویواسوه ومیراثه لذوی قرابته، وقیل «کان ذلک فی الکتاب مسطوراً» ـ یعنی فی دین الله موجباً . وفی بعض القرآءة کان ذلک عندالله مکتوباً .

« واذاخذنا » یعنی ـ واذکر اذا اخذنا .

« من النبیین میثاقهم » یعنی ـ اخذالله عهدالانبیآءِ علیهم السلام عند تحمیلهم الرسالة علی الوفآء بماحملوا من تبلیغ الرسالات و ادآءِ الامانات و تصدیق بعضهم بعضاً و ایمانهم

بسآیرهم و تبشیر بعضهم ببعض. اخذ علی **نوح** ان یبشّر بابرهیم وعلی **ابرهیم** ان یبشر **بموسی** و من **موسی** **بعیسی** و من **عیسی** **بمحمد** علیه الصلوة و السلام و ذلك علی لسان **جبرئیل** (ع) . واستخلص **موسی** باسماعه کلامه بلا واسطة و اخذالمیثاق من **محمد** (ص) لیلة المعراج بیلا واسطة ، و کان له زیادة حال بان کان مع سماع الخطاب کشف الرؤیة . قال **مقاتل** : ـ اخذ میثاقهم علی ان یعبدوا الله ویدعوا الی عبادةالله و یصدق بعضهم بعضاً و ینصحوا لقومهم ، وخصّ هؤلآ الخمسة بالذّکر من بین النّبیین لانّهم اصحاب الکتب والشرایع واولوا العزم من الرّسل و قدّم نبینا (ص) فی الذّکر لقوله (ص) : « کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث» .

« واخذنا منهم میثاقاً غلیظاً » ای عهداً شدیداً علی الوفآء بماحملوا و ذلك حین اخرجهم من ظهر **آدم** کالذرّ و انطقهم .

« لیسئل الصّادقین » یقول اخذ میثاقهم « لیسئل الصّادقین عن صدقهم » یعنی ـ عن مبلّغین عن بلاغهم مثل قوله عزوجل « یوم یجمع الله الرّسل فیقول ماذا اجبتم » و کقوله **لعیسی** « ءانت قلت للنّاس » ،والحکمة فی سؤالهم مع علمه انّهم صادقون تبکیت الکفار الذین ارسلوا الیهم،وقیل « لیسئل الصّادقین » عن عملهم لله عزوجل ،وقیل لیسئل القآئلین «لااله الاالله» عن صدق قولهم،ای یطالبهم بصدق هذه الکلمة هل قالوها عن علم منهم اوقالوها علی وجه الغفلة و السهو و الجهل؟ وهل اتوا بها خالصاً لله ام لغیرالله .

« واعد للکافرین عذاباً الیماً » ای مولماً و هو عذاب النار .

النوبة الثالثة

قوله تعالی:ـ «بسم الله الرحمن الرحیم» اسم عزیز،شفیع المذنبین، جوده بلاء المهیّمین، مقصوده،ضیاء الموحّدین،عهوده ، سلوة المحزونین،ذکره ، حرفة المستمیحین شکره ،ردآؤه، کبریاؤه سنآؤه ،سنائه بهآؤه وبهآؤه علاؤه.

نام خداوندی که صنایع شیرین و بدایع زیبا کرد، سرائر عدم در صحرای وجود

آشکارا کرد، طبایع متضاد بستهٔ آب وآتش وخاك و هوا کرد. از قطرهٔ باران لؤلؤ لالا کرد، از آب دهن عسل مصفّی کرد، از فضلات طبیعت گاو، عنبر سارا کرد، آب زلال نتیجهٔ سنگ خارا کرد، یاقوت احمر تعبیهٔ صخرهٔ صمّا کرد، عیش خلایق مهنّا واسباب بندگی مهیّا کرد، هرچه بایست عطا کرد، و هرچه شایست پیدا کرد وآنچه کرد بسزای خویش نه بسزای ما کرد. الهی در ذات بی‌نظیر ودرصفات بی‌یاری، عاصیان‌را آمرزگاری و مفلسانرا راز داری، زیبا صنع و شیرین گفتاری، عالم الاسرار و معیوبانرا خریداری، درمانده را دستگیر و بیچاره را دستیاری.

بیت

هواك سمیر قلبی المستطار و ذکرك فی مجاری السرّ جار
وکنت ملکت فی امری اختیاراً فحکمك فی الهوی سلب اختیاری

ای مونس دیده باضمیرم یاری اندر دل من نشستهٔ بیداری
گر باد گری قرار گیرد دل من ازجان خودش مباد برخورداری!

« یا ایّها النّبی » ای پیغامبر مطهّر، ای مقتدآءِ بشر، ای برج دلالت را ماه انور، ای درج رسالت را درّ ازهر، ای برسرسیادت افسر، ای برافسر سعادت گوهر، ای عنوان نامهٔ جلالت نام تو، ای طراز جامهٔ رسالت احکام تو، ای سرمایهٔ دین کلام تو، ای پیرایهٔ شریعت اوهام تو، ای فلك چاکر و ملك غلام تو، ای حاملان عرش و ساکنان فرش خدام تو.

بیت

سر سروران بستهٔ دام تو دل دلبران دفتر نام تو
بیك دم دو صدجان آزاد را کند بنده یك‌دانه ازدام تو
بساعقل آسوده‌دل‌را که کرد سراسیمه یك قطره ازجام تو

فرمان چیست از درگاه عزت بعالم نبوت؟

« اتّق الله » بپناه تقوی‌شو که همهٔ نیکوئیها درتقوی است ، همه شایستگیها درتقوی است ، عالم تقوی را بدایت نیست ، هر که قدم در راه دین نهاد درهرمقامی که رسد او را از تقوی گزیر نیست ، از ابتداءِ انسانیّت در گیر که ادنی الدرجات است تا انتهاءِ نبوّت که اعلی الدرجات است ، همه را بتقوی فرمودند : قرآن مجید فرمود « یا ایّها النّاس اتّقوا ربکم » ای نقطهٔ انسانیّت با تقوی باش که از وت گزیر نیست . یا ایّهـا النّبی «اتّق الله »ای نقطهٔ نبوّت بپناه تقوی شو که بی‌تقوی هیچ کار روان نیست .ای سیّد!درجات تقوی را نهایت نیست. آنچه در اوّل قدم پناهگاه تو آمد در تقوی ،در قدم ثانی گریز گاه تو آید که « حسنات المریدین سیّآت المقرّبین » چون از آن قدم در گذری استغفاری میکن و الیه الاشارة بقوله (ص) : « انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی الیوم سبعین مرّة » معـاشرالمسلمین ! تقوی سلطانی قاهر است هم درین سرای وهم درآن سرای ، جهدآن کنید بحمایت او شوید تا از رنج هردو سرای رستگاری یابید ، فردا که خلق سر ازخاك برآرند دوزخ را فرمان دهند تا سیاست خویش آشکارا کند ، هیچ کس ازمکلّفان ازو نجهد، انبیا واولیا و اصفیا همه را ثعبان وار بخویشتن کشد . قرآن عظیم ازعموم این حال خبر داد که « و ان منکم الاواردها کان علی ربك حتماً مقضیّاً » هیچ کس از شما نیست که نه در دوزخ شود و آنجا که قضاءِ ربوبیّت است ،شدن شما در دوزخ حتم است و چون در شدید هیچ چیزازونجات دهد مگر تقوی، فتوی قرآن چنین است ـ «ثمّ ننجّی‌الّذین‌اتقوا » متّقیان ازو رستگاری یابند و آن دیگران که برخود ظلم کرده‌اند که بی سرمایهٔ تقوی از دنیا بیرون شده‌اند در چنگ قهر او بمانند ، نوحه و زاری درگیرند که « یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب الله» ای جوانمرد!هرچه تو امروز بپناه او شوی همه با تو تالب گورست ، چون ترا در لحد نهند باز گردد ، جز تقوی که درین سرای و دران سرای مصطفی (ص) گفت: « کلّ حسب و نسب منقطع یوم القیمة الاحسبی و نسبی فاین المتّقون » همهٔ حسب‌هارااداغ کنند وهمهٔ نسبها راپی کنند وتقوی را گویند بیا که امروز

روز بازار تو است هر کرا از تو نصیبی بود در دنیا بر قدر نصیب او او را بمنزلی فروآر ، آشنایان خویش را « فی جنّات و نهر » فروآر ، خادمان خویش «فی مقعد صدق » فروآر ، عاشقان خویش را در حضرت عندیّت « عند ملیك مقتدر » فروآر ، ما در ازل حکم چنان کردیم که « ان المتّقین فی جنّات و نهر، فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر » . آشنایان تقوی کسانی‌اند که بپناه طاعت شوند، از هرچه معصیت است و حرام بپرهیزند ، خادمان تقوی ایشانند که بپناه احتیاط شوند، از هرچه شبهت است بپرهیزند ، عاشقان تقوی ایشانند که از حسنات و طاعات خویش از روی نادیدن چنان پرهیز کنند که دیگران ازمعاصی پرهیز کنند . **بوالقسم نصرآبادی** از خواص متّقیان بود ، اورا گفتند تقوی چیست ؟از حال خویش درتقوی خبر داد گفت: «ان یتّقی العبد ماسوی الله »

قوله: « و توکّل علی الله و کفی بالله و کیلا » التّوکّل سکون القلب بوعد الحقّ. و قیل التّوکّل تحقّق ثم تخلّق ثم توثّق ثم تملّق ، تحقّق فی العقیدة وتخلّق باقامة الشریعة، وتوثّق بالمقسوم، وتملّق بین یدیه بحسن العبودیّة . توکّل شرط ایمان است وعماد توحید و محل اخلاص و دخیل محبّت . قال الله تعالی: « و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین »، « انّ الله یحبّ المتوکّلین »،« ومن یتوکل علی الله فهوحسبه »توکّل ازبنده آنکه درست بود که یقین داند که بدست کس چیز نیست، وزحیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت نیست و، قسام مهربان است و غافل نیست . **بویزید بسطامی** با گروهی از مریدان بر توکّل نشسته بودند مدّتی بگذشت که ایشانرا فتوحی برنیامد و از هیچ کس رفقی نیافتند، بی طاقت شدند، گفتند: ای شیخ اگر دستوری باشد بطلب رزقی رویم؟ . شیخ گفت اگر دانید که روزی کجاست روید وطلب کنید. گفتند پس تاالله را خوانیم ودعا کنیم تااین فاقت ازما بردارد؟ گفتا اگر دانید که شما را فراموش کرده برخوانید ودعا کنید، گفتند: ای شیخ بر توکّل می نشینیم و خاموش می باشیم، گفتا :خدایرا آزمایش میکنید تا هیچ می گوئید؟ گفتند ای شیخ پس حیلت چیست؟ شیخ گفت: « الحیلة ترك الحیلة » حیلت آنست که اختیار و مراد

خود در باقی کنید تا آنچه قضاست خود میرود .

ای جوانمرد! حقیقت توکل آنست که مرد از راه اختیار برخیزد، دیدهٔ تصرف را میل در کشد ، خیمهٔ رضا و تسلیم بر سر کوی قضا و قدر زند ، دیدهٔ مطالعت بر مطالع مجاری احکام گذارد تا از پردهٔ عزت چه آشکارا شود و بهرچه پیش آید در نظارهٔ حال. چون مرد بدین مقام رسد کلید گنج مملکت در کنار وی نهند، توانگر دل گردد و فردا که روز بازار و هنگام بار بود و خلق را برعموم سئوال کنند که میفرماید: « فوربك لنسئلنهم اجمعین »، این جوانمردان که برمقام توکّل بر استقامت بودند و در منازل عبودیّت صدق بجای آوردند، ایشانرا سؤال کنند، ولکن سؤال تشریف نه سؤال تعنیف و سؤال عتاب .

و ذالـك قـولـه : « لیسئـل الصّـادقـین عـن صدقهـم » ، **مصطفی** را (ص) پرسیدند که کمال درچیست؟ جواب داد که: گفتار بحق و کردار بصدق. و گفته‌اند صدق را دو درجه‌است یکی ظاهر یکی باطن، اما ظاهر سه‌چیز است:- دردین صلابت و درخدمت سنت و درمعاملت حسبت و آنچه باطن است سه چیز است آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی و بدان که هررونده که منازل راه دین برد و مقامات اعمال و احوال گذاره کند، بهر منزل که رسد فرض عین وی آنست که صدق از خود طلب کند و حقیقت ان ازخویشتن بازجوید، و بظواهر آن قناعت نکند، تا آن مقام او را درست شود، زاهد در زهد و محبّ در محبّت و مشتاق در شوق ومتوکّل در توکّل و خائف در خوف و راجی دررجا وراضی دررضا، وهیچ مؤمن ازین احوال خالی نباشد، ورچه اند کی بود لکن ضعیف بود و چون قوّتی در وی آید بتأیید الهی و مددی در پیوندد از توفیق ربّانی اورا در آن مقام صادق ، و هوالمشارالیه بقوله: « انما المؤمنون الّذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصّادقون » .

۲ ـ النوبة الاولی

قوله‌تعالی:-«**یا ایها الّذین آمنوا**» ای ایشان که بگرویدند «**اذکروا نعمة الله علیکم**» یاد کنید و یاد دارید نیکو کاری خداوند خویش برخویشتن، «**اذ جاءتکم جنود**» آنگه که بشما آمد سپاهها، «**فارسلنا علیهم ریحاً**» فرو گشادیم برایشان بادی، «**و جنوداً لم تروها**» و [فرو فرستادیم بر[1] ایشان] سپاهی که شما ایشانرا نمی دیدید «**و کان الله بما تعملون بصیراً (۹)**» و الله بآنچه [میکردند] و میکردید بینا بود.

«**اذ جاؤکم**» آنگه که بشما آمدند، «**من فوقکم و من اسفل منکم**» از زبر شما و از زیر شما، «**واذ زاغت الابصار**» و آنگه که چشمها در چشم خانها از بیم بگشت و کژ گشت، «**و بلغت القلوب الحناجر**» و خواستید دلها که بگلو رسید، «**و تظنّون بالله الظّنونا (۱۰)**» و بخدای ظن می‌بردید آنچه میبردید

«**هنالك ابتلی المؤمنون**» آنجا و آنگه که مؤمنان می آزمودند، «**و زلزلوا زلزالا شدیدا (۱۱)**» و بجنبانیدند ایشانرا جنبانیدنی سخت.

«**واذ یقول المنافقون**» و آنگه که دورویان گفتند، «**والّذین فی قلوبهم مرضٌ**» و ایشان که دردلهای ایشان بیماری بود، «**ما وعدنا الله و رسوله**» وعده‌نداد ما را خدا و رسول، «**الا غروراً (۱۲)**» مگر مکر و فریب.

«**واذ قالت طائفة منهم**» و آنگه که گروهی از ایشان گفت، «**یا اهل یثرب**» ای مردمان مدینه، «**لا مقام لکم**» نه جای شماست ایدر، «**فارجعوا**» باز گردید، «**و یستأذن فریقٌ منهم النّبی**» و دستوری میخواهد جوقی[2] از ایشان از پیغامبر، «**یقولون ان بیوتنا عورة**» و میگویند خانهای ما خالی است [و نااستوار از دزدمی ترسیم]، «**و ما هی بعورةٍ**» و آن خانها خالی نیست و نااستوار، «**ان یریدون الّا فراراً (۱۳)**» ایشان نمی خواهند مگر گریختن،

«**و لو دخلت علیهم من اقطارها**» و اگر گرد بر گرد خانهای ایشان فرو گیرند و بر ایشان در آیند، «**ثمّ سئلوا الفتنة**» آنگه از ایشان خواهند که از اسلام با پس آیند، «**لآتوها**» بآن آیند [که از ایشان خواهند و کافر شوند] «**و ما تلبثوا بها الّا یسیراً (۱۴)**»

---

۱ ـ نسخهٔ الف : ور ۲ ـ نسخهٔ الف : جو کی.

و ایشان آنجا هیچ درنك[1] نکنند مگر اندکی [یامرتدشوند یا بگریزند]، «**و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل**» و نیز ایشان پیمان کرده بودند با خدای، پیش، «**لا یولّون الادبار**» که پشتها بر نگردانند، «**و کان عهد الله مسئولا (۱۵)**» و پیمان خدای کوشیدنی است ،

«**قل لن ینفعکم الفرار**» گوی سود ندارد گریختن، «**ان فررتم من الموت او القتل**» اگر گریزید از مرگ یا از کشتن، «**و اذاً لاتمتّعون الّا قلیلاً (۱۶)**» و آنگه که گریزید زنده نگذارند شما را مگر اندکی .

«**قل من ذا الّذی یعصمکم من الله**» گوی آن کیست که بجای دارد شمارا و بکوشد ازخدای، «**ان ارادبکم سوءا**» اگرخدای بشما بدی خواهد ، «**او ارادبکم رحمةً**» یا [آن کیست که مخذول کند] اگر الله بشما بخشایشی خواهد، «**ولا یجدون لهم من دون الله**» وایشان خویشتن را نیابند فرود از الله، «**ولیّاً ولا نصیراً (۱۷)**» نه کارسازی و نه یاری .

«**قد یعلم الله المعوّقین منکم**» میداند الله کاردربندان از شما، «**والقآئلین لاخوانهم**» وایشان که فرایاران خویش میگویند، «**هَلُمّ الینا**» که محمّد گذار و بما آی ، «**و لا یأتون البأس الّا قلیلا (۱۸)**» و بجنك نیایند مگر اندکی .

«**اشحّةً علیکم**» خویشتن و توان خویشتن دریغ میدارند از شما [و برشما زور میکنند وقت غنیمت بطمع]، «**فاذا جآء الخوف**» چون جنك آید ، «**رایتهم**» ایشانرا بینی ، «**ینظرون الیك**» مینگرند بتو ، «**تدور اعینهم**» چشمهای ایشان درچشم خانها میگردد [از بیم]، «**کالذی یغشی علیه من الموت**» چون کسی در بیهوشی جان کند ، «**فاذا ذهب الخوف**» چون جنك بشود، «**سلقوکم بالسنةحداد**» در شما گزارند زبانهای تیز، «**اشحّةً علی الخیر**» سخت خشك وحریص و بخیل برمال این جهانی، «**اولئك لم یؤمنوا**» ایشان آنند که دلهای ایشان بنگروید، «**فاحبط الله اعمالهم**» الله کردارهای ایشان تباه کرد، «**و کان ذلك علی الله یسیراً (۱۹)**» و آن برخدای آسان بود

«**یحسبون الاحزاب لم یذهبوا**» منافقان میپندارند که سپاه دشمنان بنرفته اند بهزیمت، «**و ان یأت الاحزاب**» و اگر سپاههای دشمنان بازآیند، «**یودوا لوانهم بادون**

۱ـ نسخهٔ الف: هیجا درنك آنجا

فی الاعراب »منافقان چنان دوست دارند و خواهند که بیابانیان بودندی [١] از ایشان دور، **یسئلون عن انبائکم** [درمیان دشتیان] خبرهای شما می‌پرسیدندی [و از جنگ و از دشمن دور]، «**ولو کانوا فیکم**»، واگر درمیان شمایندی [٢] «**ماقاتلوا الّا قلیلاً** (٢٠)» باز جنگ نکنندی [٣] مگر اندکی.

«**لقد کان لکم فی رسول الله اسوةٌ حسنةٌ**» در رسول خدا جایِ بردنِ پی است و آساجستن نیکو، «**لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر**» آنکس را که می‌ترسد از خدای وروز رستاخیز، «**وذکَر الله کثیراً** (٢١)» و خدایرا یاد میکند فراوان،

«**ولمّا رأی المؤمنون الاحزاب**» وچون گرویدگان، راست سپاههای دشمن دیدند، «**قالوا**» گفتند، «**هذا ماو عدنا الله و رسوله**» این آنست که خداما را وعده داده بود و رسول او، «**و صدق الله و رسوله**» و راست گفت خدا و رسول او «**و مازادهم**» و نیفزود آن بلا ایشانرا، «**الاّایماناً و تسلیماً** (٢٢)» مگر گرویدن و گردن نهادن و خویشتن بسپردن.

النوبة الثانیه

قوله: «یا ایّها الّذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم» فی کفایته ایا کم، امر الاحزاب والاحزاب هم الاقوام الّذین اجتمعوا علی محاربة الرّسول (ص) والمؤمنین فجآؤا وحاصروا رسول الله بضعة وعشرین یوماً، و هم **قریش** و **غطفان** و **یهود بنی النضیر** و **قریظة** «فارسلنا علیهم ریحاً» وهی الصّبا. قال **عکرمة** : انّ ریح الجنوب قالت لیلة الاحزاب للشمّال: انطلقی بنصر النّبی (ص). فقالت الشمال: انّ الحرّة لاتسری باللّیل، و کانت الرّیح الّتی ارسلت الیهم الصّبا. قال النبی (ص) نصرت بالصّبا و اهلکت **عادٌ** بالدّبور. «و جنوداً لم تروها» هم الملئکة، ولم تقاتل الملئکة یومئذٍ فبعث الله عزوجل علیهم تلک اللّیلة ریحاً باردةً فقلعت الابواب و قطعت اطناب الفساطیط واطفات النّیران و اکفات القدور و اجالت الخیل بعضها فی بعض وارسل الله علیهم الرّعب و کثر تکبیر الملائکة فی جوانب

١ـ نسخهٔ الف : دشتیان اندید. ٢ـ نسخهٔ الف، شمایندید. ٣ـ نسخهٔ الف: نکنندید.

عسکر هم حتی کان سیّد کلّ حیّ یقول « یابنی فلان هلمّ الیّ » ، فاذا اجتمعوا عنده قال : « النجاءالنجاء اتیتم لما بعث علیهم من الرعب » ، فانهزموامن غیر قتال .

« وکان‌الله بما تعملون بصیراً » ، نزول این آیت در بیان قصهٔ احزاب است و وقعهٔ **خندق** ، و شرح این قصه بر سبیل اختصار و شرط ایجاز آنست که :

چون رسول خدا علیه الصلوة و السلام و مؤمنان ، **کعب اشرف** را بکشتند ، و یهود **بنی النضیر** را از **مدینه** بیرون کردند ؛ **حُیی‌اخطب** و **کنانة ابن الربیع** با گروهی جهودان بر خاستند و رفتند سوی **مکه** و نفیر بر آوردند و از **قریش** یاری خواستند بر حرب **محمد** . **قریش** ایشانرا اجابت کردند و در قبایل عرب آواز دادند تا جمعی عظیم فراهم آمدند ، قریب پانزده هزار از **بنی غطفان** و **بنی فزاره** و **بنی کنانة** و اهل **تهامه** و غیر آن . **قریش** بیرون آمدند و قائد ایشان **ابوسفیان بن حرب** ، اسمه **صخر** ثمّ اسلم یوم فتح **مکة** و حسن اسلامه . **فزاره** و **غطفان** بیرون آمدند و مهتر ایشان **عُیینة بن حصن** ، و هومن المؤلّفة قلوبهم . خبر رسید **بمدینه** که قبایل عرب مجتمع شدندوبا جهودان **قریظه** و **نضیر** عهد کردند که‌دست‌یکی گیرند(۱) و بر حرب **محمد** واصحاب و ، هم پشت (۲) باشند . رسول خدا با یاران گفت : اکنون تدبیر چیست ؟ **سلمان** گفت : من در دیار و نواحی **پارس** دیده‌ام که چون از دشمن بر بیم‌باشند، گرد بر گرد شهرخویش خندقی سازند دفع دشمن را . رسول علیه‌الصلوة‌والسلام آن موافق داشت و فرمود تا خندقی گرد بر گرد مدینه فرو بردند چهل گز عرض آن و ده گز قعر آن ، و باز برید هر ده مرد را از یاران چهل گز . و مهاجر و انصار در **سلمان** خلاف کردند که‌**سلمان** مردی‌باقوت‌بود.مهاجران گفتند: **سلمان** منّا وانصار گفتند: **سلمان**منّا.رسول‌خدا گفت:نه‌آن‌و‌نه‌این«**سلمان**منّا اهل البیت».**عمرو بن عوف** گفت:من‌بودم‌و **سلمان** و **نعمان بن مقرن المزنی**وشش‌مرد انصاری،وچهل گزمارانامزد کرده وخط کشیدیم، لختی‌فروبردیم، سنگی سخت پیش‌آمد که تبرها ازآن شکسته گشت . **سلمان**رفت‌ورسول

۱ ـ نسخهٔ ج : دارند . ۲ ـ نسخهٔ الف : هام پشت .

خدا را از آن سنگ خبر داد. رسول بیامد و تبر از دست **سلمان** بستد و ضربتی زد بر آن سنگ و لختی‌از آن بشکافت و نوری عظیم از آن ضربت بتافت، چنانکه همهٔ نواحی **مدینه** روشن گشت، گوئی چراغی روشن بیفروختند درشبی تاریك. رسول خدا تکبیری کرد و یاران همچنان تکبیر کردند. یك ضربت دیگر زد و نوری دیگر همچنان بتافت و رسول و یاران تکبیر کردند، و سوم ضربت زد و نور بتافت و تکبیر کردند. رسول خدا گفت: در آن نور که اوّل بتافت قصرهای **حیره** و **مدائن** کسری بر دیدهٔ قدس ما عرضه کردند، آنرا دیدم کانیاب الکلاب، همچون‌دندان سگان. و درنور دوم قصرهای زمین **روم** دیدم و در سوم قصرهای **صنعا** کانها انیاب، و **جبرئیل** آمد و مرا خبر داد که آنچه بتو نمودند در تحت قهر امّت تو آرند و ملك امّت تو آنجا برسد مسلمانان شادی کردند و گفتند: حمد آن خداوند را که ما را بر دشمن وعدهٔ نصرت و ظفر داد. و منافقان گفتند ـ **معتب بن قشیر** و **عبدالله ابی** و اصحاب وی: این عجب نگر که **محمد** ما را چه وعده میدهد! فتح **شام** و **فارس** ما را وعده میدهد! و وقت را زهره نداریم که ازرحل خویش فراتر شویم(۱)! این غروراست که‌مارا میدهد ومیفریبد «ما وعدنا الله و رسوله الا غروراً». **انس‌مالك** گفت رضی الله عنه: روز خندق، یاران را دیدم مهاجر و انصار که بدست خویش تبر میزدند و کار میکردند که مزدوران و کارگران نداشتند و سرمای سخت بود آنروز، و بخوشدلی آن رنج و دشخواری همی کشیدند. رسول خدا علیه الصلوة و السلام که ایشانرا چنان دید، گفت: «اللهم انّ العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار و المهاجرین». ایشان جواب دادند که:

نحن‌الذین بایعوا **محمداً** علی الجهاد ما بقینا ابداً

و عن **البرآء بن عازب** قال: کان النبی (ص) ینقل‌التّراب یوم‌الخندق حتی‌اغبرّ بطنه یقول:

والله لولا الله ما اهتدینا ولا تصدّقنا ولا صلّینا

۱ـ نسخه الف: شیم.

فانزلن سکینةً علینا و ثبّت الاقدام ان لاقینا

انّ الاولی قدبغوا علینا اذا ارادوا فتنةً ابینا

چون خندق تمام شد ، لشکر کفار **بمدینه** رسیدند ، خندق دیدند گفتند : این عرب را نبودست . لشکرگاه بزدند و خندق در میان هر دو فریق بود ، و در آن وقت یهود **قریظه** و **نضیر** با رسول خدا عهد داشتند. **بوسفیان** ،**حییّ اخطب** را فرستاد بمردمان **قریظه** ، تا آن عهد که با **محمد** کرده‌اند نقض کنند ، و مهتر **قریظه** آن وقت **کعب بن اسد** بود. **کعب** چون شنید که **حییّ** آمد ، درحصارببست استواروا وراپخودراه نداد . **حییّ** گفت : در باز کن تا با تو سخنی بگویم . **کعب** گفت : باز کرد که من سخن تو نشنوم و عهدی که با **محمد** کرده‌ام نشکنم . **حیی** با وی همی پیچید و همی افزود تا او را بفریفت و نقض عهد کرد . خبر برسول خدا آمد ، رسول **سعدمعاذ** که مهتر **اوس** بود و **سعد عباده** که مهتر **خزرج** بود بفرستاد تا حال باز دانند . ایشان رفتند و **کعب اسد** را و قوم وی را دیدند حرب را ساخته ، باز گشتند و رسول را خبر کردند . رسول غمگین شد ، و کار بر مسلمانان صعب شد . سرما سخت بود و بیم دشمن و گرسنگی بغایت و منافقان متمرّد شدند و بعضی از ایشان همی گریختند و بهانه همی آوردند که « انّ بیوتنا عورة » ، و قومی ظنهای بد همی بردند چنانکه الله فرمود : « و تظنّون بالله الظنونا » . یکماه آنجا بماندند و میان ایشان حرب نرفت ، پس رسول کس فرستاد به **بنی غطفان** برئیس ایشان **عیینة بن حصن** و **حارث بن عوف** ، و گفت : ثلثی ازخرمای مدینه بشما دهم ، باز گردید وقوم خود را ببرید . ایشان بدان رضا دادند وعهد کردند ،لکن هنوزعهدنامه ننوشته‌بودند ؛ رسول **سعد معاذ** را و **سعد عباده** را خواند و با ایشان مشورت کرد . **سعد معاذ** گفت : اگر باین وحی آمده سمعاً و طاعةً ، واگر وحی نیامده، آن وقت که ما مشرك بودیم یاك خرما برشوت بایشان ندادیم اکنون که ربّ العالمین ما را باسلام گرامی کرد و بصحبت تو عزیز کرد و از عذاب

دوزخ نجات داد، ایشانرا رشوت کی دهیم؟! بعزّت آن خدای که ترا براستی بخلق فرستاد که یك خرما بایشان ندهیم مگر شمشیر، و بقضای حق رضا دادیم. رسول خدا از آن سخن شاد شد، فرمود: من بدان میگفتم که عرب روی بایشان نهاده بودند، خواستم تا لختی از ایشان کم شوند. ودر آن یك ماه که حصار مدینه بود، هیچ قتال نرفت مگر آنکه:

روزی جوقی[1] سواران قریش نام ایشان عمرو بن عبدود و عکرمة بن ابی جهل و وهیب بن ابی وهب و نوفل بن عبدالله سلاح درپوشیدند و اسب درتاختند درخندق و عمرو بن عبدود مبارز قریش بود، با بطشی و قوّتی و ترکیبی تمام مبارزت خواست وشمر گفت. علی بن ابیطالب (ع) پیش وی رفت. عمرو گفت: یاعلی من نخواهم که تو بدست من کشته شوی. علی گفت: من خواهم که تو بدست من کشته شوی. عمرو خشم گرفت و از اسب فرو آمد و با علی بهم برآویختند، گردی ازمیان ایشان برآمد ازبامداد تانماز پیشین. چون گرد باز نشست، علی ویرا کشته بود. رسول خدا فرمود: «لافتی الا علی ولاسیف الا ذوالفقار». وهیب زره بیفکند و بگریخت. علی شمشیری زد برزین و اسب وی، زین و اسب بدو نیم کرد. پس دیگری از ایشان پیش آمد و کشته شد و نوفل را بسنگ هلاك کردند و سه تن از کافران کشته شدند، و ازصحابهٔ رسول هیچکس کشته نشد. عبدالرحمن بن ابی بکر هنوزدراسلام نیامده بود، بیرون آمد ومبارزت خواست ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرا پیش آمد عبدالرحمن چون روی پدردید، بر گشت. پس با ابوبکر گفتند: اگرت پسر حرب کردی با تو، چه خواستی کرد تو با وی؟ ابوبکر گفت: بآن خدائی که یگانه ویکتاست که باز نگشتمی تا ویرا کشتمی یااو مرا کشتی. سعدمعاذ را تیری بررگ اکحل آمد، گفت: آلهی این خون را درین رگ نگه دار تا نخست قریظه را بمراد خود به بینم، آنگه اگر گشاده شود شاید. خیمه‌ای بود که کودکان و زنان مسلمانان درآن خیمه بودند، جهودی گرد آن خیمه

۱ـ نسخه الف: جوکی.

میگشت با سلاح و قصد ایشان میکرد ، **صفیه** عمهٔ رسول از خیمه بیرون آمد عمامه بر بسته و عمودی بدست گرفته و بیك زخم آن جهود را بکشت ، پس از آن راهها بسته شد و طعام عزیز شد و زنان و کودکان گریستن در گرفتند ، مؤمنان ضعیف شده و منافقان از شادی گردن بیفراخته و رسول خدا علیه الصلوة و السلام این دعا همی کرد : « اللّٰهم منزل الکتاب ، سریع الحساب ، اهزم الاحزاب » . پس **نعیم بن مسعود بن عامر** از بنی **غطفان** آمد بنزدیك رسول خدا و گفت : من مسلمانم و مسلمانی پنهان دارم ، مرا چه فرمائی ؟ رسول گفت : تو یك تن چه توانی کرد ؟ مگر خداعی ـ که « الحرب خدعة » . پس این **نعیم** بنزدیك **قریظه** شد و میان وی و میان ایشان در روزگار گذشته دوستی بود ، گفت : مرا چه دانید وچون شناسید ؟ گفتند : دوستی ناصح ! گفت اکنون نصیحت من بشنوید ! **قریش** و **غطفان** اینجا بیگانه‌اند ، خانه و سرای ایشان از شما دور است ، آمده‌اند تا اگر غنیمتی یابند در ربایند و اگر نه بگریزند و اندوه شما نخورند ، پس شما تنها بمانید و با **محمد** طاقت ندارید . گفتند : راست همی گوئی نصیحت همی کنی ، اکنون ما را چه باید کرد ؟ گفت : چون ایشان شما را بحرب خوانند ، گوئید ما ده تن خواهیم که برهن نزدیك ما فرستید تا شما پشت بر ما نکنید، تا آنگه که از **محمد** ایمن شویم . گفتند این صواب است و نیکو ، ماهمین کنیم . پس **نعیم** بنزدیك **قریش** شد و گفت شما دانید دوست داری من شما را و دشمنی من **محمد** را ، ومن شما را نصیحتی کنم اگر پذیرید . گفتند پذیریم و نصیحت تو شنویم . **نعیم** گفت پس بدانید که یهود پشیمان شده‌اند از نقض عهد که با **محمد** کردند و اکنون کس فرستاد که تا **محمد** با ایشان صلح کند و **محمد** اجابت نکرد . ایشان گفتند ما ده تن را از بزرگان **قریش** بخواهیم و بنزدیك تو فرستیم تا ایشانرا بکشی و با ماصلح کنی ، **محمد** گفت این‌صواب است ، اکنون‌ایشان ازشما ده‌تن‌خواهند خواست، نگر که هشیار باشید و دانید که چه می باید کرد . از آنجا برخاست **نعیم** و بنزدیك

غطفان شد و همین قصه با ایشان بگفت، شب شنبه پیش آمد · قریش و غطفان، عکرمه را فرستادند با گروهی مردمان و بنی قریظه را گفتند که مقام ما اینجا دراز شد و از طعام مردمان و علف ستوران در ماندیم، فردا روز شنبه می‌باید که حرب را ساخته باشید تاازدو یکی ظاهرشود ومردمان ازین تنگی ودشخواری برهند. ایشان جواب دادند که فردا روز شنبه است و ما را روزشنبه روز طاعت است و حرب نکنیم و تا ده تن از معتبران بما نفرستید، ما جنك نکنیم و ازنقض عهد شما ایمن نباشیم. ایشان گفتند: صدق نعیم و نصح ـ راست گفت نعیم و نصیحت نیکو کرد · هیچ کس بایشان نفرستادند و همه پراکنده دل شدند و تفرّق در میان ایشان افتاد. پس رسول خدا حذیفه را گفت: رو بمیان ایشان و بازدان که حال چیست و چه می‌سگالند. حذیفه گفت: چون بمیان ایشان رسیدم، باد عاصف دیدم بر ایشان مسلّط شده و سپاه حق در ایشان افتاده، باد خیمها بر میکند و برسر یکدیگر همی افکند و ستوران همی‌رمیدند و بوسفیان درمیان لشکر آواز همی داد که ای مردمان، لشکر از گرسنگی و سرما و سختی بیچاره شدند و ستوران ضعیف شدند از بی‌علفی، و قریظه عهدی که با ما داشتند از بیم محمد آن عهد بشکستند و این باد عاصف چنین بر ما چیره شده که با وی طاقت نماند، شما همه باز گردید که من باز گشتم. این بگفت و بر شتر نشست و شتر را زانو بسته بود، از رعب که در دل وی بود چندان هوش نداشت که زانوی اشتربگشادی پس از اشتر فرو آمد و زانوی وی بگشاد. حذیفه گفت اگر نه آن بودی که رسول خدا مرا گفته بود، نگر که ایشانرا نیازاری، ورنه من او را آن ساعت بکشتمی · لشکر همچنان در تاختن افتاده و جامه‌های اشتران و زین اسبان و خیمه وکالا همی انداختند و باد ایشانرا ازپشت ستور همی ربود و می‌افکند وفریشتگان تکبیر همی گفتند و ایشانرا همی‌راندند · اینست که رب العالمین فرمود: «فارسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها و کان الله بما تعملون بصیراً».

« اذجآؤ کم من فوقکم » ای ـ من فوق الوادی من قبل المشرق وهم **اسد** و **غطفان** و معهم **طلیحة بن خویلد الاسدی** فی **بنی اسد** و **حُیی بن اخطب** فی **یهود قریظه** .

« ومن اسفل منکم » یعنی ـ من بطن الوادی من قبل المغرب و هم **قریش** و **کنانه** علیهم **ابوسفیان بن حرب** فی **قریش** ومن تبعه و **ابوالاعور عمرو بن سفیان السلمی** من قبل الخندق .

« واذ زاغت الابصار » ای ـ مالت و شخصت من الرّعب ، وقیل زاغت عن کلّ شیءٍ فلم ینظروا الاالی عدوّها . و قیل زاغت ابصار المنافقین و رجال ضعیفة قلوبهم .

« و بلغت القلوب الحناجر » ای ـ کادت تبلغ فانّ القلب اذا بلغ الحنجرمات الانسان . الحنجر ـ جوف الحلقوم ، و هذا علی التّمثیل عبّربه عن شدّة الخوف .

« فتظنّون باللّه الظّنونا » ـ الالف زآئدة المراد بها النّصب، لذلك حذفها من حذفها من القرّآءِ وحذف الالف قرآءة اهل **البصرة** وحمزة والباقون علی اثبات الالف فی الظّنون والرّسول والسبیل ، والقرآن عربی والعرب تحبّ ازدواج الکلام وتساوی القوافی وآیات السورة وآخرها علی الالف . «وتظنّون باللّه الظّنونا » ای ـ ظنوناً مختلفة فالمخلص یظنّ انّ اللّه ینجز وعده فی اعلاءِ رسوله علی عدوّه و الضّعیف یظنّ غیر ذلك لمایری من کثرة العدوّ و المنافق یقول : « ما وعدنا اللّه و رسوله الا غروراً » .

« هنالك ابتلی المؤمنون » ـ العرب تکنی بالمکان عن الزّمان و بالزّمان عن المکان، و التّاویل ذاك حین ابتلی المؤمنون بالحصر و القتال لیتبیّن المخلص من المنافق .

«وزلزلوا زلزالاشدیداً» ای ـ حرّکوا تحریکاً شدیداً بلیغاً بالفتنة و التّمحیص فثبتوا علی ایمانهم ، و الزّلزلة ـ شدة الحرکة . این چنانست که عجم گویند : فلان کس را از جای ببردند از خشم یا از بیم یا از خجل . روی **ابوسعید الخدری** قال : قلنا یوم الخندق یا رسول اللّه هل من شیءٍ تقوله فقدبلغت القلوب الحناجر ؟ قال : « نعم ، قولوا اللّهم استرعوراتنا و آمن روعاتنا» قال فقلناها فضرب وجوه اعدآءِ اللّه بالرّیح فانهزموا.

«و اذیقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض» شك و نفاق و هم معتب بن‌قشیر و عبدالله بن ابیّ واصحابه : « ما وعدنا الله ورسوله الاغروراً » ای ـ یعدنامحمدفتح قصور بالشام و فارس و احدنا لایستطیع ان یجاوز رحله هذا و الله الغرورای ـ الباطل ، وقیل: قال رجل من المنافقین لرجل من المؤمنین: مامع محمدالا کلة رأس‌ولوکانوا لحماً لالتهمهم ابوسفیان .

« واذقالت طائفة منهم » ای ـ من المنافقین وهم اوس قبطی و اصحابه :

« یااهل یثرب» ـ یثرب ، اسم ارض المدینة فی جانب منها . و فی بعض‌الاخبار انّ النّبی (ص) نهی ان تسمّی المدینة یثرب و قال هی طابة کانّه کره هذه اللفظ .

« لامقام لکم » قرآءة العامّة بفتح المیم ، ای ـ لامکان لکم تنزلون و تقیمون فیه و قرأ حفص بضم المیم و هوالمصدر ، ای ـ لااقامةلکم .

«فارجعوا»الی منازلکم‌عن اتّباع‌محمد(ص) ،وقیل:فارجعوا عن القتال‌الی‌مسا کنکم.

« ویستأذن فریق منهم النّبی یقولون انّ بیوتنا عورة » ای ـ خالیة ضایعه وهی ممّایلی‌العدوّ و تخشی علیهاالسراق ، و قیل: « انّ بیوتنا عورة » ای‌ـ معورة للسراق غیر حصینة . یقال : اعورت بیوت القوم اذ ذهبوا عنه و اعور الفـارس اذا بدامنه موضع خلل للضّرب و الطّعن و تقول عور المکان یعور عوراً و بیت عور و بیوت عورة وعورةای‌ـ ذات عورة والعورة کلّ ما خیف علیه او کره‌انکشافه . وقریء فی‌الشواذّ «انّ بیوتناعورة» بکسر الواو ای ـ قصیرة الجدرات یسهل دخول السراق علیها فکذّبهم الله عزّوجلّ فقال: « وماهی بعورة » ،ای ـ هی‌حصینةوماهی‌بعورة،وقیل: زعموا انّ بهاعدوّاً من‌جملة‌العسکر فبعث رسول الله (ص) فلم یجدبها عدوّاً .

« ان یریدون الافراراً » ای ـ مایریدون بهذالقول الافراراً من القتال ثم اخبر الله سبحانه عن الغیب الذی هوسوء نیّات الّذین قالوا «انّ بیوتناعورة » فقال ولودخل العدوّ

علیهم بیوتهم من جوانب المدینة یعنی من ایّ جانب دخلت «ثم سئلوا الفتنة» ی ـ الارتداد و الکفر و الکون مع المشرکین علی المؤمنین فی الحرب « آتوها » یعنی لاعطوها و اجابوهم الی ذلك .

« و ماتلبّثوا بها الایسیراً » ای ـ ماتلبّثوا بالاجابه الاقلیلا ای ـ اسرعوا الاجابة الی الشرك طیبة به انفسهم ، وقرأ اهل الحجاز « لآتوها » مقصورة یعنی لجآؤها و فعلوها و رجعوا عن الاسلام وقیل « ماتلبّثوابها » ای ـ بالمدینة بعدذلك «الایسیراً» حتّی یاتیهم الله بالعذاب .

« و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لایولّون الادبار» یعنی بنی حارثه همّوا یوم احد ان یفشلوا مع بنی سلمة فلمّانزل فیهم مانزل ، عاهدواالله عزّوجلّ ان لایعودوا لمثلهاابدا فذکر هم الله ذلك العهد ، و قیل « من قبل » یعنی من قبل مجیءِ الاحزاب عاهدوا رسول الله (ص) وحلفواالاینهزمون ، فیولّون اعدآءهم ادبارهم یقال لکلّ منهزم ولّی دبره .

« وکان عهدالله مسؤلا » ای ـ مطالباً به کما تقول سألت فلاناً حقی ای طالبته به. ومنه قوله : « واذا المؤودة سئلت » ای طولبت بها ، وقیل انّ العهد المسؤل ان یحاسبو یجازی علیه .

« قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت اوالقتل ، الّذی کتب علیکم لانّ من حضراجله مات او قتل . « و اذاً لاتمتّعون الا قلیلا » ای ـ لاتمتّعون بعد الفرار الامدة آجالکم و هی قلیل .

« قل من ذا الّذی یعصمکم من الله » یمنعکم من عذاب‌الله « ان اراد بکم سوءاً » فی الدّنیا او من عذاب الله فی الاخرة ، و قیل معناه: من یقدر علی دفع قضآءالله فیکم «ان ارادبکم سوءاً »قتلا او هزیمةً اوجراحةً « اواراد‌بکم رحمة » هاهنا اضمار یعنی ـ ومن ذا الّذی یخذلکم اویحرمکم ان ارادبکم‌رحمة و ظفراً و نصراً وغنیمة یعنی ـ فاذا علمتم انّه لادافع و لارادّ لقضآءِ الله و لامردّ لامره فاعلموا انّه لایضرّکم الثّبات ولاینفعکم الفرار .

« و لایجدون لهم من دون الله و لیّاً » ای ـ قریباً ینفعهم « و لانصیراً » ای ـ ناصراً یمنعهم .

« قدیعلم الله المعوّقین منکم » ای ـ المثبطین النّاس عن رسول الله (ص) .

« و القائلین لاخوانهم هلمّ الینا » ارجعوا الینا و دعوا محمداً و اصحابه فلاتشهدوا معه الحرب فانا نخاف علیکم الهلاک . جآء فی انّ المعوّقین کانوا رؤسآء المنافقین قالوا لاتباعهم یوم الاحزاب:دعوا هذا الرّجل فانه هالك و اقبلوا نحونا .

« ولایأتون البأس » ای ـ الحرب، « الاّقلیلا » ریآءً و سمعةً من غیر احتساب ولو کان ذلك القلیل لله لکان کثیراً .

« اشحّةً علیکم »ـجمع شحیح وهوالبخیل ، ای ـ بخلآء علیکم بکلّ‌خیر لایحبّون ان ینالکم یـا معشر المؤمنین من الله خیرٌ و لانصرٌ و قیل بخلآء بالنفقة فی سبیل‌الله و النصرة ، و قیل بخلآء عندالغنیمة وصفهم الله تعالی بالبخل و الجبن ای ـ هم جبنآء عند اللقآءِ اشحـآء عند العطآء و انتصب الشّحة علی الحال من قوله : « و لایأتون الباس الا قلیـلاً » ای ـ جبنآء عند البأس اشحةً عند الانفاق علی فقرآء المسلمین و قیل نصب علی الذّم .

« فاذاجآء الخوف » ای ـ خوف القتال « رأیتهم ینظرون الیك تدور اعینهم » فی احداقهم یمیناً و شمالا من الخوف و الجبن « کالّذی یغشی علیه من الموت » ای ـ کدوران عین‌الّذی یغشی علیه من الموت ، وذلك انّ المغشی علیه من الموت یذهب عقله فیشخص بصره ، ای ـ یرمق ببصره مکاناً واحداً فلایطرف .

«فاذا ذهب الخوف »ای انکشف الحرب وامنوا، «سلقوکم بالسنةٍ حدادٍ » ـجمع حدید ، ای ـ جادلوکم وخاطبوکم مخاطبة یرفعون بهااصواتهم‌فی طلب الغنیمة یقولون:ـ اعطونا ! اعطونا! الحاحاً منهم ،وفی الحدیث « لیس منّا من‌سلق » ای ـ صاح فی المصیبة ، وتقول العرب: خطیب مسلاق وسلاق ای بلیغ مصقع ، وقیل:سلقوکم ای ـ یطعنون فیکم

بالمعایب کذباً و زوراً ، من قول العرب : سلقت المرأة ای ـ صخبت .

« اشحةً علی الخیر » ای ـ عندالغنیمة یتشاحّون المؤمنین ، و کرّر ـ اشحّة ـ لانّ الشحّ الاوّل یرید به البخل بالمعونة فی الحرب و لهذاقال « ولایأتون البأس الاقلیلاً » و بالثّانی یرید به البخل بالمال و الغنیمة .

« اولئك لم یؤمنوا » ای ـ من کان هذا صفته فلیس بمؤمن .

« فاحبط الله اعمالهم » قال **مقاتل** : ابطل الله جهادهم و قتالهم مع النّبی (ص)

« و کان ذلك علی الله یسیراً » ای ـ کان احباط اعمالهم علی الله هیّناً لانه الفعّال لما یرید .

« یحسبون الاحزاب لم یذهبوا » ای ـ یظنّ المنافقون انّ الاحزاب الّذین تحزبوا علی رسول الله (ص) من **قریش** و **غطفان** و**قریظة** لم ینهزموا ولم ینصرفوا عن قتالهم جبناً وفرقاً وقدانصرفوا ، وقیل : یظنّ المنافقون انّ الاحزاب لم یذهبوا لاعتقادهم انّ النّبی (ص) لم یصدقهم فیما اخبرهم به من نصرة المؤمنین ، و انّ الاحزاب لم یذهبوا عنهم الی مواضعهم و انمّا تأخروا عنهم لضرب من المکیدة .

ثمّ قال: « وان یأت الاحزاب » ای ـ ان یعودوا، « یودّ » هؤلاءِ المنافقون من شدة خوفهم و جبنهم انهم یترکون المنازل وینجون بانفسهم فیکونون بادین ای ـ فی البادیة مع الاعراب ، یقال: بدا، یبدوا، فهوبادٍ اذا خرج الی البادیة و لم یختاروا البادیة لامنها و لکن لیتّسع لهم مسالك الفرار ، و قیل: هم فی بعد النیة عن نصرتکم بحیث لوعاودکم الکفّار لکانت منیّتهم ان یکونوا عنکم بعیداً فی بعض البوادی .

« یسألون عن انبآئکم » ای ـ اخبارکم ، و قرأ **یعقوب** یسآءلون مشدّدة ممدودة ای ـ یتسآءلون .

« ولوکانوافیکم » یعنی لوکان هؤلآءِ المنافقون فیکم .

« ما قاتلوا الاقلیلاً » یقیمون به عذرهم فیقولون قدقاتلنا ، و قال **مقاتل**: « ماقاتلوا

الاقلیلا » یعنی ـ الاریاءً و سمعةً من غیر حسبةٍ و ما لم یکن لله فهوقلیل.

« لقدکان لکم فی رسول‌الله اسوةٌ حسنةٌ »، قرأ **عاصم**:ـ اسوة ـ حیث کان بضمّ الهمزة و الباقون بکسرها ، وهمالغتان، ای ـ قدوةٌ صالحةٌ . یقال: لنابکم اسوة وانتم لنافدوة ، و قیل : الاسوة ـ المشارکة فی الامر ، و معنی الایة : من یتوقع الخیر من الله و یری ما یصیبه من الشدآئدمن جهته فمن حکمه‌ان یتعزّی بـالنّبی (ص) ویرضی‌بهاسوة ولایکره‌ان یصیبه مثل مااصابه فیثبت معه حیث ثبت ولایولی‌عنه ولایطلب العلل کما فعله المنافقون.

قوله : «لمن کان یرجوالله» قال **ابن عباس** : یرجوا ثواب الله ، وقال **مقاتل**:یخشی الله و الیوم الاخر ، یعنی یخشی یوم البعث ان رآی فیه جزآء الاعمال .

« و ذکر الله کثیراً » لانّ المنافقین لایذکرون الله الاقلیلاً . قال **ابن جریر** : هذا عتاب من‌الله للّذین تخلّفوا عن‌النّبی (ص) **بالمدینة** یقول : کان‌الواجب ان یتأسوا ویکونوا معه حیث کان فانّ من یرجوا ثواب الله و رحمته فی‌الاخرة لا یرغب بنفسه عن رسول الله (ص) و لکن یکون له به اسوة فیکون حیث کان . ثم وصف حال المؤمنین عند لقآء الاحزاب فقال :

«ولمّا رأی المؤمنون الاحزاب » یعنی اجتماع الاحزاب علی رسول الله (ص) .

« قالوا » تسلیماً لامرالله و تصدیقاً لوعده : « هذا مـا وعدنا الله و رسوله » و لهم وعدهم الله ورسوله ان یصیبهم البلوی فی‌اموالهم و انفسهم فی قوله :« لتبلونّ فی‌اموالکم و انفسکم » و فی قوله : « احسب النّاس ان یترکوا ان یقولوا آمنّا و هم لایفتنون » و فی قوله : « ولنبلونکم بشیءٍ من الخوف و الجوع . . . »الایة ، وفی‌قوله : « ام حسبتم ان تدخلوا الجنّة ولما یأتکم مثل الّذین خلوامن قبلکم» الی‌قوله:«الا انّ نصرالله قریب»،فلمّا اشتدّبهم الامر یوم الاحزاب لم یشکّوا فی‌الدّین، بل قالوا « هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله »،« و ما زادهم » ما نزل بهم من الشّدآئد « الا ایماناً » تصدیقاً لله « و تسلیماً » لامرالله . والتسلیم والاسلام معناهما واحد،و هوتسلیم الامر الی الله واسلامهم وانقیادهم لمایأمرهم به ورضی منه بقضآئه فیهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : ـ « یا ایّها الّذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم » ، میفرماید : ای شما که ایمان آوردید و رسالت پیغامبر قبول کردید و سر بر خط فرمان نهادید و بوفای عهد روز میثاق باز آمدید ، نعمتی که بر شما ریختم هم از روی ظاهر و هم از روی باطن حقّ آن بشناسید و شکر آن بگزارید هم بزبان هم بتن و هم بدل . شکر زبان آنست که پیوسته خدایرا یاد میکند و زبان خود بذکر وی تر میدارد و چون نعمتی بر وی تازه میگردد الحمدلله میگوید . رسول (ص) یکی را گفت: چگونه‌ای؟ جواب داد که بخیر . رسول دیگر باره پرسید گفت : چگونه‌ای ؟ گفت بخیر . سوم بار گفت: چگونه‌ای؟ گفت بخیر و الحمدلله . رسول فرمود که این می‌جستم که بگوئی الحمدلله . بزرگان دین و سلف صالحین یکدیگر را پرسیدندی تا جواب ، حمد و شکر باشد و گوینده و پرسنده در ثواب شریك باشند .

شبلی را پرسیدند ، شکر چیست ؟ گفت : شکر آنست که در نعمت منعم را بینی نه نعمت ،وشادی و فرح که نمائی بردیدار منعم‌نمائی نه بردیدار نعمت ، آنکه این بیت بر گفت :

و ما الفقر من ارض العشیرة ساقیاً و لکننا جئنا بلقیاك نسعد

بنده باید که از نعمت دنیا بقدر کفایت قناعت کند و آن قدر سبب فراغت دین داند تا بعبادت و علم پردازد و طلب قرب حضرت الهیّت کند ، این کمال شکر بود ، و نشان درستی این حال آنست که اگر نعمتی بدو رسد که او را از حقّ مشغول خواهد داشت ، بدان اندهگن شود ، چنانکه آن درویش صحابه ، **سعید بن زید** . **عمر خطاب** در روزگار خلافت از مال غنیمت هزار درم بوی فرستاد ، **سعید** چون بدید دلتنگ و اندهگن نشست ، عیال ویرا گفت چرا اندهگن نشسته‌ای؟ گفت از رسول شنیدم که : درویشان پانصد سال پیش از توانگران ببهشت روند ، **عمر خطاب** مگر میخواهد که مرا

اززمرهٔ ایشان بیرون کند. کهنه‌ای داشت. آنرا پاره کرد وصرّها در بست و بدرویشان داد و شکر دل آنست که همهٔ خلق را خیر خواهد و برهیچکس حسد نبرد. و شکر تن آنست که اعضای خود همه نعمت داند و بکار آخرت مشغول دارد.

درویشی از روزگار نـا مساعد پیش **پیر طریقت** بنالید، پیر گفت: ای ظریف درویش! دوست داری ترا چشم نبودی وده هزار درم در دست بود؟ درویش گفت نه! پیر گفت: خواهی که عقلت نبود و همان ده هزار درم بود؟ گفت نه، پیر گفت: ای مسکین بدو حرف ترا بیست هزار درم حاصلست، ترا چه جای شکایت است؟!

وقتی **مصطفی** (ص) با یکی از یاران بر درخانهٔ منافقی بگذشت، آواز نشاط و الحان شعر و طرب شنیدند و نیز خوانی دیدند آراسته و از چند گونه طعامهای لذیذ بر آنجا نهاده. این مرد رسول را گوید: ای مهتر عالم حکمت درین چیست که یاران موافق تو و دوستان مخلصان حضرت تو در آتش گرسنگی میسوزند و این منافقان بدین طرب و نازچنین زندگی میکنند؟! گفت: ای مرد! هنوز این ذوق دنیا در سینهٔ تو قبولی دارد، یا زینت او در دیدهٔ تو غروری می نماید! حکمت درین آنست که تا از نعیم بهشت بی نصیب شوند «یرید الله الا یجعل لهم حظاً فی الاخرة».

«هنالك ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیداً»، در خبر **مصطفی** است صلوات الله علیه که: حقّ جلّ جلاله دوستان خود را ببلا تعهد کند، چنانك شما بیمار را بطعام وشراب تعهد کنید، و گفت: درفرادیس اعلی بسی درجات ومنازل هست که بنده هر گز بجهد خود بدان نتواند رسید، رب العزّة بنده را بآن بلاها که در دنیا بر سروی گمارد بدان رساند. و در خبر است که روزی رسول خدا بآسمان می نگرست و مـی‌خندید و گفت عجب میدارم حکم ربانی و قضای الهی درحقّ بندهٔ مؤمن، که اگر بنعمت حکم کند، رضادهد وخیرت وی درآن باشد، واگر ببلا حکم کند، رضادهد وخیرت وی درآن باشد، یعنی که برین بلاصبر کند ودرآن نعمت شکر کند ودرهردوخیرت باشد. و گفته‌اند که حقّ جلّ جلاله ذرّیّت آدم را هزار قسم گردانید و ایشانرا بر بساط محبت اشراف داد، همه

را آرزوی محبت خاست. آنکه دنیا را بیارا است و بریشان عرضه کرد. ایشان چون زخاوف و زهرات دیدند مست و شیفتهٔ دنیا گشتند و با دنیا بماندند، مگر یك طایفه که همچنان بر بساط محبت ایستاده بودند و سر بگریبان دعوی برآورده. پس این طایفه را هزار قسم گردانید و عقبی برایشان عرضه کرد، ایشان چون آن ناز و نعیم ابدی دیدند ظلّ ممدود و ماء مسکوب و حور و قصور، شیفتهٔ آن شدند و با وی بماندند مگر یك طایفه که همچنان ایستاده بودند بر بساط محبت، طالب کنوز معرفت. خطاب آمد از جناب جبروت و درگاه عزّت که شما چه میجوئید و در چه مانده‌اید؟ ایشان گفتند: «وانك لتعلم ما نرید» خداوندا! زبان بی‌زبانان توئی، عالم الاسرار و الخفیّات توئی، خود دانی که مقصود ما چیست.

ما را ز جهانیان شماری دگر است در سر بجز از باده خماری دگر است

رب العالمین ایشانرا بسر کوی بلا آورد و مفاوز و مهالك بلا بایشان نمود، آن یك قسم هزار قسم گشتند، همه روی از قبلهٔ بلا بگردانیدند که این نه کار ما است و ما را طاقت کشیدن این بار بلا نیست، مگر یك طایفه که روی نگردانیدند وعاشق وار سر بکوی بلا در نهادند، نه ازبلا اندیشیدند نه از عنا، گفتند ما را خود آن دولت بس که محمل اندوه تو گشتیم و غم بلای تو خوردیم.

من که باشم که بتن رخت وفای تو کشم دیده حمّال کنم بار جفای تو کشم
گر تو برمن بتن وجان ودلی حکم کنی هرسه‌را رقص کنان پیش هوای تو کشم

قدر درد او کسی داند که او را شناسد، او که ویرا نشناسد، قدر درد او چه داند؟

پیر طریقت گفت: الهی! نالیدن من ازدرد از بیم زوال درداست، او که‌از زخم‌دوست بنالد، در مهر دوست نامرد است. ای جوانمرد! اگر طاقت و زهرهٔ این کار داری، قصد راه کن، شربت بلانوش کن و دوست را بران گواه کن، یا نه عافیت بناز دار و سخن کوتاه کن. هیچکس به‌بددلی جانبازی نکرد وبپشتی آب وگل‌سرافرازی نکرد. با بیم جان غوّاصی نتوان و بپشتی آب و گل سرافرازی نتوان، یا جان کم گیر یا خویشتن متاوان.

۳ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**من المؤمنین رجال**» از گرویدگان مردانی‌اند، «**صدقوا ما عاهدوا الله علیه**» که راست آمدند در آنچه پیمان کردند با خدای بر آن، «**فمنهم من قضی نحبه**» ازیشان هست که بروفای خود برفت از دنیا، «**و منهم من ینتظر**» وازایشان هست که چشم میدارد، «**و ما بدلوا تبدیلا**(۲۳)» وپیمان به بیوفائی بدل نکردند [و خلاف نکردند].

«**لیجزی الله الصادقین بصدقهم**» آنهمه آنراست تا پاداش دهد الله راستان را براستی ایشان، «**و یعذب المنافقین ان شآء**» و عذاب کند دورویانرا اگر خواهد، «**اویتوب علیهم**» یا توبت دهد ایشانرا، «**ان الله کان غفوراً رحیماً**(۲۴)» که الله تعالی آمرزگار است و بخشاینده.

«**و ردّ الله الّذین کفروا**» و باز برد الله کافرانرا باپس، «**بغیظهم**» بادرد دل ایشان، «**لم ینالوا خیراً**» دست بهیچ کام نرسیده، «**و کفی الله المؤمنین القتال**» و بسربرد الله مؤمنانرا جنگ، «**و کان الله قویاً عزیزاً**(۲۵)» والله تاونده است بی‌همتا از همیشه.

«**وانزل الذین ظاهروهم**» آورد ایشانرا که‌هم‌بشت[1] گشتند [با قریش و غطفان]، «**من اهل الکتاب**» ازتوریة خوانان [قریظه]، «**من صیاصیهم**» از حصارهای ایشان، «**و قذف فی قلوبهم الرّعب**» و در دلهای ایشان افکند بیم، «**فریقاً تقتلون**» گروهی را میکشید، «**و تأسرون فریقاً**(۲۶)» و گروهی را میگیرید.

«**واورثکم**» وشما را میراث داد ازیشان، «**ارضهم و دیارهم واموالهم**» زمین ایشان و خان و مان ایشان و مالهای ایشان، «**وارضاً لم تطؤها**» و زمینی که

---

۱ ـ نسخهٔ الف: هام پشت.

هر گز درو نرفتید ، « **و کان الله علی کل شیءٍ قدیراً** [۲۷] » و الله بر همه چیز توانا است همیشه .

« **یا ایها النبی قل لازواجك** » پیغـامبر من گوی زنان خویش را ، « **ان کنتنّ تردن الحیوة الدنیا و زینتها** » اگر چنانست که شما را این جهان می باید و آرایش آن ، « **فتعالین** » پس بیائید ، « **امتعکنّ** »تا شما را چیزی دهم ، « **واسر حکنّ** » و شما را گسیل کنم و رها کنم ، « **سراحاً جمیلاً** »[۲۸] رها کردنی نیکو .

« **و ان کنتنّ تردن الله و رسوله** » اگر چنانست کـه شما خدایـرا میخواهید و رسول او ، « **والدّار الآخرة** »وسرای آن‌جهانی [بهشت]،« **فان الله اعدّ للمحسنات‌منکنّ اجراً عظیماً** [۲۹] » الله بساخت نیکوکاران‌را ازشما مزدی بزرگوار.

« **یا نسآء النبی** » ای زنان‌پیغامبر، « **من یأت منکنّ بفاحشةٍ مبینةٍ** » هر که از شما کاری زشت کند و ناپسندی،پیدا کنندهٔ عقوبت ، « **یضاعف لهاالعذاب ضعفین** » دو باره او را عذاب کنند دران جهان ، « **و کان ذلك علی الله یسیراً** [۳۰] » و آن برخدای آسانست .

« **و من یقنت منکنّ لله ورسوله** » و هر که بر ایستاد کند از شما بفرمان برداری‌خدای‌راورسول‌اورا،« **و تعمل صالحاً** »و کردارنیك کند،« **نؤتها اجرها مرتین** » او رادهیم مزد او دو باره، « **واعتدنالها رزقاً کریماً** [۳۱] » وساختیم او را دربهشت مزدی نیکو کریم آزادهٔ آسان .

الجزء الثاني والعشرون

« **یا نسآء النبی** » ای زنان پیغامبر ، « **لستنّ کاحدٍ من النسآءِ** » شما چون هیچکس از زنان دیگر نیستید ، « **ان اتقیتنّ** » اگر چنان است که از خدای می ترسید ، « **فلاتخضعن بالقول** » پس سخن بناز مگوئید [با مردان بیگانه] ؛ « **فیطمع الذی فی قلبه مرض** » که آنکه طمع کند در شما مردی که در دل او بیماری [دوستی زنان] است ، « **و قلن قولاً معروفاً** (۳۲) » و سخن بآزرم گوئید و پسندیده .

« **وقرن فی بیوتکن** » و در خانهای خویش آرام گیرید ، « **ولاتبرّجن** » و نیز اظهار زینت و محاسن خویش مکنید ، « **تبرّج الجاهلیة الاولی** » چنانك اهل جاهلیت پیشین کردند در روزگار نادانان نخستین ، « **واقمن الصلوة** » و نماز بپای دارید ، « **وآتین الزکوة** » و از مال بدهید ، « **واطعن الله رسوله** » و فرمان برید خدایرا و رسول اورا ، « **انما یرید الله** » میخواهدالله ، « **لیذهب عنکم الرجس** » که از شما ببرد همهٔ تاشها [1] وناخوشها ، « **اهل البیت** » ای خاندان رسول ، « **و یطهرکم تطهیراً** (۳۳) » و پاك کند شما را پاك کردنی .

« **و اذکرن مایتلی فی بیوتکنّ** » و یاد کنید آنچه میخوانند در خانهای شما ، « **من آیات الله** » از سخنان خدای ، « **والحکمة** » و ازسنت رسول او ، « **انّ الله کان لطیفاً خبیراً** (۳۴) » که الله باریك دان است دور بین در مغز ، کارآگاه ، از همه چیز [ازهمیشه] ،

« **انّ المسلمین و المسلمات** » گردن‌نهادگان مردان وزنان، « **و الصادقین والصادقات** » وراستگویان مردان و زنان ، « **و الصابرین والصابرات** » و شکیبایان

۱ ــ تاش : کلفی باشد که برروی و اندام مردم پدیدآید و آن راعوام «ماه گرفت» خوانند. (برهان قاطع)

[برطاعت و ناکامیها] مردان و زنان ، « **والخاشعین والخاشعات** » و فروتنان ، مردان و زنان ، « **والمتصدقین والمتصدقات** » و صدقه دهان مردان وزنان ، «**و الصآئمین و الصآئمات**» وروزه داران مردان وزنان ، « **و الحافظین فروجهم و الحافظات** » و فرجها را کوشوانان مردان و زنان ، « **و الذاکرین الله کثیراً والذاکرات**» و یاد کنند کان الله مردان و زنان ، « **اعدّ الله لهم مغفرةً واجراً عظیماً** (۳۵) » بساخت الله ایشانرا آمرزش و مزد بزرکوار .

« **وما کان لمؤمنٍ و لامؤمنةٍ** » نیست ونبود و نیاید هیچ کرویده را نه مرد و نه زن ، « **اذا قضی الله و رسوله امراً** » که الله فرمانی دهد ورسول اوکاری کزارد ایشانرا ، « **ان یکون لهم الخیرة من امرهم** » که ایشانرا کزین بود خود را و اختیار از کار و بار ایشان [جز آنکه الله فرماید ورسول او ایشانرا] ، « **ومن یعص الله و رسوله** » و هر که سر کشد از فرمان خدای ورسول او ، « **فقدضل ضلالاً مبیناً** (۳۶)» او کمراه کشت کم کشتنی آشکارا .

« **و اذ تقول للذی انعم الله علیه** » یاد کن آنکه میکفتی آن مرد را که نیکوئی کرد الله با او [براهنمائی واسلام] ،« **و انعمت علیه** » و نیکوئی کردی تو باوو [بآزاد کردن او] ، « **امسك علیك زوجك** » که اهل خویش نکاه دار « **و اتق الله** » و از خدای بترس [و او را طلاق مده] ، « **و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه** » و نهان میداشتی چیزی در دل که الله آنرا پیدا خواست کرد ، « **وتخشی الناس** » و از مردمـان میترسیدی ، « **والله احقّ ان تخشیه** » و الله سزاتر بود که ازو ترسی ، « **فلما قضی زید منها و طراً** » اکنون که زید کام خویش ازان زن برآورد [واورا طلاق داد]، « **زوّجناکها** »اورا بزنی بتودادیم ،« **لکی لایکون علی المؤمنین حرجٌ**» از بهر آن تا برمؤمنان هیچ تنکی نبود ، « **فی ازواج ادعیائهم** » در بزنی کردن زنان پسر خواندکان ایشان ، « **اذا قضوا منهنّ و طراً** » که بزنی کنند ایشانرا وکام حلال

خویش ازیشان بر آرند ، « و کان امر الله مفعولاً (۳۷) » و کار خدای کردنی است و بفرمان او کار کردنی [همیشه و بریی آن رفتنی].

« ما کان علی النبی من حرج » نیست بر پیغامبر هیچ تنگی، « فیما فرض الله له » در آن که الله برید او را و کرد و شریعت ساخت [از زناشوئی یا بیش از چهار زن]، « سنة الله فی الذین خلوا من قبل » سنت الله است در پیغامبران که گذشتند از پیش ، « و کان امر الله قدراً مقدوراً (۳۸) » و همه کارهای الله باندازه است وبتقدیر باز انداخته چنانك باید .

« الذین یبلغون رسالات الله » ایشان کـه می رسانند پیغامهـای الله ، « ویخشونه » وازوی‌ می‌ترسند ، « و لایخشون احداً الّا الله » و بنه ترسند ازهیچ کس جز از الله ، « و کفی بالله حسیباً (۳۹) » و بسنده است الله بکار سازی ونگهبانی همه.

النوبة الثانية

قوله‌تعالی : ـ «من المؤمنین رجالٌ صدقوا ماعاهدوا الله علیه » ـ موضع‌ما نصب است بصدقوا ، کما یقال : صدقتك الحدیث ومعاهدة الله معاقدة رسوله علیه الصلوة والسلام. و المعنی ـ من المؤمنین رجالٌ و فوا بما عاهدوا الله علیه ، وهذا العهد ما بایعوا الرسول علیه من الجهادمعه ، «صدقوا» ای ـ ثبتوا وصبروا علی مابایعوا علیه‌من‌الثبات فی‌الحرب.

در خبر صحیح است از انس مالك رضی الله عنه ، گفت : این آیت در شأن عم من فرو آمد ، انس بن النضر! که درغزاة بدر حاضر نبود و تحسر همی خورد ، که اول مشهدی از مشاهد رسول (ص) وقعهٔ بدر بود و رسول درآن حاضر بود و من نبودم ، اگر قتالی دیگر پیش آید و الله مرا در آن حاضر کند ، الله داند و بیند که من چکنم دیگر سال غزاة احد پیش آمد ، سلاح در پوشید و در معرکه حاضر شد ، سعد معاذ رادید ، گفت : یا سعد و الذی نفسی بیده انّی‌لاجد ریح‌الجنة دون احد ـ بآن خدائی که

جان من بید اوست که بوی بهشت از جانب **احد** بمشام من میرسد. **سعد** گفت: فما استطعت لرسول الله ما صنع - آنچه وی کرد از بهر رسول من نکردم و طاقت نداشتم، در جنگ پیوست وهمی کوشید تاآنکه که کشته شد، بعد از آن اورا در میان کشتگان یافتند و هشتاد و اند جراحت در وی بود از ضربت شمشیر و زخم نیزه و جرح تیر، و در شأن وی این آمد که: «صدقوا ما عاهدوا الله علیه».

«فمنهم من قضی نحبه» - **جابر بن عبدالله** گفت: رسول خدا (ص) **طلحة عبیدالله** را دید که بوی بر گذشت، گفت: من احبّ ان ینظر الی رجل یمشی علی وجه الارض و قدقضی نحبه فلینظر الی هذا». «فمنهم من قضی نحبه» ای - و فی بعهده و قضاه بتمامه **کحمزة** و **انس بن النضر** و **مصعب بن عمیر** و غیرهم.

«و منهم من ینتظر» قضاه و الفراغ منه کما قضی من مضی علی الوفآء بعهده **کطلحة بن عبیدالله** ثبت مع رسول الله (ص) حتی اصیبت یده، فقال رسول الله (ص): «اوجب **طلحة** الجنة». قال بعض الصحابة: رأیت ید **طلحة** شلّآء و قی بها النبی (ص) یوم **احد** تقول العرب: قضی نحبه، ای - مات، و قضآء النّحب الموت. و اصل النّحب النّذر، کانّ الموت نذرٌ علی کلّ انسانٍ. و قیل: النّحب الخطر یعنی - فرغ من خطر الحیوة لانّ الحیّ علی خطرٍ ما عاش، و النّحب السیر السریع، یقال: نحب فی سیره یومه اجمع، اذا لم ینزل یومه و لیلته. و النّحب النّفس، ای - فرغ من انفاسه، و النّحب الجهد و النصب، ای - فرغ من نصب العیش و جهده. و هذا کلّه یعود الی معنی الموت و انقضآء الحیوة. قال الشاعر:

قضیت نحبی فسرّ قومٌ حمقی بهم غفلة و نومٌ
کانّ یومی علیّ ختمٌ و لیس للشامتین یومٌ

«و ما بدّلوا تبدیلاً» ای - ما بدّلوا ما عاهدوا الله علیه شیئاً من التبدیل لاقلیلاً منه و لا کثیراً.

« لیجزی الله الصّادقین بصدقهم » ـ و صدقهم هو الوفآء بالعهد .

« و یعذّب المنافقین ان شآء » ـ هذا الاستثنآء فیه قولان : احد هما ، انّ من تاب من نفاقه فاستحقّ ان یتوب علیه . و الثّانی ، یعذّب المنافقین بان لایوفّقهم للتّوبة من نفاقهم ان شاء فالاستثنآء من التّوفیق لامن العذاب .

« اویتوب علیهم »ان تابوا ، « انّ الله کان غفوراً » لمن تاب ، « رحیماً » بعباده .

« ردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً » ای ـ صرف الله وجوه الکافرین من الاحزاب بغیظهم و حسرتهم من غیر ان نالوا سروراً و لانصراً ممّا کانوا یأملونه ویرجونه و سمّاه « خیراً» لانّ ذلک کان عندهم خیراً فخوطبوا علی استعمالهم و زعمهم ،و قیل : «لم ینالوا خیراً» ، ای ـ مالاً وغنیمةً من جهة المسلمین .

« و کفی الله المؤمنین القتال » بالرّیح الّتی زلزلتهم و بالجنود من الملائکة فکبّرت الملئکة فی عسکرهم،فلمّا سمعوا التّکبیرقالوا : قدبدا محمد بالسحر فانصرفوا لایلون علی شیءٍ . وروی عن عایشة قالت : خرجت یوم الاحزاب استروح الاخبار فاذا انا برجلٍ یقول : لبّث رویداً یلحق الهیجاجمل ، فاذا ُاسید بن خضیر و اذا امرأةٌ تسوق بعیراً فقلت : ما الخبر ؟ فقالت : ردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً ، و رسول‌الله لم یمت فانزل الله تعالی علی لسانها الایة .

« و کان الله قویّاً عزیزاً » لایعجزه ما یرید ، فعّال لمایشآء ، غالب لکلّ شیءٍ

« وانزل الذّین ظاهروهم من‌اهل الکتاب » ثمّ اخبر الله عزّوجلّ بالکفایة الاخری و هی کفایته رسوله امرا لیهود من بنی قریظة الذین نقضوا عهد رسول الله و عاونوا علیه الاحزاب فحاصرهم ایاماً .

« و قذف الله الرّعب فی قلوبهم » حتّی نزلوا من غیر قتال علی حکم سعدٍ فقتلوا عن آخرهم ستمآئةٍ و قیل سبعمائةٍ .

چون رسول خدا (ص) از حرب احزاب فارغ شد دشمنان خدا ورسول ، قریش و

غطفان روی بهزیمت نهادند، رسول از معسکر باز گشت غنیمت یافته، و دشمن مقهور شده، و صحابه منصور شده، رسول بخانهٔ **زینب بنت جحش** آمد تا از غبار و گرد سر بشوید[۱]، **زینب** را گفت: نگر تا در مسجد هیچ کس هست؟ و وقت نماز پیشین بود. **زینب** گفت: **دحیة الکلبی**. رسول دانست که **جبرئیل** است. هنوز یك نیمهٔ سرشسته بود که برخاست وبیرون آمد، **جبرئیل** را دید برصورت **دحیه** دستاری از استبرق برسر بسته بر شتری سپید نشسته بر پالانی از عود و جامهٔ پالان از دیبا. گفت: یا رسول الله سلاح بنهادی؟ گفت: آری بنهادم. گفت: عفا الله عنك ما وضعت الملئکة السلاح منذاربعین لیلةً ـ فریشتگان چهل شبانروز است تا ازبهر نصرت تو سلاح پوشیدند وهنوز به ننهادند و اکنون در قفای دشمن‌اند، زلزله در دل ایشان افکنده و ایشانرا همی رانند ومن ازیشان باز گشته‌ام،وبرروی **جبرئیل** وبرراحلهٔ وی گرد راه نشسته بود. رسول (ص) بدست مبارك خویش‌آن گردهمی سترد. آنکه **جبرئیل** گفت: یا **محمد**! حضرت ملك جلّ جلاله میفرماید که: بحرب **بنی قریظه** شو. رسول منادی را فرمود تا ندا کرد: الا من کان‌سامعاً مطعیاً فلایصلّین‌العصر الّافی **بنی قریظه** ـهر که‌خدایرا و رسول را فرمان بردار است تا نمازدیگر نگزاردمگر ر بنی **قریظه**،وجبرئیل گفت:من بفرمان‌الله ازپیش‌می‌روم به‌بنی‌قریظه‌تازلزله‌ورعب‌دردل‌ایشان‌افکنم. رسول‌خدا(ص)علم‌اسلام‌به **علی** دادواوراازپیش فرستاد، **علی** چون‌بدرحصار ایشان‌رسید، ازیشان‌سخنهای‌ناسزا شنیددرحقّ‌رسول،بازگشت و **مصطفی** رابرادید، **علی** گفت‌یارسول‌الله‌چه‌باشداگر بنفس‌خویش فرانزدیك‌آن‌پلیدان نشوی، گفت یا **علی**! مگر سخن ناسزا شنیدی ازیشان در حقّ من؟ گفت: نعم یارسول الله. فرمود یا **علی**! اگر مرا بدیدندی مگر نگفتندی[۲]. پس چون رسول خدا بریشان رسید، گفت: یا اخوان القردة و الخنازیر هل اخزاکم الله و انزل بکم نقمته؟ ایشان گفتند: یا **ابا القاسم** تو فحاش نبودی و هر گز ناسزا نگفتی، چون است که امروز ما را میگوئی؟! یاران رسول ومؤمنان نمازخفتن آنجا رسیدند، نماز دیگر ناگزارده،

۱ـ نسخهٔ الف: بشورد. ۲ـ نسخهٔ الف: بدیدندید مگر نگفتندید.

که رسول گفته بود مبادا که هیچ کس نماز دیگر کند مگر به بنی قریظه، آنجا نماز دیگر بگزاردند و یهود را حصار میدادند بیست و پنج روز، گفته‌اند پانزده روز تا کار برایشان سخت شد و رعب در دل ایشان افتاد و بدل پراکنده شدند، پس بحکم رسول فرو آمدند.

رسول فرمود: چگویید اگر یکی هم از شما حکم کند و ما جمله بر حکم وی برویم؟ گفتند آن کیست؟ گفت: سعدمعاذ پس ایشان بنزدیك سعد شدند و گفتند با ما فضل کن تا همه آزاد کرد تو باشیم. سعد گفت من رضای الله جویم و از ملامت خلق باك ندارم. پس رسول فرمود یا سعد! میان ما و میان ایشان حکم کن، وبا وی عهد بستند که حکم وی‌را راضی باشند، سعد گفت حکم من کشتن مردان است، و اسیر گرفتن کودکان و زنان، و قسمت کردن مال ایشان. رسول فرمود: لقد حکمت بحکم الله من فوق سبعة ارقعة. پس ایشانرا یك یك همی آوردند و گردن همی زدند، تا ششصد مرد بالغ را گردن زدند و بروایتی دیگر هفتصد، یکی ازیشان کعب اسید را گفت با ما چه خواهند کرد؟ کعب گفت مگر همه را بخواهند کشت که یکان یکان همی برند و هیچ باز نمی‌آیند. حیی اخطب را بیاوردند حلّهٔ دیبا پوشیده وبرخود پاره پاره کرده و دستش وا گردن بر بسته، رسول را گفت در عداوت تو خود را ملامت نمیکنم و بتو هیچ زاری نمیکنم و باکی نیست از کشتن، که کشتن بنی‌اسرائیل بیش ازین بود. پس اورا فرا پیش آوردند و گردن زدند. پیری دیگر بیاوردند تا اورا بکشند یکی از یاران رسول او را بخواست، رسول آنمرد بوی بخشید، آنمرد گفت یارانم کجا اند؟ مهتر ما کعب اسید کجاست؟ گفتند اورا بکشتند، گفت حیی اخطب بآن روی چون ماه کجاست؟ گفتند اورا بکشتند، پیر گفت بعد ازیشان مرا چه عیش باشد و چون خوش بود! او را نیز گردن زدند، و نزل جبرئیل علیه السلام بقوله تعالی: «و انزل الّذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم» ای ـ حصونهم و معاقلهم، واحدها صیصیة.

« و قذف فی قلوبهم الرّعب فریقاً تقتلون » یعنی ـ الرّجال « وتأسرون فریقاً » یعنی النّسآء و الذّراری.

« و اورثکم ارضهم » مزارعهم « و دیارهم » ای ـ بلادهم و حصونهم « و اموالهم » یعنی ـ المواشی و الذّهب و الفضّة و الاثاث ، « و ارضاً لم تطؤها » ای ـ لم تقاتلوا علیها ، قیل هی خیبر و قیل مکة و قیل فارس و الروم و قیل جمیع ما یظهر علیه المسلمون الی یوم القیمة .

« و کان الله علی کلّ شیٔ قدیراً » ای ـ الّذی انعم علیکم هذه النّعمة و کفاکم هذه الحادثة بقدرته فهو علی کلّ شیٔ قدیر .

« یا ایّها النّبی قل لازواجك ان کنتنّ تردن الحیوة الدّنیا و زینتها » ـ سبب نزول این آیت آن بود که : بعضی زنان رسول از وی چیزی خواستند از زینت دنیا بیرون از نفقهٔ لابدّ ، و زیادتر از بلغهٔ عیش ، و بعضی رسول را رنجه داشتند بسبب غیرت چنانکه عادت زنان ضرائر بود ، رسول علیه السّلام ازیشان در خشم شد و سوگند یاد کرد که یك ماه ایشانرا مهجور کند و گرد ایشان نگردد . یاران پنداشتند که رسول ایشانرا طلاق داد و سخن در آن همی گفتند ، عمر خطاب گفت حقیقت این کار من باز دانم ، گفتا در پیش مصطفی شدم ، گفتم : یارسول الله زنان را طلاق دادی؟ گفت نه ، گفتم ، مردمان در مسجد چنین میگویند ، دستوری هست که ایشان را خبر کنم که تو زنان طلاق ندادی ؟ گفت خبر کن ایشانرا که میخواهی . عمر گفت . بیرون آمدم بدر مسجد بآواز بلند گفتم : لم یطلق رسول الله (ص) نسآءه. آنگه جبرئیل آمد و آیت تخییر آورد ،

و در آن وقت نه زن در نکاح رسول بودند ، پنج از قریش : عایشة بنت ابوبکر و حفصة بنت عمر و امّ حبیبة بنت ابی سفیان و امّ سلمة بنت ابی امیة و سودة بنت زمعة ، و بیرون از ایشان چهار زن بودند : زینب بنت جحش الاسدیه و میمونة بنت الحارث الهلالیه و صفیه بنت حییّ بن اخطب الخیبریه و جویریة بنت

الحارث المصطلقیه . چون آیت تخییر فرو آمد ، رسول خدا علیه‌السلام ابتدا به **عایشه** کرد گفت یا **عایشه** ! با تو سخنی خواهم گفت و حکمی بر تو عرض خواهم کرد ، نگر تا بتعجیل جواب ندهی پیش از آن که با پدر و مادر مشورت کنی . **عایشه** گفت چیست آن حکم و آن فرمان ؟ رسول آیت تخییر بروی خواند . **عایشه** گفت : یارسول الله ومرادرین معنی با پدرومادرمشورت باید کرد؟حاجت بمشورت ایشان نیست ، اخترت الله و رسوله و الدّار الاخرة . رسول را آن سخن از وی عجب آمد و بدان شاد شد واثر شادی بر بشرهٔ مبارك وی پیدا آمد ، آنگه گفت یا رسول الله زنان دیگر را مگوی که من چه اختیار کردم . رسول خدا با هرزن که آیت تخییر بروی میخواند میگفت **عایشه** چنین اختیار کرد شما چه اختیار میکنید ؟آن زنان همه اقتدا به **عایشه** کردند و همان گفتند که وی گفت . قال **قتاده** : فلمّا آثرنه علیه الصلوة و السلام و الدّار الاخرة شکرهنّ الله علی ذلك و حرّم علی النبی التزوّج بغیرهنّ ، فقال تعالی : « لایحلّ لك النّساء من بعد » .

قوله تعالی : « فتعالین امتّعکنّ » ـ فیه قولان : قال بعضهم: انما قال امتّعکنّ لانهنّ لوقلن نرید الحیوة الدّنیا و زینتها کان طلاقاً فیکون بعده المتعة ثمّ التّسریح لانّ هذا منه علیه السلام ، کقول الرّجل لامرأته : اختاری ،فقالت :اخترت لنفسی، وقع الطّلاق ، وقال بعضهم هذا تخییر بین الدّنیا و زینتها ، و بین الاخرة و نعیمها ، فان اخترن الدّنیا طلّقهن حینئذ، فعلی هذا تقدیر الایة : فتعالین اطلّقکنّ و امتّعکنّ و اسرّحکنّ سراحاً جمیلا لاضرار فیه و لامشاجرة .

« و ان کنتنّ تردن الله و رسوله و الدّار الاخرة » ـ کنتنّ محسنات ، « فانّ الله اعدّ للمحسنات » المختارات الاخرة « ثواباً عظیماً » یعنی ـ الجنّة .

یانساء النّبی من یأت منکنّ بفاحشة مبیّنةٍ » ای ـ بمعصیةٍ ظاهرةٍ ، قیل هذا کقوله عزّوجلّ : « لئن اشرکت لیحبطنّ عملك » لا ان منهنّ من اتت بفاحشةٍ . و قال **ابن عباس** : المراد بالفاحشة النّشوز و سوء الخلق .

« يضاعف لها العذاب » ـ قرأ **ابن كثير و ابن عامر** « نضعّف » بالنّون و كسر العين مشدّداً ، العذاب نصب ، و قرأ الاخرون « يضاعف » بالالف و فتح العين و رفع العذاب ، و شدد العين **اهل البصرة** ، **قال ابو عمرو** : التّضعيف اكثر من المضاعفة و تضعيف عقوبتهنّ على المعصية لشرفهنّ كتضعيف عقوبة الحرّة على الامة و تضعيف ثوابهنّ لرفع منزلتهنّ و فيه اشارة الى انهنّ اشرف نسآءِ العالمين .

« و من يقنت منكنّ » اى ـ من يطع منكنّ « لله ورسوله » ـ قرأ **يعقوب**: «من تأت منكنّ ومن تقنت» بالتآء فيهما ، وقرآءة العامّة بالياى ، لانّ «من» اداة يقوم مقام الاسم يعبّر به عن الواحد و الجمع و المذكر و المؤنث .

« و تعمل صالحاً نؤتها اجرها مرّتين » اى ـ مثلى اجر غيرها · قال **مقاتل**: كان كلّ حسنةٍ عشرين حسنةً . قرأ **حمزة و الكسائى** : يعمل ، يؤتها ، بالياى فيهما ، نسقا على قوله : من يأت ، و من يقنت · و قرأ الاخرون بالتآءِ .

« و اعتدنالها رزقاً كريماً » حسناً يعنى ـ الجنّة .

« يا نسآء النّبى لستنّ كاحدٍ من النسآءِ » قال **ابن عباس** : اى ـ قدر كنّ عندى ليس مثل قدر غير كنّ من النّسآءِ الصالحات . انتنّ اكرم علىّ و ثوابكن اعظم و ذلك للتّقوى فالزمنها، فجعل التقوى شرطا لخيريّتهنّ كما جعل الامر بالمعروف و النهى عن المنكر شرطاً لخيريّة هذه الامّة فى قوله : « كنتم خير امّةٍ اخرجت للنّاس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر » و لم يقل كواحدةٍ من النسآءِ لانّ «الاحد» عامّ يصلح للواحد و الاثنين و الجمع و المذكّر و المؤنّث ، قال الله تعالى : « بين احدٍ من رسله » و قال تعالى : « فما منكم من احدٍ عنه حاجزين » ، ويحتمل ان يكون الكلام تامّاً على احدٍ من النّسآءِ ثمّ استأنف .

فقال : « ان اتّقيتنّ فلاتخضعن بالقول » يعنى فى مخاطبة الاحاديث .

« فيطمع الّذى فى قلبه مرضٌ » اى ـ فجورٌ و شهوة النّسآءِ ، و قيل شكٌ و نفاقٌ .

« و قلن قولاً معروفاً » يوجبه الدّين والاسلام بتصريح و بيان من غير خضوع و لين، اى ـ مع الاجانب، فالمرأة مندوبة الى الغلظة فى المقالة اذا خاطبت الاجانب لقطع الاطماع.

« و قرن فى بيوتكنّ » قرأ **نافع** و **عاصم** بفتح القاف وهومن القرار، يقال: قررت بالمكان، اقرّ قراراً، اى ـ اقررن يعنى الزمن بيوتكنّ، فنقلت حركة العين الى القاف فانفتحت و سقط الرّآء الاولى لالتقاء الساكنين، كقوله: « فظلتم تفكّهون » يعنى ظللتم، و قرأ الباقون بكسر القاف من الوقار، اى ـ كنّ اهل وقار و سكون، تقول: و قرفلان فى منزله، يقر، وقورا، اذا سكن و اطمأنّ فيه، ولم يف بهذا الا **سودة بنت زمعة** ما خطت باب حجرتها لصلاة و لالحجّ لا لعمرة حتّى اخرجت جنا زتها من بيتها فى زمن **عمر بن الخطاب**، و قيل لها: لم لاتحجّين و لاتعتمرين؟ فقالت: قيل لنا: « وقرن فى بيوتكنّ ». و فى الخبر: «خيرمساجد النسآء قعر بيوتهنّ»، وهى اوّل من حمل على النّعش من النسآء و التّابوت بدعة و كانت امرأة جسيمة فلمّا رأى **عمر** النّعش قال: نعم خبآء الظعينة.

« و لاتبرّجن تبرّج الجاهلية الاولى » ـ التبرّج اظهار الزّينة و ما يستدعى به شهوة الرّجل، يقال: تبرّجت المرأة و برّجها غيرها، والبرج ـ الحسن يقال: برج بروجاً اى ـ حسن، و يقال: فى عينه برج اى ـ سعة، و قيل: التبرّج التبختر فى المشى. واختلفوا فى «الجاهليّة الاولى»، فقال **ابن عباس**: هى ما بين **ادريس** و **نوح** وكان الف سنة وكان النّاس زمانئذ فرقين: فرق يسكنون الجبل فى رجالهم صباحة، و فى نسائهم دمامة، و فرق يسكنون السهل فى نسائهم صباحة، و فى رجالهم دمامة، فاحتال **ابليس** لاهل الجبل فانزلهم الى السهل فاختلطوا فظهر فيهم الزّنا بعد **ادريس**، يقال: مشت امرأة منهم على نادى قوم ليس عليها الا قميص من لؤلؤلها جمال عظيم فهى اوّل من هاج الرّجال على الزّنا. و يقال: ـ الجاهليّة الاولى، ما بين **نوح** ومولد **ابرهيم** وهى سبع مائة

سنة ، و قال **الشعبی** : هی ما بین **عیسی** و **محمد** علیهما السلام . و قال **ابو العالیة** : هی زمن **داود** علیه السلام کانت المرأة تلبس درعاً من اللؤلؤ مفرج الجانبین ، لاثوب علیها غیرها ؛ و تعرض نفسها علی الرّجال .وقیل :ـ الجاهلیّة الاولی ماذکرنا ، والجاهلیة الاخری قوم یفعلون مثل فعلهم فی آخر الزّمان . و قیل : الجاهلیة الاولی ـ بمعنی القدیمة و لیس لها اخری کقوله تعالی : « و انّه اهلك عاداً الاولی » .

« و اقمن الصلوة » المفروضة « و آتین الزّکوة » الواجبة « و اطعن الله و رسوله » فیما یأمرو ینهی .

« انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس » یعنی ـ الاثم الّذی نهی الله النّسآء عنه ، و قیل : الرّجس ـ اسم لکلّ مکروه مستقذر ، قال الله تعالی فی صفة المنافقین : « انّهم رجس » و الرّجس نعت للواحد و الجمع و المذکّر و المؤنّث . و فی الخبر: « اعوذبك من الرّجس النّجس الخبیث المخبث ، الشیطان الرّجیم » ، یقال ذلك عند دخول الخلاء .

قوله : « اهل البیت » نصب علی المدح ، و قیل نصب علی النّدآء واراد باهل البیت نسآء النّبی (ص) لانّهنّ فی بیته و هو روایة **سعید بن جبیر** عن **ابن عباس** ، وسماهنّ: اهل البیت ـ فی قصة **ابراهیم** (ع) و ذلك فی قوله عزوجل : « رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت » و ذهب **ابوسعید الخدری** و جماعة من التّابعین منهم **مجاهد** و **قتاده** الی انّ اهل البیت **علیّ** و **فاطمة** و **الحسن** و **الحسین** علیهم السلام ، والدّلیل علیه ما روت **عایشة** رضی الله عنها ، قالت : خرج رسول الله (ص) ذات غداة و علیه مرط مرجل من شعرٍ اسود فجلس فأتت **فاطمة** فادخلها فیه ثمّ جآء **علیّ** فادخله فیه ثمّ جآء **حسن** فادخله فیه ثم جآء **حسین** فادخله فیه ثمّ قال : « انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً » . و عن **ام سلمه** قالت : فی بیتی انزلت « انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ».قالت فارسل رسول الله (ص) الی **فاطمة** و **علی** و **الحسن** و **الحسین** فقال : « هؤلاءِ اهل بیتی»، قالت فقلت : یا رسول الله ما انا من اهل

البیت؟ قال بلی ان شآء الله. وروی انها قالت: وانا معکم یا رسول الله، قال: «انك علی خیرٍ، انك علی خیرٍ». و قال **زید بن ارقم**: اهل بیته من حرم علیهم الصدقة: **آل علی** و **آل عقیل** و **آل جعفر** و **آل عباس**؛ و الصحیح انّ المراد باهل البیت ازواج النّبی (ص) و عترته الّذین هم آله من **بنی هاشم**.

«و اذکرن ما یتلی فی بیوتکنّ من آیات الله و الحکمة» من الله تعالی علیهنّ بان جعلهنّ اهل بیت النّبوة ومعدن نزول الوحی وازواج رسوله علیه السلام، فقال: اذکرن نعمتی فی ذلك علیکنّ و اشکرن لی ذلك فاطعننی رسولی، و المراد بالحکمة ما اوحی الله الی رسوله من احکام دینه فی کتابه، و قیل: عنی بها سنن الرّسول علیه الصلوة و السلام و التلاوة لاتستعمل الا فی قرآءة کتاب الله، فعلی هذا هو من باب قوله: متقلداً سیفاً و رمحاً.

«انّ الله کان لطیفاً» باولیآئه «خبیراً» بجمیع خلقه.

«انّ المسلمین و المسلمات» ـ قال **قتاده**: لمّا ذکر الله عزّوجلّ ازواج النّبی دخلت نسآء من المسلمات علیهنّ و قلن ذکرتنّ و لم نذکر و لوکان فینا خیرٌ ذکرنا، فانزل الله تعالی هذه الایة. و قال **مقاتل بن حیان**: بلغنی انّ **اسمآء بنت عمیس** لمّا رجعت من **الحبشة** مع زوجها **جعفر بن ابیطالب** دخلت علی نسآء النّبی فقالت: هل نزل فینا شیء من القرآن؟ قلن: لا، فاتت رسول الله (ص): فقالت: یا رسول الله انّ النسآء لفی خیبةٍ و خسارٍ، قال و ممّ ذاك؟ قالت لانّهنّ لایذکرن بخیرٍ کما یذکر الرّجال، فانزل الله تعالی هذه الایة. قال **عطآء بن ابی رباح**: من فوّض امره الی الله فهو داخل فی قوله «انّ المسلمین و المسلمات»، و من اقرّ بانّ الله ربه و محمداً رسوله و لم یخالف قلبه لسانه فهو داخل فی قوله: «و المؤمنین و المؤمنات»، ومن اطاع الله فی الفرض والرّسول فی السنّة فهو داخل فی قوله: «والقانتین والقانتات»، ومن صان قوله عن الکذب فهو داخل فی قوله: «و الصادقین و الصادقات» و من صبر علی الطّاعة و عن المعصیه و علی الرّزیّة

فهو داخل فی قوله : « و الصابرين و الصابرات » ، ومن صلّی فلم یعرف من عن یمنیه وعن یساره فهوداخل فی قوله: « و الخاشعين و الخاشعات »، و من تصدّق فی کلّ اسبوع بدرهم فهوداخل فی قوله : « و المتصدّقين و المتصدّقات »، و من صام من کلّ شهرٍ ایّام البیض- الثالث عشر و الرّابع عشر و الخامس عشر فهو داخل فی قوله : «والصائمين و الصائمات»، و من حفظ فرجه عمّا لایحلّ فهو داخل فی قوله : « و الحافظين فروجهم و الحافظات »، و من صلّی الصلوات الخمس بحقوقها فهو داخل فی قوله : « و الذاکرين الله کثيرا و الذّاکرات » . و قیل: « الذاکرين الله کثيراً و الذّاکرات » بالتّسبیح و التّحمید و التّهلیل، وقیل : التّالین للقرآن .

« اعدّ الله لهم مغفرةً و اجراً عظیماً »

« و ما کان لمؤمنٍ و لامؤمنةٍ » نزلت فی **زينب بنت جحش** رباب **الاسدیة** واخیها **عبیدالله بن جحش** و امّهما **امیمة بنت عبدالمطلب** عمّة رسول الله (ص) ، خطب رسول الله (ص) **زينب** علی مولاه **زيد بن حارثة** و کان **زيد** مولی رسول الله اشتراه من سوق **عکاظ** بمال **خدیجه**، فاعتقه وتبنّاه وکان شدید الحبّ اه و لابنه **اسامة** حتّی انّه اخّر الاضاضة عن **عرفات** لاجله و کان ذهب یقضی الحاجة وکان **زيدٌ** اسود ، افطس ، فلمّا رجع قال رجل من اهل **اليمن** لرسول الله (ص) احتبسناالاجل هذا ! فدعا رسول الله علیهم . قال **الزهری** : و کانت ردّة **اهل اليمن** بعد رسول الله من اجل تلك القصة یعنی **عبدالله الاسود العبسی المتنبی** الّذی قتله **فیروز** الرّجل الصالح صاحب رسول الله (ص) دخل علیه فاخذ برأسه فکسرعنقه، فلمّا خطبها رسول الله علی زیدٍ قالت یا رسول‌الله اتخطبنی‌علی مولی‌وانا ایّم **قریش** و **بنت** عمّتك ؟ فقال رسول الله : « انا ارضاه لك » ، قالت لکنّنی لاارضاه لنفسی و کانت **زينب** بیضآءَ جملیةً فیها حدّة و کذلك کره اخوها **عبیدالله** ذلك فنزلت هذه الایة ، فلمّا سمعت اطاعت و رضیت و کذلك رضی اخوها ، وجعلت امرها بید رسول الله ، و کذلك اخوها فزوّجها رسول‌الله (ص) منه فدخل

بهـا و ساق رسول الله (ص) الیها عشرة دنانیر و ستین درهماً و خماراً و درعاً و ازاراً و ملحفةً و خمسین مدّاً من طعـام و ثلثین صاعاً من تمر.

«وماکان لمؤمنٍ» یعنی عبیدالله بن جحش «ولامؤمنةٍ» یعنی زینب بنت جحش.

«اذا قضی الله و رسوله امراً» ای ــ اراد الله و رسوله امراً و هو نکاح زیدلزینب.

«ان یکون لهم الخیرة من امرهم» یعنی ــ ان یختار و یرید غیر ما اراد الله او یمتنع ممّا امرالله و رسوله به.

«و من یعص الله» فخالف الکتاب «و رسوله» فخالف السنّة «فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» ــ قرأ عاصم وحمزة و الکسائی «ان یکون» بالیای للحائل بین التأنیث و الفعل، و قرأ الاخرون بالتاء التأنیث الخیرة و الخیرة ــ الاختیار.

«واذتقول للّذی انعم الله علیه» ــ سبب نزول این آیة آن بود که رسول خدا روزی در خانهٔ زید شد حاجتی را، زینب را دید ایستاده و زینب زنی بود با جمال تمام‌قد نیکو خلقت سپید رنك، جامهٔ نیکوچنانکه زنان دارند پوشیده، بچشم رسول نیکوآمد، گفت: «سبحان الله مقلّب القلوب» این بگفت و باز گشت و زید آنساعت بخانه نبود، چون باز آمد زینب اورا خبر داد از آنچه رسول گفت. زید بدانست که چیزی در دل رسول افتاد و بآن که در حکم و قضیّت الله بود که زینب زن رسول باشد، الله تعالی محبّت زینب در دل رسول افکند و نفرت و کراهت در دل زید افکند، زید بر خاست در آنحـال و پیش مصطفی شد، گفت یا رسول الله زینب زنی متکبّر است و بر من تطاول می جوید و سربمن فرو نمی‌آرد و مرا بسخن درشت می برنجاند ومیخواهم که او را طلاق دهم، رسول خدا گفت:

«امسك علیك زوجك واتق الله» فی امرها ــ زن خویش را نگه‌دار و از خدا بترس و او را طلاق مده.

«و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه» ای ــ تخفی فی نفسك نکاحها ان طلّقها زید و قال ابن عبّاس: و تخفی فی نفسك حبها. و قال قتاده: ودّ انّه طلّقها.

« و تخشى النّاس » فى ذلك « اى ـ تستحيى منهم . و قيل : تخاف لائمة النّاس ان تقولوا امر رجلاً بطلاق امرأته ثمّ نكحها .

« و الله احقّ ان تخشيه » ـ قال **عمرو بن مسعود** و **عايشة** : مانزل على رسول الله عليه الصلوة و السلام آية اشدّ عليه من هذه الاية . وقالت **عايشة** : لو كتم النّبى (ص) شيئاً ممّا اوحى اليه لكتم هذه الاية .

حاصل اين قول آنست كه رسول خدا آن ساعت كه **زينب** را ديد يك نظرهٔ مفاجاة بى‌تكرار و آن نظر مباح است ، در دل وى محبت **زينب** افتاد بى‌اختيار ، و ذلك لايقدح فى‌حاله(ص) لانّ العبد غير ملوم على‌مايقع فى‌قلبه من‌الودّ ما لم يقصد فيه المأثم لانّ الودّ و ميل النفس من طبع البشر . و رسول خدا در دل كرد كه اگر **زيد** او را طلاق دهد من او را بزنى كنم ازآنكه وحى‌آمده بود ازپيش كه : « انّ **زينب** من نسآئك» و اين معنى رسول در دل پنهان ميداشت و از مردم شرم ميداشت كه اظهار كند وميترسيد كه عيب كنند و گويند مردى را طلاق زن فرمود و خود او را بزنى كرد ، يا گويند زن پسر خواندهٔ خود را بزنى كرد ، و قول درست و تاويل پسنديده آنست كه **زين العابدين** گفت ـ امام **على بن الحسين بن على** عليهم السلام ، و كذلك روى عن **الحسين بن ابى الحسن البصرىّ** قال : كان‌الله عزوجل قد اعلم نبيّه (ص) انّ **زينب** ستكون من ازواجه و انّ **زيداً** سيطلّقها ، فلمّا جآء **زيد** و قال : انّى ازيد ان اطلّقها ، قال له : « امسك عليك زوجك » ، فعاتبه الله و قال : « لم قلت امسك عليك زوجك و اخفيت ؟ انّى اعلمتك انّها ستكون من ازواجك» ، وهذا هوالاولى والاليق بحال‌الانبيآء و هو مطابقٌ للتّلاوة ، لانّ الله تعالى اعلم انّه يبدى ويظهر مااخفاه ولم يظهر غيرتزويجها منه فقال : « زوّجنا كها » فلوكان‌الذى اضمره رسول الله محبّتها اوارادة طلاقها لكان يظهر ذلك لانّه لايجوز ان يخبر انّه يظهره ثمّ يكتمه فلايظهره فدلّ انّه انّما عوتب على اخفآء ما اعلمه الله انّها ستكون زوجة له وانّما اخفاه استحيآءً ان يقول لزيد : انّ الّتى تحتك ستكون امرأتى ، و هذا قولٌ حسنٌ مرضىٌّ والله اعلم .

و قوله : « و الله احقّ ان تخشیه » لم یرد انّه لم یکن یخشی الله فیما سبق فانه علیه السلام قد قال : « انی اخشاکم لله واتقاکم له » و لکنّه لمّا ذکر الخشیة من‌الناس ذکر انّ الله تعالی احقّ بالخشیة فی عموم الاحوال و فی جمیع الاشیآء .

قوله : « فلمّا قضی زیدٌ منها وطراً » ای ـ حاجته من نکاحها « زوّجناکها » وذکر قضاء الوطر ایعلم انّ زوجة المتبنّی تحلّ للمتبنّی بعد الدّخول بها . قال **انس** :کانت **زینب** تفخر علی ازواج النّبی(ص) وتقول : زوّجکنّ اهالیکنّ و زوّجنی الله من فوق سبع سموات وانّ السفیر **لجبرئیل** علیه السلام . وعن **انس** رضی‌الله عنه قال:ا ولم رسول‌الله (ص) حین ابتنی **بزینب بنت جحش** فاشبع المسلمین خبزاً ولحماً .

روایت کنند از **انس** ، گفت : چون عدّة **زینب** بسرآمد ، رسول خدا بخطبة **زینب** ، **زید** فرستاد ، چون آمد بدر سرای وی و در شدن را دستوری خواست ، **زینب** گفت :فی‌ای‌ّشیءٍ انامن‌**زید** ؟ اورادستوری نداد ، گفت‌من‌از**زید** چه‌باشم؟ **زید** گفت: من فرستادهٔ رسول خدا ام ،**زینب** گفت : مرحباً برسول‌الله واو را دستوری داد ، **زید** چون او رادیدثنای وی در گرفت واو را بخصلتهای نیکوبستود ،آنگه گفت : ابشری انّ رسول‌الله یخطبك ـ بشارتت‌بادای **زینب** که‌رسول‌خداترا بزنی‌میخواهدومرابخطبت توفرستاد **زینب** بسجود در افتاد و خدایرا عزوجل شکر کرد و ثنا گفت . پس چون رسول علیه‌الصلوة و السلام بوی رسید، وی فخر آوردی بر زنان دیگر و گفتی : نکاحهای شما پدران شما بست با رسول و نکاح من رب‌ّ العرش العظیم بست از وراءِ (۱) هفت آسمان . و اوّل زنی که بعد از رسول خدا از دنیا بیرون شد **زینب** بود ، و از بس که درویش‌نوازو مهمان‌دار وبخشنده بود او را **ام المساکین** میگفتند .

« فلمّا قضی زیدٌ منها و طراً » ـ الوطر ،کل حاجةٍ لك فیها نهمة و کذلك الارب ، وقیل : قضآء الوطر هاهنا الطّلاق ، سمّی الطّلاق وطراً لانّه استیفآء الوطرمنها هذا کقوله عزوجل : « وحمله و فصاله ثلثون شهراً » فسمّی الرّضاع فطاماً لانّه استیفآء الرّضاع .

۱ ـ نسخه الف :ور

« زوّجنا کها لکی لایکون علی المؤمنین حرجٌ » ای ـ اثمٌ ، « فی ازواج ادعیآئهم » جمع الدّعی و هو اسم لمن یدعی لغیر ابیه فیدعی لمن یدعیه ، یقول تعالی : « زوّجناك » زینب و هی امرأة زید الّذی تبنّیته لیعلم انّ زوجة المتبنّی حلالٌ للمتبنّی و ان کان قد دخل بها المتبنّی بخلاف امرأة ابن الصلب لاتحلّ للاب ۰

« و کان امر الله مفعولاً » له معنیان ، ای ـ و کان شأن الله و مراده فی قصة رسول الله (ص) و زید و زینب مقضیّاً کان الله قضاها ففعلها ، و المعنی الثّانی انّ امر الله عزوجل باستحلال التزوّج بازواج الادعیآء ممّا وثق به ویفعل .

« ما کان علی النّبی من حرجٍ فیما فرض الله له » ای ـ قدّر له وشرع و اباح خاصةً .

« سنّة الله » ای ـ کسنّة الله' نصب بنزع الخافض ، و قیل نصب علی الاغرآء ، ای ـ الزموا سنّة الله .

« فی الّذین خلوا من قبل » ای ـ فی الانبیآء الماضین ان لایؤاخذهم بما اباح لهم. میگوید بر پیغامبر تنگی نیست در آن که الله اورا مباح کرده و حلال از زن خواستن بیش از چهار زن و این خاصیت رسول است و سنّت پیغمبران گذشته ، داود صلوات الله علیه صد زن داشت و سلیمان هفتصد زن و سیصد سریّة ، و در خبر است که رسول ما را صلوات الله و سلامه علیه قوّت سی مرد بود در نکاح ، وکان طاف لیلة علی احدی عشرة امرأة بغسل واحد . واورا صلوات الله وسلامه علیه چند خاصیّت بود : درنکاح بیش ازچهار زن او را مباح بود ولو کان الی الف ، و زن خواستن بی‌ولی و بی شهود و بی مهر ، و زن خواستن بلفظ هبة ، و اذا وقع بصره علی امرأةٍ و رغب فیها وجب علی الزّوج طلاقها ثمّ کان له ان ینکحها من غیر قضآء العدّة ۰ اینست خاصیّت رسول و کس را با وی در آن مشارکت نیست ۰

« و کان امر الله قدراً مقدوراً » ای ـ قدّر لکلّ انسانٍ من امره مایصلحه و یلیق به وینبغی له حدّاً محدوداً ۰

« اَلّذین یبلّغون رسالات الله و یخشونه ولایخشون احداً الاالله » گفته‌اند این آیت ازروی معنی معطوف است و منسوق برآنچه گفت : « و تخشی الناس » ، معنی آنست که تو از مردم میترسی درهوای زینب ودر نکاح وی ، چرا اقتدا نکنی به پیغامبران گذشته که «یخشون‌الله و لایخشون احداً » غیره ، از هیچ کس از مردمان ایشانرا ترس نبود که ترس ایشان همه از الله بود . جائی دیگر صفت منافقان کرد که « یخشون النّاس کخشیة الله او اشدّ خشیة » ـ منافقان اند که از مردم ترسند . چنانکه از الله باید ترسید ، بلکه منافقان از گفت مردمان بیش از آن ترسند که از الله ترسند ، گفته‌اند که خشیت از الله خشیت عزم است فهوله محدود ، و خشیت از مخلوق خشیت ظنّ است و هوفیه معذور ، زیرا که الله قادر است که برآن گزند رساند ، پس بحقیقت ازو باید ترسید و بر خشیت باید زیست ، و مخلوق برهیچ گزند قادر نیست و در دست وی چیز نیست ، او که از مخلوق می‌ترسد ظنّی میبرد و اندیشه‌یی می‌بود که در آن اندیشه وی معذور است ، و لهذا حکی عن بعض الانبیآءِ خوفهم من‌المخلوقین حکی عن ابرهیم فقال تعالی : «اوجس منهم خیفةً قالوا لاتخف » ، و حکی عن موسی : « فاوجس فی نفسه خیفةً موسی » ، و حکی عن داود : « ففزع منهم » و قال لنبیّنا (ص) : « فامّا تخافنّ » ، فعذرهم فی الخوف لانّ ذالك خوف ظنّ معذور . قوله : « ولایخشون احداً الاّ الله » ای ـ لایخشون قالة النّاس و لائمتهم فیما احلّ الله لهم و فرض علیهم» .

« و کفی بالله حسیباً » حافظاً لاعمال خلقه و محاسبهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « من المؤمنین رجالٌ » ـ سباق و سیاق این آیت ، مدح صحابهٔ رسول است و ذکر سیر و بیان شرف ایشان که اعلام اسلام اند و امان ایمان ، ارکان دولت و آثار ملّت و اختران سپهر دعوت ، بر بساط توحید صف پیشین ایشانند ، در دفتر تفرید سطر نخستین ایشانند ، ناقلان شرع و ناقدان دین ایشانند ، مشاهدان وحی و تنزیل

ایشانند، خواب و آرام برخود حرام کردند تا در میدان دین خرام کردند، روز و شب همی تاختند تا سرا پردهٔ کفر برانداختند، تخم عبادت کاشتند تابر سعادت بر داشتند، علم شعار ایشان وزهد دثار ایشان ورحمت نثار ایشان، نصرت رایت ایشان «و السابقون السابقون» آیت ایشان، «سبقت لهم منّا الحسنی» بدایت ایشان و«سقیهم ربّهم» غایت ایشان. «من المؤمنین رجالٌ» در شأن ایشان. حقّ جلّ جلاله در قرآن بسه جایگه ایشانرا رجال خواند: «رجال یحبّون ان یتطهّروا» پاکی دوست دارند و بپاکی کوشند ازآنکه دین اسلام را بنا برپاکی است. قال النّبی (ص): «بنی الدّین علی النّظافة». و قال (ص): «انّ الله تعالی طیّب لایقبل الاالطیّب» ـ الله پاك است، هر چه صفت پاکی دارد از اقوال و افعال و حرکات و سکنات تو آنرا بپذیرد و در جریدهٔ سعادت بنویسد و هر چه بتو آلوده بود از جمیع سعادت ننویسد و نهپذیرد، بهشت جوهری پاك است، قرآن مجید ازوخبرچنین داد که: «و مساکن طیّبةً فی‌جنّات عدن»، اگرآلایشی‌داری راهت ندهند و اگر بصفت پاکی روی ترا گویند: «سلامٌ علیکم‌طبتم فادخلوهاخالدین». و آنجا که فرمود: «رجال لاتلهیهم تجارة و لابیعٌ عن ذکر الله» ایشانرا بصفت ذکر بستود یعنی که دنیا و مشغلهٔ دنیا ایشانرا از ذکر الله باز ندارد، پیوسته زبان ایشان در ذکر باشد و دل در مهر، هر که قدم در کوی توحید نهاد و قلم برلوح در سعادت وی برفت، برمنشوردولت اواین طغرا کشیدند که: «واذکروالله کثیراً ـ فاذکرونی‌اذکرکم» یکساعت او را از ذکر خویش غافل نگذارند، مهجور آن مهجور که از ذکراو غافل باشد و از جمال نام او محروم، اگر همهٔ‌انبیا خواهند که مهجوری را بجمال یك کلمت از کلمات ذکربینا گردانند نتوانند، زیرا که کلید گنج ذکر بدست توفیق است و هرآن ذکری که از سر غفلت رود و دل ازآن بی‌خبر بود همچنان است که آن حارس که بر بام قلعه بانك بر میدارد و دزد نقب میبرد، حارس میگوید: من می‌بینم های ای دزد! و لکن دزد کالا می‌برد و بگفت او مبالات نکند داند که او می‌نبیند و بعادت و

غفلت چنان میگوید . باز در خانه‌یی که صعلوکی باشد ، زهره ندارد دزد که گرد آن خانه گردد « انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان » .

ای جوانمرد ! نکته‌یی بشنو که هزار جان ارزد : **آدم و حوا** در بهشت بودند فرمان آمد که ای **آدم** و ای **حوا** ! از من مشغول مگردید و از ذکر من غافل مباشید که **شیطان** دزد است مترصد بنشسته تاچون راه زند برشما ، یك طرفة العین قوّت ذکر ازیشان وا ایستاد ، دزد درآمد و برایشان راه بزد . از جناب جبروت عتاب آمد که ای **آدم** چرا عهد ما فراموش کردی ؟ **آدم** گفت : بارخدایا امانم ده ، زینها رم ده تاجوابی بدهم ، خطاب آمد که ای **آدم** ترا امان دادم چه خواهی گفت ؟ آدم گفت : « انّ فی ذلك لذکری لمن کان له قلب » ، یادگار در دل توان داشت ، تو دل ببردی ، ذکروا دل بشد خانه خالی ماند، دزد درآمد دستش گشاده شد« فازلّهما الشیطان عنها » . خداوندا ! اکنون که کار افتاد ، کریم توئی ! بکرم خود این بیچاره را میزبانی کن .

سدیگر جای که درقرآن صفت مردان گفت ، این آیت ورد است : «رجالٌ صدقوا ماعاهدوا الله علیه » مردانی که وفای عهد صفت ایشان ، صدق درقول وعمل سیرتایشان ، در راه خدا از بهر اعزاز دین و اعلاءِ کلمهٔ حق تن سبیل کردن و جان در خطر نهادن پیشهٔ ایشان . اینست که ربّ العالمین فرمود :

« فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر » ـ صد هزار جان مقدّس فدای آن ضربت قهرباد که در میدان وفا بر صفات آن مردان کار زاری روز **احد** فرو آمد . رسول خدا ایشانرا گفت : « زمّلوهم ودمائهم فانّهم یبعثون یوم القیامة واوداجهم تشخب دماً ، اللون لون الدّم و الرّیح ریح المسك » ـ فردا که ایشانرا حشر کنند ، آن قطرهای خون از صفات ایشان در عرصات قیامت بربساط عزّت همی‌چکد ، و غرض از آن جلوه گری آن بود تا خلق بدانند که کشتگان راه خدا کدام‌اند .

در خبر صحیح است که از رفتگان هیچ کس را بدین عالم فانی رغبتی نباشد مگر

شهیدان راه حق را که‌خواهند که ایشانرابدین عالم‌سفلی بازفرستندتا دروفاورضای‌اودیگر باره جانرا فدا کنند. عجب نیست کر آن جوانمردان در راه خدا تن سبیل میکردند و جان همی‌باختند که هرجا که نقطهٔ صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ از جانش برخیزد، زیرا که وعدهٔ لقا بدر مرگ است «انکم لن تروا ربکم حتّی تموتوا» و عزّت قرآن درخواست این میکند که «فتمنّواالموت ان کنتم صادقین». اگر درصدق محبّت قدمی داری، یا در تمنّی وصال او بیقرار گشته‌ای، روز مرگ را بجان و دل استقبال کن که روز بار و هنگام وصال آن روز است و وعدهٔ لقا آنجا. و در خبر است که «لاراحة للمؤمن من دون لقآءِ ربه».

آورده‌اند که **موسی کلیم** صلوات الله علیه **عزرائیل** پیش وی آمد تا قبض روح وی کند، **موسی** گفت نخست این پیغام من بحضرت عزّت برسان که هیچ دوست دیدی که ازدوست خود جان بستاند؟ **عزرائیل** آن پیغام بگزارد، جوابش دادند که واو بگو که‌هیچ‌دوست دیدی که دیدار دوست‌خودنخواهد؟ «من احبّ لقآءالله احبّ‌اللّه‌لقآءه ومن کره لقآء الله کره الله لقاه».

«لیجزی الله الصادقین بصدقهم» فی الدّنیا بالتمکین و النّصرة علی العدوّ واعلاءِ الرّایة و فی الاخرة بجمیل الثّواب و جزیل المآب و الخلود فی النّعیم المقیم و التقدیم علی الامثال بالتکریم و التعظیم ـ میگوید صادقانرا پاداش کردار دهد هم در دنیا و هم در عقبی، در دنیا ایشانرا وقت خوش دهد بر استعمال علم وتعظیم امر و اتّباع سنت، ودر عقبی ایشانرا زندگانی خوش دهد میان سماع و شراب و دیدار، عیشی بی‌عتاب و نعمتی بی حساب و دیداری بی‌حجاب. و گفته‌اند جزاءِ صدق ایشان در دنیا آنست که کید **شیطان** ومکردشمن ازایشان دفع کند. **بویزید بسطامی** را گفتند: کار تو با **ابلیس** چونست؟ گفت: جیراننا فی‌امنٍ منه ـ همسایگان مابحشمت ما ازوساوس‌اوبرآسوده اند، سی سال گذشت تا **ابلیس** را یارای‌آن نبودست که قدم در کوی ما نهد، قال الله تعالی: «انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان».

ابراهیم خوّاص گوید: وقتی در بادیه ره گم کردم، شخصی را دیدم که آمد و مرا بسر راه آورد، گفتم تو کیستی؟ گفت مرا نمی‌دانی؟! منم آن سر بی دولتان که مرا **ابلیس** گویند. گفتم چونست که کار تو آنست که مردم را از راه بری نه براه باز آری؟ گفت من بیراهانرا از راه برم، امّا آنان که بر سر راه حق باشند بایشان تقرّب کنم و بخاك قدم ایشان تبرّك نمایم.

ای جوانمرد! عنایت ازلی گوهر صادقان را رنگی دهد که هر که درایشان نگرد اگر بیگانه بود آشنا گردد، ور عاصی بود عارف گردد، ور درویش بود توانگر گردد.

ابراهیم ادهم گفت: وقتی کشش **روم** در باطن من سربرزد، گفتم آیا چه حال است این و از کجا افتاد این کشش درباطن من؟! همی سربزدم ورفتم تا بدارالملك **روم** درسرائی شدم، جمعی انبوه آنجا گردآمده، آن زنارهای ایشان بدیدم، غیرت دین در من کار کرد، پیراهن از سر تا پای فرو دریدم و نعره‌یی چند کشیدم، آن رومیان فراز آمدند و همی پرسیدند که ترا چه بود ودرتو چه صفرا افتاد؟ گفتم من این زنارهای شما نمی‌توانم دید. گفتند همانا تو از محمّدیانی؟ گفتم آری من از محمّدیانم. گفتند کاری سهل است بما چنین رسید که سنگ وخاك بنبوّت **محمد** گواهی میداد وازجمادیّت این زنارهای ماحالت آن سنگ و خاك دارد. اگر باتو صدقی هست از خدا بخواه تااین زنارهای ما بنبوّت **محمد** گواهی بدهد تا ما در دائرهٔ اسلام آئیم. **ابراهیم** سر برسجده نهاد و در الله زارید، گفت: خداوندا! برمن ببخشای و حبیب خویش را نصرت ده ودین اسلام را قوی کن. هنوز آن مناجات تمام نا کرده که هر زناری بزبانی فصیح میگفت: «لااله الاالله محمدٌ رسول‌الله». ایشان چون آن حال دیدند زنارها بگسلانیدندو نعره‌های شوق زدند و گفتند: «لااله‌الا الله محمدٌ رسول الله».

ای جوانمرد! آثار نظر صادقان بهر خارستان خذلان که رسد عبهر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بمفلس نگرند توانگر شود، اگر بزنار دار نگرند مقبول درگاه عزّت شود.

« انّما یریدالله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت . . . » ربّ العالمین منّت می‌نهد بر مصطفی عربی که خواست ما وحکم ما آنست که اهل بیت تو پاك باشند ازهرچه آلایش خلقیّت است و اوساخ بشریّت ، تا ـ از خانه بکدخدای ماند همه چین« الطیّبات للطیّبین و الطیّبون للطیّبات » ـ گفته‌اند که « رجس » ایدر افعال خبیثه است و اخلاق دنیّه ، افعال خبیثه‌فواحش است « ماظهر منها ومابطن » ، واخلاق دنیّه هوی و بدعت وبخل و حرص و قطع رحم و امثال آن، ربّ العالمین ایشانرا بجای بدعت سنّت نهاد ، و بجای بخل سخاوت ، و بجای حرص قناعت ، و بجای قطع رحم وصلت و شفقت . آنکه فرمود :

«ویطهّرکم تطهیراً » ـ و شما را پاك می دارد از آنکه بخود معجب باشید یا خود را بر در الله دالّتی دانید یا بطاعت و اعمال خود نظری کنید .

پیر طریقت گفت : نظر دواست : نظر انسانی و نظر رحمانی . نظرانسانی آنست که تو بخود نگری ، و نظر رحمانی آنست که حق بتو نگرد ، و تا نظر انسانی ازنهاد تو رخت بر ندارد نظررحمانی بدلت نزول نکند . ای مسکین ! چه نگری تو باین طاعت آلودهٔ خویش و آنرا بدرگاه بی نیازی او چه وزن نهی ، خبر نداری که اعمال همهٔ صدّیقان زمین وطاعات همهٔ قدسیان آسمان اگر جمع کنی در میزان جلال ذی الجلال پر پشه‌یی نسنجد . لکن او جلّ جلاله با بی‌نیازی خود بنده را به بندگی می‌پسندد و راه بوی می‌نماید ،« الله لطیفٌ بعباده » لطیف است به بندگان خویش . میگوید لطف مابین و رحمت از ما دان و نعمت از ما خواه « واسئلوا الله من فضله » .

« انّ المسلمین و المسلمات ... » ربّ العالمین درین آیت بندگان خود را دررفتن راه دین منازل روشن می‌نماید و آنکه ایشانرا بلطف خود درآن روش می‌ستاید و برحمت خود مزد عظیم و ثواب کریم می‌دهد ، خود راه می نماید و خود برروش میدارد و آنکه بنده را در آن می‌ستاید . اینت کرم و لطافت ! اینت رحمت و رأفت ! « انّ المسلمین و المسلمات » مسلمانان اند احکام شریعت را گردن نهاده و در راه حقیقت خویشتن را

بیفکنده؛ « المؤمنین و المؤمنات » مؤمنان‌اند با قرار زبان و تصدیق از میان جان وعمل بارکان ، « و القانتین و القانتات » طاعت گزاران اند و فرمان برداران ؛ بروز درکار دین و بشب درخمار شربت یقین ، « والصادقین و الصادقات » راستان‌اند هم در گفتارهم در کردار هم در عقد و هم در عهد ، « و الصابرین و الصابرات » شکیبایان اند در نـزول بلیّات و مفاجات قضیّات ،« والخاشعین و الخاشعات » شکستگان اند و فروتنان بحکم رضا داده و بقدم عجز پیش سلطان حقیقت ایستاده ، « و المتصدّقین و المتصدّقات » بخشندگان اند هم بمال و هم بنفس ، حقّ هیچ کس برخود بنگذاشته وازراه خصومت با خلق برخاسته ، « والصآئمین والصآئمات » ممسکان‌اند از ناشایست ، خاموشان‌اند ازناپسند بحکم طریقت ، روزه داران بروفق شریعت ، « والحافظین فروجهم و الحافظات » پاس‌داران‌اند ظاهر خود را تادر حرام نیوفتند ، گوشوانان‌اند باطن خودرا تا خلق نبینند ، « و الذّاکرین اللّٰه کثیراً و الذّاکرات » خدایرا یاد کنندگان‌اند بزبان و یادداشتگان‌اند بدل .

پیر طریقت گفت : ای یادگار جانها و یادداشتهٔ دلها و یاد کردهٔ زبانها ! بفضل خود ما را یاد کن و بیاد لطفی ما را شاد کن . ای قائم بیاد خویش و زهریاد کنندهٔ بیاد خود پیش ! یاد تو است که ترا به سزا رسد ورنه از رهی چه‌آید که ترا سزد .

الهی! توبیاد خودی و من بیاد تو ، تو برخواست خودی و من برنهاد تو .

« اعدّ اللّٰه لهم مغفرةً و اجراً عظیماً » الیوم سهولة العبادة و دوام المعرفة ؛ و غداً تحقیق السول و نیل ما فوق المأمول .

٤ ـ النوبة الاولى

قوله تعالى : « **ماکان محمدٌ اباأحدٍ من رجالکم** » محمد پدر هیچ کس نیست از مردان شما ، « **و لکن رسول اللّٰه و خاتم النبیین** » لکن رسول خداست و مهر پیغامبران ، « **وکان اللّٰه بکل شیء علیماً** (۴۰) » واللّٰه بهمه چیز داناست وازهمه آگاه .

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدید [وپیغام پذیرفتید و رساننده را استوار گرفتید] ، « **اذکرو الله کثیراً** (۴۱) » یاد کنید الله را یاد کردنی فراوان .

« **و سبحوه بکرةً و اصیلاً** (۴۲) » و بپاکی بستائید [و نماز کنید] او را بامداد و شبانگاه .

« **هو الذی یصلی علیکم** » اوست که می درود دهد برشما ، « **و ملئکته** » و [درود میدهد بر شما] فریشتگان او ، « **لیخرجکم من الظلمات الی النور** » تا [بدرود وبخشایش‌خویش] شمارابیرون می‌آرد ازتاریکیها بروشنائی ، « **وکان بالمؤمنین رحیماً** (۴۳) » و الله برمؤمنان مهربان است ، همیشه .

« **تحیتهم یوم یلقونه سلامٌ** » نواخت ایشان آنروز که ملك الموت را بینند درودست و سلام کردن ملك الموت برایشان ، « **واعدّ لهم اجراً کریماً** (۴۴) » وساخت الله ایشانرا مزدی نیکو ، بیرنج .

« **یاایها النبی** » ای پیغامبر ، « **انا ارسلناك** » ما فرستادیم ترا ، « **شاهداً** » گواهی [ما را بر بندگان ومؤمنان را بنزدیك‌ما]، « **و مبشراً و نذیراً** (۴۵) »وبشارت دهی و بیم نمائی .

« **و داعیاً الی الله باذنه** » وبازخواننده‌یی باالله بفرمان‌او، « **و سراجاًمنیراً** (۴۶) » وچراغی دروشان [1] .

« **و بشر المؤمنین** » و بشارت ده گرویدگان را ، « **بانّ لهم من الله** » که ایشانراست از خدای ، « **فضلاً کبیراً** (۴۷) » نیکوئی بزرگ .

« **و لاتطع الکافرین و المنافقین** » و کافران‌را و دو رویانرا فرمان مبر « **ودع اذیهم** » و رنجانیدن کافران بگذار ، « **و توکل علی الله** » و پشت بخدا باز کن ، « **وکفی بالله وکیلا** (۴۸) » و الله کار سازی بسنده است .

« **یا ایها الذین آمنوا** » ای ایشان که بگرویدند ، « **اذا نکحتم المؤمنات** »

۱ــ دروشان = درخشان .

هر که که زنی گرویده بزنی کنید ، « **ثم طلقتموهنّ** » وآنگه‌ویرا پای گشاده کنید ، « **من قبل ان تمسوهن** » پیش ازآنکه بایشان رسید بجماع ، « **فمالکم علیهنّ من عدّة تعتدّونها** » شما رابرآن زنان عدّت نیست که‌شمارید ، « **فمتعوهنّ** » چیزی‌دهید ایشانرا ، « **و سرّحوهن سراحاً جمیلاً (۴۹)** » و بگذارید ایشانرا بگذاشتنی نیکو .

« **یاایها النبی** » ای پیغامبر ، « **اناأحللنالك** » ما ترا حلال کردیم و گشاده ، « **ازواجك اللاتی آتیت اجورهنّ** » زنان که بزنی میکنی وکاوین (۱) ایشان‌میدهی ، « **و ما ملکت یمینك** » و برده که میگیری ، « **مما افآء الله علیك** » از برده‌یی که الله با تو گرداند و در دست تودهد ، « **و بنات عمك** » وزنان **قریش** که نیازادان تواند ، « **و بنات خالك و بنات خالاتك** » و زنان **بنی زهره** که ایشانرا باخوال تومی باز خوانند ، « **اللاتی هاجرن معك** » آن زنان که با تو هجرت کردند **بمدینه** ، « **وامراة مؤمنة** » و زنی گرویده ، « **ان وهبت نفسها للنبی** » اگرآن زن خویشتن را به‌پیغامبر دهد ، « **ان اراد النبی ان یستنکحها** » اگر پیغامبر خواهد که آن را بزنی گیرد و بزناشوئی پذیرد ، « **خالصةً لك من دون المؤمنین** » ما حلال داشتیم آن ترا جدا از همه گرویدگان ، « **قد علمنا مافرضنا علیهم** » دانسته‌ایم‌آنچه فریضه کردیم و باز بریدیم و تقدیر کردیم برمؤمنان ، « **فی ازواجهم و ما ملکت ایمانهم** » در کار زنان و کنیزکان ایشان ، « **لکی‌لایکون‌علیك حرجٌ** » [ترا حلال کردیم آنرا] تا بر توتنگی نبود ، « **و کان الله غفوراً رحیماً (۵۰)** » والله آمرزکارست مهربان .

« **ترجیء من‌تشآء منهنّ** » از زنان خویش هر که خواهی از خود دور می‌داری ، « **و تؤوی الیك من تشآء** » وهر که خواهی باخود میداری ، « **ومن ابتغیت** » وهر که خواهی می‌باز طلب و می‌باز جوی ، « **ممن عزلت** » از آن که ازجا کرده‌یی‌ودورداشته ، « **فلا جناح علیك** » [درین هرسه] برتو تنگی نیست ، « **ذلك‌ادنی‌ان‌تقرّ اعینهنّ** » این نزدیك‌تراست بآنکه روشن بود چشم ایشان [که با خود آری] ، « **ولایحزنّ** » و

---

۱ ـ کاوین = کابین

اندوهگن نباشند ایشان [که میدور داری] ، « **و یرضین بما آتیتهن کلهن** » وخشنود باشند بآنچه هردو گروه را میدهی از نفس خویش ، « **والله یعلم ما فی قلوبکم** » الله میداند آنچه دردلهای شماست ، « **و کان الله علیماً حلیماً (۵۱)** » و الله دانای بردبارست همیشه .

« **لایحلّ لك النسآء من بعد** » حلال و گشاده نیست ترا زنان از پس [آنکه ترا اختیار کردند بر دنیا و زینت آن] ، « **و لا ان تبدل بهن من ازواج** » و حلال نیست و گشاده ترا که هیچ زن ازیشان بدیگر بدل کنی ، « **و لو اعجبك حسنهن** » و هرچند که زنان یابی که خوش آید ترا نیکوئی ایشان ، « **الا ما ملکت یمینك** » مگر برده یی که آنرا خداوند باشی که زیردست توشود ، « **و کان الله علی کل شیء رقیباً (۵۲)** » و الله برهمه چیز کوشوان است .

النوبة الثانیة

قوله : « ماکان محمّدٌ ابا احدٍ من رجالکم » ـ سبب نزول آیت آن بود که **زید بن حارثه** که پسر خواندهٔ رسول بود مردم او را **زید بن محمد** میخواندند ، پس چون **زینب** را بزنی کرد قومی گفتند : تزوّج بامرأة ابنه ـ زن پسر خواندهٔ خود را بزنی کرد ، و در شرع وی نیست زن پسررا بزنی کردن . ربّ العالمین این آیت بجواب ایشان فرستاد یعنی که **محمد** پدر **زید حارثه** نیست ، ای ـ لیس **محمد** ابا احد من رجالکم الّذی لم یلده فیحرم علیه نکاح زوجته بعد فراقه ایّاها . زن پسر آنگه بر پدر حرام گشت که آن پسر از صلب وی باشد و از وی زاده ؛ و **زید بن حارثه** نه از صلب **محمد** است و نه از وی زاده و **محمد** خود پدر هیچ مرد بالغ رسیده بمردی نیست .

ابن عباس گفت : انّ الله تعالی لمّا حکم ان لانبیّ بعده لم یعطه و لداً ذکراً یصیر رجلاً . چون حکم الله این بود که بعد از **محمد** هیچ پیغامبر نباشد ، اورا فرزند

نرینهٔ بالغ نداد، که اگر دادی پیغامبر بودی و آنکهٔ معنی خاتم النبیّین درست نبودی. رسول خدا را پسران بودند: **ابراهیم** از **ماریه** و **قاسم** و **طیب** و **مطهر** از **خدیجه** امّا در کودکی ازدنیا برفتند وببلوغ نرسیدند. ربّ العالمین میفرماید: «من رجالکم» و لفظ رجال برمردان بالغ افتد، و روا باشد که معنی آیت آن بود که «ابا احدٍ من رجالکم» الّذی لم یلده و آنکه **بزید حارثه** مخصوص بود،

«و لکن رسول الله» نصب اللام لمکان کان.

«و خاتم النبیّین» ـ **عاصم** بفتح تا خواند براسم، یعنی که مهر پیغامبرانست، ای ـ هوآخرهم. باقی بکسر تا خوانند بر فعل، ای ـ ختم النبیّین فهو خاتمهم، مهر کنندهٔ پیغامبرانست، یعنی که **محمد** ختم کرد پیغامبری را بآن ختم که ربّ العزّة بوی داد.

روی **ابوهریرة** قال: قال رسول الله (ص): «مثلی و مثل الانبیآء قبلی کمثل قصرٍ احسن بنیانه فترک منه موضع لبنةٍ فطاف به‌النّظّاریتعجبون من‌حسن بنآئه الاموضع تلك اللبنة لایعیبون سواها فکنت انـا سددت موضع تلك‌اللبنة ختم بی البنیان و ختم بی الرّسل». وعن **جبیر بن معطم** قال: سمعت النبی یقول: «لی اسمآءٌ، انا **محمد** و انا **احمد** و انا الماحی الّذی یمحوا الله بی الکفر و انا الحاشر الّذی یحشر النّاس علی قدمی و انا العاقب الّذی لیس بعده نبی». و فی صفاته: بین کتفیه خاتم النبوة و هو **خاتم النبیین** اجود النّاس صدراً و اصدق النّاس لهجةً و الینهم عریکةً و اکرمهم‌عشرةً. و قال (ص): «انـی عندالله مکتوبٌ، **خاتم النبیین** و انّ **آدم** لمنجدلٌ فـی‌طینته، وساخبرکم باول‌امری دعوة **ابرهیم**و بشارة **عیسی** و رؤیا امّی الّتی رأت حین وضعتنی و قد خرج لهانورٌ اضآءت لها منه قصور **الشام**». و کفته‌اند معنی **خاتم النبیین** آنست که رب العالمین نبوت همهٔ انبیا جمع کرد و دل **مصطفی** وعاو معدن آن کرد و مهر نبوت بر آن نهاد تاهیچ دشمن بموضع نبوت راه نیافت، نه‌هوای نفس، نه وسوسهٔ شیطان،

نه‌خطرات مذمومه ، و دیگر پیغامبران را این مهر نبود ، لاجرم از خطرات و هواجس امن نبود ، پس رب العالمین کمال شرف **مصطفی** را آن مهردر دل وی نهان نگذاشت ، تا میان دو کتف وی آشکارا کرد تا هر کس که نگرستی آنرا دیدی همچون خایهٔ کبوتری . و قال **السائب بن یزید** : نظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه مثل زرّ الحجلة . و قال **جابر بن سمره** : رأیت الخاتم عند کتفه مثل بیضة الحمامة . و قال **عبدالله بن سرجس** : رأیت النبی (ص) و اکلت معه خبزاً ولحماً ثمّ درت خلفه فنظرت الی خاتم النبوة بین کتفیه عند ناغض کتفه الیسری جمعا علیه خیلان کامثال الثآلیل. و روی : کانت علامة النبوة علی نغض کتف رسول الله (ص) یعنی غرضوفه .

« یا ایّها الذین آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً » ـ قال **ابن عباس** : لم یفرض الله عزّوجلّ علی عباده فریضةً الاجعل لها حدّاً معلوماً ثمّ عذراهلها فی حال العذرغیر الذکر فانه لم یجعل له حدّاً ینتهی الیه و لم یعذر احداً فی ترکه الا مغلوباً علی عقله و امرهم به فی الاحوال کلّها ، قال تعالی : « فاذکروا الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم » و قال : « اذکروا الله ذکراً کثیراً » باللیل و النهار فی البرّ و البحر و الصّحة و السقم فی السرّ و العلانیة . قال **مجاهد** : الذّکر الکثیر ان لاینساه ابداً .

« و سبّحوه » ای ـ صلّواله « بکرةً » یعنی ـ صلاة الصّبح « و اصیلاً » یعنی صلاة العصر . این تفسیر موافق آن خبراست که **مصطفی** علیه الصّلوة و السلام فرمود : « من استطاع منکم ان لا یغلب علی صلاة قبل طلوع الشمس ولاغروبها فلیفعل» میگوید : هر که تواند از شما که مغلوب کارها وشغل دنیوی نگردد بر نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب و نماز دیگر پیش از فرو شدن آفتاب ، تا چنین کند . این هر دو نماز بذکر محصوص کرد از بهر آنکه بسیار افتد مردم را باین دو وقت تقصیر کردن در نماز و غافل بودن از آن ، امّا نماز بامداد بسبب خواب و نماز دیگربسبب امور دنیا ، ونیز شرف این دو نماز درمیان نمازها پیداست : نمازبامداد وقت شهود فریشتگان است لقوله تعالی: « انّ قرآن

الفجر کان مشهوداً » یعنی ـ تشهده ملآئکة اللیل و ملآئکة النّهار ، و نماز دیگر نماز وسطی است که رب العزّة گفت : «والصلوة الوسطی » . وقال مجاهد : «و سبّحوه بکرةً و اصیلاً » یعنی ـ قولوا سبحان الله و الحمد لله و لااله الا الله و الله اکبر و لاحول و لاقوّة الا بالله ، فعبّر بالتسبیح عن اخواته . وقیل : المراد من قوله : « ذکراً کثیراً » هذه الکلمات یقولها الطّاهر و الجنب و المحدث . و البکرة ـ اول النّهار ، یقال : بکرت و بکّرت و ابتکرت و بکر الرجل اول و لده و بکر کلّ شیء اوله و الباکورة اول الفاکهة و هذا بکرٌ طیّب البکارة ، و البکّار هوالّذی لایغفل عن حوائجه فی البکر . و الاصیل ـ آخر النّهار و جمعه اُصُل ، و الاصال جمع الجمع .

« هوالّذی یصلّی علیکم و ملآئکته » ـ فالصلوة من الله الرّحمة و من الملئکة الاستغفار للمؤمنین . قال السدی : قالت بنو اسرائیل لموسی : ایصلّی ربنا ؟ فکبر هذا الکلام علی موسی ، فاوحی الله الیه ان قل لهم انی اصلّی و انّ صلوتی رحمتی و قد وسعت کلّ شیء . و قیل : من صلوة الله عزّوجلّ علی عبده حسن ثنآئه علیه ، قال الله عزّوجلّ : « اذکرونی اذکرکم » . قال انس : امّا نزلت « انّ الله وملآئکته یصلّون علی النبی » ، قال ابوبکر : ما خصّك الله یا رسول الله بشرفٍ الاوقد اشرکتنافیه ، فانزل الله تعالی : « هوالّذی یصلّی علیکم و ملئکته لیخرجکم من الظّلمات الی النّور » ای ـ من ظلمة الکفر الی نورالایمان ، یعنی ـ انّه برحمته و هدایته و دعآء الملئکة لکم اخرجکم من ظلمة الکفر الی النّور « و کان بالمؤمنین رحیماً » .

« تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ » ـ مفسران اینجا دو قول گفته اند : یکی آنست که « یلقونه » اینها با الله شود ، یعنی ـ تحیّة المؤمنین یوم یرون الله « سلامٌ » ای ـ یسلم الله علیهم . میگوید : نواخت مؤمنان آنروز که الله را بینند یعنی روز قیامت سلام است و درود ؛ قال النبی (ص) : « یتجلّی الله عزّوجلّ یوم القیمة فیقول للمؤمنین : سلام علیکم » . قول دیگر آنست که : اضافت ها با ملك الموت است ، یعنی بوقت قبض روح مؤمن ، ملك الموت بروی سلام کند . قال ابن مسعود : اذاجآء ملك الموت لیقبض روح المؤمن

قال : ربك يقرئك السلام . و قيل : يسلم عليهم الملئكة و يبشرونهم حين يخرجون من قبورهم .

« و اعدّلهم اجراً كريماً » يعني ـ الجنّة .

« يا ايّها النّبي انّا ارسلناك شاهداً » يعني ـ شاهداً للرّسل بالتبليغ ، اى محمد ما ترا پیغامبر کردیم و برسالت خود گرامی کردیم و از میان خلق بر گزیدیم تا فردا برستاخیز گواهی باشی مؤمنانرا بنزدیك ما وپیغامبران را بتبلیغ رسالت ، و بروفق این معنی خبر مصطفی است : قال النّبی (ص) : « یجآء بنوحٍ یوم القیمة فیقول الله له : هل بلغت؟ فیقول : نعم ، فیسئل امّته : هل بلغکم ؟ فیقولون : ما جآءنا من نذیرٍ ، فیقال : من شهودك ؟ فیقول : محمد وامته . فقالرسول الله (ص) : فیجآءبکم فتشهدون انه قدبلغ ، ثمّ قرأ رسول الله (ص) : و کذلك جعلنا کم امّةً وسطاً لتکونوا شهدآء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیداً » .

« و مبشراً و نذيراً » يعني ـ مبشراً لمن آمن بالجنّة و نذيراً لمن كذّب بالنّار .

« و داعياً الى الله » اى ـ الى توحيده وطاعته ، « باذنه » اى ـ با مره . همانست كه جای دیگر گفت : « یا ایّها المدّثر قم فانذر » ـ ای جامه در خود پیچیده ، وردا در سر کشیده ! خیز مردمانرا از مـا آگاه کن و بر توحید و طاعت ما خوان ، جائی دیگر گفت : « قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرةٍ انا و من اتّبعنی » .

« و سراجاً منيراً » ـ سمّاه « سراجاً » لانّه يهتدى به كالسراج يستضآء به في الظلمة.

عن عطآء بن يسارٍ قال : لقيت عبدالله بن عمرو بن العاص قلت : اخبرنى عن صفة رسول الله فی التوریة ، قـال : اجل و الله انّه لموصوف فی التوریة ببعض صفته فی القرآن . «یاایّها النّبی انّا ارسلناك شاهداً و مبشراً ونذیراً » وحرزاً للامّيّين ، انت عبدى و رسولى سمّيتك المتوكّل ليس بفظٍ ولاغليظٍ ولاصخابٍ في الاسواق ولايدفع بالسيّئة ولكن يعفو و يغفر ولن نقبضه حتّى نقيم به الملّة العوجآء بان يقولوا : لااله الا الله .

« و بشر المؤمنين بانّ لهم من الله فضلاً كبيراً » حيث جعلهم امّةً وسطاً ليكونوا

شهدآء علی النّاس ، و جعلهم خیر امّة ٍ اخرجت للنّاس .

« و لاتطع الکافرین » ـ هذا جواب **ابی جهل** ٍ کان ینهی عبداً اذا صلّی و یودّ ان تدهن . میگوید : **بوجهل** کافر را فرمان مبر که او می‌باز زند رهی را که نماز میکند و دوست میدارد کـه تو فرا وی گرائی و بوی سازی ، همانست که فرمود : « فلاتطع المکذّبین ، ودّوا لوتدهن فیدهنون » . و گفته‌اند : معنی آنست که کافران را فرمان مبر که ترا میگویند درویشانرا از بر خویش بران تا ما با تو نشینیم ، همانست که فرمود : « ولاتطرد الّذین یدعون ربّهم » .

قوله : « و المنافقین » ـ ای **محمد** ! و منافقـانرا فرمان مبر ، عذر دروغ ایشان مپذیر و سخن ایشان مشنو ، ایشان دو رویان‌اند و سخن‌چینان .

« ودع اذیهـم » ای ـ اصبر علی آذاهـم و لاتجاوزهم علیه ، و هـذا منسوخٌ بآیات القتال .

« و توکّل علی‌الله » بدوام الانقطاع الیه .

« و کفی بالله وکیلاً » حافظاً .

« یا ایّها الّذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات ثمّ طلّقتموهنّ » ـ فیه دلیلٌ علی انّ الطّلاق قبل النّکاح غیر واقع ٍ ، لانّ الله تعالی اثبت الطّلاق بعد النّکاح ، فلوقال لامرأة ٍ اجنبیّة ٍ :اذا نکحتك فانت طالق.اوقال: کلّ امرأة ٍ انکحها فهی‌طالق ،فنکح لایقع‌الطّلاق وهوقول **علی** ٍ و **ابن عباس** ٍ واکثراهل العلم وبه‌قال **الشافعی** و روی عن **ابن‌مسعود** انّه یقع الطّلاق و هوقول **اصحاب الرأی**(۱) ، فقال **ابن عباس** : لـوکان کما قال **ابن مسعود** لقال الله عزّوجلّ «اذا طلّقتم المؤمنات ثمّ نکحتموهنّ » فحیث قال:« نکحتم المؤمنات ثمّ طلّقتموهنّ » علمنا انّ الطّلاق انّمایقع بعد النّکاح . وعن **جابر** قال : قال رسول الله (ص) : «لاطلاق قبل النّکاح ». وقال **مالك** و **الاوزاعی** : اذاعیّن امرأة او وقّت وقع و هو ان یقول:اذا نکحت فلانة فهی طالق ، او یقول: کل امرأة ٍ انکحها الی سنة ٍ او مدّة یسمّیها وقع .

۱ ـ اصحاب الرّأی = اصحاب ابوحنیفه .

« ثمّ طلّقتموهنّ من قبل ان تمسوهنّ » ای ـ تجامعوهنّ .

«فمالكم عليهن من عدّةٍ تعتدّونها » تحصونها بالاقرآءِ والاشهرلانّ العدّة لاستبرآءِ رحمها من الولد .

«فمتّعوهنّ» ای ـ اعطوهنّ مايستمتعن به . قال **ابن عباس** : هذا اذا لم يكن سمّى لها صداقاً فلها المتعة ، فان كان قدفرض لها صداقاً فلها نصف الصّداق و لامتعة لها . وقال **قتاده** : هذه الاية منسوخةٌ بقوله : « فنصف ما فرضتم » . و قيل : هذا امرندبٍ فالمتعة مستحبّة لهامع نصف المهر ، وذهب بعضهم الى انّها تستحقّ المتعة بكلّ حالٍ لظاهرالاية .

« و سرّ حوهنّ سراحاً جميلاً » ـ سراح و فراق وطلاق هرسه لفظ صريح‌اند ، دست بازداشتم ، بگذاشتم ، بهشتم ؛ و المعنى ـ خلّوا سبيلهنّ بالمعروف من غير ضرارٍ ، و معنى ـ الجميل ، ان لايكون الطّلاق جوراً لغضبٍ او طاعةٍ لضرّةٍ ، او يكون ثلثاً بتّا او يمنع الصّداق .

« يا ايّها النّبى انّا احللنالك ازواجك ... » الاية ، فى‌تحليل الله عزّوجلّ النّسآء لرسوله (ص) بعد قوله : « لايحلّ لك النّسآءِ من بعد » للعلمآءِ مذهبان : قال بعضهم : آية التّحريم متأخرة لم ينكح بعدها امرأة ، و قال بعضهم : هى منسوخة بهذه الاية ، و قد نكح رسول الله (ص) بعدها **ميمونة بنت الحارث الهلالية خالة بن عباس** ، و هذا اثبت قوله : « انّا احللنالك ازواجك اللاتى آتيت اجورهنّ » اى ـ مهورهنّ .

« و مـا ملكت يمينك ممّا افآء الله عليك » اى ـ ردّ عليك من الكفّار بان تسبى فتملك مثل **صفية بنت حيى بن اخطب وجويرية بنت الحارث المصطلقية** و قدكانت **مارية** ممّا ملكت يمينه فولدت له **ابرهيم** . و ـ الفىء ، اسمٌ لكلّ فآئدةٍ تفىء الى الامير من اهل الحرب .

« و بنات عمّك و بنات عمّاتك » يعنى ـ نساء **قريش** ، « و بنات خـالك و بنات خالاتك » يعنى نسآء **بنى زهرة** ، قالت **ام هانى** ، و اسمها **فاختة بنت ابى‌طالبٍ** : خطبنى‌رسول‌الله (ص) واعتذرت‌اليه فعذرنى « وبنات عمّاتك » يعنى **زينب بنت جحشٍ**،

امّها امیمة بنت **عبد المطلب**، «وبنات خالك وبنات خالاتك» لم یکن لرسول الله(ص) خال ولاخالة غیر انّ امّ رسول‌الله (ص) هی بنت **وهب بن عبد مناف بن زهرة** وکان **بنو زهرة** یسمّون اخوال رسول الله، و لهذا قال رسول الله (ص) **لسعد بن ابی وقاص**، هذا خالی.

« اللاتی هاجرن معك » الی **المدینة**، شرط الهجرة لانّ هذا نزل قبل فتح **مکة**. قالت **ام هانی**: لم اهاجر الیه فلم احلّ له و کنت من الطلقآءِ.

« وامرأةً مؤمنةً ... »ای ـ احللنالك امراةً وهبت نفسهالك بغیر صداقٍ، فامّا غیر المؤمنة لاتحلّ له اذا وهبت نفسها منه، و اختلفوا فی انّه هل کان یحلّ للنّبی (ص) نکاح الیهودیّة و النصرانیّة بالمهر، فذهب جماعةٌ الی انّه کان لایحلّ له ذلك لقوله. «وامرأةً مؤمنةً »، واوّل بعضهم الهجرة فی قوله: « اللاتی هاجرن معك » علی‌الاسلام ای ـ اسلمن معك، فدلّ ذلك علی انّه لایحلّ له نکاح غیرالمسلمة و کان النّکاح ینعقد فی حقّه بمعنی الهبة من غیرولیٍّ ولا شهودٍ و لامهرٍ وکان ذلك من خصآئصه (ص) فی النّکاح لقوله تعالی: « خالصةً لك من دون المؤمنین » کالزّیادة علی الاربع، و وجوب تخییر النّسآءِ کان من خصآئصه لامشارکة لاحدٍ معه، و اختلف اهل العلم فی انعقاد النکاح بلفظ الهبة فی حقّ الامة، فذهب اکثرهم الی انّه لاینعقد الا بلفظ الانکاح او التزویج، و هوقول **سعید بن المسیب** و **الزهری** و **مجاهد**، و به قال **مالك** و **الشافعی**. و ذهب قومٌ الی انّه ینعقد بلفظ الانکاح‌اوالتزّویج؛ اختلفوا فی‌نکاح‌النبی (ص). فذهب قومٌ الی انّه کان ینعقد فی حقّه بلفظ الهبة لقوله تعالی: « خالصةً لك من دون المؤمنین »، و ذهب آخرون الی انّه لاینعقد الا بلفظ الانکاح او التزّویج کما فی حقّ الامة لقوله تعالی: « ان اراد النّبی ان یستنکحها »، و کان اختصاصه فی‌ترك المهر لافی لفظ النّکاح، و اختلفوا فی « الّتی وهبت نفسها » لرسول الله (ص) وهل کانت عنده امرأةٌ منهنّ؟ فقال **عبدالله بن عباس** و **مجاهد**: لم تکن عند النّبی (ص) امرأة و هبت نفسها منه و لم تکن عنده امراة الا بعقد نکاحٍ او ملك یمین. و فسر **مجاهد** « ان وهبت نفسها »: ما وهبت نفسها، یقول: «ان»

كلمة نفی . و قال آخـرون : بل كانت عنده موهوبة ، و اختلفوا فیها ، فقال **الشعبی** : هی **زینب بنت حزیمة الانصاریة** ، یقال لها : **ام المساكين** . و قال **قتاده** : هی **میمونة بنت الحارث** . و قال **علی بن الحسین** (ع) و **الضحاك** و **مقاتل** : هی **ام شریك بنت جابر** من **بنی اسد** . و قال **عروة بن الزبیر** : هی **خولة بنت حكیم** من **بنی سُلیم** . و روی انّ امـرأةً اتته ، فقـالت له : وهبت لك نفسی ، فلم یردّها ، فقال : لاحاجة لی الیوم بالنّسآءِ ، فزوجها من رجلٍ من الانصار .

قوله : « قدعلمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم » ، فرض الله علی المؤمنین ان لانكاح الا بولیّ و صداقٍ و شاهدی عدلٍ و لایحلّ فوق اربع من الحرآئر .

« و ما ملكت ایمانهم » ـ فرض علیهم فی ملك الیمین ان لایكون ملك خبثةٍ انّما یكون ملك طیبةٍ فتكون من اهل الحرب لا من اهل العقد و فی القسم السویّ تمّ الكلام فی قوله : « و ما ملكت ایمانهم » .

وقوله : « لكی لایكون علیك حرجٌ » منسوقٌ علی قوله: «خالصةً لك» والمعنی ـ احللنالك استنكاح الواهبة نفسها ونكاح ماشئت من عدد النّسآءِ لا انّی نسیت مافرضتِ علی غیرك من المؤمنین ان لاینكحوا الا بولیّ و شاهدین و صداق و ان یقتصروا علی الاربع ، لكنّی اردت ان لایكون علیك حرجٌ فی نكاح من اردت من النّسآءِ غیر هذه التوسعة لا بین بینك و بین غیرك و ارفع من شرفك . « وكان الله غفوراً رحیماً » .

« ترجیء » ای ـ تؤخر ، « من تشآء منهنّ و تؤوی الیك » ای تضمّ الیك من تشآء الارجآء ـ تأخیر المرأة من غیر طلاقٍ . و الایوآء ـ امساك المرأة علی القسم السوی من غیر ارجآءٍ .

قال اهل التّفسیر : كان التّسویة بینهنّ فی القسم واجباً علیه ، فلمّا نزلت هذه الایة سقط عنه و صار الاختیار الیه فیهنّ . و قال **ابورزین** و **ابن زید** : نزلت هذه الایة حین غار بعض امّهات المؤمنین علی النّبی (ص) و طلب بعضهنّ زیادة النّفقه ، فهجرهنّ النّبی (ص) شهراً حتّی نزلت آیة التّخییر ، فامره الله عزّوجلّ ان یخیّرهنّ بین الدّنیا و

الاخرة و ان یخلّی سبیل من اختارت الدّنیا و یمسك من اختارت الله و رسوله و علی انّه یؤوی الیه من یشآء منهنّ و یرجیء فیرضین به قسم لهنّ اولم یقسم اِو قسم لبعضهنّ دون بعض اوفضّل بعضهنّ فی النّفقة و القسمة فیکون الامر فی‌ذلك الیه یفعل کیف یشآء ، و کان ذلك من خصآئصه ، فرضین بذلك و اخترنه علی هذا الشرط . واختلفوا فی انّه هل اخرج احداً منهنّ عن القسم ؟ فقال بعضهم : لم یخرج احداً بل کان رسول الله (ص) مع ما جعل الله لهمن ذلك یسوی بینهنّ فی‌القسم الا **سودة** فانّها رضیت بترك حقّها من القسم و جعلت یومها **لعایشة** . و قیل : اخرج بعضهنّ ، قال **ابو رزین** : لمّا نزل التّخییر اشفقن ان یطلّقهنّ فقلن : یا نبی الله اجعل لنا من مالك و نفسك مـا شئت و دعنا علی حالنا ، فنزلت‌هذه الایة فارجاً رسول الله (ص) بعضهنّ وآوی الیه بعضهنّ ، فکان ممّن آوی الیه : **عـایشة و حفصة و زینب بنت جحش و ام حبیبة بنت ابی‌سفیان**؛ فکان یقسم بینهنّ سوآءً ، وارجأ منهنّ خمساً : **ام سلمة و میمونة و سودة و صفیة و جویریة** ؛ فکان یقسم لهنّ ما شآء . و قال **ابن عباس** : «ترجیء من تشآء منهنّ و تؤوی الیك من تشآء» ای ـ تطلق من تشآء منهنّ و تمسك من تشآء . وقال **الحسن** : تترك نکاح من شئت وتنکح من شئت من نسآءِ امّتك ، و قـال : کان النّبی (ص) . اذا خطب امـرأةً ، لم یکن لغیره خطبتها ، حتّی یترکهـا رسول الله (ص) . و قیل : معنـاه ـ تقبل من تشآء من المؤمنات اللاتی تهبن انفسهنّ لك فتؤویها الیك و تترك من تشآء فلاتقبلهـا . روی انّ **عایشة** لمّا نزلت:« وامرأةً مؤمنةً انوهبت نفسها للنّبی» ؛ قالت : اَما تستحیی المرأة‌تأتی الرّجل فتقول له : قدوهبت لك نفسی ! فنزلت هذه الایة : « ترجیء من تشآء » ، فقالت **عایشة** : یا رسول الله اری الله عزّوجلّ یسارع فی رضاك . یقال : تزوّج رسول الله (ص) ثلث عشرة امراةً و لاخلاف انّه مات عن تسع فیهنّ قرشیّات و من سآئر العرب . و قیل : لـم یتزوّج علی **خدیجة** حتّی مـاتت . وقیل : طلّق امرأتین احدیهمـا الممتنعة والاخری المستعیذة ،امّا الممتنعة فامرأةٌ لمّا افضی الیها رسول‌الله بیده امتنعت علیه فطلّقها ، وامّا العآئذة فامرأةٌ تمیمیة قال لها ازواج رسول الله (ص) : اذ ارادك رسول الله فقولی له : اعوذ بالله منك ،

فظنّته من الادب فاستعاذت منه ، فقال لها : عدت بمعاذٍ الحقی باهلك . و قيل : تزوّج امرأةً من **غفار** فلمّا نزعت ثيابها رآى بها بياضاً فقال : الحقی باهلك .

قوله : « و من ابتغيت » ای ـ طلبت و اردت ، ای ـ تؤوی اليك امرأةً « ممّن » عزلتهنّ عن القسمة .

« فلاجناح عليك » لااثم عليك ، هذا بيان انّ الارجآء ليس بطلاقٍ و اباح الله عزّوجلّ له ترك القسم لهنّ حتّی ايؤخر من يشآء منهنّ فی نوبتها و يطآء من يشآء منهنّ فی غير نوبتها و يرد الی فراشه من عزلها ، تفضيلاً له علی سآئر الرّجال .

« ذلك ادنی ان تقرّ اعينهنّ و لايحزنّ » ای ـ ذلك التّخيير الّذی خيرتك فی صحبتهنّ اقرب الی رضاهنّ و اطيب لانفسهنّ و اقلّ لحزنهنّ اذا علمن انّ ذلك من الله عزّوجلّ .

« ويرضين بماآتيتهنّ » اعطيتهنّ « كلّهنّ » من تقريبٍ وارجآءٍ و عزلٍ و ايوآءٍ .

« و الله يعلم ما فی قلوبكم » من امر النّسآء و الميل الی بعضهنّ . و قيل : هذا اشارةٌ الی مايخطر بقلب من ارجا من الكراهة و بقلب من آوی من الشماتة احياناً و ان لم يثبت عليها قلوبهنّ .

« و كان الله عليماً حكيماً » .

« لايحلّ لك النّسآء » ـ قرأ **ابو عمرو و يعقوب** : « لاتحلّ » بالتّآءِ ، و قرأ الاخرون بالياءِ .

« من بعد » يعنی ـ من بعد هؤلاءِ التّسع اللاتی خيرتهنّ فاخترن الله و رسوله شكر الله لهنّ و حرّم عليه النّسآءِ سواهنّ و نهاه عن تطليقهنّ و عن الاستبدال بهنّ ، هذا قول **ابن عباس** و **قتادة** واختلفوا فی انه هل ابيح له النّسآء من بعد ، قالت عايشة : مامات رسول الله (ص) حتّی احلّ النّسآء . وقال **انس** : مات علی التّحريم . وقيل **لابی بن كعب** : لومات نسآء النّبی (ص) اكان يحلّ له ان يتزوّج ؟ قال : و ما يمنعه من ذلك ؟ قيل: قوله: « لايحلّ لك النّسآء من بعد » قال : انما احلّ الله له ضرباً من النّسآء فقال : « يا ايّها النّبی

انا احللنالك ازواجك ...» الایة ، ثمّ قال: «لایحلّ لك النّسآء من بعد» . قال **ابو صالح** : امران لایتزوّج اعرابیّةً ولا عربیّةً و یتزوج من نسآءِ قومه من بنات العمّ و العمّة والخال والخالة ان شآء ثلث مائة و قال **مجاهد** : معناه ـ لاتحلّ لك الیهودیّات ولا النّصرانیّات بعد المسلمات .

« و لاان تبدّل بهنّ » یعنی ـ و لاان تبدّل بالمسلمات غیرهنّ من **الیهود** و **النصاری** یقول: لاتکون ام المؤمنین یهودیّة ولانصرانیّة .

« الا ما ملکت یمینك » ـ احلّ له ما ملکت یمینه من الکتابیّات ان یتسرّی بهنّ قال **الضحاك** : معناه ـ و لا ان تبدّل بازواجك اللاتی هنّ فی حبالتك ازواجاً غیرهنّ بان تطلّقهنّ فتنکح غیرهن؛ فحرّم علیه طلاق النّسآءِ اللاتی کنّ عنده اذجعلهنّ امّهات المؤمنین و حرّمهن علی غیره حین اخترنه ، و امّا نکاح غیرهنّ فلم یمنع منه . قال **ابن زید** : کانت **العرب** فی الجاهلیة یتبادلون بازواجهم ، یقول الرّجل للرّجل : بادلنی بامرأتك و ابادلك بامرأتی تنزل لی عن امرأتك وانزل لك عن امرأتی ، فانزل الله تعالی : « و لاان تبدّل بهنّ من ازواجٍ » یعنی ـ تبادل بازواجك غیرك بان تعطیه زوجتك و تأخذ زوجته « الّا ما ملکت یمینك » ـ لابأس ان تبدّل بجاریتك ما شئت ، فامّا الحرآئر فلا .

روی **ابوهریرة** قال : دخل **عیینة بن حصن** علی النّبی (ص) بغیر اذن و عنده **عایشة** ، فقال له النّبی (ص) : یا **عیینة** فاین الاستیذان؟ فقال یا رسول الله : و ما استاذنت علی رجلٍ من **مضر** منذ ادرکت ، ثمّ قال : من هذه الحمیرآء الی جنبك ؟ فقال : هذه **عایشة** امّ المؤمنین ، فقال **عیینة** : افلا اترك لك عن احسن الخلق ؟ فقال رسول الله (ص) : انّ الله قد حرّم ذلك . فلمّا خرج قالت **عایشة** : من هذا یا رسول الله ؟ قال : هذا احمق مطاعٌ و انّه علی ماترین لسیّد قومه .

قوله : « ولوا عجبك حسنهنّ » یعنی ـ لیس لك ان تطلّق احداً من نسآئك وتنکح بدلها اخری ولوا عجبك جمالها . قال **ابن عباس** : یعنی ـ **اسماء بنت عمیس الخثعمیة** امرأة **جعفر بن ابیطالب** ، فلمّا استشهد **جعفر** اراد رسول الله (ص) ان یخطبها فنهی عن

ذلك « الا ما ملكت يمينك» . قال **ابن عباس** ملك بعد هؤلآء مارية .

« و كان الله على كلّ شيءٍ رقيباً » ـ هذا تعظيمٌ للنّهى و تشديدٌ فى التّحريم ، و فى الاية دليلٌ على جوازالنّظر الى من يريد نكاحها من النّسآء ـ روى عن **جابر** قال : قال رسول‌الله (ص) : « اذا خطب احدكم المرأة فان استطاع ان ينظرالى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل » . و عن **المغيرة ابن شعبة** قال : خطبت امرأةً فقال لى النّبى (ص) : هل نظرت اليها ؟ قلت : لا ؛ قال : فانظر اليها فانّه احرى ان يؤدم بينكما . و عن **ابى هريرة** انّ رجلاً اراد ان يتزوّج امرأةً من الانصار ، فقال له النّبى (ص) : انظر اليها فانّ فى اعين الانصار شيئاً . قال **الحميدى** : يعنى‌الصّغر ،

النوبة الثالثة

قوله : « ماكان محمّدٌ ابا احدٍ من رجالكم و لكن رسول الله و خاتم النبيّين » ـ ذكر تعريف و بيان تشريف آن مهتر عالم است و سيّد ولد آدم ، جوهر سعادت و عنصر سيادت ، قبلهٔ اقبال و كعبهٔ آمال ، **محمد مصطفى**(ص) كه شرف رسالت او بازل بسته و عزّ دولت او بابد پیوسته ، منبر و محراب بنام او آراسته ، اركان دين و قواعد عقايد ببيان و تبيان او ممهّد شده . مهترى كه ظاهر او همه راحت بود ، باطن او ملاحت بود ، عبارت او فصاحت بود ، سرّ او از محبّت بود ، جان او از نور عزّت بود ، پردهٔ او غيرت بود ، آئين او شريعت بود ، خلعت او شفاعت بود هرچند اسم پدرى از وى بيفكند امّا از همه پدران مشفق‌تر و مهربان‌تر بود . قال (ص) : « انما انالكم مثل الوالد لولده » . گفته‌اند شفقت او برامّت از شفقت پدران افزون بود ، امّا پدر امّت نخواند او را از بهر آنكه در حكم ازلى رفته وقضاءِ ربانى و تقدير الهى سابق شده كه روز رستاخيز در آن انجمن كبرى و عرصهٔ عظمى كه سرا پردهٔ قهّارى بزنند و بساط عظمت بگسترانند و تراز وى عدل بياويزند و زندان عذاب از حجاب بيرون آرند ، جانها بچنبر گردن رسد ، زبانهاى فصيح گنگ گردد ، عذرها همه باطل شود ، نسبها بريده گردد ، پدران

همه از فرزندان بگریزند، چنانك ربّ العزّة فرمود: «یوم یفرّ المرء من اخیه و امّه و ابیه». آدم که پدر همگانست فرا پیش آید که بار خدایا! آدم را بگذار، و با فرزندانِ تو دانی که چکنی. نوح همان گوید، ابراهیم همان، موسی و عیسی و دیگر پیغامبران همان گویند، از سیاست رستاخیز و فزع قیامت همه بلرزند و بخود در مانند و با فرزندان نپردازند و گویند: «نفسی نفسی»، خداوندا! ما را برهان و با فرزندان هرچه خواهی میکن، و مصطفی عربی (ص) در آن انجمن رستاخیز روی بر خاك نهاده و گیسوی مشکین بردست نهاده وزبان رحمت وشفقت بگشاده که: بارخدایا! امّت من مشتی ضعیفان و بیچارگان‌اند، طاقت عذاب و عقاب تو ندارند، بر ایشان ببخشای و رحمت کن و با محمد هرچه خواهی کن، بحکم آنکه در ازل رفته که پدران از فرزندان بگریزند آن روز اورا پدر نخواند تاازیشان نگریزند واز بهر ایشان شفاعت کند.

لطیفه‌یی دیگر شنو: او را پدر نخواند که اگر پدر بودی، گواهی پدر مر پسر را قبول نکنند درشرع، واوصلوات الله وسلامه علیه فردای قیامت بعدالت امّت گواهی خواهد داد و ذلك قوله عزّوجلّ: «لتکونوا شهدآء علی النّاس ویکون الرّسول علیکم شهیداً».

«یا ایّها الّذین آمنوا اذکروا اللّه ذکراً کثیراً» ـ مفهوم این آیت از روی اشارت دعوت خلق است برمحبّت حقّ، زیرا که مصطفی علیه الصلوة و السلام فرموده: «من احبّ شیئاً اکثر ذکره»، نشان دوستی ذکر فراوان است، دوستی نگذارد که زبان از ذکر بیاساید یا دل از ذکر خالی ماند.

پیر طریقت گفت: ذکر دوست بهرهٔ مشتاقانست، روشنائی دیده و دولت جان و آئین جهانست؛ یك ذرّه فزودن بدوستی بهتر ازدوجهانست، یك طرفة العین انس بادوست خوشتر از جانست، یك نفس درصحبت دوست ملك جاودانست، عزیز آن رهی که سزای آنست، این چه کارست که بی‌نام و بی‌نشانست، شغل رهی است و از رهی نهانست، رهی از آن بی‌طاقت و بآن یازانست، او که طالب آنست، باللّه که در میان آتش نازانست.

از دستت از آتش بود ما را ز گل مفرش بود
هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم

« تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ » ـ باش تا این درویش بدولت خانهٔ ابد رسد ، تأخیر و درنك از پای عطف برخیزد ، ابر لطف باران کرم ربزد ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، دیده و دل و جان هرسه بدوست نگران شود .

در خبر است که : « تملاء الابصار من النّظر فی وجهه و یحدّثهم کما یحدّث الرّجل جلیسه » . آن دیده که او را دید ، بملاحظهٔ غیر او کی پردازد ، و آن جان که با او صحبت یافت ، با آب و خاك چند سازد . خو کرده در حضرت عزّت ، مذّلت حجاب چند برتابد ، والی برشهرخویش ؛ در غربت عمر چون بسر آرد .

اندرین عالم غریبی زان همی گردی ملول تـا ارحنا یا بلالت گفت باید بر ملا

« تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ » ـ این نواخت و منزلت واین دولت بی‌نهایت ، فردا کسی را سزاست که امروز ازصفات هستی خود جداست ، هرچه آن صفات خودی است همه بند است و هر چه بند است همه رنگ است و هرچهٔ رنگ است در راه جوانمردان ننگ است .

آنکس که هزار عالم‌از رنگ نگاشت رنگ‌من و تو کجا خرد ای ناداشت

خودرا چه نگاری‌ای مسکین ؟ ! خود نگاری را قدری نیست ، خود را چه آرائی ؟ خـود آرائی را نوائی نیست : بگذار تا « و زیّنه فی قلوبکم » بی‌تو ترا آراید ، بگذار تـا « یحبّهم و یحبّونه » بی تو ترا پسندد .

پیر طریقت گفت : ازو باونگرنه ازخود باو ، که دیده‌با دیده‌ورپیشین است ودل با دوست نخستین است ، هر که درین کوی حجره‌یی دارد داند که چنین است ، دیدار دوست جانرا آئین است ، بذل جان بر امید دیدار ، در شریعت دوستی دین است .

« یا ایّها النّبی » ـ ای مهتر عالم ! ای سیّد ولد آدم ! فخر عرب و عجم ! ای نواختهٔ لطف قدم ! ای در زمین مقدم و در آسمان محترم ، مهتری که بیـان او نظم عقد نجات ، برهان او حلّ عقد مشکلات ، گفتار او منشور سعادات ، کردار او دستور کرامات ، لفظ او سرمـایهٔ مکرمات ، لحظ او پیرایهٔ حسنات ، علیه افضل الصلوات و اوفر التحیّات .

« انّا ارسلناك » بالحق ـ ما که در الهیّت یکتائیم و در احدیّت بی‌همتائیم ، در ذات و صفات از خلق جدائیم ، متّصف بکبریائیم ، خالق زمین وسمآایم ، پناه هر گدا و راحت هر آشنائیم ، باسرار خلق دانائیم و براعمال همه گوائیم .

« ارسلناك شاهداً و مبشّراً و نذیراً » ـ ترا فرستادیم بخلق تا آشنایان را از لطف ما خبر دهی که نواختنی‌اند ، بیگانگان را بیم نمائی که گداختنی‌اند ، دوستانرا بشارت دهی که سرای سعادت از بهـر ایشان می‌آرایند ، دشمنانرا بیم دهی که زندان دوزخ برای ایشان می‌تابند .

« و سراجاً منیراً » ـ ای مهتر ! آفتاب چراغ آسمان است و تو چراغ زمینی ، آفتاب چراغ دنیاست ، تو چراغ دینی ، آفتاب چراغ فلك است ، تو چراغ ملکی ، آفتاب چراغ آب و گل است ، تو چراغ جان و دلی ، آفتاب چراغ این جهانست ، تو چراغ این جهان و آن جهانی . ای آدم ! هرچند تو سرجریدهٔ اصفیائی وعنوان صحیفهٔ انبیائی ، لکن با محمد همراهی چون توانی ؟ که درد زدهٔ این خطابی که : « اهبطوا منها جمیعاً » و او در سور این سرور است که : « اسری بعبده » . ای نوح ! هر چند تو شیخ الانبیائی و در معهد نبوّت مجاب الدّعائی ، تو طاقت صحبت محمد چون داری؟ که سرا سیمهٔ این زخمی که : « فلاتسئلن ما لیس لك به علم » ، و او دست آموز این لطف است که « ولسوف یعطیك ربّك فترضی » . ای خلیل ! هرچند تو پیشوای ملّتی و طراز حلّهٔ خلّتی ، لکن با محمد برابری نتوانی که تو در تواری این تهمتی که : « بل فعله کبیرهـم » ، و او در زمرهٔ این عصمت است که : « لیظهره علـی الدّین کلّه » . ای موسی کلیم ! هرچند تو همراز رحمانی و مصطنع لطف یزدانی ، با محمد مقاومت چون توانی ؟ که تو مهجور این شربتی که : « لن ترانی » و او مخمور این شربت است که : « الم تر الی ربّك » .

« و بشّر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیراً » ـ ای محمد ! مؤمنانرا بشارت ده که ایشانرا بنزدیك ما نواخت نیکوست و کرامت بی نهایت و فضل تمام : داعی را

اجابت وسائل را عطیّت ، مجتهد را معونت ، شاکر را زیادت ، مطیع را مثوبت . بشارت ده ایشانرا که چون می گزیدم ایشانرا عیب می‌دیدم نه پسندیدم تا بیشتر از نهانها ور رسیدم رهی را به بی‌نیازی خود چنانك بود بر گزیدم . بشارت ده ایشانرا که آنچه اوّل بود امروز همان ، ابریست از برّ باران ، مؤمنان را جاودان ، نه فضل را پایان : نه‌محابا را کران . بشارت ده که اگر رهی را جرم بسیارست ، فضل مولی از آن بیش است که هر کار کننده‌یی درهرحال بسزای خویش است . این همه که شنیدی از فضل ، کبیر است نه فضل کبیر ، فضل کبیر خود حالی دیگر است ونواختی دیگر . عیشی روحانی با صد هزار طبل نهانی و رستاخیز جاودانی ، نفسی بصحبت آمیخته ، جانی در آرزو آویخته ، دلی بنور یافت غرق گشته ، از غرقی که هست ، طلب از یافت باز نمی‌داند و از شعاع وجود عبارت نمی تواند ، در آتش مهر می سوزد و از ناز باز نمی پردازد ، بزبان حال همی گوید :

بر آتش عشق جان همی عود کنم — جان بندهٔ تو نه من همی جود کنم
چون پاك بسوخت عشق‌توجان رهی — صد جان دگر بحیله موجود کنم

۵ــ النوبة الاولی

قوله تعالی : ـ « **یا ایها الذین آمنوا** » ای شما که گرویدگان اید ، «**لاتدخلوا بیوت النبی**» درخانهای (۱) پیغامبرمشوید ، «**الاان یؤذن لکم الی طعامٍ**» مگر که شما را با خوردنی خوانند ، « **غیر ناظرین اناه** » نه چنان که شوید و نشینید تا طعام فرارسد، « **و لکن اذا دعیتم فادخلوا** » لکن چون شما را با خوردنی خوانند در شوید (۲) ، « **فاذا طعمتم فانتشروا** » وچون طعام بخورید بپرا کنید (۳) « **و لامستأنسین لحدیثٍ** » و نه چنان که ازسخنان می‌بر رسید ، **ان ذلکم کان یؤذی النبی** » که آن پیغامبر را می‌برنجاند ، « **فیستحیی منکم** » و او را شرم می‌بود ازشما ، «**والله لایستحیی من الحقّ** » والله‌از گفتنی گفتن شرم ندارد، «**واذاسألتموهن‌متاعاً**»

۱ ــ خانها = خانه‌ها ؛ ۲ ـ نسخهٔ الف : شید ۰ ۳ ـ نسخهٔ الف : بپر کنید ۰

و هر که که از یشان چیزی خواهید ، « **فسئلوهن من‌وراء حجاب** » از پس پرده خواهید، « **ذلکم اطهر** » این شما را پاك دارنده‌تراست، « **لقلوبکم و قلوبهن** » دلهای شمارا‌ودلهای ایشانرا،«**و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله** » وروانیست‌شمارا که‌رسول خدایرا رنج دل نمائید، « **و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدآ** » و نه زنان او را بزنی خواهید بعد ازوی هر گز،« **ان ذلکم کان عندالله عظیماً** (۵۳) » آن بنزدیك خدای کاری بزرگ است.

« **ان تبدو شیئاً او تخفوه** » اگر پیدا کنید چیزی یا دردل دارید ، « **فان الله کان بکل شیء علیماً** (۵۴) » الله بهمه چیز داناست همیشه.

« **لاجناح علیهن** » تنگی نیست برزنان ، « **فی آبآئهن** » [در باز نمودن روی خویش و شنوانیدن آواز خویش] پدران خویش را ،« **و لا ابنآئهن و لااخوانهن** » و پسران خویش یابرادران خویش را ،« **ولاابنآء اخوانهن ولا ابنآء اخواتهن** » و نه برادر زادگان [۱] خویش یا خواهر زادگان [۱] خویش را، « **ولانسآئهن** » ونه زنان هم دین [۲] خویش را ، « **و لاماملکت ایمانهن** » ونه بردگان خویش‌را، «**و اتقین الله** » و از خشم و عذاب خدای بپرهیزید ، « **ان الله کان علی کل شیء شهیداً** (۵۵) » که الله برهمه چیز گواهست و بآن دانا.

« **ان الله وملائکته یصلون علی النبی** » خدای و فرشتگان او درود می‌دهند بر پیغامبر ، « **یا ایها الذین آمنوا** »ای‌شما که‌مؤمنان‌اید ، « **صلوا علیه** » درودهید براو ، « **و سلموا تسلیماً** (۵۶) » و سلام کنید سلام کردنی.

« **ان الذین یؤذون الله ورسوله** » ایشان که می رنجانند خدایرا و رسول او را، « **لعنهم الله فی‌الدنیا و الاخرة** » لعنت کرد الله بر ایشان درین جهان و در ان جهان [ودور کرد از پسند و نواخت] ، « **واعد لهم عذاباً مهیناً** (۵۷) » و ایشانرا ساخت عذابی خوار کننده.

۱ ـ نسخهٔ الف : زادان ۰ ۲ ـ نسخهٔ الف : هام دین.

« **و الذين يؤذون المؤمنين و المؤمنات** » و ایشان که می رنجانند مردان مؤمنان وزنان ایشانرا « **بغير ما اكتسبوا** » بی گناهی که کردند ، « **فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبيناً** (۵۸) »در کردن خویش کردند دروغی بزرگ وبزه‌یی آشکارا .

« **يا ايها النبى** » ای پیغامبر ، « **قل لازواجك** » بگو فرا زنان خویش ، « **و بناتك** » ودختران خویش، « **و نسآء المؤمنين** » وزنان مؤمنان ، « **يدنين عليهن من جلابيبهن** » تا تنگ فراز آرند و نزدیك برویهای خویش چادرهای خویش ، « **ذلك ادنى ان يعرفن** » آن نزدیك‌تر است بآن که ایشانرا بشناسند [که آزاد زنان‌اندو نه‌بندگان‌اند]،« **فلا يؤذين** »وایشانرا نرنجانند،« **و كان الله غفوراً رحيماً** (۵۹) » و الله آمرزگار است همیشه .

« **لئن لم ينته المنافقون** » اگر باز نشود دورویان ، « **و الذين فى قلوبهم مرض** » و ایشان که در دلهای ایشان بیماری [گمان] است ، « **والمرجفون فى المدينة** » و ودروغ زنان درمدینه ، « **لنغرينك بهم** » ترا برایشان آغالیم [۱] وبرایشان انگیزانیم ، « **ثم لايجاورونك فيها** » و آنکه ترا همشهری نباشند در مدینه ، « **الا قليلا** (۶۰) **ملعونين** » مگر اندکی نکوهیده و نفریده [۲] .

« **اينما ثقفوا** » هرجا که یابند ایشانرا ، « **اخذوا** » بگیرند شان ، « **و قتلوا تقتيلا** (۶۱) » و بکشند کشتنی نهمار [۳] .

« **سنة الله فى الذين خلوا من قبل** » نهاد الله است درایشان که ازین پیش [۴] بودند ، **و لن تجد لسنة الله تبديلا** (۶۲) » و نهاد الله را تبدیل کردن [۵] نیابی .

« **يسئلك الناس** » مردمان ترا می‌پرسند ، « **عن الساعة** » از رستاخیز [که کی خواهد بود ؟] ، « **قل انما علمها عندالله** » گوی دانستن هنگام آن بنزدیك الله است « **و مايدريك** » وچه چیز ترادانا کرد[بدانستن آن] ،« **لعل الساعة تكون قريباً** (۶۳) » مگر که رستاخیز نزدیك است .

---

۱ ــ آغالیدن = برجنك شوراندن ۲ ــ نفریده = نفرین کرده ۳ ــ نهمار = بسیار (برهان قاطع) ۴ ــ نسخهٔ الف ٠ که پیش فا . ۵ ــ نسخهٔ الف : جز کردن .

«انّ الله لعن الکافرین» الله بنفرید ودور کرد کافرانرا، «واعدّ لهم سعیراً (۶۴)» و ساخت ایشانرا آتش جاویدی.

«خالدین فیها ابداً» ایشان دران جاوید باشند، «لایجدون ولیاً ولانصیراً (۶۵)» که نه هیچ کس یاوند مهربان و نه یاری دهنده‌یی.

«یوم تقلب وجوههم فی النار» آنروز که رویهای ایشان می گردانند در آتش، «یقولون» میگویند: «یالیتنا اطعنا الله» کاشك ما فرمان بردیمی (۱) الله را، «و اطعنا الرسولا (۶۶)» و فرمان بردیمی (۱) فرستادهٔ اورا.

«وقالوا ربنا» ومیگویند: خداوند ما، «انا اطعنا سادتنا وکبرآءنا» مافرمان بردیم مهتران و بزرگان خویش را، «فاضلونا السبیلا (۶۷)» وما را از راه ببردند و از راه کم کردند.

«ربنا آتهم ضعفین من العذاب» خداوند ماایشانرا عذاب دوتوی ده، «والعنهم لعناً کبیراً (۶۸)» و بریشان لعنت کن لعنتی بزرك.

«یا ایها الذین آمنوا» ای‌ایشان که‌بگرویدند، «لاتکونوا کالذین آذوا موسی» مباشید (۲) چون ایشان که موسی را رنجانیدند، «فبرّأه الله مما قالوا» تاالله او را پاك کرد از آنچه گفتند، «و کان عندالله وجیهاً (۶۹)» و بنزدیك الله موسی روی شناس بود بشکوه.

«یا ایها الذین آمنوا» ای ایشان که بگرویدند، «اتقوا الله» بپرهیزید از خشم و عذاب خدای، «و قولوا قولاً سدیداً (۷۰)» و میگوئید آن سخن راست پاك درست.

«یصلح لکم اعمالکم» تا کارهای شما باز سازد و باصلاح آرد، «و یغفر لکم ذنوبکم» و گناهان شما را بیامرزد، «ومن یطع الله و رسوله» و هر که‌فرمان‌برد خدایرا و رسول اورا، «فقد فاز فوزاً عظیماً (۷۱)» وی رست رستنی بزرك وپیروز آمد پیروزی بزرگوار.

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بردید. ۲ ـ نسخهٔ الف : مبید.

« **انا عرضنا الامانة** » ما عرضه کردیم امانت دین، « **علی السموات والارض و الجبال** » برآسمانها وزمینها و کوهها، « **فابین ان یحملنها** » باز نشستند ازبرداشت آن[و کژ رفتن درآن وراست باز نیامدن در آن] ، « **و اشفقن منها** » و ترسیدند از آن[و تا و ان آن] ، « **و حملها الانسان** » و آدم فرا ایستاد و در گردن خویش کرد ، « **انه کان ظلوماً جهولا** (۷۲) » که این آدمی ستمکار و نادان است تا بود.

« **لیعذّب الله المنافقین و المنافقات** » تا عذاب کند الله منافقان را مردان و زنان ، « **والمشرکین والمشرکات** » و انباز گیران را مردان و زنان ، « **و یتوب الله علی المؤمنین و المؤمنات** » و با خودآرد و بپذیرد مؤمنان مردان و زنان ، « **و کان الله غفوراً رحیماً** (۷۳) » و الله آمرزگار است بخشاینده همیشه.

النوبة الثانیة

قوله : ـ « یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی . . . » الایة ـ سبب نزول این نهی و نزول این آیة آن بود که : رسول خدا (ص) و لیمه‌یی ساخت از بهر **زینب** که تحویل کرده بود و جمعی بسیار از یاران بران و لیمه خوانده ، **انس مالك** گفت : رسول خدا مرا فرمود که رو هر که را بینی از یاران برخوان. گفتا رفتم و خواندم ، و یاران جوق جوق [1] می‌آمدند وطعام می‌خوردند وبازمیگشتند . بعاقبت گفتم : یارسول الله ما اجداحداً ادعوه ـ کس نماند که اورا نخواندم . آنگه طعام برداشتند و قوم متفرّق شدند ، سه کس درخانهٔ رسول (ص) بماندند و دراز نشستند و از سخنها می پرسیدند و سرگذشتها باز میگفتند ، رسول (ص) خدا میخواست که ایشان برخیزند و شرم میداشت که بگفتی ، یك بارودوبار از خانه بیرون شد بخانهٔ **عایشه** و غیر آن و باز می آمد و انتظار برخاستن ایشان میکرد ، در آن حال **جبرئیل** آمد و این آیة آورد ، آنجا که گفت : « و الله لایستحیی من الحقّ » ، رسول خدا برایشان خواند و ایشان بر خاستند و بیرون شدند .

۱ـ نسخهٔ الف : جوك جوك .

ابن عباس گفت : قومی مسلمانان گاه گاه بخانهٔ رسول (ص) می‌شدند و طعام میخوردند ، وپیش ازرسیدن آن طعام می‌رفتند و دراز می‌نشستند تا طعام فرا رسد ، رسول خدا باین سبب رنجور دل می‌شد و شرم میداشت که ایشانرا از آن منع کند تا آیت فرو آمد که : « یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی الا ان یؤذن لکم الی طعام » ای الا ان تدعوا الی طعامٍ فیؤذن لکم فتأکلوه .

« غیر ناظرین اِناه » یعنی ـ غیر منتظرین حین نضجه وادراکه « اِنیٰ » و« انیٰ » لغتان مثل : الیً و الیً ، و معاً و معاً ، والآناء جمعه مثل : الآلآء و الامعاء ، یقال : انی الحمیم ـ اذا انتهی حرّه ، و انی ان یفعل کذا ، ای ـ حان . و فیه لغتان : انی ، یأنی و آن ، یئین ، مثل : حان یحین .

« ولکن اذادعیتم فادخلوا فاذا طعمتم» ای ـ اکلتم الطّعام

« فانتشروا » ـ تفرّقوا و اخرجوا من منزله .

« و لامستأنسین » ای ـ و لاطالبین الانس لحدیثٍ . ومحلّه خفض مردود علی قوله: « غیر ناظرین اِناه » .

« و لامستأنسین لحدیثٍ انّ ذلکم کان یؤذی النّبی فیستحیی منکم واللّه لایستحیی من الحقّ » ای ـ لایترك تادیبکم و بیان الحقّ حیآءً . روی انّ **اسماعیل بن ابی حکیم** قرئت بین یدیه هذه الایة ، فقال : هذا ادبٌ ادّب اللّه به الثقلآء . وقال **ابن عایشة** : حسبك فی الثّقلآءِ انّ اللّه تعالی لم یحتملهم .

« و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من ورآءِ حجابٍ » ـ **عمر خطاب** بمسجد رسول بر گذشت و رسول (ص) را دید با زنان خویش در مسجد ، **عمر** گفت با زنان رسول : احتجبن فان لکنّ علی النّسآءِ فضلاً کما انّ لزوجکنّ علی الرّجال الفضل ـ از مردان در حجاب باشید که شما را برزنان امّت فضل است و افزونی ؛ همچنان که شوهر شما را رسول خدا صلوات اللّه علیه فضل است بر عالمیان . بروایتی دیگر **زینب** گفت : **یابن الخطاب** انك لتغار علینا و الوحی ینزل فی‌بیوتنا ـ تو بر ما غیرت می‌بری با ینچ

می‌فرمائی، و وحی الله در خانهٔ ما فرود می‌آید، یعنی که اگر مراد الله بود خود فرماید و حاجت بغیرت تو نباشد، تا درین حدیث بودند بر وفق قول **عمر** آیت حجاب آمد:

« و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من ورآءِ حجابٍ »

« ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » ـ بعد از آیت حجاب هیچ کس را روا نبود که در زنی از زنان رسول نگرستید اگر در نقاب بودی یا بی‌نقاب. **عمر خطاب** بعد ازآن میگفت: و افقنی ربی فی ثلثةٍ، قلت: یا رسول الله لواتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّیً، فانزل الله تعالی: « واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّیً »، و قلت: یا رسول الله انّه یدخل علیك البرّ و الفاجر فلوامرت امّهات المؤمنین بالحجاب، فانزل الله آیة الحجاب، قال: و بلغنی بعض ما عاتب رسول الله نسآءه، قال: فدخلت علیهنّ فجعلت استقرّ بهنّ واحدةً واحدةً، قلت: و الله لتنتهنّ او لیبدلنّه الله ازواجاً خیراً منکنّ؛ حتّی اتیت علی **زینبٍ**؛ فقالت: یا **عمر** اما کان فی رسول الله مایعظ نسآءه حتّی تعظهنّ انت؟ فخرجت فانزل الله تعالی: « عسی ربّه ان طلّقکنّ ان یبدله ازواجاً خیراً منکنّ ... » الآیة. وعن **مجاهدٍ** انّ رسول‌الله (ص)کان یطعم ومعه اصحابه فاصابت یدرجلٍ منهم ید **عایشه** و کانت معهم، فکره النبی (ص) ذلك فنزلت آیة الحجاب. قال **انس**: کنت ادخل علی رسول الله (ص) بغیر اذنٍ فجئت یوماً لادخل، فقال: مکانك یا بنیّ قدحدث بعدك انلاتدخل علینا الاباذنٍ « ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ » من الریب.

« و ماکان لکم ان تؤذوا رسول الله » لیس لکم اذاه فی شیءٍ من الاشیآءِ.

« ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابداً » ـ هذا اذا دخل بهنّ. وتزوّج رجلٌ من المؤمنین امرأةً کان تزوّج بها رسول الله وطلّقها ولم یکن دخل بها، فاراد **عمر** ان یقتله فاقام الرّجل البیّنة علی‌انّ رسول‌الله لم یکن دخل بها فذکرانّ **عمر** حلق رأسه ولحیته. وروی **معمر** عن **الزهری** انّ **العالیة** بنت **ظبیان** الّتی طلّق النّبی(ص) تزوّجت رجلاً و ولدت له، و ذلك قبل تحریم ازواج النّبی (ص) علی النّاس. و امّا **حفصة بنت عمر** فانّ رسول‌الله طلّقها ثمّ راجعها، جاءه **جبرئیل** فقال‌له: انّ ربّك یقرئك السلام ویقول:

انّ حفصة صوّامةٌ قوّامةٌ و انّها زوجتك فی الجنّة؛ فراجعها.

« انّ ذلکم کان عنداللّه عظیماً » ـ هذا الوعید راجع علی من یؤذی رسول اللّه و علی من یرید ان ینکح احداً من ازواجه من بعده، و کان رجلٌ قال: ان مات رسول اللّه نکحت عایشة، قال مقاتل بن سلیمان هو طلحة بن عبید اللّه.

« ان تبدوا شیئاً او تخفوه فان اللّه کان بکلّ شیءٍ علیماً » ـ کان هذا وعیدٌ للرّجل الّذی تمنّی نکاح عایشة و لمّا نزلت آیة الحجاب قال: الآباء والابناء و الاقارب و نحن ایضاً نکلّمهنّ من ورآء حجابٍ، فانزل اللّه عزّوجلّ:

« لاجناح علیهنّ فی آبائهن » یعنی ـ لااثم علیهنّ فی ترك الاحتجاب من هؤلاءِ. وقال مجاهد فی وضع جلابیبهنّ عندهم.

و قوله: « و لانسآئهنّ » اراد به النّسآء المسلمات حتّی لایجوز للکتابیّات الدّخول علیهنّ و التکشّف عندهنّ و قیل: هو عامٌ فی المسلمات و الکتابیّات، و انّما قال: « و لانسآئهنّ » لانّهنّ من اجناسهنّ و لم یذکر العمّ و الخال لانّهما داخلان فی الآبآءِ قدعدّ اللّه عزّوجلّ العمّ اباً و الخالة امّاً فی القرآن.

« ولاما ملکت ایمانهنّ » ـ اختلفوا فی انّ عبدالمرأة هل یکون محرماً لها ام لا؟ فقال قومٌ: یکون محرماً لها لقوله عزّوجلّ: « او ما ملکت ایمانهنّ ». وقال قومٌ: هو کالاجانب، والمراد من الایة: الاِمآء دون العبید.

« و اتّقین اللّه » ان یراکنّ غیر هؤلاءِ.

« انّ اللّه کان علی کلّ شیءٍ » من اعمال العباد « شهیداً ».

« انّ اللّه و ملائکته یصلّون علی النّبی » ـ قال ابن عباسٍ: یعنی ـ انّ اللّه یرحم و یثنی علیه و الملئکة یدعون له و یستغفرون له. قال ابوالعالیة: صلاة اللّه ثناؤه علیه عند الملائکة و صلوة الملائکة الدّعآء له.

« یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً » ـ این امری است مطلق که امّت را فرمودند: بدرود دادن بروی و سلام کردن بروی. سلام آنست که مؤمنان در

تشهّد نماز میگویند :« السّلام علیك ایّها النّبی و رحمة الله و برکاته » . و درود آنست که میگویند در آخر نماز که : « اللّهم صلّ علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کما صلّیت علی ابراهیم و آل ابراهیم وبارك علی محمدٍ وعلی آل محمدٍ کما بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك حمیدٌ مجیدٌ » .

قال کعب بن عجرة: سألنا رسول الله (ص)، فقلنا: یارسول الله کیف الصّلوة علیکم اهل البیت؟ فانّ الله قد علّمنا کیف نسلم . قال : « قولوا : اللّهم صلّ علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کماصلّیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انّك حمیدٌ مجیدٌ، اللّهم بارك علی محمدٍ وعلی آل محمدٍ کما بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم انك حمیدٌ مجیدٌ » . و عن ابی حمید الساعدی انهم قالوا : یا رسول الله کیف نصلّی علیك ؟ فقال رسول الله : قولوا اللّهم صلّ علی محمدٍ و ازواجه و ذرّیته کما صلّیت علی ابرهیم ، و بارك علی محمدٍ وازواجه وذرّیته کما بارکت علی ابرهیم انك حمیدٌ مجیدٌ » . وعن ابی سعید الخدری قال : قلنا یا رسول الله هذا السّلام علیك قد علمنا ، فکیف الصّلوة؟ قال : « قولوا : اللّهم صلّ علی عبدك ورسولك کما صلّیت علی ابرهیم ، و بارك علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کما بارکت علی ابرهیم » . وعن عبدالله بن مسعود قال : اذا صلّیتم علی النّبی (ص) فاحسنوا الصلوة علیه فانّکم لاتدرون لعلّ ذلك یعرض علیه ، قالوا : فعلّمنا قال : قولوا اللّهم اجعل صلواتك و رحمتك و برکاتك علی سیّد المرسلین و امام المتّقین و خاتم النبیین محمد عبدك و رسولك امام الخیر و قآئد الخیر ورسول الرّحمة ، اللّهم ابعثه مقاماً محموداً یغبطه به الاوّلون و الاخرون ، اللّهم صلّ علی محمدٍ و علی آل محمدٍ کما صلّیت علی ابرهیم و آل ابرهیم انّك حمیدٌ مجیدٌ . و قال (ص) : « حیوتی خیرٌ لکم تحدثون و نحدث لکم و وفاتی خیرٌ لکم تعرض علی اعمالکم فما کانت من حسنةٍ حمدت الله علیها و ما کان من سیّئةٍ استغفرت الله لکم فاذا صلّیتم علیّ فاحسنوا الصّلوة فانّکم تعرضون علیّ باسمآئکم و اسمآء آبائکم و عشآئرکم و اعمالکم » . و قال (ص) : « صلّوا علیّ اینما کنتم من الارض فانّ صلاتکم تبلغنی » . و عن ابن عباسٍ قال : لیس

احدٌ من امّة **محمد** (ص) یسلم علیه و یصلّی علیه الا بلغه فلانٌ یسلم علیك و یصلی علیك. قال **یزید الرقاشی** : ملكٌ موكّل برسول الله (ص) اذا صلّی علیه احدٌ قال صلّی علیك من امّتك فلان بن فلان . وعن **اوس بن اوس الثقفی** قال : قال رسول الله (ص) : « اکثروا علیّ الصلوة فی یوم الجمعة فانّ صلاتکم معروضةٌ علیّ » ؛ قالوا: یارسول الله کیف تعرض علیك و قدارمت ؟ یعنی بلیت ، قال : « انّ الله حرّم علی الارض ان تأکل اجساد الانبیآء » . و عن **ابی هریرة** عن النّبی (ص) قال : « مامن احدٍ یسلم علیّ الا ردّ الله الیّ روحی حتّی اردّ علیه السلام » قال : « و الّذی نفسی بیده ما منکم احد یسلّم علیّ اذا متّ الاجآءنی **جبرئیل** فقال یا **محمد** هذا فلان بن فلان بن فلان فیرفع لـی فی النّسب حتّی اعرفه فاقول : نعم ، فیقول : هو یقرأ علیك السلام و رحمة الله ، فاقول : و علیه السلام و رحمة الله و برکاته » ، و فی روایةٍ اخری قال : یا **محمد** صلّی علیك فلانٌ کذا و کذا ، قال : فیصلّی الرّب علی ذلك الرّجل بکلّ واحدٍ عشرا . و عن **عبدالرحمن بن عوف** قال : قال رسول الله (ص) : « لقیت **جبرئیل** علیه السلام فبشّرنی انّ الله تبارك و تعالی یقول : من صلّی علیك صلّیت علیه و من سلم علیك سلمت علیه ، فسجـدت لله شکراً » . و عن **سعید بن عمر الانصاری** [1] عن ابیه وکان بدریّاً عن النّبی (ص) قال : « ما صلّی علیّ عبدٌ من امّتی صلوةً صادقاً بها من قبل نفسه الا صلّی الله علیه و سلم بها عشر صلواتٍ و کتب له بها عشر حسناتٍ و رفعه بها عشر درجاتٍ و محا عنه بها عشر خطیآتٍ » .

قوله : « یاایّها الّذین آمنوا صلّوا علیه» ای ـ ادعواله بالرحمة ، وسلّموا تسلیماً » ای ـ حیّوه بتحیّة الاسلام .

« انّ الّذین یؤذون الله و رسولـه لعنهم الله فی الدّنیا و الاخرة و اعدّ لهم عذاباً مهیناً » ، معنی آیت آنست که ایشان که می‌رنجانند خدایرا جلّ جلاله و رسول او را علیه السـلام ، الله وایشان لعنت کرد دردو جهان . **ابن عباس** گفت : ایشان سه‌قوم‌اند که ایذاءِ الله خواستند ، جهودان و ترسایان ومشرکان . جهودان گفتند : « **عزیرٌ** ابن الله، یدالله مغلولةٌ ، انّ الله فقیرٌ ونحن اغنیآءٌ » . ترسایان گفتند : « **المسیح** ابن الله ، ثالث

۱ـ نسخهٔ الف : عُمیر الانصاری .

ثلاثة ». مشرکان گفتند: الملائکة بنات‌الله والاصنام شرکاؤه. همانست که **مصطفی**(ص) گفت حکایت از کردگار جل جلاله : « شتمنی ابن آدم یقول اتّخذالله ولداً و انا الاحد الصّمد الّذی لم الد ولم اولد ولم یکن لی کفوا احدٌ » . و قال تعالی : « یؤذینی ابن آدم یسبّ الدهر و انا الدهر بیدی الامر اقلّب اللیل و النهار » **عکرمه** گفت : اصحاب تصاویر اند خلقتی‌وصورتی که‌ربّ العالمین بآفرینش‌آن متفرّداست وجزبقدرت‌الهیت وجود آن ممکن نیست ، ایشان میخواهند که مثل آن در وجود آرند ، و **مصطفی**(ص) فرموده : « لعن الله المصوّرین » . و قال (ص) : « یقول الله تعالی : و من اظلم ممّن ذهب یخلق کخلقی فلیخلقوا ذرّةً ولیخلقوا حبّةً اوشعیرةً » . و گفته‌اند : محتمل است که ایذاء الله بمعنی الحاد بود در اسما و صفات الله کقوله تعالی : « و ذروا الّذین یلحدون فی اسمآئه » . و گفته‌اند : درین آیت اضمار است یعنی ـ یؤذون اولیآء الله ، فحذف المضاف و اقیم المضاف الیه مقامه کقوله : « واسئل القریة » ای ـ اهل القریة .

سیاق این سخن بر عادت خلق و تعارف مردم است ، ورنه جناب جبروت احدیّت و درگاه عزت الهیت مقدّس است و منزّه ازآن که خلق بوی اذی رسانند ، یا خود کسی را رسد که اندیشه کند یا تواند . امّا اذی رسول از جهت کفّار آنست که در بدایت اسلام دندانش می‌شکستند و او را می‌زدند و خاك بروی می‌ریختند و پلیدی بر مهر نبوت می‌انداختند و اورا ساحر وکاهن و مجنون میگفتند . **عبدالله مسعود** گفت : دیدم رسول خدا (ص) را که در **مسجد حرام** در نماز بود سربر سجود نهاده که آن کافری بیامد و شکنبهٔ شتر میان دو کتف وی فرو گذاشت ، رسول همچنان درسجود بخدمت الله ایستاده و سر از زمین برنداشت تا آنکه که **فاطمهٔ زهرا** بیامد و آن از کتف وی بینداخت و روی نهاد در جمع **قریش** وآنچه سزای ایشان بود گفت،ورسول خدا چون نمازبگزارد ، روی سوی آسمان کرد و گفت : اللّهم علیك **بقریش** ، اللّهم علیك **بعمرو بن هشام** و **عتبة بن ربیعة** و **شیبة بن ربیعة** و **الولید بن عتبة** و **امیة بن خلف** و **عقبة بن ابی معیط** . **عبدالله مسعود** گفت : بآن خدایی که وحدانیت و فردانیت صفت اوست

که این جماعت را دیدم روز بدر کشته و در چاه بدر انداخته و رسول خدا گفت: اتبع اصحاب القلیب لعنةً. و عن عایشة قالت: یا رسول الله هل اتی علیك یومٌ کان اشدّ من یوم احد؟ فقال: لقد لقیت من قومك وکان اشدّ مالقیت منهم یوم العقبة اذعرضت نفسی علی ابن عبد یا لیل ابن عبد کلال، فلم یجبنی الی ما اردت فانطلقت و انا مهمومٌ علی وجهی فلم استفق الابقرن الثعالب فرفعت رأسی فاذا انا بسحابةٍ قدا ظلّتنی فنظرت فاذا فیها جبرئیل فنا دانی فقال انّ الله سمع قول قومك ومارَدّوا علیك و قدبعث الیك ملك الجبال فتأمره بما شئت فیهم، قال فنا دانی ملك الجبال و سلم علیّ ثمّ قال: یا محمد انّ الله قد سمع قول قومك و انا ملك الجبال و قد بعثنی ربّك الیك لتأمرنی بامرك ان شئت ان اطبق علیهم الاخشبین، فقال رسول الله (ص): ارجوا ان یخرج الله من اصلابهم من یعبدالله وحده لایشرك به شیئاً.

«و الّذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات» یقعون فیهم ویرمونهم بغیرجرمٍ.

«بغیر ما اکتسبوا» یعنی ـ من غیر ان عملوا ما اوجب اذاهم.

«فقد احتملوا بهتاناً واثماً مبیناً» ـ قال مقاتل: نزلت فی علی بن ابی طالب (ع) و ذلك انّ ناساً من المنافقین کانوا یؤذونه. وقیل: نزلت فی شأن عایشة و فی بعض الآثار: «ایّاکم و اذی المؤمن فانه حبیب ربه احبّ الله فاحبّه و غضب لربه فغضب الله له وانّ الله یحوطه ویؤذی من یؤذیه».

ضحاك و کلبی گفتند: این آیت در شأن قومی منافقان فرو آمد ازین زانیان و فاجران که هرشب بیرون می آمدند و در کویهای مدینه براه کنیزکان که بطلب آب بیرون آمده بودند یابقضاءِ حاجت؛ وتعرّض آن کنیزکان می کردندودرمیان ایشان آزادزنان می بودند که‌ازتعرّض آن‌منافقان‌رنجورمیگشتندوهرچند که آن‌منافقان درطلب آن کنیزکان برمی‌خاستند امّا آزاد زن و کنیزك از هم باز نمی‌شناختند که زیّ ایشان‌و کسوت ایشان هردو یکسان‌بود، آن آزاد زنان این قصه با شوهران خویش باز گفتند و کراهیت نمودند وشوهران‌بارسول‌خداباز گفتندو رب‌العزةدرشأن ایشان‌این آیت فرستاد، پس آزادزنان را

نهی کردند که بشبه کنیزکان روی گشاده ازخانه بیرون آیند ایشان را فرمودند تا گلیمهای سیاه درسر کشیدند و بچادرها رویهای خود بپوشیدند و درشأن ایشان این آیت فرستادند که:

«یا ایّها النّبی قل لازواجك و بناتك ونسآءِ المؤمنین یدنین علیهنّ من جلابیبهنّ» جمع الجلبات و هو الملآءة الّتی تشتمل بها المرأة فوق الدّرع و الخمار. یعنی ـ یرخین اردیتهنّ و ملاحفهنّ فیتقنّعن بها و یغطّین رؤسهنّ ووجوههنّ الا عیناً واحدةً.

«ذلك ادنی ان یعرفن» انهنّ حرآئر.

«فلایؤذین» و لایتعرّض لهنّ.

«وکان الله غفوراً» لما سلف من ترك التستّر.

«رحیماً» بهنّ اذا سترهنّ وصانهنّ. قال **انس**: مرّت جاریةٌ **بعمر بن الخطاب** متقنّعةً فعلاها بالدرّة و قال: یا لکاع اتتشبّهین بالحرآئر؟ القی القناع.

«لئن لم ینته المنافقون» عن نفاقهم.

«و الّذین فی قلوبهم مرضٌ» ای ـ فجورٌ و هم الزناة.

«والمرجفون فی المدینة» بالکذب والباطل، المرجف ـ الکذّاب. قومی منافقان پیوسته در مدینه ارجافهای باطل میکردند و دروغها میگفتند در حقّ غازیان ولشکر اسلام که ایشانرا بکشتند وازدشمن بهزیمت شدند، ایشانرا بشکستند ودشمن زور گرفتند، ازین جنس ارجافها می افکندند تا در حقّ ایشان این آیت آمد. و قال **الکلبی**: کانوا یحبّون ان تشیع الفاحشة فی الّذین آمنوا و یفشوا الاخبار.

«لنغرینّك بهم» ای ـ لنحرشنّك بهم و لنسلطنّك علیهم حتّی تقتلهم و تخلی عنهم المدینة. قال **محمد بن سیرین**: فلم ینتهوا و لم یغر الله بهم. العفو عن الوعید جائز لایدخل فی الخلف.

«ثمّ لایجاورونك» فیها، ای ـ لایساکنونك فی المدینة «الاقلیلاً» حتّی یخرجوا منها.

«ملعونین» ای ـ مطرودین، «اینما ثقفوا» و جدوا و ادرکوا «اخذوا و قتّلوا

تقتیلاً » ای ـ الحکم فیهم هذا علی جهة الامر به.

« سنّة اللّه » ای ـ کسنّة اللّه ، « فی الّذین خلوا من قبل » من المنافقین و الّذین فعلوا مثل فعل هؤلاءِ.

« و لن تجد لسنّة اللّه تبدیلاً » ـ یقال : هاتان الآیتان فی الزّنادقه یقتلهم اهل کلّ ملّة فی الدنیا.

« یسئلك النّاس عن الساعة قل انّما علمها عند اللّه و ما یدریك » ای ـ ایّ شیءٍ یعلمك امر الساعة ومتی یکون قیامها ؟ ای ـ انت لا تعرفه.

« لعلّ الساعة تکون قریباً ».

« انّ اللّه لعن الکافرین و اعدّلهم سعیراً ، خالدین فیها ابداً لایجدون ولیّاً و لانصیراً ».

« یوم تقلّب وجوههم فی النّار » ظهراً ابطنٍ حین یسبحون علیها.

« یقولون یالیتنا اطعنا اللّه واطعنا الرّسول» فی الدنیا. الالف الزّائدة فی « الرّسول » و بعدها فی « السبیل» لانّ اواخر آیات السوّرة الف ، و العرب تحفظ هذا فی خطبها و اشعارها.

« و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا » ـ قرأ **ابن‌عامر** و **یعقوب** : ساداتنا بکسر التّآءِ و لف قبلها علی جمع الجمع ، « و کبرآء نافاضلّونا السبیل ».

« ربنا آتهم ضعفین من العذاب » ای ـ ضعفی عذاب غیرهم « و العنهم لعناً کبیراً » قرأ **عاصم** بالبآءِ و الباقون بالثّآءِ لقولـه : « اولئك علیهم لعنة اللّه و الملئکة و الناس اجمعین » و هذا یشهد لکثرةٍ ، ای ـ مرّةً بعد مرّةٍ.

محمد بن ابی السری مردی بود ازجملهٔ نیکمردان روزگار ، گفتا بخواب نمودند مرا که : در مسجد **عسقلان** کسی قرآن میخواند باینجا رسید که « والعنهم لعناً کبیراً » ، من گفتم: « کثیراً »، وی گفت : « کبیراً » ، باز نگرستم رسول خدا را دیدم درمیان مسجد که قصد مناره داشت فراپیش وی رفتم گفتم :السلام علیکم یارسول اللّه استغفرلی ، رسول ازمن بر گشت ، دیگر باره از سوی راست وی درآمدم گفتم : یا رسول اللّه استغفرلی ـ از بهر من آمرزش خواه ، رسول اعراض کرد ، برابروی بایستادم گفتم : یارسول اللّه **سفیان بن عیینة** مرا

خبر کرد از **محمد بن المنکدر** از **جابر بن عبدالله** که هرگز از تو چیزی نخواستند که گفتی «لا» ؛ چونست که سؤال من رد میکنی و مرادم نمی‌دهی ؟ رسول خدا تبسمی کرد ، آنکه گفت : «اللّهم اغفرله» ، پس گفتم : یا رسول الله میان من و این مرد خلاف است ، او میگوید «والعنهم لعناً کبیراً» و من میگویم «کثیراً» ، گفتا رسول همچنان برمناره می‌شد و میگفت : «کثیراً کثیراً کثیراً» .

«یاایّها الّذین آمنوا لاتکونوا کالّذین آذوا موسی فبرّأه الله ممّا قالوا» ای طهره الله ممّا قالوا. «و کان عندالله وجیهاً» ای ـ کریماً ذاجاه و قدر کما قال **ابن عباس** : کان حظیّاً عندالله لایسئل شیئاً الا اعطاه . و قال **الحسن** : کان مستجاب الدعوة محبّباً مقبولاً .

خلافست میان علمای تفسیر که آنچه رب العزّة فرمود : «آذوا موسی» **موسی** را رنجانیدند ، او را بچه رنجانیدند ؟ و باین معنی خبر **مصطفی** است (ص) بروایت **بوهریرة** گفت : **بنوا اسرائیل** چون غسل میکردند یکدیگر را برهنه میدیدندو خویشتن را از چشم نگرنده نمی‌پوشیدند ، و **موسی** مردی کریم بود شرمگن ، نخواستی که کسی او را برهنه بیند ، بخلوت غسل کردید (۱) وخویشتن را از نظر مردم پوشیده و کشیده داشتید (۲) ، **بنو اسرائیل** او را طعن کردند گفتند : ما تستّر هذا التّستّر الامن عیب بجلده امّا برص و امّا ادرة و امّا آفة . رب العالمین خواست که اورا از آن عیب که بروی بستند پاك گرداند ، روزی تنها غسل میکرد در آن خلوت گاه جامه از تن بر کشید و بر سر سنگ نهاد و در آب شد ، چون از غسل فارغ گشت و قصد جامه پوشیدن کرد ؛ آن سنگ بقدرت الله برفت و جامهٔ وی ببرد و **موسی** برهنه از قفای سنك میدوید و میگفت : ثیابی یا حجر ! ثیابی یا حجر ! تا ببردو **موسی** برهنه در انجمن **بنی اسرائیل** شد و ایشان **موسی** را برهنه بدیدند که در وی هیچ عیب نبود از آنچه میگفتند ، پس آن سنگ بایستاد و **موسی** جامه در پوشید وآن سنگ را بعصای خود میزد ، **بوهریره** گفت فوالله انّ بالحجر لندباً من اثر ضربه ثلثاً او اربعاً اوخمساً

۱ـ کردید = کردی . ۲ـ داشتید = داشتی .

اینست که رب‌العالمین فرمود : « فبرّأه الله ممّا قالوا » .

ابوالعالیة گفت : ایذاءِ موسی آن بود که **قارون** آن مومسه رابمزد گرفت تا بر موسی فجور و ناسزا بندد؛ و رب‌العالمین او را از آن معصوم داشت، و این قصه در سورة القصص رفت . وقیل: ایذآؤهم ایّاه انّه لمّا مات **هرون** فی التّیه ادّعوا علی **موسی** انّه قتله، وذلك فیما روی عن **علی بن ابی طالب** (ع) فی قول الله عزوجل : « لاتکونوا کالذین آذوا موسی » ، قال : صعد **موسی** و **هرون** علیهما السلام الجبل فمات **هرون** ، فقالت **بنو اسرائیل** : انت قتلته و کان اشدّ حبّاً لنا منك و الین لنا منك ، فآذوه بذلك فامر الله عزوجل الملائکة فحملته حتی مرّوا به علی **بنی اسرائیل** و تکلّمت الملائکة بموته حتی عرف **بنو اسرائیل** انّه قدمات ، فبرّأه الله من ذلك فانطلقوا به فدفنوه فلم یطّلع علی قبره احدٌ من خلق الله الا الرّخم فجعله الله اصمّ ابکم . روی عن **عبدالله بن مسعود** قال : قسم النبی (ص) قسماً فقال رجلٌ : انّ هذه القسمة ما اریدبها وجه‌الله ، فاتیت النبی (ص) فاخبرته فغضب حتی رأیت الغضب فی وجهه ثم قال : « یرحم الله **موسی** قداوذی با کثر من هذا فصبر » .

« یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوالله و قولوا قولاً سدیداً » صواباً حقاً مستقیماً .

قال **عکرمة** : هوشهادة ان لااله الاالله سدّت بین الکفر و الاسلام و بین الجنّة والنار .

« یصلح لکم اعمالکم » قال **ابن‌عباس** : ای یتقبل حسناتکم و قال **مقاتل** : یزكّ اعمالکم .

« و یغفر لکم ذنوبکم » ، وقالوا فی تفسیر قوله فی سورة **محمد** : « واصلح بالهم » « سیهدیهم و یصلح بالهم » یضمن عنهم التبعات ویرضی عنهم الخصوم .

« و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً » ای ـ ظفر بالخیر کلّه .

« انّا عرضنا الامانة علی السّموات و الارض و الجبال » ـ **ابن‌عباس** گفت : امانت اینجا حدود دین است و فرایض شرع و طاعت الله . **ابن مسعود** گفت : پنج نماز است بوقت خویش گزاردن و زکوة مال دادن و روزهٔ ماه رمضان داشتن و حج کردن و سخن راست گفتن و اوام (۱) گزاردن و در پیمانه و ترازو راستی و عدل بجای آوردن و

۱ ـ اوام = وام .

ودیعتها بر امّت نگه داشتن. **زید بن اسلم** گفت: امانت اینجا سرائر طاعات است و خفیّات شرع که خلق را بر آن اطّلاع نبود کالنّیات فی الاعمال و الطهارة فی الصلوة و تحسین الصلوة فی الخلوة و کالصیام و الغسل من الجنابة. روی عن **ابی الدردآء** قال: قال رسول الله (ص): «خمسٌ من جآء بهنّ یوم القیمة مع ایمانٍ دخل الجنة: من حافظ علی الصلوات الخمس وضوئهنّ و رکوعهنّ و سجودهنّ و مواقیتهنّ، واعطی الزکوة من ماله طیب النفس بها، وکان یقول: وایم الله لایفعل ذلک الامومن، و صام رمضان وحج البیت ان استطاع الی ذلک سبیلاً و ادّی الامانة. قالوا: یا **ابا الدردآء** و ما ادآء الامانة؟ قال: الغسل من الجنابة فانّ الله عزوجل لم یأمن ابن آدم علی شیءٍ من دینه غیره. وقال **عبدالله بن عمرو بن العاص**: اوّل ما خلق الله من الانسان فرجه ثمّ اتمّ خلقته، وقال له: هذه امانةٌ استودعتکها، فالفرج امانةٌ والاذن امانةٌ والعین امانةٌ والید امانةٌ والرجل امانة، لاایمان لمن لاامانة له.

این امانتها بر اختلاف علما که گفتیم، رب العالمین عرضه کرد بر اعیان آسمانها و زمین و کوهها و فرا پیش ایشان نهاد گفت: توانید که این امانت بر دارید و در آن راست روید و بوفای آن باز آئید؟ ایشان گفتند و ما را از برداشت آن و نگه داشت آن چه آید و چه بود؟ گفت: اگر نیك آئید و راست روید ثواب و عطا یابید، و اگر بد آئید و کژ روید بعذاب وعقوبت رسید. ایشان گفتند: لا، یارب نحن مسخرات لامرك لانرید ثواباً و لاعقاباً. این سخن نه از معصیت و مخالفت گفتند بلکه از خوف و خشیت گفتند و تعظیم دین الله ترسیدند از تاوان و از راست باز نیامدن در آن، و رب العزة این عرض که کرد از روی تخییر کرد نه از روی الزام که اگر الزام بودی ازیشان امتناع نبودی و هر چند جمادات بودند رب العزة در قرآن ایشانرا خضوع و سجود و خشیت و طاعت اثبات کرد قال الله تعالی: «الم تر انّ الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض، و الشمس و القمر و النّجوم و الجبال و الشّجر..» الایة؛ و قال تعالی للسموات والارض: «ائتیا طوعاً او کرهاً، قالتا اتینا طآئعین». و قال للحجارة: «و انّ

منها لمّا یهبط من خشیة الله ». قومی علما گفتند: رب العزّة عقل و فهم در آن جمادات مرکّب کرد، آنگه که امانت بر ایشان عرضه کرد تا ایشان بعقل و فهم خطاب شنیدند و جواب دادند. قومی گفتند: عرض امانت بر اهل آسمان و زمین بود نه اعیان آسمان و زمین هذا کقوله: « واسئل القریة » یعنی اهل القریة. و قول صحیح آنست که اوّل گفتیم و علماءِ سلف و تابعین بر آن اند.

قوله: «فابین ان یحملنها و اشفقن منها» ای خفن من الامانة ان لایؤدّینها فیلحقن العقاب.

« و حملها الانسان » یعنی آدم علیه السلام. چون آسمان و زمین بترسیدند از پذیرفتن امانت و باز نشستند از برداشت آن، رب العزة آدم را گفت: « انّی عرضت الامانة علی السمّوات والارض والجبال فلم تطقها فهل انت آخذها بما فیها » ای آدم امانت دین و طاعت بر آسمان و زمین و کوه عرضه کردم و طاقت پذیرفتن آن نداشتند، تو آنرا برداری و بپذیری؟ آدم گفت: یارب و ما فیها؟ بار خدایا در آن پذیرفتن و برداشتن مرا چه بود؟ گفت: « ان احسنت جوزیت و ان اسأت عوقبت » اگر نیکو کردار باشی ثواب یابی و اگر بد کردار باشی عقوبت بینی. آدم بخدمت و طاعت بنده‌وار در آمد گفت: بین اذنی و عاتقی ـ بر داشتم میان گوش و دوش خویش. رب العالمین فرمود: اکنون که برداشتی ترا در آن معونت و قوّت دهم، اجعل لبصرك حجاباً فاذا خشیت ان ینظر الی مالایحلّ لك فارخ حجابه و اجعل للسانك لحیین و غلقاً فاذا خشیت ان یتکلّم بما لایحلّ فاغلق و اجعل لفرجك لباساً فلاتکشفه علی ما حرّمت علیك. قال مجاهد: فماکان بین ان یحملنها و بین ان خرج من الجنّة الاّمقدارمابین الظّهر و العصر. زجاج گفت و جماعتی اهل معانی که: حمل امانت خیانت است در امانت یقال: فلان حمل الامانة، ای ـ اثم فیها بالخیانة، و منه قوله تعالی: «ولنحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایا هم من شیءٍ »، وحملك السیئة ان تتقلّدها و تبوء باثمها. گفتند: امانت در حقّ بنی آدم ادای فرایض است و امتثال امر و نهی چنانکه گفتیم و امانت در حق آسمان و زمین و کوهها خضوع است و طاعت، پس گفت: « فابین ان

یحملنها » آسمان و زمین و کوه سروا زدند و باز نشستند از آن که در آن خیانت کنند، یعنی که امانت خویش بگزاردند و خضوع و طاعت که برایشان نهادند بجای آوردند «قالتا اتینا طائعین» ، وبنی آدم درامانت خویش خیانت کردند و بوفای عهد باز نیامدند. **حسن** گفت : برین تأویل انسان درین موضع کافر است و منافق فانهما حملا الامانة ای- خانافیها . و روی عن **ابن مسعود** قال : مثّلت الامانة لصخرة ملقاة و دعیت السموات و الارض و الجبال الیها فلم یقربوا منها و قالوا لانطیق حملها و جاء **آدم** من غیر ان دعی وحرّك الصخرة وقال لوامرت بحملها لحملتها فقلن له احمل فحملها الی رکبتیه ثمّ وضعها و قال لواردت ان از داد لزدت فقلن له احمل فحملها الی حقوه ثم وضعها و قال و الله لواردت ان ازداد لزدت فقلن له احمل فحملها حتی وضعها علی عاتقه فاذا اراد ان یضعها قال الله تعالی : « مکانك فانّها فی عنقك و عنق ذرّیتك الی یوم القیمة » .

« انّه کان ظلوماً جهولاً » - قال **ابن عباس**: ظلوماً لنفسه جهولاً بامرالله وما احتمل من الامانة . وقال **الکلبی** : ظلوماً حین عصی ربه جهولاً لایدری ماالعقاب فی ترك الامانة. و قال **مقاتل** : ظلوماً لنفسه جهولاً بعاقبة ماحمل .

سدّی گفت : قصهٔ عرض امانت آنست که **آدم صفی** صلوات الله علیه چون بزمین آمد ، رب العزة فرمود : ای **آدم** مرا در زمین خانه‌ایست در **مکه** و آن **کعبه** است مشرّف معظّم مقدّس ، روآنجا طواف کن، چون خواست که بزمین **مکه** رود آسمان را گفت : احفظی اهلی و ولدی بالامانة ، اهل و عیال و فرزند مرا گوش دار و امانت در آن بجای آر ، آسمان سروازد و نپذیرفت زمین را گفت ؛ همچون سروازد و نپذیرفت ، کوهها را گفت ؛ همچنان سروازد و نپذیرفت،آنگه **قابیل** را گفت که توایشانرا گوش داری وامانت درآن بجای آری ، **قابیل** در پذیرفت و گفت : تذهب وترجع فتجد اهلك کمایترك. پس **آدم** برفت‌چون‌بازآمد **قابیل هابیل** را کشته بود،اینست که رب‌العالمین فرمود : « انه‌کان ظلوماً جهولاً » یعنی - **قابیل** حین حمل امانة **آدم** ثمّ لم یحفظ‌له‌اهله.

لیعذّب الله المنافقین والمنافقات والمشرکین و المشرکات ویتوب الله علی المؤمنین

و المؤمنات » فصّل الله عزوجل اقسام العبید تفصیلاً بالغاً حسناً تامّاً . مشرك اوست که امانت نپذیرفت ، منافق اوست که پذیرفت و نگزارد ، مؤمن اوست که امانت پذیرفت و بگزارد . قال مقاتل : «لیعذّبهم» بماخانوا الامانة و نقضوا المیثاق .

« و یتوب‌الله علی المؤمنین والمؤمنات » یهدیهم و یرحمهم بما ادّوا من الامانة . و قال ابن قتیبة :«عرضنا الامانة»لیظهر نفاق المنافق وشرك المشرك فیعذّبهم الله و یظهر ایمان‌المؤمن فیتوب‌الله علیه؛ ای ـ یعودعلیه بالرّحمة والمغفرة ان‌حصل منه تقصیر فی بعض الطّاعات .

« و کان الله غفوراً رحیماً » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی :«یا ایّها الّذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النّبی الا ان یؤذن لکم . . . » الایة ـ امرهم بحفظ الادب فی الاستیذان و مراعات الوقت وایجاب الاحترام . این خطاب باصحابهٔ رسول است ، می گوید : ای شما که مؤمنان اید ، انصار نبوت و رسالت و ائمهٔ اهل سعادت شما اید ، ارکان خلایق و برهان، حقایق شمااید ، عنوان رضای حق و ملوك مقعد صدق شمااید، اشراف دولت اسلام واخیارحضرت مصطفی شمااید ، چون بقصد زیارت آن مهتر عالم بیرون آئید و آرزوی مشاهدت در دل دارید،نگر که بی دستوری قدم در حرم عزّ وی ننهید و چون در روید ادب حضرتش بجای آرید ، نمی‌دانید که ادب نهایت قال است وبدایت حال، ادب انتباه مریدانست وعکازهٔ طالبان ، درخت ایمان‌آب که خورد و قواعد اسلام که بنا نهادند؛ برنور ادب نهادند، وهر که پروردهٔ آداب نباشد او را راه راست نیست و در عالم لااله الا الله او را قدر و مقدار نیست · حق جل جلاله مصطفی را اوّل‌بآداب بیاراست ؛پس‌بخلق فرستاد،چنانك مصطفی (ص) گفت : « ادّبنی ربّی فاحسن تأدیبی » . و بدان که ادب راسه درجه است . درجهٔ عام و درجهٔ خاص و درجهٔ خاص الخاص . درجهٔ عام اشتهار است : درجهٔ‌خاص‌استتاراست ، درجهٔ خاص‌الخاص‌انکساراست.

اوّل پیدا، میانه نا پیدا ، آخر استهلاك . عام را هر عضوی از اعضای ظاهر ادبی باید؛ و الا هالکان اند ، خاص را هر عضوی از اعضای باطن ادبی باید ؛ کر از سالکان‌اند ، خاص الخاص را ذرّه‌های اوقات ادب باید . کرنه متهوّران اند .

«واذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من ورآءِ حجابٍ ذلكم اطهر لقلوبكمّ و قلوبهنّ» نقلهم عن مألوف العادة الى معروف الشريعة و مفروض العبادة و بيّن انّ البشر بشرٌ وان كان من الصّحابة ولاينبغى لاحدٍ ان يأمن نفسه فلهذا اشتدّ الامر فى الشريعة بان لايخلو رجلٌ بامرأةٍ ليس بينهما محرميّةٌ. قال النبى (ص) : « لايخلـون رجلٌ بامـرأةٍ فانّ ثالثهما الشّيطان».

« ان تبدوا شيئاً اوتخفوه فانّ الله كان بكلّ شيءٍ عليماً » ـ چون میدانی که حق تعالی بر اعمال و احوال تو مطلع است و نهان و آشکارای تو میداند و می‌بیند؛ باری پیوسته بر درگاه او باش ، افعال خود را مهذّب داشته باتّباع علم و غذای حلال و دوام ورد ، و اقوال خود را ریاضت داده بقراءت قرآن و مداومت عذر و نصیحت خلق ، واخلاق خود پاك داشتن از هرچه غبار راه دین است و سدّ منهج طریقت چون بخل و ریا و حقد و شره و حرص وطمع . بزرگی را پرسیدند که شرط بندگی چیست؟ گفت : پاکی‌وراستی ، پاکی از هرچه آلایش ، و راستی در هرچه آرایش ، آلایش بخل و ریا و طمع است و آرایش سخا و توکل و قناعت ، و کلمهٔ لااله الا الله برهر دو مقالت مشتمل است ، لا اله نفی آلایش است والاالله اثبات آرایش ، چون بنده کوید لااله هرچه آلایش است وحجاب راه از بیخ بکند ، آنکه جمال کلمهٔ الا الله روی نماید و بنده را بصفات آرایش بیاراید و او را آراسته و پیراسته فرا **مصطفی** برند تا ویرا بامّتی قبول کند ، و اکر اثر لااله بروی ظاهر نبود و جمال خلعت الا الله بروی نبیند او را بامّتی فرا نپذیرد و کوید: سحقاً سحقاً .

« انّ الله و ملآئکته یصلّون علی النبی . . » الآیة ـ زهی کرامت و منزلت ، زهی منقبت و مرتبت که **مصطفی** یافت ازدرگاه احدیّت ، بدایت درود وثناءِبروی بخلق باز

نگذاشت تا نخست خود گفت و خود مبدا کرد. درود بروی برابر شهادت توحید بنهاد چنانك در توحید نخست خود مبدا کرد گفت: «شهد الله انّه لا اله الاهو»، آنکه شهادت فریشتگان ومقرّبان حضرت جبروت در شهادت خود پیوست که: «والملآئکة» پس بدرجهٔ سیوم شهادت مؤمنان و اهل دانش یاد کرد که: «و اولوا العلم». همچنین در ثنا و درود **مصطفی** (ص) نخست خود ابتدا کرد آنکه خبر داد از درود فریشتگان آنکه بسومین رتبت مؤمنان را گفت: «صلّوا علیه وسلّموا تسلیما»، تا بدانید ودریابید قدر وجاه **مصطفی** بنزدیك خداوند اعلی، و ازین عجب‌تر که حقّ جلّ جلاله خطاب با بندگان در ذکر خود این کرد که: «اذکرونی اذکرکم» ـ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، نگفت تا شما را ده بار یاد کنم، چون نوبت بذکر و درود **مصطفی** رسید خطاب این بود که: «لایصلّی علیك احدٌ من امّتك الاصلّیت علیه عشراً».

در خبر است که: «ماجلس قومٌ مجلساً فتفرّقوا عن غیر الصلوة علیّ الاتفرّقوا انتن من الجیفة» ـ معنی آنست که هیچ قوم نباشند درهیچ مجلس که آن مجلس ازدرود ما خالی که نه‌ازیشان گندی بر آید نا خوشتر از گند مردار. مفهوم خطاب این خبر آنست که اگر در آن مجلس ذکر و درود **مصطفی** رود آن مجلس معطر ومعنبر گردد و خوش‌بوی شود، مجلسی که در آن ذکر وی میرود معطر و خوش‌بوی می شود، پس چگوئی دلی که در ومهر ومحبت وی بود، سری که در وی خمار شراب عشق او بود، جانی که درو آرزوی دیدارجمال و کمال اوبود، زبانی که درو ذکر وثنای اوبود، دولت و کرامت ویرا چه پایان بود و نواخت و عطای‌او خود چند بود!

«انّ الّذین یؤذون الله و رسوله ...» ـ معنی آیت بقول بعضی مفسران آنست که: یؤذون اولیآء الله، چنانك جای دیگر فرمود: «فلمّا آسفونا انتقمنا منهم» یعنی ـ آسفوا اولیآءنا. و فی‌الخبر: «مرضت فلم یعدنی عبدی»، براین تأویل معنی آنست که ایشان که دوستان خدایرا رنجانند و رسول اورا رنج نمایند؛ الله برایشان لعنت کرد هم درین جهان و هم دران جهان، و بروفق این خبر **مصطفی** است حکایت از کردگاز

قدیم جل جلاله که فرمود : « من آذی لی ولیّاً فقد بارزنی بالمحاربة » ـ هر که دوستی را از دوستان من بیازارد؛ آن آزارنده جنگ مرا ساخته و از آزار آن دوست جفای من خواسته و از بهر عناد دین من برخاسته، و هر که جنگ مرا سازد و پردهٔ حیا از پیش دیده براندازد؛ من ویرا بلشکر انتقام مقهور کنم واو را بخواری اندر جهان مشهور کنم، هر که در رنج مؤمنی گامی نهد یا دوستی را از دوستان من ببیهوده بیازارد؛ من در دو جهان خصم وی باشم، در دنیا پوست وی را زندان وی کنم، زبانیهٔ آفات بروی گمارم، موکّل شهوت و نهمت با وی قرین کنم تا ثعبان حرص در سینه وی سر برآرد، شادکامی عمر وی را فرو برد تا در دست غارت وسواس ذلیل و حقیر گردد و روی وی بمذمت و ملامت خلق سیاه شود، باز بعاقبت علی اذل الوجوه از سرای دنیا بزندان لحد برم و از زندان لحد بدرکات جهنم فرستم، اینست که رب العالمین فرمود : « لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذابٌ عظیمٌ » ـ چون معلوم شد که آنکس که دوست ویرا رنجاند عقوبت وی چنین است : اندرین لفظ که : وبضدّها تتبیّن الاشیاء، بدان که هر که دوست ویرا نوازد و عزیز دارد ثواب وی چون بود، چنانك ازجهت دوستان مردشمنان ایشانرا خصم است، مردوستان ایشانرا نوازنده است، هر که زخمی زد دوستی از دوستان وی از انتقام وی بلائی و عذابی بیند، هر که دوستی را از دوستان وی بنوازد و عزیز دارد ناچار که از اکرام و انعام وی خلعتی یابد.

روی انّ ابن عمر نظر یوماً الی الکعبة فقال: ماعظمك واعظم حرمتك و المؤمن اعظم حرمةً عندالله منك؛ واوحی الله الی موسی علیه السلام : « یا موسی لویعلم الخلق اکرامی الفقراء فی محلّ قدسی و دار کرامتی للحسوا اقدامهم و صاروا تراباً یمشون علیهم فوعزّتی ومجدی وعلوّی فی ارتفاع مکانی لاسفرنّ لهم عن وجهی الکریم واعتذر الیهم بنفسی و اجعل فی شفاعتهم من برّهم فیّ او آواهم فیّ ولوکان عشاراً، و عزّتی و لااعزّ منی و جلالی و لااجلّ منی انی لاطلب ثارهم ممن ناواهم او عاداهم حتی اهلکه فی الهالکین »

« یا ایّها الذین آمنوا اتّقوالله وقولوا قولاً سدیداً » ـ قول سدید کلمهٔ توحید است

و توحید مایهٔ دین است و اسلام را رکن مهین است، سر همهٔ علوم توحید است، مایهٔ همهٔ معارف توحید است، حاجز میان دشمن و دوست توحید است، ثبات هفت آسمان و هفت زمین بتوحید است، نور کونین و عالمین از نور توحید است، اوّل باران از ابر عنایت توحید است، اوّل نفس از صبح کرامت توحید است، اوّل جوهر از صدف معرفت توحید است، اوّل نشان از وجود حقیقت توحید است. چون توحید درست کردی نظرت همه صورت عبرت گردد، زبان خزینهٔ حکمت شود، سمع صدف درّ امانت گردد، دل نقطه گاه مشاهدت شود، سر محطّ رحل عشق گردد. مصطفی (ص) فرمود: «التوحید ثمن الجنّة و کفی بالتوحید عبادةً» ـ توحید بهای جنت است و از همهٔ عبادتها توحید کفایت است. توحید نه آنست که او را یکتا گوئی، توحید حقیقی آنست که او را یکتا شوی، او جل جلاله فرد است و یگانه، بنده را فرد خواهد و یگانه،

مرد یگانه را سر عشق میانه نیست عشق میانه در خور مرد یگانه نیست
یا عشق یا ملامت یا راه عافیت جز جان مرد تیر بلا را نشانه نیست
گر عاشقی سپر را بر روی آب دار ورنه کرانه کن که غمت را کرانه نیست

«انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال...» الآیة ـ آدم صفی آن سالك اوّل، آن چشمهٔ لطف ازل، آن صندوق اعجوبه‌های قدرت، آن حقهٔ لطف حقیقت آن نهال بوستان کرامت، روزگاری او را در میان مکه و طائف در مهد عهد معارف بداشتند. آن شور بخت شور چشم ابلیس بسوی وی بر گذشت، بدست حسد نهاد او را بجنبانید، اجوف یافت گفت: هذا خلق لایتمالك، میان تهی است و از میان تهی چیزی نیاید. اقبال ازلی در حق آدم او را جواب داد که باش تا روزی چند که باز رازاو در پریدن آید، اوّل صیدی که کند تو باشی. آن مهجور لعین ابلیس از آدم گل دید دل ندید، صورت دید صفت ندید، ظاهر دید باطن ندید، هرگز بر آتش مُهر نتوان نهاد، مهر بر خاك توان نهاد که خاك مهرگیر است نه آتش، ما آدم را که از خاك و گل در وجود آوردیم حکمت در آن بود که تا مهر امانت بر گل دل او نهیم

که « انا عرضنا الامانة . . . » الآیة ـ مشتی خاك و گل در وجود آورد و بآتش محبت بسوخت ، پس او را بر بساط انبساط جای داد ، آنگه امانت بر عالم صورت عرض داد آسمانها و زمینها و کوهها سروازدند ، آدم مردانه در آمد و دست پیش کرد ، گفتند : ای آدم بر تو عرضه نمی کنند تو چرا درمیگیری ؟ گفت : زیرا که سوخته منم و سوخته را جز در گرفتن روی نیست ، آن روز که آتش در سنگ ودیعت می‌نهادند عهد ورو گرفتند که تا سوخته‌یی نه بیند سرفرو نیارد تو پنداری که آن آتش بقوّت بازوی تو بصحرا می‌آید ؟ نی نی ، این گمان مبر که آن بشفاعت سوخته‌یی بدر آید .

« انا عرضنا الامانة . . . » ـ ای جوانمرد ! جهد آن کن که عهد اوّل هم بر مهر اوّل نگاه داری تا فرشتگان بر تو ثنا کنند که « تتنزّل علیهم الملٰئکة الا تخافوا و لاتحزنوا » ـ عادت خلق آنست که چون امانتی عزیز بنزدیك کسی نهند ؛ مهری برو نهند و آن روز که باز خواهند ؛ مهر را مطالعت کنند ؛ اگر مهر بر جای بود او را ثناها گویند . امانتی بنزدیك تو نهادند ازعهد ربوبیّت « الست بربکم » و مهر « بلی » برونهادند ، چون عمر بآخر رسد و ترا بمنزل خاك برند ؛ آن فرشته در آید و گوید : « من ربّك ؟ » آن مطالعت است که میکند که تا مهرروز اوّل برجای هست یا نه . ای مسکین ! ازفرق تا قدم تو مهر برنهاده‌اند و مُهر از مِهر بود ، مُهر برآنجا نهند که مهر در آنجا دارند ای رضوان ؛ بهشت ترا ، ای مالك ؛ دوزخ ترا ، ای کرّوبیان ؛ عرش شما را ، ای دل سوخته که بر تو مُهر مِهر است ، تو مرا و من ترا .

« انا عرضنا الامانة . . . » ـ این بارامانت نه کوه طاقت آن داشت نه زمین نه عرش نه کرسی ، نبینی که رب العالمین ازبی طاقتی کوه خبر داد که : « لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیة الله » ـ ملکی را بینی که اگر جناحی را بسط کند خافقین را در زیر جناح خود آرد ، امّا طاقت حمل این معنی ندارد ، وآن بیچاره آدمی‌زادی را بینی پوستی در استخوانی کشیده بی باك وار شربت بلا در قدح ولا کشیده و در وی هیچ تغیّر نا آمده ، آن چراست ؟ زیرا که صاحب دل است ، و القلب یحمل مالا یحمل البدن .

آدم صفی که بدیع فطرت بود و نسیج ارادت، چون دید که آسمان و زمین بار امانت بر نداشتند؛ مردانه در آمد و بار امانت برداشت، گفت: ایشان بعظیمی بار نگرستند از آن سر وا زدند، و ما بکریمی نهندهٔ امانت نگرستیم و بار امانت کریمان بهمّت کشند نه بقوّت؛ لاجرم چون **آدم** بار برداشت خطاب آمد که: «و حملنا هم فی البّر و البحر» «هل جزآء الاحسان الا الاحسان»؟، و این را در ظاهر مثالی هست: درختانی که اصل ایشان محکم‌تراست وشاخ ایشان بیشتر؛ بار ایشان خردتر وسبک‌تر. باز درختانی که ضعیف‌تراند و سست‌تر، بار ایشان شگرف‌تر است و بزرگتر چون خربزه و کدو و مانند آن. لکن اینجا لطیفه‌ایست: آن درختی که بار او شگرف تر و بزرگتر است و طاقت کشیدن آن ندارد، اورا گفتند: بار گران از گردن خویش برفرق زمین نه تا عالمیان بدانند که هر کجا ضعیفی است؛ مربّی او لطف حضرت عزّت است، اینست سرّ «وحملناهم فی البرّ والبحر».

۳۴- سورة سبا - « مكية »

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان ، « **الحمدلله** » ثنا بسزا الله راست ، « **الذی له ما فی السموات وما فی الارض** » آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و زمینهاست ، « **و له الحمد فی الاخرة** » و اوراست ستایش بخدای در آن جهان ، « **و هوالحکیم الخبیر** (۱) » واوست راست دان راست کار در کار خویش آگاه [از آفریدهٔ خویش] .

« **یعلم مایلج فی الارض** » میداند هر چه درزمین فرو شود ، « **وما یخرج منها** » و آنچه از زمین بیرون آید ، « **و ما ینزل من السمآء** » و [میداند] هرچه از آسمان فرو آید ، « **وما یعرج فیها** » وآنچه درآسمان برشود، « **و هوالرحیم الغفور** (۲) » و اوست آن بخشایندهٔ پوشنده .

« **و قال الذین کفروا** » ناگرویدگان گفتند: « **لا تأتینا الساعة** » رستاخیز بما نیاید ، « **قل** » گوی [ای **محمد**] ، « **بلی و ربی لتأتینکم** » آری بخداوند من که ناچار بشما آید ، « **عالم الغیب** » الله دانای نهانست ، « **لایعزب عنه مثقال ذرّة** » دور نبود ازو همسنگ[1] ذره ‌یی ، « **فی السموات و لا فی الارض** » نه در آسمانها و نه در زمین ، « **و لا اصغر من ذلك** » و نه خردتر ازذرّه ، « **ولا اکبر** » و نه مهتر ازان، « **الا فی کتابٍ مبینٍ** (۳) » [از آن هیچ چیز[2] نیست و نباشد] مگر درنامهٔ نوشتهٔ پیدای درست .

« **لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند و کارهای نیك کردند ، « **اولئك لهم مغفرةٌ ورزقٌ کریمٌ** (۴) » ایشانند

---

۱ ــ نسخهٔ الف : هام سنك . ۲ ــ نسخهٔ ج : هیچیز .

که ایشانرا آمرزش است و روزی بزرگوار نیکوی بی‌رنج.

« **والذین سعوا فی آیاتنا** » وایشان که بر سخنان ما خاستند، « **معاجزین** » و میکوشند در ان که ما را عاجز آرند و پیش شوند، « **اولئك لهم عذابٌ** » ایشانراست عذابی؛ « **من رجزٍ الیمٍ**(٥) » از سخت‌تر عذابی درد نمای.

« **ویری الذین اوتوا العلم** » وبیند ایشان که دانش[توریة] دادند ایشانرا، « **الذی انزل الیك من ربك هوالحقّ** » که این[قرآن] که فرو فرستاده آمد بتو ازخداوند تو راست است ودرست، « **و یهدی الی صراط العزیز الحمید**(٦) » و راه می‌نماید[این قرآن] براه خداوند توانای بی‌همتای ستوده.

« **و قال الذین کفروا** » ایشان گفتند که بنگرویدند، یکدیگر را: « **هل ندلّکم** » نشانی دهیم شما را؟ « **علی رجلٍ ینبئکم** » بر مردی که می‌خبر کند شما را، « **اذا مزّقتم کلّ ممزّقٍ** » آنگه که شما را پاره پاره(۱) کنند ریزریزدرخاك، « **انکم لفی خلقٍ جدیدٍ**(۷) » شما را در آفرینش نوخواهند گرفت.

« **افتری علی الله کذباً** » از حویشتن برخدای دروغ میسازد؟ « **ام به جنّةٌ** » یا دیوانگی رسید باو؟ « **بل الذین لایؤمنون بالاخرة** » بلکه ایشان که بنمی گروند بآن جهان، « **فی العذاب و الضلال البعید**(۸) » [درین جهان] در گمراهی دورند و [دران جهان] در عذاب.

« **افلم یروا** » نمی‌بینند ونمی‌نگرند؟ « **الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الارض** » که درپیش ایشان چیست و از پس پشت ایشان از آسمان و زمین؟ « **ان نشأ نخسف بهم الارض** » اگر خواهیم ما درزمین فرو بریم ایشانرا، « **او نسقط علیهم** » یا فروافکنیم(۲) برایشان، « **کسفاً من السماء** » پاره‌یی ازآسمان، « **انّ فی ذلك لآیةً** » درآنچه می‌بینند ازآفریدهٔ مانشان توانائی ماست، « **لکلّ عبدٍ منیبٍ**(۹) » هر بنده‌یی را که با ما گرائیده بود.

۱ـ نسخهٔ الف: انجین. ۲ـ نسخهٔ الف: او کنیم.

« **و لقد آتینا داود منا فضلا** » **داود** را دادیم از نزدیك ما نیکوئی افزون از آنکه دیگر ن را دادیم ، « **یا جبال** » [گفتیم] ای کوهها : « **اوّ بی معه** » آوازخویش بتسبیح با **داود** میگردانید ، « **و الطیر** » و مرغان را [هم گفتیم که با **داود** تسبیح باز گوئید] ، « **و النّاله الحدید**(۱۰) » ونرم کردیم او را آهن .

« **ان اعمل سابغات** » اورا گفتیم زرهها کن ، « **و قدّر فی السرد** » و اندازهٔ میخ بر حلقه زدن نگاهدار ، « **و اعملوا صالحاً** » و کردارنیك کنید ، « **انّی بماتعملون بصیر**(۱۱) » که من بآنچه میکنید بینا ام.

النوبة الثانیة

این **سورة سبا** مکی‌است. نزول‌آن جمله به **مکه** بوده ، **مقاتل** و **کلبی** گفتند مگر یك آیت که به **مدینه** فرو آمد : « ویری الذین اوتوا العلم » ، وجملهٔ سوره هزار و پانصد و دوازده حرف است و هشتصد و هشتاد و سه کلمه و پنجاه و چهار آیت وجمله محکم است مگر یك آیت : « قل لاتسئلون عمّا اجرمنا » این یك آیت منسوخ است بآیت سیف . در فضیلت سوره **ابیّ کعب** گفت : قال رسول الله (ص) : « من قرأ **سورة سبا** لم یبق نبیّ و لارسولٌ الاکان له یوم القیمة رفیقاً و مصافحاً » .

« الحمد لله » ای ـ الشکر لله علی نعمه السوابغ علینا فهواهل الحمد و ولیّ الحمد ومستحق الحمد من جمیع خلقه علی نعمه التی لاتحصی و مننه التی لاتنسی . معنی آنست که : ستایش نیکو و ثنای بسزا خدایراست و شکر مرورا بر بن نعمتهای بیشمار که برخلق ریخته ونواختهای تمام که بر ایشان نهاده . و روا باشد که حمدوی مطلق گوئی بی‌صلت فتقول : « الحمدلله » ای ـ الحمد کلّه لله لالغیره لانه جل جلاله یستحق الحمد علی الاطلاق من کل الجهات فی کل الجهات ، فجاز قطع صلته بخلاف الحمد لغیره فانّ الحمد لغیرالله لایکون الاموصولاً بشیءٍ حمدعلیه کقولك: الحمدلفلانٍ علی کذا و کذا . و گفته‌اند : حمد چون برعقب نعمت گوئی؛ شکر محض بود ، چنانکه بر خود

نعمتی تازه بینی؛ گوئی: الحمدلله، این شکر محض گویند، و چون برعقب مصیبت و محنت گوئی؛ حمد بمعنی رضا بود، چنانکه سفیان عیینه گفت: الحمد ـ الرضا، قال: لانّ الحمد من العبد عند المحنة الرضا عن الله فیما حکم به. ومنه قول العرب: احمدت الرجل اذا رضیت فعله و هدیه و مذهبه. و چون بر عقب بشارت گوئی که بسمع تو رسد: «الحمد لله» این ثنا و ذکر محض بود نه شکر. قال ابن الاعرابی: اذا قیل لك: انّ فلاناً قد استغنی بعد فقرٍ، فقلت: الحمدلله، فهذا ثناء و ذکرالله لیس فیه شیء من الشکر. قال ابو بکر النقاش صاحب شفاء الصدور: الحمد والشکر مناالله عزوجل علی منته کالحیوة والروح للجسدفاذاخلاالجسد من الروح والحیوة تعطّل وتلاشی وصارمیتةً کذلك المنن اذا خلت من الحمد و الشکر صارت حسرةً و و بالاً لانّ فی اظهار الحمد و الشکر تعظیماً لصنع العظیم و فی ترکه تغطیةً و ترکاً للتعظیم، الاتری انّ آدم علیه السلام حین خلقه الله عزوجل واجری فیه الروح عطس فالهمه الله عزوجل الحمد، فاوّل ما نطق بالحمد فقال له ربه عزوجل رحمك ربك یا آدم فاستوجب الرحمة لما اعظم من صنعه تبارك و تعالی. گفته‌اند: بلیغ‌تر کلمتی در تعظیم صنع الله و در قضاء شکر نعمت او جلّ جلاله کلمهٔ حمد است، ازین جهت رب العالمین زینت هرخطبه‌یی ساخت وابتداء هر مدحتی و فاتحهٔ هرثنائی، و در قرآن هر سوره که افتتاح آن بالحمدلله است نشان تعظیم شأن آن سوره است و دلیل شرف و فضل وی بردیگر سورتها. وفی الخبر الصحیح عن النبی (ص) قال: «کلّ کلامٍ لایبدأ فیه بالحمدلله فهواجذم».

قوله تعالی: «الحمدلله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض» کلهم عبیده و فی ملکته یقضی فیهم بمااراد. «وله الحمد فی الاخرة» کماهوله فی الدنیا لانّ النعم فی الدارین کلهامنه وقیل: معناه ـ حمداهل الجنة اذیقولون: «الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ـ الحمدلله الذی هدانا لهذا» کقوله: «له الحمد فی الاولی و الاخرة».

«و هوالحکیم» فی امره «الخبیر» بخلقه. و قیل: هوالحکیم بتخلید قومٍ فی الجنة و تأبید قومٍ فی النار

« یعلم ما یلج فی الارض » ـ میداند هرچه در زمین فرو شود از آب روان و قطرهٔ باران و مردگان که در خاك دفن کنند و تخم که در زمین افکنند و حشرات وهوام که در زیر زمین پنهان شوند و مسکن سازند. « و ما یخرج منها » ـ و میداند هرچه اززمین بیرون آید ، یعنی آب که ازچشمه زاید و نبات ودرختان که از زمین برآید وجنبندگان[۱] که ازسوراخ بیرون آیند و مردگان که روز بعث از زمین حشر کنند.

« و ماینزل من السماء » ـ و میداند آنچه از آسمان فرو آید ، برف و باران ورزق بندگان و حکم خداوند جهان وفریشتگان بامر رحمان.

« و مایعرج فیها » ـ و میداند آنچه برشود بر آسمان یعنی فریشتگان که می برند صحایف اعمال بندگان و ارواح ایشان بحکم فرمان، و همچنین برمیشود سوی الله ذکر ذاکران و دعای مؤمنان و تسبیح و تهلیل دوستان ، قال الله تعالی : « الیه یصعد الکلم الطیّب » . و فی الخبر عن « **ابی ایوب الانصاری** » قال: سمع النبی (ص) رجلاً یقول : الحمدلله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه . فقال رسول‌الله(ص) : من صاحب الکلمات ؟ فسکت الرجل ، فقال : من صاحب الکلمة لم یقل الا صواباً ، قال : انا یا رسول الله قلتها ارجوبها الخیر . فقال : و الذی نفسی بیده لقد رأیت ثلثة عشر ملکاً یبتدرونها ایّهم یرفعها الی الله تبارك و تعالی . و قال (ص) :«التسبیح نصف المیزان و الحمد یملأه ، ولا اله الا الله لیس له حجابٌ دون الله حتی تخلص الیه ، و روی حتی تفضی الی العرش ما اجتنب الکبائر». و روی انّ رجلاً دخل المسجد و رسول الله (ص) فی الصلوة فحین دخل قال : الحمد لله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه ، فسمعها رسول الله (ص) فلمّا فرغ من صلاته قال : من قائل ماسمعت ؟ فقال الرجل : انا یا رسول الله قال : لقد تلقّی کلامك ثلثة عشرملکاً فحسدك الشیطان فذهب لیقبض علی کلامك فخرجت من خلال اصابعه فجاءت بها الملائکة الی الرب فقالوا : کیف نکتبها ؟ فقال الرب : اکتبوها لعبدی کما قالها،فکتبت لك فی رقّ ابیض و ختم علیها و رفعت لك تحت العرش حتی تدفع الیك یوم القیامة . و عن عبدالله

۱ ـ نسخهٔ الف : جمندگان .

بن ابی نجیح قال : انّ العبد لیتکلّم بالکلمة الطیّبة فماتکون لها ناهیة حتی تقف قدّام الرّب فتقول : السلام علیك یارب ، فیقول الرب تبارك و تعالی : و علیك وعلی من قالك .

« و هوالرحیم » بعباده « الغفور » لجمیع المذنبین من المسلمین .

« و قال الذین کفروا لاتأتینا الساعة » ـ منکران بعث دو گروه‌اند : گروهی گفتند : « ان نظنّ الاظناً ومانحن بمستیقنین » مادر گمانیم برستاخیز یعنی یقین نمیدانیم که خواهد بود ، و رب العالمین می گوید : ایمان بنده آنکه درست بود که برستاخیز و آخرت بی گمان باشد و ذلك قوله : « و بالاخرة هم یوقنون » ، گروه دیگر گفتند : « لاتأتینا الساعة » رستاخیز بما نیاید و نخواهد بود : جای دیگر فرمود : « زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا » ، رب العالمین بجواب ایشان فرمود: « قل بلی وربی لتبعثنّ ».

« قل بلی و ربی لتأتینّکم عالم الغیب » ـ بجرّمیم بر وزن فاعل قراءت **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **عاصم** و **روح** از **یعقوب** ، و وجهش آنست که صفت رب است ودر کلام تقدیم و تأخیر است و المعنی ـ قل بلی و ربی عالم الغیب لتأتینّکم ـ گوی ای **محمد** :آری بخداوند من آن دانای نهان که ناچاره بشما آید رستاخیز . و اگر عالم‌الغیب برفع میم خوانی بر قراءت **نافع** و **ابن عامر** و **رویس** از **یعقوب** سخن مستأنف بود ، و المعنی ـ عالم الغیب لایعزب عنه مثقال ذرّةٍ ، الله دانای نهانست که دور نبود ازو همسنگ[1] ذرّه‌یی در آسمان وزمین . وبر قراءت **حمزه** و **کسائی** علّام‌الغیب علی وزن فعّالٍ و جرّالمیم ، امّا علّام فعلی المبالغة و التکثیر و امّا جرّ المیم فعلی ما ذکرنا .

« لایعزب عنه مثقال ذرّةٍ فی السموات و لافی الارض » ـ تمّ الکلام هاهنا ، اینجا سخن تمام شد آنکه گفت :« ولا اصغر من ذلك » ای ـ من ذلك المثقال .

« و لااکبر الافی کتابٍ مبینٍ » خردتر از ذرّه چیز نبود و نیست و نباشد و نه‌مهتر از آن مگر در لوح محفوظ نبشته ، آن نامهٔ پیدای درست و انّما کتب جریاً علی عادة المخاطبین لامخافة نسیان و لیعلم انه لم یقع خلل و ان اتی علیه الدهر . الذرّة ـ واحدهٔ

۱ ـ نسخهٔ الف : هام سنك .

من حشو الجوّ تراه فی الشمس اذا طلعت من الکوّة . والکتاب المبین ـ هو اللوح المحفوظ . لایعزب بکسر زا اینجا ودر سورة یونس قراءت کسائی است وسمیت العزوبة والعزبة للبعد عن اهل .

« لیجزی الذین آمنو » ـ التاویل لتأتینّکم : لیجزی الذین آمنوا بمحمد . « و عملوا الصالحات » فیما بینهم و بین ربهم . « اولئك لهم مغفرةٌ » لذنوبهم فی الدنیا . « ورزقٌ کریمٌ » ثوابٌ حسنٌ فی الجنة .

« و الذین سعوا فی آیاتنا » ای ـ عملوا فی ابطال ادلّتنا و التکذیب بکتابنا .

« معاجزین » مسابقین ، یحسبون انهم یفوتوننا . و قرأ ابن کثیر و ابو عمرو : معجّزین ای ـ مثبّطین . باین قراءت معنی آنست که : مردمان فرو میدارند از پذیرفتن سخنان ما .

« اولئك لهم عذابٌ من رجزٍ الیم » ـ الیمٌ برفع قراءت حفص است و ابن کثیر و یعقوب وهو نعتٌ للعذاب . باقی خفض خوانند بر نعت رجز ـ کلّ شدیدٍ من مکروهٍ او مستقذرٍ : و الرجز ـ العذاب فی قوله تعالی : « لئن کشفت عنّا الرّجز » ای ـ العذاب . و یسمّی کید الشیطان رجزاً لانّه سبب العذاب ، قال تعالی : « و یذهب عنکم رجز الشیطان . و الرجز ـ الاوثان فی قوله : « و الرجز فاهجر » سمّاها رجزاً لانّها تؤدّی الی العذاب .

« ویری الذین اوتوا العلم » ـ هذا منسوق علی قوله : « لیجزی الذین آمنوا » ، التأویل: لتأتینّکم لیجزی الذین آمنوا ولیری الذین اوتوا العلم یعنی مؤمنی اهل الکتاب مثل عبدالله بن سلام واصحابه ، والعلم هو التوریة فی قول من قال : الایة مدنیّة . وقال قتاده : هم اصحاب محمد قال والایة مکّیّة .

« الذی انزل الیك من ربك » یعنی ـ القرآن ؛ «هو الحق ویهدی » یعنی ـ القرآن ؛ « الی صراط العزیز الحمید » و هو الاسلام .

« و قال الذین کفروا » یعنی ـ منکرین للبعث متعجّبین منه : « هل ندلّکم علی رجلٍ ینبّئکم » یعنون محمداً (ص) ؛ « اذا مزّقتم » قطّعتم و فرّقتم ؛ « کلّ ممزّقٍ » ای ـ کلّ

تمزیقٍ و صرتم رفاتاً و ترابا ؛ « انکم لفی خلقٍ جدیدٍ » بعد الموت .

« افتری » ـ الف الاستفهام دخلت علی الف الوصل ، لذلک فتح ؛ « علی الله کذباً ام به جنّةٌ » ای ـ جنونٌ ؟

قال الله تعالی : « بل الذین لایؤمنون بالاخرة فی العذاب » یعنی ـ فی الاخرة ؛ « و الضّلال البعید » عن الهدی فی الدنیا .

« افلم یروا الی ما بین ایدیهم وما خلفهم من السمآء والارض » ؟ فیعلموا انهم حیث کانوا فانّ ارضی و سمآئی محیطٌ بهم لایخرجون من اقطارها و انا القادر علیهم ، و انما قال « من السمآءِ و الارض » لانّک اذا قمت فی الفضآءِ لم تر بین یدیک و من خلفک الا السمآءِ و الارض ؛

« ان نشأ نخسف بهم الارض اونسقط علیهم کسفاً » قطعاً ؛ « من السمآءِ » فتهلکهم. قرأ حمزة و الکسائی : یشأ ، یخسف ، یسقط بالیای فیهنّ لذکر الله عزوجل قبله .

« انّ فی ذلک لایةً لکلّ عبدٍ منیبٍ » تائبٍ مقبلٍ علی ربه راجع الیه بقلبه .

« ولقدآتینا داودمنّا فضلاً » ای ـ ملکاً و نبوّةً ؛ « یا جبال » ـ القول هاهنا مضمرٌ ، تاویله : و قلنا یا جبال ؛

« اوّبی معه » فیه ثلثة اقوالٍ : احدها : سیری معه ، وکانت الجبال تسیر معه حیث شآء اذا اراد معجزةً له ، و ـ التّأویب ـ سیر النهار . و القول الثانی : سبّحی معه اذا سبّح ، و هو بلسان الحبشة و کان اذا قرأ الزبور صوّتت الجبـال و اصغت له الطیر . و القول الثالث : اوّبی ، ای ـ نوحی معه و الطیر تساعدک علی ذلک .

« و الطّیر » منصوبٌ علـی الندآءِ ، تأویله : و نادینا الطیر . و یقال : الواو فی « والطیر » بمعنی ـ مع ، علی تأویل : یا جبال اوّبی مع الطیر معه . و قیل : هو منصوبٌ بالتسخیر ، ای ـ و سخرناله الطیر .

گفته‌اند : داود (ع) پیش از آن که در فتنه افتاد ؛ هر که که آواز بتسبیح بگشادی یا زبور خواندی ؛ هر کس که آواز وی شنیدی ؛ از لذت آن نعمت بی خود

کشتی ، و از آن سماع و آن وجد بودی که در یك مجلس وی چهار صد جنازه بر گرفتندی [1] ، پس از آن که در فتنه افتاد با کوه شد و توجه کرد ، ربّ العالمین کوهها را فرمود و مرغان را که : باوی در نیاحت مساعدت کنید . **وهب بن منبه** گفت : این صدای کوه که امروز مردم می شنوند از آن است و گفته اند : **داود** (ع) شبی از شبها با خود گفت : لاعبدنّ اللّٰه عبادةً لم یعبده احدٌ بمثلها ـ امشب خدایرا جل جلاله عبادتی کنم و خدمتی آرم که مثل آن در زمین هیچ کس نکرده و چنان عبادت و خدمت نیاورده . این بگفت و بر کوه شد تا عبادت کند و تسبیح گوید ، در میانهٔ شب وحشتی بوی در آمد ، اندوهی و تنگی بدل وی پیوست ، رب العالمین آن ساعت کوه را فرمود تا انس دل **داود** را با وی بتسبیح و تهلیل مساعدت کند ، چندان آواز تهلیل و نغمات تسبیح از کوه پدید آمد که آواز **داود** در جنب آن ناچیز گشت ، **داود** آن ساعت با خود میگوید : کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات ـ از کجا شنوند و چون شنوند آواز و تسبیح **داود** در میان این آوازهای عظیم که از کوه روان گشته و بقدرت الله سنگ بی جان بی زبان فرا سخن آمده ! تا درین سخن بود و اندیشه ؛ فریشته‌یی آمد از آسمان و بازوی **داود** بگرفت و او را برد بدریا ، فریشته پای بردریا زد و دریا از هم شکافته شد تا بزمین رسید که در زیر دریاست ، فریشته پای بران زمین زد تا شکافته گشت و بحوت رسید که زیر زمین است ، وفریشته پای بروی زد تا صخره پیدا گشت که زیر حوت است ، فریشته پای بر ان صخره زد شکافته شد ، کرمکی خرد از میان صخره بیرون آمد وکانت تنشز ، فقال له الملك : یا **داود** انّ ربك یسمع نشیز هذه الدودة فی هذا الموضع ـ ای **داود** خداوند شنو ای دانا ازوراء [2] هفت طبقهٔ آسمان نشیز این کرمك که درین موضع است می‌شنود ، آواز تو در میان آواز سنگ و کوه چون نشنود ؛ تا ترا می‌باید گفت : کیف یسمع صوتی مع هذه الاصوات !

قوله : « و النّاله الحدید » ـ یقال : کان الحدید فی یده کالطین المبلول و کالعجین و الشمع و کان یسرد الدروع بیده من غیر نارٍ و لاضربٍ بحدیدٍ . مفسران گفتند

١ ـ نسخهٔ الف : بر گرفتندید . ٢ ـ نسخهٔ الف : ور.

داود (ص) چون بر بنی اسرائیل ولایت و ملك یافت؛ عادت وی چنان بود که هر شب متنکّروار بیرون آمدی و هر کس را دیدی گفتی: این والی شما داود چه مردی است و او را چـون شناسید؟ در عدل و انصاف و شفقت بر رعیت ازو عدل می بینید یا جور؛ انصاف میدهد یا ظلم میکند؟ و ایشان او را بخیر جواب میدادند و بروی ثنا میکردند، تا شبی که رب العالمین ملکی فرستاد بصورت آدمیان در راه وی، داود برعادت خویش همان سؤال کرد، فریشته جواب داد که: نعم الرجل هولولاخصلةٌ فیه ـ نیکو مردی است لکن در وی خصلتی است که اگر نبودی آن خصلت اورا به‌بودی، داود گفت: آن چه خصلت است یا عبدالله؟ گفت: انّه یأکل و یطعم عیاله من بیت المال ـ از بیت المال میخورد و اگراورا کسبی بودی که ازان خوردی او را به بودی، داود از آنجا باز گشت؛ بمحراب عبادت بازشد ودعا کرد تا حق جل جلاله او را زره گری درآموخت و آهن بدست وی نرم کرد همچون شمع یا چون خمیر، و اوّل کسی که زره کرد او بود و کان یبیع کلّ درعٍ باربعة آلاف درهم فیأکل و یطعم عیاله منها و یتصدّق منها علی الفقرآءِ و المساکین. وقیل: انّه کان یعمل کلّ یومٍ درعاً یبیعها بستّة آلاف درهم فینفق الفین منها علی نفسه و عیاله ویتصدّق باربعة آلافٍ علی فقرآءِ بنی اسرائیل. قال رسول الله (ص): «کان داود لایاکل الامن عمل یده».

«ان اعمل سابغاتٍ» ـ السابغات ـ الدروع الواسعة التامة، و ـ السرد ـ صنعة الدروع؛ ومنه قیل لصانعها: السرّاد والزرّاد، و السردو المسرودة ـ الدرع. قال ابو ذویبٍ الشاعر:

و علیهمـا مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابـغ تبّع

و اصل السرد ـ متابعة الحلق ثمّ سمرها بالمسمار. و فی الخبر: «من کان علیه من رمضان فلیسرده» ای ـ یتابع به رمضان. و فی خبرٍ آخر نهی رسول الله (ص) عن سرد الصیام یعنی ـ وصاله باللیل. و قالت عائشة: ما کان رسول الله (ص) یسرد الحدیث سرد کم هذا ولکنه کان یتکلم بکلامٍ یفهمه کل من یسمعه. فسرد کلّ شیءٍ تباعه.

«و قدّر فی السرد» ـ التقدیر: فی سرد الحلقة ان لایوسع الثّقب للمسمار فیفلق و لایضیّق فیخرق. «و اعملوا صالحاً» یعنی ـ داود و آله. «انی بما تعملون بصیرٌ».

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم»

امير المؤمنين علی (ع) گفت: «بسم الله فاتقةٌ للرتوق، مسهّلةٌ للوعور، مجنّبةٌ للشرور، شفاءٌ لما فی الصدور» - بسم الله گشایندهٔ بستگیهاست، آسان کنندهٔ دشواریهاست، دور کنندهٔ بدیهاست، آرام دلها و شفای دردها و شستن غمهاست. از خزائن غیب تحفه‌یی در صحرای وجود نیاید مگر ببدرقهٔ عزت «بسم الله»، هیچ دعا در معرض حاجت بقبلهٔ اجابت نرسد مگر بمدد حشمت «بسم الله»، هیچ کس قدم از منزل مجاهدت در مقام مشاهدت ننهد مگر بآثار انوار «بسم الله»، در فرادیس اعلی و جنات مأوی شراب طهور از ملك غیور نتوان یافت مگر بوسیلت و ذریعت «بسم الله».

ملیكٌ مالكٌ مولی الموالی عظیمٌ ماجدٌ فرد التعالی
قریبٌ من جنان العبد دانٍ بعیدٌ عن مطار الوهم عالٍ
جلیلٌ جلّ عن مثلٍ و شبهٍ عزیزٌ عزّ عن عمٍّ و خال

ای جوانمرد! امروز که از قطیعت ترسانی و از نهیب قیامت لرزانی و در غم و احزانی؛ پیدا بود که سماع نام و نشان او چند توانی، باش تا فردا که از قطیعت ایمن شوی و عقبهٔ صراط باز گذاری؛ از بلای دنیا جسته و ازهوای نفس وشیطان بازرسته؛ درروضهٔ رضوان برتخت بخت نشسته؛ فریشته بخدمت ایستاده و از كفّ جلال ذوالجلال شراب طهور یافته، بنده را روز شادی آن روز است، روز طوبی' وزلفی' وحسنی' آن روز است.

عظمت همّة عینٍ، طمعت فی ان تراكا
اوما یكفی لعینٍ، ان تری من قد رآكا

«الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض» - ستایش نیكو و ثنای بسزا مرخدایرا که هفت آسمان و هفت زمین آیات و رایات قدرت اوست، شواهد شریعت

اشارات اوست ، معاهد حقیقت بشارات اوست ، قدیم نـا مخلوق ذات و صفات اوست ، خداوندی که مصنوعات در زمین و سموات از قدرت او نشانست ، مخلوقات و محدثات از حکمت او بیانست . موجودات و معلومات بر وجود او برهانست ، نه متعاور [1] زیادت نه متداول نقصانست .

« و له الحمد فی‌الاخرة و هوالحکیم الخبیر » ، جائی دیگر فرمود : « له الحمد فی الاولی و الآخرة و له الحکم و الیه یرجعون » ــ حمد و شکر مرورا در دوجهان که نعمتها همه ازوست دردوجهان ، مدح وثنا بسزا مرورا دردوجهان، که یکتائی و بی‌همتائی خود او راست در دو جهان . « الحمدلله الّذی له ما فی‌السموات و ما فی‌الارض » ــ بدانکه رب‌العزة جل‌جلاله خلق را در وجود آورد بفضل خویش و ایشانرا کسوهٔ فطرت پوشانید و روزی داد بلطف خویش و از بلاها نگه داشت و طاعات باتقصیر قبول کرد و بیك عذر ازیشان بسیاری زلات و جرائم عفو کرد و توفیق طاعت ارزانی داشت و از معصیت عصمت کرامت کرد و راه بایمان نمود و دل را بمعرفت بیار است و از کفر نگه داشت و قرآن مجید منشور داد و سید المرسلین و خاتم النبیین را پیغامبر و قدوه کرد ، چون بندگان از گزارد شکر این نعمتها عاجز آمدند ، فضل و کرم خود پیدا کرد و لسان لطف را نیابت این عاجزان و مفلسان داد ، خـود را حمد گفت بچند جایگه : « الحمد لله رب العالمین » « الحمد لله الذی خلق السموات و الارض » « الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب » « الحمدلله الذی له‌مافی السموات ومافی‌الارض » « الحمدلله فاطر السموات والارض » ، این همه نیابت داشتن بندگان است در شکر آلا و نعمای خویش و نشان دوستی است ، زیرا که در راه محبت از دوست نیابت داشتن شرط دوستی است ، چنانستی که رب العزة گفتی : بندهٔ من این نعمتها که دادم بی تو دادم و این قسمت که کردم بی‌تو کردم و چنانکه بی توقسمت کردم بی‌تو حمدآوردم و بحکم دوستی ترا نیابت داشتم تا بدانی که دوست مهربانت منم ؛ لطیف و کریم و رحیم ببندگان منم .

« یعلم مایلج فی الارض و ما یخرج منها » لذا دفن العبد ، یعلم ما الذی کان فی

۱ــ متعاور: متداول (قاموس‌المحیط).

قلبه من اخلاصه و توحیده و وجده وحزنه و حسراته . «و ما ینزل من السمآءِ علی قلوب اولیآئه من الالطاف والکشوف «ومایعرج فیها» من انفاس الاولیآءِ وهم الاصفیآء : اخلاص مخلصان،و توحید موحّدان ومعرفت عارفان بروی جلّ جلاله هیچ پوشیده نه؛ وعلم قدیم‌وی بهمه‌رسیده ؛لاجرم‌چون‌بنده درخاك شود ازوی اخلاص و توحیدومعرفت دیده‌ودانسته، همان ساعت نواخت خود بروی نهد و ثواب آن بوی رساند و آثار آن بخلق نماید چنانکه در حق **ذوالنون مصری** فرا نمود آن ساعت که جنازهٔ وی بر گرفتند جوقی (۱) مرغان بر سرجنازهٔ وی آمدند و پروا برزدند چنانك آن همه خلق و زمین بسایهٔ خود بپوشیدند و هرگز هیچ کس از ان مرغان یکی ندیده بود و نه پس‌از ان دیدند مگر بر سرجنازهٔ **مزنی** شاگرد **شافعی** رحمهما الله ، ودیگر روزبرسرخاك **ذوالنون** نبشته یافتند خطّی که نه مانند خطّ آدمیان بود که : ذوالنون حبیب‌الله من الشوق قتیل الله ، هر که‌آن نبشته محو میکردند باز آنرا همچنان نبشته می‌یافتند .

منصور عمار رحمه الله گفت : وقتی در خرابه‌یی شدم جوانی را دیدم درنمازعین خوف و خشیة گشته گوئی دوزخ در پیش او بود و قیامت بر قفای او ، صبر کردم تا از نماز فارغ گشت ، آنگه بروی سلام کردم و گفتم : ای‌جوان دوزخ صخره‌یی‌ست و زیر آن صخره وادیی است که آنرا لظی گویند ، زندان عاصیان ومجرمان است ، جوان چون این سخن بشنید آوازی از وی بیامد بیفتاد و بیهوش گشت چون با هوش آمد گفت : ای جوانمرد هیچ تواند بود که شربتی دیگردهی ابن خستهٔ کوفته را ؟ این‌آیت برخواندم که : « وقودها النّاس و الحجارة » ، جوان نعره بزد و کالبد خالی کرد ، چون او را بر مغتسل نهادند . بر سینهٔ وی خطّی دیدم نبشته :«فی عیشةٍ راضیةٍ» ، خواستم که میان دوابروی وی دهانی نهم ، خطی دیگردیدم نبشته که : « فروحٌ وریحانٌ و جنّةُ نعیمٍ » ، پس چون او را دفن کردند همان شب اورا بخواب دیدم در فردوس جامه‌یی سبز پوشیده برمرکب نور نشسته تاج عزّبرسر نهاده گفتم : ای جوان حق جل جلاله با تو چه کرد ؟

۱ ــ نسخهٔ الف : جوکی .

گفت: فعل بی مافعل بشهدآءِ بدر وزادنی ـ بامن همان کرد از نواخت و کرامت که باشهیدان بدر کرد و زیادت از آن، گفتم: سبب چه بود که نواخت تو بر نواخت ایشان زیادت کرد؟ گفت: لأنّهم قتلوا بسیف الکفار وقتلت بسیف الجبار، یعنی ـ الخوف والخشیة.

« و ما ینزل من السمآءِ » الطاف کرم است که از درگاه قدم در بعضی اوقات روی بخلق نهد گرد سینه‌ها میگردد؛ هر سینه‌یی که از آن بوی آشنائی آید و در ان خوف و خشیة بود آنجا منزل کند، و فی الخبر: « انّ لربّکم فی ایّام دهر کم نفحات الا فتعرضوا لها عسی ان تدرککم فلاتشقوا بعدها ابداً ».

« و ما یعرج فیها » ـ انفاس و اجدان است و نالهٔ تائبان و آه مفلسان که بوقت سحرگاه از دلی پردرد و جانی پرحسرت برآید و باد صبحی آنرا برباید و بحضرت اعلی برد، انّ للّه تعالی ریحاً تسمّی الصبحیة تهبّ عند الاسحار تحمل الانین و الاستغفار الی عند الملیك الجبار.

ای جوانمرد! بغنیمت دار آن نفس دردناك که ازسر نیاز و گداز و سوزدل برآید که تا بحضرت اعلی رسد آنرا حجابی پیش نیاید، عجب دانی چیست هفتصد هزار ساله تسبیح ابلیس در صحرای لاابالی بباد بی‌نیازی بر داد و آن یك نفس درویس سوخته و آه آن مفلس بیچاره بحضرت خود برد و این ندا درداد که: « انین المذنبین احبّ الیّ من زجل المسبّحین ». ومپندار که چون آن نفس درویش مفلس بردارد؛ او را با بار معصیت بگذارد که آن بار معصیت اوهمه بر دارد. **بوبکر واسطی** گفت: مطیعان حمّالان‌اند و حمّالان جز باری ندارند و این درگاه بی نیازان است، وعاصیان مفلسان‌اند واین بساط مفلسان است، ای خداوندان طاعت! طاعتها که کرده‌اید؛ بکوی افلاس فرو گذارید و مفلس وار با دو دست تهی از در رحمت او باز شوید، بزبان انکسار بنعت افتقار گوئید: پادشاها! ما نه توانگرانیم که بستد و داد آمدیم، ما مفلسانیم که بتقاضا آمده‌ایم، ما نه توانگرانیم که بارثواب می‌جوئیم، ما مفلسانیم که نثار رحمت می‌جوئیم. به **داود**(ع) وحی آمد که: ای **داود** آن زلّت که از تو بیامد بس مبارك بود بر تو، **داود** گفت:

بار خدایا زلّت چون مبارك باشد ؟ گفت : ای **داود** پیش از ان زلّت هر بار که بدر گاه ما آمدی ملك وار می‌آمدی با کرشمه و ناز طاعت ؛ واکنون که می‌آیی بنده‌وار می‌آیی با سوزو نیاز مفلسی ؛ « یا **داود** انین المذنبین احبّ الیّ من صراخ العابدین » ، این آن فضل است که رب العالمین **داود** را داد و بروی منت نهاد که : « و لقد آتینا داود منّا فضلاً » و در اخبار **داود** است که **زبور می خواند** ونام گناهکاران بسیار برمی‌آمد ؛ ازروی غیرت و صلابت دردین گفت:اللّهم لاتغفر للخطّائین ـ بارخدایا ! گنه کاران‌رامیامرز. گفتند : ای **داود** نهماربی شفقتی بر گناهکاران ! باش‌تا**محمد عربی** قدم در دایرهٔ وجود نهد و بر گناه نا کردهٔ امّت استغفار کند که : « اغفرلی ما قدّمت و ما آخرت » ، ولسان قدر میگوید که : ای **داود** تو در بند پاکی خود مانده‌یی ؛ باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری ؛ آنگه بدانی که چه گفتی و کجا ایستاده‌یی ، و **جبرئیل** در راه آمده که ای **داود** تیر قضا از کمان قدر جدا شد ؛ **هان خود** را نگهدار ! اگر **توانی** ، **داود** از سر تحیّر و پشیمانی در محراب نشسته دیده بر **زبور** داشته و با ذکر و عبادت پرداخته تا حدیث مرغ در پیش آمد و نظر وی بزن **اوریا** افتاد ، واین قصه در **سورهٔ ص** بشرح گفته آید ان شآء الله ، پس بعاقبت **داود** میگفت : اللّهم اغفر للمذنبین فعسی ان تغفر **لداود** فیما بینهم .

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و لسلیمان الریح** » و [مسخر کردیم و نرم] **سلیمان** را باد ، « **غدوّها شهرٌ** » بامداد بردن باد اورا بیك ماهه راه ، « **و رواحها شهرٌ** » و شبانگاه بردن او را بیك ماهه راه ، « **و اسلناله عین القطر** » و او را چشمهٔ مس روانیدیم ، « **و من الجنّ من یعمل بین یدیه** » و از پریان کسانی پیش او ایستاده ، « **باذن ربه** » بفرمان خداوند او ، « **ومن یزغ منهم** » و هر که بگشتید [۱] ازیشان ، « **عن امرنا** » از فرمان ما ، « **نذقه من عذاب السعیر** (۱۲) » چشانیم او را از عذاب آتش .

۱ـ بگشتید = بگشتی .

«**یعملون له مایشآء**» میکردند اورا هرچه اومیخواست، «**من محاریب وتماثیل**» ازمحرابها ودیسها(۱)، «**وجفان کالجواب**»و کأس‌هاچون حوضها «**وقدور راسیات**» و دیگها بر جای نه جنبانیدنی از جای، «**اعملوا آل داود شکراً**» کار کنید ای کسان‌داود بآزادی، «**و قلیل من عبادی الشکور** (۱۳)» و اند کی ازرهیکان ما که سپاس دارست ·

«**فلما قضینا علیه الموت**» چون برو قضا کردیم و براندیم برو مرگ، «**مادلّهم علی موته**» آگاه نکرد ایشانرا و نشان ننمود بر مرگ او، «**الا دابة الارض**» مگر ترده(۲)، «**تأکل منسأته**» که بخورد عصای او، «**فلماخرّ**» چون بیفتاد [سلیمان]، «**تبیّنت الجنّ**» بجای آوردند پریان و فرادید آمد ایشانرا، «**ان لو کانوا یعلمون الغیب**» که اگر ایشان غیب دانستندی(۳)، «**مالبثوا فی العذاب المهین** (۱۴)» درنگ نکردندی(٤) در عذاب حوار کننده.

«**لقد کان لسباء**» قبیلهٔ سبا را بود، «**فی‌مساکنهم**» در زمین ایشان و در نشستنگاههای ایشان، «**آیةٌ**» شگفتی بس نیکو، «**جنتان**» دو بهشت [در رودبار]، «**عن یمین و شمال**» از راست رود و از چپ آن، «**کلوا من رزق ربکم**» [ایشانرا گفتند :] میخورید از روزی خداوند خویش، «**و اشکروا له**» و اورا پرستید آزادی او را کنید، «**بلده طیّبة و رب غفور** (۱۵)» [درین جهان] شهری وزمینی خوش [و دران جهان] خداوندی آمرزگار.

«**فاعرضوا**» روی گردانیدند ازفرمان برداری، «**فارسلنا علیهم سیل العرم**» فرو گشادیم بر ایشان سیل عرم، «**و بدّلناهم بجنتیهم**» وبدل دادیم ایشانرا از ان بوستانهای ایشان، «**جنتین ذواتی اُکل خمط**» دو بوستان با میوهٔ کوهی پر خار، «**و اثل**» و گز، «**وشیء من سدر قلیل** (۱٦)» و چیزی از کنار اندك.

«**ذلك جزیناهم بماکفروا**» آن پاداش ایشان کردیم بآن نسپاسی که کردند

۱ـ دیس = شبیه ونظیر (برهان) ۲ـ ترده = کرم گندم خوار(برهان)
۳ـ نسخهٔ الف : دانستندید · ٤ـ نسخهٔ الف : نکردندید .

و بما کافر شدند ، « **و هل نجازی الا الکفور** (۱۷) » و ما پاداش در خورد کنیم مگر نا گرویدهٔ ناسپاس را ؟

« **و جعلنا بینهم** » و کردیم میان ایشان ، « **و بین القری التی بارکنا** » ومیان [زمین **شام** و] شهرهای مبارك بر کت کرده دران ، « **قری ظاهرةً** » دههای آبادان بپای ، « **وقدّرنا فیهاالسیر** » و تقدیر کردیم در آن دهها رونده را [رفتن دیه بردیه] « **سیروا فیهالیالی و ایاماً** » می‌روید درآن شبها وروزها : « **آمنین** (۱۸) » ایمن [درسایهٔ درختان و می‌فرود آئید برآب و برمردمان] .

« **فقالوا ربنا** » [از آن نسپاسی که کردند] گفتند : خداوند ما ، « **باعد بین اسفارنا** » دورا دورتر کن سفرهای ما [و گسسته‌ترمنزلهای ما] ، « **و ظلموا انفسهم** » و برخویشتن ستم کردند ، « **فجعلنا هم احادیث** » ایشانرا سمری کردیم [تا ازیشان بعبرت باز گوئید] ، « **ومزّقناهم کل ممزّقٍ** » وایشانرا پاره پاره (۱) باز گسستیم از از هر گونه گسستنی ، « **انّ فی ذلك لایاتٍ** » در ان نشانه‌های [روشن] است ، « **لکلّ صبارٍ شکورٍ** (۱۹) » هر شکیبائی را سپاس دار .

« **و لقد صدّق علیهم ابلیس ظنه** » راست کرد **ابلیس** بر ایشان ظنّ خویش ، « **فاتّبعوه** » بر پی وی برفتند خلق ، « **الافریقاً من المؤمنین** (۲۰) » مگر گروهی از گرویدگان .

« **و ما کان له علیهم من سلطانٍ** » و نبود **ابلیس** را بـر ایشان دست رسی ، « **الا لنعلم** » مگر تا به‌بینیم ، « **من یؤمن بالاخرة** » که آن کیست که برستاخیز بگرود ، « **ممن هومنها فی شكٍّ** » از انکس کـه از کار رستاخیز در گمانست ، « **و ربك علی کلّ شیءٍ حفیظٌ** (۲۱) » وخداوند توبرهمه چیزنگهبانست (۲) و گواه .

« **قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله** » گـوی [هنگام حاجت] خوانید ایشانرا که بدروغ میگوئید که خدایانند فرود از الله ، « **لایملکون مثقال ذرّةٍ فی السموات و لا فی الارض** » نه پادشاه‌اند نه خداوند بر همسنگ (۳) ذرّهٔ [مورخرد]

۱ـ نسخه الف : انجین انجین ، ۲ـ نسخهٔ الف : گوشوان است .
۳ـ نسخهٔ الف : هام سنك .

در هفت آسمان و در هفت زمین ، «**و مالهم فیهما من شرك**» و ایشانرا با خدای در آسمان وزمین هیچ انبازی نیست ، «**و ماله منهم من ظهیر** (۲۲)» والله را در آفرینش آسمان و زمین وکار آن هیچ ازیشان یار نیست و یار بکار نیست .

«**و لا تنفع الشفاعة عنده**» و سود ندارد شفاعت کردن بنزدیك الله ، «**الالمن اذن له**» مگر کسی را که الله دستوری دهد او را [شفیع را و مشفوع را] ، «**حتی اذا فزّع عن قلوبهم**» تاآنکه که بیم ازدلهای ایشان باز برند «**قالوا ماذا قال ربکم**» یکدیگر را میگویند : چه گفت خداوند شما ؟ «**قالوا الحق**» گویند: فرمان روان داد و سخن راست گفت ، «**و هو العلیّ الکبیر** (۲۳)» و اوست آن خداوند برتر بزرگوار .

النوبة الثانية

قوله : «و لسلیمان الریح» ای ـ و سخّرنا لسلیمان الریح ، و بقراءت **ابوبکر** ازعاصم «الریح» برفع خواند و الوجه انّ «الریح» مبتداءٌ و «لسلیمان» خبره و قد حذف المضاف من المبتدا ؛ والتقدیر : و لسلیمان تسخیر الریح ، فلمّا حذف «التسخیر» الذی هو المضاف اقیمت «الریح» الّتی هی المضاف الیها مقامه فصارت مرفوعة بالابتداءِ و المعنی : و تسخیر الریح لسلیمان . باقی قرّاء و حفص از عاصم «الریح» خوانند بنصب علی تقدیر فعلٍ محذوفٍ ، و المعنی : و سخرنا لسلیمان الریح .

«غدوّها شهر» غدوّها الی انتصاف النهار مسیرة شهرٍ ای ـ سیرها من لدن طلوع الشمس الی زوالها مسیر دوابّ الناس فی شهرٍ ، «و رواحها» من انتصاف النهار الی اللیل مسیرة شهرٍ فی یومٍ واحدٍ مسیرة شهرین. قال **وهب** : ذکر لی انّ منزلاً بناحیة **دجلة** مکتوبٌ فیه کتبه بعض اصحاب **سلیمان** : نحن نزلناه وما بنیناه ومبنیّاً وجدناه غدونا من **اصطخر** فقلناه و نحن رائحون منه ان شآء الله فبائتون **بالشام** . وقال **الحسن** : کان یغدوا من **دمشق** فیقیل **باصطخر** و بینهما مسیرة شهرٍ ، ثمّ یروح من **اصطخر** فیبیت **بکابل** و بینهما مسیرة شهرٍ للرّاکب المسرع .

گفته‌اند: سیر سلیمان برمرکب باد اندر بسیط زمین چنان بود که هرروزبامداد تا بنماز پیشین وقت قیلوله مسافت یك ماهه راه بریده بود، و گفته‌اند: سفر وی اززمین عراق بود تا به مرو وازانجاتابه بلخ و ازانجا دربلاد ترك شدی وبلاد ترك بازبریدی‌تا بزمین‌صین[1] ،آنگه‌سوی راست‌ازجانب مطلع آفتاب‌بر گشتی[2] برساحل دریاتابزمین قندهاروزانجا تا به مکران و کرمان و زانجا تا به‌اصطخرپارس واصطخر پارس نزول گاه وی بود، یکچند آنجا مقام کردی[2] و زانجا بامداد برفتی[2] و شبانگاه بشام بودی[2] بمدینهٔ تدمر ومستقرّ و مسکن وی تدمر بود، کان سلیمان امرالشیاطین قبل شخوصه من الشام الی العراق فبنوهاله بالصفاح و العمد و الرخام الابیض والاصفر و قد وجد هذه الابیات منقورة فی صخرة بارض الشام انشأها بعض اصحاب سلیمان علیه السلام:

و نحن و لاحول سوی حول ربنا ... نروح الی الاوطان من ارض تدمر
اذا نحن رحنا کان ریث رواحنا ... مسیرة شهر و الغدوّ لآخر
اناس شروا الله طوعاً نفوسهم ... بنصر ابن داود النبی المطهر
متی یرکب الریح المطیعة ارسلت ... مبادرة عن شهرها لم تقصر
تظلّهم طیرٌ صفوفٌ علیهم ... متی رفرفت من فوقهم لم تبتر

«و اسلناله عین القطر» و هوالنحاس، و قیل: الصفراسیلة له ثلثة ایام بالیمن کما یسیل الماء یعمل به مایشاء کالعمل بالطین و لم یعمل بالنحاس قبل ذلك فکل ما فی الدنیا من النحاس من تلك العین. و قیل: کان ینبع من معدنه فیسیل کالماء من غیرمعالجة کماالین لابیه الحدید. «ومن الجنّ» یعنی ـ وسخرناله الجنّ، «من یعمل» بالسخرة «بین یدیه» من البنیان «باذن ربه» ، «و من یزغ» ای ـ یمل و یعدل «منهم عن امرنا» الذی امرنا به من طاعة سلیمان، «نذقه من عذاب السعیر» فی الاخرة، وقیل: فی الدنیا، و ذلك انّ الله تعالی و کّل بهم ملکاً بیده سوط من نار، فمن زاغ عن امر سلیمان ضربه ضربةً احرقته.

۱ـ معرّب چین. ۲ـ نسخهٔ الف: برکشتید، کردید، برفتید، بودید.

قال شهر بن حوشب: اشعرت انّ سلیمان لم یکن یحسن منطق الطیر و ابوه حیّ، کان لداود ثلثةٌ من النعیم و لسلیمان ثلثةٌ، لداود: «یا جبال اوّبی معه و الطیر و النّا له الحدید» و لسلیمان: «الشیاطین» و «الریح» و «عین القطر» و هو النحاس المذاب او الصّفر المذاب جرت من صنعآء الیمن، فلمّا مات داود؛ ورث سلیمان ملکه و نعیمه، قال الله تعالی: «و ورث سلیمان داود، و قال یا ایها الناس علّمنا منطق الطیر».

قوله: «یعملون له ما یشآء من محاریب» ای ـ مساجد و مسا کن؛ و قیل: «المحاریب» ابنیة دون القصور. «و تماثیل» هی صور الانبیآء و الملائکة کانت الجنّ تعملها فی مساجدهم تنشطهم علی الرغبة فی العبادة. و قیل: کانوا یعملون تماثیل الملائکة و النبیین و الصالحین علی صورة القآئمین و الراکعین و الساجدین من نحاس و صفر و شبه و زجاج و رخام فی المساجد لکی اذا رآهم الناس مصوّرین عبدوا عبادتهم و لم یکن یومئذٍ محرّماً محظوراً، کان اتّخاذ الصور مباحاً فی شریعتهم کما انّ عیسی کان یتخذ صوراً من الطین فینفخ فیها فتکون طیراً.

پریان از بهر سلیمان مسجدها میکردند و بناهای عالی میساختند چنانکه سلیمان می‌فرمود، و از آن یکی شارستان[1] بیت المقدس است و مسجد اقصی. و قصهٔ بنا نهادن آن بر قول اصحاب سیر آنست که: رب العالمین در نژاد ابراهیم علیه‌السلام برکت کرد تا از نسل وی چندان بهم آمدند که کس طاقت شمردن ایشان نداشت خصوصاً در روزگار داود علیه السلام، داود خواست که عدد بنی اسرائیل بداند ایشان که در زمین فلسطین مسکن داشتند؛ روزگاری دراز می‌شمردند و بسر نرسیدند و از دریافت و دانست عدد ایشان نومید گشتند، پس وحی آمد به داود از درگاه عزت جل جلاله که این کثرت ایشان از آنست که ابراهیم (ع) چون بوفای عهد ما باز آمد و آن خواب که اورا نمودیم بذبح فرزند تصدیق کرد، و ذلک قوله «قد صدّقت الرؤیا»؛ من او را وعده دادم که در نسل و نژاد وی برکت کنم، اکنون که ترا کثرت ایشان عجب آمد و ایشان فراوانی از خویشتن دیدند و خود بین گشتند، من که خداوندم بجلال و عزت خود سوگند یاد کردم که عدد ایشان باکم کنم در بلائی

---

۱ ــ شارستان = شهر و شهرستان (برهان).

ونکبتی که برایشان گمارم، اکنون ایشان مخیّرند ای **داود** میان سه بلیّت، ازین سه آن یکی که اختیار کنند برایشان گمارم: یا قحط و نیاز و گرسنگی برایشان گمارم سه سال، یا دشمن برایشان مسلط کنم سه ماه، یا طاعون و وبا برایشان فرو گشایم سه روز. **داود بنی اسرائیل** را جمع کرد و ایشانرا درین سه خصلت مخیّر کرد، ازهرسه بلیّت طاعون اختیار کردند گفتند این یکی آسان تر است واز فضیحت دورتر، پس همه جهاز مرگ بساختند، غسل کردند و حنوط برخود ریختند و کفن در پوشیدند و بصحرا بیرون شدند با اهل و عیال خرد و بزرك دران صعید **بیت المقدس** پیش از بنا نهادن آن و **داود** برصخره بسجود در افتاده و دعا و تضرع میکند؛ رب العالمین طاعون برایشان فرو گشاد؛ یك شبانروز چندان هلاك شدند که بعد از آن بدو ماه ایشانرا دفن نتوانستند کرد، چون یك شبانروز ازطاعون بگذشت رب العالمین تضرع ایشان بپسندید و دعای **داود** اجابت کرد وآن طاعون ازیشان برداشت، پس بشکرآن رب العزة درآن مقام برایشان رحمت کرد، **داود** بفرمود تا آنجا مسجدی سازند که پیوسته آنجا ذکر الله رود و دعا و تضرع، پس ایشان درکار ایستادند و نخست مدینهٔ **بیت المقدس** بنا نهادند، **داود** بر دوش خود سنگ می کشید و خیار **بنی اسرائیل** همچنان سنگ می کشیدند، تا یك قامت بنا برآوردند، پس وحی آمد به **داود** که این شارستان را **بیت المقدس** نام نهادیم جائی پاك است و خانه‌یی پاك؛ قدمگاه پیغمبران وهجرت گاه و نزول گاه پاکان و نیکان؛ و تو مردی خونریز بدست تواین بناتمام برنیاید؛ لکن ترا پسری آید نام او **سلیمان** اُملّکه بعدك و اسلمه من سفك الدماءِ واقضی اتمامه، علی یده یکون صیته و ذکره لك باقیاً فصلّوا فیه زماناً. گفته‌اند **داود** را آنروز صد سال و بیست و هفت سال بود؛ چون سال وی بصد و چهل رسید ازدنیا بیرون شد و **سلیمان** بجای وی بنشست و جن و شیاطین رافرمودتا آن بنای شارستان تمام کردند وآنرا دوازده ربض ساختند هرربضی سبطی را از اسباط **بنی اسرائیل** و کانوا اثنی عشر سبطاً. چون ازنهاد شارستان فارغ گشتند؛ آنگه مسجد اقصی را بنا نهادند و بالواح زر و سیم و جواهر پرداختند؛ و شرح این قصة بتمامی در **سورة بنی اسرائیل** یاد کردیم.

قال سعید بن المسیب: لمّا فرغ سلیمان من بنآء بیت المقدس تغلّقت ابوابه فعالجها سلیمان فلم تنفتح حتی قال فی دعآئهم بصلوات ای داود الا فتحت الابواب فتفتّحت ففرغ له سلیمان علیه السلام عشرة آلافٍ من قرّآءِ بنی اسرائیل خمسة آلافٍ باللیل وخمسة آلافٍ بالنهار فلاتأتی ساعةٌ من لیل و لانهارٍ الا و الله یعبد فیها. و یقال: من التماثیل التی عملوها انهم عملوا لسلیمان اسدین اسفل کرسیه و نسرین فوق کرسیه وکان کرسیه عظیماً؛ فاذا اراد ان یصعد الکرسی بسط الاسد ذراعه و کان یصعد علیه، و اذا قعد علیه اظلّه النسران باجنحتها؛ فلمّا مات سلیمان جآء افریدون، وقیل بختنصر لیصعد الکرسی و لم یدر کیف یصعد فلما دنا منه ضرب الاسد علی ساقه فکسر ساقه فلم یجسر احدٌ بعده ان یدنوا من ذلک الکرسی.

و قوله: «و جفانٍ کالجواب» ـ الجفان ـ القصاع، واحدتها جفنه، و ـ الجوابی ـ جمع الجابیة و هی الحوض یجبی فیه المآء ای ـ یجمع. و یقال: کان فی الجفنة الواحدة یأکل الف رجلٍ منها و کان لمطبخه کل یوم اثنا عشر الف شاةٍ و الف بقرةٍ و کان له اثنا عشر الف خبّازٍ و اثنا عشر الف طبّاخٍ کانوا یصلحون الطعام فی تلک الجفان لکثرة القوم..

«و قدورٍ راسیاتٍ» یعنی ـ ثابتاتٍ لاتنقل و لا تحرّک من اماکنهنّ لعظمهنّ و کانت بالیمن، وقیل: هی باقیة هناک. رسی الشیء، یرسوا، رسوا، اذا ثبت، لذلک سمیت الجبال الرواسی.

«اعملوا آل داود شکراً» ـ مجازه: اعملوا بطاعة الله یا آل داود شکراً له علی نعمه ـ یقال: کان داود (ع) قد جزّأ ساعات اللیل والنهار علی اهله فلم تکن تأتی ساعةٌ من ساعات اللیل والنهار الا وانسان من آل داود قآئمٌ یصلی؛ فعمّهم الله فی هذه الایة فقال: «اعملوا آل داود شکراً». قال القرظی: الشکر ـ تقوی الله والعمل بطاعته. وقوله «شکراً» نصب لا"نه مفعولٌ له، وقیل: اعملوا اشکراً؛ نصب لا"نه مفعولٌ کقوله: «والذین هم للزکوة فاعلون».

«و قلیلٌ من عبادی الشکور» ـ الاصل فی الشکر الزیادة والشکور ـ کثیر الشکر،

و دابّة شكورٌ اذا اظهرت من السمن فوق ماتعطى من العلف ، و الشكير ـ اسمٌ للنبات و الشعر و الرّيش . و قيل : الشاكر الذى يشكر على الرخاء ؛ و الشكور الذى يشكر على البلاء ، و الشاكر يشكر على البذل ؛ و الشكور يشكر على المنع فكيف بالبذل . و قيل : الشكور الذى يشكر بقلبه و لسانه و جوارحه و ماله ، و الشاكر الذى يشكر ببعض هذه .

قوله : « فلمّا قضينا عليه الموت » ، ذكر وفاة **سليمان** (ع) : چون روزگار عمر وى بآخر رسيد اول نشانى كه بروى پيدا شد آن بود كه در مسجد **بيت المقدس** آنجا عبادت گاه وى بود ، هرروز بر عادت درختى سبز از زمين بر آمدى و هيچ حيوان از ا ن نخوردى نه از جن و انس ؛ نه از مرغان و هوام ، **سليمان** آن درخت را گفتى : ترا چه خوانند و بچه كار آئى وچونست كه ترا هيچ حيوان نخورد ؟آن درخت گفتى : لم اُخلق لشىءٍ من الدواب ـ مرا نه از بهرآن آفريدند تا چرندگان از من خورند ؛ ولكن خلقت دواءً لكذا و كذا و اسمى كذا ـ مرا كه آفريدند دارو را آفريدند فلان درد را بكار آيم و نام من فلان چيز است . **سليمان** بفرمودى تا آنرا ببرند و بداروخانه برند و نام آن در كتب طب بنويسند . روزى درخت سبز برآمد همى‌باليد ومى‌افزود ؛ **سليمان** در نماز بود ؛ چون از نماز فارغ گشت گفت : يا شجرة ما اسمك ـ اى درخت نام توچيست؟ گفت : خروبه ، **سليمان** گفت : لاىّ شىءٍ نبتت ـ از براى چه رستى و اززمين برآمدى؟ گفت : لخراب هذا المسجد ؛ **سليمان** گفت : ما كان اللّه ليخربه و اناحىٌّ و ما خرابه الاموتى ـ مرا با اللّه عهدى است كه تا من زنده باشم اين مسجد خراب نگردد ؛ اكنون خرابى وى نشان مرگ منست . آنگه ساز مرگ بساخت و گفت . اللهم عمّ على الجنّ موتى حتى يعلم الانس انّ الجنّ لايعلمون الغيب، وكانت الجنّ تخبر الانس انّهم يعلمون اشياء من الغيب . **ابن زيد** گفت : پس ازان **سليمان** بر ملك الموت رسيد گفت : اذا امرت بى فاعلمنى ـ چون ترا بقبض روح من فرمايند مرا خبر ده . ملك الموت بوقتى كه اورا فرمودندآمد و او را خبرداد گفت : نماند ازعمر تومگريك ساعت ؛ اگر وصيتى

میکنی یا کاری ازبهرمرگ میسازی بساز. سلیمان آن ساعت شیاطین را حاضر کرد تا از بهروی طارمی بسازند از آبگینه و آن طارم را هیچ در نبود که در ان توانستی شد و سلیمان اندران طارم در نماز شد و سازمرگ ساخته از غسل و کفن وحنوط وغیر آن، پس بآخر کار عصای خود پیش گرفت و تکیه بران کرد و هردو کف خویش زیرسر برنهاد و آن عصا اورا همچون پناهی گشت و ملك الموت در آن حال قبض روح وی کرد و یك سال برین صفت بران عصا تکیه زده بماند و شیاطین و جنّ همچنان در کار و رنج عمل خویش می‌بودند و نمی‌دانستند که سلیمان را وفات رسید ولا ینکرون احتباسه عن الخروج الی‌الناس لطول صلاته قبل ذلك. بعد از یك سال چون ترده(۱) عصای وی بخورد و سلیمان بیفتاد؛ شیاطین بدانستند که سلیمان را وفات رسید و ایشان از رنج و عذاب وی باز رستند، و عذاب ایشان از جهت سلیمان آن بود که چون بریکی از ایشان خشم گرفتی کان قد حبسه فی دنّ و شدّ رأسه بالرصاص اوجعله بین طبقین من‌الصخر فالقاه فی‌البحر اوشدّ رجلیه بشعره الی عنقه فالقاه فی الحبس؛ ثمّ ان‌الشیاطین قالوا للارضة: لو کنت تأکلین الطعام اتیناك باطیب الطعام؛ ولو کنت تشربین الشراب سقیناك اطیب‌الشراب ولکنّا سننقل‌الیك الماء والطین، قال: فهم ینقلون الیها ذلك حیث کانت، الم تر الی الطین الذی یکون فی جوف الخشب فهو مایأتیها بها الشیاطین تشکراً لها؛ فذلك قوله عزوجل: «فلمّا قضینا علیه‌الموت مادلّهم علی موته الا دابّة‌الارض» یعنی ـ الارضة. «تأکل منسأته» ای ـ عصاه، واصلها من نسات الغنم ای ـ زجرتها و سقتها قرأ ابو عمرو و نافع: منساته بغیرهمز؛ و هما لغتان. «فلمّا خرّ» ای ـ سقط علی الارض. «تبیّنت‌الجنّ ان لوکانوا یعلمون الغیب» ـ «ان» فی موضع نصب؛ ای‌ علمت وایقنت «ان لوکانوا». وقیل: معناه تبیّنت للانس انّ الجنّ لا یعلمون‌الغیب. وفی‌قراءت ابن مسعود و ابن عباس: تبیّنت‌الانس ان‌لوکان‌الجنّ یعلمون‌الغیب. وقریء: تبیّنت الجنّ، باین قراءت معنی آنست که فرا دیدند مردمان فراجنیان که اگر ایشان غیب‌دانستندی؛ «مالبثوا فی‌العذاب المهین»، قال القفال: قد دلّت هذه‌الایة‌علی انّ الجنّ لم یسخروا الالسلیمان و انّهم تخلّصوا بعد موته من تلك الاعمال الشّاقة، وانما تهیّأت لهم

۱ـ ترده = کرم گندم‌خوار (برهان).

ذلك لانّ الله تعالى زاد فی اجسامهم وقواهم وغیرّ خلقهم عن خلق الجنّ الذین لایرون و کانوا بمنزلة الاسری فی یدیه ثمّ مات هؤلاءِ بعد **سلیمان** فجعل الله خلق الجنّ علی ماکانوا علیه قبل ذلك من الرقة و الضعف و الخفآءِ فصاروا لایرون ولایقدرون علی شیءٍ من هذه الاعمال ولاعلی نقل الاجسام الثقال لانّ ذلك کان معجزة **لسلیمان** علیه السلام. قال اهل التاریخ: کان عمر **سلیمان** ثلثاً و خمسین سنةً و مدّة ملکه منها اربعون سنةً و ملك یوم ملك وهو ابن ثلث عشرة سنةً و ابتدأ فی بنآءِ **بیت المقدس** لاربع سنین مضین من ملکه و الله اعلم.

« لقد کان لسباءٍ » ـ تفسیر « سبا » ـ و اختلاف قرا آت ووجوه آن در **سورة النمل** ازپیش رفت «فی مسکنهم» بفتح کاف وبر لفظ واحد قراءت **حمزه** است و**حفص**، و«مسکنهم» بکسر کاف هم بر لفظ واحد قراءت **کسائی**، باقی « مسا کنهم » خوانند بجمع. « آیةٌ » ای ـ دلالةٌ علی وحدانیّتنا و قدرتنا، و قیل: « فی مسا کنهم آیةٌ » ای اُعجوبةٌ و اُحدوثةٌ ثمّ فسّرها فقال: «جنّتان » ای ـ هی جنّتان بستانان. « عن یمینٍ » من اتیهما و شماله، وقیل: عن یمین بلدهم وشماله. وثنی الجنتین لتثنیة الیمین والشمال، و المعنی الاشجار و المیاه و البساتین محیطة بها عن ایمانهم و عن شمآئلهم. و قیل: کان لکلّ واحدٍ منهم فی منزله جنتان عن یمینٍ و شمالٍ.

« کلوا من رزق ربکم » ای ـ قیل لهم: کلوا من رزق ربکم. « و اشکروا له » علی ما انعم علیکم، وقدتمّ الکلام ثمّ ابتدأفقال: « بلدةٌ طیّبة » ای ـ بلدتهم بلدةٌ طیبةٌ لیست بسبخةٍ. قال **ابن زید**: لم یکن یری فی بلدتهم بعوضة قطّ و لاذباب ولابرغوث ولاعقرب و لاحیّة و ان کان الرکب لیأتون و فی ثیابهم القمل و الدواب فما هوالا ان ینظروا الی بیوتهم فیموت الدواب. و قیل: کانت العجوز تخرج من منزلها الی منزل جارتها وعلی رأسها مکتل ویداها فی درعها فاذا مکتلها قد امتلأ ثمراً ممّا یسقط من جناها بانعا فذلك قوله: « بلدةٌ طیّبةٌ » ای ـ بلدةٌ طیّبة الهوآء. « و ربٌ غفور » الخطآء کثیر العطآء.

« فاعرضوا » ـ **وهب منبه** گفت: رب العالمین سیزده پیغامبر بقبیلهٔ **سبا** فرستادتا

ایشانرا برطاعت الله و دین حق دعوت کردند و نعمتهای الله در یاد ایشان دادند وازعذاب وعقوبت الله بترسانیدند و بیم دادند وایشان برطغیان و کفر و تمرّد خویش مصرّ بایستادند و گفتند: ما خود هیچ نعمت برخود نمیدانیم ازجهة این خدای که شما دعوی میکنید و ما را برطاعت وی میخوانید؛ او را بگوئید تا این نعمت ازما بازبرد اگر تواند، اینست که رب العالمین فرمود: «فاعرضوا» ـ روی گردانیدند از ایمان و توحید و شکر نعمت الله «فارسلنا علیهم سیل العرم» ـ فرو گشادیم برایشان سیل نهماربزور، سیلی که کس طاقت بستن آن نداشت، واصلها من العرامة وهی الشدّة والقوّة وهوالمنهمر الذی لایستطاع ردّه؛ یقال: عرم الانسان، یعرم، عرامةً و عراماً، فهو عارمٌ خبیثٌ شریرٌ. و قیل: «العرم» ـ هواسم الوادی. وقیل. هوالمسنّاة واحدته عرمة، ای ـ سکر یحبس الماء لیعلو الی ارض مرتفعة. ابن عباس گفت و جماعتی مفسران که: این مسنّاة سدی بود دران رودبار میان دو کوه بسنگ و قیر برآورده؛ بلقیس فرمود آنرا بروزگار ملك خویش از بهرقوم خویش آب دران رودبار جمع کرد و ازان جویها برید تاهر کسی برقدرحاجت آب بکشت زار و درختان خویش می‌برد، فلمّا طغوا و کفروا و تمرّدوا سلّط الله علیهم الخلد فقطعت المسنّاة و ثقبتها من اسفلها ففرّق الماء جنانهم و خرّب ارضهم و الخلدفار عمی‌طرش؛ واحدتها خلدة و کان لها انیابٌ من حدید و لاتقرب منها هرّة الاقتلتها وقیل «العرم» اسم تلك الخلد و قیل: «العرم» المطر الشدید.

«و بدّلناهم بجنّتیهم جنّتین ذواتی اُکل خمطٍ» ـ قرأ **ابو عمرو و یعقوب**: «اُکل خمطٍ» بالاضافة، و الباقون بالتنوین و هما متقاربان کقول العرب: فی بستان فلان اعناب کرم واعنابٌ کرم؛ فتضاف الاعناب الی الکرم لانّها منه و قدتنوّن الاعناب ثمّ یترجم عنها اذا کانت الاعناب ثمرالکرم. و ـ الاکل ـ الثمر، و ـ الخمط ـ کلّ شجرٍ ذی شوك. و قیل: هوالاراك و ـ الاثل ـ الطرفاء، والسدر ـ النبق. قال **قتاده**: بینما شجر القوم من خیر الشجر اذصیّره الله من شرّ الشجرباعمالهم.

« ذلك جزيناهم » ـ محل « ذلك » نصبٌ بوقوع المجازاة عليه ، تقديره : جزيناهم ذلك . « بما كفروا و هل نجازى » ـ قرأ حمزة و الكسائى : « نجازى » بالنون و كسر الزّاءِ « الكفور» بنصب الرّ آءِ ، واختاراه لقوله : « جزيناهم » . وقرأ الاخرون : « يجازى » بالياءِ و فتح الزّاءِ و رفع الرّآءِ من « الكفور » و المعنى هل يجازى مثل هذا الجزآءِ « الّا الكفور » . قال مجاهد : يجازى اى ـ يعاقب .

« وجعلنا بينهم وبين القرى التى بار كنا فيها» يعنى ـ ارض المقدس من الشام . «قرىً ظاهرةً » يعنى ـ قآئمةً عامرةً . و قيل : « ظاهرةً » اى ـ متواصلةً تظهر الثانية من الاولى لقربها منها . قال الحسن : كان احدهم يغدوا فيقيل فى قريةٍ و يروح فيأوى الى قرية اخرى . قال مجاهدٌ : هى السروات . و قال وهب : قرى صنعآء . وقيل : كانت قريهم اربعة آلافٍ و سبع مائة قرية متصلة من سبأ الى الشام .

« و قدّرنا فيها السير » اى ـ جعلنا السير بين قريهم والقرى التى بار كنا فيها سيراً مقدّراً من منزلٍ الى منزلٍ و قريةٍ الى قريةٍ لاينزلون الا فى قريةٍ و مآءٍ وشجرٍ ولايغدون الا من قريةٍ و مآءٍ وشجرٍ وقلنالهم : « سيروا فيهاليالى و ايّاماً » اىّ وقتٍ شئتم « آمنين » لاتخافون عدوّاً و لاجوعاً ، لاعطشاً . فبطروا و طغوا و لم يصبروا على العافية .

« فقالوا ربنا باعدبين اسفارنا » ـ قرأ ابن كثير و ابوعمرو : « بعدبين اسفارنا » اى أجعل بيننا و بين الشام فلوات و مفاوز لنركب فيها الرواحل ونتزوّد الازواد ؛ فعجّل الله لهم الاجابة . روايت هشام ازقرّاءِ شام و يعقوب « ربنا » برفع خوانند و« باعد» برخبر، و معنى آنست كه : راهى چنان آبادان داشتند و منزلها چنان نزديك ونيكو ؛ بطر گرفت ايشانرا دران نعمت و نا سپاسى كردند و آن راه چنان نزديك و آبادان بدور داشتند گفتند : خداوند ما دورا دور كرد سفرهاى ما . « و ظلموا انفسهم » بالكفرو الطغيان و العصيان . « فجعلناهم احاديث » عظةً وعبرةً يتمثّل بهم . « و مزّقناهم كلّ ممزّق » كانوا قبائل و لدهم سبا فتفرّقوا فى البلاد وقع بارض اليمن منهم اشعر و كندة و انمار وهم بجيلة و مذحج و حمير و وقع ازد بعمان و وقع خزاعة بمكة و اوس و خزرج

بیثرب و وقع **لخم** و **جذام** و **غسان** و **کلب بالشام** و کذلك **عاملة** وقعت **بالشام**.

« ان فی ذلك لایات لکل صبّار شکور » ـ قال **المطرف** : هو المؤمن الذی اذا اعطی شکر و اذا ابتلی صبر.

« و لقد صدّق علیهم ابلیس ظنّه » ـ **حمزه** و **کسائی** و **عاصم** « صدّق » بتشدید خوانند؛ و معنی آنست که **ابلیس** راست کرد بر ایشان ظنّ خویش، باقی بتخفیف خوانند؛ ای ـ صدق علیهم **ابلیس** فی ظنّه ـ راست گوی آمد بر ایشان **ابلیس** درپندارهٔ خویش و در ان ظن که بایشان می‌برد، و ظنّه قوله : « لاحتنکنّ ذرّیته الا قلیلاً »، و قوله : « و لاتجد اکثرهم شاکرین »، وقوله : « فبعزّتك لاغوینّهم اجمعین »، وقوله: «علیهم» ای ـ علی **اهل سبا**، و قیل : علی الناس کلهم الامن اطاع الله سبحانه.

« فاتّبعوه » فی الکفر والمعصیة ؛ « الا فریقاً من المؤمنین » ـ هو کقوله : « الاعبادك منهم المخلصین ».

« وما کان له علیهم من سلطان » ای ـ من حجّة ؛ و ملکة هذا کقوله : « انّه لیس له سلطان علی الذین آمنوا »، و کالحکایة عن **ابلیس** : « وما کان لی علیکم من سلطان » و قیل : معناه ـ ما کان تسلیطنا ایّاه علیهم ؛ « الا لنعلم » ـ هذا علم وقوع ؛ معناه الرّؤیة و قد علم الله من الخلق الایمان و الکفر قبل خلقهم، « الا لنعلم » ای ـ لنری ونمیّز ونعلمه موجوداً ظاهراً کائناً موجباً للثواب والعقاب کما علمناه مفقوداً معدوماً بعد ابتلائنا لخلقنا ؛ « من یؤمن بالاخرة » ای ـ بالبعث بعد الموت ؟ « ممّن هو منها فی شك و ربّك علی کل شیء حفیظ ».

«قل» یا**محمد** لهؤلاء المشرکین الذین انت بین ظهرانهم: « ادعوا الذین زعمتم من دون الله» ای ـ زعمتم انهم آلهة من دون الله» نزلت فی کفار **بنی ملیح** کانوا یعبدون الجنّ ویظنّون انّهم الملائکة ثمّ وصفهم فقال: «لا یملکون مثقال ذرّة فی السموات ولا فی الارض» ای ـ لا یقدرون ان ینفعوکم ذرّةً مما فی السموات والارض « و مالهم » ای ـ للملائکة ؛ « فیهما » ای ـ فی خلق السموات والارض ؛ « من شرك » ای ـ من شرکه . « وماله » ای ـ مالله ؛ « منهم »

ای ـ من الملائکة ؛ « من ظهیر » عون فی خلق السموات و الارض . جماعتی از قبائل عرب فرشتگانرا می‌پرستیدند و می گفتند : « هؤلاءِ شفعآؤنا عندالله » رب العالمین بجواب ایشان گفت :

« و لاتنفع الشفاعة عنده » ای ـ عندالله یوم القیامة ؛ « الامن اذن له » ـ وبرقراءت **ابوعمرو** و **حمزه** و **کسائی** . « اذن » بضمّ الف که اینها هم با شافع شود و هم با مشفوع ، میگوید : شفاعت هیچ شافع سود ندارد روزقیامت مگر کسی که الله دستوری دهد او را تا شفاعت کند یا کسی را که ازبهروی شفاعت کنند ، ثمّ ذکر ضعف الملائکة حین سمعوا کلام الله فقال : « حتّی اذا فزّع عن قلوبهم » یعنی ـ عن قلوب الملائکة . « فزّع » ای ـ کشف ، و التفزیع من الاضداد تقول : فزّعته اذا خوّفته و فزّعته اذا اذهبت فزعه ، و کذلك الفزع له وجهان ؛ یقال : فزع ، اذا خاف ، و فزع ، اذا اغاث من الفزع . و قرأ **ابن عامر** و **یعقوب** : « فزّع » بفتح الزّاءِ و المعنی ـ کشف الله عن قلوبهم الفزع وجلا عنهم الخوف حین انحدرعلیهم **جبرئیل** . روی **عبدالله بن مسعود** قال : قال رسول الله (ص) : « انّ الله عزّوجلّ اذا تکلّم بالوحی سمع اهل السمآء صلصلة کجرّ السلسلة علی الصّفا فیصعقون فلایزالون کذلك حتی یأتیهم **جبرئیل** علیه السلام فاذا جآءهم **جبرئیل** « فزّع عن قلوبهم » ، فیقولون یا **جبرئیل** : ماذا قال ربّك ؟ قال : یقول الحق فینادون الحق الحق » . وعن **ابی هریرة** عن النبی (ص) : قال: اذا قضی الله عزوجل الامر فی السمّآءِ ضربت الملائکة با جنحتها خضعاناً لقوله کانّه سلسلة علی صفوان فاذا فزّع عن قلوبهم ، « قالوا ماذا قال ربّکم قالوا » الّذی قال : « الحقّ و هوالعلی الکبیر » . وعن **عائشة** : انّ **الحارث بن هشام** سأل رسول‌الله علیه سلام‌الله : کیف یأتیك الوحی ؟ فقال رسول الله (ص) : احیاناً یأتینی مثل صلصلة الجرس و هوا شدّه علیّ فیفصم عنّی و قد وعیته و احیاناً یتمثل لی الملك رجلاً فیکلّمنی فاعی ما یقول وهواهون علیّ قالت **عائشة** و لقد رأیته ینزل علیه الوحی فی الیوم الشدید البرد فیفصم عنه و انّ جبینه لیتفصّد عرقاً .

در روزگار فترت میان رفع **عیسی** و بعثت **محمد** علیهما الصلوة و السلام ششصد

سال وحی از آسمان نیامد ؛ پس بوقت بعثت **مصطفی** علیه افضل الصلوات فریشتگان صوت وحی شنیدند و صلصلهٔ آن همچون صلصلهٔ زنجیر که بر کوه زنند ؛ پنداشتند که رستاخیز برخاست همه ازبیم وفزع بیفتادند وبیهوش شدند تارب العزة آن بیم و فزع از دل ایشان بازبود ، آنگه یکدیگر رامی‌پرسیدند که:«ماذا قال ربّکم »؟ گفته‌اند که اهل آسمان دنیا گویند اهل آسمان دوم را : «ماذا قال ربّکم» ؟ واهل آسمان دوم گویند اهل آسمان سوم را : « ماذا قال ربّکم » ؟ همچنین تا بهفتم آسمان یکدیگر را می پرسند و اهل آسمان هفتم از **جبرئیل** پرسند که « ماذا قال ربّکم » ؟ **جبرئیل** گوید : « الحقّ » ، یعنی که الله فرمان روان داد وسخن راست فرمود، آنگه فریشتگان آسمانها با یکدیگر می گویند : « الحق الحق و هوالعلیّ الکبیر » . قال **الضحاك** : انّ الملائکة المعقّبات الذین یختلفون الی‌اهل الارض یکتبون اعمالهم اذا ارسلهم الربّ عزّوجلّ فانحدروا سمع لهم صوتٌ شدیدٌ فیحسب الذین هم اسفل منهم من الملائکة انّه من امرالساعة فیخرّون سجّداً و یصعقون حتّی یعلموا انّه لیس من امرالساعة . و قال **الحسن** و **ابن زید** : اذا کشف الفزع عن قلوب المشرکین عند نزول الموت بهم اقامةً للحجّة علیهم قالت لهم الملائکة : « ما ذاقال ربّکم » فی الدنیا ؟ « قالوا الحق » ؛ فاقرّ و ابه حین لم ینفعهم الاقرار ، و دلیل هذا التأویل آخر السورة : « و لوتری اذفزعوا فلا فوت .. » .

النوبة الثالثة

قوله : و لسلیمان الرّیح غدوّها شهرٌ . . . » الایة ـ **سلیمان** (ع) اسبان نیکوی بی عیب داشت مرغان بی‌پر ، چون آن قصّهٔ فوت نمازبیفتاد تیغ بر کشید و گردن اسبان می برید ، گفتند : اکنون که بترك اسبان بگفتی ؛ ما باد مرکب تو کردیم «من کان لله کان الله له » ، هر که بترك نظر خود بگوید ؛ نظر الله بدلش پیوندد ؛ هیچ کس نبود که بترك چیزی بگفت از بهرخدا که نه عوضی به ازانش بدادند . **مصطفی** (ص) **جعفر** را بغزو فرستاد وامارت جیش بوی داد ؛ لوای اسلام در دست وی بود ؛ کفار حمله آوردند و یك

دستش بینداختند ، لـوا بدیگـر دست گـرفت ، یك زخـم دیگر بـرو آوردنـد و دیگر دستش بینداختند وبعد از آن هفتاد و اند زخمداشت ؛ شهید از دنیا بیرون شد ، اورا بخواب دیدند که : ما فعل الله بك ؟ گفت : عوّضنی الله من الیدین جناحین اطیر بهما فی الجنة حیث اشآء مع جبرئیل و میکائیل .

اسمآء بنت عمیس گفت : رسول خدا ایستاده بود ؛ ناگاه گفت : و علیکم السلام ، گفتم : علی من تردّ السلام یا رسول الله ـ جواب سلام کـه میدهی ؟ و کس را بر تو نمی‌بینم که سلام میکند . گفت : آنك **جعفر بن ابیطالب** مرّمع جبرئیل و میکائیل .

ای جعفر دست بدادی اینك پرجزای تو ، ای سلیمان اسبان بدادی اینك باد در برّ و بحر حمّال تو . ای محبّ صادق اگر بحکم ریاضت دیده فدا کردی و جسم نثار ؛ اینك لطف ما دیدهٔ تو و فضل ما سمع تو و کرم ما چراغ و شمع تو « فاذا احببته کنت له سمعاً یسمع بی و بصراً یبصربی و یداً تبطش بی » . اول مرد گوینده شود پس داننده شود پس رونده شود پس پرنده شود . ای مسکین هرگز ترا آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاص یابد و بر هوای رضای حقّ پرواز کند ، بجلال قدر بار خدا که جز نواخت « اتیته هرولةً » استقبال تو نکند .

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشکن چو طاووسان یکی برپر برین بالا

قفس قالب است و امانت جان مرغ ؛ پر او عشق ؛ پرو از او ارادت ؛ افق او غیب ؛ منزل او درد ، هر که که مرغ امانت ازین قفس بشریت برافق غیب پرواز کند ؛ کرّو بیـان عالـم قدس دستها بدیدهٔ خویش بـاز نهند تـا ازبرق این جمال دیده‌های ایشان نسوزد .

« فلمّا قضینا علیه الموت » ـ مرگ دو قسم است : مرگ ظاهر و مرگ باطن ، مرگ ظاهر هر کسی را معلوم است و دوست و دشمن را راه بدانست و خاص و عام درو یکسانست « و کل نفس ذآئقة الموت » عبارت از انست . امّا مرگ باطن آنست که

مرد در خود از خود بی‌خود مرده گردد تا از حق در حق با حق زنده شود، همانست که آن جوانمرد گفت :

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

زندگی بحقیقت آن زندگیست که فتوح ایمانی دهد نه‌آن که روح حیوانی نهد، ابوالحسن خرقانی گفت : بیست سال است تا کفن ما از آسمان بیاورده‌اند؛ و عجب آنست که با خلقم بصورت زندگان میدارد و درحضرت خود کفن درما پوشیده.

مندیش از ان حدیث و در پوش کفن — مردانه دو دست خویش آنگاه بزن
در شهر بگو که یا تو باشی یا من — شوریده بود کار ولایت بدو تن

ای جوانمرد ! یك قطره منی که ازباطن مرد بظاهر آید جنابت ظاهر ثابت میکند لکن بآب طهور آن جنابت ظاهر برخیزد، صعب آنست که اگر یك ذرّه منی خودبینی در باطن تو ساکن شود جنابتیت رسد که بهمه دریاهای عالم زائل نگردد.

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
بوسه بر خاك کف پای زخود بیزار زن

برین درگاه خود بینی را روی نیست و خود نگاری را قدر نیست؛ جز عجزونیاز وفقروفاقت بردن‌هیچ روی نیست، فرزندان یعقوب (ع) بنزدیك یوسف (ع) فقر و فاقت بردند و گفتند : «وجئنا ببضاعة مزجاةٍ»؛ لاجرم یوسف نقاب ازجمال برداشت وبزبان کرم پیش‌آمد که : «لاتثریب علیکم‌الیوم». تو همین کن ای، خراب عمر مفلس روزگار سحرگاهی که بساط نزول بیفکنند و دست کرم فرو گشاید مفلس وار و عاجزوار از دروی باز شو؛ با دلی پردرد و جانی پرحسرت؛ چشمی پرآب و جگری پرآتش بگو :

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم — پر باد دو دستم و پر از خاك سرم

پیر طریقت گفت : الهی ! بقدر تو نادانم و سزا ترا نا توانم؛ در بیچارگی خود سر گردانم و روز بروز برزیانم؛ چون منی چون بود چنانم واز نگرستن درتاریکی بفغانم

که بر هیچ چیز هست ما ندانند ندانم چشم بروزی دارم که تومانی و من نمانم، چون من کیست کر آن روز به‌بینم ور به‌بینم بجان فدای آنم. اکر یوسف را آن کرم هست که چون برادران بعجزو فقرپیش وی بازشدند ایشانرا کفت: «لاتثریب علیکم الیوم»، اکرم الاکرمین و ارحم الرّاحمین سزاوارتر که چون بندکان بعجز و نیاز در و زارند کوید: «لاخوفٌ علیکم الیوم و لا انتم تحزنون».

«لقد کان لسباءٍ فی مساکنهم آیةٌ جنّتان عن یمینٍ و شمالٍ...» الآیة ـ کانوا فی رغدٍ من العیش و سلامةٍ من الحال فامروا بالصبر علی العافیة و الشکر علی النعمة فاعرضوا عن الوفاق فضیّعوا الشکر و کفروا النعمة فبدّلوا و بدّل لهم الحال و غیّروا فتغیرت علیهم الایام، و انشدوا فی‌معناه:

ما زلت اختال فی وصالٍ — حتی امنت الزّمان مکره
صال علیّ الصّدود حتی — لم یبق مما شهدت ذرّه

آسان کاریست بر بلا وشدّت صبر کردن؛ مرد مردانه آنست که بر نعمت وعافیت صبر کند حق آن بشناسد؛ شکر آن بکزارد، از تنعم و هوای باطل بپرهیزد و توان و داشت آن از حق بیند نه از خود و روزکار عافیت و نعمت در طاعت الله بسر برد و از طاغیان و باغیان و بطر کرفتکان در نعمت حذر کند کـه ربّ العزة در حقّ ایشان میفرماید: «فامّا من طغی، و آثر الحیوة الدنیا، فانّ الجحیم هی المأوی». روی عن بعض الصحابة انّه قال: بلینا بفتنته الضرّآء فصبرنا و بلینا بفتنته السرّآء فلم نصبر. و قال بعضهم: یصبر علی البلاءِ کلّ مؤمنٍ و لایصبر علی العافیة الا الصّدیق.

٣ ـ النوبه الاولی

قوله تعالی: «قل» پیغامبر من بکوی، «من یرزقکم» آن کیست که روزی میدهد شما را؟ «من السموات و الارض» از[باران]آسمان و[نبات]زمین، «قل الله» هم تو کوی [که از تو دوستر دارم که شنوم] که خدای، «و انّا او ایّاکم» [و فرا

ایشان گوی :] ما یا شما ، « **لعلی هدیً اوفی ضلال مبین** (۲۴) » برراه راستیم یا در گمراهی آشکارا .

« **قل** » پیغامبر من بگوی ، « **لاتسئلون عما اجرمنا** » و شما را نخواهند پرسید ازآنچه ما کنیم از بدی ، « **و لانسئل عماتعملون** (۲۵) » وما را نخواهند پرسید ازآنچه شما میکنید .

« **قل یجمع بیننا ربنا** » بگوی با هم آرد میان ما خداوند ما روز رستاخیز ، « **ثمّ یفتح بیننا** » پس کار گشاید میان ما ، « **بالحقّ** » بداوری راست ، « **وهو الفتاح العلیم** (۲۶) » و او حاکم است کاربر گشای دانا .

« **قل ارونی** » بگوی : بامن نمائید ، « **الذین الحقتم به شرکاء** » این انبازان که درومی‌بندید بانبازی « **کلا** » انبازی نیست واین دعوی راست نیست ، « **بل هوالله** » آری اوست الله ، « **العزیز الحکیم** (۲۷) » آن توانای دانا .

« **و ما ارسلناك** » نفرستادیم ترا ، « **الا کافةً للناس** » مگر همواره همهٔ مردمانرا ، « **بشیراً ونذیراً** » بشارت دهی و بیم نمائی ، « **و لکن اکثر الناس لایعلمون** (۲۸) » لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند .

« **و یقولون متی هذا الوعد** » و میگویند : این وعده که میدهی کی است و چه هنگام است ؟ « **ان کنتم صادقین** (۲۹) » اگر راست میگوئی [که قیامتی هست] .

« **قل لکم میعاد یوم** » بگوی شمارا هنگام وعد روزیست ، « **لاتستأخرون عنه ساعةً و لاتستقدمون** (۳۰) » که ازآن یکساعت باپس نشوید(۱) وفرا پیش نشوید(۱) .

« **و قال الذین کفروا** » نا گرویدگان گفتند : « **لن نؤمن بهذا القرآن** » بنگرویم باین قرآن ، « **و لا بالذی بین یدیه** » و نه بآن که پیش ازان بود از هیچ رسول و کتاب ، « **و لوتری** » واگرتوبینید ، « **اذا الظالمون موقوفون عند ربهم** » آنگه که کافران باز داشته باشند نزدیك خداوند ایشان ، « **یرجع بعضهم الی بعض** »

۱ - نسخهٔ الف : نشید .

القول » با یکدیگر باز میگویند سخن ، **یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا**» بیچاره گرفتگان میگویند گردن کشان را :« **لولاانتم لکنا مؤمنین**(٣١) » اگر نه شما بودید ما بگرویدیمی .

« **قال الذین استکبروا للذین استضعفوا** » گردن کشان گویند بیچاره گرفتگانرا : « **انحن صدد ناکم عن الهدی** » باش ما باز گردانیدیم شما را از راست رفتن و باز داشتیم شما را از پیغام پذیرفتن ؟ « **بعد اذجآءکم** » پس آنکه بشما آمد ، « **بل کنتم مجرمین**(٣٢) » نه که شما گناهکاران بودید ؛ جرم شما را بود .

« **و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا** » بیچاره گرفتگان گویند گردن کشانرا : «**بل مکر اللیل و النهار** » بلکه سازبد شما بود و کوشش کژشما درشبانروز، « **اذتأمرو ننا ان نکفر بالله** » که ما را میفرمودید تا بخدای کافر شویم ، « **و نجعل له انداداً** » و او را همتایان(١) گوئیم ، « **واسرّوا الندامة لمارأ واالعذاب** » و با یکدیگردرنهان پشیمانی می نمایند آنکه که عذاب بینند ، « **وجلعناالاغلال فی اعناق الذین کفروا** » و غلها در گردن نا گرویدگـان کنیم ، « **هل یجزون الاما کانوا یعملون**(٣٣) » پاداش ندهند ایشانرا مگر آنچه میکردند .

« **و ما ارسلنا فی قریة ٍ من نذیرٍ** » و نفرستادیم در هیچ شهر هرگز هیچ آگاه کننده‌یی ، « **الاقال مترفوها** » مگر گفتند فراخ جهانیان و بی نیازان ایشان ، «**انّابما ارسلتم به کافرون**(٣٤) »مابآنچه شما را فرستادند بآن نا گرویدگانیم .

«**وقالوا نحن اکثر اموالا و اولاداً** » و گفتند ما با مال تریم و فرزندان‌تر ، «**ومانحن بمعذّبین**(٣٥) »وما را عذاب نکنند .

« **قل انّ ربی** » بگوی خداوندِ من، « **یبسط الرزق لمن یشآء** » می گستراند روزی فراخ او را که خواهد ، « **ویقدر** » وباندازه می‌بخشد او را که میخواهد « **و لکن اکثر الناس لا یعلمون**(٣٦) » لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

«**و ما اموالکم و لااولادکم** » نه‌مال شما ونه‌فرزندان شما ، « **بالتی تقرّبکم**

١ــ نسخهٔ الف : هامتایان .

عندنا » آنست که شما را نزدیکی افزاید بنزدیك ما ، « **زلفی** » فراتری و نزدیکی ، «**الّامن آمن و عمل صالحاً** » مگر کسی که بگرود و کار نیك کند ، « **فاولئك لهم جزآء الضعف** » ایشانند که ایشانراست پاداش‌توی برتوی ،« **بماعملوا** » بآنچه کردند از نیکیها ، « **و هم فی‌الغرفات آمنون** (۳۷) » وایشان دران غرفه و طارمها ناترسان و بی بیمان .

« **و الذین یسعون فی آیاتنا** » و ایشان که بـرسخنـان مـا خـاسته‌انـد ، « **معاجزین** » ومیکوشند در ان که ما را عاجز آزند وخلق را از پذیرفتن آن فرو دارند ، «**اولئك فی العذاب محضرون** (۳۸) » ایشان فردا در عذاب آورد کان‌اند .

« **قل انّ ربی یبسط الرزق لمن یشآء من عباده و یقدرله** » بگوی‌خداوند من میگستراند روزی آنرا که خواهد از بندکان خود و فرو میگیرد باندازه برو کـه خـواهد ، « **و ما انفقتم من شیء** » و هرچـه نفقة کنید و بکار برید بر درویشان ، « **فهو یخلفه** » الله آنرا خلف باز دهد و بدل ، «**و هوخیر الرا زقین** (۳۹) » واو بهتر روزی دهند کان است .

« **و یوم نحشرهم جمیعاً** » وآنروز که برانگیزانیم ایشان را همه »« **ثم نقول للملئکة** »آنکه فریشتکان را کوئیم : « **اهؤلاء ایاکم کانوا یعبدون** (۴۰) » ایشان شما را می پرستیدند بخدائی ؟

« **قالوا سبحانك** » کویند پاکی و بی‌عیبی‌ترا ، « **انت و لینا من دونهم** » تو خداوند مائی بی ایشان ، «**بل کانوا یعبدون الجن** » بلکه ایشان دیومی پرستیدند» «**اکثرهم بهم مؤمنون** (۴۱) » بیشتر ایشان بایشان کرویدکان بودند .

« **فالیوم لایملك بعضکـم لبعض نفعاً و لاضراً** » امروز بدست کسی از شما کس را نه سودست و نه زیان ، « **و نقول للذین ظلموا** » و آنکه کوئیم ایشانرا که ستم کردند برخود وکافرشدند،«**ذوقوا عذاب النار التی کنتم بهاتکذّبون** (۴۲) » چشید عذاب آن آتش که آنرا بدروغ میداشتید .

« **و اذا تتلى عليهم آياتنا** » وآنكه كه برايشان خوانند سخنان ما،« **بيّنات** » سخنان روشن پيدا ، « **قالوا ماهذا الارجلٌ** » گويند نيست این مگر مردی ، « **يريد ان يصدّكم** » كه ميخواهد كه بر گرداند شما را ، « **عما كان يعبد آباؤكم** » از آنچه میپرستيدند پدران شما ، « **و قالوا ماهذا الا افك مفترىً** » و گفتند : نيست اين مگرسخنی كژدروغی نهاده وساخته،« **و قال الذين كفروا** »نا گرويدگان گفتند:« **للحقّ لما جآءهم** » پيغام راست را كه بايشان آمد ، « **ان هذا الاسحرٌ مبين**(۴۳) » نيست اين مگر جادوئی آشكارا .

« **و ماآتيناهم من كتبٍ يدرسونها** »ونداديم هيچ ايشانرا نامه يی كه خواندندی آنرا پيش از قرآن ، « **وما ارسلنا اليهم قبلك من نذير**(۴۴) » و نفرستاديم بايشان پيش از تو هيچ پيغام رسانی و بيم نمائی .

« **و كذّب الذين من قبلهم** » وايشان كه پيش ازقريش بودند دروغ زن گرفتند پيغامبران خويش را،« **و مابلغوا معشار ما آتيناهم** » وقريش بده يك ازتوان ايشان نرسيده‌اند، « **فكذّبوا رسلى** » ايشان پيغامبران مرا دروغ زن گرفتند ، « **فكيف كان نكير**(۴۵) » تا چون بود نشان ناپسند من .

النوبة الثانية

« قل من يرزقكم من السموات و الارض قل الله » ـ كفار قريش هرچند كه شرك آوردند حوالت آفريدن و روزی دادن بـا هيچ كس نكردند جز الله ؛ قال الله تعالى : « و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولنّ الله » . ای محمد ايشانرا بگوی : روزی گمار بندگان و روزی رسان از آسمان بباران و از زمين به نبات كيست ؟ ناچار كه گويند الله ؟ امّا تو بگوی كه الله ؛ كه از تو دوستر دارم كه شنوم . اكنون ايشانرا گوی : چون ميدانيد كه او را در خلق و در رزق شريك نيست ، بدانيد كه در استحقاق عبادت و تعظيم اورا هم شريك نيست .

«و انّا او ایّاکم لعلی هدیً او فی ضلالٍ مبینٍ» ـ این سخن چنانست که دو کس در خصومت باشند یکی محقّ و یکی مبطل، محقّ گوید: احدنا کاذب ـ ازما یکی دروغزن است ناچار، و مقصود وی ازین سخن تکذیب مبطل باشد و تصدیق خویش، همانست که رسول الله (ص) گفت متلاعنین که: الله یعلم انّ احدکما کاذبٌ فهل منکما تآئبٌ؟ معنی آیت آنست که از ما دو گروه یکی راست راهست و یکی گمراه، وشك نیست که پیغامبر و پس روان او برراست راهی‌اند ومخالف وی در گمراهی و قیل: هذا علی جهة الاستهزآءِ بهم و هوغیرشاك فی دینه و هداه کقول **ابی الاسود**:

بنوعمّ الرسول و اقربوه — احبّ النـاس کلهـم الیّ
فان یك حبّهم رشداً اصبه — و لست بمخطیٍ ان کان غیّا

و روا باشد که «او» بمعنی واو نهند؛ یعنی: انّا وایّاکم لعلی هدیً وفی ضلالٍ مبینٍ ای ـ انّا لعلی هدیً و انّکم فی ضلالٍ مبینٍ.

«قل لاتسئلون عمّا اجرمنا و لانسئل عمّا تعملون» ـ هذا جواب نسبتهم رسول الله و المسلمین الی الکذب و الفریة و قطیعة الرحم. و قیل: هومنسوخٌ بآیة السیف.

«قل یجمع بیننا ربّنا» یعنی یوم القیامة کقوله: «و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً». و فی الخبر: یحشر الناس یوم القیامة حفاة عراة غرلا، قالت **عایشة**: یارسول‌الله النسآء و الرّجال ینظر بعضهم الی بعضٍ؛ فقال: یا **عایشة** الامر اشدّ من ان ینظر بعضهم الی بعضٍ. و روی انّ رجلاً قال: یا نبی الله یحشر الکافر علی وجهه یوم القیامة؟ قال: الیس الذی امشاه علی الرجلین فی الدنیا قادرٌ علی ان یمشیه علی وجهه یوم‌القیامة؟!

«ثمّ یفتح بیننا» ای ـ یقضی و یحکم بیننا، «و هوالفتّاح العلیم» ـ الفتّاح عند العرب هوالقاضی و منه قوله: «ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ» «فافتح بینی و بینهم فتحاً»، و قال اهل المعانی: الفتّاح ـ الذی بعنایته ینفتح کلّ منغلقٍ و بهدایته ینکشف کلّ مشکلٍ، فتارة یفتح الممالك لانبیآئه ویخرجها من ایدی اعدائه ویقول: «انّا فتحنالك فتحاً مبیناً»، و تارة یرفع الحجاب عن قلوب اولیآئه و یفتح لهم الابواب الی ملکوت

سمآئه و جمال کبریآئه و يقول : « مايفتح الله للنّاس من رحمةٍ فلاممسك لها » . و قيل : الفتّاح ـ الذي بيده مفاتيح الغيب و بيده مفاتيح الرزق كقوله تعالى : « و عنده مفاتيح الغيب » .

« قل اروني الذين الحقتم به شركاء » يعني الملئكة ، وقيل : يعني الاصنام . معنى آنست که ای **محمد** این انباز گیران را گوی که بتانرا بانبازی در مـا بسته‌اند بمن نمائید که این بتان هیچیز آفریدند در زمین یـا در آسمان ، همانست که جای دیگر فرمود : « ماذا خلقوا من الارض ام لهم شركٌ في السموات » ؟ آنگه گفت : « كلا » نیست انبازی ؛ و دعوی که میکنند باطل است و دروغ ، « بل هوالله العزيز » المنتقم ممّن كفر به و خالفه « الحكيم » في تدبيره لخلقه فانّى يكون له شريكٌ في ملكه ؟

« و ما ارسلناك الّا كافّةً » ـ هي الجامعة للشيءِ المانعة عن التفرّق له ومنه الكفاف من العيش وقولك : كف يدك ، اى ـ اجمعها اليك والمعنى : وما ارسلناك الاعامةً للنّاس كلّهم العرب و العجم و الاحمر و الاسود و الجنّ و الانس و تقديره : و ما ارسلناك الا للنّاس كافّةً ، كقول النبى (ص) :«ختم بي النبيّون وارسلت الى النّاس كافّة» عن **ابن عباس** عن النبى (ص) قال :«اعطيت خمساً و لاافول فخراً : بعثت الى الاحمر و الاسود ؛ وجعلت لي الارض طهوراً و مسجداً ؛ و احلّ لي المغنم ولم يحلّ لاحدٍ كان قبلي ؛ و نصرت بالرّعب فهو يسير من امامي مسيرة شهرٍ ؛ و اعطيت الشّفاعة فادّخرتها لامّتي يوم القيامة و هي ان شآء الله نائلة من لايشرك بالله شيئاً» . و قيل : معناه كافّاً للنّاس تكفّهم عمّا عليه من الكفر و تدعوهم الى الاسلام ؛ و الهآء فيه للمبا لغة ، « بشيراً » بالجنّة لمن آمن ، « و نذيراً من النار لمن كفر ، « و لكنّ اكثر الناس » يعني اهل **مكة** « لايعلمون » لايصدّقون .

«و يقولون متى هذاالوعد ان كنتم صادقين » ـ هذا حكاية عن منكرى البعث ومعنى « الوعد »القيامة، «قل لكم ميعاديوم لاتستأخرون عنه ساعةً و لاتستقدمون » ـ الوعدوالميعاد و الموعدة واحدٌ .

« قال الذين كفروا » يعني كفّار **مكة** : « لن نؤمن بهذا القرآن و لابالذي بين

یدیه» من الکتب ثمّ اخبر عن حالهم فی مآلهم فقال تعالی : «ولو تری» یا **محمد** «اذالظّالمون ای ـ الکافرون «موقوفون» محبوسون «عند ربّهم» ـ جواب «لو» محذوف، التأویل «لوتری» لتری امراً فظیعاً هائلاً ، «یرجع بعضهم الی بعضٍ القول» ای ـ یجیب بعضهم بعضاً و یردّ بعضهم بعضاً «یقول الّذین استضعفوا» ای ـ قهروا و هم السفلة ، «للذین استکبروا» یعنی تعظّموا عن الایمان و هم القادة : «لولا انتم لکنّا مؤمنین» **بمحمد و القرآن**.

«قال الذین استکبروا للذین استضعفوا انحن صددنا کم عن الهدی» ای ـ عن الایمان ، «بعد اذجاء کم» **محمد** «بل کنتم مجرمین» مشرکین قبل مجیء **محمد**.

«و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل» معناه : بل مکر کم باللیل «و النّهار» اذتأمروننا ان نکفر بالله و نجعل له انداداً» ـ مفسران گفتند : معنی آیت آنست که سفله و پس‌روان گفتند : مهتران خویش را و سروران کفررا که: سازبد شما بود و کوشش کژ شما که ما را بکفر و شرك میفرمودید . قومی گفتند که : این سخنی است که ایشان برعادت دنیا گویند چنانك مردم از روزگار بد شکایت کنند و ذمّ دهر گویند و برین قول معنی آنست که : بدسازی جهان بود با ما و بدنهادی شبانروزما را و در شواذّ خوانده‌اند : «بل مکرّ الیل والنهار» من الکرور ـ بلکه روزگارمیگذشت و شبانروز می‌پیوست بر فرمودن شما ما را که تا بالله کافر شویم و او را همتایان گوئیم . النّدّ و النّدید ـ المثل . «و اسرّوا النّدامة» ـ الاسرار من الاضداد یکون بمعنی الاخفاء و یکون بمعنی الاظهار ، یعنی : واظهروا الندامة «لمّارأوا العذاب» ـ کافران آنروز که عذاب بینند هم تابع و هم متبوع هم سفله و هم قاده پشیمانی نمایند چه آشکارا وچه‌نهان بآنچه کردند و گفتند ، لکن سود ندارد پشیمانی آنروز ، این همچنان است که بگناه خویش معترف آیند کقوله : «فاعترفوا بذنبهم» ؛ لکن اعتراف آنروز سود ندارد و ایشانرا جواب دهند که : «فسحقاً لاصحاب السعیر» ، «و جعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا» جائی دیگر گفت : «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالا» ای ـ جعلنا فی ایدیهم

اغلالا الی اعناقهم؛ لان لایکون فی العنق دون الید، «هل یجزون الّاماکانوا یعملون»؟

«و ما ارسلنا فی قریة ٍ من نذیر ٍ» ـ القریة المصر تقری اهلها و تجمعهم؛ «الّاقال مترفوها» رؤساؤها و اغنیاؤها، ـ التّرف ـ الثرآءِ والنعمة؛ وفلانٌ لایزال فی ترفة ٍ من العیش ای ـ فی رغد ٍ و ثروة ٍ. و قیل: المترف ـ الموسع علیه عیشه القلیل فیه همّه و هو فی ذلك بطرٌ، «انّا بما ارسلتم به کافرون» جاهدون.

«و قالوا» لرسلهم: «نحن اکثر اموالاً واولاداً» منکم و لولم یکن راضیاً بما نحن علیه من الدّین و العمل لم یخوّلنا الاموال و الاولاد ـ کافران پنداشتند و بباطل گمان بردند که مال ونعمت فراوان که ایشانرا دادند وفرزندان بسیار دلیل رضای خداست و نشان پسند وی، می گفتند اگر از ما خشنود نبودی و دین و عمل ما نپسندیدی ما را در دنیا مال و فرزند ندادی و آنکه قیاس کردند که فردای ما در عقبی همچون امروز بود نه ما را عذاب کنند نه نعمت از ما باز گیرند «وما نحن بمعذّبین» فی الاخرة بذنبنا، همانست که جای دیگر فرمود: «و لئن رددت الی ربّی لاجدنّ خیراً منها منقلباً» «ولئن رجعت الی ربّی انّ لی عنده للحسنی».

رب العالمین بجواب ایشان فرمود: «قل انّ ربّی یبسط الرّزق لمن یشآء و یقدر» و لیس یدلّ ذلك علی العواقب و المنقلب ـ ای **محمد** بگوی خداوند من در دنیا روزی میگستراند فراخ برو که خواهد و باندازه می بخشد اورا که خواهد؛ و این دلیل نیست که فردا همچنین خواهد بود، دنیا خواسته ایست که از دوست و دشمن دریغ نیست برخورداریی اندك است آشنا و بیگانه ازان میخورد، **مصطفی** (ص) فرمود: «الدنیا عرضٌ حاضرٌ یأکل منها البرّ و الفاجر؛ و الاخرة وعدٌ صادقٌ یحکم فیها ملكٌ قاهرٌ». و قال (ص): «لوکانت الدنیا تعدل عندالله جناح بعوضة ٍ ماسقی کافراً منها شربةً».

آنکه گفت هم بجواب ایشان: «و ما اموالکم ولا اولادکم بالّتی تقرّبکم عندنا زلفی»، جائی دیگر فرمود: «یومٌ لاینفع مالٌ و لابنون» «لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیمة یفصل بینکم» ـ روز قیامت نه مال بکار آید نه فرزند نه خویش و

نه‌پیوند، « الّا من آمن و عمل صالحاً »، تاویله : الا ایمان من آمن و عمل من عمل صالحاً »، هذا کقوله : « ولکنّ البرّ من آمن باللّه » یعنی : و لکنّ البرّ برّ من آمن باللّه » و کقوله : « اجعلتم سقایه الحاجّ وعمارة المسجد الحرام کمن آمن باللّه » ای ـ کفعل من آمن باللّه ـ میگوید : نه مال شما را بما نزدیك کند و نه فرزند مگر کسی که ایمان آرد و کارنیك کند تا ایمان او و کردار نیك وی او را بما نزدیك کند، « فاولئك لهم جزآء الضعف» من الثواب بالواحد عشرة، قرأ **یعقوب** « جزآءً » منصوباً منوّناً« الضعف» رفع مجازه فاولئك لهم الضعف جزآء علی التقدیم و التأخیر، « و هم فی الغرفات » ای ـ فی الدرجات « آمنون » من الموت . قرأ **حمزة** : « فی الغرفة » علی الوحدة .

« و الّذین یسعون فی آیاتنا » ای ـ یعملون فی ابطال حجّتنا و کتابنا، « معاجزین » معاونین معاندین یحسبون انّهم یفوتوننا بانفسهم و یعجزوننا، « اولئك فی العذاب محضرون » .

« قل انّ ربّی یبسط الرّزق لمن یشآء من عباده و یقدر له » ـ یبسطه علی من یشآء و هو مکرٌ منه و یقدره علی من یشآء و هو نظرٌ منه . و فی الخبر یقول اللّه عزّوجلّ : « ایفرح عبدی اذا بسطت له رزقی و صببت علیه الدنیا صبّا اومایعلم عبدی انّ ذلك منّی قطع و بعدایحزن عبدی اذا منعت عنه الدنیا ورزقته قوت الوقت اومایعلم عبدی انّ ذلك منّی قرب و وصل و ذلك من غیرتی علی عبدی » .

« و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه » ـ قال **سعید** : ما کان فی غیر اسراف و لاتقتیر فهو یخلفه . و قال **الکلبی** : ما تصدّقتم من صدقة و انفقتم فی الخیر و البرّ من نفقة فهو یخلفه امّا ان یعجّله فی الدنیا و امّا ان یؤخّر له فی الاخرة . قال رسول اللّه (ص) : « انّ اللّه عزّوجلّ قال لی انفق انفق علیك » . وعن **انس** عن النبی (ص) قال : « ینادی مناد کلّ لیلة : لدوا للموت ؛ وینادی آخر : ابنوا للخراب، وینادی مناد : اللّهم هب للمنفق خلفاً؛ و ینادی مناد: اللّهم هب للممسك تلفاً؛ وینادی مناد : لیت الناس لم یخلقوا؛ و ینادی مناد : لیتهم اذخلقوا فکّروا فیماله خلقوا» . و قال عمر **لصهیب** : انّك رجل لاتمسك شیئاً، قال انّی

سمعت الله عزّوجلّ يقول : « و ما انفقتم من شيءٍ فهو يخلفهو هو خير الرّازقين » . و عن جابرٍ قال قال رسول‌الله (ص) : « كلّ معروفٍ صدقةٌ و كلّ ما انفق الرّجل على نفسه و اهله كتب له صدقةً و ما وقى الرّجل به عرضه فهو صدقةٌ و ما انفق المؤمن من نفقةٍ فعلى الله خلفها ضامناً الّا ما كان من نفقةٍ في بنيان اومعصيةٍ » ، قال بعض رواة هذاالحديث : ما وقى‌به‌عرضه يعني: ما اعطى الشاعر وذااللسان المتّقى . قال مجاهد اذا كان في يد احدكم شيءٌ فليقتصد و لاتحملنّه هذه الاية على ترك الاقتصاد في النّفقة فانّ الرّزق مقسومٌ فلعلّ رزقه قليل و هو ينفق نفقة الموّسع عليه، و معنى الاية : ماكان من خلف فهو منه ودليل هذا التّاويل قول النبى (ص) : « ايّاكم والسرف في‌المال و النفقة و عليكم بالاقتصاد فما افتقر قوم قطّ اقتصدوا » . و قال (ص) : « ما عال من اقتصد و قال من فقه المرءِ رفقه في‌معيشته » ، « و هو خير الرّازقين » انّما جاز الجمع لانه يقال رزق السلطان الجند و فلانٌ يرزق‌عياله كانّه قال وهوخير المعطين .

« و يوم نحشرهم جميعاً » ـ قرأ حفصٌ : يحشرهم بالياءِ ثمّ يقول بالياءِ كذلك يعني يحشرهم‌الله جميعاً وهؤلاء المحشورون هم قبائل من العرب كانوا يعبدون الملائكة و هم يزعمون انهم بنات الله لذلك سترهم و هوقوله عزّوجلّ : « وجعلوا بينه و بين‌الجنّة نسباً » ثمّ يقول اللّه للملائكة : « اهؤلاءِ ايّاكم كانوا يعبدون » في الدّنيا ، هذا استفهام تقرير كقوله عزّوجلّ لعيسى : « ءانت قلت للنّاس » فتتبرء منهم الملائكة و يقولون : « سبحانك » تنزيهاً لك « انت و ليّنا » ربنا « من دونهمْ بل كانوا يعبدون الجنّ » اى ـ يطيعون ابليس و ذرّيته و اعوانه في معصيتك « اكثرهم بهم مؤمنون » مصدّقون .

« فاليوم لايملك بعضكم لبعضٍ نفعاً » اى شفاعةً « ولاضرّاً » اى ـ عذاباً ، « ونقول للذين ظلموا » اشركوا : « ذوقوا عذاب النار التى كنتم بها تكذّبون » في الدنيا فقد وردتموها .

« و اذا تتلى عليهم آياتنا بيّناتٍ » بالامر و النّهى ؛ « قالوا ما هذا الّارجلٌ » يعنون محمّداً (ص) ؛ « يريدان يصدّكم » اى ـ يصرفكم ، « عمّا كان يعبد آباؤكم » من

الآلهة ، « و قالوا ما هذا » الّذی یقول « الّا افكٌ مفتریً » ای ـ كذبٌ مختلقٌ یعنون القرآن

« و قال الذین كفروا » یعنی كفار مكة « للحقّ » ای ـ للقرآن ؛ « لمّاجآءهم » ای ـ حین جآءهم محمد : « ان هذا » ای ـ ما هذا « الّا سحرٌ مبینٌ » .

« و ماآتیناهم من كتبٍ » یعنی به العرب كلّها « یدرسونها » ای ـ یقرؤنها فیما یقولون « و ما ارسلنا الیهم قبلك » یا محمد « من نذیرٍ » رسولٍ مخوّفٍ .

« و كذّب الذین من قبلهم » ای ـ من قبل قریش كذبت الامم رسلنا وتنزیلنا « وما بلغوا معشار ما آتیناهم » ای ـ مابلغت قریش عشر مابلغت الامم الخالیة من القوّة و النّعمة و طول العمر و كثرة الاموال و الاولاد « فكذّبوا رسلی فكیف كان نكیر » ای ـ كیف كان انكاری و تغییری علیهم بالعذاب فحذر كفّار هذه الامّة عذاب الامم الماضیة .

النوبة الثالثة

قوله تعالی « قل من یرزقكم من السموات و الارض » ـ اعلم انّ الرزق قسمان : قسمٌ ظاهرٌ و قسمٌ باطنٌ ؛ فالظاهر هی الاقوات و الاطعمة و ذلك للظواهر و هی الابدان و الباطن هی المعارف والمكاشفات و ذلك للقلوب والاسرار و هذااشرف القسمین فانّ ثمرته حیوة الابد و ثمرة الرزق الظاهر قوّة الی مدّةٍ قریبة الامد و الله تعالی هو المتولی لخلق الرزقین و المتفضّل بالایصال الی كلاالفریقین و لكنّه « یبسط الرزق لمن یشآء و یقدر » رزق ظاهر دیگر است و رزق باطن دیگر ، رزق ظاهر مطعومات است حیوة فانی را و رزق باطن مكاشفات است حیوة باقی را ، مطعومات را شرط آنست كه حلال بدست آری و حلال خوری ، رب العالمین میفرماید : « كلوا من طیّبات ما رزقنا كم ـ كلوا من الطیّبات واعملوا صالحاً » ـ حلال خورید و پاك خورید و كار نیكو كنید . و قال النبی (ص) : « طلب الحلال فریضةٌ بعدالفریضة » ای ـ بعد فریضة الایمان و الصّلوة و قال (ص) : « من اكل الحلال اربعین یوماً نوّرالله قلبه و اجری ینابیع الحكمة من قلبه »

و فی روایةٍ : « زهّده الله فی الدنیا » ، و قال : « انّ لله ملکاً علی بیت المقدس ینادی کلّ لیلةٍ : من اکل حراماً لم یقبل منه صرفٌ و لا عدلٌ ، الصرف النافلة و العدل الفریضة » .
و گفته اند : ازپاکی مطعم وحلالی قوت صفای دل خیزد واز صفای دل نور معرفت افزاید و با نور معرفت مکاشفات و منازلات در پیوندد و هو الرزق الباطن المشار الیه فی قوله «لیرزقنّهم الله رزقاً حسناً » ، مکاشفت دیدار دل است با حق ، دل در ذکر مستهلك ، سرّ در نظر مستغرق جان در حقّ فانی ، اینجا صبح یگانگی دمد از افق تجلّی آفتاب عیان تابد از خورشید وجود وجد در واجد فانی شود و واجد در موجود ؛ تا ازدل نماند جز نشانی و از سرّ نماند جز بیانی و از جان نماند جز عیانی .

کسی کو راعیان باید خبر پیشش و بال آید
چو سازد با عیان خلوت کجا دل در خبر بندد

« و ما ارسلناك الّا کافّة للنّاس بشیراً ونذیراً » ـ ای محمد ترا که فرستادیم بکافّهٔ خلق فرستادیم جنّ و انس را متابعت تو فرمودیم ، عقدها بعقد تو فسخ کردیم ، شرعها بشرع تو نسخ کردیم ، فرمان آمد که ای جبرئیل از عالم علوی بعالم سفلی شو بانك براهل شرق و غرب زن که ای شما که خلایق اید همه روی بطاعت محمد مرسل آرید و سر برخط شرع وی نهید که طاعت اوطاعت ماست « من یطع الرسول فقد اطاع الله » ، و اتّباع او دوستی ماست « فاتّبعونی یحببکم الله » ، و بود اورحمت شماست « وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمین » ، شرف ومنزلت این سیّد آنجا رسید که رب العالمین با موسی کلیم در مقامات مناجات این خطاب کرد که : « یاموسی ان اردت ان اکون اقرب الیك الی لسانك و من روحك الی نفسك فاکثر الصّلوة علی محمد النبی » . صدق صدّیقان عالم گرد شراك نعلین چاکران وی بود و منکران او را کاذب میگفتند ، صدای وحی غیب عاشق سمع عزیز وی بود و بیگانگان اورا کاهن میخواندند ، عقول همه عقلای عالم از ادراك نور شراك عزّ او عاجز بود و کافران نام او دیوانه می نهادند ، آری دیده‌های ایشان بحکم لطف ازل توتیای صدق نیافته و بچشمهای ایشان کحل اقبال حق نرسیده

از انست که ما را نشناختند و گفتند: «ماهذا الّارجلٌ یرید ان یصدّکم عماکان یعبد آباؤکم» و بعزت قرآن راه نبردند تا می گفتند: «ما هذا الّا افكٌ مفتریً، لن نؤمن بهذا القرآن و لابالذی بین یدیه». چشمی که مستعمل شدهٔ مملکت شیطان باشد ما را چون شناسد؟! دلی که ملوّث تصرّف دیو بوداز کجا جلال عزّت قرآن بداند؟! دلی باید بضمان امان و حرم کرم حق پناه یافته تا راه برسالت و نبوّت مابرد، سمعی باید بزلال اقبال ازل شسته تاجلال عزت قرآن اورابخود راه دهد، دیده‌یی باید ازرمص[1] کفرخلاص یافته و ازخواب شهوات بیدار گشته تا معجزات وآیات ما ببیند و دریابد، ای‌جوانمرد! هر که جمالی ندارد که با سلطانان ندیمی کند چه که با کلخنیان حریفی نکند؟

در مصطبه ها همیشه فرّاشم من شایستهٔ صومعه کجا باشم من

هر چند قلندری و قلّاشم من تخمی بامید درد می پاشم من

«و ما انفقتم من شیءٍ فهو یخلفه» ـ من الخلف فی الدنیا الرضا بالعدم و الفقر و هواتم من السرور بالوجود. برذوق جوانمردان طریقت خلف آنست که جمال گوهر فقر بروی آشکارا کنند تا عزت و شرف فقر بداند و آنرا بناز در بر گیرد و با او بسازد، چنانك فضیل عیاض گفت: انّ اصلح ما اکون افقر ما اکون ـ هر کجا زاویهٔ فقر بود آنجا حرمی از کرم حق بود، ملائکهٔ ملکوت بدان زاویه چنان آیند که حاجیان بحجّ و عمره آیند، نه از گزاف مصطفی (ص) درویشی بدعا از حق خواست که: «اللّهم احینی مسکیناً وامتنی مسکیناً واحشرنی فی‌زمرة المساکین»، فقالت عائشة: ـ لمَ یارسول الله؟ قال: «انّهم یدخلون الجنّة قبل اغنیآئهم باربعین خریفاً».

۴ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**قل انمااعظکم بواحدةٍ**» بگوی شما را پند میدهم بیك چیز، «**ان تقوموا لله**» که‌خیزید خدایرا، «**مثنی وفرادی**» دوگانه ویگانه، «**ثم تتفکروا**» آنگه با خود بیندیشید و بایکدیگر باز گوئید: «**ما بصاحبکم من جنةٍ**» برین مرد

۱ ـ رمص: خم چشم که در گوشه‌چشم گرد آید وخشك شود (منتهی‌الارب)

شما هیچ دیوانگی نیست و پوشیده خرد نیست ، « **ان هو الا نذیر لکم** » نیست او مگر بیم نمایی شما را ، « **بین یدی عذاب شدید** (۴۶) » پیش عذابی سخت .

« **قل ما سألتکم من اجر** » بگوی هر چه از شما خواهم از مزد ، « **فهو لکم** » آن شما را باد ، « **ان اجری الا علی الله** » نیست مزد من مگر بر الله ، « **و هو علی کل شیء شهید** (۴۷) » و او بر همه چیز گواه است .

« **قل ان ربی** » بگوی خداوند من ، « **یقذف بالحق** » سخن راست و پیغام پاك می افکند [بدل] ، « **علام الغیوب** (۴۸) » آن دانای نهانها .

« **قل جاء الحق** » بگوی پیغام راست آمد از خدای ، « **و ما یبدی الباطل و ما یعید** (۴۹) » و [**ابلیس**] باطل نه بآغاز چیز تواند و نه بسر انجام .

« **قل ان ضللت** » بگوی اگر من گم شوم از راه ، « **فانما اضل علی نفسی** » گمراهی من برمن ، « **و ان اهتدیت** » واگر برراه راست روم ، « **فبما یوحی الی ربی** » آن بآن پیغام است که خداوند من می‌فرستد بمن « **انه سمیع قریب** (۵۰) » که اوشنوای است بپاسخ از خواننده نزدیك .

« **ولو تری اذ فزعوا** » اگر تو بینی آنگه که بیم زنند ایشانرا ، « **فلا فوت** » از دست بشدن را توان نیست ، « **واخذوا من مکان قریب** (۵۱) » وفرا گیرند ایشانرا از جایگاهی نزدیك .

« **و قالوا آمنا به** » [چون فزع مرگ بایشان رسد] گویند بگرویدیم بالله ، « **و انی لهم التناوش** » وچون تواند بود ایشانرا فراچیزی یازیدن ، « **من مکان بعید** (۵۲) » از جائی دور .

« **و قد کفروا به من قبل** » و کافر شده بودند بـایمان پیش از روز مرگ ، « **و یقذفون بالغیب من مکان بعید** (۵۳) » و پندارهٔ خویش درانچه فراایشان میگفتند دور می انداختند .

« **و حیل بینهم و بین ما یشتهون** » [تااین میگویند] جدا کردند میان ایشان

و میان آنچه آرزو میکردند ، « **کما فعل باشیاعهم من قبل** » همچنان که با هم دینان ایشان کردند از پیش[1] ، « **انّهم کانوا فی شکّ مریب** (۵۴) » که ایشان در گمانی بودند دل را شورنده .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «قل انّما اعظکم بواحدة» یعنی آمرکم واوصیکم بکلمة واحدة وهی قول لااله‌الاالله، قال:وهل جزآءلااله‌الاالله‌الاالجنّة؟ فذلك قوله: «هل جزآءالاحسان الّاالاحسان» و عن **عبدالرحمن القرشی** عن **عیاض الانصاری** انّ رسول‌الله (ص)قال:«انّ لااله‌الّاالله کلمة عندالله کریمة و لها عندالله مکان من قالها صادقاً بها ادخله الله بها الجنّة و من قالها کاذباً حقنت دمه و احرزت ماله و لقی الله غداً فحاسبه » . و قیل معناه : اعظکم بخصلة واحدة و هی «ان تقوموا لله » ای ـ لاجل‌الله ، لیس المراد من‌القیام الذی هو ضدّالجلوس و انّما هوالقیام بالامر الذی هوطلب الحق ، کقوله : « و ان تقوموا للیتامی بالقسط» « مثنی » یعنی اثنین اثنین متناظرین ،«وفرادی» یعنی واحداً واحداً متفکّرین . التفکّرطلب‌المعنی‌بالقلب ـ تفکّر جست وجوی دل‌است درطلب معنی، وآن‌سه‌قسم است : یکی حرام یکی مستحبّ یکی واجب ، تفکّر در صفات حق جلّ جلاله و در چرای کاروی حرام است که از ان تخم حیرت و نقمت زاید ؛ و همچنین تفکّر در اسرار خلق حرام است که ازآن تخم خصومت زاید ، و آن تفکّر که مستحب است تفکّر در صنع صانع است و در آلا و نعماء او . **عبدالله عباس** گفت : تفکّروا فی‌آلاءِ الله ولاتفکّروا فی‌ذات الله . و تفکّر که واجب است تفکّر در کردار خویش است و در جستن عیب خویش و عرض نامهٔ جرم خویش . وفرق میان تفکّر وتذکّر آنست که تفکّرجستن است وتذکّر یافتن .

« ثمّ تتفکّروا ما بصاحبکم من جنّة » ـ الصاحب ـ هاهنا **هوالرسول** و الجنّة ـ

---

۱ ـ نسخهٔ الف : پیش فا .

الجنون . و ما ، نفيٌ و جحدٌ « ان هوالّا نذيرٌ » ای ـ ماهوالّانذیرٌ « لکم بین یدی عذابٍ شدیدٍ » ـ العذاب هاهنا هوالساعة .

« قل ماسألتکم من اجرٍ فهولکم » ـ کان رسول الله(ص) قال لمشرکی مکة :لاتؤذونی فی قرابتی ، فقالوا لقد سأل غیرشططٍ فلاتؤذوه فی قرابته ، فلمّاسبّ آلهتهم قالوا لاینصفنا یسألنا ان لانؤذیه فی قرابته وهویؤذینا فی آلهتنا، فنزلت: «قل ماسألتکم من اجرٍ فهولکم». و قیل : ما سألتکم فی تبلیغ الرّسالة و النصیحة من جعل فهولکم ، « ان اجریَ » ای ـ ماثوابی « الّا علی الله و هوعلی کلّ شیءٍ » من اعمالکم « شهیدٌ » علیمٌ .الشّهید و الخبیر و العلیم متقاربة المعنی غیر انّ العلم اذا اضیف الی الخفایا الباطنة یسمّی صاحبه خبیراً و اذا اضیف الی الامور الظاهرة یسمّی صاحبه شهیداً و اذا اضیف الی الکلّ یسمّی صاحبه علیماً . و قیل : الشهید ـ هوالذی یشهد علی الخلق یوم القیامة . بما علم و شاهد منهم .

« قل انّ ربّی یقذف بالحقّ علاّم الغیوب » ، فیه تقدیمٌ و تأخیرٌ ، تقدیره : قل انّ ربّی علام الغیوب یقذف بالحقّ ، ای ینزل الوحی من السمآءِ فیقذفه الی خیر الانبیآءِ، هذا کقوله : « و ما کنت ترجوا ان یلقی الیك الکتاب » .

« قل جآء الحقّ » ای ـ القرآن والاسلام . وقال الباقر: یعنی السیف ، «ومایبدیء الباطل و مایعید » ای ـ ذهب الباطل و زهق فلم یبق له بقیّة یبدی بها و لایعید ، هذا کقوله : « بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهقٌ » . قال قتادة : الباطل ـ هاهنا ابلیس ، ای ـ مایخلق ابلیس ومایبعث.وعن ابن مسعود قال : دخل رسول الله(ص) مکة و حول الکعبة ثلثمائةٍ و ستّون صنماً فجعل یطعنها بعود معه و یقول : « جآء الحق وزهق الباطل انّ الباطل کان زهوقاً »، «جآء الحقّ ومایبدیء الباطل ومایعید» .

« قل ان ضللت » عن الحقّ و الهدی ، « فانّما اضلّ علی نفسی » ای ـ عقوبة ذلك علی نفسی واوخذ بجنایتی ، « وان اهتدیت » الی الحقّ والهدی ، « فبمایوحی الیّ ربّی » اهتدیت ، « انّه سمیعٌ » لمن دعاه « قریبٌ » بالاجابة لمن وحّده یسمع حمد الحامدین فیجازیهم و دعآء الداعین فیستجیب لهم .

«ولو ترى» ــ جواب «لو» محذوف، «اذ فزعوا» ــ هذا الفزع عند الموت حين يرون الملائكة، «فلافوت» ــ هذا كقوله: «ولات حين مناص». «و اخذوا من مكان قريب» يعنى من تحت اقدامهم. و قيل: هو يوم بدر. يروى انّ فى هذه الامّة مسخاً و خسفاً و قذفاً. و روى انّ رجلاً من هذه الامّة يمسخ فيحدق به الناس فيرجمونه بالحجارة حتى يقتلوه. و قيل: هم خسفٌ بالبيداء، و ذلك فى الخبر انّ جيشا يغزون الكعبة ليخرّبوها ثمانون الفا فبينا هم ببيداء من الارض اذ خسف بهم فلاينجوا منهم الّا الشريد الذى يخبر عنهم و هو من جهينة فلذلك قيل: و عند جهينة الخبر اليقين. وقال قتادة ذلك حين يخرجون من قبورهم و انّما قال «اخذوا من مكان قريب» لانّهم حيث كانوا فهم من الله قريبٌ لايبعدون عنه و لايفوتونه:

«و قالوا آمنّا به» يعنى حين عاينوا العذاب فى الدّنيا او فى الاخرة وقت البأس كقوله: «حتّى اذا ادركه الغرق قال آمنت» و كقوله: «فلمّا رأو ا بأسنا قالوا آمنّا بالله وحده». «و انّى لهم التّناوش» يعنى من اين لهم تناول التّوبة و نيل مايتمنّون؟ قال ابن عباس: يسئلون الرّدّ و ليس بحين الرّدّ. التّناوش ــ التّناول من النّوش، تقول: ناش، ينوش، نوشاً اذا تناول. ميگويد: چون تواند بود ايشانرا دسترس بچيزى دور؟ و اگر بمدّ و همز خوانى برقراءت ابوعمرو و حمزه و كسائى معنى آنست كه: چون تواند بود ايشانرا فرا چيزى يازيدن از جائى دور، من النئش و هو الحركة البطيئة، يقال: تناءش اذا تحرّك لطلب شىءٍ بعد فوته، و المعنى: انّى لهم منال التوبة و الايمان بعد ما عاينوا الاخرة.

«و قد كفروا به» اى ــ بمحمد و القرآن «من قبل» نزول العذاب، «و يقذفون بالغيب من مكان بعيد» ــ الغيب ــ هاهنا الظّنّ، يعنى يرمون محمداً (ص) بالظّنّ لاباليقين و هو قولهم له: ساحرٌ بل كاهن بل شاعرٌ. و قال قتاده: يقولون بالظّنّ ان لابعث و لاجنة ولانار.

«و حيل بينهم وبين مايشتهون» قال الحسن البصرى: حيل بينهم وبين الايمان

و التّوبة و الرّجوع الی الدّنیا ، « کما فعل باشیاعهم » ای ـ اهل دینهم و موافقیهم من الامم الماضیة حین لم یقبل منهم الایمان و التّوبة فی وقت البأس ، « انّهم کانوا فی شکّ مریب » ظاهر الشرک .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « قل انّما اعظکم بواحدة ان تقوموا للّه . . . » گفته‌اند که : القیام للّه نقطهٔ پرکار طریقت است و مدار اسرار حقیقت ، هر که از تدبیر خود برخاست و کار خود با حق جلّ جلاله گذاشت ثمرهٔ حیوة طیّبه بسر دانشت ، نبینی جوانمردان اصحاب الکهف را که از خود برخاستند و تدبیر خود بگذاشتند و روی بدرگاه ربوبیت نهادند چنانك رب العزة فرمود : « و ربطنا علی قلوبهم اذقاموا » ، نگر که ایشانرا در غارغیرت در ظلّ رعایت و کنف ولایت چگونه جای داد ، آفتاب صورت را و خورشید تـا بنده را زهره نبود که گرد غار غیرت ایشان گردد و نور آفتاب متقاصر آید بحکم اضافت بانوار اسرار ایشان ، زیرا که نور آفتاب برای استضاءت خلق است و انوار اسرار ایشان برای معرفت حقّ .

دع الاقمار تخبو ام تنیر لنا بدرٌ تذل له البدور

نور آفتاب نور صورت است و نوردل ایشان نور سریرت ، لاجرم شعاع آفتاب صورت چون بایشان رسیدی از بریق شعاع نورسرّ ایشان دامن درچیدی، رب العالمین فرمود. «و تحسبهم ایقاظاً و هم رقود» پنداری که ایشان بیدارند وخود خفته بودند، اینست صفت اهل طریقت، بظاهرشان نگری ؛ ایشانرا بینی مشغول در میادین اعمال ، بسر آثرشان نگری ؛ ایشانرا بینی فارغ در بساتین لطف ذوالجلال، بظاهر درعمل درباطن نظّارهٔ لطف ازل ، از « ایّاك نعبد » کمر مجاهدت برمیان بسته ، از « ایّاك نستعین » تاج مشاهدت برسر نهاده ، درزیر قرطهٔ تسلیم پوشیده ، برزبر درّاعهٔ عمل فرو کشیده ، و فی اختیار اصحاب الکهف ابین دلیل و اوضح سبیل علی انّ الاصطفاء لیس بعلّة و الاختیار لیس بحیلة . سگی که چند گام برداشت

از پی دوستان حقّ تا بقیامت میخوانند که : « و کلبهم باسطٌ ذراعیه بالوصید » . پس مسلمانی که از سوزی وایمانی هفتاد سال بااولیآءِ حق صحبت دارد وسواد شباب به‌بیاض شیب رساند چه ظن بری که حق جل جلاله روز قیامت او را نومید گرداند ؟ کلا ولمّا انّه لایفعل ذلك .

« قل جآء الحقّ و مایبدئُ الباطل و مایعید » ـ آنروز که رسول خدا (ص) قدم مبارك در کعبه نهاد و عمرخطاب بعزّ اسلام رسیده و مؤمنان باسلام وی شاد گشته ودر کعبه بتان بسیار نهاده ؛ رسول (ص) در دست قضیبی داشت بر سینهٔ بتان میزد و میگفت : « جآء الحقّ و زهق الباطل ، جآء الحقّ و مایبدئُ الباطل و مایعید » ، و عمر میگفت : یا ایّها الاصنام هذا احمد هذا رسول الله حقّاً فاشهدوا ان کان حقّاً فاشهدوا ان کان حقّاً ما یقول فاسجدوا، آن بتان بیکبارهمه درسجود افتادند . ای جوانمرد ! کدام روز خواهد بود که رسول تحقیق با عمر تصدیق بر موجب اشارت توفیق باین کعبهٔ سینهٔ تو در آیند و آن بتان هوا و حرص را برهم زنند و این ندا در دهند که « جآء الحقّ وما یبدئُ الباطل و مایعید» « فألقی السحرة ساجدین » چگوئی ؟ ایشان بسجده آمدند یا ما ایشانرا بسجده آوردیم ؟ غلامی با خواجه میرفت ، غلام در مسجد شد نماز کرد و در لذّت مناجات دراز بماند ، خواجه گفت : بیرون آی ای غلام ، گفت : نمی گذارند ، گفت : که ترا بیرون نمی گذارد ؟ گفت : آنکه ترادر نمی گذارد. عجب نباشد که‌آدمی شنوای گویای دانا سجده کند ؛ عجب آنست که عمر گوید : ای بتان ناشنوای ناگویا اگر دین محمد حقّ است سجده کنید ، همه بیکبار سجده کردند . پاکا خداوندا ! دو کار منکر قبیح پیش عمر نهادند : عداوت رسول و طمع دنیا، آنکه از میان هردوحالی بدان نیکوئی پدیدآوردند که عمر را بزینت اسلام بیاراستند ، همچنین دوکارمنکر پیش سحرهٔ فرعون‌نهادند: یکی عداوت موسی دیگرولایت فرعون ،آنکه‌سرّی‌بدان‌عزیزی‌ازمیانه پدیدآوردند که : « فألقی‌السحرة ساجدین». دو محنت صعب پیش یوسف نهادند :یکی‌چاه دیگر زندان ، آنکه از میان هردو ولایت و سلطنت یوسف پدید آوردند که : « مکّنّا

لیوسف فی الارض » . دو نطفهٔ مهین در رحم فراهم آوردند و از میان هر دو صورتی بدین زیبائی پدید آوردند که : « و صورکم فاحسن صورکم » . دو نجاست فراهم آوردند در نهاد حیوان : یکی فرث دیگر دم ، از میان هردوشیر صافی پدید آوردند « من بین فرثٍ و دمٍ لبناً خالصاً » . دو کار صعب بر بنده جمع آمد : یکی معصیت دیگر تقصیر در طاعت از میان هردورحمت ومغفرت پدیدآوردند که : « یصلح لکم اعمالکم ویغفرلکم ذنوبکم » .

« و حیل بینهم و بین مایشتهون » ـ خبرمیدهد از ان بیچاره که در سکرات مرگ افتد و جانش بچنبر گردن رسد ، رخسارهٔ رنگینش از هیبت مرگ بیرنگ گردد ، قطرات عرق حسرت ازپیشانی وی روان گردد ،فرزندان بنازپرورده بربالین‌وی‌نشسته‌وروی‌برروی وی می‌مالند و دوستان و برادران بناکام اورا وداع میکنند و بزبان حیرت میگویند :

یا جامع الشمل و الاحشآء والکبد — یالیت امّك لم تحبل و لم تلد
تهدی الی عرصة الموتی علی عجلٍ — مودّع الاهل و الاحباب و الولد

کرام الکاتبین طومار کردار در میپیچند خازنان روزی جریدهٔ رزق در می‌نوردند ، متقاضیان حضرت قصد جان میکنند و آن بیچاره فرومانده در آرزوی یك روز مهلت بود ومهلتش ندهند ، خواهد که سخن گوید و قوّتش ندهند ، اینست که رب العالمین فرمود : « و حیل بینهم و بین مایشتهون » . روزی مردی صاحب واقعه بنزدیك رسول خدا آمد و از پراکندگـی دل و معصیت خود بنالید ، آب حسرت از دیده همی‌بارید و نفس سرد همی کشید و میگفت : یارسول‌الله. طبیب دلهای بیماران توئی ، دردها را درمان سازتوئی ، این درد مرا درمانی بساز و این خستگی‌مرامرهمی پدید کن که‌سخت‌بیمارم‌بگناه‌خویش ، غرقه‌ام بجرم خویش، آلوده‌ام بکردار خویش، مغرورم بپندار خویش . رسول خدا گفت : روزی و شبی را که در پیش داری ؛ باری کار خود بساز ، آنروز که رب العزة میفرماید : « و حیل بینهم و بین مایشتهون » ، و آن شب نخستین که ازو خبر میدهد : « و من ورآئهم برزخٌ الی یوم یبعثون » ، رو خلوتی بساز و ساعتی با درد و اندوه خود پرداز ، اشکی گرم از دیده فروبار و آهی سرد از دل برآر و بزبان تضرّع بگوی : خداوندا !

بهرصفت که هستم برخواست توموقوفم، بهرنام که خوانندم ببندگی تومعروفم.

بنده گر خوبست و گر زشت آن تست عاشق ار دانا و گر نادان تراست

خداوندا! همچون یتیم بی‌پدر گریانم، درمانده در دست خصمانم، خستهٔ جرمم و از خویشتن برتاوانم، خراب عمر و مفلس روزگار دیدی من آنم. خداوندا! فریاد رس که از ناکسی خود بفغانم. آن بیچاره برگشت با دلی پردرد وجانی پرحسرت، دودست برسرنهاده و چون زاردگان نوحهٔ تلهّف و تأسف در گرفته که: آه! من شدّة الموت و سکراته و من حسرت الفوت و غمراته، آه! من وحشة الاغتراب و فرقة الاحباب والنّوم علی التّراب، آه! من الایّام الّتی مضت فی البطالة و الاوقات الّتی فنیت فی الجهالة. دریغا که روزگار بباد بر دادیم و شکر نعمت مولی نگزاردیم! دریغا که قدر عمر خود نشناختیم و از کار دنیا باطاعت مولی نه پرداختیم! دریغا که عمر عزیز بسرآمد و نوبت رفتن در آمد، روزگار بگذشت و تبعات روزگار بماند.

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار وای خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

پیش ازان کین جان عذرآور فروماند ز نطق پیش ازان کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

۳۵- سورة الملائكة - « مكية »

۱- النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنـام خداوند فراخ بخشایش مهربـان ، « **الحمد لله** » ستایش نیکو الله را ، « **فاطر السموات والارض** » کردگار هفت آسمان و هفت زمین و نو سازندهٔ آن ، « **جاعل الملائکة رسلاً** » آفرید کار که فریشتگانرا رسولان کرد ، « **اولی اجنحةٍ** » خداوندان پرها « **مثنی وثلاث و رباع** » پرهای دو ان و سوان و چهاران « **یزید فی الخلق مایشآءُ** » می‌فزاید در آفرینش آفریدهٔ خویش آنچه خواهد ، « **انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر** (۱) » الله برهمه چیز تواناست .

« **ما یفتح الله للناس** » آنچه الله بگشاید مردمان را ، « **من رحمةٍ** » ازبخشایش [خویش باران یا جزآن] ، « **فلا ممسك لها** » باز گیرنده‌یی نیست آنرا ، « **وما یمسك** » وهرچه باز گیرد ، « **فلا مرسل لهُ** » گشاینده‌یی نیست آنرا ، « **من بعده** » ازپس گشادن و بستن الله ، « **و هوالعزیز الحکیم** (۲) » واوست آن توانای دانا .

« **یا ایها الناس** » ای مردمان ، « **اذکروا نعمت الله علیکم** » یاد کنید نیکوکاری الله بـر خویشتن ، « **هل من خالقٍ غیر الله** » هست آفریـدگاری جزالله « **یرزقکم من السمآ و الارض** » که روزی دهد شمارا ازآسمان وزمین ، « **لااله الاهو** » نیست خدائی جز او ، « **فانی تؤفکون** » (۳) چون می‌بر گردانند شما را ازراستی .

« **وان یکذّبوك** » و اگر دروغ زن گیرند ترا « **فقد کذّبت رسلٌ من قبلك** » دروغ زن گرفتند فرستادگانرا پیش از تو ، « **و الی الله ترجع الامور** » و با مراد الله گردد همه‌کار .

« **یا ایّهاالناس** » ای مردمان ، « **انّ وعدالله حقٌ** » وعده دادهٔ الله راست است و بودنی [روزشمارو پاداش] ، « **فلاتغرنکم الحیوة الدنیا** » مبادا که زندگانی این جهانی

شمارا فریفته [1] کناد، « و لایغرنکم بالله الغرور [5] » ومبادا که شما را فریفته [1] کند آن فریبنده [2].

« انّ الشیطان لکم عدوٌّ » دیو شما را دشمن است ، « فاتّخذوه عدوّاً » او را دشمن گیرید ، « انما یدعوا حزبه » او می‌خواند پس‌روان وفرمان برداران خویش را ، « لیکونوا من اصحاب السعیر [6] » تا از دوزخیان باشند .

« الّذین کفروا » ایشان که‌کافرشدند« لهم عذابٌ شدیدٌ » ایشانراست عذابی سخت ، « والّذین آمنوا و عملوا الصالحات » وایشان که بگرویدند و کردارهای نیك کردند ، « لهم مغفرةٌ و اجرٌ کبیر [7] » ایشانراست آمرزش و مزدی بزرگ .

« افمن زیّن له » باش کسی کـه براراستند او را ، « سوء عمله » بدِ کردار او ، « فرآه حسناً » تا آنرا نیکودید ، « فانّ الله یضلّ من یشآء » الله گم راه کند او را که خواهد ،«و یهدی من یشآء » وباراه می‌آرداورا که خواهد، « فلا تذهب نفسك علیهم حسراتٍ »جان‌تودرسرزحیرخوردن‌برایشان‌مشا،« انّ الله‌علیمٌ بمایصنعون [8] » الله داناست بآنچه ایشان میکنند [ازآن بی‌خبر نیست] .

« والله الّذی ارسل الریاح » اللهاوست که میگشاید بادها ، « فتثیر سحاباً » تا می انگیزاند بآن میغها ، « فسقناه الی بلدٍ میتٍ » می رانیم آنرا بشهری و زمینی مرده ؛ « فاحیینا به الارض بعد موتها » تا زنده کنیم بآب‌آن میغ زمین را پسِ مرك آن ، « کذلك النشور [9] » انگیختن پسِ مرك همچنان است .

« من کان یرید العزّة »هر که عزّمیخواهداین‌جهانی وآن جهانی بهم ، « فلله العزّةجمیعاً» عزّ این جهانی وآن‌جهانی هردوالله‌راست ، « الیه‌یصعد الکلم الطیب » بسوی او بر میشود سخنان پاك خویش ، « و العمل الصالح یرفعه » و کردار نیکو می‌بربرد آن سخنان را، « والّذین یمکرون السیئات » وایشان که بدی میکنند باساز ومکر،« لهم‌عذابٌ شدیدٌ» ایشانراست عذابی سخت،« و مکر اولئك هو یبور [10] » و ساز و دستان ایشان آنست که فرو خواهد ماند و تباه خواهد شد .

۱ ـ نسخهٔ الف : فرهیفته ۲ ـ نسخهٔ الف : فرهیونده .

« **و الله خلقکم من تراب ٍ** »الله‌بیافرید شمارا ازخاك ، « **ثم ّ من نطفة ٍ** » پس از آب پشت، « **ثم ّ جعلکم ازواجاً** » پس شماراجفت کردمرد وزن « **وماتحمل من انثی** » وهیچ باربر نگیرد مادینه یی ، « **و لاتضع ا ّلا بعلمه** » و بـار ننهد مگر بدانش او « **وما یعمر من معمر** »وهیچ درازز ند گانی، نکنند درازز ند گانئی« **ولا ینقص من عمره** » و هیچ بنکاهند از عمر دیگری و کم نکنند زند گانی او از زند گانی کسی دیگر ، « **ا ّلا فی کتاب ٍ ان ّ ذلك علی الله یسیر** (۱۱) » مگر در نوشته ایست که کردن آن ونگه داشتن آن برالله آسانست .

النوبة الثانیة

این سوره « **سورة الملائکة** » خوانند از بهر آن که صفت خلق‌فریشتگان جز درین سوره نیست در همه قرآن و در مکّیّات شمرند که‌نزول همه بمکه بوده سه‌هزار و صد و سی حرف است وصدو نود و هفت کلمه و چهل و پنج آیت و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگریك آیت بقول بعضی مفسران‌معنی آن منسوخ است نه لفظ «انا ارسلناك بالحقّ بشیراً و نذیراً » و در فضیلت سوره **ا ُبی ّ کعب** روایت کند از**مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام قال :«من قرأ **سورة الملئکة** دعته یوم‌القیمة ثمـانیة ابواب من الجنة ان ادخل من ای ّ ابواب شئت » .

« الحمد لله » ای ـ الشکرلله و المنّة لله.قال النبی (ص) : « لیس شیء ٌ احبّ الی‌الله من الحمد و لذلك حمد نفسه لیقتدی به فی حمده » و قال (ص) : « الحمد رأس الشکر ما شکر الله عبد لایحمده » . قال بعض اهل العلم : الحمد نوع والشّکر جنس فکل‌حمد ٍ شکر و لیس کل شکر ٍ حمداً و هوعلی ثلث منازل : شکر القلب وهوالاعتقاد بان‌الله‌تعالی ولی النّعم فذلك قوله : « و مابکم من نعمة ٍ فمن الله » و شکراللسان وهو اظهار النّعمة بالذّ کرلها و الثّناء علی مسدیها فذلك قوله: « وامّا بنعمة ر ّبك فحدّث » وهورأس‌الشکر المذ کور فی الحدیث و شکر العمل و هوآداب النفس بالطّاعة فذلك قوله : «اعملوا آل داود شکراً » .

قوله :«فاطر السموات والارض جاعل الملئكة رسلاً اولی اجنحةٍ» یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و الحفظة و یقال لم ینزل اسرافیل علی نبی الّا علی محمد نزل فاخبره بماهو کائن الی یوم القیمة ثمّ عرج و روی انّ رسول الله (ص) سأل جبرئیل علیه السلام ان یتراایاله فی صورته فقال له جبرئیل : انّك لن تطیق ذلك ، قال انّی احبّ ان تفعل فخرج رسول الله (ص) الی المصلّی فی لیلة مقمرة فاتاه جبرئیل فی صورته فغشی علی رسول الله (ص) حین رآه ثمّ افاق وجبرئیل مسنده واضعاً احدی یدیه علی صدره والاخری بین کتفیه فقال رسول الله (ص) :« سبحان الله ما کنت اری شیئاً من الخلق هکذا فقال جبرئیل فکیف لو رایت اسرافیل انّ له لاثنی عشر جناحاً جناحٌ منها بالمشرق و جناحٌ بالمغرب و انّ العرش لعلی کاهله و انّه لیتضائل الاحایین لعظمة الله عزوجل حتی یعود مثل الوضع .

قوله : « مثنی و ثلاث و رباع » کقوله عزوجل :« فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع » یعنی اثنین اثنین و ثلاثة ثلاثة واربعة اربعة والفتح فی ثلاث ورباع لانّها معدولتان عن ثلثة ثلثة واربعة اربعة وهما ومثنی فی موضع خفض لانّهما نعوت اجنحةٍ و قوله : « مثنی وفرادی » فی سورة سبا فی موضع النصب علی الحال تقول : دخلوا احاد احاد و ثناء و ثلاث و رباع کذلك الی العشرة . « اولی اجنحةٍ » ـ اولوا جمع ذووا ولات جمع ذاتٍ یقال رجل ذوقوّة و رجال اولو قوّة و امرأة ذات حمل و نسآء اولات حملٍ و یقال ایضاً رجل ذوقوّةٍ و رجال ذووقوی و امراة ذات حملٍ ونسآءٍ ذوات احمالٍ ،« یزید فی الخلق» ای فی خلق الملائکة ما یشآء وردت فی عجائب صور الملئکة اخبارٌ یقال انّ حملة العرش لهم قرون وهم فی صورة الاوعال و فی الخبر انّ فی السمآءِ ملائکة نصفهم ثلج و نصفهم نورٌ وملائکةً نصفهم ثلج و نصفهم نار تسبیحهم : یا من یؤلّف بین الثّلج والنّار الّف بین قلوب المؤمنین. وقیل: لم یجمع الله عزوجل فی الارض لشیءٍ من خلقه بین الاجنحة والقرون والخراطیم والقوائم الّا لاضعف خلقه وهو البعوض وقال الزهری فی قوله :« یزید فی الخلق مایشآء وهو الصوت الحسن وروی فی بعض الاخبار انّ النّبی (ص) قال :« زیّنوا القرآن باصواتکم»

و هذه الرّواية ان صحّت فمعناه : زيّنوا اصواتكم **بالقرآن** فقدم الأصوات على مذهبهم في قلب الكلام كقول **العرب** : عرضت الناقة على الحوض ، اى ــ عرضت الحوض على النّاقة و قال الشّاعر :

كانت عقوبة ما فعلت كما | كان الزّناآء عقوبة الرّجم

و المعنى : كان الرّجم عقوبة الزنا وروى عن **شعبة** قال : نهانى **ايوب** ان احدّث «زيّنوا **القرآن** باصواتكم» قال لان فيه اثبات مذهب من يقول باللّفظ و جلّ كلام الخالق ان يزيّنه صوت مخلوق ، بل هو بالتزّيين لغيره و التحسين له اولى قال و الصّحيح ماروى **عبدالرزاق** عن **معمر** عن **منصور** عن **طلحة** عن **عبدالرحمن** بن **عوسجة** عن **البراء بن عازب** انّ رسول الله (ص) قال : « زيّنوا اصواتكم بالقرآن » و هكذا رواه **سهيل بن ابى صالح** عن ابيه عن **ابى هريرة** بتقديم الاصوات على القرآن والمعنى اشغلوا اصواتكم بالقرآن و الهجوا بقرآءته و اتخذوه زينةً و شعاراً ولم يرد تطريب الصوت به اذليس هذا فى وسع كل احد ، وعن **عبدالله بن كعب** ، عن ابيه انّ **اسيد بن خضير** كان رجلا حسن الصوت بالقرآن و انّه اتى النّبى (ص) فقال : بينما انا اقراء على ظهر بيتى و المرأة فى الحجرة و الفرس مربوط اذغشيتنى مثل السحابة فخشيت ان ينفر الفرس فتفزع المرأة فتسقط فانصرفت فقال النّبى (ص) : اقرأ **اُسيد** فانّ ذاك ملك استمع القرآن . وعن **عبدالرحمن بن السآئب** قال قدم علينا **سعد بن مالك** بعد ما كف بصره واتيته مسلماً عليه فقال مرحباً بابن اخى بلغنى انك حسن الصوت بالقرآن سمعت رسول الله (ص) يقول انّ هذا **القرآن** نزل بحزن و كآبة فاذا قرأتموه فابكوا فان لم تبكوا فتباكوا و تغنّوا به فمن لم يتغنّ به فليس منّا» قال **الشافعى** (رض): معنى التغنّى تحسين الصّوت كيف ماقدر حدرا و تحزيناً لم يكن فيه زيادةٌ فى هجآءِ الحروف حتى يحول بذلك معنى الحروف و قيل « يزيد فى الخلق مايشآءِ » يعنى الخط الحسن و فى الخبر عن رسول الله (ص) قال : « الخط الحسن يزيد الحق وضحاً » وقال **قتادة** هو الملاحةُ فى العينين والفصاحة فى المنطق و قيل : جمال الصّورة و كمال السيرة وهو الخلق الحسن . « انّ الله على كلّ شيءٍ قديرٌ » من الزّيادة و النقّصان .

«مایفتح‌الله» ـ جزم‌الحآءِ للشرط و کذلک قوله « و مایمسک » اسکان‌الکاف للشرط و معنی الفتح ههنا الارسال یعنی : ما یرسل‌الله للناس من رحمة مطرٍ و رزقٍ و عافیهٍ « فلاممسک لها » ای ـ لایستطیعُ احدٌ حبسها و منعها، « ومایمسک فلامرسل له من بعده » ای ـ من بعد امساکه « وهوالعزیزُ » فیما امسک « الحکیم » فیما ارسل. وقیل : الفتح ضربان : فتح آلهی وهوالنّصرة بالوصول الی العلوم والهدایات الّتی هی ذریعة الی الثواب والمقامات المحمودة فذلک قوله : « انّا فتحنالک فتحاً مبینا » وقوله : « فعسیالله ان یأتی بالفتح اوامرٍ من عنده » .والثانی فتح دنیوی و هوالنّصرة فی الوصول الی اللّذات البدنیّة و ذلک قوله . « مایفتح الله للنّاس من رحمةٍ » و قوله : « لفتحنا علیهم برکاتٍ من السمآءِ و الارض» .

قوله : « یا ایّها النّاسُ اذکروا نعمت الله علیکم»و هی ثلثة اضرب : نعمةٌ خارجةٌ کالمال و الجاه ،ونعمةٌ بدنیّةٌ کالصحة والقوّة، ونعمةٌ نفسیّةٌ کالعقل و الفطنة، فاذکروها بالشکر لها والثنآءِ علی معطیها.«هل من خالقٍ غیرُ الله»قرأ حمزة و الکسائی « غیر» بالخفض الباقون بالرفع.« یرزقکم من السمآءِ والارض » یعنی المطرو النّبات ، تاویل آلایة : انّ من لایقدر علی الخلق لایقدر علی الرزق .« لااله الا هوالذی یرزقکم فانّی تؤفکون »؟ تصرفون عن الحق .

« و ان یکذّبوک فقد کذّبت رُسلٌ من قبلک » یعزّی‌الله عزّوجل نبیّه علیه‌السلام « والی الله ترجع الامور » یعنی الی مراده .

« یا ایّها النّاس انّ وعد الله حقٌ » ای ـ کائنٌ لاشک فیه وهی الساعة آتیةٌ لاریب فیها.«فلاتغرّنکمُ الحیوة الدّنیا ولایغرّنکم بالله‌الغرور » یعنی الشّیطان والدّنیا، وفی بعض الآثار : « یا بن آدم لایغرّنک طول المهلة فانّما یعجل بالاخذ من یخاف الفوت » ، و قریء فی الشواذّ : « الغرور » بضّم الغین و له معنیان: احدهما المصدر و الثانی الجمع تقول غارّ و غرور مثل قاعدٍ و قعودٍ و جالسٍ و جلوسٍ و راقدٍ و رقودٍ و هی الشّیطان والدّنیا والقرین السوء، قال امیر المؤمنین علی (ع) : « الدنیا تضرّ و تغرّ وتمرّ ».

« ان‌ّ الشیطان لکم عدوٌ » یعنی فی‌الدّین «فـاتخذوه عدوّاً »ای ـ عادوه وحاربوه و لاتطیعوه، « انّما یدعوا حزبه » اشیاعه و اولیآءه ُ،« لیکونوا من‌اصحاب السعّیر » ای ـ لیسوقهم الی النّارفهذه عداوته، ثم بین حال موافقیه ومخالفیه فقال : « الذین کفروا »یعنی **بمحمد** و **القرآن** ،« لهم عذابٌ شدیدٌ »غلیظ ،« والذین آمنوا» **بمحمد** و **القرآن** «و عملواالصالحات» الطاعات فیما بینهم و بین ربهّم « لهم مغفرةٌ » لذنوبهم « و اجرٌ کبیرٌ » ثوابٌ عظیمٌ فی الجنّة .

« افمن زیّن له » ای ـ شبّه و موّه علیه و حُسّن له ، « سوء عمله » و قبیح فعله ، «فرآه حسناً » ـ هذا کلامٌ جوابه محذوفٌ تأویل جوابه : هو کمن لم یزیّن له‌سوء عمله ورأی‌الحقّ‌حقّاً والباطل باطلاً. این آیه درشأن **بوبکر صدیق** فروآمدو **بوجهل هشام**، **بوجهل** است که کفروشرك و فعل بداو بروآراستند تاآنرا نیکو دید،و برپی آن‌ایستاد وراه حق بگذاشت وشیطانرا طاعت داشت وخذلان حق بدورسید ، و **بوبکر صدیق**توفیق یافت تا حق از باطل بشناخت و برپی حق رفت و باطل بگذاشت ، رب العالمین گفت : ایشان کی برابر باشند یکی کشتهٔ خذلان و دلش نهبهٔ شیطان وآن دیگر آراستهٔ توفیق و دلش حرم رحمن ، **بوبکر** بحکم لطف ازل نـواخته و علّت نه ، **بوجهل** بحکم عدل رانده وحیلت نه ، اینست که رب العزة گفت : « فانّ الله یضلّ من یشآء ویهدی من‌یشآء» الله آنرا که خواهد بیراه کند وآنرا که خواهد راه نماید ، ای **محمد** توبر کفر ایشان وهلاك‌ایشان‌غم‌مخور« فلاتذهب‌نفسك علیهم حسراتٍ »یعنی‌فلاتذهبنّ‌تتحسّرعلیهم ، تومشو که برایشان نفـر یغهـا خوری . و برقراءت **جعفر** « فلاتذهب نفسك علیهم حسـرات» جان خویش در سر نفـریـغ برایشان مکن ، جان خویش درسر زحیر خوردن برایشان مکن ، همانست که گفت : « لعلّك باخعٌ نفسك الّایکونوا مؤمنین » ومحتمل‌است که که « فلاتذهب‌نفسك » جواب « افمن زیّن » باشد یعنی : افمن زیّن له‌سوء عمله فاضلّه‌الله تتحسّر علیه ؟ . و قیل : فیه تقدیم و تأخیر مجازه : افمن زیّن له سوء عمله فرآه حسناً فلا تذهب نفسك علیهم حسراتٍ فانّ الله یضلّ من یشآء و یهدی من یشآء ، « انّ الله علیمٌ

بما یصنعون » ـ الله میداند که ایشان در کار محمد (ص) چه مکر میسازند در دار الندوه، وایشانرا بسزای ایشان عقوبت کند.

« الله الّذی ارسل الرّیاح » ـ ارسال در قرآن بدو معنی است: یکی بمعنی فرستادن کقوله: « ارسلناك بالحقّ بشیراً و نذیراً »، و یکی بمعنی فرو گشادن کقوله: « ارسل الرّیاح » ـ الله است که فرو گشاید بتقدیر و تدبیر خویش بهنگام در بایست و باندازهٔ بایست بادهای مختلف ازمخارج مختلف، یکی ازان بادها آنست که میغ فراهم آرد چنانك گفت: « فتثیر سحاباً » ـ السحاب هوجسمٌ یملاه الله ماء کما شاء. وقیل: هوبخارٌ یرتفع من البحار و الارض فیصیب الجبال فیستمسك ینا له البرد فیصیرماء و ینزل، « فسقناه الی بلدٍ میّتٍ فاحیینا به الارض بعد موتها کذلك النشور » من القبور. عن ابی رزین قال: قلت: یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی وما آیة ذلك فی خلقه؟ فقال: هل مررت بوادی اهلك محلاً ثمّ مررت بها تهتز خضرآء؟ قلت: نعم. قال: کذلك یحیی الله الموتی و ذلك آیاته فی خلقه.

« من کان یرید العزّة » یعنی: من کان یریدان یعلم لمن العزّة؟ « فللّه العزّة جمیعاً » سبب نزول این آیه آن بود که کافران بتانرا می‌پرستیدند و بآن پرستش عزّ خود میخواستند و ازیشان عزّت طلب میکردند چنانك رب العزة گفت: « ایبتغون عندهم العزّة فان العزّة لله جمیعاً » ـ عزّت بحقیقت همه خدایراست و هر که خواهد که در دو جهان عزیز گردد تا خدایرا فرمان بردار بود فانّما ینال ما عندالله بطاعته. واثبت العزّ فی آیةٍ اخری لله و لرسوله و للمؤمنین و قال هاهنا: « فللّه العزّة جمیعاً » وجه الجمع بینهما انّ عزّ الرّبوبیّه و الالهیّة لله وصفاً و عزّ الرسول وعزّ المؤمنین له فعلاً و منّةً وفضلاً فاذاً لله العزّة جمیعاً.

« الیه یصعدا لکلم الطّیّب » یعنی لا اله الّا الله و کلّ ذکرٍ مرضیٍ لله سبحانه و تعالی. روی ابوهریرة عن النبی (ص) فی قوله عزوجل: « الیه یصعد الکلم الطّیّب و العمل الصالح یرفعه »؛ قال: هوقول الرّجل « سبحان الله و الحمد لله و لااله الاالله و الله اکبر » اذا قالها العبد عرج بها ملكٌ الی السمآء فحیّا بها وجه الرّحمن عزوجل، فاذا لم یکن

عمل ٌ صالح ٌ لم تقبل منه . قال **الحسن** و **قتادة** : الكلم الطيب ذكر الله والعمل الصالح اداء فرائضه فمن ذكر الله ولم يود فرائضه ردّ قوله على عمله . وفى الخبر: «ليس الايمان بالتمنّى ولا بالتحلّى ولكن ماوقر فى القلب وصدّقه العمل فمن قال حسناً وعمل غير صالح ردّ الله عليه قوله ومن قال حسناً وعمل صالحاً رفعه العمل ذلك بان الله يقول: «اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» ودليل هذا التأويل قوله (ص): «لا يقبل الله قولا الا بعمل ولا يقبل قولا وعملاً الا بنيّة» وجآء فى الخبر: «طلب الجنّة بلا عمل ٍ ذنب ٌ من الذنوب». وقيل: «يرفعه» اى يجعله رفيعاً ذا قدر ٍ وقيمة ٍ مثل ثوب ٍ رفيع ٍ ومرتفع ٍ وقيل: الهاء ُ كناية ٌ عن العمل و الرّفع من صفة الله عزوجل، اى يرفعه الله «والذين يمكرون السيئات لهم عذاب ٌ شديد ٌ»، قال **ابو العالية** : يعنى الذين مكروا برسول الله فى **دار الندوة** وقال **الكلبى** : يعملون السيئآت فى الدّنيا وهم اهل الرّيآء وقال **ابن عباس** و **مجاهد** : هم اصحاب ُ الزّنا. وقيل: نزلت فى المشركين **ابى جهل** وذويه «ومكر اولئك هو يبور ُ» اى يكسد ويفسد ويضمحل «وكلّ يعمل على شاكلته» فللمكر السّيىء قوم ٌ اشقيآء وللكلم الطّيّب والعمل الصّالح قوم ٌ سعدآء ، يقال : رجل بور وقوم بور اى هلكى و البوار و الكساد، وفى الحديث : «نعوذ بالله من بوار الايم» .

«و الله خلقكم من تراب ٍ» يعنى **آدم** «ثـمّ من نطفة ٍ» يعنى ذرّيته، «ثمّ جعلكم ازواجاً» اى اصنافاً «و ماتحمل من انثى» دخلت «من» للتأكيد، و «لاتضع» حملها التمام و غير تمام، «الا بعلمه وما يعمّر من معمّر ٍ» اى من طويل عمر، «ولا ينقص من عمره» يعنى ولا ينقص عمر هذا فيجعل اقلّ من عمر الآخر، «الا فى كتاب ٍ» اى مكتوب ٍ «مبين ٍ» فى لوح محفوظ . قيل هو مكتوب ٌ فى اول الكتاب عمره كذا و كذا سنة ثم يكتب اسفل من ذلك ذهب يوم ذهب يومان ذهب ثلاثة ايّام حتى ينقطع عمره «انّ ذلك» اى حفظ ذلك «على الله يسير ٌ» .

النوبة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«بسم الله» كلمة ٌ من آمن بها امن زوال النعمى و حظى بنعيم الدّنيا و العقبى من آمن بها سعد سعادةً لايشقى و وجد ملكاً لايبلى وبقى فى العزّ و العلى قال النّبى (ص):

« من رفع قرطاساً من الارض مکتوبٌ فیه بسم الله الرّحمن الرّحیم غفرالله له ما تقدم من ذنبه » ـ هر که پاره‌یی کاغذ که برو بسم الله نوشته باشد از زمین بردارد تعظیم واحترام نام و صفت الله را، دران حال ازحضرت عزّت امر آید بفریشتهٔ دست چپ وی که قلم عفو کرد جرآئد جرآئم وی در کش که ما گناهان وی هرچه تا امروز کرد از صغائر و کبآئر همه آمرزیدیم. در ضمن این حدیث اشارتی است و در معنی وی بشارتی: کسی کـه نام خداوند از روی تعظیم بدست بر گیرد چنین خلعت رفعت می‌یابد، پس چگوئی؟ کسی که این نام بدل بر گیرد و بجان بپذیرد از روی مهر و محبّت اگر فردا خلعت رحمت یابد و بعزّ وصلت رسد چه عجب باشد ؟ نام خداوندی است که حکم او بی زلل فعل او بی حیل. صنع او بی خلل خواست او بی علل وصف او بی مثل مقدرّی لم یزل، نام خداوندی که عطای او از خطآی تو بیش ، وفای او از جفای تو بیش، غفران او از عصیان تو پیش ، احسان او از کفران تو بیش، نعمت او از حاجت تو بیش ، رحمت او ازمعصیت تو بیش . ای خداوندی که در ذات بی‌مثالی و در صفات بی‌همالی در حکم بی احتیالی و در صنع بی اختلالی صانع باجلالی و قادر بر کمالی خالق لم یزل و لایزالی .

جمالك لایقاس الی جمالٍ وقدرك جلّ عن درك المثال

وحبّك سارفی کبدی وقلبی مسیرالشمس فی کبد الهلال

« الحمد لله فاطر السموات و الارض » الحمدلله الّذی هولی هوالحمد الذی حمدت به نفسی لاحمد کم. حمدی که مرا شاید آن حمد است که از ما آید نه آن که ازتوآید. از آب و خاك چه آید که جلال عزّت و جمال صمدیّت مرا شاید ؟ نعت حدثان را بقدم چه راهست رسم فانی بحق باقی کی رسد؟لم یکن ثم کان ، حمد لم یزل و لایزال چون تواند ؟ ای آدمی حمد تومعلول است بتقاضای عفو ومغفرت، معلول کی بود شایستهٔ حضرت جلال عزّت، جلالی را که منزّه است از علل و مقدس از خلل حمدی ؛باید حقیقت و آن جز حمد من که خداوندم نیست که من حق‌ام و صفات من حقیقت، عبدی اکنون من بسزای خود حمد آوردم تو نیز بسزای خود برحدّ امکان خود حمد من بهارتا آن مجاز تو

بکرم خود تبع حقیقت گردانم و حکمش حکم حقیقت نهم ، ای دوست من اگر تو آمین گوئی و آن گفت تو با آمین گفتن موافق افتد گناهانت می‌بیامرزم ، پس چون حمد من گوئی و حمد تو با حمد من موافق آید ؛ کدام و هم احتمال کند و در کدام خاطر کنجد آن نواخت و خلعت که ترا ارزانی دارم، بشنو تا این سخن را بنظیری مؤیّد گردانم : رب العزة فرمود: «شهدالله انّه لااله الاهو» پیش از آن که ترا شهادت فرمود خود شهادت آورد از بهر آن که شهادت تو معلول است بتقاضای انجاز وعد بهشت و احتراز از وعید دوزخ و نیز شهادت تو وقتی است و صفات اوجل جلاله ازلی و سرمدی و وقتی هر گز سزای ازلی نباشد، پس خود شهادت آورد و شهادت وی ازلی تا چون بیاری وقتی تبع ازلی گردد و حکمش حکم ازلی شود و ترا بحکم تبعیّت ثواب ابدی دهد.

«جاعل الملائکة رسلاً اولی اجنحةٍ مثنی وثلاث و رباع» تعرّف الی العباد بافعاله و ندبهم الی الاعتبار بها فمنها مایعلمون ذلك معاینةً کالسمآء و الارض و غیرهما ومنها ما سبیل اثباته الخبر و النّقل لانعلمهُ بالضّرورة و لابدلیل العقل فالملئکة منه و لاتتحقّق کیفیّة صورتهم و اجنحتهم و انّهم کیف یطیرون باجنحتهم الثلاث والاربع لکن علی الجملة نعلم کمال قدرته و صدق کلمته، هرچند که فرشتگان مقرّبان درگاه عزّت‌اند وطاووسان حضرت الهیّت در حجب هیبت بداشته و کمر انقیاد برمیان بسته و سر برخط فرمان نهاده که «لایعصون الله ماامرهم ویفعلون مایؤمرون» جائی دیگر فرمود : «بل عبادٌ مکرمون» با این منزلت و مرتبت خاکیان مؤمنان و صالحان فرزند آدم بر ایشان شرف دارند و افزونی، نبینی که مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : «المؤمن اکرم علی الله من الملئکة الّذین عنده» و قالت عائشة : قلت یا رسول الله من اکرم الخلق علی الله ؟ قال : یاعائشة اما تقرئین «انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات اولئك هم خیر البریّة». وروی انّ الملائکة قالت: یا ربّنا انّك اعطیت بنی آدم الدّنیا یأکلون منها ویتمتعون ولم تعطنا فاعطنا الاخرة فقال: و عزّتی لااجعل صالح ذرّیة من خلقت بیدی کمن قلت له کن فکان و قال (ص) : «انّ المؤمن یعرف فی السمآء کما یعرف الرجل اهله و ولده و انّه اکرم علی الله من

ملك مقرّب ». درآثار بیارند که دربدو آفرینش آدم که ربّ العزة نشر بساط تو قیر آدم را و تمهید قاعدهٔ عصمت او را بسا فریشتگان این خطاب کرد که « انّی جاعلٌ فی‌الارض خلیفةً » ایشان بطریق استخبار گفتند: « اتجعل فیها من یفسد فیها » وربّ‌العزّة ایشانرا جواب داد که « انّی اعلمُ مالاتعلمون » ایشان ازآن گفت پشیمان شدندو بتضرع درآمدند و درطلب رضای حقّ کوشیدند گفتند: الهنا نسمع خطابك و نخاف عقابك و نطیع من اطاعك فارض عنّا ـ خداوندا سمع ما فدای خطاب قدیم تو و نهاد ما فدای قهر و عتاب تو عبادت وتقدیس ما نثار اقدام وفا داران درگاه تومراد ما آنست که حضرت رضای تو بمنّت ازلی ما را قبول کند. خطاب آمد: کهرضای‌مادران است کهشما که کرام مقربان‌اید گرد عرش ماطواف میکنید و جنایت نا کردهٔ ذرّیت آدم را که هنوز در کتم عدم‌اند استغفارمیکنید، اینست که ربّ العالمین فرمود: « والملائکة یسبّحون بحمد ربّهم ویستغفرون لمن فی‌الارض » وشما که نقبای حجب‌اید برای عصیان اهل غفلت را ازذرّیت آدم می گریید تابسبب گریستن شما معاصی ایشان بمغفرت بپوشیم،و فی‌ذالك ما روی انّ النّبی (ص): قال: « لمّا اسری بی الی‌السّمآء سمعت دویّا فقلتُ ما هذا یا جبرئیل؟ قال هذا بکاء الکروّبیین علی اهل الذّنوب من امّتك »

«یزید فی الخلق مایشآء » قول اهل تحقیق آنست که مراد بساین‌علوّ همّت است همت عالی کسی را دهد که خود خواهد،اصحاب همت سه‌اند: یکی‌را همت دنیاست غایت امیدوی آن و قطب آسیای سعی وی‌آن و فی‌الخبر: « من اصبح والدّنیا اکبر همّه‌فلیس من الله و الزم قلبه اربع خصال همّاً لاینقطع عنه ابداً و شغلاً لایتفرّج منه ابداً و فقراً لایبلغ غناهُ ابداً و املاً لایبلغ منتهاه ابداً ».شب معراج مصطفی علیه الصلوة و السلام شخصی‌را دید برصورت عروسی‌آراسته گفت ای جبرئیل این‌شخص کیست ؟ گفت دنیاست که خود را در دیدهٔ دون همتان می‌آراید.و امّت تو از هفتادهزار یکی بود که جان خود را از عشق جمال او در طلب خدا بازخرد . و کسی را که همّت او همه دنیا بود ازو بوی قطیعت آید و نعوذ بالله منه،دیگری را همّت وی تا بعقبی رسد باغ وبستان و نعیم الوان

حور و قصور و ولدان و خیرات حسان بردل وی همه آن گذرد و روز گاروی نشان آن دارد این حال مزدورست در بند پاداش مانده از حقایق مکاشفات و خلوت مناجات باز مانده. سدیگر مرد آنست که همتی عالی دارد در دل رازی نهانی دارد دل او اسیر مهر وجان او غرقهٔ عیان نه از دنیا خبردارد نه از عقبی نشان بزبان حیرت همی گوید: ای یگانهٔ یکتا از ازل تا جاودان ای واحد و وحید در نام و درنشان زنده‌مان کن بزندگانی دوستان بعین جمع‌مان زنده‌دار بنور قرب آبادان دوگانگی بر گیر از میان و بر مقام توحیدمان فرودآر با مقرّبان.

«ما یفتح الله للنّاس من رحمة» از روی فهم بزبان طریقت این آیت اشارت است بفتوح اهل ایمان و معرفت، فتوح نامی است آنرا که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی ازآن واردات رزق و عیش است نامطلوب و نامکتسب دیگر قسم علم لدّنی است ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده وبادل آشنا.

پیر طریقت گفت: آه! ازین علم ناآموخته گاه درآن غرقم و گاه سوخته گوینده ازین باب دریاست گاه درمدّ و گاه درجزرچون در مقام انبساط بود عالم ازصفوت پر کند چون در مقام هیبت بود عالم از بشریّت پر کند. وهم از ابواب فتوح است خواب نیکو و دعای نیکان و قبول دلها، وفی‌الخبر: «انّ الله اذا احبّ عبداً احبه اهل السموات والارض و یوضع له القبول فی‌الارض»

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: و«**مایستوی البحران**» دودریابهم نه‌یکسان، «**هذاعذبٌ فراتٌ**» این یکی خوش سخت خوش، «**سائغٌ شرابهُ**» گوارنده آب او، «**وهذا ملحٌ اجاجٌ**» و این دیگر شور تلخ زبان گز، «**ومن کلّ تأکلون**» و از هر یکی میخورید، «**لحماً طریاً**» گوشتی تازه، «**و تستخرجون حلیةً**» و بیرون می‌آرید ازهرشوری مروارید، «**تلبسونها**» تامی پوشیدآنرا، «**وتری الفلك فیه**» ومی‌بینید کشتیهادران، «**مواخر**» روان وآب بزّان، «**لتبتغوا من فضله**» تا میجوئید از فضلو نیکوکاری او، «**و لعلکم تشکرون (۱۲)**» و تا مگر آزادی کنید.

« **یولج اللیل فی النهار** » درمی‌آرد شب تاریك در روز روشن ' « **و یولج النهار فی اللیل** » و در می‌آرد روزروشن درشب تاریك ، « **و سخر الشمس و القمر** » ونرم کرد و روان و بفرمان خورشید و ماه را ' « **کل یجری لاجل مسمی** » شب و روز خورشید و ماه میرودسرانجامی نام‌برده‌را، « **ذلکم الله ربکم** » آن‌خداوند شماست ، « **له الملك** » و پادشاهی اوراست ' « **و الذین تدعون من دونه** » و ایشانرا که می پرستید بخدائی فرود از الله، « **ما یملکون من قطمیر** (۱۳) » بدست ایشان پوست‌خست خرمانیست .

« **ان تدعوهم** » اگرخوانیدایشانرا،« **لایسمعوا دعاءکم** » خواندن شمانشنوند، « **ولو سمعوا ما استجابوا لکم** » و اگر شنودندی پاسخ نتوانندی و بکار نیایندی شما را ،« **ویوم القیمة یکفرون بشرککم** » و روز رستاخیر بانباز گرفتن شما کافر شوند و از شما بیزار ، « **ولاینبئك مثل خبیر** (۱۴) » و خبر نکند ترا هیچ کس چنان خبردار،و آگاه نکند ترا هیچ کس چنان آگاه کن .

« **یا ایها الناس** » ای مردمان « **انتم الفقراء الی الله** » شما درویشان اید و بسا نیازفرا الله،« **والله هو الغنی الحمید** (۱۵) » والله‌اوست‌آن بی‌نیازنکونام ستوده .

«**ان یشأیذهبکم** »اگرخواهدببردشمارا بانیست ، « **و یأت بخلق جدید** (۱۶) » و آفریده‌یی آرد نو .

« **و ما ذلك علی الله بعزیز** (۱۷) » و آن برالله دشخوار و سخت نیست .

« **و لاتزر وازرة وزراخری** » وهیچ بار کش باربد کس نکشد، « **وان تدع مثقلة** » و اگر تنی گران بار کرده خود را بگناهان کسی را خواند ،« **الی حملها** » با آن بار خود تا ازوی بر گیرد،« **لایحمل منه شیء** » از آن بار اوهیچیز برنگیرند ، « **و لوکان ذاقربی** » و از چند سخت نزدیك خویشاوند خواند ، « **انماتنذر الذین یخشون ربهم بالغیب** » تو که آگاه کنی آگاه کردن که سود دارد ایشانراست که می‌ترسند از خداوند خویش نا دیده،« و **اقاموا الصلوة** » و نماز بپای دارند،بهنگام « **و من تزکی فانما یتزکی لنفسه** » وهر که هنری بادیدآید ؛ خویشتن را بادیدآید ،

«والی الله المصیر (۱۸) » و باز گشت خلق همه با خدای است .

« **ومایستوی الاعمی و البصیر** » هام سان نیست نابینا وبینا،« **ولا الظلمات ولاالنور** (۲۰) » و نه تاریکیها و روشنائیها .

« **ولاالظل ولاالحرور** (۲۱) »و نه سایهٔ خنك وتیزی گرما .

«**وما یستوی الاحیآء ولاالاموات** » ویکسان نبود زندگان و مردگان ،

«**انّ الله یسمع من یشآء**»الله‌می‌شنوانداورا که‌خواهد،«**وماانت بمسمع من فی القبور** (۲۲)» و توشنواننده نیستی مردگانرا در گورها .

« **ان انت الانذیر** (۲۳) » نیستی تو مگر آگاهی نمای .

« **انّاارسلناك بالحقّ بشیراً ونذیراً** » مافرستادیم ترا بشارت رسانی بیم نمائی،

« **وان من امّة الاخلافیهانذیر** (۲۴) » مگر بایشان آگاه کننده‌یی آمد و گذشت .

« **و ان یکذّبوك** » وا گردروغ زن دارند ترا ، « **فقد کذّب الذین من قبلهم** » دروغ‌زن‌داشتند پیشینیان‌ایشان که‌پیش‌ازدشمنان‌توبودند، « **جآءتهم رسلهم بالبینات** » رسولان آمدند بایشان پیغامهای روشن ، « **و بالزّبرو بالکتاب المنیر** (۲۵) »وبنامهاو بنبشتهٔ روشن .

« **ثمّ اخذت الذین کفروا** » آنگه فـرا گرفتم ایشانرا که بنگرویـدند ، «**فکیف کان نکیر** (۲۶) » پیدا کردن نشان نا خشنودی چون بـود ، حال گردانیدن من چون دیدی ؟

« **الم تر انّ الله انزل من السمآء مآءً** » نمی‌بینی که الله فرو فرستاد ازآسمان آبی،« **فاخرجنابه ثمرات** » تا بیرون آوردیم بآن آب میوه‌ها ، « **مختلفاً الوانها** » گونا گون رنگهای آن «**ومن الجبال جددٌ** » واز کوهها راههای پیداشده ازروندگان، « **بیضٌ وحمرٌ** » خطّهای سپید و خطّهای سرخ[در کوههای سپید و کوههـای‌سرخ] ، « **مختلفٌ الوانها** » گونا گون رنگهـای‌آن ، « **و غرابیب سود** (۲۷) » و کوهـها و سنگهای سخت سیاه .

«و من الناس و الدوابّ و الانعام» و از مردمان و جنبندگان و چهارپایان و شتران «مختلف الوانه کذلك» گونا گون رنگهای ایشان همچنان که میوه‌ها و کوهها رنگها و نیم رنگها، «انّما یخشی الله من عباده العلمآء» از خدای دانایان ترسند، «انّ الله عزیزٌ غفور (۲۸)» الله توانای است آمرزگار.

«انّ الذین یتلون کتاب الله» ایشان که می‌خوانند نامهٔ خدای، «و اقاموا الصلوة» و نماز هنگام بپای می‌دارند، «و انفقوا ممّا رزقناهم» و از دست می‌بیرون کنند درویشانرا از آنچه ما ایشانرا روزی دادیم؛ «سرّاً و علانیةً» نهان و آشکارا، «یرجون تجارةً» می‌بیوسند سودبازرگانی، «لن تبور (۲۹)» که آن بازرگانی هرگز زیان زد نیاید [و آخریان آن کاسد نماند]

«لیوفّیهم اجورهم» آنرا تا بایشان گزارد الله مزدهای ایشان تمام، «و یزیدهم من فضله» و بیفزاید ایشانرا از فضل و نیکوکاری خویش، «انّه غفورٌ شکور (۳۰)» که او بزرگ آمرز است خرد پذیر.

«و الّذی اوحینا الیك من الکتاب» و آنچه ما بتو پیغام دادیم از این نامه «هو الحقّ» آن نامه راست است، «مصدّقاً لما بین یدیه» گواه و استوار گیر آن نامه‌ها که پیش باز آمد از الله، «انّ الله بعباده لخبیرٌ بصیر (۳۱)» الله برهیگان خویش داناست و از ایشان آگاه.

النوبة الثانیة

قوله تعالی: «و ما یستوی البحران هذا عذبٌ فراتٌ» ـ الفرات اشدّ الماءِ عذوبة، «سائغٌ» ای ـ هنیءٌ شهیٌ سهل المرور فی الحلق، «شرابه» ای ـ مآؤه، «و هذا ملحٌ اجاجٌ» الاجاج ـ اشدّ المآءِ ملوحة، «و من کلٍّ تأکلون» ای ـ من کلّ بحرٍ من العذب و الملح «تأکلون لحماً طریّاً» طعاماً شهیّاً یعنی ـ السمك، «و تستخرجون» یعنی من الملح دون العذب، «حلیةً» یعنی زینة اللؤلؤ و الجوهر، و قیل: فی الملح عیونٌ عذبةٌ و ممّا بینهما یخرج اللؤلؤ؛ و قیل: ینعقد اللؤلؤ من مآءِ السمآءِ، «تلبسونها» ای

تتخذ نسآء كم منها ملابس ، « و ترى الفلك » ـ الفلك واحدٌ وجمعٌ ؛ « فيه » اى ـ فى الكلّ « مواخر » اى ـ جوارى ، و المخر ـ قطع السفينة المآء بالجرى . قال مقاتل : هو ان ترى سفينتين احديهما مقبلة و الاخرى مدبرة هذه تستقبل تلك و تلك تستدبر هذه تجريان بريحٍ واحدةٍ . و فى الخبر : استمخروا الرّيح و اعدّوا النبل، يعنى عند الاستنجآءِ اى ـ اجعلوا ظهوركم ممّا يلى الرّيح و كذلك حالة السفن .

« لتبتغوا من فضله » اى ـ من رزقه بما تستخرجون من اللؤلؤ والمرجان وتصيدون من الحوت و تربحون بالتجارة و تغنمون بالجهاد ؛ « و لعلّكم تشكرون » لكى تشكروا نعمته . روى عن سهيل بن ابى صالح عن ابيه عن ابى هريرة انّ النبى (ص) قال : « كلّم الله البحرين فقال للبحر الّذى بالشام : يا بحر انّى قد خلقتك و اكثرت فيك من المآءِ و انّى حامل فيك عباداً لى يسبّحوننى و يحمدوننى ويهلّلوننى و يكبّروننى فما انت صانع بهم ؟ قال : اغرقهم ، قال الله عزّوجلّ : فانّى احملهم على ظهرك و اجعل بأسك فى نواحيك ، وقال للبحر الذى باليمن : انّى قد خلقتك و اكثرت فيك المآء و انّى حامل فيك عباداً لى يسبّحوننى ويهلّلوننى و يكبّروننى فما انت صانع بهم ؟ قال : اسبّحك و احمدك و اهلّلك و اكبّرك معهم و احملهم على بطنى ، قال الله عزوجل : فانّى افضّلك على البحر الاخر بالحلية و الطّرى » .

« يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل » ينقص من الليل فيزيده فى النهار و ينقص من النهار فيزيده فى الليل ؛ « و سخر الشمس والقمر كلٌّ يجرى لاجلٍ مسمّىً » يعنى يوم القيمة ثمّ ينقطع جريهما . و قيل : يجريان الى اقصى منازلهما لايجاوزان ذلك ثمّ يرجعان الى ادنى منازلهما .

« ذلكم الله ربكم » اى ـ الّذى فعل هذه الاشيآء هو خالقكم ؛ « له الملك » و هو المستحقّ للعبادة ؛ « و الذين تدعون من دونه » اى ـ الاصنام ؛ و قيل : الملئكة ؛ « مايملكون من قطميرٍ » اى ـ من خلق قطمير و هو القشرة البيضآء بين التّمر و النّواة .

« ان تدعوهم لايسمعوا دعآء كم » اى ـ الاصنام ، « ولو سمعوا ما استجابوا لكم » فانّه

لالسان لها ، و قیل : معناه : ماجابوکم الی ملتمسکم ؛ «ویوم القیمة یکفرون بشرککم» حین یجعل الله لها بیاناً و لساناً ، و قیل : یعنی الملئکة یتبرّؤن منکم ؛ و یقولون : « بل کانوا یعبدون الجنّ ما کنتم ایّانا تعبدون » ، قوله : « و لاینبّئک مثل خبیر » یعنی نفسه ، ای ـ لاینبّئک احدٌ مثلی خبیر عالم بالاشیآء .

« یا ایّها النّاس انتم الفقرآء الی الله » فی الدنیا الی رزقه و فی الاخرة الی مغفرته، و الفقیر ـ المحتاج ، « و الله هو الغنیّ » عن خلقه « الحمید » فی ملکه .

« ان یشأ یذهبکم و یأت بخلق جدید » ـ فیه قولان : احدهما ان یشأ یفنکم و یأت بقوم آخرین اطوع لله منکم ، و الثانی یفن عالمکم و انواعکم و یأت بعالم آخر سوی مایعرفون ، « و ما ذلک » الاذهاب والاتیان « علی الله بعزیز » ای ـ منیع صعب .

«و لاتزروازرةٌ وزر اخری » ای ـ لاتحمل نفسٌ آثمةٌ اثم نفس اخری ، « وان تدع مثقلةٌ » ای ـ نفسٌ مثقلةٌ بالذنوب احداً ، « الی حملها » ثقلها لیتحمّل عنها بعض ذلک « لایحمل منه شیءٌ » ای ـ لایحمل المدعوّ شیئاً من الثقل ، « ولوکان » المدعوّ « ذاقربی » ذاقرابة قریبة کالاب و الامّ و الاخ . روی انّ الامّ تقول یوم القیمة لولدها : الم یکن لک بطنی و عآءً ؟ فیقول: بلی ، فتقول: الم یکن ثدیی لک سقآءً ؟ فیقول : بلی ، فتقول : یابنیّ قدا ثقلتنی ذنوبی فاحمل عنّی ذنباً و احداً ، فیقول : یـا امّاه الیک عنّی فانّی الیوم عنک مشغولٌ . سئل الحسین بن الفضل عن الجمع بین قوله : « ولاتزروازرةٌ وزراخری» وبین قوله : « ولیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » ، فقال : « ولاتزروازرةٌ وزراخری » طوعاً « و لیحملنّ اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » کرهاً .

« انّما تنذر الذین یخشون ربهم » الرّسول نذیر الخلق کلّهم و لکن تأویل الایة : انّما ینتفع بالانذار . « الّذین یخشون ربهم بالغیب » ای ـ یخافون ربّهم فیؤمنون بالغیب و هو ماغاب عنهم من الجنّة و النّار . و قیل: معنی « یخشون ربّهم بالغیب » ای ـ یخافون الله سرّاً فلایأتون المعاصی الّتی لایطلع علیها غیر الله . و قیل : « یخشون ربّهم »ای ـ عذاب ربّهم « بالغیب » لم یروه ، « و اقاموا الصلوة » اداموها فی مواقیتها الخمسة ، و غایر بین

اللفظين لانّ اوقات الخشية دآئمةٌ و اوقات الصلوة معيّنة منقضيّة . و يحتمل انّ المعنى « يخشون ربهّم » مع توفرهم على الطّاعات. « ومن تزكّى » اى ـ تطهّر عن دنس المعاصى بالاعمال الصّالحة ؛ « فانّما يتزكّى لنفسه »اى ـ فلنفسه ثواب ذلك ، «والى الله المصير » المرجع .

« و مايستوى الاعمى و البصير » اى ـ الجاهل و العالم ، و قيل : الكافروالمؤمن ، « و لاالظّلمات و لا النّور »اى ـالكفرو الايمان ، وقيل : الجهل والعلم ، وقيل : المعصية و الطاعة .

« و لاالظلّ و لا الحرور » يعنى الجنّة و النّار ، و قيل : الحرور ـ الريح الحارّة تأتى بالليل و السموم بالنهار ، و الحرور ـ فعول من الحرارة و هوا شتد ادالحرّ و نفحه ، و قيل : الظلّ ـ الحق ، والحرور ـ الباطل :

« و ما يستوى الاحيآء و لاالاموات »المؤمنون و الكافرون ،وقيل :العلمآء والجهّال و « لا » فى قوله : « ولاالنور » « و لاالحرور » « ولاالاموات » زوآئدٌ افادت نفى المساواة من الجانبين ، « انّ الله يسمع من يشآء » حتّى يتّعظ و يجيب ، « و ما انت بمسمعٍ من فى القبور » يعنى الكفار، شبّهم بالاموات فى القبور حيث لاينتفعون بمسموعهم ، و قيل : « ما انت بمسمعٍ » تحملهم على القبول من قولهم « سمع الله لمن حمده » اى ـ قبل . « ان انت الانذيرٌ »اى ـ ماانت الامنذرٌ وليس اليك غيره .

« انّا ارسلناك بالحقّ » اى ـ بالدين الحق ، و قيل : **بالقرآن** ؛ « بشيراً » لاهل الطاعة « نذيراً » لاهل المعصيه ، « و ان من امّةٍ الا خلافيها نذيرٌ » فيه قولان : احدهما نذيرٌ منهم اى ـ اتاهم رسولٌ هومن جملتهم و قبيلتهم ، والثانى بلغتها نذارة نذيرٍ ودعآء داعٍ قامت به حجّة الله عليها و ان لم يكن منهم كما بلغت نذارة **محمد** (ص) جميع اجناس بنى آدم و هو من العرب ، والمراد بالامّة هاهنا جماعة متفقة علـى مقصدٍ من غير وقوفٍ على مبلغ و حدّ فكانّه قال ما تّفق قومٌ على دين من الاديان الا وقد اقام الله الحجة عليهم بارسال رسول اليهم منذراً عاقبة ماهم عليه من الخطآء و الاية تدّل على ان كلّ وقت

لایخلوا من حجّة حبریّة و انّ اول النّاس **آدم** و کان مبعوثاً الی اولاده ثمّ لم یخل بعده زمان من صادق مبلغ عن الله اوآمرٍ یقوم مقامه فی البلاغ و الاداء حین الفترة وقد قال‌الله تعالی:«ایحسب‌الانسان‌ان یترک‌سدیً » لایؤمر ولاینهی‌فان‌قیل کیف تجمع‌بین‌هذه‌الایة‌وبین قوله : «لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم فهم غافلون » ؟ الجواب انّ مع الایة « ما من امّةٍ » من الامم الماضیة الا وقد ارسلت الیهم رسولاً ینذرهم علی کفرهم و یبشرهم علی ایمانهم ای ـ سوی امّتک التّی بعثناک الیهم یدّل علی ذلک قوله : « و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر » و قوله : « لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم » ، و قیل : المراد مـا من امّةٍ هلکوا بعذاب الاستیصال الابعد ان اقیم علیهم الحجّة بارسال الرّسول بالاعذار و الانذار .

« و ان یکذّبوک » ـ هذا تعزیة للّرسول (ص)، « فقد کذّب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبیّنات » ای ـ بالمعجزات « وبالزّبر » یعنی بالکتب « وبالکتاب المنیر »الواضح کرّر ذکر الکتاب بعد ذکر الزّبر علی طریق التأکید .

« ثمّ اخذت الذین کفروا» بانواع العذاب ، « فکیف کان نکیر » ای ـ کیف کان عقابی و تغییری حالهم ، و قیل : انکاری علیهم ، و قیل : جزاء المنکر من الفعل .

« الم تر انّ الله انزل من السماءِ ماءً فاخر جنابه » ای ـ بالماء « ثمراتٍ مختلفاً الوانها » یجوزان یکون المراد به‌اللون حقیقة حمراً و صفراً و بیضاً و سوداً و یجوزان یکـون المـراد بـه الصنف ، « و مـن الجبـال جـددٌ بیضٌ و حمـرٌ مختلـفٌ الوانها»ـ جددٌ جمع جدّةٍ کغدّة و غددٍ ، ای ـ طرائق جدّةٍ بیضاءٍ و جدّة حمراءٍ والهاء فی الوانها تعود الی‌الجبال ، وقیل : الی حمرـای بعضها اشدّ حمرة و بعضها اخفّ وبعضها وسط فـی الحمرة ، « و غرابیب سودٌ » ای ـ سودٌ غرابیب علی التقدیم و التأخیر یقال : اسود غربیبٌ ، ای ـ شدید السواد تشبیها بلون الغراب ای ـ طرائق سود .

«ومن‌الناس‌والدواب‌والانعام‌مختلفٌ‌الوانه»فیه اضمارٌ وتقدیره: ماهومختلفٌ الوانه، « کذلک»یعنی‌ومن هذه‌الاشیاء جنسٌ‌مختلفٌ‌الوانه کاختلاف‌الثمرات وتمّ‌الکلام‌عند قوله : « کذلک» ثمّ‌ابتدأفقال:«انّمایخشی‌اللهٌ‌من‌عباده‌العلماء»ـقال‌ابن‌عباس: معناه‌انّمایخافنی‌من

خلقی من علم جبروتی وعزّتی وسلطانی قالت **عائشة**: صنع رسول الله شیئاً فرخص فیه فتنزّه عنه قوم، فبلغ ذلك النبی (ص) فخطب فحمد الله ثمّ قال: ما بال اقوام یتنزّهون عن الشیء اصنعه فوالله انّی لاعلمهم بالله و اشدّهم له خشیةً . و قال (ص): « لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً ». و قال **ابن مسعود**: کفی بخشیة الله علماً و بالاغترار به جهلاً . وقال رجل **للشعبی**: افتنی ایّها العالم، فقال **الشعبی**: انّما العالم من خشی الله عزوجلّ . و عن **عطاء** قال: نزلت هذه الآیة فی **ابی بکر الصدیق** و ذلك انّه ظهر من **ابی بکر** خوفٌ حتی عرف فیه فکلّمه النبی (ص) فی ذلك فنزل فیه: « انما یخشی الله من عباده العلماء ».

قومی گفتند: خشیة درین موضع بمعنی علم نیکوست کقوله تعالی: « فخشینا ان یرهقهما » ای ـ علمنا ، و کقوله: « فان خافا الّا یقیما حدود الله » ای ـ علما. اگر تفسیر خشیت خوف کنی معنی آنست که از خدای عزوجل دانایان ترسند و اگر علم گوئی معنی آنست که دانایان دانند که الله کیست . و در شواذّ خوانده‌اند: « انّما یخشی الله» برفع « العلماء » بنصب وله مخرجٌ صحیحٌ و هو کما یقول الناس: لاعلم قومك وقبیلتك انما اعلم قومی و قبیلتی ، برین قراءت معنی آنست که الله دانایان را دانا داند و ایشانرا دانا شمرد ، این چنانست که کسی گوید کسی را: ترا بدانا دارم من ایشانرا بدانا ندارم.
« انّ الله عزیزٌ » فی ملکه « غفورٌ » لذنوب عباده .

«انّ الذین یتلون کتاب الله » یعنی القرّاء یقرؤن **القرآن** ، « و اقاموا الصلوة » المفروضة ، « و انفقوا ممّا رزقناهم سرّاً » یعنی الصدقة ، « و علانیةً » یعنی الزکوة، وغایر بین المستقبل و الماضی لانّ اوقات التلاوة اعمّ من اوقات الصلوة و الزکوة و یجوز ان یکون التلاوة فی الصلوة ، و فی الخبر: « قرآءة **القرآن** فی الصلوة افضل من قرآءة **القرآن** فی غیر الصلوة وقرآءة **القرآن** فی غیر الصلوة افضل من الذکر و الذکر افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصوم و الصوم جنّة من النار ».

قوله: « یرجون تجارةً لن تبور» یعنی ربح تجارةٍ لن تکسد و لن تخسر و ذلك ما وعدالله من الثواب . قال النبی (ص): « اذا کان یوم القیمة وضعت منابر من نورٍ مطوّقةٍ بنور عند کلّ منبرٍ ناقة من نوق الجنة ینادی منادٍ: این من حمل کتاب الله اجلسوا

علی هذه المنابر فلاروع علیکم ولاحزن حتّی یفرغ الله ممّا بینه و بین العباد، فاذا فرغ الله من حساب الخلق حملوا علی تلك النوق الی الجنّة » و قال : « ان اردتم عیش السعدآءِ و موت الشهدآءِ و النجاة یوم الحشر و الظلّ یوم الحرور و الهدی یوم الضلالة ؛ فادرسوا **القرآن** فانّه کلام الرحمن و حرزٌ من الشیطان و رجحان فی المیزان ».

« لیوفّیهم اجورهم » ای ثواب اعمالهم ، « و یزیدهم من فضله » یضاعف لهم الحسنات و یشفعون فیمن وجب لـه النار . و قیل : یفسح لهم فی قبورهم . و قیل : « یزیدهم من فضله » ممّا لم ترعین و لـم تسمع اذن ، « انّه غفورٌ » یغفر العظیم من ذنوبهم ،« شکورٌ » یشکر الیسیر من اعمالهم .

قوله : « و الّذین اوحینا الیك من الکتاب » یعنی **القرآن** « هو الحقّ » الصدق لایشوبه کذبٌ لایأتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه « مصدّقاً لما بین یدیه » موافقاً لما فی الکتب المتقدّمة . و قیل : یجعل ما تقدّمه من الکتب صادقةً لانّ فیها الوعد به و قیل : مصدّقاً باعجازه دعوی النبی (ص) « انّ الله بعباده لخبیرٌ بصیرٌ » عالمٌ بهم .

النوبة الثالثة

قوله: « وما یستوی البحران هذا عذبٌ فراتٌ سائغٌ شرابه و هذا ملحٌ اجاجٌ ... » الایة ـ فیه اشارةٌ الی حالتی الاقبال علی الله و الاعراض عن الله فالمقبل علی الله مشتغلٌ بطاعته مشتغلٌ فی معرفته و المعرض عن الله منقبضٌ عن عبادته معترضٌ علیه فی قسمته و قضیّته فهذا سبب وصاله و ذاك سبب هجره و انفصاله . این دو دریای مختلف یکی فرات و یکی اجاج ؛ مثال دو دریاست که میان بنده و خداست یکی دریای هلاك دیگر دریای نجات، در دریای هلاك پنج کشتی روانست : یکی حرص دیگر ریا سدیگر اصرار بر معاصی چهارم غفلت پنجم قنوط ، هر که در کشتی حرص نشیند بساحل حبّ دنیا رسد هر که در کشتی ریا نشیند بساحل نفاق رسد، هر که در کشتی اصرار بر معاصی نشیند بساحل شقاوت رسد ، هر که در کشتی غفلت نشیند بساحل حسرت رسد ، هر که در کشتی قنوط

نشیند بساحل کفر رسد . امّا دریای نجات دروی پنج کشتی روانست · یکی خوف دیگر رجا سدیگر زهد دیگر معرفت پنجم توحید ، هر که در کشتی خوف نشیند بساحل امن رسد هر که در کشتی رجا نشیند بساحل عطا رسد ، هر که در کشتی زهد نشیند بساحل قربت رسد ، هر که در کشتی معرفت نشیند بساحل انس رسد ، هر که در کشتی توحید نشیند بساحل مشاهدت رسد .

پیر طریقت موعظتی بلیغ گفته یاران و دوستان خود را ، گفت : ای عزیزان و برادران ! هنگام آن بود که ازین دریای هلاك نجات جوئید و از ورطهٔ فترت برخیزید ، نعیم باقی باین سرای فانی بنفروشید ، نفس بی‌خدمت بیگانه است بیگانه میپرورید ، دل بی‌یقظت غول است با غول صحبت مدارید ، نفس بی آگاهی بادست با باد عمر مگذارید ، باسمی و رسمی از حقیقت و معنی قانع مباشید ، از مکر نهانی ایمن منشینید ، ازکار خاتمه و نفس باز پسین همواره برحذر باشید(۱) . شیرین سخنی و نیك نظمی که آن شاعر گفته :

ای دل ار عقبیت باید چنگ ازین دنیا بدار — پاك بازی پیشه گیر و راه دین کن اختیار

پای بر دنیا نه و بر دوز چشم نام و ننك — دست در عقبی زن و بر بند راه فخر و عار

چون زنان تا کی نشینی بر امید رنك و بوی — همت اندر راه بند و گام زن مردانه وار

چشم آن نادان که عشق آورد بر رنك صدف — والله ار دیدش رسد هرگز بدر شاهوار

قال بعض اهل المعرفة فی قوله : « ومایستوی البحران » یعنی : مایستوی الوقتان هذا بسطٌ وصاحبه فی روح وهذا قبضٌ وصاحبه فی نوح هذا فرقٌ وصاحبه بوصف العبودیة و هذا جمعٌ و صاحبه فی شهود الربوبیّة . سرذوق عارفان این دو بحر اشارت است بقبض و بسط سالکان ، و قبض و بسط منتهیانرا چنانست که خوف و رجا مبتدیانرا ، مرید را در بدو ارادت بوقت خدمت از خوف و رجا چاره نیست چنانك در نهایت حالت با کمال معرفت از قبض و بسط خالی نیست ، او که در خوف و رجاست نظر وی همه سوی ابد شود که آیا با من چه کنند فردا ، واو که در قبض و بسط است نظر وی همه سوی ازل شود که آیا با من چه کرده‌اند و چه حکم رانده‌اند درازل .

۱ ـ نسخهٔ الف : بید .

پیر طریقت ازینجا گفت : آه! از قسمتی پیش از من رفته ، فغان از گفتاری که خود رای گفته ، ندانم که شادزیم یا آشفته ، بیمم همه ازانست که آن قادر در ازل‌چه گفته . بنده تا در قبض است خوابش چون خواب غرق شدگان ؛ خوردش چون خورد بیماران و عیش چون عیش زندانیان ؛ بسزای نیاز خویش می‌زید و بخواری و زاری راه می‌برد و بزبان تذلّل میگوید :

پر آب دو دیده وپر آتش جگرم　　　پرباد دو دستم و پر از خاك سرم

چون زاری و خواری وی بغایت رسد و تذلّل و عجز وی ظاهر گردد . رب العزة تدارك دل وی کند در بسط و انبساط بردل وی گشاید وقت وی خوش گردد ، دلش با مولی پیوسته و سر باطلاع حق آراسته و بزبان شکر میگوید : الهی ! محنت من بودی دولت من‌شدی ،اندوه من بودی راحت من‌شدی ، داغ من بودی چراغ من شدی ، جراحت من بودی مرهم من شدی .

« یا ایها النّاس انتم الفقرآء الی الله . . . » ـ بدان که فقر بر دوضرب است : فقر خلقتی و فقر صفتی ، فقر خلقت عامّ است هرحادثی را که از عدم در وجود آید ، و معنی فقر حاجت است، هرمخلوقی را بخالق حاجت است در اوّل حال بآفرینش و درثانی الحال بپرورش ، پس میدان که الله بی‌نیاز است و بی‌حاجت دیگران همه بانیازاند و با حاجت، اینست که رب العزة فرمود : « و اللّه الغنّی و انتم الفقرآء » . امّا فقرصفت آنست که رب العالمین فرمود : «للفقرآءِ المهاجرین » ، صحابهٔ رسولرا باین فقرمخصوص کرد وایشانرا درین فقر بستود، همانست که فرمود : « للفقرآءِ الذین احصروا فی سبیل الله » ایشانرا فقرا نام نهاد و آن تلبیس توانگری حال است تا کس توانگری ایشان بنداند ، این چنانست که گفته‌اند : ارسلانم خوان تاکس بنداند که کدام .

پیران‌طریقت گفتند : بنای دوستی برتلبیس نهادند ، **سلیمان** را نام ملکی‌تلبیس فقر بود ، **آدم** را عصیان تلبیس صفوت بود ، **ابراهیم** را لباس نعمت تلبیس‌خلّت بود. زیرا که شرط‌محبّت غیرتست ودوستان‌حال خود بهر کس ننمایند کسی که‌از کون ذرّه‌یی

ندارد و بکونین نظری ندارد و همواره نظر الله پیش چشم خویش دارد او را فقیر گویند که از همه درویش است و بحق توانگر ، انما الغنیّ غنی القلب ـ توانگری درسینه می باید نه در خزینه ، فقیر اوست که خود را در دو جهان جز حق دست آویز نه بیند و نظر با خود ندارد چهار تکبیر بر ذات و صفات خود کند چنانك آن جوانمرد گفت :

نیست عشق لایزالی را دران دل هیچ کار کوهنوز اندر صفات خویش ماندست استوار
هر که درمیدان عشق نیکوان گامی نهاد چار تکبیری کند بر ذات او لیل و نهار

« انّا ارسلناك بالحقّ بشیراً و نذیراً » ای ـ ماجعلنا الیك الاهذین الامرین فحسب فامّا توفیق القبول و خذلان الردّ فلیس لك الیهما سبیل ـ ای محمد ما که ترا فرستادیم بخلق بشارت و نذارت را فرستادیم و بس . امّا توفیق قبول و خذلان ردّ کار الهیّت ماست و خصایص ربوبیّت ما ، ای محمد تو بوجهل را میخوان ، ای ابراهیم تو نمرود را میخوان ، ای موسی تو فرعون را میخوان، شما میخوانید وما آنرا راه نمائیم که خود خواهیم ، ای محمد تو نتوانی که زخم خورد گان عدل ازل را و راند گان حضرت عزت را حق شنوانی و برقبول داری « و مـا انت بمسمع من فی القبور ان انت الانذیرٌ » ـ ای محمد دل در بوجهل چه بندی ، او نه ازان اصل است که طینت وی نقش نگین تـو پذیرد ، دل در سلمان بند که پیش از آن که تو قدم در میدان بعثت نهادی ؛ چندیـن سال گرد عالم سر گردان در طلب تو میگشت و نشان تو میجست و لسان الحال یقول :

گرفت خواهـم زلفین عنبرینت را ز مشك نقش کنم برگ یا سمینت را
بتیغ هندی دست مرا جـدا نکنند اگر بگیرم یك ره سر آستینت را

۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « ثم اورثنا الکتاب » پس [پیغامبران پیشین وامّتان ایشان] میراث دادیم نامه [ودین باین امّت]، « الذین اصطفینا من عبادنا » اینان که بر گزیدیم از رهیگان خویش ؛ « فمنهم ظالمٌ لنفسه » ازیشان هست کـه ستمکار نفس خویش است ، « و منهم مقتصدٌ » وهست ازیشان که راه میانه رفت [نه هنر سابقان و نه تفریط ظالمان]،

« **ومنهم سابقٌ بالخیرات** » وهست ازیشان پیشوا و پیشی جوی بنیکیها، «**باذن الله**» بخواست و دانش خدا ، « **ذلك هوالفضل الکبیر** (۳۲) » اینست این فضل بزرگوار از خداوند بزرگوار .

« **جنات عدنٍ** » سرایهای همیشی، « **یدخلونها** » می‌درروند دران، « **یحلون فیها** » میآرایند ایشانرا در ان بهشتها ، « **من اساور من ذهبٍ ولؤلؤ** » از دستینه‌ها از زر و مروارید ، « **و لباسهم فیها حریر** (۳۳) » و جامهٔ ایشان دران حریر .

« **و قالوا الحمدلله** » و گویند حمدالله را ، « **الذی اذهب عنا الحزن** » آن خداوند که ببرد از ما اندوه [دنیا و گور وموقف آن]، « **ان ربنا لغفورٌ شکور** (۳۴) » خداوند ما بزرگ آمرز است و خرد پذیر .

« **الذی احلنا** » او کـه فرو آورد مـا را ، « **دارالمقامة** » سرای همیشی ، «**من فضله** » ازنیکوکاری‌خویش، « **لایمسنا فیها نصب** » نرسد بما دران هیچ رنجوری ، « **ولایمسنا فیها لغوب** (۳۵)» و نرسد بما دران هیچ ماندگی .

« **و الذین کفروا** » وایشان که‌کافر شدند ، « **لهم نارجهنم** » ایشانراست آتش دوزخ ، « **لایقضی علیهم فیموتوا** » بر ایشان مرگ نرانند که بمیرند ، « **ولایخفف عنهم من عذابها** » و هیچ عذاب‌ازیشان‌سست نکنند، «**کذلك یجزی کل کفور** (۳۶)» همچنین پاداش دهند هرنا گرویده‌یی را .

« **و هم یصطرخون فیها** » وایشان‌فریادرس میخواهند دران، « **ربنا اخرجنا**» میگویند خداوند ما بیرون‌آر مارا ، « **نعمل صالحاً** » تا کردارنیك کنیم ، « **غیرالذی کنا نعمل** » جزآن که میکردیم ، « **اولم نعمرکم** » [ایشانرا گویند :] نـه‌زندگانی دادیم شما را ؟ « **ما یتذکر فیه من تذکر** » چندان کـه پند توانستید پذیرفت دران آنکس که پذیرفتید ، « **و جاءکم النذیر** » و نه‌آگاه کننده بشما آمد؟ « **فذوقوا فما للظالمین من نصیر** (۳۷)» می‌چشید عذاب که ناگرویدگانرا یاری ده نیست‌هیچ.

«**ان الله عالم الغیب السموات و الارض** » الله داناست بهر نهـان که در

آسمانها و زمینهاست ، « **انه علیمٌ بذات الصدور** (۳۸) » که او داناست بهر چه در دلهاست .

« **هو الذی جعلکم خلائف فی الارض** » او آنست که شما را پسینان کرد پس پیشینان در زمین ؛ « **فمن کفر فعلیه کفره** » هر که ناگرویده شد ناگرویدن او برو [گزند برو و پاداش بیش] ؛ « **و لایزید الکافرین کفرهم** » ونفزاید ناگرویدگانرا ناگرویدن ایشان ، « **عندربهم** » نزدیك خدای ایشان ، « **الامقتاً** » مگر زشتی ، «**ولایزید الکافرین کفرهم الا خساراً** (۳۹) » ونفزایدناگرویدگانرا ناگرویدن ایشان مگر زیانکاری .

« **قل** » پیغامبر من بگوی : « **أرأیتم شرکاءکم الذین تدعون من دون الله** » چه بینید این انباز گرفتگان شما که خدای میخوانید فرود از الله ؟ « **ارونی ماذا خلقوا من الارض** » بامن نمائید تاچه چیز آفریدند درزمین ، « **ام لهم شرکٌ فی السموات** » یا ایشانرا انبازئی هست با الله در آفرینش آسمانها ، « **ام آتیناهم کتاباً** » یا ایشانرا نامه یی دادیم ، « **فهم علی بینات ٍ منه** » که ایشان بریشان درست اند از آن [نامه که مارا انبازهست] ، « **بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضاً الاغروراً** (۴۰) » بلکه وعده نمی دهد ناگرویدگان یکدیگر را مگر بفریب (۱) .

« **ان الله یمسك السموات و الارض** » الله می دارد برجای آسمانها و زمینها را ، « **ان تزولا** » تا از جای بنجنبند ، « **و لئن زالتا** » و اگربجنبند ، « **ان امسکهما من احدٍ من بعده** » بجای ندارد آنرا هیچ کس پس او ، « **انه کان حلیماً غفوراً** (۴۱) » او خداوند بردبارست از دشمنان آمرزگار دوستان همیشه .

« **و اقسموا بالله** » سوگندان می خورند بخدای ؛ « **جهد ایمانهم** » هر چند که توانستند از سوگندان خویش ، « **لئن جآءهم نذیرٌ** » که اگر بایشان آید آگاه کننده یی ، « **لیکونن ّاهدی من احدی الامم** » ایشان راست راه تر باشند از هر یکی ازین نامه داران مردمان ، « **فلماجآءهم نذیرٌ** » چون بایشان آمد آگاه کننده یی ،

---

۱ ــ نسخهٔ الف : فرهیب

« **ما زادهم الا نفوراً** (۴۲) » نیفزود ایشانرا مگر رمیدن .

« **استکباراً فی الارض** » بگردنکشی در زمین ، « **و مکر السیّیء** » و بدسازی و دستان گری ، « **و لایحیق المکر السیّیء الا باهله** » و فـرا سر نه‌نشیند ساز بد مگر سازنده را ، « **فهل ینظرون الاسنة الاولین** » چشم نمیدارند مگر در خور آنچه پیشینان دیدند از سرانجام بد ، « **و لن تجد لسنة الله تبدیلا** » نیابی هرگز نهادالله را جز کردن (۱) ، « **و لن تجد لسنة الله تحویلا** (۴۳) » و نیابی هرگز نهاد الله را بگردانیدن .

« **اولم یسیروا فی الارض** » نروند درزمین؟« **فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم** » تا بینند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند ، « **وکانوا اشدمنهم قوةً** » و ازیشان سخت نیرو تر بودند ، « **و ما کان الله لیعجزه من شیء** » و الله آنکس نیست که چیزی او را عاجز کند یا کسی ازو پیش شود ، « **فی السموات ولافی الارض** » نه در آسمانها و نه در زمینها ، « **انه کان علیماً قدیراً** (۴۴) » که او خداوندی است دانا توانـا .

« **و لویؤاخذ الله الناس** » واگر الله مردمانرا می‌بگرفتی ، « **بما کسبو** » بآنچه ایشان می کنند ، « **ما ترک علی ظهر ها من دابةٍ** » بنگذاشتی بـر پشت زمین هیچ جنبنده ، « **و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی** » لکن ایشانرا باز پس میدارد تا بهنگامی نامزد کرده ، « **فاذا جآء اجلهم** » آنکه که هنگام ایشان آید ، « **فان الله کان بعباده بصیراً** (۴۵) » الله برهیکان (۲) خویش و بکـردار ایشان داناست و بینـا و آگاه .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « ثمّ اورثنا الکتاب » ـ ثمّ تعقیبٌ علی قوله : « مابین یدیه » آنست که پس وفات پیغامبران و پس امّتان گذشته مامیراث دادیم امّت احمد را علم فقه‌دین

۱ ــ نسخهٔ ج : تغییر کردن ۲ ــ نسخهٔ ج : بر بندگان .

و احکام کتاب باز مانده از اخبار و فقهای پیشینان. کتاب درین آیت هم قرآن است و هم دین، و فی الخبر الصحیح انّ رجلین اختصما الی رسول الله (ص) فقال احدهما: اقض بیننا بکتاب الله و قال الاخر: اجل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب و أذن لی ان اتکلّم فقال: تکلّم قال: انّ ابنی کان عسیفاً علی هذا فزنی بامرأته فاخبرونی انّ علی ابنی الرّجم فافتدیت منه بمائة شاة و بجاریة لی ثمّ انّی سألت اهل العلم فاخبرونی انّ علی ابنی جلد مائة و تغریب عام و انّما الرّجم علی امرأته، فقال رسول الله (ص): اما والّذی نفسی بیده لاقضینّ بینکما بکتاب الله امّا غنمك و جاریتك فردّ علیك و امّا ابنك فعلیه جلد مائة و تغریب عام وامّا انت یا انیس فاغد علی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها،فاعترفت فرجمها. مقصود ازین خبر آنست که رسول خدا فرمود: «لاقضینّ بینکما بکتاب الله»، و در ظاهر قرآن رجم محض نیست و کتاب درین خبر بمعنی دین است، درین آیت همچنان است زیرا که این امّت از ربانیان گذشته و دانشمندان رفته علم دین میراث بردند و نور حکمت و برکت سنّت و شرف حق وحقیقت. و گفته‌اند: این امّت را وارثان خواند از بهر آنکه جهان از جهانیان میراث بردند و بهشت از بدبختان میراث بردند و کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین میراث بردند، امّا میراث بردن جهان از جهانیان آنست که گفت: «اولم یهد للّذین یرثون الارض من بعد اهلها»، و میراث بردن بهشت از بدبختان آنست که فرمود: «اولئك هم الوارثون»، و میراث بردن کتاب و دین از کتاب خوانان پیشین آنست که فرمود: «ثمّ اورثنا الکتاب»، و بلفظ میراث فرمود از بهر آنکه رب العزة این کرامت و نعمت ایشانرا عطا داد بی کسب ایشان و بی مسألت ایشان فصار لهم کما یصیر المیراث للورثة، آنروز که این آیت آمد مصطفی (ص) سخت شادشد وازشادی که بوی رسید سه بار فرمود: امّتی و رب الکعبة. آنکه صفت این امّت کرد فرمود:

«الذین اصطفینا من عبادنا» ایشانرا که بر گزیدیم از بندگان خویش پسینان این گیتی و پیشینان آن گیتی میراث بران حق گواهان انبیا شفعیان جهانیان پیشوایان بهشتیان. «عباد» اینجا در موضع کرامت است اگر چه نسبت عبودیّت آدمی را حقیقت

است در **قرآن** چند جایگه عبد بیاید بمعنی پذیرفته و پسندیده که نه هر کس که نسبت عبودیّت دارد او پذیرفتهٔ حق جلاله باشد لکن چون بنده را بپذیرد و به پسندد گوید: عبدی، عبادی. امّا نسبت عبودیّت بی کرامت اصطفائیّت آنست که فرمود: «ان کلّ من فی السموات والارض الّا آتی الرحمن عبداً». وآنچه با کرامت قبول است در **قرآن** فراوان است: «اسری بعبده»، «نزّل الفرقان علی عبده»، «و اذکر عبدنا ایّوب»، «و اذکر عبادنا ابرهیم و اسحق و یعقوب»، «یا عبادی لاخوفٌ علیکم الیوم و لا انتم تحزنون» هذا و امثاله.

آنکه ایشانرا بسه قسم بیرون داد: «فمنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصدٌ و منهم سابقٌ بالخیرات باذن الله» ـ این تقسیم بروفق درجات ایمان ایشانست و تفاوت و تباین در اعمال و اخلاق ایشان قسمی مه قسمی میانه قسمی کم، و همه را وعده داد به بهشت. **مصطفی** علیه الصلوة و السلام این آیت برخواند آنکه فرمود: «کلّهم فی الجنّة». وعن **عبدالله بن عمر** قال قال النبی: «ما من امّة الّا و بعضها فی الجنة و بعضها فی النّار الّا امّتی فانّها کلّها فی الجنّة» روایت کنند از **ابوعثمان نهدی** گفتا شنیدم از **عمر خطاب** که برمنبر این آیت برخواند آنکه گفت قال رسول الله (ص): «سابقنا سابقٌ ومقتصدنا ناجٍ و ظالمنا مغفورٌله» ـ فرمود: سابق پیشواست و مقتصد رسته و ظالم آمرزیده. **ابوالدردا** گفت: شنیدم از **مصطفی** علیه الصلوة و السلام که این آیت برخواند آنکه فرمود: «امّا السابق بالخیرات فیدخل الجنّة بغیرحسابٍ و امّا المقتصد فیحاسب حساباً یسیراً و امّا الظالم لنفسه فیحبس فی المقام حتّی یدخله الهمّ ثمّ یدخله الجنّة فیقول: «الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن» میگوید: سابق را بی‌شمار بار دهند مقتصد را شمار آسان کنند ظالم را برمقام بدارند تا اندهگن شود آنکه او را ببهشت فرستند و گویند: «الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن». **عثمان عفان** گفت: سابقنا اهل جهادنا و مقتصدنا اهل حضرنا و ظالمنا اهل‌بدونا ـ گفت سابقان غازیان‌اند، مقتصدان شهریان‌اند، ظالمان بدویان‌اند یعنی روستائیان و کوهیان. **عقبة بن صهبا** گفت: تفسیر این آیت از **عایشهٔ صدیقه** پرسیدم گفت: یا بُنیّ کلّهم فی الجنّة امّاالسابق بالخیرات فمن مضی

على عهد رسول الله (ص) وشهدله رسول الله بالجنّة و امّا المقتصد فمن اتّبع اثره من اصحابه حتّى لحق به و امّا الظالم فمثلى ومثلك يا عقبه و عن الحسن قال: السابق من رجحت حسناته على سيّآته و المقتصد من استوت حسناته و الظالم الّذى ترجّحت سيّآته على حسناته. و عن جعفر بن محمد قال: السابق مقرّب ناجٍ و المقتصد معاتب ناجٍ و الظالم معذّب ناجٍ و عن ابى يزيد قال: الظالم الذى يعبده على العادة و المقتصد الذى يعبده على الرّغبة والرهبة والسابق الذى يعبده على المحبّة. و عن سهل بن عبدالله قال: السابق العالم و المقتصد المتعلم و الظالم الجاهل. و قيل: الظالم تالى للقرآن و المقتصد القارى له العالم به و السابق القارى له العالم به و العامل بمافيه. و قيل: الظالم صاحب الكبآئر و المقتصد صاحب الصغائر و السابق الذى لم يرتكب كبيرة و لاصغيره. و قال جعفر بن محمد: بدا بالظالمين اخباراً انّه لايتقرّب اليه الّا بكرمه و انّ الظلم لايؤثر فى الاصطفآءِ ثمّ ثنى بالمقتصدين لانّهم بين الخوف و الرجاء ثمّ ختم بالسابقين لئلاّ يأمن احدٌ مكره و كلّهم فى الجنّة. و قال ابو بكر الورّاق: رتّبهم هذا الترتيب على مقامات النّاس لانّ احوال العبد ثلثة معصية و غفلة ثمّ توبة ثمّ قربة فاذا عصى دخل فى حيّز الظالمين فاذا تاب دخل فى جملة المقتصدين فاذا صحّت التوبة و كثرت العبادة و المجاهدة دخل فى عداد السابقين باين قولها كه كفتيم ظالم درين آيت مسلمانست كنهكار يحبس فى الموقف ثمّ يدخل الجنّة بعد المقتصد و السابق، و بر قول ابن عباس و كلبى ظالم كافرست و منافق وترتيب ايشان درآخر سورة الواقعة كفت: «فامّا ان كان من المقرّبين..» الى قوله: «و تصلية جحيم»، و على هذا القول لايدخل الظالم فى قوله: «جنّات عدن يدخلونها»، و حمل هذا القائل الاصطفآء على الاصطفآءِ فى الخلقة و ارسال الرسول اليهم و انزال الكتاب، والاوّل هو الاصح و عليه عامّة اهل العلم.

و قوله: «باذن الله» معناه: ظلم الظالم و قصد المقتصد وسبق السابق بعلم الله و ارادته. «ذلك هو الفضل الكبير» اى ـ ذلك الاصطفآء و الايراث هوالفضل الكبير. ثمّ جمعهم الله سبحانه و تعالى فى دخول الجنّة فقال: «جنّات عدن يدخلونها»

یعنی‌الاصناف الثلثة . قرأ **ابوعمرو** : « یُدخلونها » بضمّ الیآء وفتح‌الخآء وقرأالاخرون : « یدخلونها » بفتح الیآء و ضمّ الخآءِ .

« یحلّون فیها من اساور » جمع اسورة ، و اسورة جمع سوار « من ذهبٍ و لؤلؤ » یعنی من‌ذهبٍ مرصعٍ باللؤلؤ : قال **الزجاج** : من ذهبٍ فی صفآءِ اللؤلؤ کما قیل من‌فضّةٍ فی صفآءِ قواریر . و قیل : الحلیّ فیها للنّسآءِ دون الرجال . والصحیح انّه للرجال والنسآءِ جمعیاً لقوله : « و لباسهم فیها حریرٌ » .

« و قالوا » ای ـ یقولون اذا دخلوا الجنّة : « الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن » . قال **ابن عباس** یعنی : حزن النّار ، وقال **قتادة** : حزن‌الموت . و قال **عکرمة** : حزن الذنوب و السیّآت و خوف ردّ الطاعات. وقال **سعیدبن جبیر** : یعنی همّ الخبز فی الدنیا و همّ المعیشة، و قال **الزجاج** : اذهب‌الله عن اهل الجنّة کلّ الاحزان ماکان منها لمعاشٍ او لمعادٍ ، قال **مقاتل** : لانّهم کانوا لایدرون مایصنع الله بهم ، و عن **ابن عمر** قال قال رسول الله (ص): « لیس علی‌اهل لااله الّا الله وحشة فی‌قبورهم ولافی‌محشرهم ولافی‌منشرهم و کانّی باهل لا اله الا الله ینفضون‌التراب عن رؤسهم و یقولون : « الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن . . . » الایة .

قوله : « الّذی احلّنا دارالمقامة »ای ـ دارالاقامة لانبرح منها ولانفارقها . المقامة ـ المصدر ، تقول : اقام ، یقیم ، اقامةً ، و مقامة ، « من فضله لایمسّنا فیهانصبٌ » لایصیبنا فیها عنآء و مشقّة ، « ولایمسّنا فیها لغوبٌ » ای ـ اعیآء من التّعب یقال : النصب علی‌القلب واللغوب‌علی‌البدن.روی‌عن **الضحاک** قال: اذادخل‌اهل‌الجنّة‌الجنّة استقبلهم‌الولدان والخدم‌کانّهم‌اللؤلؤالمکنون، قال : فیبعث الله من‌الملائکة‌معه‌هدّیة من‌رب‌العالمین و کسوة من کسوةالجنّة فیلبسه قال فیریدان یدخل‌الجنّة فیقول الملک کما انت فیقف و معه عشرة خواتیم‌من‌خواتیم‌الجنّة‌هدّیة‌من‌رب‌العالمین فیضعهافی‌اصابعه‌مکتوبٌ فی‌اوّل‌خاتم‌منها«سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین »، وفی‌الثانی مکتوبٌ « ادخلوها بسلامٍ ذلک یوم‌الخلود» ، وفی‌الثالث مکتوبٌ « رفعت عنکم الاحزان و الهموم » و فی الرابع مکتوبٌ « زوّجنا کم

الحور العین » ، وفی الخامس مکتوب « ادخلوها بسلام آمنین » ، وفی السادس مکتوب « انّی جزیتهم الیوم بماصبروا » ، و فی السابع مکتوب « انّهم هـم الفآئزون » ، و فی الثامن مکتوب « صرتم آمنین لاتخافون ابداً » ، و فی التاسع مکتوب « رافقتم النبیّین و الصّدّیقین و الشهدآء » ، و فی العاشر مکتوب « فی جوار من لایؤذی الجیران » ، ثمّ یقـول الملك : « ادخلوها بسلام آمنین » ، فلمّا ادخلوا « قالوا الحمد لله الّذی اذهب عنّا الحزن انّ ربّنا لغفور شکور ، الّذی احلّنا دارالمقامة من فضله » ، الآیة .

قوله : « و الذین کفروا لهم نار جهنّم لایقضی علیهم فیموتوا » ای ـ لایهلکون فیستریحوا ، کقوله : « فوکزه موسی فقضی علیه » ای ـ قتله . و قیل : لایقضی علیهم الموت فیموتوا ، کقوله : « و نادوا یا مالك لیقض علینا ربّك » ای ـ لیقض علینا الموت فنستریح ، « و لایخفّف عنهم من عذابها » ای ـ من عذاب النّار ، و قوله « کلّما خبت زدناهم » لایدلّ علی تخفیف عنهم بل علی نقصان فی النّار ثمّ تزداد . « کذلك نجزی کلّ کفور » ـ قرأ ابوعمرو : « یجزی » بضمّ الیاء وفتح الزّاء ، « کلّ کفور » بالرفع علی غیر تسمیة الفاعل . و قرأ الآخرون : « نجزی » بفتح النّون و کسر الزّاء ، « کلّ کفور » بالنّصب .

« و هم یصطرخون » ای ـ یستغیثون و یصیحون فیها . اصطرخ ـ افتعل من الصّراخ و هو الصّیاح دخلت الطآء فیه للمبالغة کدخولها فی الاصطبار و الاصطفاء و الاصطناع و الاصطیاد ، و الصّریخ ـ الغیاث و المغیث ایضاً ، « ربنا اخرجنا » القول هاهنا مضمر ، تأویله: یقولون ربّنا اخرجنا من النّاروردّنا الی الدنیا « نعمل صالحاً غیر الّذی کنّانعمل » من الشرك والسیآت، فیقول الله لهم توبیخاً : « اولم نعمّرکم ما یتذکّر فیه من تذکّر » ـ قال الحسن : اربعون سنة . و قال ابن‌عباس : ستّون سنة و هو العمر الّذی اعذر الله الی ابن آدم . روی ابوهریرة قال قال رسول الله (ص) : « من عمّره الله ستّین سنةً فقد اعذر الیه فی العمر » . و عن ابی هریرة قال قال رسول الله (ص) : « اعمار امّتی مابین الستین الی السبعین و اقلهم من یجوز ذلك » . و عن ابن‌عباس قال قال رسول‌الله (ص) : « اذاکان یوم القیمة نودی این ابنآء الستین و هوالّذی قال الله عزّوجلّ : « اولم نعمّرکم ما یتذکّر فیه من تذکّر » . و قال قتادة : العمر حجّة علیك یا ابن آدم .

« و جآء کم النذیر » **محمد** (ص). هذا قول اکثر المفسرین. و قیل: النذیر ـ **القرآن**. و قیل: هوالشیب، معناه: اولم نعمّرکم حتّی شبتم ویقال: الشیب بریدالموت و فی الاثر: مامن شعرةٍ تبیضّ الّا قالت لاختها استعدّی فقد قرب الموت. و نظر **فضیل** الی رجلٍ و خطّه الشیب فقال: اتّق الله فانّ الموت قد غرز اعلامه فی لحیتك: و قیل: النذیر ـ موت الاهل و الاقارب. « فذوقوا » ای ـ العذاب، « فما للظّالمین من نصیرٍ » ناصرٍ یعینهم.

« انّ الله عالم غیب السّموات و الارض » یعنی ماغاب فیهما عنکم و ان شاهده غیرکم، « انّه علیمٌ بذات الصّدور» الّتی یشاهدها احدٌ. وقیل: « علیمٌ بذات‌الصدور» فلاتضمروا فیها مایکرهه سبحانه. و قیل: « انّه علیم بذات الصدور » فلواخرجکم لعدتم الی ما کنتم علیه اقوله: « و لوردّوا لعادوا لمانهوا عنه ».

« هو الذی جعلکم خلائف فی الارض » بعد الامم الخالیة کلّ قآئم بعد ذاهبٍ خلیفة. و قیل: معناه جعلکم امّةً خلفت من قبلها ورأت فیمن قبلها ماینبغی ان یعتبربه. و قیل: اورثکم الکتاب وجعلکم خلائف فی‌الارض لتشکروه ولاتکفروه ثمّ اوعدالکفّار. فقال: « فمن کفر فعلیه کفره » ای ـ جزآء کفره، « ولایزید الکافرین کفرهم عندربّهم الّامقتاً » بغضاً و غضباً، « و لایزید الکافرین کفرهم الّاخساراً » تباراً و هلاکاً و خسراناً بالجنّة.

« قل أرأیتم شرکاء کم الّذین تدعون من دون الله » یعنی‌الاصنام، تأویله: شرکآئی فاضاف الیهم لانهم زعموا ذلك. ای ـ جعلتموهم شرکآئی بزعمکم. « ارونی ماذا خلقوا من الارض املهم شركٌ فی‌السموات » یعنی قل‌لهم: ان خلقوا شیئاً من الارض اومن السّمآء فارونیه، « ام آتیناهم کتاباً فهم علی بیّناتٍ منه » ـ قرأ **ابن‌کثیر** و **ابوعمرو** و **حمزة** و **حفص**: « بیّنةٌ » علی التوحید، و الباقون: « بیّناتٍ » بالجمع، تأویله: ام انزلنا کتاباً فیه انّ لله شرکآء فهم علی بیّنةٍ و اضحةٍ ممّا فی ذلك الکتاب او آتینا هم کتاباً بانّ الله لایعذّبهم فهم واثقون به؛ «بل ان یعد الظالمون » ای ـ مایعد الظالمون «بعضهم بعضاً الاغروراً » ای ـ کفرهم عن تقلیدٍ محضٍ و وعدٍ کاذب. قال **مقاتل**: یعنی

مایعد الشیطان کفّار بنی آدم من شفاعة الالهة لهم فی الاخرة غرورٌ باطل .

« انّ الله یمسك السموات و الارض ان تزولا » یعنی ان لاتزولا کقوله : « یبیّن الله لکم ان تضلّوا »، یعنی ان لاتضلّوا و کقوله : « ان تمیدبکم ،» یعنی : ان‌لا تمیدبکم، «ولئن زالتا » یعنی : لوخلاهما لزالتا ولوزالتا ، « ماامسکهما من احدٍ من بعد »ا لزوال . وقیل : من بعد الله، ای ـ من غیره و سواه ، ای ـ ما قدر احدٌ علی اعادتهما الی مکانهما الّا الله ، « انّه کان حلیماً غفوراً » . فان قیل فما معنی ذکر الحلم هاهنا ؟ قیل : لانّ السموات و الارض کادتا تتفطّران و تنشقّان و تزولان عند قولهم : « اتّخذ الله ولداً » و همّتا بماهمّتا من‌عقوبة الکفّار فامسکهماالله عزّوجلّ عن‌الزوال بحلمه وغفرانه ان‌یعاجلهم بالعقوبة ، و بهذا المعنی دخل الرؤف الرّحیم فی قوله : « و یمسك السمآء ان تقع علی الارض الا باذنه » .

« و اقسموا بالله جهد ایمانهم » ـ سبب نزول این آیه آن بود که کفّار قریش پیش از مبعث رسول صلّی الله علیه و سلّم ؛ بایشان رسید که اهل کتاب پیغامبران خود را دروغ زن داشتند ، ایشان گفتند: لعن الله الیهود و النصاری اتتهم الرسل فکذّبوهم ـ لعنت باد برجهودان و ترسایان که پیغامبران خودرا دروغ زن داشتند، آنکه سوگند یاد کردند بایمان مغلّظه که اگر بما رسولی‌آید و کتابی‌آرد او را بپذیریم و راستگوی داریم تا ازیشان راست راه‌تر باشیم ، و قریش این سخن را از حسد میگفتند که اهل کتاب را عزّ کتاب و شریعت بود و قریش را نبود ، از حق جلّ جلاله کتاب و رسول میخواستند ، پس چون رسول آمد بایشان و قرآن ؛نپذیرفتند و هم بران کفر و شرك می‌بودند اینست که رب العالمین فرمود : « فلّما جآءهم نذیرٌ مازادهم الّا نفوراً » ای ـ مازادهم مجیئه الّا تباعداً عن الهدی .

« استکباراً فی الارض ومکر السّیّئ » ای ـ تکبّروا عن الایمان و مکروا السّیّئ فی دفع امره ، « استکباراً » منصوبٌ علی البدل من النفور ، و «مکر السّیّئ» یعنی العمل القبیح ، اضیف المکر الی صفته کمسجد الجامع . قال الکلبی : وهواجماعهم علی الشرك و قتل النبی (ص) . و قرأ حمزة : مکر السّیّءِ ساکنة الهمز فی‌الوصل تخفیفا ، فان‌وقف

فبالیاء. «ولا یحیق» ای ـ لا یحل ولا یحیط «المکر السّیّئ» ، «الا باهله» فقتلوا یوم بدر. و قال ابن عباس: عاقبة الشرک لاتحلّ الّا بمن اشرک ، و المعنی انّ و بال مکرهم راجعٌ الیهم ، و فی المثل : من حفر لاخیه وقع فیه .

«فهل ینظرون الّا سنّة الاوّلین» ـ السنّة ـ الصورة والطریقة ، تأویله : ماینتظرون الّا ان ینزل بهم العذاب کما نزل بمن مضی من الکفّار و المکذّبین ، «فلن تجد لسنّة الله تبدیلاً و لن تجد لسنّة الله تحویلاً» .

«اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الّذین من قبلهم» فانّ من سافر فیها رأی آثار نزول العذاب بمن مکر السیّآت . و قیل : معناه : اقرؤا القرآن فتعرفوا ماحلّ بمن قبلکم ، «و کانوا اشدّ منهم» من اهل مکة «قوّةً و ماکان الله لیعجزه من شیءٍ» ای ـ من احدٍ «فی السموات و لافی الارض انّه کان علیماً» بهم «قدیراً» علیهم . و قیل : «علیماً» بالمعصیة «قدیراً» علی العقوبة .

«ولو یؤاخذ الله الناس بما کسبوا» من المعاصی «ما ترک علی ظهرها» ای ـ علی ظهر الارض ، «من دابّةٍ» ـ الدّابّة ـ فی هذه الایة عند بعضهم الانس و الجنّ . وقیل : الانس وحدهم . و قیل : عامٌ فیما دبّ و درج ، فانّ ابن مسعود قال : ان الجعل یهلک بخطیئة ابن آدم . و قال انس : انّ الضّبّ لیموت هزالاً فی جحره بذنب ابن آدم . قال بعض الائمّة : لیس انّ البهیمة توخذ بذنب ابن آدم ولکنّها خلقت لابن آدم فلامعنی لابقآئها بعد افنآء من خلقت له . و قیل : معنی ذلک لواخذ الجانی فی الوقت الثانی من معصیته لکان قدفنی الخلق و انقطع النّسل لانّه لااحد الا و قدعصی هو و ابوه او جدّه ولو اهلک اوّل عاصٍ لانقطع النّسل لانّه قدیماً و قیل یحبس عنهم المطر فیهلک کلّ شیءٍ . و قیل : قد فعل بهم مرّة فی زمان نوحٍ فلم یبق منهم سوی ماکان فی السفینة .

«ولکن یؤخرهم الی اجلٍ مسمّیً» معیّن ، «فاذا جآء اجلهم» ای ـ ذلک المعیّن ، «فانّ الله کان بعباده بصیراً» بمکانهم فیؤاخذهم وباعمالهم فیجازیهم . عن عبدالله بن عمر قال قال النبی (ص) : «اذا اصاب الله عزّوجلّ قوماً بعذابٍ اصاب به من بین ظهرانیهم ثمّ یبعثون یوم القیمة علی اعمالهم» و الله اعلم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «ثمّ اورثنا الکتاب . . .» ـ خداوند عالم کردگار مهربان نوازندهٔ بندگان جلّ جلاله وتقدّست اسمآؤه وتعالت صفاته، امّت احمد را اندرین آیت تشریف داد بهفت کرامت تشریفی تمام و تکریمی بزرگ و نواختی بی نهایت، و از فرزندان آدم هیچکس این هفت کرامت بهم نیافت مگر این امّت. ازان هفت سه چیز در صدر آیت است: اوّل «اورثنا»، دیگر «اصطفینا»، سدیگر «عبادنا». «اورثنا» وارثـان خواند؛ «اصطفینا» بر گزیدگان خواند، «عبادنا» بندگان خواند؛ میراث بران ما، بر گزیدگان مـا، بندگان پذیرفتگان مـا. چون وارثان خواند؛ بحقیقت میراث وانستاند، چون بر گزیدگان خواند؛ درعلم وی غلط نیست ردّ نکند، چون پذیرفتگان خواند؛ با عیب بنیفکند. «اورثنا» میراث دادیم، نورهدی دولت دین عزّ علم آئین معرفت بهآءِ ایمان بر کت سنّت میوهٔ حکمت این همه کرا دادیم، «الّذین اصطفینا» ایشانرا که بر گزیدیم چون میگزیدیم عیب‌می‌دیدیم، رهی را به‌بی‌نیازی خود چنانك بود بر گزیدیم ای محمد! آن روز که ما امّت ترا گزیدیم فریشتگان درازعمر پرطاعت میدیدیم، آن روز که در نحل ضعیف عسل نهادیم بازان با قوّت میدیدیم آن روز که آن کرمك ضعیف را ابریسم دادیم ماران با هیبت میدیدیم، آنروز که آهوی دشتی را مشك دادیم شیران با صولت میدیدیم، آنروز که گاو بحری را عنبر دادیم پیلان با عظمت میدیدیم، آنروز که در صدف مروارید نهادیم نهنگان با سطوت میدیدیم، آنروز که آواز خوش بعندلیب دادیم طاووسان با زینت میدیدیم، آنروز که امّت محمد را مدح و ثنا گفتیم و رقـم اصطفائیّت کشیدیم فرشتگان دراز عمر و مقرّبان پر طاعت را بر درگه خدمت میدیدیم.

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام عـالم ز بـرای تو بیاراسته‌ام
در شهر مـرا هزار عاشق بیش است تو شاد بزی کـه من ترا خواسته‌ام

از ان هفت سه رفت سه قسم دیگر آنست که «فمنهم ظالمٌ لنفسه و منهم مقتصدٌ و منهم سابقٌ بالخیرات باذن‌الله» ـ تقسیمی لطیف و کرامتی عظیم، هرگز از جهانیان

هیچ کس از مولی این شرف و کرامت نیافت که این امّت یافت، رقم اصطفائیّت بر همه کشید، آنگه بکرم خود ابتدا بظالم کرد تا آن ظالم خجل نگردد، دل گیرد و امید تازه دارد. همانست که جای دیگر فرمود: «التّآئبون العابدون...» طبقات گزیدگان یاد کرد و نظام نیکان این امّت پیوسته عرضه کرد و ابتدا بکمینهٔ ایشان کرد: «التّآئبون» هرچند گنهکاران‌اند از کردهٔ خود پشیمان‌اند و بتن فرو شکسته و بدل اندهگنان اند، عذر خواهان و عفوجویانند، **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود: عرضت علیّ ذنوب امّتی و مایلقی بعضهم من ظلم بعض، فسألت الله الشفاعة فاعطانیها، «فمنهم ظالمٌ لنفسه» طفیلیان‌اند، «و منهم مقتصد» خواندگان‌اند، «و منهم سابقٌ» بارداد گان‌اند. ظالم ستمکار است عفو من ویرا، مقتصد جوینده است عون من ویرا، سابق بار داده است فضل من ویرا، ظالم بتازیانهٔ غفلت زده، بتیغ نا پاکی کشته، بردرگاه مشیّت افکنده، امید بررحمت نهاده. مقتصد بتازیانه‌یی نیازرده، بتیغ خجل کشته، بر درگاه طلب افکنده، برامیدنزدیکی نشسته، سابق بتازیانه آشنائی‌زده، بتیغ دوستی کشته، بردرگاه آرزومندی سوخته، امید بردیدار نهاده. ای ظالم عفو ترا تا لطف پیدا شود، ای مقتصد عون ترا تا فضل پیدا شود، ای سابق قربت ترا تا برّ واحسان پیدا شود. ای ظالم ستر ترا و ننگ نیست، ای مقتصد قبول ترا و باك نیست، ای سابق قربت ترا و بخل نیست.. اگرظالمی من راحم‌ام، ورمقتصدی من شالم‌ام، ورسابقی من‌ناظرم. اگرظالمی عذری بس، ورمقتصدی سعیی بس، ورسابقی قصدی بس. ظلم ظالم زیر ستر من، جهد مقتصد زیرعون من، سبق سابق زیر لطف من، این همه بفضل بزرگوارمن. سه‌فرقت برسه‌مرتبت یاد کرد، باعمال از هم جدا کرد و بفضل درهم رسانید.

«ذلك هوالفضل الکبیر» ـ این فضل کبیر هفت کرامت است که با این امت کرد. ای دوست هرچه فضل برگیرد عیب بنیفکند، عدل با فضل هرگز بر نیاید. **ابن الاعرابی** گوید: هر کجا در **قرآن** ذکر عذاب وذکر رحمت آید تو مینگر اگر پیشتر رحمت یاد کرده پس عذاب، وعید است؛ و اگر پیشتر عذاب یاد کرده پس

رحمت ، عذاب منسوخ است ، و اگر هر دو بهم یاد کرده حکم رحمت راست ، از بهر آنکه حکیم برحقّ خویش بنا کند امّا حقّ کس فرو نگذارد ، و رب العالمین در خدائی خود از خلق و خدمت خلق بی‌نیاز است واز معاصی خلق بی گزند بردبار وفراخ فضل وبرخلق مهربان .

اهل معرفت گفته‌اند : این هرسه فرقت که یاد کردیم هریکی را از مشرب توحید آبشخوری است بر اندازهٔ روش خویش . یکی شاربه یکی ساقیه یکی سائمه ، شاربه سابقان‌اند، ساقیه مقتصدان‌اند ، سائمه ظالمان‌اند. شاربه محققان‌اند ، ساقیه خاکیان‌اند ، سائمه متعرّضان‌اند و الیه الاشارة بقوله : « لکم منه شرابٌ و منه شجرٌ فیه تسیمون » ، شاربه ازجام عیان آشامیدند(۱) در ساقی‌مینگرستند چون شراب میچشیدند، ساقیه هرچند که نیافتند آنچه شنیدند امّا در شنیده ببهره رسیدند ، سائمه نه شنیدند و نه‌دیدند امّا هم بی بهره نباشند چون انکار نگزیدند . شاربه درپیشگاه‌اند ، ساقیه در طلب همراه‌اند(۲) ، سائمه موقوف مانده بردرگاه‌اند ، هریکی را بآنچه سزاست میدارد نه‌نامستحق را زیادت کند نه ازسزای سزاواران بکاهد ، ذلك هوالفضل الکبیر الذی ذکر الظالم مع السابق .
و قیل : الظالم مع السابق . و قیل : الظالم هوالافضل لأنّه اراد به‌من ظلم نفسه لکثرة ما حمّلها من الطاعة . و قیل : إنّما ذکر بلفظ الایراث ففی المیراث یبدأ بذوی الفرض ثمّ ما یبقی فللعصبة و ان کان صاحب الفرض اضعف استحقاقاً کذلك قال‌الله عزوجل : « فمنهم ظالمٌ لنفسه» فقدّمه علی السابق . و قیل : الظالم الذی ترك الحرام و المقتصد الذی ترك الشبهة و السابق الذی ترك الفضل فی‌الجملة . وقیل : الظالم من له علم الیقین والمقتصد من له عین الیقین و السابق من له حق الیقین . و قیل : الظالم صاحب المودّة و المقتصد صاحب الخلّة و السابق صاحب المحبّة . و قیل : الظالم صاحب سخآء و المقتصد صاحب جود والسابق صاحب ایثارٍ. وقیل : الظالم‌صاحب خوفٍ والمقتصد صاحب خشیةٍ والسابق صاحب هیبة و قیل : الظالم طالب الدنیا و المقتصد طالب العقبی والسابق طالب المولی

۱ ــ نسخهٔ الف ، آشمیدند . ۲ ــ نسخهٔ الف : هامراه‌اند .

و قیل : الظالم صاحب تواجدٍ و المقتصد صاحب وجدٍ و السابق صاحب وجودٍ. و قیل : الظالم صاحب المحاضرة و المقتصد صاحب المکاشفة و السابق صاحب المشاهدة. و قیل: الظالم یراه فی الآخرة بمقدار ایام الدنیا فی کلّ جمعةٍ مرّةً و المقتصد یراه فی کلّ یومٍ مرّةً و السابق غیر محجوبٍ عنه البتّة «ذلك هوالفضل الکبیر».

«جنّات عدنٍ یدخلونها» - لمّا ذکر اصنافهم رتّبها و لمّا ذکر الجنّة ذکرهم علی الجمع فقال : «جنّات عدنٍ یدخلونها» نبّه علی انّ دخولهم الجنّة لاالاستحقاق بل بفضله و لیس فی الفضل تمییزٌ.

«وقالوا الحمدلله الذی اذهب عنّا الحزن» - ای جوانمرد ! قدر تریاق مارگزیده داند، قدر آتش سوزان پروانه داند، قدر پیراهن **یوسف، یعقوب** غمگین داند، او که مغرور سلامت خویش است اگر اورا تریاق دهی قدر آن چه داند ؟ جان بلب رسیده‌یی باید تا قدر و خطر تریاق بداند، درویشی دل شکسته‌یی غم خورده‌یی اندوه کشیده‌یی باید تا قدر این نواخت و عزّ این خطاب بداند که «الحمدلله الّذی اذهب عنّا الحزن». باش تا فردا که آن درویش دل ریش را درحظیرهٔ قدس برسریر سرور نشانند وآن غلمان و ولدان چاکروارپیش تخت دولت‌اوسماطین بر کشند، شب محنت بپایان رسیده‌خورشید سعادت از افق کرامت برآمده و از حضرت عزّت الطاف کرم روی بدرویش نهاده بزبان ناز و دلال همیگوید بنعت شکر: «الحمدلله‌الّذی اذهب عنّا الحزن». ای مسکین ! این دنیا عالم مجاز است، در عالم مجاز پدید بود که از حقایق چه کشف توان کرد، بر پر پشه‌یی پیدا بود که چه نقش توان کرد، دنیا زندانست برزندانیان جز حزن و اندوه و حسرت چه نشان توان کرد، روز بازار وهنگام باراین اندهگنان فردا بود که‌مکنونات لطف و مخزونات غیب از ستر غیرت بیرون آرند تا بسودهٔ دستها و نابرماسیدهٔ خاطرها و درویش را حوصله‌یی دهند فراخ تا قدح قدح بلکه بحربحر شراب رؤیت می کشد و نعرهٔ هل من مزید میزند. الحمدلله وحده.

۳۶ - سورة یس (مکیة)

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« یس (۱) **»** ای سید.

« و القرآن الحکیم (۲) **»** باین **قرآن** راست درست.

« انك لمن المرسلین (۳)**»** که تو از فرستادگانی.

« علی صراط مستقیم (۴) **»** برراه راست.

« تنزیل العزیز الحکیم (۵) **»** فرو فرستادهٔ خداوند توانای مهربان.

« لتنذر » تا آگاه کنی، **« قوماً ما انذر آباؤهم »** گروهی که آگاه نکرده‌اند پدران ایشانرا، **« و هم غافلون** (۶) **»** ایشان ناآگاه‌اند.

« لقد حق القول » درست شد سخن خدای، **« علی اکثرهم »** بر بیشترین **« فهم لایؤمنون** (۷) **»** تا ایشان به نگرویدند.

« انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا » مـادر گردنهـای ایشان زنجیرها کردیم **« فهی الی الاذقان »** تادستهای ایشان بزنجیرها بر گردن بستیم، **«وهم مقمحون** (۸)**»** تا سرهای ایشان برداشته آمد بسرباز زدن و اباکردن.

« و جعلنا من بین ایدیهم سداً » و کردیم پیش ایشان دیواری [تافراحق نبینند] **« و من خلفهم سداً »** و از پس ایشان دیواری [تا حقّ نشنوند]، **« فاغشیناهم فهم لایبصرون** (۹) **»** پرده‌یی بر چشم و دل ایشان افکندیم[1] تا بندیدند

« و سوآءٌ علیهم » و یکسان است بر ایشان، **« ءانذرتهم ام لم تنذرهم »** که

---

۱ - نسخهٔ الف : او کندیم.

ایشانرا آگاه کنی یا نکنی، « **لا یؤمنون** (۱۰) » به نخواهند گروید.

« **انما تنذر من اتبع الذکر** » تو کسی‌را آگاه توانی کرد که پی میبرد بسخن من، « **وخشی الرحمن بالغیب** » و ازرحمن میترسد نادیده، « **فبشره بمغفرة واجر کریم** (۱۱) » و شاد کن او را و بشارت ده بآمرزش و مزد نیکو.

النوبة الثانية

این **سورة یس** سه هزار حرف است و هفتصد و بیست و نه کلمت و هشتاد و سه آیت، جمله به **مکه** فرو آمد و در مکّیات شمرند، و درین سوره نه ناسخ است نه منسوخ. روی عن **ابی ابکر الصدیق** (رض) قال قال رسول الله (ص): « **یس** تدعی المعمّة » قیل: یا رسول الله و ما المعمّة؟ قال: « یعمّ صاحبها خیر الدنیا و خیر الاخرة وتدعی الدافعة و القاضیة تدفع عنه کلّ سوءٍ وتقضی له کلّ حاجةٍ ». و عن **عائشة** قالت قال رسول الله (ص): « انّ فی **القرآن** سورةً یشفع قارئها و یغفر لمستمعها الاوهی **سورة یس** ». و روی عنه صلی الله علیه و سلم قال: « من قرأها عدلت له عشرین حجّةً و من سمعها کانت له الف دینار فی سبیل الله ومن کتبها ثمّ شربها ادخلت جوفه الف دوآءٍ و الف نورٍ و الف برکةٍ والف رحمةٍ ونزع منه کلّ دآءٍ ». و عن **ابی هریرة** قال قال رسول الله (ص): « من قرأ **سورة یس** فی‌لیلة اصبح مغفوراً له ». و قال صلی الله علیه و سلّم: « من دخل المقابر و قرأ **سورة یس** خفّف عنهم یومئذٍ و کان له بعدد من فیها حسنات ». و عن **یحیی بن ابی کثیر** قال: بلغنا انّ من قرأ **یس** حین یصبح لم یزل فی فرح حتّی یمسی و من قرأها حین یمسی لم یزل فی فرح حتّی یصبح.

« یٰس » باخفآءِ نون قراءت **ابن عامر** و **کسائی** و **ابوبکر** و **نافع** است و بامالهٔ یاء قراءت **حمزه** و **کسائی** و **ابوبکر**. مفسران گفتند: « یس » معنی آنست که: یا انسان، یعنی **محمّدا** صلی الله علیه و سلّم. **ابوالعالیة** گفت: معناه یا رجل. **بوبکر وراق**

۱ ــ نسخهٔ الف: اوکندیم.

گفت : یا سیّد البشر . ابن عباس گفت : تأویل این ؛ تأویل حروف مقطّعه است در اوائل سوَر و شرح آن هرجای در موضع خویش رفت .

« و القرآن الحکیم » قسم است که ربّ العزّة یاد میفرماید به قرآن . میگوید: باین قرآن راست درست بی‌غلط که تو ای محمد از فرستادگانی، یعنی تو یکیی از پیغامبران مرسل ، جواب بوجهل است و ولید مغیرة که میگفتند : لست مرسلاً . وحکیم اینجا صفت قرآن است بمعنی محکم ، ای ـ احکمه الله ، کالسعید اسعده اللّهُ؛ همانست که جای دیگر فرمود : « کتابٌ احکمت آیاته » . و قیل : الحکیم ـ الحاکم .

« علی صراطٍ مستقیم » ـ در موضع حال است و صفت مصطفی است، یعنی که تو از مرسلانی برطریقی راست بر دینی درست و شریعتی پاك وسیرتی پسندیده ، همانست که جائی دیگر فرمود : « و انّك لعلی هدیً مستقیم » . وروا باشد که «صراطٍ مستقیم» صلة مرسلین بود والمعنی: انّك لمن المرسلین الذی ارسلوا علی صراطٍ مستقیم و هوالاسلام تو ازان فرستادگانی که ایشانرا برراه راست و دین اسلام فرستادند .

« تنزیل العزیز الرّحیم » ـ حمزه و کسائی و ابن عامر و حفص « تنزیل » بنصب خوانند بر مصدر یعنی نزل تنزیلاً . باقی برفع خوانند برخبرمبتدای محذوف کانّه قال : هو تنزیل العزیز الرّحیم . وقیل : المراد به المنزّل و لهذا نظائر فی القرآن وتقول العرب : هذا الدّرهم ضرب الامیر ، ای ـ مضروبه . و « تنزیل » بنآءِ کثرت و مبالغت است، اشارت است که این قرآن نه بیکبار از آسمان فرو آمد بلکه بکرّات و مرّات فرو آمد بمدّت بیست وسه سال سیزده سال به مکه وده سال به مدینه نجم نجم آیت آیت سوره سوره چنانك حاجت بود ولایق وقت بود . «تنزیل العزیز الرحیم» ای ـ عزیزٌ بالاعدآءِ ، رحیمٌ بالمؤمنین . عزیزم تا دشمن در دنیا مرا نداند ، رحیم‌ام تامؤمن در عقبی مرا به‌بیند.

« لتنذر قوماً » ـ این سخن متّصل است بارسال ، ای ـ ارسلت لتنذر قوماً . «ماانذر آباؤهم » ـ « ما » درین موضع دووجه دارد یکی آنکه صلت است و معنی آنست که ترا فرستادیم تاآگاه کنی قومی را که پدران ایشانرا آگاه کرده‌اند ، چنانکه انبیا پدران

ایشانرا آگاه کردند تو ایشانرا آگاه کن . و قيل : معناه لتنذر قوماً العذاب الّذی انذر آباؤهم ، ذلك كقوله : « انّا انذرناكم عذاباً قريباً » . وجه دیگر آنست که : این «ما» نفی است یعنی : لم ینذر آباؤهم ، کقوله : « وما ارسلنا اليهم قبلك من نذير » يعنى العرب و المراد : آباؤهم الادنون و هم قريش فانّ آباءهم الاقدمين اتاهم المنذرين لامحالة . گفته‌اند: این درروز کارفترت بوده‌ماں رفع عیسی و بعثت محمد مصطفی عليهما السلام که در مکه مشرکان عرب بودند که نه کتاب داشتند و نه بایشان پیغامبری آمد و هو المشاراليه بقوله عزّوجلّ : « هوالّذی بعث في الامّيين رسولاً » الى قوله : « و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبين » .

« فهم غافلون » عن الايمان و الرّشد كناية عن القوم . و من جعله نفياً جاز ان يعود الى الآباء و الغفلة ذهاب المعنى عن النفس و النّسيان ذهاب المعنى عن النفس بعد حضوره .

« لقد حقّ القول على اكثرهم فهم لايؤمنون» اى وجب العذاب والسخط لانّهم لايؤمنون ، و القول حكم الله عزّوجلّ انّهم اهل النّار . و قيل : قوله « لاملانّ جهنّم من الجنّة و النّاس اجمعين » نظيره قوله : « و لكن حقّت كلمت العذاب على الكافرين » . قول درين آيت قضيّت از ليست ، میگوید : واجب شد و درست گشت سخن خدای درازل که بیشترین کافران و بیگانگان ایمان نیارند ، ای محمد تو ایشان را میخوان لکن پیش از خواندن تو هر کس که خشم من دروی رسید هر گز ایمان نیارد، و هم ازین باب است آنچه گفت : « غلبت علينا شقوتنا »، جای دیگرفرمود : «انّ الله قدحكم بين العباد». و فی الخبرالصحيح روى عبدالله بن عمرو بن عاص قال : خرج رسول‌الله (ص) وفی‌يده كتابان فقال للّذی فی يده اليمنى : هذا كتابٌ من ربّ العالمين فيه اسمآء اهل الجنّة و اسمآء آبائهم و قبآئلهم ثمّ اجمل على آخرهم فلايزاد فيهم و لاينقص منهم ابداً ثمّ قال للّذی فی شماله : هذا كتابٌ من رب‌العالمين فيه اسماء اهل‌النار و اسمآء آبآئهم و قبائلهم ثمّ اجمل على آخرهم فلايزاد فيهم ولا ينقص منهم ابداً ، ثمّ قال

بیده فنبذاهما ثمّ قال : فرغ ربّکم من العباد فریقٌ فی الجنّة و فریقٌ فی السعیر .

قوله : «انّا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً » ، التأویل: جعلنا فی ایدیهم اغلالاً الی اعناقهم لانّ الغلّ لایکون فی العنق دون الید . و فی قراءة ابن عباس و ابن مسعود : « جعلنا فی ایمانهم اغلالاً فهی الی الاذقان » ـ فهی راجعةٌ الی الایمان المحذوفة فی الآیة ، یعنی فتلك الایمان مجموعةٌ الی اذقانهم « فهم مقمحون » غاضو الابصار رافعو الرّؤس لانّ المغلول اذا ردّ یده الی ذقنه رفع رأسه ، واصل الاقماح غضّ البصر و رفع الرأس یقال : بعیرٌ مقمح و مقامح اذا روی من الماء فاقمح ، معنی آنست که ما در گردنهای ایشان زنجیرها کردیم تا دستهای ایشان بزنخها وا بر گردن بستیم، « فهم مقمحون» تا سرهای ایشان برداشته آمد یعنی که نتوانند که سر درپیش افکنند یا در پیش نگرند که هر آنکس که دست او بغلّ با گردن و زنخ بسته شود سرش برداشته بماند و از متحیّری چشمش در آسمان خیره بماند . ابوعبید گفت : این مثلی است که ربّ العالمین زد از بهر آن بیگانگان نا گرویده ، ومعنی آنست که ما دستهای ایشان ازنفقه کردن در راه خدای و سعی کردن در تقرّب بخدای فرو بستیم استوار تا هیچ نتواند که دستی بخیر فرا کنند یا تقرّبی بالله کنند . مفسران گفتند : این آیت علی الخصوص در شأن بوجهل فروآمد و آن یاروی از قبیلهٔ مخزوم . و سبب آن بود که بوجهل سوگند یاد کرد به لات و عزی که بروم چون محمد نماز کند سنگی بسروی فرو گذارم وعرب راازو بازرهانم برفت وسنگ برداشت ورسول خدادرنمازبود، بوجهل دست برداشت تاسنگ بیندازد بتقدیر الهی آن دست وی باسنگ دربر گردن وی بسته شد ، بوجهل نومیدباز گشت و بایاران خود بگفت آنچه دید و آن سنگ از دست وی بیفتاد ، آن مخزومی گفت : انـا اقتله بهذا الحجر. سنگ برداشت و رفت ، چون نزدیك مصطفی (ص) رسید الله چشم وی نابینا کرد تـا حس و آواز می شنید و کس رامی ندید، پس رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستـاد .

ابن عباس گفت : رسول خدا در نماز قراءت بلند میخواند و مشرکان قریش را خوش نمی آمد همه فراهم آمدند تا بیکبار بسر وی زخم برند و او را هلاك کنند ، در آن حال

که قصد کردند دستهاشان و ابر کردن بسته شد و نابینا گشتند، پس همه از روی عجز پیش مصطفی (ص) آمدند، گفتند: ای محمد خدا ترا[1] بر تو سوگند می‌نهیم وحرمت قرابت و حقّ رحم شفیع می‌آریم دعا کن تا ما بحال خود باز شویم و نیز قصد تو نکنیم. آنگه رب العالمین در بیان این قصّه آیت فرستاد و باز نمود که ایشان از ان ایمان می نیارند که ما ایشانرا از راه هدی باز داشته‌ایم و چشم دل ایشان از دیدن حق نابینا کرده‌ایم و دست همّت ایشان از عروهٔ اسلام دور داشته‌ایم «ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئاً».

قوله: «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً ومن خلفهم سداً» - قرا حمزة و الکسائی و حفص «سدّا» بفتح السین، و الباقون بضمّها، و هما لغتان، وقیل: السدّ بالفتح ما کان معمولاً من فعل بنی‌آدم، و بالضمّ ما کان خلقةً من فعل الله. و قیل: بالفتح المصدر و بالضمّ الاسم و هو معنی قوله عزوجل: «جعلنا بینک و بین الّذین لایؤمنون بالاخرة حجاباً مستوراً».

«فاغشیناهم» ای - اعمیناهم، من التغشیة وهی التغطیة، «فهم لایبصرون» سبیل الهدی - این آیت هم در شأن ایشانست که قصد رسول خدا کردند یعنی که ایشانرا بمنزلت کسی کرد که پس و پیش وی دیواری برآرند و دو دست وی بغلّ با گردن بندند و نابینا گردانند تا چنانك این کس بهیچیز و هیچکس راه نبرد و درماند، ایشان نیز درماندند و برسول خدا دست نیافتند. و گفته‌اند: این آیت حرزی نیکوست، کسی که از دشمن ترسد این آیت برروی دشمن خواند، الله تعالی شرّ ان دشمن از وی بازدارد و دشمن را ازوی در حجاب کند چنانك با رسول خدا کرد آن شب که کافران قصدوی کردند بدر سرای وی‌آمدند تا بسروی هجوم برند ورسول خدای علی (ع) را بجای‌خود خوابانید و بیرون آمد بایشان بر گذشت و این آیت میخواند: «و جعلنا من بین‌ایدیهم سدّاً ...» الی آخرها، ودشمنان اورا ندیدند ودرحجاب بماندند رسول بر گذشت به‌ایشان و قصد مدینه کرد و آن ابتدای هجرت وی بود صلوات الله و سلامه علیه.

---

۱ - نسخهٔ الف: خدایرا.

«و سوآءٌ علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون» ای ـ من اضلّه الله هذا الضّلال لم ینفعه الانذار روی انّ عمر بن عبدالعزیز دعا غیلان القدری فقال: یا غیلان بلغنی انّك تکلّم فی القدر فقال: یا امیرالمومنین انهم یکذّبون علیّ. قال: یا غیلان اقرأ اوّل سورة یس فقرأ: «یس و القرآن الحکیم ...» الی قوله: «و سوآءٌ علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون»، فقال غیلان: یا امیرالمؤمنین و الله لکانّی لم اقرأها قطّ قبل الیوم اشهدك یا امیرالمؤمنین انّی تائبٌ ممّا کنت اقول فی القدر، فقال عمر بن عبدالعزیز: اللّهم ان کان صادقاً فتب علیه و ثبّته و ان کان کاذباً فسلّط علیه من لایرحمه و اجعله آیةً للمؤمنین، قال فاخذه هشام فقطع یدیه و رجلیه، قال ابن عون: انارأیته مصلوباً علی باب دمشق.

«انّما تنذر من اتّبع الذّکر» ای ـ انّما ینفع انذارك من اتّبع الذّکر یعنی القرآن فعمل بمافیه، «و خشی الرّحمن بالغیب» ای ـ و خاف عقاب الله ولم یره. وقیل: بالغیب فی سریرته، «فبشّره بمغفرةٍ و اجرٍ کریمٍ» حسنٍ و هو الجنّة، نظیره قوله: «انّ الّذین یخشون ربّهم بالغیب لهم مغفرةٌ و اجرٌ کبیرٌ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «بسم الله الرّحمن الرّحیم» اسمٌ عزیزٌ من اشتاق الی لقیاه استعذب فیه مایلقاه من بلواه فان طلب مونساً فی دنیاه او عقباه ضلّ من یدعو الّا ایاه ـ بنام او که خرد را باو راه نیست و هیچکس از حقیقت جلال او آگاه نیست، بنام او که مفلسانرا جز حضرت او پناه نیست و عاصیانرا جز درگاه او درگاه نیست، بنام او که جهانیانرا چو او پادشاه نیست و در آسمان و زمین جز او الله نیست. ای خداوندی که دستگیر ـ درماندگان جز توقیع جلال تو نیست: ای مهربانی که رهنمای متحیّران جز منشور رحمت تو نیست، ای کریمی که آرام سوختگان جز از حضرت جمال و لطف تو نیست، ای عزیزی که عربدهٔ مستان عشق جز از جام شراب و شربت نوشاگین تو نیست، ای لطیفی که انس جان مشتاقان جز در انتظار دیدار و رضای تو نیست، و الله الموفق و المعین

گر پای من از عجز طلبکار تو نیست | ناطق نبری که دل گرفتار تو نیست
نه زان نایم که جان خریدار تو نیست | خود دیدهٔ ما محرم دیدار تو نیست

قوله تعالی: « یس » ـ گفته‌اند که « یس » نام سوره است بدلیل آن خبر که مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود: « انّ اللّٰه تعالی قرأ یس و طه قبل ان خلق آدم بالفی عام فلمّا سمعت الملائکة قالوا طوبی لامّة ینزل علیهم هذا و طوبی لالسن تکلّم بهذا و طوبی لاجواف تحمل هذا » حقّ جلّ جلاله و تقدّست اسماؤه پیش از آفرینش آدم بدو هزار سال طه و یس بر خواند، ملائکهٔ ملکوت چون آن بشنیدند گفتند: خنك مر آن امّتی را که این کلام پاك بایشان فرو آید، خنك مر آن زبانها را که این خواند، خنك مر آن سینه‌ها را که صدف این جوهر مکنون بود. ودر خبر است که چون دوستان و مؤمنان دران بوستان سعادت روند و بآن ناز ونعیم بهشت رسند از جناب جبروت ندا آید که از دیگران بسیار شنیدید وقت آن آمد که از ما شنوید فیسمعهم سورة الفاتحه و طه و یس. مصطفی علیه الصلوة و السلام فرمود :«کانّ الناس لم یسمعوا القرآن حین سمعوه من فی الرحمن یتلوه علیهم» ، گل باید که از درخت خود باز کنی تابوی آن بشرط یابی.

اسمعه ممّن قاله تزدد به | شغفاً فطیب الورد من اغصانه

پس یك قول آنست که «یا انسان» ، و این خطاب باصورت و بشریّت مصطفی است چنانك جای دیگر فرمود: « قل انما انا بشرٌ مثلکم ». از آنجا که انسانیّت و جنسیّت او مشاکل خلق است، و این خطاب با انسان بروفق آنست و از آنجا که شرف نبوّت است و تخصیص رسالت خطاب با وی اینست که « یا ایّها النبی »، « یا ایّها الرّسول »، و این خطاب که باصورت وبشریّت است ازبهر آن رفت تانقاب غیرت سازند وهر نامحرمی را برجمال و کمال وی اطلاع ندهند، این چنانست که گویند: ارسلانم خوان تا کس بندانند که که ام. دریغ بود آن چنان حمالی و کمالی که پرماس دیدهٔ بوجهل و عتبه و شیبه گردد « و تریهم ینظرون الیك و هم لایبصرون ». دیدهٔ بوجهل که خیره

شدهٔ انکارست از وی جز انسانیّت وبشریّت نبیند ، دیدهٔ **صدیق** اکبر باید ز دودهٔ استغفار تا جمال نبوت و کمال رسالت وی ببیند ، دیدهٔ **عتبه** و **شیبه** که حجاب افکندهٔ شب ردّ از لست جز نسبت **عبدالمطلب** نبیند ، دیدهٔ **صدیق** و**فاروق** باید روشن کردهٔ صبح‌قبول ازل تا شرف و نواخت **محمد** رسول الله ببیند . آری حرم را بنامحرم نمودن شرط نیست، کسی باید محرم شریعت و طریقت شده و گرد متابعت سید صلوات الله و سلامه علیه در دیدهٔ طلب وی توتیای حرمت کشته تا اهلیّت آن دارد که آن جمال ببیند . و قیل : « یس » ، الیآء اشارةٌ الی یوم المیثاق؛ والسین اشارةٌ الی سرّه مع‌الاحباب فکاّنه قال بحق یوم المیثـاق و بسرّی مع الاحباب و بالقرآن‌الحکیم « انّك لمن‌المرسلین ، علی صراطٍ مستقیمٍ » .

قوله : « تنزیل العزیز الرّحیم » ـ این **قرآن** فرو فرستادهٔ خداوندیست که نـام وی عزیزست و رحیم ، عزیز اوست که دشخوارست دریافتن او، الله تعالی عزیز است بآن معنی که دریافت وی نیست و افهام و اوهام را رسیدن بکنه جلال وی نیست .

پیر طریقت گفت : ای نادر یافته یافته و نادیده عیان ، ای در نهـانی پیدا و در پیدائی نهان ، یافت تو روز است که خود برآید نا گاهان ، یاوندهٔ تو نه بشادی پردازد نه باندوهان ، بسر بر ما را کاری که از آن عبارت نتوان . « تنزیل العزیز الرّحیم » ، هم عزیز است هم رحیم ،عزیز به بیگانان رحیم بمؤمنان، اگر عزیز بود بی‌رحیم هر گز کس او را نیابد و اگر رحیم بود بی‌عزیز همه کس او را یابد ، عزیزست تا کافران در دنیا او را ندانند، رحیم‌است در عقبی تا مؤمنان او را به‌بینند .

« لتنذر قوماً ما انذر آباؤهم فهم غافلون » ـ غافلان دواند یکی از کاردین غافل و از طلب صلاح خود بیخبر ، سر بدنیا در نهاده و مست شهوت گشته و دیدهٔ فکـرت و عبرت برهم نهاده حاصل وی آنست که رب العزة فرمود : « والّذین هم عن‌آیاتنا غافلون، اولئك مأویهم النّار بما کانوا یکسبون» وفی الخبر : « عجبت لغافلٍ و لیس بمغفولٍ عنه » دیگر غافلی است پسندیده از کار دنیا و ترتیب معاش غافل ،سلطان حقیقت بر باطن وی

استیلا نموده ،درمکاشفهٔ جلال احدیّت چنان مستهلك شده که ازخود غائب گشته، نه‌ازدنیا خبر دارد نه از عقبی ، بزبان حال میگوید :

این جهان‌دردست‌عقلست‌آنجهان‌دردست روح
پـای همّت بر قفای هر دو دیه‌سالار زن

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **انا نحن نحیی الموتی** » مـا ایم که زنده کنیم مردگانرا ، « **و نکتب ما قدموا** » و مینویسیم هرچه‌پیش میفرستند، « **و آثارهم** » و [می نویسیم] نشانها ورسمها ونهادها که می‌نهادند، « **و کل شیء احصیناه** » و همه چیز را دانسته‌ایم و شمرده ، « **فی امام مبین** (۱۲) » در لوح محفوظ آن پیشوای روشن پیدا .

« **و اضرب لهم مثلا** » ایشانرا مثل زن و همسان ساز(۱) ، « **اصحاب القریة** » مردمان‌آن شهررا ، « **اذجآءها المرسلون** (۱۳) » آنکه که بایشان آمد فرستادگان.

« **اذارسلنا الیهم اثنین** » فرستادیم بایشان دو تن ، « **فکذبوهما** » دروغ زن گرفتند ایشانرا هر دو ، « **فعزّزنا بثالث** » قوی کردیم آن دو رسول بآن سه دیگر ، « **فقالوا انا الیکم مرسلون** (۱۴) » ایشانرا گفتند ما بشما فرستادگانیم .

« **قالوا ما انتم الابشرٌ مثلنا** » گفتند نیستید شما مگر مردمی همچون مـا ، « **و ما انزل الرحمن من شیء** » وفرونفرستادخدای هیچیز، « **ان انتم‌الاتکذبون** (۱۵) » نیستید شما مگر دروغ میگوئید :

« **قالوا ربنا یعلم** » گفتند خداوند ماميداند،« **اناالیکم لمرسلون** (۱۶) » که ما بشما فرستادگانیم .

« **و ما علینا الا البلاغ المبین** (۱۷) » و نیست برما مگرپیغام‌رسانیدن‌آشکارا.

« **قالوا انا تطیرنابکم** » گفتند ما بشما فال بد گرفتیم ، « **لئن لم تنتهوا** » اگر باز نشوید(۲) ازین سخن ، «**لنرجمنکم** » شما را بسنك بکشیم ، « **و لیمسنکم منا عذابٌ الیم** (۱۸) » و بشما رسد از ما عذابی دردنمای .

۱ ـ نسخهٔ الف : هام سان زن ۲ ـ نسخهٔ الف : نشید .

«**قالوا طآئرکم معکم**» گفتند آنچه شما از ان میترسید آن با شماست، «**ائن ذکرتم**» باش از بهر آنکه شما را پند دادند دروغ زن میگیرید؟ «**بل انتم قوم مسرفون**(۱۹)» بلکه شما گروهی گزاف کاران‌اید.

«**و جآء من اقصی المدینة**» وآمد ازدورتر جای‌ازان شهر، «**رجل یسعی**» مردی‌شتابان، «**قال یا قوم اتبعوا المرسلین**(۲۰)» گفت ای‌قوم برپی این‌فرستادگان ایستید.

«**اتبعوا من لایسئلکم اجراً**» برپی ایشان ایستید که از شما مزدی نمیخواهند «**وهم مهتدون**(۲۱)» وایشان برراه راست‌اند وبنشان راست.

«**و مالی لااعبد الذی فطرنی**» و چه رسید مرا که نپرستم آن خداوند که مرا آفرید؟ «**و الیه ترجعون**(۲۲)» و شما را همه با او خواهند برد.

«**ءاتخذ من دونه آلهةً**» من فرود از الله خدایان گیرم؟ «**ان یردن الرحمن بضرٍ**» که اگر رحمن بمن گزندی خواهد، «**لاتغن عنی شفاعتهم شیئاً**» بکار نیاید مرا با من بودن ایشان هیچ، «**ولاینقذون**(۲۳)» و مرا ازان گزند نرهانند.

«**انی اذاً لفی ضلالٍ مبین**(۲۴)» آنکه که من چنین کنم پس من در گمراهئی آشکارا باشم.

«**انی آمنت بربکم فاسمعون**(۲۵)» من بگرویدم بخداوند شما که یکتاست همه بمن نیوشید.

«**قیل ادخل الجنة**» او را گفتند در رو در بهشت، «**قال یالیت قومی یعلمون**(۲۶)» گفت: کاشکی قوم من دانندی[1].

«**بما غفرلی ربی**» بآنچه بیامرزید مرا خداوند من، «**و جعلنی من المکرمین**(۲۷)» و مرا از نواختگان کرد.

الجزء الثالث والعشرون

«**و ما انزلنا علی قومه من بعده**» وفرونفرستادیم برقوم اوپس او، «**من جندٍ**

۱ ـ نسخهٔ الف: دانندید.

من السمآء » هیچ سپاهی ازآسمان ، « **و ما کنا منزلین**[۲۸] » فرونفرستادیم برایشان هیچ عذابی .

«**ان کانت الاصیحةً واحدةً** » نبودمگر یك بانك جبرئیل، «**فاذاهم خامدون**[۲۹]» که همه بیکبارمرده شدند .

« **یا حسرةً علی العباد** » ای دریغا بررهیکان ، « **ما یأتیهم من رسول** » نیامد بایشان هیچ فرستاده‌یی ، « **الاکانوا به یستهزؤن**[۳۰] »مگر برو افسوس میکردند .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « انّا نحن نحیی الموتی » ـ میگوید جل جلاله : ما ایم که مرده زنده گردانیم . ومرده زنده گردانیدن در وصف باری جل جلاله آنست که در بنده و در حیوان حیوة آفریند و آفرینندهٔ حیوة جز آن قادر بر کمال نیست ، یقول الله تعالی : « الّذی خلق الموت والحیوة » و این در سه طور است، در طور اوّل حیوة در نطفه آفریند اندر رحم مادر ، در طور دیگر حیوة در مرده آفریند اندر زاویهٔ لحد تا باوی رود سؤال چنانك در خبر صحیح است ، در طور سوم روز قیامت خلق را زنده گرداند فصل و قضا را وثواب و عقاب را وازان پس جاوید همه زندگی بود هیچ مرد کی نه ، امّاخلودٌ فی الجنّة و امّا خلودٌ فی النار .

« و نکتب ماقدّموا » ای ـ نحفظ علیهم ما اسلفوا من خیرٍ و شرٍّ . همانست که جای دیگر فرمود : « ینبّؤالانسان یؤمئذٍ بماقدّم وأخر »،وقال تعالی : «علمت نفسٌ ماقدّمت و أخرت » . « و آثارهم » ـ للاثار وجهان : احدهما الخطی الّتی کانوا یمشونها فی الخیر و الشرّ . و فی الخبر انّ بنی سلمة من الانصار ارادوا ان ینتقلوا الی قرب مسجد رسول الله(ص) لشهود الجماعة فنهاهم رسول الله (ص) و قال : «یا بنی سلمة آثارکم آثارکم» ، یعنی الزموا بیوتکم و اغتنموا کثرة خطاکم فانّها تکتب حسنات وفیهم نزلت هذه‌الایة. و عن ابی موسی قال قال النبی (ص) : « اعظم النّاس اجراً فی الصّلاة ابعدهم فابعدهم

ممشاً و الّذی ینتظر الصّلوة حتّی یصلیها مع الامام اعظم اجراً مـن الّذی یصلی ثمّ ینام . الوجه الثانی : آثارهم ـ ما سنّوا من سنّةٍ حسنةٍ اوسیّئةٍ ، و فی ذلك ماروی عن النبی (ص) قال : « من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سنّ سنّة سیئة فعلیه وزرها و وزرمن عمل بها الی یوم القیمة » . روایت کنند از **انس** رضی الله عنه. که گفت : « و آثارهم » گامهاست که روز آدینه بردارند علی الخصوص بقصد نماز آدینه ازینجاست که آهسته رفتن و گامها خرد بر گرفتن در جمعه وجماعت اندرشریعت اولی‌تر است و پسندیده‌تر از شتاب کردن ، و فی معناه ما روی **ابو هریرة** قال قال النبی (ص) : « اذا اقیمت الصّلوة فلاتاتوها وانتم تسعون ولکن ائتوها و انتم تمشون و علیکم السکینة فما ادرکتم فصلّوا و ما فاتکم فاتمّوا » .

« و کلّ شیءٍ احصیناه » حفظناه وعددناه و بیّنّاه « فی امامٍ مبینٍ » هواللوح المحفوظ سمّی اماماً لانّه اصل النسخ و الالواح و الکتب کلّها . این لوح محفوظ همان ذکراست که در خبر صحیح است که هر شب حق جل جلاله بجلال عزّ خود بـر گشاید و در ان نگرد و کس را بعد ازو نیست و نرسد که دران نگرد ، وذلك فی‌خبر **ابی الدردآء** قال قال رسول الله (ص) : « ینزل الله تعالی فی آخر ثلث ساعات یبقین من اللیل فینفتح الذکر فی الساعة الاولی الّذی لایراه احدٌ فیمحوا مایشاء» ، و ذکر الحدیث .

قوله : « و اضرب لهم مثلاً » ای ـ اذکر لاهل **مکة** شبهاً مثل حالهم مـن قصّة « اصحاب القریة » وهی **انطاکیة** من قری **الروم** ، « اذجآءها المرسلون » یعنی رسل **عیسی** علیه السلام . قال **الزجاج** معناه : مثّل لهم مثلاً من قولهم هذه الاشیآء علی ضربٍ واحدٍ ، ای ـ علی مثال واحدٍ و عندی من هذا الضرب کثیر ، ای ـ من هذا المثال ، و ضرب المثل هاهنا تعدّی الی مفعولین احدهما : « مثلاً » ، و الآخر : « اصحاب القریة » . و قیل : « اصحاب القریة » بدل من مثل کانّه قال : اذکر لهم اصحاب القریة ، ای ـ خبر القریة : میگوید: ای **محمد** ایشانرا بگوی خبراصحاب شهر **انطاکیه** آنکه که رسولان عیسی بایشان آمدند و ذلك قوله :

« اذارسلنا الیهم اثنین » ـ اسند الارسال الی نفسه سبحانه لانّ **عیسی** ارسلهم

بامره عزوجل. و قصه آنست که: ربّ العالمین وحی فرستاد به **عیسی** علیه السلام که من ترا بآسمان خواهم برد، حواریان را یکان یکان و دوان دوان بشهرها فرست تا خلق را بردین حقّ دعوت کنند **عیسی** ایشانرا حاضر کرد و رئیس و مهتر ایشان **شمعون** و ایشانرا یکان یکان و دوان دوان بقوم قوم میفرستاد وشهرایشانرا نامزد میکرد وایشانرا گفت: چون من بآسمان رفتم شما هر کجا که من معیّن کرده‌ام میروید ودعوت میکنید و اگر زبان آن قوم ندانید دران راه که میروید شما را فریشته‌یی پیش آید جامی شراب بردست نهاده ازان شراب نورانی بازخورید تا زبان آن قوم بدانید، و دو کس را بشهر **انطاکیه** فرستاد نام ایشان **تاروص** و **ماروص**، و قیل: **یحیی** و **یونس**، و قیل **صادق** و **صدوق**، **صادق** کهل بود و **صدوق** جوان، و این جوان خدمت آن کهل میکرد، چون بدر شهر **انطاکیه** رسیدند پیری را دیدند که گوسپندان بچرا داشت، بروی سلام کردند، پیر گفت: شما که باشید؟ گفتند ما رسولان **عیسی** علیه السلام آمده‌ایم تا شما را بردین حق دعوت کنیم و راه راست و ملّت پاك بشما نمائیم که دین حق توحید است و عبادت یك خدای، آن‌خدای که یگانه ویکتاست و معبود بسزاست، پیر گفت: شما را بر راستی این سخن هیچ آیتی و حجّتی هست؟ گفتند آری هست که بیماران را در وقت؛ شفا پدید کنیم و نا بینای مادر زاد را بینا کنیم و ابرص را از علّت برص پاك کنیم، این همه بتوفیق و فرمان الله کنیم، پیر گفت: مرا پسریست دیر گاه است تا وی بیمارست و درد وی علاج اطبّا می نپذیرد خواهم که او را به‌بینید، ایشانرا بخانه برد نزد آن بیمار، دعا کردند ودست بوی فرو آوردند،

آن بیمارهم در آن ساعت‌تندرست برخاست، این خبر در شهر آشکارا گشت وبیماران بسیار بودند همه را دعا میکردند وبدست می‌پاسیدند و رب‌العزّة بر دست ایشان شفا پدید میکرد، تا آن خبر با[1] ملك ایشان افتاد وآن ملك بت پرست بود نام وی **انطیخس** و قیل: **شلاحن** و کان من ملوك الرّوم، این ملك ایشانرا حاضر کرد و احوال پرسید، ایشان گفتند ما رسولان **عیسی** ایم آمده‌ایم تا شمارا از بت پرستی با خدا پرستی خوانیم

۱ ـ نسخهٔ الف: فا.

و از دین باطل با دین حق بریم ، ملك گفت : بجز این خدایان ما خدائی هست ؟ گفتند آری خدائی هست که ترا آفریننده است و دارنده . ملك چون این سخن بشنید گفت : اکنون روید تا من در کارشما نظر کنم ، ایشان رفتند وجمعی در ایشان افتادند و ایشانرا زدند و در حبس و بند کردند ، این خبر به**شمعون** رسید و **شمعون** این « ثالث » است که رب العزّة فرمود : « فعزّزنا بثالثٍ » ، او را **شمعون الصفا** گویند و **شمعون الصخره** گویند. قراءت **بوبکر** از **عاصم** « فعززنا » مخفّف است بمعنی غلبه من قولهم : من عزّبزّ ، ای ـ من غلب سلب . و معنی آنست که : ما باز شکستیم آن مردمان را بآن سدیگر . باقی قرّاء « فعزّزنا» مشدّد خوانند یعنی فقوّینا بثالثٍ ، ای ـ برسول ثالثٍ . پس **شمعون** از راه تلطّف و مدارا با ایشان در آمد وایشانرا باسلام درآورد و یاران خود را برهانید ، و بیان این قصّه آنست که : **شمعون** چون به **انطاكيه** رسید بدانست که آن دورسول بزندان محبوس اند ، رفت و گرد سرای ملك متنكّروار میگشت تا جماعتی را از خاصگیان ملك بادست آورد وباایشان بعشرت خوش درآمد تا با وی انس گرفتند و ملك را ازوی خبر کردند ، ملك او را بخواند وصحبت و عشرت وی بپسندید وازجملهٔ مقربان و نزدیکان خویش کرد ، بران صفت همی بود تا روزی که حدیث یاران خود در افکند گفت : ايّها الملك بمن رسید که تو دو مرد را بخواری و مذلّت باز داشته‌یی و ایشانرا رنجها رسانیده‌یی از آن که ترا بر دینی دیگردعوت همی کردند چرا نه‌باایشان سخن گفتی و سخن بشنیدی تا حاصل آن برتو روشن گشتی و پیدا شدی ؟ ملك گفت : حال الغضب بینی و بین ذلك ـ من برایشان خشم گرفتم و از خشم با مناظره نپرداختم ، **شمعون** گفت : اگر رای ملك باشد اکنون بفرماید تا بیایند و آنچه دانند بگویند ، ملك ایشانرا حاضر کرد، **شمعون** گفت : من ارسلكما الی هاهنا ؟ قالا : الله الذی خلق كلّ شیءٍ و لیس له شريكٌ . **شمعون** گفت : آن خدایرا که شما را فرستاده است صفت چیست ؟ گفتند : انّه يفعل مايشآء و يحكم مايريد . **شمعون** گفت : چه نشان دارید و چه آیت بردرستی این دعوت ؟ گفتند : هرچه شما خواهید ، ملك بفرمود تا غلامی را حاضر کردند مطموس العينين چشم خانهٔ وی با پیشانی راست بود چنانك نه روشنائی بود

نه چشم خانهٔ ایشان بآشکرا ، دعا کردند و **شمعون** بسرّ دعا کرد تا بفرمان و قدرت الله موضع چشم و حدقه شکافته شد ، ایشان دو بندقه از گل بساختند و در هر دو حدقهٔ وی نهادند دو دیدهٔ روشن گشت بفرمان الله ، ملك در عجب ماند و در خود مضطرب گشت ، **شمعون** گفت : ایّها الملك اگرتو نیز ازخدایان خود بخواهی تامثل این صنعی بنمایند هم ترا و هم خدایانرا شرفی عظیم باشد و نیز جواب ایشان داده باشی ، ملك گفت : من راز خود از تو پنهان ندارم خدایان ما این صنع نتوانند و از ان عاجز تراند که چنین کار توانند ؛ که ایشان نه‌شنوند نه‌بینند نه سود کنند نه گزند نمایند ، ملك چون آن حال دید گفت : اینجا مرده‌ایست پسر دهقانی که هفت شبانروزست تا بمرد و من او را دفن نکردم که پدرش غائب بود تا باز آید ، اگر او را زنده کنید نشان درستی دعوی شما بود و ما قبول کنیم و بخدای شما ایمان آریم ، آن مرده را بیاوردند و ایشان بآشکارا و **شمعون** بسرّ دعا کردند تا مرده زنده گشت وبدست خویش کفن از خویشتن باز کرد و بر پای بیستاد ، ملك گفت : چند روز است تا مرده‌یی ؟ گفت : هفت روز . گفت : چه دیدی درین‌هفت روز؟ گفت چون جانم‌ازکالبد جدا گشت مرا بهفت وادی‌آتش‌بگذرانیدند از آنك بکفر مرده بودم ، اکنون شما را می‌ترسانم و بیم می‌نمایم، زینهار کفر بگذارید و بخدای‌آسمان ایمان‌آرید تا برهید، آنك درهای‌آسمان می‌بینم گشاده و **عیسی** پیغامبر ایستاده زیر عرش و از بهر این شفاعت میکند و میگوید خداوندا ایشانرا نصرت ده که ایشان رسولان من‌اند . ملك گفت : و این سه کس کدام اند ؟ گفت : یکی **شمعون** و آن دو رسول دیگر ؛ **شمعون** بدانست که آن قصّه و آن حال در دل ملك اثر کرد و زبان نصیحت و دعوت بگشاد و آشکارا بیرون‌آمد و کلمهٔ حق بگفت . آن‌ملك باجماعتی ایمان آوردند و قومی بر کفر بماندند و هلاك شدند. **وهب منبه** گفت و **کعب احبار** که آن ملك و جماعت وی همه بر کفر بماندند و ایمان نیاوردند و آن رسولانرا هر سه بگرفتند و ایشانرا تعذیب همی کردند ، و این در روز کار ملوك طوایف بود .

پس آن‌رسولان گفتند : « انّا الیکم مرسلون » ، ایشان جواب دادند که « ما انتم الّا بشرٌ مثلنا » ، همانست که جای دیگر فرمود : « ما هذا الّا بشرٌ مثلکم یرید ان یتفضّل علیکم » .

آن کافران و بیگانگان گفتند : « ماانزل الرّحمن من شیءٍ ان انتم الاتکذبون».
رسولان گفتند : « ربنایعلم انّا الیکم لمرسلون ، و ما علینا الّا البلاغ المبین » .

« قالوا انّا تطیّرنا بکم » یعنی تشآءمنا بکم حیث خالفتم آباؤکم فترکتم معبودکم فلانأمن سوء عاقبة ذلك . و قیل : حبس عنهم المطر عام اتاهم الرّسل فنسبوا ذلك الیهم . و فی الخبر انّ رسول الله (ص) کان یحبّ الفال ویکره التّطیّر ، و الفرق بینهما انّ الفال انّما هومن طریق حسن الظّنّ بالله عزوجل و التّطیّر انّما هومن طریق الاتکال علی شیءٍ سواه وهوالتشاءم بطیرالشؤم و سئل **ابن عون** عن الفال فقال هوان یکون مریضاً فیسمع یا سالم . و فی الخبرانّ النبی (ص) لمّا توجّه نحـو **المدینة** خرج **بریدة الاسلمی** فی‌سبعین راکباً فتلقی نبیّ الله لیلاً فقال له : من انت ؟ فقال : **بریدة** قال : فالتفت الی **ابی بکر** فقال : برد امرنا و صلح ثمّ قال (ص) ممّن ؟ قال : **بریدة** من اسلم ، فقال (ص) **لابی بکر** : سلمنا . قال اهل اللغة : قوله « بردامرنا » ، ای ـ سهل امرنا ، و منه قوله : « الصّوم فی الشتآءِ الغنیمة الباردة » .

قوله : « لئن لم تنتهوا » یعنی عن مقالتکم هـذه « لنرجمنّکم » ای ـ لنقتلنّکم بالحجارة « و لیمسنّکم منّا عذابٌ الیمٌ » .

« قالوا طآئرکم معکم » ای ـ شؤمکم معکم بکفرکم و تکذیبکم یعنی اصابکم الشؤم من قبلکم لانّ الشؤم کلّه فی عبادة الصّنم و هومعکم ، « ائن ذکّرتم » ـ هـذا استفهامٌ محذوف الجواب مجازه : ائن و عظتم بالله تطیّرتم بنا و کذبتم و تواعدتم بالرّجم و العذاب ، « بل انتم قومٌ مسرفون » مشرکون مجاوزون الحدّ . گفته‌اند : کافران و بیگانگان دارها بزدند و آنرسولان را با چهل تن که ایمان آورده بودند گلوهاشان سوراخ کردند و رسنها بگلو در کشیدند و از دار بیاویختند ، خبر به**حبیب نجار** رسید مؤمن آل یس که خدایرا عزوجل می‌پرستید دران غاری اندر میان کوهها چنانك ابدال درکوه نشینند و ازخلق عزلت گیرند و اندر سرّ با خداخلوت دارند ، این **حبیب** با خدا خلوت داشت ، و این عزلت و خلوت سنّت **مصطفی** است صلوات الله و سلامه علیه که که روزگاری با **کوه حرا** نشسته بود و میگفت : « انّ حرآء جبلٌ یحبّنا و نحبّه » .

اگر کسی گوید معنی عزلت فرقت است و شریعت از فرقت نهی کرده قال الله تعالی: «و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرّقوا»، و قال تعالی. «و لاتکونوا کالّذین تفرّقوا» و قال النبی (ص): «من فارق الجماعة فمات فمیتته جاهلیّة و من شقّ عصا المسلمین و المسلمون فی اسلام فقد خلع ربقة الاسلام»، جواب آنست که فرقت دو قسم است یکی فرقة الارآء والادیان؛ دیگر فرقة الاشخاص و الابدان، امّا آن فرقت که محظور ومحرم است و اشارت این آیت وخبر بوی است، فرقة الارآء والادیان است؛ از قضایای شریعت و اصول دین بر گشتن وجادهٔ سنّت وجماعت بگذاشتن ومخالف ائمّهٔ هدی و اهل اجماع بودن، این چنین فرقت داعیهٔ ضلالت استوسبب تعطیل وابطال فوائد بعثت انبیا و رسل؛ لاجرم در شرع محظور آمد و در عقل منکر. امّا آن فرقت و عزلت که در شریعت و حقیقت مستحبّ است و مندوبٌ الیه آنست که ربّ العالمین در شأن و قصّهٔ **اصحاب الکهف** فرمود: «و اذاعتزلتموهم و ما یعبدون الّا الله فاؤوا الی الهکف ینشرلکم ربکم من رحمته»، و **مصطفی** علیه الصلوة و السلام فرمود: «لیأتینّ علی الناس زمانٌ لایسلم لذی دین دینه الّا من فرّ بدینه من قریةٍ الی قریةٍ و من شاهقٍ الی شاهقٍ و من حجرٍ الی حجرٍ کالثعلب الذی یروغ»، قالوا: ومتی ذاك یارسول الله؟ قال: «اذا لم تنل المعیشة الّا بمعاصی الله عزّوجلّ فاذاکان ذلك‌الزمان حلّت العزوبة»، قالوا: و کیف ذاك یارسول الله و قد امرتنا بالتزّویج؟ قال: «انّه اذاکان ذلك الزمـان کان هلاك الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له ابوان فعلی یدی زوجته وولده فان لم یکن له زوجةٌ و لا ولدٌ فعلی یدی قرابته» قالوا: و کیف ذاك یا رسول الله؟ فقال (ص): «یعیرّونه بضیق المعیشة فیکلّف مالایطیق حتّی یورده موارد الهلکة». و قال **عبدالله بن عمرو بن العاص** بینما نحن حول رسول‌الله (ص) اذذکر الفتنة اوذکرت عنده فقال (ص): «اذا رأیت النّاس مرجت عهودهم و خفّت اماناتهم و کانـوا هکذا» و شبك بین اصابعه، قال فقمت الیه فقلت: کیف افعل عند ذلك جعلنی الله فداك؟ فقال علیه السلام: «الزم بیتك و املك علیك لسانك و خذ ما تعرف و دع ما تنکر و علیك بامر الخاصة و دع عنك امرالعامّة». بزرگان دین و علمای شریعت و طریقت متفق‌اند که در روزگار فتنه و استیلاءِ اهل بدعت و ظهورظلم

و خیانت عزلت اولی‌تر از صحبت که عزلت در چنین وقت سنّت انبیاست و عصمت اولیا و سیرت حکما. **عمر خطاب** رضی الله عنه گفت: خذوا حظکم من العزلة ففی العزلة راحة من خلیط السوءِ. و قال **ابن سیرین**: العزلة عبادة. و قیل **لعبدالله بن زبیر**: الا تأتی المدینة؟ فقال: مابقی بالمدینة الّا حاسد نعمةٍ اوفرح بنقمةٍ. وقال **داود الطائی** فرّ من الناس فرارك من الاسد. وقال **الفضیل**: کفی بالله محبّاً وبالقرآن مونساً و بالموت واعظاً اتّخذالله صاحباً ودع الناس جانباً. وقیل **لمالك بن مغول** وهو فی داره **بالکوفة** جالساً وحده: اما تستوحش فی هذه الدّار؟ فقال: ما کنت اظنّ احداً یستوحش مع الله.

قوله تعالی: «وجآء من اقصی المدینة رجلٌ یسعی» - چون خبر به **حبیب نجار** رسید که رسولان **عیسی** را گرفتند و بخواهند کشت، ازان منزل خویش بیامد بشتاب، قومی گفتند: خانه داشت در ان گوشهٔ شهر بدورتر جای از مردمان و کسب کردی، هرروز آنچه کسب وی بود یك نیمه بصدقه دادی و یك نیمه بخرج عیال کردی. و گفته‌اند: مردی بود شکسته تن بیمار چهر خدایرا عزوجل پنهان عبادت کردی و کس از حال وی خبر نداشتی تا آنروز که رسولان **عیسی** را برنجانیدند و جفا کردند از ان منزل خویش بشتاب بیامد و ایمان خویش آشکارا کرد و گفت: «یا قوم اتّبعوا المرسلین» **قتاده** گفت: چون بیامد نخست رسولانرا بدید گفت شما باین دعوت که میکنید وباین پیغام که میگزارید هیچ مزد میخواهید؟ **ایشان** گفتند: ما هیچ مزد نمی‌خواهیم و جز اعلاءِ کلمهٔ حق و اظهار دین الله مقصود نیست. حبیب بیامد آنگه وقوم را گفت: «اتّبعوا من لایسئلکم اجراً و هم مهتدون» - **مصطفی** علیه الصلوة والسلام فرمود: «سباق الامم ثلثة لم‌یکفروابالله طرفة عینٍ: **علی بن ابیطالبٍ** (ع) وصاحب یس یعنی **حبیب النجار** و مؤمن **آل فرعون** یعنی **حزبیل** فهم الصدّیقون».

چون **حبیب** رسولانرا نصرت داد و آن قوم را نصیحت کرد ایشان گفتند: و انت مخالف لدیننا و متابع لهؤلاءِ الرسلَ؟ **حبیب** جواب داد: «و مالی لااعبد الّذی فطرنی» ای - خلقنی «و الیه ترجعون» ای - و مصیر الکلّ الیه.

«ءاتّخذ من دونه آلهةً» یعنی الاصنام، «ان یردن الرّحمن بضرٍ» ای - بسوءٍ و

مکروهٍ، « لاتغن عنّی شفاعتهم شیئاً » ای ـ لاشفاعة لها فتغنی، « و لاینقذون » من ذلک المکروه. و قیل: « لاینقذون » من عذاب الله لوعذّبنی الله ان فعلت ذلک « انّی اذاً لفی ضلالٍ مبینٍ ».

ثمّ اقبل علی الرسل و قال: « انّی آمنت بربّکم فاسمعون » ای ـ اشهدوا علیّ و قیل: خاطب به القوم فلمّا سمعوا منه هذا الکلام و ثبوا علیه فقتلوه وقیل: علّقوه من سور المدینة و قبره فی سوق انطاکیه. سدی گفت: دست بسنگ بوی فرا داشتند و او را بسنگ بکشتند و وی در ان حال میگفت: اللّهم اهد قومی اللهم اهدقومی. این دلیل است بر کمال حلم و فرط شفقت وی بر خلق. این همچنانست که ابوبکر صدیق بنی تیم را گفت آنکه که او را می رنجانیدند و از دین حق با دین باطل می خواندند گفت: اللهم اهد بنی تیم فانّهم لایعلمون یأمروننی بالرجوع من الحق الی الباطل. کمال شفقت و مهربانی بوبکر بر خلق خدا غرفه‌یی بود از بحر نبوت محمد عربی صلوات الله و سلامه علیه بآن خبر که گفت: « ماصبّ الله تعالی شیئاً فی صدری الّا و صببته فی صدر ابی بکر ». و خلق مصطفی صلوات الله علیه با خلق چنان بود که کافران بقصد وی برخاسته بودند و دندان عزیز وی می شکستند و نجاست بر مهر نبوت می انداختند و آن مهتر عالم دست شفقت بر سر ایشان نهاده که « اللّهم اهد قومی فانهم لایعلمون ».

« قیل ادخل الجنّة » ـ چون حبیب را بکشتند، رب العالمین او را زنده کرد و گفت با وی: « ادخل الجنّة » ـ حبیب چون در بهشت شد و نواخت و کرامت حق دید آرزو کرد گفت: کاشک قوم من بدانستندی که ما کجا رسیدیم و چه دیدیم!

« قال یالیت قومی یعلمون بماغفرلی ربّی وجعلنی من المکرمین » ـ حسن بصری گفت: رحمت خدا برحبیب نجار باد که بعد از مرگ نصیحت هم فرو نگذاشت گفت: « یا لیت قومی یعلمون ». آن پادشاه و آن قوم اگر این کرامت دیدندی ایشان نیز ایمان آوردی.

قوله: « بما غفرلی ربّی » « ما » هاهنا للمصدر، ای ـ بمغفرة ربّی. وقیل: « ما »

بمعنی الّذی ، ای ـ بالّذی غفرلی ربّی بسببه . و قیل : لمّا اراد القوم ان یقتلوه رفعه اللهُ الیه فهو فی الجنّة ولایموت الابفناءِ السموات . پس چون رسولان عیسی را هلاك کردند و حبیب را بران صفت بکشتند ، رب العالمین اثر خشم خود بایشان نمود و عذاب ونقمت فرو گشاد ، جبرئیل را فرمود تا یك صیحه برایشان زد همه بیکبار فرو مردند و چون خاکستر گشتند .

اینست که رب العالمین فرمود : « وماانزلنا علی قومه من بعده » یعنی قوم حبیب من بعد قتله « من جندٍ من السمّآءِ » لنصرة الرسل ، ای ـ لم نحتج فی اهلاکهم الی ارسال جند « و ما کنّا منزلین » کرّره تأکیداً . و قیل : «ما» بمعنی الّذی. تقدیره : من جندٍ من السمآءِ و ممّا کنّا منزلین علی من قبلهم من حجارة و ریح و امطار شدیدةٍ .

ثمّ بیّن عقوبتهم فقال : « ان کانت الاصیحةً واحدة » ای ـ ماکانت عقوبتهم الاصیحةً واحدةً : قال المفسّرون : اخذ جبرئیل بعضادتی باب المدینة ثمّ صاح بهم صیحةً واحدةً « فاذاهم خامدون » میّتون .

« یا حسرةً علی العباد » ـ معنی حسرت غایت اندوه است و کمال غم که دل را شکسته کند و کوفته ، یعنی یدع القلب حسیراً . و تأویل کلمه آنست که : یا حسرةً ان کنت آتیة فهذا اوانك ، و این ندای درد زدگانست برخویشتن همچنانك یعقوب پیغامبر علیه السلام گفت : « یا اسفی علی یوسف » ای اندها که آمد بر فراق یوسف . و هم ازین باب است که آنچه فردا درقیامت گناهکاران گویند ازتحیّر و حیرت :«یاویلتنا ما لهذا الکتاب ... » عکرمه گفت : « یا حسرةً » درین موضع بردووجه است : یکی آنکه از گفت الله است یعنی یا حسرةً وکابةً علیهم حین لم یؤمنوا ـ ای حسرتا واندوها که بر ایشانست که ایمان نیاوردند و نه گرویدند . وجه دیگر : این کلمه از گفتار هالکان است آنگه که معاینه عذاب دیدند یعنی که آرزوی ایمان کردند آن ساعت لکن سود نداشت که دروقت معاینه ایمان سود ندارد .

« ما یأتیهم من رسولٍ الّا کانوا به یستهزؤن » ـ خلاصهٔ سخن آنست که : ای دریغابربندگان ! هیچ فرستاده نیامد بایشان مگر که بروافسوس میکردند تاآن افسوس

کردن ایشان حسرت گشت بر ایشان. ومعنی این حسرت آنست که **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «ان المستهزئین بالنّاس فی‌الدنیا یفتح لهم یوم القیمة بابٌ من ابواب الجنّة فیقال لهم: هلّم هلّم، فیأتیه بکربه وغمّه فاذا اتاه اغلق دونه فلایزال یفعل به ذلك حتی یفتح له الباب فیدعی الیه فلایجیب من الایاس». و قال **مالك بن دینار** قرأت فی **زبور داود**: طوبی لمن لم یسلك سبیل‌الاثمة ولم یجالس الخطآئین ولم‌یدخل فی هزوء المستهزئین، و فی **انجیل عیسی**: طوبی للرّحماء اولئك یکون علیهم الرحمة و یلٌ للمستهزئین کیف یحرقون بالنّار!

النوبة الثالثة

قوله تعالی. «انّا نحن نحیی‌الموتی» ـ ارباب معرفت دراحیاءِ موتی معنی دیگر دیده‌اند و فهمی دیگر کرده‌اند گفتند: اشارت است بزنده گردانیدن دلهای اهل غفلت بنور قربت و زنده کردن جانهای اهل هوا و شهوت بنسیم مشاهدت وروح مواصلت، اگر همهٔ جانهای عالمیان ترا بود و نور قربت ترا حیوة طیّبه ندهد مردهٔ زندانی توئی، و اگر هزار سال در خاك بوده‌یی چون ریحان توحید رحمن در روضهٔ روح تو بود مایهٔ همهٔ زندگانی توئی، عزیز باشد کسی که ناگاه بسر چشمهٔ حیوة رسد. و خضروار دروغسلی بیارد تا حیّ ابد گردد.

پیر طریقت گفت: الهی! زندگانی همه با یاد تو و شادی همه با یافت تو، و جان آنست که دروشناخت تو، الهی! موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای‌ذاکرانی، از نزدیکت نشان میدهند و برتر ازانی، وازدورت می‌پندازند و نزدیکتر از جانی، ندانم که در جانی یا خود جانی نه اینی نه آنی، جانرا زندگی می باید تو آنی.

«و نکتب ما قدّموا و آثارهم» یعنی خطاهم الی المسجد فی‌ظلم اللیل و وقوفهم علی بساط المناجاة معنا. وفی الخبر «بشرّالمشّآئین فی اللیل الی المساجد بالنّور التّام یوم القیمة». در وقت سحرگاه که بنده از حجرهٔ اندوه خود بیرون آید بقصد مسجد و محراب، و قدم بر بساط مناجات نهد، هرچه در اطراف و اکناف سموات مقرّب بود زبانها بحمد و ثنا بگشایند و از جناب جبروت سرا بسر کأس شراب وصل «انا جلیس

من ذکرنی » روان گردد ، آنساعت آسمان و زمین از غیرت فرو گدازند و در ایراطباق کونین بانهای تعطّش از عین شوق بگشایند که « و للارض من کأس الکرام نصیب » ، عزیز کسی که آن ساعت بستر و بالین وداع کند و روی بمحراب عبادت نهد و درد خود را مرهم جوید ، شریف وقتی که آنست ، عزیز ساعتی آنساعت که جلال احدیّت بنعت صمدیّت بساط نزول بیفکند و با تو این خطاب کند که « هل من سائل ؟ هل من تائب ؟ » - هیچ درد زده‌یی را سؤالی هست تا جام اجابت در کام اوریزیم ؟ هیچ تائبی هست تا مرکب قبول باستقبال ازفرستیم ؟ هیچ عاصئی هست تا جریدهٔ جریمهٔ اورا توقیع غفران کشیم .

خلیلی هل ابصرتما اوسمعتما باکرم من مولی تمشی الی عبد ؟

« واضرب لهم مثلاً اصحاب القریة » خبر میدهد ازباز داشتگان عدل ازل ، « وجاء من اقصی المدینة رجل یسعی » نشان میدهد ازبرداشتگان لطف قدم ، آن باز داشتگان عدل را داغ قطیعت برنهاد که « لم یرداللّه ان یطهّر قلوبهم » ، این برداشتگان لطف ازل را بالزام از راه تقوی در کشید که « والزمهم کلمة التقوی » ، آن راندهٔ « اخسؤافیها و لاتکلّمون » و این خواندهٔ « و اللّه یدعوالی دار السلام » . مقبولان حضرت دیگراند و مطرودان قطیعت دیگر ، مقبولان حضرت را میگوید : « اولئك حزب اللّه الا انّ حزب اللّه هم المفلحون » ، مطرودان قطیعت را میگوید : « اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون » کرم و رحمت او متفرعهٔ عزت پیش مرکب دولت حزب اللّه میزند وچون وچرا نه ، جبروت و کبریای او کوس قهر وسیاست در دماغ حزب الشیطان میکوبد و روی سؤال نه ، و کس را بر اسرار جلال ذوالجلال اطّلاع نه

امیر المؤمنین علی کرّم اللّه وجهه گوید : یکی را در خاك مینهادم سه بار روی او بجانب قبله کردم هربار روی از قبله بگردانید ، پس ندائی شنیدم که ای علی دست بدار آنرا که ما ذلیل کردیم تو او را عزیز نتوانی کرد . کرامت خواندگان و اهانت راندگان همه از درگاه جلال اوست و بارادت و مشیّت اوست « تعزّمن تشآء و تذلّ من تشآء » . نشان کرامت بنده آنست که مردوار درآید و جان ودل و روزگار

فدای دین اسلام کند چنانك آن جوانمرد کرد **حبیب نجار** مؤمن آل یس ، تا از حضرت عزّت این خلعت کرامت بدو رسید که : « ادخل الجنّة » دوستان او چون بآن عقبهٔ خطرناك رسند بایشان خطاب آید که « لاتخافوا و لاتحزنوا » باز ایشانرا بشارت دهند که « وابشروا بالجنّة » . **احمد حنبل** قدس الله روحه در نزع بود بدست اشارت میکرد و بزبان دند نه بی میگفت **عبدالله** پسرش گوش بر دهان او نهاد تا چه شنود ، او در خویشتن میگفت : لابعدُ لابعد ـ نه هنوز نه هنوز ، پسر گفت ای پدر این چه حالت است ؟ گفت ای **عبدالله** وقتی با خطرست بدعا مددی ده اینك **ابلیس** برابر ایستاده و خاك ادبار بر سر میریزد و میگوید : ای **احمد** جان ببردی از زخم ما ، و من میگویم : لابعدُ ـ هنوز نه ، تا یك نفس مانده جای خطر است نه جای امن . درخبر میآید که بندهٔ مؤمن چون از این سرای فانی روی بدان منزل بقا نهاد ، غسال او را بران تختهٔ چوبین خواباند تا بشوید ، از جناب قدم بنعت کرم خطاب آید که ای مقرّبان درگاه درنگرید چنانك آن غسال ظاهر او بآب میشوید ما باطن او بآب رحمت میشوئیم ، ساکنان حضرت جبروت گویند : پادشاها ما را خبر کن تا آن چه نور است که از دهان وی شعله میزند؟ گوید که آن نور جلال ماست که از باطن وی برظاهر تجلّی میکند . **حبیب نجار** چون بآن مقام دولت رسید او را گفتند : « ادخل الجنّة » ، ای **حبیب** در رو درین جای ناز دوستان و میعاد راز محبّان و منزل آسایش مشتاقان تاهم طوبی بینی هم زلفی هم حسنی ، طوبی عیش بی‌عتاب است ، زلفی ثواب بی حساب است ، حسنی دیدار بی حجاب است . **حبیب** چون آن نواخت و کرامت دید گفت : « یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربّی.. » آرزو کرد که کاشك قوم من دانندی که ما کجا رسیدیم وچه دیدیم ! نواخت حق دیدیم و بمغفرت الله رسیدیم .

آنجای که ابرار نشینند نشستیم   صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم
ما را همه مقصودی بخشایش حق بود   المنّة لله که بمقصود رسیدیم

الحمد لولیّه .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالی : « **الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون** » نمی‌بینند که چند تباه کردیم پیش ازیشان گروه گروه ، « **انهم الیهم لا یرجعون** (۳۱) » که کسی ازیشان باز نمی‌آید ؟

« **و ان کلٌ** » و نیستند ایشان همه ، « **لما جمیعٌ** » مگر همه بهم ، « **لدینا محضرون** (۳۲) » نزدیك ما حاضر کردگان .

« **و آیةٌ لهم** » و یك نشان [از نشانهای کردگاری و توانائی ما برمرده زنده گردانیدن] ؛ « **الارض المیتة احییناها** » زمین مرده است که بباران زنده گردانیم ، « **و اخرجنا منها حباً** » و بیرون آریم ازین زمین دانهٔ درودنی[1] ، « **فمنه یأکلون** (۳۳) » تا از ان میخورند .

« **و جعلنا فیها جنات** » و دران زمین بوستانها کردیم و آفریدیم ، « **من نخیل و اعناب** » ازین خرمابنان ورزان ، « **وفجرنا فیها من العیون** (۳۴) » و بر کشادیم دران زمین چشمه های روان .

« **لیأکلوا من ثمره** » تا میخورند از میوه‌های آن ، « **و ما عملته ایدیهم** » و از آنچه ایشان کشتند و نشاندند ، « **افلا یشکرون** (۳۵) » بآزادی نباشند و کردگار را نپرستند ؟

« **سبحان الذی خلق الازواج کلها** » پاکی و بی‌عیبی آن خدایرا که بیافرید همه گونها را از آفریدگان جفت جفت ، « **مما تنبت الارض** » ازآنچه زمین میرویاند ، « **و من انفسهم** » و از تنهای مردمان ودیگرهمهٔ جانوران ؛ « **و مما لا یعلمون** (۳۶) » و از انچه آفریدگان ندانند .

---

۱ - نسخهٔ ج : درونی .

« **و آیةٌ لهم** » و نشانی است ایشانرا [بر توانائی ما] ، « **اللیل نسلخ منه النهار** » این شب که می در کشیم ازو روز ، « **فاذا هم مظلمون** (۳۷) » تا ایشان در تاریکی میشوند .

« **والشمس تجری لمستقرٍ لها** » و خورشید میرود آرامگاه خود را ، « **ذلك تقدیر العزیز العلیم** (۳۸) » آن راست داشته و باز انداختهٔ خدای توانای داناست .

« **و القمر قدرناه منازل** » و ماه اندازه کردیم آنرا در رفتن منزلها در شبانروز ، « **حتی عاد** » تا آنگه که باز گردد ، « **کالعرجون القدیم** (۳۹) » چون شاخ خرما بن یکسالهٔ خشك .

« **لا الشمس ینبغی لها** » نه آفتاب را سزد ، « **ان تدرك القمر** » که ماه را در یابد [و کار وبار او] ، « **و لا اللیل سابق النهار** » و نه شب روز را کم آرد وعاجز [که در دست گیرد کار و بار او] ، « **و کلٌ فی فلكٍ یسبحون** (۴۰) » و هر دو در فلك فراخ میروند .

« **و آیةٌ لهم** » و نشانی است ایشانرا [برتوانائی ما] ، « **اناحملنا ذرّیتهم** » که ما برداشتیم پدران ایشانرا که فرزندانرا زادند ، « **فی الفلك المشحون** (۴۱) » دران کشتی گران بار پر کرده .

« **و خلقنالهم** » و بیافریدیم ایشانرا « **من مثله** » از هم مانند کشتی نوح ، « **ما یرکبون** (۴۲) » آنچه می‌برنشینند بران .

« **و ان نشأ نغرقهم** » و اگر خواهیم ایشانرا در آب کنیم ، « **فلاصریخ لهم** » فریاد رس نبود ایشانرا ، « **ولاهم ینقذون** (۴۳) » و ایشانرا نرهانند .

« **الا رحمةً منا** »مگربخشایشی از ما، « **و متاعاً الی حین** (۴۴) » وبرخوردارئی تا فراسرانجام .

« **و اذا قیل لهم** » چون ایشانرا گویند :« **اتقوا مابین ایدیکم** » بپرهیزید از پاداش گناهان که کردید از پیش ، « **و ما خلفکم** » و گناهان که خواهید کرد ازین

پس ؛ «لعلکم ترحمون (۴۵) »مگر ببخشایند برشما .

«و ما تأتیهم من آیةٍ من آیات ربهم»نیاید بایشان هیچ نشانی ازنشانهای خداوند ایشان [وپیغامی از پیغامهای او] ، « الا کانوا عنها معرضین (۴۶) » مگر ازان روی گردانیده میباشند .

« واذا قیل لهم انفقوا » و چون ایشانرا گویند نفقه کنید بر درویشان ، «ممارزقکم الله »از آنچه الله شما را روزی داد ، « قال الذین کفروا للذین آمنوا » ناگرویدگان ایشان گویند گرویدگانرا : « انطعم من لویشآء الله اطعمه » ما طعام دهیم کسی را که اگر الله خواهد او را خود طعام دهد ؟ « ان انتم الا فی ضلال مبین (۴۷) » نیستید شما مگر در گمراهئی آشکارا .

« و یقولون متی هذا الوعد » و میگویند این هنگام رستاخیز کی خواهد بود ؟ « ان کنتم صادقین (۴۸) » [باز نمائید با ما] اگرراست میگوئید .

« ما ینظرون الاصیحةً واحدةً » چشم نمیدارند مگر یك بانك ، « تأخذهم وهم یخصمون (۴۹) » که فرا گیرد ایشانرا و ایشان با هم برآویخته .

« فلا یستطیعون توصیةً » نه اندرزی توانند که کنند ، « و لا الی اهلهم یرجعون (۵۰) » و نه‌توانند که باخاندان خویش آیند .

« و نفخ فی الصور » و دردمند درصور ، « فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون (۵۱) » ایشان از گورها بسوی خداوند خویش می پرند شتابان .

« قالوا یا ویلنا » گویند ای ویل و تفریغ و هلاك بر ما ، « من بعثنا من مرقدنا » که بیدار کرد وبینگیخت ماراازاین خوابگاه ما؟! « هذا ما وعدالرحمن » این آنست که رحمن وعده داده بود ما را ، « وصدق المرسلون (۵۲) » و فرستادگان او راست گفتند .

« ان کانت الا صیحةً واحدةً » نبود مگر یك بانك ، « فاذاهم جمیعٌ » که ایشانرا همه بهم ، «لدینا محضرون (۵۳) » نزدیك ما حاضر کردگان باشند .

«فالیوم لاتظلم نفس شیئاً» امروز بیداد نکنند بر هیچکس، «ولاتجزون الا ما کنتم تعملون (۵۴)» وپاداش ندهند شما را مگر آنچه میکردید.

النوبة الثانية

قوله: «الم یروا» یعنی اهل مکه «کم اهلکنا قبلهم من القرون» ـ الم یعتبروا بمن هلك قبلهم فیؤمنوا مخافة ان ینزل بهم مثل ما نزل بمن قبلهم. مشرکان مکه را میگوید: نه نگرند و عبرت نگیرند بآن گذشتگان و رفتگان ازین جهان و جهانیان داران و ستمکاران که ما چون ایشانرا هلاك کردیم واز خانه ووطن برانداختیم و نام و نشان ایشان از زمین بر گرفتیم، نترسند اینان که با ایشان همان کنیم که با آنان کردیم. اهل کلّ عصرٍ قرنٌ سمّوا بذلك لاقترانهم فی الوجود. و «کم» موضعه نصب باهلکنا، و الجملة فی تقدیر النّصب بیروا.

«و انّهم الیهم لایرجعون» بدلٌ من الجملة، والمعنی: انّهم لایعودون الی الدنیا و لایرجعون الیهم یوم القیمة ـ نمیدانند ونمی‌بینند که ما چند هلاك کردیم پیش ازیشان از گروه گروه و آنکه ازان هلاك کردگان و گذشتگان هیچکس باز نمی‌آید، همه میروند و کس را بازگشت نه، همه میروند ودیدهٔ عبرت نه

فی الذاهبین الاولین من القرون لنا بصائر
لما رأیت مواردا للموت لیس لها مصادر
ورأیت قومی نحوها تمضی الاکابر والاصاغر
لایرجع الماضی الیّ ولا من الباقین غابر
ایقنت انّی لامحا لة حیث صار القوم صائر (۱)

«و ان کلٌ لمّا جمیعٌ لدینا محضرون» ای ـ نجمعهم یوم القیمة للحساب والجزآء علی الاعمال. ابن عامر وحمزه وعاصم «لمّا» بتشدید خوانند وباین قراءت «ان» بمعنی جحد است و «لمّا» بمعنی الا، ای ـ و ما کلّ الا جمیعٌ لدینا محضرون. باقی قرّا

۱ـ این اشعار از قس بن ساعدهٔ ایادی خطیب مشهور عرب است که درسال ۶۰۰ میلادی وفات یافته.

« لمّا » بتخفیف خوانند . و باین قراءت « ان » تحقیق سخن راست و « ما » صلت وزیادت توكید یعنی : وان كلّ لجمیعٌ لدینا محضرون .

« و آیةٌ » رفع بالابتداء «لهم » خبره ، «الارض المیتة » ای ــ الیابسة . «احییناها » بالمطر ، « و اخرجنا منها حباً » من الحنطة و الشعیر و ما اشبههما الحبّ الذی یطحن و البذر الذی یعصر منه الدّهن و الحبّة عجم العنب ، « فمنه » ای ــ من الحبّ « یأكلون » .

« و جعلنا فیها » ای ــ فی الارض ، « جنّاتٍ » بساتین ، « من نخیلٍ و اعناب و فجّرنا فیها من العیون » .

« لیأكلو من ثمره » ای ــ ثمر الماء ، لانّ الماء اصل الجمیع · وقیل : من ثمر ذلك. قرأ **حمزة و الكسائی** : « من ثمره » بضمّتین ، والباقون « ثمره » بفتحتین . « وماعملت » بغیر الهاء قرآءة **اهل الكوفة** ، و بالهاء قرآءة الباقین . « ما » درین موضع بر دو وجه است : یكی بمعنی « الّذی » یعنی : والّذی عملت ایدیهم ، ای ــ غرست و زرعت و حفرت همیگوید: بستانها كردیم ازانچه ایشان كشتند ونشاندند وچشمه ها كشادیم ازانچه ایشان كنده و كاویدند . وجه دوم ماء نفی است یعنی : لیأكلوا من ثمره ولم تعمله ایدیهم ــ تا از آن میوه ها خورند كه نه از صنع ایشانست رویانیدن آن ونه كار ایشانست بیرون آوردن آن را ایشان كشتند امّا ببر نیاوردند ایشان نشاندند امّا ببار نیاوردند ایشان كندند امّا از چشمه آب نیاوردند ، همانست كه جای دیگر فرمود میوه را : « ماكان لكم ان تنبتوا شجرها » وآب را گفت : « وما انتم له بخازنین » جای دیگر فرمود : « ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون » ، « ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون » . و قیل : اراد العیون و الانهار التی لم تعملها ید خلقٍ مثل **دجلة و الفرات و النیل** ونحوها . و قوله «ایدیهم» هذا كنایةٌ عن القوّة لانّ اقوی جوارح الانسان فی العمل یده فصار ذكر الید غالباً فی الكنایة ، و مثله قوله : « ذلك بما قدّمت ایدیكم » . و فی كلام العجم : بدست خویش

کردم بخویشتن : و انت لاتنوی الید بعینها . « افلا یشکرون » ـ استفهام بمعنی الامر، ای ـ لیشکروا نعمی .

ثمّ نزّه نفسه عزّ و جلّ فقال : « سبحان الّذی خلق الازواج کلّها » ای ـ الاجناس و الاعمال و الانواع ، « ممّا تنبت الارض » من الحبوب و الثمار و الحشیش و الاشجار ، « و من انفسهم » یعنی الذّکور و الاناث ؛ « و ممّا خلق من الاشیآءِ من دوابّ البرّ والبحر یقال خلق الله دابة ملأت ثلثی الارض و دوابّ البرّ والبحر الف صنف لایعلم الناس اکثرها، یقول الله تعالی : « و ننشئکم فیما لا تعلمون » « و یخلق ما لا تعلمون » .

« و آیةٌ لهم » ای ـ لاهل مکة تدلّ علی قدرتنا : « اللیل نسلخ » ای ننزع و نکشط منه النهار ؛ « فاذاهم مظلمون » داخلون فی الظلمة ، والمعنی: نذهب بالنهار ونجیء باللیل و ذلك انّ الاصل هی الظلمة و النهار داخل علیها اذا غربت الشمس سلخ النهار من اللیل فتظهر الظلمة ، ای ـ سلخنا الضّوء الذی هو شعاع الشمس من الهوآءِ وکان کاللباس للهوآءِ فصار لیلاً کما ینزع اللباس من الشیءِ ، و منه قولهم : سلخت المرأة جلبابها ؛ ای ـ نزعته .

« و الشمس تجری » یعنی : وآیةٌ لهم الشمس تجری ، « لمستقرٍ لها» ، ای ـ الی مستقرٍ لها . معنی آنست که : خورشید میرود تا آرامگاه خویش و آرامگاه وی زیر عرش عظیم است . خبر درست است از **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه که فرمود فرا **بوذر غفاری** :یا **باذر** هیچ دانی که این آفتاب که فرومیشود کجا میرود ؟ **بوذر** گفت : الله و رسوله اعلم ، رسول فرمود : همی رود تا بزیر عرش او را قرار گاهی است ، چون آنجا رسد سجود کند ، پس دستوری خواهد تا از مشرق بر آید بر عادت خویش ، هر روز دستوری می‌یابد و از مطلع خویش برمیآید تا روزی که او را دستوری ندهند ، شفیع طلب کند و شفیع نیابد، دیر بماند ووقت در گذرد بداند که اگر نیز دستوی یابد بمشرق نرسد بنالد گوید : خداوندا مشرق دور است چه فرمائی ؟ فرمان آید که از جای خویش بر آی آنکه از مغرب بر آید و آن نشان مهین است از نشانهای قیامت ، آنکه **مصطفی** فرمود

عليه السلام : « اتدرون متى ذاكم ؟ حين لاينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل » . و گفته‌اند : مستقرّ وی آنست که در غروب و طلوع هر روز او را مشرقی و مغربی است ، آنروز که باقصی المشارق وآخر المغارب رسد بمستقرّ خویش رسد ، لانها لاتجاوزه . و قیل : « مستقرّها » نهایة ارتفاعها فی السماءِ فی الصّیف ونهایة هبوطها فی الشتاءِ . وذرشواذّ خوانده‌اند : « و الشّمس تجری لامستقرّلها » و هو قرآءة **ابن مسعود** یعنی انها جاریة ابداً لا تثبت فی مکانٍ ، همانست که جای دیگر فرمود : « و سخرّ لکم الشمس و القمر دائبین » این خورشید بردوام همی رود اورا آرام نه و باز ایستاد نه تاآنگه که دنیا بسر آید و بنهایت روش خویش رسد .

« والقمر قدّرناه منازل » ـ **نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و یعقوب** « و القمر » برفع‌خوانند برمعنی ابتدایا برتقدیر : وآیةٌ لهم القمر . باقی بنصب‌خوانند یعنی : وقدّرنا القمر . « قدّرناه » اختیار **بوحاتم** رفع است و اختیار **ابوعبید** نصب ، نظیره قوله تعالی: « وقدّره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب » ـ میگوید : ماه را در رفتن اندازه کردیم منزلهائی که اول آن شرطین است و آخر آن بطن الحوت تا درین منزلها میرود هر شب بمنزلی فروآید بیست و هشت منزل اندر دوازده برج فلك در هربرجی دو روز و سه یکی بماند تا در یك ماه فلك بتمامی باز برد و آن روز که بمنزل آخر رسد « عاد کالعرجون القدیم » ـ آن شاخ خرما بن که بر سر خوشه دارد چون یکسال بر آید کهن گردد و خشك شود باریك و ضعیف وزرد شود و از خشکی متقوّس گردد . رب العالمین میفرماید : ماه نو در آخر ماه همچنان گردد ، و در آن‌آیت دیگر فرمود : « لتعلموا عدد السنین و الحساب » ـ این زیادت و نقصان ماه از آنست تا بردیدار ماه و شمار رفتن او سال و ماه و روزگار میدانید .

« لا الشمس ینبغی لها » ای ـ یسهل لها ، بغیت الشیءفانبغی لی ، ای ـ استسهلته فتسهل لی و طلبته فتیسرلی ، یقول عزوجل : « لاالشمس ینبغی لها ان تدرك القمر » ـ لاختلاف مکانیهما فانّ القمر فی‌السماءِ الدنیا و الشمس فی‌السماءِ الرابعة . « و لااللیل

سابق النهار » لاختلاف زمانیهما فانّ زمان النهار وقت طلوع الشمس و زمان اللیل زمان مغیبتها ، سلطان قمر شب و سلطان آفتاب روز ، میگوید : نیست ایشانرا که امروز بر هم رسند یا بر سلطان یکدیگر زور کنند و پیشی گیرند تا بروز قیامت ، پس چون قیامت پدید آید هر دو بر یکدیگر رسند چنانك رب العزة فرمود : « و جمع الشمس والقمر » اما امروز یکی در فلك خویش میرود و بسلطان خویش مینازد . فذلك قوله : « و کلٌّ فی فلكٍ یسبحون » ـ السّبح ـ الانبساط فی السیر کالسّباحة فی المآءِ .

« و آیةٌ لهم انّا حملنا ذرّیتهم » ـ قرأ نافع و ابن‌عامر و یعقوب : ذرّیاتهم » علی‌الجمع ، و قرأ الآخرون : « ذرّیتهم » علی‌التوحید ، والمراد بالذّرّیة ها هنا الآبآء والاجداد . واسم‌الذّرّیة یقع علی‌الآبآءِ الذین ذری منهم الاولاد والذّرّیة فی قوله « من حملنا مع نوحٍ » هم‌الاولادالذین ذرؤا من الاماءِ ، والذّرء الخلق ، و « الفلك المشحون » هوسفینة نوحٍ علیه‌السلام ـ الآبآء فی سفینة والابنآء فی اصلابهم .

« وخلقنا لهم من مثله مایرکبون » یعنی الزوارق وصغارالسفن . وقال ابن‌عباس : هوالابل تحمل فی‌البرّ کما تحمل‌السفن فی‌البحر . میگوید : در برّ آفریدیم مانند کشتی در بحر تا خلق بران می‌نشینند و ازآن منفعت همی گیرند . جای‌دیگرفرمود : «وحملناهم فی البرّ والبحر » ـ ما فرزندان آدم را برداشتیم دردشت و در دریا ، در دشت و صحرا باُشتران و دردریا بکشتی . و گفته‌اند : سه چیز آنست که الله را ند بکمال قدرت‌خویش: شتران در صحرا و میغ در هوا و کشتی در دریا .

قوله : « و ان نشأ نغرقهم » ـ نعمتهای خویش بر شمرد و عطاها برداد آنگه آیت قهرو هیبت بر پی آن داشت تا ایشانراتنبیه کند و خبر دهد که نعمت بشکر مقابل کنید و عطا بطاعت او بکار دارید ، اگر نکنید نعمت بر شما و بال کنم و آن کشتی و آن دریا سبب هلاك کنم فذلك قوله : « وان نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم » ای ـ لامغیث لهم ، «ولاهم ینقذون » ینجون من الغرق .

« الا رحمةً منا و متاعاً الی حینٍ » ای ـ الا ان نرحمهم ونمتّعهم الی انقضاءِآجالهم

فهما منصوبان على المفعول له ،و الرحمة هاهنا المهلة .

« واذاقيل لهم اتّقوا مابين ايديكم وماخلفكم » ـ **قال ابن عباس** : « ما بين ايديكم» يعنى الاخرة فاعملوا لها، «وما خلفكم » يعنى الدينا فاحذروها ولاتغترّوابها . وقيل : معناه اتّقوا الذى قدمتم بين ايديكم من الذنوب والذّى خلفكم منها لم تعملوها بعدوانتم عاملوها. قال **شقيق البلخي** : لانامما لم اعمل من الذنوب اشدّ خوفاً مما عملت . وقال **قتادة**: « اتّقواما بين ايديكم » اى ـ اتّقوا نكالاً كنكال من كان قبلكم من الامم « و ما خلفكم » اى ـ اتّقوا قيام الساعة ـ ميفرمايد : بپرهيزيد ازچنان فضيحت وچنان عقوبت كه پيشينان را بود،آن مكنيد كه ايشان كردند كه بشما رسد آن عقوبت كه بايشان رسيد ، همانست كه فرمود : « فان اعرضوا فقل انذرتكم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ وثمود » . « و ماخلفكم» اى ـ اتقوا قيام الساعة التى خلفكم ـ بترسيد از قيامت كه ميآيد درقفاى شما ، يعنى آن مكنيد كه در قيامت شما را بآن عذاب كنند وجواب اين سخن محذوف است ، اى ـ اذا قيل لهم اتّقوا لم يتّقوا و لم يرتدعوا .

« وماتأتيهم من آيةٍ من آيات ربهّم » اى ـ دلالةٍ على صدق **محمد** (ص) ، «الاكانواعنها معرضين » . قوله : « من آيةٍ » اين « من » تحقيق نفى است « من آيات ربهم» « من » تبعيض است .

« واذاقيل لهم» يعنى لمشركى قريش : « انفقوا ممّارزقكم الله » تصدّقوا على الفقراءِ وانفقوا على المساكين ممّازعمتم من اموالكم انّه لله وهو ممّاجعلوه لله من الحرث والانعام، « قال الّذين كفر والّذين آمنوا انطعم من لويشآءالله اطعمه » قالوها استهزآءً ، ـ لانطعمهم ولانعطيهم ولم يعرفوا انّ الله امرهم بذلك تعبّداً و امتحاناً للعباد ليبلوا الغنىّ بالفقير فيما فرض له فى مال الغنى ، « ان انتم الا فى ضلالٍ مبينٍ » ـ فيه ثلاثة اقوالٍ : احدهما انّه من تمام كلام الكفّار قالوا للمؤمنين : انتم فى ضلالٍ مبينٍ حيث تركتم دين آبائكم واتّبعتم **محمداً** صلى الله عليه و سلم . و قيل : هو جواب من الله لهم . وقيل امر المؤمنين بان يقولوا لهم ، « ان انتم الا فى ضلالٍ مبينٍ »

« ويقولون متى هذاالوعد » يعنون وعدالبعث و فيه اضمارٌ ، التأويل : ارونا « ان كنتم صادقين » و انمّا ذكر بلفظ الوعد دون الوعيد لأنّهم زعمواانّ لهم الحسنى عندالله ان كان الوعد حقّاً .

«ماينظرون » اى ـ ماينتظرون ، « الاصيحةً واحدةً » ـ هذه الصيحة صعقة القيامة ينفخ فى الصور ثلث نفخات : الاولى نفخة الفزع والثانية نفخة الصّعقة و الثالثة نفخةالقيام لرب العالمين بين كلّ نفختين اربعون سنة ، و هذه الآية فى النفخة الثانية ، « تأخذهم » اى ـ تلحقهم « و هم يخصّمون » ـ قرأ **حمزة** « يخصمون » بسكون الخاء وتخفيفالصّاد، اى ـ يغلب بعضهم بعضاً بالخصام، و قرأ الاخرون بتشديد الصاد ،اى ـ يختصمون ، فادغمت التآء فىالصّاد، ثمّ**ابن كثير ويعقوب** و **ورش** يفتحونالخآء، و **ابوعمرو** يختلس فتحة الخآء ، وقرأ الباقون بكسرالخآءِ . روى انّ النبى (ص) قال : « اتقوامن السّاعة و قد نشرالرجلان ثوبهما فلايتبايعانه ولايطويانه و اتقوا من الساعة و قد رفع الرجل اكلتهفلا يطعمها » .

« فلايستطيعون توصيةً » اى ـلايقدرون على انيوصى بعضهم بعضاً ، « ولا الىاهلهم يرجعون » يعنى انّ السّاعة لاتمهلهم لشيءٍ بل يموتون حيث يسمعونالصّيحة . معنىآيت آنست كه : **اسرافيل** در صور دمد يعنى نفخهٔ صعق و مردم غافل باشند از قيامت و با يكديگر درآويخته در معاملت و متاجرت ، چنانكه جامه‌يى در دست دو كس باشدبايع ومشترى و مى پيمايند دران حال آواز صور برآيد و هر دو در مقام خويش بميرند يكى ترازو در دست دارد و بارمى‌سنجد ناگاه مرده بيفتد وترازو همچنان در دست وى ، يكى گاو ميدوشد يكىآب ميكشد هر كس بر سر شغل خويش و از قيامت و رستاخيزبيخبر كه ناگاه ايشانرا صعقه افتد ، اينست كه رب العالمين فرمود : « فلايستطيعون توصيةً ولا الى اهلهم يرجعون » .

« ونفخ فىالصّور» ـ اين نفخهٔ سوم است نفخهٔ بعث كه خلق از گورها برآيند،وذلك قوله : « فاذا هممنالاجداث الىربهّمينسلون»الاجداث ـ القبور ، واحدها جدث .«ينسلون»

ای ـ یخرجون من القبور احیاءً ، نسل ، ای ـ خرج من مضیق، و منه قیل للولد : نسل لخروجه من بطن امّه ، و الصور ـ قرن فیه ارواح الموتی ینفخ فیه . و ذهب ابو عبید الی انّه جمع صورة کصوفة و صوف ، ای ـ تنفخ فی الاجسام فیحیون « فاذاهم من الاجداث الی ربّهم ینسلون » یسرعون .

« قالوا یا ویلنا من بعثنامن مرقدنا » ـ قال ابن عباس و قتادة : انّمایقولون هذالانّ الله تعالی یرفع العذاب عنهم بین النفختین فیرقدون فاذا بعثوا بعدالنفخة الآخرة و عاینواالقیمة دعوا بالویل . و قال اهل المعانی : انّ الکفّار اذاعاینوا جهنّم و انواع عذابها صار عذاب القبرفی جنبهاکالنوم فقالوا : « من بعثنا من مرقدنا » ،ثم قالوا : « هذاما وعدالرّحمن و صدق المرسلون » ، اقرّوا حین لم ینفعهم الاقرار . و قیل : قالت الملئکة لهم : « هذا ما وعدالرّحمن وصدق المرسلون » .

« ان کانت » یعنی ماکانت « الا صیحةً واحدةً » یعنی النفخة الآخرة ، « فاذا هم جمیع لدینا محضرون » للحساب و الخصومات . هلاك ایشان بصیحه‌یی و بعث واحیاءِ ایشان بصیحه‌یی ، میگوید: نباشدمگر یك بانگ چون بنگری همه بهم نزدیك ماحاضر کرد کان باشند ، همانست که گفت : « و حشرنا هم فلم نغا در منهم احداً » . و گفته‌اند : صیحهٔ بعث آنست که اسرافیل گوید برصخرهٔ بیت المقدس : ایّتهاالعظام البالیة هلمّوا الی العرض علی جبّار الجبابرة .

« فالیوم لاتظلم نفسٌ شیئاً ولاتجزون الا ما کنتم تعملون » ـ یجوزان یکون «ما» مفعولاً ، و یجوزان یکون تقدیره : بما کنتم تعملون ، فحذف الجار ، و نظیرهذه الآیة قوله : « الیوم تجزی کلّ نفسٍ بما کسبت ، لاظلم الیوم » وقوله : « و وفّیت کل نفسٍ ماعملت » و قوله : « و انمّا توفّون اجورکم یوم القیمة » و قوله : « ویوم یرجعون الیه فینبّئهم بما عملوا » .

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « الم یروا ...» ـ نه نگرند بدیدهٔ سرتا بدایع صنایع بینند ؟نه‌نگرند بدیدهٔ سرّ تا لطایف و ظرایف بینند ؟ ننگرند بدیدهٔ سر تا آیات آفاق بینند ؟

ننگرند بدیدهٔ سرّ تا آیات انفس بینند؟ ننگرندبدیدهٔ‌دل‌تا انوار هدایت بینند؟ ننگرند بدیدهٔ جان تا اسرار عنایت بینند؟ ننگرندبدیدهٔ شهود تا حضرت شهود بینند؟ ننگرند بدیدهٔ وجد تا رایت وجود بینند؟ ننگرند بدیدهٔ بیخودی تا دوست عیان بینند؟ ننگرند بدیدهٔ فنا تاجهانی بیکران بینند؟!

الا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی برون شو تاجهان بینی
جهانی کاندرو هردل که یابی پادشا یابی
جهانی کاندر وهرجان که بینی شادمان بینی

ای مسکین تا کی درصنایع نگری؟ یکبار در صانع نگر! تا کی ببدایع مشغول باشی؟ یکبار بمبدع مشغول شو! تا کی مرد هردری باشی؟ مرد هردری راهرگز صلاح‌و فلاح نبود، لاتکن امعة فتهلك. هزار حصن روئین ازجای بر کندن‌آسان‌تر ازان بود که مرد هردری رابیك در بازآوردن. **بویزید بسطامی** را حدیث دل پرسیدند، گفت: دل آن بود که بمقدار یك ذره آرزوی خلق درو نباشد.

«الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انّهم الیهم لایرجعون» ـ **سلمان فارسی** رضی الله عنه هرگه که بخرابئی برگذشتی توقّف کردی بزاری بنالیدی و رفتگان آن منزل یاد کردی گفتی: کجا اندایشان که این بنانهادند، وازان مسکن ساختند دل‌بدادند و مال و جان درباختند تاآن غرفه ها بیاراستند، چون دل بران نهادند و چون گل‌بربار بشکفتند از بار بریختند و در گل خفتند.

سل الطّارم العالی الذری عن قطینه نجامانجا من بوس عیش ولینه
فلمّا استوی فی الملك و استعبدالوری رسول المنایا تلّه لجبینه

«وان کلٌّ لمّا جمیعٌ لدینا محضرون» صفت‌روز رستا خیز است که دران روز رزمه های نفاق برگشایند و سر پوشهای زرّاقی از سرآن برگیرند و گویند: «فکشفنا

عنك غطآءك فبصرك اليوم حديدٌ » . مدّعیان بی معنی را بینی که زبانهاشان از راه قفا بدر میکشند و لوح معاملات هر کس در رویهاشان میدارند که « اقرأ کتابك » ، و هر ذرّه یی که بظلم ستده باشند یا از زکاة باز گرفته داغ قهر میگردانند و برپیشانیهای عوانان خویشتن پرست می‌نهند . ای مسکین ! آخر نگوئی که تا چند از این مکابرهٔ بردوام و تا کی ازین شوخی و دلیری فراوان ، از حال طفولیّت تا جوانی و برنائی و از جوانی و برنائی تا بکهلی و از کهلی تا بپیری و از پیری تا بکی ؟ !

« سبحان الّذی خلق الازواج کلّها .. » الآیة ـ پاکی و بی عیبی آن خدایرا که در زمین ازیك آب و یك خاك و یك هوا این همه عجائب صنع نماید و آیات ورایات قدرت پدید کند ، بینا کردن بندگانرا و باز نمودن نشانرا که آنکس که ندیده بود ببیند و آنکس که در نیافته بود دریابد که این کرده را کردگاری است و این ساخته را سازنده ایست و این آراسته را آرایندهایست و رسته را رویانندهیی ، هریکی برهستی الله گواه و بریگانگی وی نشان ، نه گواهی دهنده را خرد ؛ نه نشان دهنده را زبان ،

و فی کلّ شیءٍ له آیةٌ   تدلّ علی انّه واحدٌ

« وآیةٌ لهم اللیل نسلخ منه النّهار » ـ بزرگی را پرسیدند که شب فاضلتر یاروز ؟ جواب داد که شب فاضلتر که در شب همه آسایش و راحت بود و راحت از بهشت است و در روز همه رنج ودشواری بود اندر طلب معاش ورنج‌ودشواری ازدوزخ است . و نیز گفت: شب حظّ مخلصان است که عبادت با خلاص کنند ریادران نه ، روز حظّ مرایان است که عبادت بریا کنند اخلاص دران نه ، شب وقت خلوت دوستانست و میعادآشتی جویان وسلوت مشتاقان و هنگام راز محبّان . وحی آمد ببعضی انبیا : « کذب من ادّعی محبتی اذا جنّه اللّیل نام عنی الیس کلّ محبّ یحبّ خلوة حبیبه ها انامطّلع علیکم اسمع واری » .

و گفته‌اند : شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است ، گهی شب قبض بود ایشانرا و گهی روز بسط ، درشب قبض همه فترت و هیبت بینند ، در روز بسط همه لطف و رحمت یابند ، در شب قبض صرصر قهر آید شواهد جلال نماید بنده بزارد در خواهش آید ، درروز

بسط همه نسیم لطف دمد بوی وصال آرد شواهد جمال نماید بنده بنازد در رامش آید.

پیر طریقت گفت: گاه گویم که درقبضهٔ دیوم ازبس پوشش که می‌بود، گاه نوری تابد که بشریّت در جنب آن نا پدید شود، نوری و چه نوری که از مهر ازل نشانست و برسجل زندگانی عنوانست، هم راحت جان و هم عیش جان و هم درد جانست.

هم درد دل منی و هم راحت جان هم فتنه برانگیزی و هم فتنه نشان

«والقمر قدّرناه منازل..» از روی حکمت گفته‌اند که زیادت و نقصان ماه از آنست که ماه در ابتدای آفرینش نوراو بر کمال بود بخود نظری کرد، عجبی در وی پیدا شد، رب العزة **جبرئیل** را فرمود تا پرخویش بر روی ماه زد و آن نورازوی بستد **ابن عباس** گفت: آن خطّها که برروی ماه می‌بینید، نشان پر **جبرئیل** است نور از وی بستد امّا نقش برجای بماند و نقش‌کلمهٔ توحید است بر پیشانی ماه نبشته «لااله‌الاالله محمد رسول الله»، چون نور ازماه بستدند اوراخدمت درگاه منع کردند، ماه ازفرشتگان مدد خواست تا از بهروی شفاعت کردند گفتند: بار خدایا ماه درخدمت درگاه عزّت‌خوی کرده هیچ روی آن دارد که یکبارگی او را مهجور نکنی؟ رب العزة شفاعت ایشان‌قبول کرد و او را دستوری داد تاهر ماهی یکبار سجود کند در شب چهارده، اکنون هرشب که برآید و بوقت‌خدمت نزدیکتر میگرددنوروی می‌افزاید تا شب چهارده که وقت‌سجود بود نورش بکمال رسد، باز از چهارده چون درگذرد هرشب در نور وی نقصان می‌آید که از بساط خدمت دورتر میگردد. و قیل: شبیه‌الشمس عبدٌ یکون ابداً فی ضیاءِ معرفته و هو صاحب تمکین غیر متلونٍ اشرقت شمس معرفته من بروج سعادته دآئماً لایأخذه کسوفٌ ولایستره سحابٌ وشبیه القمر عبدٌ یکون احواله فی التنقل و هو صاحب‌تلوین له من البسط مایرّفیه الی حدالوصال ثمّ یردّالی‌الفترة و یقع فی القبض ممّاکان به من‌صفاءِ الحال فیتناقص ویرجع الی نقصان امره الی ان یرفع قلبه عن وقته ثمّ یجود علیه‌الحقّ سبحانه فیوفّقه لرجوعه عن فترته و افاقته عن سکرته فلایزال تصفو حاله الی ان یقرب من الوصال ویرتقی الی ذروة الکمال فعندذلك یقول بلسان الحال:

مازلت انزل من ودادك منزلاً تتحيّر الالباب عند نزوله

٤ - النوبة الاولى

قوله‌تعالی: «انّ اصحاب الجنة اليوم فی شغل» بهشتیان آنروزدرناپرداختند، «فاكهون(٥٥)» شادان ونازان میوه خواران.

«هم وازواجهم فی ظلال» ایشان و جفتان ایشان در زیرسایه ها اند، «علی الارآئك متكئون(٥٦)» برتختهای آراسته و برحجله‌های تکیه زده.

«لهم فيها فاكهةٌ» ایشانراست دران هرمیوه، «ولهم مايدّعون(٥٧)» وایشانراست هرچه‌آرزو کنند و خواهند.

«سلامٌ قولاً» سلامی بگفتار، «من ربٍّ رحيم(٥٨)» از خداوند مهربان که خود گوید.

«وامتازوااليوم ايّهاالمجرمون(٥٩)» و گویندفراکافران که‌ازهم‌جدا شوید[١] امروز ای ناگرویدگان.

«الم اعهداليكم يابنی آدم» نه پیمان بستم باشما ای فرزندان آدم، «ان لاتعبدوا الشيطان» که دیوپرستید، «انّه لكم عدوٌّ مبين(٦٠)» که او شما رادشمنی آشکار است؟

«وان اعبدونی» و [نه پیمان بستم باشما که] مراپرستید، «هذا صراط مستقيم(٦١)» که راه راست اینست؟

«ولقد اضلّ منكم» بدرستی که‌بیراه کردازشما، «جبلاً كثيراً» گروهانی انبوه، «افلم تكونوا تعقلون(٦٢)» خرد نداشتید [که دیو بدشمن نداشتید]؟

«هذه جهنم الّتی كنتم توعدون(٦٣)» این آن‌دوزخ است که شمارامیگفتند ووعده میدادند.

١ - نسخهٔ الف: شید.

« **اصلوها الیوم** » بآتش آن درشوید[1] امروز، « **بما کنتم تکفرون** (۶۴)» بآن که کافر شدید و ناسپاس.

« **الیوم نختم علی افواههم** » آنروز مهر نهیم بردهانهای ایشان، « **و تکلمنا ایدیهم** » و دستهای ایشان با ما بسخن آید، « **و تشهد ارجلهم** » و پایهای ایشان برایشان گواهی دهد، « **بما کانوا یکسبون** (۶۵) » بآنچه میکردند

« **ولو نشآء لطمسنا علی اعینهم** » ما اگرخواهیم چشمهای ایشان ناپیدا کنیم « **فاستبقوا الصراط** » تاآهنگ راه کنند، « **فانی یبصرون** (۶۶)» هرگز چون فرا راه بینند؟

« **ولو نشآء لمسخناهم علی مکانتهم** » واگرماخواهیم ایشانرا صورت بگردانیم برجای خویش، « **فما استطاعوا مضیاً و لایرجعون** (۶۷) » تا نه‌از پیش توانند که‌روند و نه از بس.

« **و من نعمره** » و هر کرا عمر دراز دهیم، « **ننکسه فی الخلق** » خلق وی برگردانیم بپس، « **افلایعقلون** (۶۸) » در نمی‌یابند؟

« **و ما علمناه الشعر** » ماویرا شعرنیاموختیم، « **وماینبغی له** » و او را خود نسزد شعر گفتن [وازوی بنه‌آیدآن]، « **ان هو الا ذکر** » [آنچه اومیآورد] نیست آن مگر یادی [ازخداوند]، « **وقرآنٌ مبین** (۶۹) » وقرآنی آشکارا پیدا کننده.

« **لینذرمن کان حیاً** » تا بیم نماید و آگاه کند هرکه زنده دل بود، « **ویحق القول علی الکافرین** (۷۰) » وعذاب واجب شود برناگرویدگان.

« **اولم‌یروا انا خلقنا لهم** » نمی‌بینند که‌بیافریدیم ما ایشانرا، « **مما عملت ایدینا** » ازآنچه ما کردیم‌وآفریدیم، « **انعاماً** » چهارپایان‌شتران و گاوان و گوسپندان « **فهم لها مالکون** (۷۱) » تا ایشان رازیر دست میدارند و با ایشان می‌تاوند.

« **و ذللناها لهم** » وآن چهارپایان نرم کردیم ایشانرا، « **فمنها رکوبهم** »

۱ ـ نسخهٔ الف : شید.

ازان لختی بر نشستنی‌اند؛ بران می نشینند ، «**ومنها یأکلون**(۷۲)» وازان لختی خوردنی‌اند ازان میخورند .

« **ولهم فیها منافع ومشارب** » و ایشانرا دران سود هاست و بکار آمدها ، « **افلا یشکرون**(۷۳) » بآزادی نیند و سپاس داری نکنند [باین نعمت که ما ایشانرا دادیم]؟

« **واتخذوا من دون الله آلهةً** » کافران فرود از الله خدایان گرفتند ، « **لعلهم ینصرون** (۷۴) » تاایشانرا بکار آیندویاری دهند .

«**لایستطیعون نصرهم**» یاری دادن ایشان نتوانند ، « **و هم لهم جند محضرون**(۷۵) » این کافران فردا بتان را سپاهی‌اند حاضر کرده [وبهم کردنی دردوزخ]

« **فلایحزنك قولهم** » سخن ایشان اندهگن مداردترا ، « **انا نعلم مایسرون و مایعلنون** (۷۶) » که آنچه میگویند برما پوشیده نیست ، میدانیم آنچه نهان میدارند و آنچه آشکارا میدارند .

« **اولم یر الانسان** » نمی بیند این مردم ، « **انا خلقناه من نطفة** » که ما بیافریدیم او را از نطفه یی ، « **فاذا هوخصیم مبین** (۷۷) » آنکه با ما خصمی کند خصمیی آشکارا .

« **و ضرب لنا مثلا** » مارا مثل زد [و مارا باخود در ناتوانی هم سانی[1] ساخت درسخن] ، « **ونسی خلقه** » وآفرینش او [که اوّل آفریدیم و خود نبود] فراموش کرد ، « **قال من یحیی العظام** » گفت آن کیست که استخوان را زنده خواهد کرد ؟ « **وهی رمیم** (۷۸) » وآن ریزیده و تباه گشته .

« **قل یحییها** » گوی زنده کند آن استخوانهای پوسیدهٔ تباه گشته ، « **الذی انشأها اوّل مرةٍ** » او که بیافرید نخست بارآنرا ، « **وهو بکل خلق علیم** (۷۹) » و او بهمه آفریده یی وهمه آفرینش داناست

« **الذی جعل لکم** » آن خدائی که شما را کرد وآفرید ، « **من الشجر الاخضر**

۱ ـ نسخهٔ الف : هام سانی .

ناراً » از درخت سبز آتشی ، « **فاذا انتم منه توقدون** (۸۰) » که تا شما ازان آتش می فروزید .

« **اولیس الذی خلق السموات والارض بقادرٍ** » نیست آنکس که آسمان و زمین آفرید توانا ، « **علی ان یخلق مثلهم** » بران که چون ایشانرا آفریند ؟ « **بلی وهو الخلاّق العلیم** (۸۱) » آری اوست آن آفرید گار آسان آفرین دانا ،

« **انّما امره** » فرمان او آنست ، « **اذا اراد شیئاً** » که چیزی خواهد که بود ، « **ان یقول له کن فیکون** (۸۲) » آنرا گوید که باش ومی‌بود

« **فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیءٍ** » پاکی وبی عیبی‌او را که بدست اوست پادشاهی همه چیز ، « **والیه ترجعون** (۸۳) » وباز گشت همگان با اوست .

النوبة الثانية

قوله تعالی : انّ اصحاب الجنّة الیوم فی شغلٍ فاکهون » ـ **ابن کثیر ونافع و ابو عمرو** « فی شغلٍ » مخفّف خوانند و باقی قرّاء مثقّل خوانند، وهما لغتان مثل السّحت والسّحت ، وتفسیر « شغل » بقول **ابن‌عباس** افتضاض ابکار است . **مصطفی** علیه الصلوة والسلام در تفسیر این آیه گفته : « انّ احدهم لیفتضّ فی الغداة الواحدة مائة عذراء » قال : « ففی هذا شغلهم » . و قال **عکرمة** : فتکون الشهوة فی اخریهنّ کالشهوة فی اولیهنّ و کلّما افتضّها رجعت علی حالها عذراء .وقال : جاء رجلٌ الی النبی (ص) فقال : یارسول‌الله انفضی الی نسآئنا فی الجنّة کما نفضی الیهنّ فی الدنیا ؟ قال : «والذی نفسی بیده انّ المؤمن لیفضی فی الیوم الواحد الی الف عذراء » . گفته‌اند که در صحبت بهشتیان منی ومذی و فضولات نباشد چنانك در دنیا ، بلی لذّت صحبت آن باشد که زیر هر تار موئی یك قطره عرق بیاید که رنگ رنگ عرق بود وبوی بوی مشك . و عن **عبدالله و هب** قال : انّ فی الجنّة غرفةً یقال لها العالیة فیها حوراء یقال لها الغنجة اذا اراد ولیّ الله ان یأتیها اتیها **جبرئیل** فآذنها فقامت علی اطرافها معها اربعة آلاف وصیفة یجمعن اذیالها وذوائبها یبخرنها

بمجامر بلانار. **کلبی** گفت: «فی شغل» یعنی عمّافیه اهل النّار، ای لایهمّهم امرهم فلایذکرونهم، معنی آنست که: بهشتیانرا چندان ناز ونعیم بود که ایشانرا پروای اهل دوزخ نبود نه خبرایشان پرسند نه پرداخت آن دارند که نام ایشان برند. و گفته‌اند: قومی عاصیان امّت **احمد** در عرصات قیامت بمانند ازدوزخ رسته وببهشت نارسیده، ربّ العزة باایشان خطاب کند که اهل دوزخ در عذاب وسخط ما گرفتاراند واز محنت خویش با کس نپردازند و اهل بهشت در ناز ونعیم غرق‌اند وبانعام و افضال ما مشغول، ایشانرا چندان شغل است دران ناز ونعیم خویش که بادیگری نمی پردازند، فذلك قوله: «فی شغل فاکهون»، آنگه گوید: عبادی چون از هردو فریق بازماندید، اینك من باشما رحمت کردم و شمارا آمرزیدم. **ابن کیسان** گفت: شغل ایشان در بهشت زیارت یکدیگر است این بزیارت آن میرود وآن بزیارت این میآید، وقتی پیغامبران بزیارت صدّیقان واولیا وعلما روند، وقتی صدّیقان و اولیا و علما بزیارت پیغامبران روند، وقتی همه بهم جمع شوند بزیارت درگاه عزت وحضرت الهیّت روند. و فی الخبر عن **ابن عباس** رضی‌الله عنه عن النبی (ص) قال: «انّ اهل الجنّة یزورون ربهّم عزوجل فی کلّ یوم جمعة فی رمال الکافور واقربهم منه مجلساً اسرعهم الیه یوم الجمعة وابکرهم غدوّاً». وعن **انس بن مالك** رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «بینما اهل الجنّة علی خیول من یاقوت سروجها من ذهب و لجامها من ذهب یتحدّثون تحت ظلّ الشجرة عن الدنیا اذاتا هم آت عن ربهّم عزوجل ان اجیبوا ربّکم فینزلون عن خیولهم الی کثب من مسك ابیض اتیح منابر من ذهب و منا ر من نور ومنابرمن لؤلؤ ومنابر من یاقوت و منابر من فضّة فیجلسون علیها فیقول الجبّار جلّ جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری واهل‌اطاعتی اطعموهم فیطعمونهم طعاماً ماطعموا قبله مثله فی الجنّة ثمّ یقول جل جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری و اهل طاعتی اسقوهم فیسقونهم شراباً ما شربوامثله فی الجنّة قطّ، ثمّ یقول جل جلاله: مرحباً بخلقی وزوّاری واهل طاعتی البسوهم فیلبسونهم ثیاباً ما لبسوا مثلها قطّ فی الجنّة ثمّ یقول تبارك و تعالی: مرحباً بخلقی وزوّاری واهل‌طاعتی عطّروهم فیعطّرونهم بعطرما عطروابمثله فی الجنّة

قطّ ، ثم یقول : مرحباً بخلقی وزوّاری واهل طاعتی اکلوا وشربوا و کسوا وعطّروا واحق لی ان اتجلّی لهم فیتجلّی لهم تبارك و تعالی فینظرون الی وجهه عزوجل فیغشا هم من نوره مالولا انّ الله عزوجل قضی ان لایموتوا لاحترقوا ثم یقال لهم ارجعوا الی منازلکم فیرجعون الی منازلهم و قد خفوا علی از واجهم بماغشیهم من نوره تبارك و تعالی فیقول لهم ازواجهم لقد خرجتم من عندنا بصورة ورجعتم الینا بغیرها فیقولون تجلّی لنا ربّنا عزوجل فنظرنا الیه » . و قال بعض المفسرین : قوله « فی شغلٍ فاکهون » یعنی فی ضیافة الله عزوجل وسیاق الحدیث الذی اوردناه یدل علیه . خدایراعزوجل دو ضیافت است مربندگانرا یکی اندر ربض بهشت بیرون بهشت و یکی اندر بهشت و شرح این دوضیافت از پیش رفت .

قوله : « فاکهون » و « فکهون » لغتان مثل الحاذروالحذر و المعنی ناعمون فرحون . وقیل : الفاکه کثیرالفاکهة کاللاّبن والتامر ، قال الشاعر :

و دعوتنی و زعمت انّـــــــــك لابن فی الضیف تامر[۱]

والفکه الّذی یتناول الفاکهة اوالطّعام، قوله : « هم و ازواجهم فی ظلالٍ » ـ قرأ **حمزة و الکسائی** : « فی ظللٍ » بضمّ الظّآء من غیرالفٍ جمع ظلّةٍ . و قرآءة العامّة « فی ظلالٍ » بالالف و کسر الظّآءِ علی جمع ظلٍ ، نظیره قوله : « وندخلهم ظلاًّ ظلیلاً » « ودانیةً علیهم ظلالها » . معنی آنستکه : ایشان و جفتان ایشان در زیر سایه‌هااند ، همانست که فرمود : « فی‌ظلٍّ ممدودٍ ». واگر « ظلل » خوانی معنی آنستکه : ایشان و جفتان‌ایشان درسایه وان‌ها اندبناها وخیمه‌ها که ازبهر ایشان‌ساخته‌اند ، دربهشت خیمه‌ـ هاست از مروارید سپید چهار فرسنگ در چهار فرسنگ آن خیمه زده شصت میل ارتفاع آن و دران خیمه سریرها و تختها نهاده هر تختی سیصد گز ارتفاع آن ، بهشتی چون خواهد که بران تخت شود تخت بزمین پهن باز شودتابهشتی آسان بیرنج بران‌تخت‌شود، اینست که رب العالمین فرمود: « علی الارآئك متّکئون » یعنی علی السرر فی الحجال . واحدتها اریکه ، قال **ثعلب** : لاتکون اریکة حتّی تکون علیها حجال . وقیل : هی‌الوسآئد والفرش ، « متّکئون » ای ـ جالسون . و قیل : « متّکئون » ذووااتکاءٍ .

۱ ـ این بیت ازحطیئه‌متوفی ۵۹ هجری است .

« لهم فیها فاکهةٌ ولهم مایدّعون » یعنی مایتمنون ، تقول : ادّع علیّ ، ای ـ تمنّ و قیل : « یدّعون » یفتعلون من الدّعاء ، ای ـ لهم فیها مایدّعون الله به . و قیل : للمؤمنین فی الجنّة مایدّعون فی الدّنیا من الثّواب و الدرجات فیها وینکره الکافرون .

« سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیمٍ » ـ گفته‌اند : آرزوی بهشتیان سلام خداوند رحیم است ، معنی هر دو آیت درهم بسته و «سلام» بدل«مایدّعون » است ،میگویند : ایشانراست هرچه آرزو کنند وآرزوی ایشان سلام است ، یعنی لهم سلامٌ یقول الله قولا ایشان را آرزوی سلام است و ایشانراست آن سلام که آرزوی ایشانست ، سلامی که از گفتارخداوند مهربان است نه‌واسطه درمیان و نه آنجا سفیر و ترجمانست . گفته‌اند : معنی‌سلام آنست که سلمتم عبادی من الحرقة و الفرقة ، وآنچه گفت : «من ربٍّ رحیمٍ» اشارت رحمت درین موضع آنست که ایشانرا برحمت خویش قوّت و طاقت دهد تا بیواسطه کلام حق بشنوند و دیدار وی به بینند و ایشانرا دهشت و حیرت نبود . روی **جابر بن عبدالله** قال قال رسول الله (ص) : « بینا اهل الجنّة فی نعیمهم اذ سطع لهم نورٌ فرفعوا رؤسهم فاذا الرّب عزّوجلّ قد اشرف علیهم من فوقهم فقال : السّلام علیکم یا اهل الجنّة فذلك قوله : « سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیمٍ » ـ فینظر الیهم و ینظرون الیه فلایلتفتون الی شیءٍ من النعیم ماداموا ینظرون الیه حتّی یحتجب فیبقی نوره و برکته علیهم فی دیارهم .

« وامتازوا الیوم ایّها المجرمون » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، التأویل : ویقال للکفّار : « امتازوا الیوم » یعنی تمیّزوا من المؤمنین . و فی معناه قوله تعالی : « یصّدّعون » « یتفرّقون » « فریقٌ فی الجنّة وفریقٌ فی السّعیر » « وجعلنا بینهم موبقاً » ـ قال **قتادة** : معناه اعتزلوا عن کلّ خیر . و قال **السدی** : ای ـ کونوا علی حدة. وقال **الضحاك** : انّ لکل کافرٍ فی النار بیتاً یدخل فیه ویردم بابه بالنار فیکون فیه ابد الآبدین لا یری ولا یُری ، وکان النبی (ص) کثیراً یقول : « اللّهم انّی اعوذبك من النّار ویلٌ لاهل النّار » .

قوله : « الم اعهد الیکم » ای ـ الم آمر کم ، الم اوصیکم « یابنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان » عبادة الشیطان طاعته ، و کذلك تأویل قوله تعالی : « اتّخذوا احبارهم و

رهبانهم ارباباً» یعنی اطاعوهم فی الباطل . و قیل : معناه ان لا تعبدوا الاصنام ، فاضاف الی الشیطان لانّهم عبدو ها بامره فکانّهم عبدوه ، والمراد بالعهد ما عهدالیهم فی قوله : « واذ اخذ ربّك من بنی آدم . . . » الآیة . و قیل : « الم اعهد الیکم » بارسال الرسل وانزال الکتب ؟ یقول الله لهم هذا یوم القیمة ، و یحتمل ان یکون هذا من خطاب الله تعالی عباده فی الدّنیا ، « انّه لکم عدوٌّ مبینٌ » ظاهر العداوة .

« وان اعبدونی » اطیعونی و وحّدونی ، « هذا صراطٌ مستقیمٌ » دینٌ قیّمٌ .

« ولقد اضلّ منکم جبلّاً کثیراً » ـ **نافع و عاصم** « جبلّاً » بکسر جیم و باو تشدید لام خوانند ، **یعقوب** بضمّ جیم وبا وتشدیدلام . **ابن عامر و ابوعمرو** بضمّ جیم وسکون با . باقی قرّا بضمّ جیم و با وتخفیف لام . و الجبل ـ جمع الجبلّة ، والجبل جمع الجمع والجبل بالتخفیف جمع جبیل ، وکلها لغات معناها الخلق والجماعة ، ای ـ خلقاً کثیراً جبله‌ای ـ خلقه. معنی آنست که شیطان ازشما کروهانی انبوه بیراه کرد ، و این برطریق تسبّب است ، یعنی سارالشیطان سبباً لضلالتهم ، کقوله تعالی للاصنام « ربّ انّهنّ اضللن کثیراً من الناس » ، و بحقیقت هدایت وضلالت ورشد وغوایت از خداست تعالی وتقدّس .

« افلم تکونوا تعقلون » ـ استفهام تقریع علی ترکهم الانتفاع بالعقل . وقیل : « افلم تکونوا تعقلون » ما اتاکم من هلاك الامم الخالیة بطاعة ابلیس .

و یقال لهم لمّا دنوا من النّار : « هذه جهنّم الّتی کنتم توعدون » بهافی الدنیا .

« اصلوها الیوم » ادخلوها والزموها و ذوقوا حرّها « بما کنتم تکفرون » ـ قال **ابو هریرة** :اوقدت النّارالف عامٍ فابیضّت ثمّ اوقدت الف عامٍ فاحمرّت ثمّ اوقدت الف عامٍ فاسودّت فهی سودآء کاللیل المظلم .

« الیوم نختم علی افواههم» ـ روزقیامت عمل کافران برکافران عرضه کنند و صحیفه‌های کرد کار ایشان بایشان نمایندآن رسوائیها بینند و کرده ها برمثال کوههای عظیم، انکار کنند و خصومت در کیرند و بر فریشتکان دعوی دروغ کنند کویند : ما این که در صحیفه هاست نه کرده‌ایم وعمل‌ما نیست‌والله ربّنا ما کنّا مشرکین ، همسایکان‌برایشان کواهی دهند ، همسایکانرا دروغ زن کیرند ، اهل و عشیرت کواهی دهند و ایشانرانیز

دروغ زن گیرند، پس رب العالمین مهر بر دهنهای ایشان نهد و جوارح ایشان بسخن آرد تا بر کرده های ایشان گواهی دهند، اینست که رب العزة فرمود: «الیوم نختم علی افواههم وتکلّمنا ایدیهم». و اول چیزی از اعضای ایشان که گواهی دهد استخوان ران چپ بود لقول النبی(ص): «ان اوّل عظم من الانسان ینطق یوم یختم علی الافواه فخذه من رجله الشمال»، و قال (ص): «انکم تدعون یوم القیمة مقدّمة افواهکم بالفدام ای مشدّدة فاوّل ما یسئل عن احد کم فخذه و کفّه». وروی انّهم یقولون لجوارحهم: ماشهادتکنّ هذه و عنکنّ کنّا نناضل، ای نجادل. و فی کیفیّة هذا الکلام قولان: احدهما انّ الله یمکنها من الکلام و یجعل لها خلقةً تصلح للنطق، والثانی انّ المتکلّم هوالله سبحانه الا انّه یسمع من جهتها فنسب الیها. و فی الخبر عن **جابر بن عبدالله** قال: لمّا رجعت مهاجرة البحر قال رسول الله (ص): «الاتحدّثونی با عجب ما رأیتم بارض **الحبشة** قالوا بینما نحن جلوسٌ اذ مرّت علینا عجوز من رها بنتهم تحمل علی رأسها قلّة من ماءٍ فمرّت بفتیً منهم فجعل احدی یدیه بین کتفیها ثمّ دفعها فخرّت علی رکبتیها فانکسرت قلتها فلمّا ارتفعت المفتت الیه فقالت سوف تعلم یاغدر[1] اذا وضع الله الکرسی و جمع الاوّلین والآخرین و تکلّمت الایدی والارجل بما کانوا یکسبون سوف تعلم کیف امری و امرک فقال رسول الله (ص): «صدقت ثمّ صدقت کیف یقدّس الله قوماً لایؤ خذ من شدیدهم لضعیفهم.

«ولو نشآء لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانّی یبصرون». قال **ابن عباس** معناه: لو نشآء لفقأنا[2] اعین ضلالتهم فاعمینا هم عن غیّهم وحولنا ابصار هم من الضلالة الی الهدی فابصروا رشد هم «فانّی یبصرون»؟ ولم نفعل ذلك بهم. معنی آنست که: اگر ما خواهیم دیدهٔ ضلالت ایشان بر کنیم و هدایت دهیم تا راه بینند و براه راست روند، آنکه فرمود: «فانّی یبصرون» ولم افعل ذلك بهم. چون فرا راه بینند واین نکردم با ایشان. **زجاج** گفت: معنی آنست که: ما اگر خواهیم ایشانرا نابینا کنیم تا از راه بر گردند، واگر این کنیم از کجا بینائی یابند و چون فرا راه بینند؟

«ولو نشآء لمسخناهم علی مکانتهم» ـ قرأ **ابو بکر**: «علی مکاناتهم» یعنی:

---

۱ ـ غدر (بضم اول و فتح دوم) بمعنی غادر. ۲ـ فقأنا = قلعنا.

لو نشآء جعلنا هم قردةً و خنازیر فی منازلهم ـ اگر خواهیم ایشانرا صورت گردانیم با کپیان و خوکان تا بر جای خویش بر منزل خویش می‌باشند. وقیل لو نشآء لجعلنا هم حجارةً علی المکان، ای ـ ساعتئذٍ لایستطیعون الذهاب ولاالرجوع، والمکان والمکانة واحدٌ. وقیل: لو نشآء لاقعدناهم عن ارجلهم فلایقدرون علی ذهابٍ ولارجوعٍ. وقیل: «فمااستطاعوا مضیّا» ای ـ ماقدروا ان یجاوزوا تکذیبهم، «ولایرجعون» ای ـ لایتوبون.

«ومن نعمّره ننکّسه فی الخلق» ای ـ من اطلنا عمره رددناه الی ارذل العمر شبّه الصّبی فی اول الخلق و قیل: «ننکّسه فی الخلق» ای ـ نصیّره الی الضّعف بعدالقوّة والی النقصان بعدالزّیادة. «ننکّسه» بضمّ نون اول و فتح «ن» و تشدید کاف قراءت عاصم و حمزه است، باقی بفتح نون اول و اسکان نون دوم وضمّ کاف و تخفیف خوانند.

«افلاتعقلون» بتاءِ مخاطبه قراءت نافع و ابن عامر و یعقوب است، باقی بیا خوانند. میگوید: هر کرا عمر دراز دهیم؛ خلق وی بر گردانیم به پس؛ و او را بشبه کودکان بازداریم، یعنی که پس از زیادت او را نقصان دهیم و پس از قوت او را ضعف دهیم، همانست که دران آیت فرمود: «الله الذی خلقکم من ضعفٍ ثمّ جعل من بعد ضعفٍ قوةً ثمّ جعل من بعد قوّةٍ ضعفاً و شیبةً...». وقال سفیان: اذا بلغ الرّجل ثمانین سنةً تغیّر جسمه. «افلا یعقلون» فیعتبروا و یعلموا انّ الذی قدر علی تصریف احوال الانسان یقدر علی البعث بعد الموت.

«وما علّمناه الشعر وما ینبغی له» ـ این جواب مشرکان قریش است که میگفتند: رسول خدا شاعر است و آنچه میگوید و میخواند شعر است، و ذلك فی قوله تعالی: «ام یقولون شاعرٌ نتربّص به ریب المنون» «ائنّا لتارکو آلهتنا لشاعرٍ مجنون». رب العالمین فرمود: ما او را شعر نیاموختیم و او شاعر نیست، شعر گفتن شبهت آرد و در وی شبهت نیست و در گفتار وی تهمت نیست «وما هو علی الغیب بظنین» ای ـ بمتّهم. او در هرچه خبر داد از غیب متّهم نیست و پیغام که آورده جز وحی پاك نیست «ان هو الّا وحیٌ یوحی». «وما علّمناه الشعر وماینبغی له».

روی عن الحسن انّ النبی (ص) کان یتمثّل بهذا البیت: کفی الشیب والاسلام للمرءِ ناهیا. فقال: کفی بالاسلام والشیب للمرءِ ناهیا. فقال ابو بکر: یا نبی الله انّما

قال الشاعر : کفی الشیب والاسلام للمرءِ ناهیا . ثمّ قال **ابوبکر** او **عمر** اشهد انّک رسول الله یقول الله عزّوجلّ : « و ما علّمناه الشعر و ماینبغی له » . و عن **قتادة** قال : بلغنی انّ عائشة سئلت: هل کان النبی (ص) یتمثّل بشیءٍ من الشعر ؟ قالت : کان الشعر ابغض الحدیث الیه، قالت : ولم یتمثّل بشیءٍ من الشعر الّا ببیت **اخی بنی قیس طرفة** :

ستبدی لک الایّام ما کنت جاهلاً و یأتیک بالاخبار من لم تزوّد (۱)

فجعل یقول(ص) : ویأتیک من لم تزوّد بالاخبار . فقال **ابو بکر** : لیس هکذا الشعر انمّا هو : ویأتیک بالاخبار من لم تزوّد ، فقال (ص) : « ما علّمت الشعر و ما ینبغی لی » .

«ان هو» یعنی **القرآن** « الّا ذکرٌ » ای ـ موعظةٌ « وقرآنٌ مبینٌ » فیه الفرآئض والحدود و الاحکام.

« لینذر » ـ قرأ **اهل المدینة** و **الشام** و **یعقوب** : « لتنذر » بتاءِ المخاطبة و کذلک فی **الاحقاف** وافقهم **ابن کثیر** فی **الاحقاف** ، ای ـ لتنذر یا **محمد** . و قرأ الآخرون بالیآءِ ، ای ـ لینذر **القرآن** « من کان حیّاً » یعنی مؤمناً حیّ القلب لانّ الکافر کالمیّت فی انّه لایتدبّر ولایتفکر . « ویحق القول علی الکافرین » ای ـ تجب حجّة العذاب علی الکافرین . « حیّ » اینجا بمعنی عاقل و مؤمن است وخصّه بالذکر لانتفاعه به کقوله: «انمّا تنذر من اتّبع الذکر » . ومعنی آنست که : **تو کسی را توانی که آگاه کنی که عاقل بود و مؤمن تا سخن دریابد و انذار تو در دل وی اثر کند و پند تو وی را سود دهد** ، امّا کافر و جاهل دلهای مرده دارند و در شمار مردگان اند ؛ نه پند تو ایشان را سود دارد نه انذار تو در دل ایشان اثر کند ، این حکم مادر ازل کردیم و در لوح چنان نبشتیم که زنده دلان را پند توسود دارد و بر مرده دلان عذاب ما واجب آید ، اینست که ربّ العزّة فرمود : « ویحقّ القول علی الکافرین » ای ـ ویجب العذاب علی الکافرین ـ واجب شد و درست گشت برکافران سخن الله در ازل که اهل عذاب اند .

« اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا » ای ـ تولینا خلقها بابداعنا من غیر اعانة احد ، وذکر الایدی ها هنا یفید ان الله تعالی خلقها بذاته سبحانه من غیر واسطة . معنی خلق بحقیقت آفریدن است ؛ از نیست هست کردن و از نبودبودآوردن واز آغاز نو

۱ـ این شعر از معلقه طرفة بن العبد بن سفیان البکری است .

ساختن، و حقیقت این فعل جز کردگار قدیم وخداوند حکیم را نیست که کمال قدرت و حکمت وجلال عزّت جزویرا نیست. و در قرآن خلق بچند معنی بیاید: خلق است بمعنی تصویر کقوله: « و اذ تخلق من الطین » ای ـ تسویر، و خلق است بمعنی دروغ کقوله: « و تخلقون افکاً » وخلق است بمعنی دین کقوله: «لاتبدیل لخلق الله» ای ـ لدینه، وخلق است بمعنی ابداع و اختراع کقوله: « خلقکم من نفس واحدة » و کقوله: اولم یروا انّا خلقنا لهم ممّا عملت ایدینا » ـ قال القتیبیّ: « الایدی » هاهنا القدرة والقوّة و قوله: « عملت ایدینا » حکایت عن الفعل وان لم یباشر الفعل بالید، هذا کقوله: جری بناء هذه القنطرة و هذا القصر علی یدی فلان. و فی الخبر: « علی الید ما اخذت حتّی تؤدّیه فالامانة مؤداة وان لم تباشر بالید ». وتقول: مالی فی ید فلان، والیتیم تحت ید القیّم فالید یکنی بها عن الملکة والضبط.

« انعاماً فهم لها مالکون » ضابطون قاهرون، ای ـ لم نخلق الانعام وحشیّةً نافرةً من بنی آدم لایقدرون علی ضبطها بل هی مسخّرةٌ لهم، وهی قوله: « و ذلّلناها لهم » سخّرناها لهم، « فمنها رکوبهم » ـ الرکوب والرکوبة ـ مایرکب من الابل، و کذلک الحلوب والحلوبة مایحلب منها بالهاء و بحذف الهاء وقیل: الرکوب جمع والرکوبة واحد. « و منها یأکلون » ای ـ سخّرناها لهم لیرکبوا ظهرها و یأکلوا لحمها.

« ولهم فیها منافع و مشارب » ـ المنافع الاصواف و الاوبار و الاشعار و الاولاد، والمشارب اللبن، « افلایشکرون » ـ استفهام بمعنی الامر.

« واتّخذوامن دون الله آلهةً لعلّهم ینصرون » یعنی لعلّ اصنامهم تنصرهم اذا حزبهم امر و تمنعهم من ذلک ولایکون ذلک قط.

« لایستطیعون نصرهم » و منعهم من العذب، « و هم لهم جندٌ محضرون » ای ـ الکفّار جندٌ للاصنام یغضبون لها ویحضرونها فی الدنیا هی لاتسوق الیهم خیراً ولاتستطیع لهم نصراً. وقیل: هذا فی الآخرة یؤتی بکلّ معبود من دون الله و معه اتباعه الّذین عبدوه کانّهم جندٌ محضرون فی النار.

« فلایحزنك قولهم » ـ فیه قولان: احدهما قولهم فی الله انّ له شریکاً وولداً، « انا نعلم مایسرّون و ما یعلنون » فنجازیهم علی اقوالهم و افعالهم، و الثّانی قولهم فیك

یامحمد انّك شاعرٌ ومجنونٌ وساحرٌ . وقیل : « قولهم » ای ـ تهدیدهم ایّاك بالقتل و وعیدهم ، «انّا نعلم ما یسرّون وما یعلنون» فنحول بینك و بینهم.

« اولم یر الانسان انّا خلقناه من نطفةٍ فاذا هو خصیمٌ مبینٌ » جدل بالباطل مبین بیّن الخصومة ، یعنی انّه مخلوقٌ من نطفةٍ ثمّ یخاصم فکیف لایتفکر فی بدو خلقه حتّی یدع الخصومة ـ نمی بینند مردم که ما بیافریدیم او را از آبی مهین در قراری مکین ، چهل روز او را در طورنطفه نگه داشتیم تا علقه گشت و آنگه در طور علقه چهل روز بداشتیم تا مضغه گشت . مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : «انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امّه اربعین لیلةً ثمّ یکون علقةً مثل ذلك ثمّ یکون مضغةً مثل ذلك ثمّ یبعث الله عزّوجلّ الیه ملکاً باربع کلمات فیقول : اکتب اجله ورزقه و شقیّ او سعید » . آنگه تقطیع هیکل او وصورت شخص او در ظهور آوردیم و او را کسوت بشریت پوشانیدیم واز آن قرار مکین باین فضای رحیب آوردیم و از پستان پراز خون او را شیر صافی دادیم و بعقل و فهم وسمع وبصر و دل وجان او را بیاراستیم و بقبض وبطاش و مشی وحرکات اورا قوّت دادیم ، با این همه نعمت و کرامت که باوی کردیم و ازان نطفه باین رتبه رسانیدیم همی با ما خصمی کند ، اینست که رب العالمین فرمود : « فاذا هو خصیمٌ مبینٌ » ـ خصیم درین موضع **ابیّ بن خلف الجمحی** است و این آیت درشأن وی آمده، استخوانی ریزیدهٔ کهن گشته برداشت ، گفت : یا محمد اتری یحیی الله هذا بعد ما رمّ ؟ فقال علیه الصلوة والسلام : نعم و یبعثك ویدخلك النّار ، فانزل الله تعالی هذه الآیات .

« وضرب لنا مثلاً و نسی خلقه » ای ـ خلقنا ایّاه ، مصدرٌ مضاف الی المفعول « قال من یحیی العظام وهی رمیم » ـ یقال : رمّ الشیء ورممته فهیرمیم ، ککفّ خضیب وعین کحیل .

« قل یحییهاالّذی انشأهـا » خلقها « اوّل مرّةٍ » ابتداءً حین وجد ، « وهو بکلّ خلقٍ علیم » لا یخفی علیهاجزآؤه وان تفرّقت فی البرّ والبحر فیجمعه ویعیده خلقاً کماکان یقال العلم هاهنا مشتمل علی سعة الاقتدار علی الامر فانّ العلم بالخلق اعجب من القدرة علی الخلق .

« الّذی جعل لکم من الشّجر الاخضر ناراً » ـ قال ابن عباس : هما شجرتان یقال لاحد یهما المرخ و للاخری العفار فمن اراد منهم النار قطع غصنین مثل السوّاکین و هما خضراوان یقطر منهما المآء فیستحق المرخ و هو ذکرٌ علی العفار وهی اثنی فتخرج منهما النار باذن الله ، وتقول العرب : فی کلّ شجرٍ نارٌ واستمجد المرخ و العفار(۱) . ویقال : فی کلّ عود نار الاعود العناب و الشجر یذکّر و یؤنّث ، ففی قوله : « ومنه شجرٌ فیه تسیمون » مذکرٌ ، و فی قوله : « من شجرٍ من زقّوم فمالئون منها البطون » مؤنّث .

« فاذا انتم منه تو قدون » ای ـ تقدحون و توقدون النّار من ذلك الشجر ، این آیت از روی اشارت حجت است بر منکران بعث ، آن خداوند که آتش در درخت سبز بیافریند قادر است که زندگی در استخوان پوسیدهٔ ریزیده بیافریند و بروی دشوار نباید وقدرت بروی تنگ نبود .

پس در حجّت بیفزود و آفرینش آسمان و زمین بر ایشان حجّت آورد فرمود : « اولیس الّذی خلق السموات والارض بقادرٍ علی ان یخلق مثلهم » ـ قرأ یعقوب : « یقدر » بالیاء علی الفعل ، ای ـ یقدر علی ان یخلق مثلهم ، ثمّ قال : « بلی » ای ـ قل بلی هو قادرٌ علی ذلك اذلیس له جوابٌ غیر ذلك ، « وهو الخلّاق » یخلق خلقاً بعد خلقٍ ، « العلیم » بجمیع ما خلق .

« انّما امره اذا اراد شیئاً » ـ فرمان او آنست که چون چیزی خواهد که بود ، « ان یقول له » ای ـ لذلك الشیء « کن فیکون » ای ـ فهو یکون علی ما قدّر و اراد . آن چیز را گوید که : باش ، هرچند که آنچیز حاضر نبود امّا معلوم حق بود و آنچه معلوم حق است ... است و خطاء ... بروی نیست . در بعضی اخبارست که حق جلّ جلاله فرمود : « انی جوادٌ ماجدٌ عطایی کلامٌ و عذابی کلامٌ و اذا اردت شیئاً فانما اقول له کن فیکون » .

« فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء » ـ کلمهٔ تعظیم است و اجلال حق جل جلاله و تنزیه و تقدیس وی ازان که در قدرت وی نقصانی آید یا از عجز و عیب در وی نشانی بود ، و الملکوت هو الملك با بلغ الالفاظ فلایکون الّا لله وحده . و در قرآن سبحان بدو معنی آید : یکی بمعنی تنزیه ، دیگر بمعنی تعجّب ، آنچه بمعنی تنزیه است باذات

۱ ـ استمجد المرخ والعفار = استکثرا من النار (قاموس المحیط)

احدیّت کردد جلّ جلاله ، وآنچه بمعنی تعجب است با افعال وی کردد عزّ شأنه ، تنزیه آنست که فرمود : سبحان ربّك رب العزة عمّا یصفون » « سبحان هو الغنیّ » « سبحانه ان یکون له ولدٌ » « سبحانه و تعالی عمّا یقولون علوّاً کبیراً » وهم‌ازین باب است‌حکایت از قول موسی و عیسی و یونس :«سبحانك تبت الیك» « سبحانك مایکون لی ان اقول ما لیس لی بحقٍّ »«سبحانك انّی کنت‌من‌الظّالمین » وآنچه‌بمعنی تعجّب است : « سبحان الّذی سخرّ لنا هذا » «سبحان‌الّذی خلق الازواج کلّها » «سبحان الّذی اسری بعبده » ، و هم از ین باب است : « سبحانه اذا قضی امراً » ، « فسبحان الّذی بیده ملکوت کلّ‌شیءٍ»۔ پاکی و بی عیبی خدایرا که بدست اوست وبداشت اوپادشاهی‌همه چیز ، «والیه‌ترجعون» وبازکشت همه خلق با اوست و بازکشت همه کار با خواست او و بازکشت هر بودنی با حکم او ، و قیل : « والیه ترجعون » امّا الی الجنّة و امّا الی النار .

اکر کسی خواهد که او را بسطی باشد در سخن از روی وعظ و تذکیر درین سورة یس مفرد جمعی کرده‌ام آنرا تحصیل کند کـه تفسیر بیش ازین احتمال نکند و نسق تفسیر بکذاشتن شرط نیست ،

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « انّ اصحاب الجنّة [illegible] م فی شغلٍ فاکهون»۔ و کیع بن‌الجرّاح کفت : شغل ایشان در بهشت سماع است [illegible] همانست که جای دیکر [illegible]رمود : « فهم فی روضةٍ یحبرون » « انتم وازواجکم تحبرون » [illegible]ـنا الخبرهو السّماع فی‌الجنّة ، بندهٔ مؤمن در بهشت‌آرزوی سماع کند ، ربّ ال[illegible] اسرافیل را فرستد تا برجانب راست وی‌بیستد وقرآن خواندن کیرد ، داود برجـ[illegible] وی بایستد زبور خواندن کیرد ، بنده سماع همی کند تا وقت وی‌خوش کردد ، جان وی فرا سماع آید ، دل وی فرانشاط‌آید ، سرّوی فراکار آید ، از تن زبان‌ماند و بس ، از دل نشان ماند وبس ، از جان عیان ماند و بس ، تن در وجد واله شود ، دل در شهودمستهلك شود، جان‌دروجودمستغرق کردد ،دیده‌آرزوی دیدار ذوالجلال کند ، دل آرزوی‌شراب‌طهور کند ، جان‌آرزوی سماع حق کند ، رب‌العزة

پردهٔ جلال بردارد ، دیدار بنماید ، بنده را بجام شراب بنوازد ، **طه** و **یس** خواندن گیرد جان بنده آنگه بحقیقت در سماع آید . ای‌جوانمرد ! از تن سماع نیاید که دربند برتری است ، از دل سماع نیاید که رهگذری است ، سماع،سماع جانست که نه ایدری است . تن سماع نکند که از خود بدرد است ، دل سماع نکند که روز گرد است ، جان سماع کند که فرد را فرداست .

جویندهٔ تو همچو تو فردی باید   آزاد ز هر علّت و دردی باید

و گفته‌اند : شغل بهشتیان ده‌چیز است : ملکی که در وعزل نه،جوانئی که بااوپیری نه ، صحتی بردوام که با او بیماری نه ، عزّی پیوسته که با او ذلّ نه ، راحتی که بـا او شدّت نه ، نعمتی که با اومحنت نه ، بقائی که بااو فنا نه ، حیوتی که بااومرك نه ، رضائی که با او سخط نه ، انسی که با او وحشت نه .

پیر طریقت گفت : این شغل عامّه مؤمنان است که **مصطفی** (ص) درحق ایشان گفته : « اکثر اهل الجنّة البله » . امّا مقرّبان مملکت و خواصّ حضرت مشاهدت از مطالعهٔ شهود واستغراق وجودیك لحظه با نعیم بهشت نپردازند ، بزبان حال همی گویند:

روزی که‌مراوصل تو درچنگك آید   از حال بهشتیان مرا ننگك آیـد

چون خلایق از عرصات قیامت بروند ، ایشان برجای بمانند و نروند ، فرمـان آید که شما نیز ببهشت روید و ناز ونعیم بهشت بینید ، گویند کجا رویم که آنچه مقصود است‌ماراخودایـنجاحاضراست **پیر بوعلی سیاه** گفت:اورا کسانی‌اند که‌اگریك‌لحظه‌شان بی او میباید بود ؛ زهره هاشان آب گردد ، اوصالشان بندبند از هم جدا شود . **امیرالمؤمنین علی**(ع) فرمود : « لوحجبت عنه ساعةً لمتّ » .

« لهم فیها فاکهةٌ ولهم مایدّعون ، سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیم » ـ سلام خـداوند کریم ببندهٔ ضعیف دو ضرب است : یکی بسفیرو‌واسطه ، یکی بی‌سفیرو‌بیواسطه.امّاآنچه بواسطه است اوّل سلام **مصطفی** است ، و ذلك فی قوله : « و اذا جآءك الّذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلامٌ علیکـم » ای **محمد** چون مؤمنان برتوآیند ونواخت ما طلبند ، تو

بنیابت‌ما برایشان‌سلام کن و بگوی : « کتب ربّکم علی نفسه الرّحمة » ، بازچون‌روز گار حیوة بنده برسد وبرید مرگ در رسد دران دم زدن باز پسین ملك الموت را فرمان‌آید کـه تو برید حضرت مائی و درگاه مائی بفرمان ما قبض روح بنده همی کنی ، نخست او را شربت شادی ده و مرهمی بر دل خستهٔ وی نه بروی سلام کن و نعمت بر وی تمام کن . اینست که رب‌العزة فرمود : « تحیّتهم یوم یلقونه سلامٌ و اعدّلهم اجراً کریماً » . آن فرشتگان دیگر که اعوان ملك‌الموت اند چون‌آن نواخت‌و کرامت بینند ، همه گویند: « سلامٌ علیکم ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون » . ای بندهٔ مؤمن بخوش دلی و دیعت جان تسلیم کردی نوشت باد و سلام و درود مرترا باد از سرای حکم قدم در ساحت بهشت نه که‌کارکارتست و دولت دولت تو.وازان پس چون از حساب و کتاب و دیوان قیامت فارغ شود بدر بهشت رسد ، رضوان او را استقبال کند گوید : « سلامٌ علیکم طبتم فاد خلوهـا خالدین » ـ سلام و درود بر شماخوش گشتید وخوش‌آمدیدوپاك زندگی کردید ، اکنون در روید درین سرای جاودان و ناز و نعیم بیکران وازان پس که در بهشت اندر غرفهٔ خویش‌آرام گیرد ، فرستادگان ملك‌آیندو او رامژده دهند وسلام رسانند گویند : «سلامٌ علیکم بماصبرتم فنعم عقبی الدّار » . چون گوش بنده از شنیدن سلام واسطه پر شود و از درود فرشتگان سیر گردد ، آرزوی دیدار و کلام و سلام حق کند گوید بزبان افتقار در حالت انکسار بربساط انبساط که : ای معدن ناز من نیاز من تا کی ؟ ای شغل جان من این شغل جان من تا کی ؟ ای هم راز دل من این انتظار دل من تا کی ؟ ای ساقی سرّ من این تشنگی‌من تا کی ؟ ای مشهود جان من‌این خبرپرسیدن من تا کی ؟ خداوندا ! موجود دل عارفانی ، در ذکریگانه‌؛ آرزوی جان مشتاقانی ، دروجود یگانه‌؛ هیچ روی آن دارد خداوندا که دیـدار بنمائی و خود سلام کنی برین بنده . فیتجلّی‌الله عزّوجلّ ویقول : « سلامٌ علیکم یا اهل الجنّة » فذلك قوله : « سلامٌ قولاً من ربٍّ رحیم » .

قوله تعالی : « الیوم نختم علی افواههم . . » الآیة ـ گفته‌اند : همچنان که اندام دشمن گواهی دهد بر دشمن بر کرده‌های بد ؛ اندام دوست هم گواهی دهد دوست را بـر

کرده های نیك.در آثار آورده‌اند که بندهٔ مؤمن را خطاب آید که چه آوردی ؟ بنده شرم دارد که گوید چندین نماز و چندین صدقات و خیرات.ربّ العزّة دست وی بسخن آرد تا گوید : چندین صدقه‌داد ، پای وی گوید : چندین نماز کرد ، انگشتان وی گواهی دهند بر تسبیحات و تهلیلات . قال النبی (ص) لبعض النّسآء : « علیکنّ بالتسبیح و التهلیل واعقدن بالانامل فانهنّ مسئولات مستنطقات » . آن یکتا موی مژگان چشم بنده را گواهی دهد ، یقول الله تعالی : « تکلّمی یا شعرة جفن عین عبدی فا حتجّی عن عبدی » ـ ای موی مژگان چشم بندهٔ مؤمن من بیار حجّت از بهر بندهٔ من ، گوید : بار خدایا گواهی دهم که از بیم عقوبت تو و درآرزوی دیدار تو بسیار گریست، الله گوید : راست میگوئی و من می‌دیدم ، آنگه گوید : این بنده را بگواهی یك تا موی آمرزیدم و منادی ندا کند هذا عتیق الله بشعرة ، این سخن گفتن اندامهای‌بنده ازان غیبهاست که بر خرد آدمی پوشیده است و برخواست الله سوالت است ودر توان وی‌آنرا جای است،نادریافته پذیرفته وآنرا گردن نهاده، وهم ازین باب است که فردا زمین بر بنده گواهی بـر کردار وی دهد ، و ذلك فی قوله : « یومئذٍ تحدّث اخبارها » ای ـ تشهد علی کلّ عبد وامةٍ بما عمل علی ظهرها وهم ازین باب است که الله در قرآن دوزخ را خشم گفت « تکادتمیّز من الغیظ » ، وآسمان و زمین که‌الله را پاسخ داد : « قالتا اتینا طآئعین » ، همچنین‌تسبیح جمادات و چیزها که جان ندارد چون صحرا و کوه و دریا ودرختان وبادوباران وامثال آن؛این همه‌آنست که عقل می‌نپذیرد و دل ازان می شورد و دین‌آنرا می‌پذیرد والله‌آنرا گواهی میدهد مؤمنان بجان و دل قبول میکنند ونادریافته می‌پذیرند کماقال تعالی : «امرنا لنسلم لربّ العالمین » .

قوله : « ومن نعمّره ننکّسه فی الخلق » ـ این آیت بندگانرا تنبیهی است عظیم و بیدار کردن ایشان از خواب غفلت ، یعنی که خود را دریابید و روزگار جوانی و قوّت بغنیمت دارید و عمل کنید پیش از ان که نتوانید . قال النبی (ص) :« اغتنم خمساً قبل خمس : شبابك قبل هرمك و صحّتك قبل سقمك وغناك قبل فقرك وحیوتك قبل

موتك و فراغك قبل شغلك » . پس اگر روزگار جوانی ضایع کند و در عمل تقصیر کند بر سر پیری و عجز عذری باز خواهدهم نیکوبود .قال النبی (ص) : « اذا لمغ الرّجل تسعین سنةً غفرالله له ما تقدم من ذنبه و ماتأخر و کتب اسیرالله فیالارض و شفع فیاهل بیته ، واذا بلغ مائةسنة استحیی الله عزّوجلّ منه ان یحاسبه » .

« و ما علّمناه الشعر و ماینبغی له ان هو الّاذکرٌ و قرآنٌ مبینٌ » ـ اشارت آیت آنست که این **قرآن** نه براوزان اشعار عرب است نه مشابه سخن آفریدگان ، معجزهٔ **مصطفی** است و برهان نبوّت و رسالت وی ، هر پیغامبری که آمد برهان نبوّت وی‌از راه دیده ها درآمد و برهان نبوّت **محمد عربی** از راه دلها درآمد ، هر پیغامبری را معجزه یی ظاهر دادند : معجزهٔ **ابراهیم** آتش بود که ویرا نسوخت و همچون بستان گشت ، معجزهٔ **موسی** عصاو یدبیضا بود ، معجزهٔ **عیسی** احیاءِ موتی بود ، اینهمه ظاهر بود محل اطّلاع دیده‌ها، معجزهٔ **مصطفیعربی** بوستان‌دوستان باصفوت بود ، گلستان مستان شربت محبّت بود « بل هو آیاتٌ بیّناتٌ فیصدورالّذین اوتوا العلم» ، بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطّلاع دیده ها بود چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذئب واسلام ضبّ وغیرآن . امّا مقصود آنست که **موسی** تحدّیبعصا کرد ، **عیسی** تحدّی باحیاءِ موتی کرد ، **مصطفی** صلوات الله وسلامه علیه تحدّی بکلام الله کرد : « فأتوا بسورةٍ من مثله » ، عصای **موسی** هرچند که دروصنعت ربّانی تعبیه بود ازدرخت عوسج بود ، و دم **عیسی** هر چند که درولطف الهی تعبیه بود امّا و دیعت سینهٔ بشر بود، ای **محمد** تو که میروی دمی و چوبی باخود مبر ، چوب بابت خران باشد ودم نصیب بیماران ، تو صفت قدیم ما **قرآن مجید** ما باخود ببرتا معجزهٔ تو صفت ما بود نه صفت بشر .کافران چون عاجز ماندند از مثل این **قرآن** آوردن ، زبان طعن درو کشیدندیکی میگفت : « سحرٌ مستمرٌ » دیگری می گفت : «اساطیرالاوّلین ، ان هذا الّا افكٌ افتریه» و **مصطفی** را شاعر خواندند و ساحروکاذب، تارب العزة تسکین دل وی آیت فرستاد که : « فلایحزنك قولهم » ای ـ تکذیبهم واذاهم ـای **محمد** نباید کهسخن‌بیگانگان

و دشمنان ترا اندهگن دارد ، اگر ایشان ترا دروغ زن میدارند و بنبوّت تو گواهی می ندهند ترا چه زیان وچه باك؟ من که خداوندم ترا گواهی میدهم که «محمدٌ رسول الله» اگر ایشان ترا بطعن می گویند اجیر وفقیر است ، من میگویم بشیر ونذیر است ، اگر ایشان میگویند یتیم و صنبور[1] است ، من میگویم شفا و رحمت و نوراست. ای محمد از گفتار دشمنان چرا اندهگن شوی؟ ترا این شادی نه بس که همه عالم مرامی ستانید و من ترا می ستایم « یا ایّها النبیّ انّا ارسلناك شاهداً و مبشّراً و نذیراً » الآیة همه عالم ثنای من میگویند و من ثنای تو میگویم که «انّ الله و ملئکته یصلّون علی النبی» همه رضای من می جویند و من رضای تو میجویم که « ولسوف یعطیك ربّك فترضی » همه عالم قسم بمن یاد میکنند و من قسم بتو یاد میکنم که « لعمرك » ، بر پیشانی عرش نبشته : « محمدٌ رسول الله »، بر کرسی نبشته : « محمدٌ حبیب الله »، بر لوح نبشته: « محمدٌ صفیّ الله »، بر لوای حمد نبشته: «محمد خیرة الله».

ای محمد اینجهانی وان جهانی نیستی
لاجرم اینجا نداری صدر و آنجا متّکا
هر کجا گام تو آمد افتخار آرد زمین
هر کجا گام تو آمد انقیاد آرد سما
والضّحی میخوان و میدان قصد آن چندان حسود
والضّحی میخوان ومی بین شکر آن چندان عطا

۱ ـ الصنبور: مرد فرد بی برادر و فرزند و ضعیف و خوار و بی مونس و بی یار ومنه الحدیث : کانت قریش تقول ان محمداً صنبور ، ای لاولد له ولا اخ . (منتهی الادب)

۳۷ - سورة الصافات (مکیة)

۱ - النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« والصافات صفاً[۱] » بفرشتگان پرستندگان او قطار قطار[۱].

« فالزاجرات زجراً[۲] » بآیتهای قرآن که باز زنندست از بدیها.

« فالتالیات ذکراً[۳] » بخوانندگان سخن خداوند عزّوجلّ.

« انّ الهکم لواحدٌ[۴] » که خداوند شما یکی است.

« ربّ السموات والارض ومابینهما» خداوند آسمانها و زمینها و هرچه میان آن ، « و ربّ المشارق[۵] » و خداوند مشرق و مغرب[۲] آفتاب.

« انّا زیّنا السمآء الدّنیا » ما بیاراستیم آسمان دنیارا ، « بزینةٍ الکواکب[۶] » بآرایش ستارگان.

« وحفظاً من کل شیطان مارد[۷] » آن ستارگان نگاه داشت کردیم و گوشیدن[۳] از هر دیوی ستنبهٔ شوخ.

« لایسمعون الی الملاء الاعلی » نمی نیوشند بآن گروهان زبرین ، « و یقذفون من کل جانب[۸] » و می اندازند ایشان را از هر سوی.

« دحوراً » براندن ایشان [از درهای آسمان] ، « ولهم عذابٌ واصبٌ[۹] » وایشانراست عذابی پیوستهٔ همیشه.

۱ـ نسخهٔ الف : کنار کنار. ۲ـ نسخهٔ ج : مشرقهای. ۳ـ در فارسی گوش بمعنی حفظ و محافظت آمده (برهان قاطع)

« الا من خطف الخطفة » مگر که دیوی سخن دزد سخنی رباید ، [از زبان فریشته] ، « فاتبعه شهابٌ ثاقبٌ (۱۰) » درپی او نشینندشاخی آتش درفشان[۱] سوزان.

« فاستفتهم » پرس از ایشان ، « اهم اشدّ خلقاً » که ایشان سخت تراند بر آفرید کاردر آفرینش [بنزدیك ایشان] « ام من خلقنا » یا او که بیافریدیم [ازنبود] ، « انّا خلقناهم من طینٍ لازب (۱۱) » مابیافریدیم ایشانرا [از کسی که اورابیافریدیم] از کلی دوسنده[۲].

« بل عجبت » شگفت می‌آیدترا [ازآنچه ایشان دروغ زن میگیرند] ، « ویسخرون (۱۲) » وافسوس میدارند برتو وسست می فرادارندترا .

« واذاذکروا » وچون ایشانرا پنددهندودریادایشان دهند ، « لایذکرون (۱۳) » یاد نکنند و پند نپذیرند .

« واذارأوا آیةً » و آنکه که نشانی بینند از نشانهای [استواری تو] ، « یستسخرون (۱۴) » یکدیگر را برسخریت می‌خوانند .

« وقالوا ان هذا الا سحرٌ مبین (۱۵) » و آن نشانرا میگویند نیست این مگر جادوئی آشکارا .

« ائذا متنا وکنا تراباً و عظاماً » باش ماآنکه که‌خاك کردیم واستخوان ، « ءانّالمبعوثون (۱۶) اوَ آباؤناالاوّلون (۱۷) » مابایدران پیشینان مابرانگیختنی‌ایم؟

« قل نعم و انتم داخرون (۱۸) » گوی « نعم » آری برانگیختنی‌اید و شما درمانده و کم آمده .

« فانماهی زجرةٌ واحدةٌ فاذاهم ینظرون (۱۹) » چنین بود جز ازین نه یك راندن بود که ایشان زنده می شوند می نگرند .

« و قالوا یا ویلنا » ومیگویند ای‌هلاکا برما ونفریغ ، « هذایوم‌الدین (۲۰) »

۱ـ نسخه الف : دروشان [= درخشان] ۲ـ دوسنده بروزن دوزنده بمعنی چسبنده باشد و کل چسبنده را نیز گویند (برهان قاطع)

آنك این روز شمار و پاداش .

« هذا یوم الفصل » [ایشانرا گویند] این آن روز کار بر گزاردن است ، « الذّی کنتم به تکذّبون (۲۱) » آن روز که شما بدروغ می داشتید و می گفتید که دروغ است .

« احشروا الذّین ظلموا وازواجهم » فراهم آرید ایشانرا که بر خود ستم کردند و همسران ایشان را ، « و ماکانوا یعبدون (۲۲) من دون الله » و هر چه می پرستیدند فرود از الله ، « فاهدوهم الی صراط الجحیم (۲۳) » وایشان را فراسر راه دوزخ دهید .

النوبة الثانية

این سورة والصافات صدو هشتاد و دو آیت است و هشتصد کلمه و سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف جمله به مکه فرو آمد باتفاق مفسّران آنرا مکّی شمرند و درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر چهار آیت ، ازان چهار هر دو آیت متلاصق یکدیگر ، یکی : « و تول عنهم حتّی حین و ابصر هم فسوف یبصرون » دیگر : « و تولّ عنهم حتّی حین وابصر فسوف یبصرون » این چهار آیت بآیت سیف منسوخ اند . و در بیان فضیلت این سوره ابیّ کعب روایت کند از مصطفی علیه الصّلوة و السّلام قال : « من قرأ والصافّات اُعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کلّ جنّی و شیطان و تباعدت منه مردة الشّیاطین وبرئ من الشرك و شهدله حافظاه یوم القیمة انّه کان مؤمناً بالمرسلین » .

قوله : « والصّافّات صفّا » ـ ابن عباس گفت : فرشتگان اند که در آسمان خدایرا می پرستند صفها بر کشیده همچنان که در دنیا نماز گران صفها بر کشند . همانست که در آخر سوره فرمود : « وانّا لنحن الصّافّون » ، جائی دیگر فرمود : « یوم یقوم الرّوح والملئکة صفّا » « وجاء ربّك والملك صفّاً صفّاً » ـ روی جابر بن سمرة قال قال رسول الله (ص) : « الا تصفّون الملئکة عند ربّهم » ؟ قلنا و کیف تصفّ الملئکة

عند ربّهم؟ قال: «يتمّون الصّفوف المقدّمه ويتراصون[1] فى الصّف» وكان **عمر بن الخطاب** اذا اراد ان يفتتح بالنّاس الصّلوة قال: استووا تقدّم يافلان تاخر يا فلان انّ الله عزّوجلّ يرى لكم بالملئكة اسوة يقول: «والصّافات صفّا». وقيل: هم الملئكة تصفّ اجنحتها فى الهوآء واقفةً حتّى يأمرها الله بما يريد. وقيل: هى الطّير دليله قوله تعالى: «والطّير صافّات»، والصّفّ ترتيب الجمع على خطٍّ كالصّف فى الصّلوة.

قوله: فالزّاجرات زجراً» يعنى الملائكة تزجر السّحاب و تسوقه الى حيث امر الله. بفرشتگان که میغ می‌رانند وباران را فراهم می آرند تا آنجا که فرمان الله بود. و قيل: هى زواجر **القرآن** يعنى آيات النّواهى تنهى عن المحظورات و تزجر عن القبيح.

«فالتّاليات ذكراً» هم الملئكة يتلون كتاب الله على الانبيآء. وقيل: هم جماعة قرّآء **القرآن**. و قيل: المراد بالثلثة الغزاة كقوله: «والعاديات ضبحا» وهم الصّافّات فى الحرب الزاجرات للكفّار التّاليات لذكر الله بالتّسبيح والتّكبير والتّهليل. الصّافّ ـ واحدٌ، والصافات جمعٌ والصافات جمع الصّافة والزجر ـ الصّرف عن الشيء بخوف و تخويف. والتّلاوة ـ القرآءة والتلو ـ الاتباع. و قيل: فيه اضمار، يعنى و ربّ الصّافّات والزّاجرات والتّاليات. قرأ **ابوعمرو وحمزة** كلّهن بالادغام، وقرأ الباقون بالاظهار. جواب مشركان قريش است كه گفتند: «اَجعل الآلهة الهاً واحداً» ـ اين مرد خدايان را همه با يكى آورد، ربّ العالمين قسم ياد كرد باين سه چيز تعظيم و تشريف آن سه چيز كه خداوند شما يكى است «انّ الهكم لواحدٌ». آنگه فرمود: ربّ السّموات والارض و مابينهما و ربّ المشارق» يعنى مشارق الشمس و مغاربها فى الصيف والشتاء، مائة و ثمانون مشرقاً ومائة و ثمانون مغرباً فنزلت الشمس منها كلّ منزلٍ فى السّنة مرّتين مرّةٌ فى الصّيف صاعدة و مرّة فى الشّتآء منحدرة، كلّ يومٍ لها مشرق و مغرب لاتنزلهما فى السّنة الا مرّتين واما قوله: «ربّ المشرقين وربّ المغربين» فالمشرقان مشرق الشمس اطول يوم من السّنة و مشرقها اقصر يوم منها والمغربان مغرب الشّمس اطول يوم من السّنة.

۱ـ تراصوا فى الصف = تلاصقوا وانضموا (قاموس المحيط)

ومغربها اقصر يوم منها . وامّا قوله: ربّ المشرق والمغرب» فهوافق شروق الشّمس و افق غـروبهـا .

«انّا زيّنا السّمآء الدّنيا » ـ تأنيث الادنى وهى التى تدنوامن الارض ، «بزينة الكواكب» ـ قرأ **عاصم** برواية **ابى بكر** :«بزينةٍ »منوّنةٍ «الكواكب »نصباً اى ـ بتزييننا الكواكب. و قرأ **حمزة وحفص** « بزينةٍ » منوّنةً « الكواكب » خفضاً على البدل ، اى ـ بزينـةٍ بالكواكب ، يعنى زيّناها بالكواكب . وقرأ الآخرون: « بزينة الكواكب » بلاتنويـن على الاضافة . قال **ابن عباس** : معناه بضوءِ الكواكب .

« و حفظاً » اى ـ وحفظناها حفظاً . وقيل : جعلنا الكواكب حفظاً ، « من كـلّ شيطانٍ ماردٍ » اى ـ متمرّدٍ خال عن الخير خبيثٍ .

« لا يسمعون الى الملاء الاعلى » اى ـ الى كلام الملاءِ الاعلى و هم الملئكة،وتقديره: ان لايسمعوا اى. لئلّا يسمعوا،فلماحذف ان رفع الفعل و عدّاه بالى ؛ لانّه فى معنى الاصغـآءِ . و قيل : سمعت اليه بمعنى صرفت الى جهته سمعى .قرأ **حمزة والكسائى و حفص** : «يسّمّعون» بتشديد السّين والميم ، اى ـ يتسمّعون فادغمت التاء فى السّين . و قرأ الآخرون: « يسمعون » باسكان السين وتخفيف الميم من سمع يسمع والمعنى لايستطيعون الاستماع الى الملاءِ الاعلى .

« و يقذفون من كلّ جانبٍ دحوراً » ـ اين سخن را دو وجه است يكى آنست كه مى اندازند ايشانرا از هر سوى . ديگر وجه : آتش بايشان مى‌اندازند ازهر سوى ، تقول : قذفت الشيء اى ـ طرحته ، و قذفته بحجرٍ رميت اليه حجراً ومنه قذفه بالفجور . «دحوراً» مصدر من غير لفظ الفعل الاوّل اى ـ يقذفون قذفاً. وقيل: فعله مضمر تقديره:ويدحرون دحوراً ، اى ـ يبعدون عن مجالس الملآئكة . و قيل « دحوراً » جمع دحرٍ وهو ما يرمى به فيكون تقديره بدحورفخذف لجارّ ونصب. و قرأ بعضهم:«يقذقون» بفتح اليا و كسر الذّال يعنى الملئكة يقذفون الشياطين بالشهب فيكون تفسيراً « للزاجرات زجراً ».

« ولهم عذابٌ واصبٌ » اى ـ الشياطين عذابٌ دائمٌ والمواصبة والمواظبة سوآءٌ

و تاویله: ان کلّ شیطانٍ ادرکه الشّهب لم تفارقه ناره ابداً. و قیل : «عذابٌ واصبٌ» ای ـ موجع من الوصب.

« الا من خطف الخطفة » ای ـ الا مسترق یختطف کلمة من لسان ملک مسارقة فیزید فیها اکاذیب. « فاتبعه » ای ـ لحقه « شهابٌ ثاقبٌ » کوکبٌ مضیء قویٌّ لایخطئه فاذا قذفوا احترقوا. و قیل: تصیبهم آفة فلا یعودون . و قیل : لایقتلون بالشّهب بل یحسّ بذلك فلا یرجع ولهذا لایمتنع غیره عن ذلك . و قیل: تصیبهم مرّة و یسلمون مرّة فصاروا فی ذلك کراکب السفینة فی البحر للتّجارة قال **عطآء** : سمی النجم الذّی یرمی به الشیاطین ثاقباً لانه یثقبهم .

« فاستفتهم یعنی **قریشاً** « اهم اشدّ خلقاً » استفهام بمعنی التّقریر ای ـ اهم اشدّ علی الخالق فی الاعادة ام **آدم** فی الانشآءِ و الابتدآءِ « انّا خلقنا هم من طین » یعنی خلقنا هم من **آدم** و خلقنا **آدم** من طین . و قیل : « ام من خلقنا » یعنی امم الخالیة و التّقدیر : ام خلقنا قبلهم و سواهم ، ای ـ هولآءِ لیسوا باحکم خلقاً من غیرهم من الامم وقد اهلکناهم بذنوبهم فماالذی یؤمن هؤلاء من العذاب . قال **الحسن** فی جماعة « ام من خلقنا » یرید السموات و الارض و الجبال کقوله : « لخلق السموات و الارض اکبرُ من خلق النّاس » فیکون « من » حینئذٍ لازدواج الکلام .

ثمّ ذکر خلق الانسان فقال : « انا خلقناهم من طینٍ لازبٍ » ای ـ جیدٍ حُرّ لاصق یعلق بالید لارمل فیه واللازب اللازم والبآء بدلٌ من المیم مثل بکّة و مکّة و قال الشاعر :

فما ورق الدّنیا بباق لاهلها ولا شدّة البلوی بضربة لازب

و قال **مجاهدٌ** و **الضحاك** : « من طینٍ لازب » ای منتن .

« بل عجبت و یسخرون » ای ـ عجبت من تکذیبهم و هم یسخرون من تعجبّك و قیل : عجبت من انکارهم شأنك مع معاینتهم انشقاق القمر و آیات النّبوة و اعجاز **القرآن** و هو قوله عزّوجّل : « وان کان کبرعلیك اعراضهم ». قرأ **حمزة والکسائی** : « بل عجبتُ » بضمّ التّاءِ وهی قرآءة **ابن عباسٍ** و **ابن مسعود**: قال **الحسین بن الفضل** : العجب من الله

ارکان الشیء و تعظیمه وقیل: العجب من الله استعظامه ادّعاهم علیه الشرکآء فقد یکون بمعنی الانکار والذم و قد یکون بمعنی الاستحسان والرّضا کما جآء فی الحدیث : «عجب ربکم من شاب لیست له صبوة». وجآء فی الحدیث : « عجب ربّکم من الّکم و قنوطکم و سرعة اجابته ایّاکم». و قال (ص) : « عجب ربّنا من اقوام یقادون الی الجنّة بالسلاسل ». و سئل جنید عـن هذه الآیة فقال : انّ الله تعالی لایعجب من شیء ولکن الله وافق رسوله لما عجب رسوله .

فقال « وان تعجب فعجب قولهم » ای ـ هو کما یقوله ، والجملة انّ العجب صفة من صفات الله عزّوجّل جآءت فی الکتاب والسنة ، قال الله عزّوجّل فی مواضع فی القـرآن: « کیف » و هو تعجّبٌ کقوله :« انّی » و هو تعجّبٌ کقوله :«فانّی یؤفکون »، « انّـی یصرفون»، وسبیله سبیل سائر الصّفات الّتی وردت فی الکتاب والسنة لاتزال عن وجهها واسمها ولاتضرب لها الامثال و لایقال فیها بالتّوهم والرّأی، ولاتحمل علی المعانی الوحشیة الشاذة والمستحسن من العقول ولایقال فیها لم ولا کیف، معانیها اسماءُ ها و تفسیرها ظواهرهـا ولیس علینا فی ذلك الا الاقرار و التّسلیم والاذعان والتّصدیق والله اعلم .

قوله : « واذا ذکّروا لایذکرون » ای ـ اذا وعظوا بالقرآن لایتّعظون .

« واذا راوا آیةً یستسخرون » ای ـ یسخرون و هذه السین زائدة دخلت للمبالغة کما دخلت فی الاستضحاك . وقیل: یستدعی بعضهم بعضاً الی ان یسخروا . الآیة ، هاهنا انشقـاق القمر .

« و قالوا ان هذا » ای ـ ما هذا الّذی نراه « الّا سحرٌ مبین » ای ـ ظاهر .

« ائذا متنا و کنّا تراباً وعظاماً ائنّا لمبعوثون ». «او آباؤنا»ـ قراءة نافع و ابن عامر « او آباؤنا » بسکون واوست اینجا و در سورة الواقعه ، و در کلام تقدیم و تأخیر است یعنی : ائنا او آباؤنا الاوّلون لمبعوثون ـ باش آنکه که ما خاك واستخوان کردیم؛ ما یا پدران پیشینان ما بر انگیختنی ایم ؟ باقی بفتح واو خوانند و معنی آنست که : باش و پدران و پیشینان ما بر انگیختنی اند ؟

« قل نعم » تبعثون و آباؤكم « و انتم داخرون » صاغرون اذلآء على زغم منكم .

« فانّما هى » اى ـ القيامة او نفخة القيامة « زجرةٌ واحدةٌ » صيحةٌ واحدةٌ « فاذاهم ينظرون » اى ـ احيآءٌ ينظرون : و قيل : ينتظرون امر الله فيهم الزّجر السوق على الغضب. ويروى ان اغضب ما يكون الله عزّوجلّ حين ينفخ فى نفخة البعث .

« و قالوا يا ويلنا » معناهُ وجب لنا الويل والحزن ، وقيل : حلّ بنا اشدّ شیءٍ نكرهه ، « هذا يوم الدين » . قيل : هو من تمام كلامهم ، اى ـ هذا يوم الجزآء الّذى كنّا ننكره . و قيل : تمّ الكلام على قوله : « ياويلنا » ثمّ قال الله : « هذا يوم الدّين » .

« هذا يوم الفصل » بين المحسن والمسیٔ « الّذى كنتم به تكذّبون » .

« احشروا الّذين ظلموا » اى ـ كفروا « وازواجهم » اى ـ نسآءهم اللاّتى على دينهم وقيل . اتباعهم . وقال ابن عباس : امثالهم واضرابهم و نظرآءهم الزّانى مع الزانى وصاحب الخمر مع صاحب الخمر . و قال مقاتل : قرنآءهم من الشياطين كل كافر مع شيطانه فى سلسلة . « وماكانوا يعبدون من دون الله » فى الدنيا يعنى الاصنام ليعذّب بها الكفّار ، « فاهدوهم » اى ـ ادعوهم وقيل دلّوهم . وقيل : قدّموهم ، والسابق يسمىّ الهادى و منه هادية الشاة لرقبتها . « الى صراط الجحيم » اى ـ وسطها . وقيل : طريقها .

النوبة الثالثة

قوله : « بسم الله » اسمٌ عزيزٌ شفيع المذنبين جوده ، بلآء المهيمين مقصوده ، ضياء الموحدين عهوده ، سلوة المحزونين ذكره ، حرفة المستميحين شكره ، كلمة عزيزة عزّ لسان ذكرها ، و اعزّ منه روح احبّها ، واعزّ منه سرٌّ شهدها ، ليس كل من قصدها وجدها ، ولا كلّ من وجدها بقى معها .

بنام او كه روح دلها مهر او ، آيين زبانها ذكر او ؛ بنام او كه سور گوشها گفتار او ، نور چشمها ديدار او . بنام او كه ميعاد نواختها ضمان او ، آسايش جانها عيان او . بنام او كه منزل جوانمردان كوى او ، مقصود عارفان گفت و گوى او ، نسيم وصل دمان از بوى او .

بوی تو باد سحر که بمن آرد صنما بندهٔ باد سحر که زپی بوی توام.

خداوندا ! عظیم شأنی و همیشه مهربانی ، قدیم احسان وروشن برهانی ، هم نهانی هم عیانی ، از دیده‌ها نهانی و جانها را عیانی ، نه بچیزی مانی تا گویم که چنانی ، آنی که خود گفتی وچنانك خود گفتی آنی .

رفیع‌القدر فی عزّ المکان کریم القول فی لطف‌البیان

قوله: «والصافات‌صفّا »ـ خداوندان تحقیق سخن گفته‌اند تا این صفّهای فریشتگان کدام است ، قومی گفتند : مرادباین جمله صفّهای فریشتگان است که عالم علوی‌بایشان آراسته و هفت آسمان بایشان منّور گشته ، درهرآسمان از ایشان صنفی و در هر زمرهٔ از ایشان وصفی : بعضی در مقام خدمت در شعار حرمت ، بعضی در مقام هیبت در دثار مراقبت ، بعضی در حالت مجاهدت در تنسم ارواح مشاهدت . بعضی در جذب عشقی با دوست در ناز ، بعضی در سوق شوقی با حق درراز ، بعضی در مهرهٔ مهری از فراق در گداز. زجل تسبیح ایشان گوش فلك را کر گردانیده ، تسبیح‌وتقدیس ایشان عالم قدس‌رامعنبر کرده ، شعلهٔ انفاس ایشان ساحت‌عرش‌را منّور کرده ، همه در فضآءِ علی در ریاض رضا نشسته ، همه بر درگاه عزّت در حجب هیبت کمر بسته. در عبادت ایشان قصور نه ، در طاعت ایشان حسور نه ، درخدمت ایشان فتور نه ، « لایعصون‌الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون » . قومی گفتند : مراد باین صفهای فریشتگان بیت‌المعمور است علی‌الخصوص که در آسمان چهارم اند چنانك آدمیان اندرین مرکز غبرا هرسال روزی خانهٔ کعبه را زیارت کنند . سیّد مملکت کدخدای شریعت صدر انبیا و رسل صلوات‌الله وسلامه‌علیه گفت : شب قرب و کرامت شب زلفت و الفت شب معراج که مادرین گلشن بلند خرام کردیم ، چون بآسمان چهارم رسیدیم بزیارت بیت‌المعمور رفتیم ، اند هزار مقرّب دیدیم در جانب بیت‌المعمور همه از شربت وصل مست و مخمور از راست همی آمدند و طواف همی کردند و لبّیك میگفتند و بجانب چپ همی گذشتند گفتی عدد ایشان از عدد اختران فزونست و از شمار برك درختان زیادت ، نه وهم ما شمار ایشان دانست ، نه فهم

ما عدد ایشان دریافت ، گفتم : ای جبرئیل ایشان که اند و از کجا می آیند ؟ جبرئیل گفت : ای سید « وما یعلم جنود ربّك الّاهو » پنجاه هزار سالست تا همچنین می‌بینم یك ساعت ایشان را آرام نه ، هزاران از این جانب می‌آیند ومی گذرند ، نه آنها که‌می‌آیند پیش ازین دیده‌ام ، ونه آنان که گذشته اند هر گز دیگرشان باز بینم ، ندانم که‌از کجا آیند ندانم تا از کجا شوند ، نه بدایت حال ایشان دانم نه نهایت کار ایشان شناسم . آری‌دوست !عجب کاری و طُرفه حالی که‌اینست . آسمانیانرا روی فراسنگی‌و زمینیان را روی فراسنگی ، بدست عاشقان بیچاره چیست جز تك وپوی ، هزار شادی ببقای آن جوانمردان باد که جز از روی معشوق نسازند وجز با دوست مهرهٔ مهر نبازند .

یا من الی وجهه حجّی و معتمری ان حجّ قومٌ الی ترب و احجار
لبّیك لبّیك عن قرب و عن بعد سرّاً بسرّ و اضماراً باضمار
این جهان با آن‌جهان و هرچه هست عاشقان را روی معشوق است و بس
گر نباشد قبلهٔ عالم مرا قبلهٔ من کوی معشوق است و بس

« انّ الهکم لواحدٌ » ـ قسم بدین صفّها یاد کرد که خداوند شما یکی است، درذات یکتا ، ودر قدر بی نظیر ، و در صفات بی همتا ، نه او را بکس حاجت ، نه کس را برو حجت . ای سید !من‌دانم که‌آن‌کافر‌ملحدمرا بسو گندباورنداردو آن‌مؤمن‌موحّدبی‌سو گند باور دارد ، سو گند یاد کنم تأ کید و تأیید و تمهید را ، تعریف و تشریف را ، تا دوست می‌شنود بجان می نازد ، دشمن می‌شنود بدل می گدازد .

« ربّ السمٰوات والارض و مابینهما وربّ المشارق » ـ خداست که هفت آسمان و هفت زمین را آفرید کارونگه دار است ،مصوّر هر صورت ومزیّن هرنگارست ، بی شریك و بی شبیه و بی‌نظیر و بی یارست ، بادوستان وفادار و مؤمنان را دوست دارست ،«الله ولیّ الّذین آمنوا » با عارفان کریم و با بندگان لطیف و نیکوکارست .

« الله لطیفٌ بعباده » ـ ازروی اشارت می گوید آفرید گار بی علّت منم ، کرد کار بی‌آلت منم ، قهّار بی حیلت منم ، غفّاربی‌مهلت منم ، ستّار هرزلّت منم ، بیافرینم تا قدرت

بینی ، دوزخ بنمایم تا عقوبت بینی ، برصراط نگه دارم تا عنایت بینی ، گناهت بیامرزم تا فضل و رحمت بینی ، بجنّت رسانم تا کرامت بینی ، برتخت نشانم تاعزّت بینی ، شراب دهم تالذّت بینی ، سلام کنم تـا تحیّت بینی ، جلال جلال بردارم تا لقا و رؤیت بینی .

۲- النوبة الاولی

قوله‌تعالی : « **وقفوهم** » باز دارید ایشانرا بر پل صراط ، « **انّهم مسؤلون** (۲۴) » که ایشان پرسیدنی اند [تا ایشانرا بپرسیم] .

« **مالکم لاتناصرون** (۲۵) » چیست شما را که یکدیگر را بکار نمی آئید امروز ، [نه‌پرستیده پرستگار را نه پرستگار پرستیده را] .

« **بل هم‌الیوم مستسلمون** (۲۶) » بلکه ایشان آنروز خویشتن را افکنده‌اند[1] [و فرادست داد داده] .

« **واقبل بعضهم علی بعض یتسآءلون** (۲۷) » روی فراروی یکدیگر کنند ویکدیگر را میگویند این چیست که با من کردی ؟

« **قالوا** » [کافران] گویند [مرشیاطین را:] « **انّکم کنتم تأتوننا عن‌الیمین** (۲۸) » شما راست از بزرگ ترسوی بر ما در آمدید بر گرامی ترسوی .

« **قالوا** » [شیاطین] گویند : « **بل لم تکونوا مؤمنین** (۲۹) » بلکه شما خود بنه گرویدید .

« **وما کان لنا علیکم من سلطان** » وما را بر شما دست رسی نبود ، « **بل کنتم قوماً طاغین** (۳۰) » شما خود قومی بودید از اندازه در گذارنده .

« **فحقّ علینا قول ربّنا** » درست شدسخن خداوندمابرما « **انّا لذآئقون** (۳۱) » که ما هردو گروه را چشندهٔ عذاب می باید بود .

« **فاغویناکم انّاکنا غاوین** (۳۲) » شما را گژ راه کردیم که خود گژ راه‌بودیم.

---

۱ - نسخهٔ ج : او کنده .

« **فانهم یومئذٍ فی العذاب مشترکون** (۳۳) » آن روز همه بدکاران در عذاب انبازانند .

« **انا کذلك نفعل بالمجرمین** (۳۴) » چنین کنیم ما بابدکاران .

« **انّهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الاّ اللهّ** » که ایشان آن بودند که چون ایشانرا گفتند خدائی نیست مگر الله ، « **یستکبرون** (۳۵) » از پذیـرفتن آن گـردن می کشیدند .

« **ویقولون** » و میگفتند : « **ائنا لتـارکوا آلهتنا** » باش ما پرستش خدایان خویش بخواهیم گذاشت ؟ « **لشاعرٍ مجنونٍ** (۳٦) »ازبهر سخن‌سخن سازی دیوانه‌یی ؟!

« **بل جآء بالحقّ** » [شاعر ودیوانه نیست] بلکه سخن راست‌آورد، « **وصدّق المرسلین** (۳۷) » و پیغامبران پیشین را گواهی داد و استوار گرفت .

« **انکم لذآئقوا العذاب الالیم** (۳۸) » ایشانرا گویند شما را عذابی درد نمای می باید چشید .

« **و ما تجزون الا مـا کنتم تعملون** (۳۹) » وپاداش نخواهند داد شما را مگر آنچه میکردید .

« **الا عباد الله المخلصین** (۴۰) **اولئك لهم رزقٌ معلوم** (۴۱) »لکن‌بندگان خدای که ایشانرا پاك کرده‌اند از بیگانگی ایشانند که ایشانراست رزقی معلوم نه[1] پوشیده بغیب .

« **فواکه** » آن‌رزق میوه هاست . « **وهم مکرمون** (۴۲) **فی جنات‌النعیم** (۴۳) » وایشان نواختـگان‌اند در بهشت های ناز .

« **علی سررٍ متقابلین** (۴۴) » بر تختهای روی در روی .

« **یطاف علیهم** » میگردانند بر سرهـای ایشان ، « **بکأسٍ من معین** (۴۵) » جامهای روان در جوی .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : که .

« بیضآءلذّةٍ للشاربین (۴۶) » سپید رنك خوش خوار آشمندگان [1] را.

« لافیها غولٌ » دران می‌دران مجلس شراب نه‌د.د سرست نه‌دردشکم [2] نه‌نابکار.

« ولاهم عنهـا ینزفون (۴۷) » و نه هیچ ازان شراب در مانند [و نه‌مست شوند از عقل تهی].

« وعندهم قاصرات الطرف » و بنزدیك‌ایشان کنیزکانی فرو داشته چشمان و فروشکننده چشمان، « عینٌ (۴۸) » فراخ چشمان‌اند.

« کأنّهن بیضٌ » چنانك گوئی ایشان در رنك خویش خایـهٔ اشتر مرغ انـد، « مکنونٌ (۴۹) » نکه داشته و کوشیده نه دست بایشان رسیده نه کرد.

« فاقبل بعضهم علی بعضٍ یتسآءلون (۵۰) »روی‌فرا روی کنند و ازیکدیکر می پرسند.

« قال قآئلٌ منهم » کوینده‌یی کویداز ایشان: « انّی کان لی قرینٌ (۵۱) » مرا یاری بود.

« یقول ائنك لمن‌المصدّقین (۵۲) » که میکفت مرا : بـاش تو از استـوار کیرندکانی و از کرویدکانی؟

« ائذا متنا وکنا تراباً وعظاماً » که آنکه که ما بمردیم و خاك کردیم و استخوان،

« ائنا لمدینون (۵۳) » ما پاداش دادنی ایم و باما شمار کردنی [3] ؟!

« قال هل انتم مطلعون (۵۴) » الله فرماید شما بران قرین فرو نکرید.

« فـاطّلع » فرونکرد « فرآه فی سوآءالجحیم (۵۵) » او را بیند در میان‌آتش دوزخ.

« قال تالله ان کدت لتردین (۵۶) » آن بهشتی کوید بخدای که نزدیك بودی تو که مرا هلاك کردی [4] و تباه.

۱ـ آشمندکان = آشامندکان ۲ـ نسخه الف : سکر. ۳ـ نسخهٔ ج :وبا شما کارکردانی ٤ ـ نسخهٔ الف : کردید.

«ولولا نعمة ربّی» وا گرنه نیکوکاری خداوندمن بودی، **«لکنت من المحضرین (۵۷)»** من از حاضرکردگان بودمی (۱) [درآتش] .

«افما نحن بمیتین (۵۸)» باش ما بنخواهیم مرد پس زنده کردن ؟

«الا موتتنا الاولی» جز ازمردن پیشین دردنیا . **«وما نحن بمعذّبین (۵۹)»** و ما عذاب کردنی نیستیم .

«انّ هذا لهوالفوز العظیم (٦۰)» اینست پیروزی بزرگوار !

«لمثل هذا فلیعمل العاملون (٦۱)» این چنین را باد که کارگران کار کنند .

«اذٰلك خیرٌ نزلاً» آن حال به و جای وخورش ؟ **«ام شجرة الزّقوم (٦۲)»** یا درخت زقوم ؟

«انّا جعلناها فتنةً للظالمین (٦۳)» ما درخت زقوم را آزمونی و دل شوری ناگرویدگان کردیم .

«انّها شجرةٌ تخرج فی اصل الجحیم (٦۴)» درختی است که آن بیرون می‌آید از میان آتش .

«طلعها کانّه رؤس الشیاطین (٦۵)» خوشه های آن درخت در غلافها گوئی سرهای دیوان است [یاسرهای ماران] .

«فانّهم لآکلون منها» ایشان میخورند ازآن، **«فمالئون منها البطون (٦٦)»** شکمها پرمیکنند ازان .

«ثمّ ان لهم علیها لشوباً» وپس آنکه ایشانراست بر زبر آن زقوم که خورند آمیغی ، **«من حمیم (٦۷)»** از آب گرم که بران می آمیزند در شکمها .

«ثمّ انّ مرجعهم لالی الجحیم (٦۸)» وآنکه بازگشت ایشان از خوردن زقوم وحمیم با آتش سوزنده است .

«انّهم الفوا آباءهم ضالّین (٦۹)» ایشان پدران خویش را بیراهان یافتند .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بودید .

« **فهم على آثارهم يهرعون** (۷۰) » ایشان بر پیهای پدران هم بگمراهی می شتابند.

« **ولقد ضلّ قبلهم** » بدرستی که بیراه بودند پیش‌ازقریش « **اكثر الاوّلين** (۷۱) » بیشتر پیشینان.

« **ولقد ارسلنا فيهم منذرين** (۷۲) » و فرستادیم ما برایشان آگاه کنندگان.

« **فانظر كيف كان عاقبة المنذرين** (۷۳) » درنگر که‌چون‌بودسرانجام آگاهی دادگسان.

« **الّا عبادالله المخلصين** (۷۴) » مگر بندگان خدای پاك دلان.

« **ولقدنا دينا نوحٌ** » خواند ما رانوح، « **فلنعم المجيبون** (۷۵) » ای‌نیك‌پاسخ کنندگان که ما بودیم او را!

« **ونجيناه و اهله** » رهانیدیم او را و کسان اورا « **من الكرب العظيم** (۷۶) » از آن اندوه بزرك.

« **و جعلنا ذرّيته هم الباقين** (۷۷) » ونژاد اورا ازجهانیان وجهانداران کردیم.

« **وتركنا عليه في الآخرين** (۷۸) **سلامٌ على نوحٍ في العالمين** (۷۹) » گذاشتیم برو درود پسینان برزبان جهانیان تا جهان بود میگویند: **نوح** علیه‌السلام

« **انّا كذلك نجزى المحسنين** (۸۰) » ما چنان پاداش دهیم چنو نکوکاران را.

« **انّه من عبادنا المؤمنين** (۸۱) » که او از بندگان گرویدگان ما بود.

« **ثمّ اغرقنا الآخرين** (۸۲) » آنکه دیگران را بآب بکشتیم.

النوبة الثانية

قوله تعالى: « و قفوهم انّهم مسؤلون » ـ تقول: وقفته‌وقفاً فوقف و قوفاً، ای ـ احبسوهم، قال‌المفسّرون: لمّا سيقوا الى‌النار حبسوا عندالصّراط‌لانّ السؤال عندالصّراط.

مفسران گفتند: روز رستاخیز چون کافران را سوی دوزخ رانند؛ ندا آید از جبّار عالم بفرشتگان که «احبسوهم» باز دارید این کافران را بر پل صراط. بعضی مفسران گفتند که همه خلق را بر پل صراط باز دارند و از همه سؤال کنند چنانک ربّ العزّة فرمود: «فوربّك لنسئلنّهم اجمعين». صراط هفت قنطره است ثلثة صعود و ثلثة هبوط والسّابعة وسطها فی اعلی الصراط والله عزّوجلّ علی القنطرة العليا ثانی رجليه يقول: وعزّتی لايمرّ بی اليوم ظلم ظالم، فذلك قوله تعالی: «انّ ربّك لبالمرصاد». قال **ابن عباس**: يسئلون عن جميع اقوالهم و افعالهم. و روی عنه ايضاً: انهم يسئلون عن لااله الا الله ــ ایشانرا پرسند از کلمهٔ لا اله الاّ الله که حدّ آن چون شناختید وحقّ آن چون گزاردید، و گزاردن حقّ وی آنست که امرونهی دران بجای آرند و ازمحرّمات شرع بپرهیزند. **عمر خطاب** گفت: من قال لا اله الا الله فليعرف حقّها. **حسن بصری** را پرسیدند: چه گوئی درین خبر که «من قال لااله الا الله دخل الجنّة»؟ قال: لمن عرف حدّها و ادّی حقّها. و عن **جابر بن عبدالله** قال: خطبنا رسول الله (ص) فقال فی خطبته «من جآء بلااله الاّ الله لم يخلط معها غيرها و جبت له الجنة»، فقام اليه **علی بن ابی طالب** عليه السلام و كان احبّ من قام اليه ذلك اليوم فی مسئلةٍ فقال: يارسول الله بابی انت و امّی «مالم يخلط معها غيرها» فسرّه لنا، قال: «حبّاً للدّنيا و رضاً بها وطلباً لها يقولون اقاويل الانبيآء و يفعلون افعال الجبابرة فمن جآء بلا اله الا الله ليس فيها شیء من هذا و جبت له الجنّة» وعن **ابن مسعود** قال قال النبّی (ص): «لايزول قدما ابن آدم حتّی يسأل عن اربع خصالٍ عن شبابه فيما ابلاه و عن عمره فيما افناه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما انفقه و ماذا عمل فيما علم». و عن **ابن عمر** قال قال رسول الله (ص): «اذاكان يوم القيمة دعا الله عزّوجلّ بعبد من عبيده فيوقفه بين يديه فيسائله عن جاهه كما يسائله عن ماله». گفته‌اند: سؤال ازکافران آنست که خازنان آتش ایشانرا گویند بر سبیل توبیخ و تقریع: «مالكم لاتناصرون». چیست شما را امروز که معبودان خود را نصرت نمی‌دهید چنانك ایشانرا در دنیا نصرت می‌دادید؟ وهاهی تحشر الی النّار ــ آنك ایشانرا بدوزخ می‌برند

وایشانرا بکار نمی‌آئید و از دوزخ نمی رهانید. و گفته‌اند: این‌جواب **بوجهل** است که روز بدر گفت: نحن جمیعٌ منتصرٌ ـ ما همه هم پشت‌ایم یکدیگر را تا کین کشیم از **محمد**. روز رستاخیز او را گویند خزنهٔ جهنم: «مالکم لاتناصرون» ـ چون است که امروز هم پشت نه اید و نه کین کش؟ ربّ العالمین فرمود: «بل هم الیوم مستسلمون» ای ـ خاضعون اذلّاء منقادون لاحیلة لهم.

«و اقبل بعضهم علی بعض» یعنی الرّؤساء والاتباع، «یتساءلون» یتخاصمون قال الاتباع للرّؤساء: «انّکم کنتم تاتوننا عن الیمین» ای ـ من قبل الدین فتضلوننا عنه، ای ـ تأتوننا عن اقوی الوجوه و ایمنها کانّکم تنفعوننا نفع السانح[1] فجنحنا الیکم فهلکنا. و قیل: «عن‌الیمین» عن الخیر، ای ـ تروننا انّکم تریدون بنا الخیر و قال بعضهم: کان الرّؤساء یحلفون لهم ان مایدعونهم الیه هوالحقّ. فمعنی قوله: «تأتوننا عن الیمین» ای ـ من ناحیة الایمان الّتی کنتم تحلفونها فوثقنا بها: وقیل. عن‌الیمین، ای ـ عن القوّة و القدرة فتکرهوننا علیه، کقوله: «لاخذنامنه بالیمین». قال **الشماخ**:

اذا ما رایة رفعت لمجد تلقاها عرابة بالیمین

ای ـ بالقوّة، و**عرابة** اسم ملك **الیمن**.

«قالوا» یعنی الرّؤساء «بل لم تکونوا مؤمنین» ای ـ ماکنتم مؤمنین فرددناکم عن‌الایمان.

«وماکان لنا علیکم من سلطان» ای ـ من حجّة و برهان. و قیل: من قوّة وقدرة فنقهرکم علی متابعتنا، «بل کنتم قوماً طاغین» کفرتم بطغیانکم.

«فحق علینا» ای ـ وجب علینا جمیعاً «قول ربّنا» کلمة العذاب وهی قوله: «لأملانّ جهنّم من الجنّة والناس اجمعین».

«انّا لذائقون» العذاب، ای ـ انّ الضّالّ و المضلّ جمیعاً فی‌النّار. و قیل: «حقّ علینا قول» الله و اخباره انّا جمیعاً نکفره و نصیرالی النّار و نذوق العذاب.

---

۱ ـ السانح = المار من‌الیسار الی‌الیمین، و یقال: من لی بالسانح بعدالبارح، ای ـ بالمبارك بعدالشوم (الصحاح والقاموس)

« فاغوینا کم » ای ـ دعونا کم الی الغیّ « انّا کنّا غاوین » و قیل : خیّبنا کم کما خبنا و الغوایة الخیبة .

قال‌الله عزّوجلّ : « فانّهم یومئذٍ فی العذاب مشترکون » الرّوسآء و الاتباع جمیعاً ، « انّا کذلك نفعل بالمجرمین » ای بالمشرکین .

« انّهم کانوا اذاقیل لهم لا اله الاّ الله یستکبرون » یتکبّرون عن کلمة التّوحید و یتکبّرون علی من یدعوهم الی قول لا اله الاّ الله

« ویقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعرٍ مجنونٍ » یعنون محمد (ص) فردّ الله علیهم فقال : « بل جآء بالحق » ای ـ بالقرآن والتّوحید « وصدّق المرسلین » وافق ماکان معهم ای ـ انّه اتی بما اتی به المرسلون .

« انّکم لذآئقوا العذاب الالیم » ـ القول ها هنا مضمر، ای ـ یقال للکفّار : « انّکم لذائقوا العذاب الالیم » .

« و ما تجزون الا ما کنتم تعملون » فی الدّنیا من الشرك . تمّ الکلام ها هنا ، ثمّ قال « الاّ عبادالله المخلصین » هذا الاستثناء منقطع یعنی : لکن عباد الله المخلصین .

« اولئك لهم رزقٌ معلومٌ » ای ـ معلوم دوامه ، و قیل : معلوم وقته بکرةً وعشیّاً، کما قال : « ولهم رزقهم فیها بکرةً وعشیّا » .

« فواکه » جمع فاکهة وهی الثّمار کلّها رطبها و یابسها و هی کلّ طعام یؤکل للتلذّذ لالحفظ الصّحة و القوّة « و هم مکرمون » بثواب الله فی جنات النّعیم لاشیء فیها الاّ النّعیم .

« علی سررٍ متقابلین » یقابل بعضهم بعضاً لایری بعضهم قفا بعضٍ و قیل لا عداوة بینهم .

« یطاف علیهم بکاسٍ » اناء فیه شرابٌ و لایکون کاساً حتّی یکون فیه شرابٌ والاّ فهو اناء و قوله « من معین » ای ـ من خمرٍ جاریةٍ فی الانهار ظاهرة تراها

العیون . تقول : معن المآء اذا جری علی وجه الارض . و قیل : « معین » فعیل من المعن و هو المنفعة.

« بیضآء » من صفة الکأس . و قیل : من صفة الخمر. قال **الحسن** : خمر الجنّة اشدّ بیاضاً من اللّبن والبیاض احسن الالوان ، وقیل :«بیضآء» ، ای ـ صافیة فی نهایة اللّطافة . قال **الاخفش** : کلّ کأس فی القرآن و هو خمرٌ . قوله « لذة للشّاربین » .

« لافیها غولٌ » ـ الغول ـ داءٌ فی البطن، واصل الغول الهلاك و الفساد والغآئلة کلّ مایحملك علی الکراهة و . . عوك الیها ، والمراد بالغول هاهنا السّکر و هلاك العقل و فساده ، و ذلك لان خمر الدّنیا یحصل منها انواع من الفساد منها السّکر و ذهاب العقل و وجع البطن و الصّداع و القیء والبول ولا یوجد شیء من ذلك فی خمر الجنة . « ولاهم عنها ینزفون » ـ قرأ **حمزة و الکسائی**: «ینزفون» بکسر الزّاءِ واتصال افقهما **عاصم** فی **الواقعة** ، و قرأ الاخرون بفتح الزّاءِ فیها .من قرأ بفتح الزاءِ فالمعنی لاتغلبهم علی عقولهم ولایسکرون ، ومن قرأ بکسر الزّاءِ فله معنیان : احدهما لایسکرون ، من قولهم : انزف الرجل اذا سکر ، و الثّانی : لاینفد شرابهم ، من قولهم : انزف الرجل فهو منزف اذانفد شرابه . وقیل : المنزف الّذی اتی علی شرابه کلّه .

قال الشّاعر :

لعمری لئن انزفتم او صحوتم ‌ ‌ ‌ لبئس الندامی انتم[1] آل ابجرا

« و عندهم قاصرات الطّرف عین » ـ یقال : فلانة کانت عند فلانٍ اذا کانت تحته وزوجته . وقاصرة الطّرف هی الّتی قصرت طرفها علی زوجها عن غیره ، و قصر الطّرف جنس من التغنّج . و « عین » جمع عینآء ، ای ـ نجلآء، واسعة العین ، یقال : رجلٌ اعین و امراةٌ عینآء و رجـالٌ ونسآءٌ عین .

« کانهنّ بیضٌ » جمیع البیضة وهی بیض النعام یشوب بیاضها صفرة وهو احسن الالوان عند العرب. و«المکنون» ـ المصور .یقال کننت الشّیء اذاصنته، و اکننت الشّیء اذااخفیته فی

---

۱ ـ در مجمع البیان طبرسی « کنتم» آمده .

کنان . و انّما ذکر المکنون والبیض جمع لانّه ردّة الی اللفظ شبهن ببیض النعام لانّها تکنّها عن الرّیح والشّمس والغبار بریشها .

« فاقبل بعضهم علی بعض یتسآءلون » یعنی اهل الجنة یتذاکرون احوال الدّنیا و احوال اصدقآئهم .

« قال قائلٌ منهم » ـ بهشتیان در بهشت احوال دنیا از یکدیگر پرسند ، و احوال دوستان ایشان و دشمنان ایشان در دنیا ، گوینده‌یی گوید از بهشتیان که مرا قرینی بود در دنیا ، یعنی شریکی یا برادری که بعث و نشور را منکر بود . **مقاتل** گفت : آن دو برادرند که قصهٔ ایشان در **سورة الکهف** است: «واضرب لهم مثلاً رجلین» یکی مسلمان ویکی کافر . برادر کافر میگفت مران مسلمانرا که : « ائنّك لمن المصدّقین » بالبعث ـ تو ازیشانی که ببعث و نشور میگروند و آنرا استوار میگیرند ؟

« ائذا متنا و کنّا تراباً و عظاماً ائنّا لمدینون » مجزیون و محاسبون . استفهام انکارست ، میگوید : ما چون بمردیم و خاك گردیم و استخوان ، باز انگیختنی‌ایم ، و با ما شمار کردنی و پاداش دادنی ؟

آنگه ربّ العالمین فرماید با آن بهشتیان : « هل انتم مطّلعون » ـ خواهید که فرو نگرید بدوزخ تا جای ایشان ببینید و قدر و منزلت خویش بدانید : و گفته اند آن برادر بهشتی گوید فرا بهشتیان : « هل انتم مطّلعون » الی النّار لننظر کیف منزلة اخی، بیائید تا فرونگریم بآتش و منزلت آن برادر وآن قرین به بینیم که چون است ؟ بهشتیان گویند : انت اعرف به منّا فاطّلع انت ـ تو فرو نگر که تو اورا از ما به شناسی و دانی . قال **ابن عباس** : انّ فی الجنّة کویً(۱) ینظر اهلها منها الی النّار و اهلها و یناظرون اهلها لانّ لهم فی توبیخ اهل النّار لذّةً و سروراً ، پس آن برادر فرو نگرد ، وآن قرین و برادر خویش را درمیان دوزخ بیند ، اینست که ربّ العالمین فرمود: «فاطّلع فرآه فی سوآء الجحیم » ای ـ فی وسطه . بهشتی گوید باوی : « تالله ان کدت لتردین » ای ـ کدت ان

۱ـ جمع الکوة وهی الخرق فی الحائط (قاموس المحیط)

تهلكنى ، « و لولا نعمة ربّى » اى ـ عصمته و رحمته ، « لكنت من المحضرين » معك فى النّار . الاحضار لايستعمل الا فى الشّرّ .

« افما نحن بميّتين ، الا موتتنا الاولى » ـ هذا استفهام تعجّب ، يقول اهل الجنّة للملائكة حين يذبح الموت : « افما نحن بميّتين » فتقول لهم الملائكة : « لا » ، فيقولون : « انّ هذا لهو الفوز العظيم » ـ بهشتيان كويند : پس از اين ما نخواهيم مرد ، جز از آن مردن پيشين در دنيا و ما را عذاب نخواهند كرد ، فريشتكان كويند : « بلى » چنين است ، نه مرك است اينجا و نه عذاب . آنكه بهشتيان كويند : اينت پيروزى بزركوار و كرامت بى نهايت ! و محتمل است كه اين سخن بهشتيان فرا يكديكر كويند از شادى و خرّمى ، يعنى افما نحن بمن شأنه ان يموت كقوله : « انك ميّت و انهم ميّتون » يعنى انك من شأنه ان يموت ، و قيل : هذا من تمام كلام المؤمن لقرينه يقوله على جهة التّوبيخ بماكان ينكره من امر البعث ، ثمّ قال الله عزّ وجلّ : « لمثل هذا » اى ـ لمثل هذا المنزل ولمثل هذا النّعيم الّذى ذكرناه « فليعمل العاملون » .

« اذلك خير نزلاً » يعنى اذلك الّذى ذكرت من نعيم اهل الجنّة خير نزلاً « ام شجرة الزّقوم » الّتى هى نزل اهل النّار . الزّقوم ـ ثمرة شجرة خبيثة ، مرّة منتنة كريهة الطّعم يكره اهل النّار على تناوله فهم يتزقمونه على اشدّ كراهيّة ، و منه قولهم : تزقّم الطّعام ، اذا تناوله على كره ومشقّة . روى انّ **ابن الزبعرى** قال لصناديد قريش : انّ محمّداً يخوّفنا بالزّقوم و انّ الزّقوم بلسان بربرة و افريقيّة الزبد و التمر . و روى انّ **اباجهل** لمّا سمع ذكر الزّقوم الّذى نزل به القرآن جمع زبداً و عسلاً و جعل يقول للجارية : زقمينا فان محمّداً يتهدّدنا بالزّقوم حتّى نتزقم يستهزىء فانزل الله صفة الزّقوم .

فقال : « انا جعلناها فتنةً للظّالمين » اى ـ الكافرين . فتنتها قول الكفّار : كيف ينبت الشّجر فى النّار و النّار تأكل الشّجر .

« انّها شجرة تخرج فى اصل الجحيم » اى ـ منبتها فيها . قال **الحسن** : اصلها فى قعر جهنّم و اغصانها ترفع الى دركاتها .

« طلعها » ای ــ ثمرها . سمّی طلعاً لطلوعه « کأنّه رؤس الشّیاطین » ــ فیه ثلثة اقوال، قال ابن عباس : هم الشّیاطین باعیانهم شبّه بها لقبحه لانّ النّاس اذا وصفوا شیئاً بغایة القبح قالوا کأنّه شیطان و ان کانت الشیاطین لاتری لانّ قبح صورتها متصوّرٌ فی النّفس والعقول تتشاهد بقبحها الی غیرغایة . الثّانی انّ المراد بالشیاطین الحیّات والعرب تسمّی الحیّة القبیحة شیطاناً .و قیل هی نوع من الحیّات تعرفها العرب وتسمّیها الشّیطان لها اعراف ورؤسٌ قباحٌ .والقول الثّالث : انها شجرةٌ قبیحةٌ منتنةٌ تکون فی البادیة تسمیها العرب رؤس الشیاطین شبّه طلع الزّقوم بها فی قبح المنظر .

« فانّهم لاکلون منها فمالئون منها البطون » ــ الملؤحشو الوعآء بمالایحتمل الزّیادة علیه.

« ثمّ انّ لهم علیها » ای ــ علی اکل الشّجرة « لشوباً من حمیم » ای ــ خلطاً من مآءٍ حارٍّ شدید الحرارة و من الصدید والغسّاق ، یقال : انهم اذا اکلوا الزّقوم شربوا علیه الحمیم فیخلطونه به .

« ثمّ انّ مرجعهم لاالی الجحیم » الالف فی « الی » فی نسخة المصاحف وهی زآئدة، والمعنی : انهم فی وقت اکلهم و شربهم لایعذّبون بالنار ثمّ یردّون الی الجحیم. وقیل : هذا کقولهم : فلانٌ یرجع الی م لٍ و نعمةٍ ، ای ــ هوفیها یرید لامخلص لهم ولامرجع الامن نوع من العذاب الی نوع من العذاب .

« انهم الفوا آباء هم » ای ــ وجدوا آباء هم « ضالّین » ،

« فهم علی آثار هم یهرعون » یزعجون ویستحثّون . والاهراع ــ الاسراع فی الشّیء وقال الکلبی : یعملون مثل عملهم .

« ولقد ضلّ قبلهم » قبل اهل مکّة « اکثر الاوّلین » من الامم الخالیة .

« ولقدارسلنا فیهم منذرین » رسلاً و انبیآءً ، « فانظر کیف کان عاقبة المنذرین » الکافرین ، ای ــ کان عاقبتهم العذاب، « الاعباداللّه المخلصین » الموحّدین نجوا من العذاب.

« ولقد نا دینا نوح » ای ــ دعاربه علی قومه فقال : « انی مغلوبٌ فانتصر » ،

« فلنعم المجیبون » نحن اجبنادعآءه و اهلکنا قومه

« و نجّيناه واهله من الكرب العظيم » اى ـ من كرب الغرق والطّوفان و أهوال السّفينة . و قيل : من تكذيب قومه ايّاه واستذلاله .

« وجعلنا ذرّيّته هم الباقين » ، فالخلق كلّهم من نسل **نوح** . قال **ابن عباس** لمّا خرج **نوح** من السّفينة مات من كان معه من الرّجال والنّساءِ الّا بنيه **الثّلثة سام** و **حام** و **يافث** ونساء هم . اصحاب تواريخ گفتند : فرزندان **يافث** هفت بودند نامهاى ايشان : **ترك** و **خزر** و **صقلاب** و **تاريس** و **منسك** و **كمارى** و **صين** ، و مسكن ايشان ميان مشرق و مهبّ شمال بود . هرچه ازين جنس مردم‌اند از **فرزندان** اين هفت براذران اند ، وهمچنين‌فرزندان **حام بن نوح** هفت‌بودند ، نامهاى ايشان ، **سند** و**هند** و **زنج** و **قبطه** و **حبش** و **نوبه** و **كنعان** ، ومسكن ايشان ميان جنوب و دبور و صبا بود ، و جنس‌سياهان همه ازفرزندان اين‌هفت برادران‌اند . امّا فرزندان **سام** ميگويند پنج بودند ، و قومى ميگويند كه هفت بودند : **ارم** و **ارفخشد** و **عالم** و **يفر** و **اسود** و **تارخ** و **تورخ** ؛ **ارم** پدر **عاد** و **ثمود** بود ، **ارفخشد** پدر **عرب** بود واز ايشان **فالغ** و **قحطان** بود ، **ففا لغ** جدّ **ابرهيم** عليه السّلام و **قحطان** ، أبو **اليمن** و **عالم** پدر **خراسان** بود ، و **اسود** پدر **فارس** بود ، و **يفر** پدر **روم** بود ، و **تورخ** پدر **ارمين** بود صاحب **ارمينيه** ، و **تارخ** پدر **كرمان** بود ، و اين ديار و اقطار همه بنام ايشان باز ميخوانند . وبعد از**نوح** خليفهٔ وى **سام** بود وبرسرفرزندان **نوح** فرمانده بود ، وگازر و مسكن وى زمين **عراق** بود و **ايران شهر** . و قيل : كان يشتو بارس **جوخى** و يصيف **بالموصل** . و **نوح** را پسرى چهارمين بود ، نام او **يام** و **هوالغريق** و لم يكن له عقب .

« وتركنا عليه فى الآخرين » اى ـ ابقينا له ثناءً حسناً و ذكراً جميلاً فيمن بعده من الانبياءِ و الامم الى يوم القيمة . تمّ الكلام .

ثمّ قال اللهسبحانهو تعالى : « سلامٌ على نوحٍ »اى ـ سلامٌ عليه منّا « فى العالمين » و قيل : تاويله: « و تركنا عليه فى‌الآخرين » فى‌العالمين « سلامٌ على‌نوحٍ » ولم ينتصب

السلام لانّ الحکایة لاتزال عن وجهها و کرّر فی الآخرین فی العالمین « سلامٌ علی نوحٍ » للکلام الّذی عرض بینهما . و قیل : معناه و ترکنا علیه ان یقول الاخرون : « سلامٌ علی نوحٍ فی العالمین » .

« انّا کذلك نجزی المحسنین » ای ـ سائر المحسنین ننجّیهم ونثنی علیهم کما انجینا نوحاً واثنینا علیه .

« انه من عبادنا المؤمنین » ـ خصّ الایمان بالذّکر والنّبوّة ، اشرف منه بیاناً لشرف المؤمنین لالشرف نوح کما تقول : انّ محمداً علیه السلام من بنی هاشم . وقیل : فیه بیانٌ انه انّما استحقّ ذلك بایمانه فضیلة للایمان وترغیباً فیه .

« ثمّ اغرقنا الآخرین » یعنی قومه الکافرین .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وقفوهم انهم مسؤلون » ـ قومی‌را سؤال از روی عتاب بود ، قومی را سؤال سبب عذاب بود ، ایشانرا که اهل عذاب‌اند بر پل صراط بدارند علی رؤس الاشهاد ، ازیشان سؤال کنند والله جلّ جلاله باایشان بخشم ، ایشانرا گویند : امروز حکم شما با شما افکندیم « کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً » ، جریدهٔ سیاه و کردار بد ایشان برروی ایشان دارند ، گویند کسی را که عمل وی این بود ، جزای او چه بود ؟ بناکام گویند : جزآء ه النّار ، پس ندا آید که ادخلوها بحکمکم .

آورده‌اند که فرعون چون دعوی خدائی کرد و گفت : « انا ربکم الاعلی » جبرئیل آمد براه وی بصورت بشر وازوی پرسید که : چگوئی خواجه‌یی را که غلام خود بر کشد واورا مال و جاه و نعمت دهد و بر دیگران سرور و مهتر گرداند ، آنکه غلام خواهد که بر خواجهٔ خویش نیز مهتر باشد ، جزای وی چه بود ؟ فرعون گفت . جزای وی آنست که او را بآب غرق کنند تا دیگران بوی عبرت گیرند . از حضرت عزّت فرمان آمد که ای جبرئیل این فتوی یاد دار تاآنروز که او را بدریا در کشیم و بحکم فتوی

وی او را غرق کنیم.

امّا قومی که سؤال ایشان ازروی عتاب رودونه سبب عذاب بود ؛ مؤمنان اندباعتقاد ، موحدّان اند بمهر دل و صدق محبّت ، امّا گنهکاران اند و مقصّران در عمل . ازیشان سؤال کند حق جلّ جلاله ، لکن از خلق بپوشد عیب ایشان ، گناه بایاد ایشان دهد ، لکن عفو و مغفرت ازیشان باز نگیرد وسؤال ایشان درخلوت کند وفی الخبرالصّحیح « انّ الله عزّوجلّ یدنی المؤمن فیضع علیه کنفه ویستره فیقول : اتعرف ذنب کذا ؟ اتعرف ذنب کذا ؟ فیقول : نعم ای ربّ حتّی قرره بذنوبه ورأی فی نفسه انّه هلك ، قال : سترتها علیك فی الدّنیا و انا اغفرهالك الیوم.

بو عثمان حیری قدّس الله روحه وقتی در محبّت سخن میگفت ، جوانی برخاست گفت : کیف السّبیل الی محبّته چکنم تا بدوستی اورسم؟ **بوعثمان** گفت : تترك مخالفته - بترك مخالفت اوبگوی تا بدوستی او رسی . جوان گفت : کیف ادّعی محبّته ولم اترك مخالفته ؟ از من کی دعوی دوستی درست آید و قدم از راه مخالفت باز نکشیده‌ام : آنکه برخاست نعره‌یی همی کشید و همی گریست . **بوعثمان** گفت : صادقٌ فی حبّه مقصّرٌ فی حقّه - بظاهر از جملهٔ مقصّران است ، بباطن در زمرهٔ دوستان است.

ای جوانمرد ! اگرچنان است که درجهد و در عمل تقصیر داری ، دران کوش که در صدق محبّت و درد شوق تقصیر نباشد که صدق محبّت تقصیر عمل را جبر کند ، اما توفیر عمل تقصیر محبّت را جبرانکند. آن فرشتگان که معایب آدمیان برشمردند ، ایشانرا گفت : « انّی اعلم مالا تعلمون » ای فریشتگان بجفای عمل ایشان چه‌نگرید ، بصفای علم مانگرید ؛ ای ابلیس ، بحماءِ مسنون چه‌نگری ، بخلعت صفت مانگر ، اگر بردوستان ما زلّتی رود ونقد معاملت ایشان بمعصیت مغشوش گردد ، بوتهٔ توبه با ایشان برابر میداریم که « التّائبون العابدون » حکمت زلّت آنست که تا بنده از زلّت بخود می‌نگرد ، افتقار می‌آرد و از طاعت بما مینگرد ، افتخار می‌آرد ، و بنده باید که پیوسته میان افتقار و افتخار روان بود ، میان خوف ورجا گردان بود ، در خوف می‌زارد کفّارت

گناهان را ، در رجامی نازد یافت نعیم جاودان را .

پیر طریقت ازاینجا گفت : برخبرهمی رفتم‌جویان یقین ، خوف‌مایه و رجاقرین، مقصود از من نهان و من کوشندهٔ دین ، ناگاه برق تجلّی تافت از کمین ، ازظنّ چنان‌روز بینند و از دو ست چنین .

کسی‌را که این حال بود و روش وی برین صفت‌بود ، سرانجام کار و ثمرهٔ روزگار وی‌آن‌بود که ربّ العزّة فرمود : « اولئك‌لهم رزقٌ‌معلومٌ‌فواکه»، لهم‌فی‌الجنّة رزقٌ‌معلومٌ لابشارهم فی اوقاتٍ معیّنةٍ بکرةً و عشیّاً ، ولهم رزقٌ معلومٌ لاسرار هم فی کلّ وقتٍ .

یحیی معاذ را پرسیدند که : هل یقبل الحبیب بوجهه علی الحبیب ؟ فقال : وهل یعرف الحبیب وجهه عن الحبیب ؟ گفتند هرگز بود که دوست روی بدوست‌آرد ؟ گفت وجود کی بود که دوست روی از دوست بگرداند ؟ ! هزار جان فدای‌آن جوانمرد باد که رمز عشق بداند . او جلّ جلاله کسانی‌را که طوق محبّت در گردن دارند در حجر فضل و مهد عهد و قبّهٔ قربت ؛ تربیت میدهد ، فیکا شفهم‌بذاته و یخاطبهم بصفاته . عرش در صفت رفعت است ، او را رفعت بس . کرسی در نعت عظمت است ، او را عظمت بس . آسمانرا آرایش و زینت است ، او را آرایش و زینت بس . نفس را دعوی انّیت است ، دل را دعوی انّیت‌بس . امّا دلی که رفعت عرش ندارد ، عظمت کرسی‌ندارد ، زینت‌آسمان بسطت زمین ندارد ، دعوی هستی و انّیت ندارد ، همه انکسار وافتقار دارد : فضل و رحمت او را بس « قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا » .

قوله : ـ « لمثل هذا فلیعمل العاملون » ـ اگر مؤمنانرا سزاست که برامیدناز و نعیم بهشت و دیدار غلمان و ولدان گویند : « لمثل هذا فلیعمل العاملون » ؛ پس‌عارفان سزا ترانند که برامید دیدارجلال احدیّت و یافت حقایق قربت و تباشیر وصلت ، دیده و دل فدا کنند وجان و روان دراین بشارت نثار کنند .

علی مثل سلمی یقتل المرء نفسه وان بات من سلمی علی‌الیأس طاویا

۳- النوبة الاولی

قوله‌تعالی : «وانّ من شیعته لابراهیم (۸۳)» وازهم دینان[۱] نوح ، ابراهیم است .

« اذ جآء ربه » که خدای خویش را آمد ،« بقلب سلیم (۸۴) » بدلی رسته از گمان و انباز ن .

« اذ قال لابیه و قومه » آنگه که فرمود پدر خویش راو کسان خویش را :
« ماذا تعبدون (۸۵) » این چه چیز است که می پرستید ؟
« ءافکاً آلهةً دون الله تریدون (۸۶) » بدروغ خدایان فرود ازالله میخواهید.
« فما ظنکم برب العالمین (۸۷) » چه پندارید وظن چه برید بخداوند جهانیان [که فردا او را بینید و جز از او پرستیده باشید[۲]] ؟
« فنظر نظرةً فی النجوم (۸۸)» نگرستنی در نگرست درشمار نجوم بفریب[۳] و دستان .

« فقال انی سقیم (۸۹) » گفت من بیمار میخواهم شد [ببیماری طاعون] .
« فتولوا عنه مدبرین (۹۰) » بر گشتند ازو و برو پشت کردند .
« فراغ الی آلهتهم »باخدایان‌ایشان کشت‌پنهان،«فقال الاتأکلون (۹۱) » گفت چیزی نخورید ؟
« مالکم لا تنطقون (۹۲) » چرا سخن نگوئید ؟
« فراغ علیهم ضرباً » درکشت برایشان پنهان‌ازان قوم بزخم،«بالیمین (۹۳)» بآن سوگند که داشت راست کردن آنرا .
« فاقبلوا الیه » روی دادند باو ، « یزفون (۹۴) » و دوستند درو .
« قال اتعبدون ما تنحتون (۹۵) » ابراهیم گفت می پرستید آنچه‌می‌تراشید؟

---

۱ ـ نسخهٔ الف : هام‌دینان ، ۲ ـ نسخهٔ الف : بیید، ۳ ـ نسخهٔ الف : بفرهیب .

« **والله خلقکم و ما تعملون**[۹۶] » والله هم‌شما راآفریده وهم آنچه‌شمامی کنید .

« **قالوا ابنوا له بنیاناً** » گفتند بنائی کنید او را ، « **فالقوه فی الجحیم**[۹۷] » و در آتش او کنید او را .

« **فارادوا به کیداً** » دستان ساختنی خواستند **ابراهیم** را ، « **فجعلناهم الاسفلین**[۹۸] » وما ایشانرا زیر آوردیم و کم .

« **وقال انّی ذاهبٌ الی ربّی** » **ابراهیم** گفت بخداوند خویش می روم ، « **سیهدین**[۹۹] » اوخود راه نجات و کفایت مرا نماید .

« **ربّ هب لی من الصالحین**[۱۰۰] » خداوند من ! مرا پسری ده از نیکان .

« **فبشرناه بغلامٍ حلیم**[۱۰۱] » بشارت دادیم او را بپسری زیرک .

« **فلما بلغ معه السعی** » چون پسر فراکار رسید [و آنجا آمد که با پدر کار توانست] ، « **قال یا بُنیّ** » گفت ای پسرمن ، « **انّی اری فی المنام** » من می‌بینم درخواب ، « **انّی اذبحك** » که میفرمایند مرا که ترا گلو باز برم ، « **فانظر ما ذا تری** » درنگر که در دل خویش چه بینی ؟

« **قال یا ابت افعل ما تؤمر** » گفت ای‌پدر بکن آنچه میفرمایند ترا ، « **ستجدنی ان شآءالله من الصابرین**[۱۰۲] » آری مرا اگر خدای خواهد از شکیبایان یابی ،

« **فلما اسلما** » چون هر دو تن بدادند وخویشتن را بفرمان سپردند ، « **وتله للجبین**[۱۰۳] » و پدر پیشانی او را بر زمین زد .

« **وناديناه ان يا ابراهيم**[۱۰۴] » خواندیم او را که یا **ابراهیم** :

« **قد صدّقت الرؤیا** » راست کردی خواب را که دیده بودی ، « **انا کذلك نجزی المحسنین**[۱۰۵] » ما چنین پاداش دهیم چنو نکوکارانرا .

« **انّ هذا لهو البلآء المبین**[۱۰۶] » اینست آن آزمایش آشکارا .

« **وفدیناه بذبحٍ عظیم**[۱۰۷] » باو فروختیم او را بکشتنئی بزرگوار پذیرفتهٔ شایسته .

« **و ترکنا علیه فی الآخرین (۱۰۸) سلامٌ علی ابراهیم (۱۰۹)** » گذاشتیم برو درود در میان پسینان که میگویند : **ابراهیم** علیه‌السلام .

« **کذلك نجزی المحسنین (۱۱۰)** » پاداش چنین کنیم چنو نکوکاران را .

« **انّه من عبادنا المؤمنین (۱۱۱)** » که او از بندگان گرویدگان ما بود .

« **وبشرناه باسحق** » بشارت دادیم او را به **اسحق** ، « **نبیاً من الصالحین (۱۱۲)** » پیغام‌بری از نیکان .

« **وبارکنا علیه وعلی اسحق** » و برکت کردیم برو و بر **اسحق** ، « **و من ذریّتهما** » و از فرزندان ایشان ، « **محسنٌ وظالمٌ لنفسه مبین (۱۱۳)** » هم گرویدهٔ نیکوکارست و هم ناگرویدهٔ ستمکار برخویشتن آشکارا .

« **ولقد مننا علی موسی وهرون (۱۱۴)** » سپاس نهادیم بر **موسی** و **هارون** .

« **ونجیناهما وقومهما من الکرب العظیم (۱۱۵)** » و رهانیدیم ایشانرا هر دو و کسان ایشانرا ازان اندوه بزرك .

« **ونصرناهم** » ودست گرفتیم ایشانرا ، « **فکانوا هم الغالبین (۱۱۶)** » تاایشان بیامدند و دشمن شکستند .

« **وآتیناهما الکتاب المستبین (۱۱۷)** » و دادیم ایشانرا نامهٔ راستی و درستی را سخت پیدا .

« **وهدیناهما الصراط المستقیم (۱۱۸)** » و راه نمودیم ایشانرا هر دو بر راه راست .

« **و ترکنا علیهما فی الآخرین (۱۱۹) سلامٌ علی موسی و هرون (۱۲۰)** » وگذاشتیم بر ایشان هر دو در پسینان جهانیان درود بر **موسی و هرون** .

« **انّا کذلك نجزی المحسنین (۱۲۱)** » ما پاداش چنین کنیم چنان نکوکارانرا

« **انّهما من عبادنا المؤمنین (۱۲۲)** » که ایشان هردو ازبندگان گرویدگان ما بودند .

« **وانّ الیاس لمن المرسلین (۱۲۳)** » **الیاس** از فرستادگان ما بود .

« **اذ قال لقومه الا تتقون** (۱۲۴) » قوم خویش را گفت از دروغ به‌نپرهیزید ؟

« **اتدعون بعلاً** » بعل را خدای میخوانید ، « **و تذرون احسن الخالقین** (۱۲۵) » ونیکو آفرین تر آفریدگان می بگذارید ؟ !

« **الله ربّکم و ربّ آبآئکم الاوّلین** (۱۲۶) » الله خداوند شماست و خداوند پدران پیشینان شما .

« **فکذّبوه** » دروغ زن گرفتند او را ، « **فانّهم لمحضرون** (۱۲۷) » اکنون حاضر کردگان اند در آتش .

« **الا عباداللّه المخلصین** (۱۲۸) » مگر بندگان خدای که بدل اوراراست بودند از قوم او.

« **و ترکنا علیه فی الآخرین** (۱۲۹) **سلامٌ علی الیاسین** (۱۳۰) » گذاشتیم بر و در پسینان درود بر **الیاس** تا جهان بود میگویند : **الیاس** علیه السلام .

« **انا کذلك نجزی المحسنین** (۱۳۱) » ما پاداش چنین کنیم چنو نکوکارانرا .

« **انّه من عبادنا المؤمنین** (۱۳۲) » که او از بندگان گرویدگان ما بود .

« **وان لوطاً لمن المرسلین** (۱۳۳) » **لوط** از فرستادگان ما بود .

« **اذ نجیناه و اهله اجمعین** (۱۳۴) » رهانیدیم او را و کسان او را همگان .

« **الا عجوزاً فی الغابرین** (۱۳۵) » مگر پیر زنی در بازماندگان .

« **ثم دمّرنا الآخرین** (۱۳۶) » پس دمار برآوردیم از دیگران .

« **و انّکم لتمرّون علیهم مصبحین** (۱۳۷) **وباللیل** » و شما میروید بر ایشان بروز و شب .

« **افلا تعقلون** (۱۳۸) » [می بینید و می شوید] در نمی یاوید [1] ؟

النوبة الثانیة

قوله تعالی : « وانّ من شیعته لابراهیم » ای ـ من اهل دینه و نسبه ، و ـ الشیعة

---

۱ ـ یاوید = یابید .

الجماعة تتّبع سيّدهم ، مشتقٌ من : شاعه ، يشيعه ، شيعاً ، اذ اتبعه . وقيل : الشيعة ـ الاعوان واصله من الشياع و هو الحطب الصغار توضع مع الكبار على النار .

« اذ جآء ربه » ای ـ قصد واقبل الی طاعة ربه ، « بقلبٍ سليمٍ » من الشرك والشكّ خال من كلّ دنس وقيل: سليم من كل علاقة دون الله و قيل :ای ـ حزين من قولهم :فلانٌ سليمٌ ای ـ لديغ. وقيل : معنی سليم لايكون لعّاناً .

« اذ قال لابيه » و هو **آزر بن باعزبن تاخور بن ارغو بن فالغ بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح** « وقومه» عبدة الاوثان: «ماذا تعبدون » يعنی لایّ شیءٍ تعبدون؟ فانّ السؤال وقع عن العرض لاعن الجنس و «ماذا» ان جعلته كلمةً واحدةً نصب وان جعلته كلمتين مبتدا وخبرٌ وهو استفهام توبيخ و تقريع

« ائفكاً آلهةً » يعنی اتأفكون افكاً وتعبدون آلهةً سوی الله ؟ والافك ـ اسوأ الكذب . و قيل: « افكاً نصبٌ علی الحال .ای ـ كاذبين و «آلهةً» منصوبٌ بـ « تريدون » .

« فما ظنّكم بربّ العالمين » انّه من ای جنسٍ من اجناس الاشياء حتّی شبّهتم به هذه الاصنام،ای ـ لا يشبهه شیءٌ .

« فنظر نظرةً فی النجوم» ـ **ابن عباس** گفت:قومی بودند كه علم نجوم بكارداشتند و بهر كار كه پيش گرفتند در آن نظر ميكردند **ابراهيم** خواست كه معاملت با ايشان هم از آن طريق كند كه ايشان بدست دارند تا بروی منكر نشوند و در دل **ابراهيم** بود كه بتان ايشانرا كيدی سازد تا حجت بر ايشان الزام كند وآشكارا بنمايد كه ايشان معبودی را نشايند و ايشانرا عيدی بود در روزی معيّن چون خواستند كه عيد را بيرون شوند نخست پيش بتان شدند و جامه‌ها بيفكندند و طعام بنهادند و مقصود ايشان آن بود كه بتان بركت در آن طعام كنند و چون از عيد باز گردند آن طعام بكار برند **ابراهيم** را گفتند: در عيد ما با ما مساعدت كن. **ابراهيم** از روی فريب بر عادت ايشان در مقياس نگرست و در شمار نجوم گفت : « انی سقيمٌ » ای ـ مطعونٌ كانوا يفرّون من الطّاعون فراراً عظيماً فخرجوا وخلّفوه تطيّراً، **ابراهيم** گفت: درمقياس نجوم نگرستم و مرا طاعون

خواهد رسید. ایشان چون نام طاعون شنیدند از وی برمیدند و بوی فال بد گرفتند و بجای بگذاشتند. اینست که رب العالمین فرمود :

« فتولّوا عنه مدبرین » و فی الخبر عن النبی (ص) قال : « لقد کذب **ابرهیم** ثلث کذبات ٍ ما منها واحدةٌ الا و هو یماحل و یناضل بها عن دینه و هی قوله : « انی سقیمٌ » وقوله « بل فعله کبیرهم » وقوله لسارة : هذه اختی . وقیل: « فنظر نظرةً فی النجوم » ای ـ فکرّ فی الحیل « فقال انی سقیمٌ » فاقنعهم « فتولّوا عنه مدبرین ».

« فراغ الی آلهتهم » ـ الرّوغان المیل خفیاً، ای ـ مال الیها فی خفیة. « فقال » استهزآءً بها : « الا تأکلون » یعنی الطعام الذی بین یدیکم « مالکم لا تنطقون »

« فراغ علیهم ضرباً » ـ عدّاه بعلی لانّ راغ بمنزلة مال فکما تقول فی المحبوب: مال الیه، وفی المکروه: مال علیه، کذلک راغ الیه وراغ علیه « ضرباً » ای ـ یضرب ضرباً فیکون مصدر الفعل المحذوف « بالیمین » ای ـ بالید الیمین لانها اقوی علی العمل من الشمال و قیل « بالیمن » ای ـ بالقوة. وقیل: « بالیمین » ای ـ بالقسم الذی سبق منه و هو قوله: « تالله لا کیدنّ اصنامکم ».

« فاقبلوا الیه » ای ـ الی **ابرهیم** بآلهتهم فاسرعوا الیه لیأ خذوه. قرأ **حمزة** « یزفون » بضمّ الیاءِ و قرأ الآخرون بفتحها، وهما لغتان. وقیل: بضمّ الیاءِ، ای ـ یحملون دوابّهم علی الجدّ والاسراع .

« قال » لهم **ابرهیم** علی وجه الحجاج: « اتعبدون ماتنحتون » بایدیکم .

« و الله خلقکم و ماتعملون » بایدیکم من الاصنام وفیه دلیلٌ علی انّ افعال العباد مخلوقة الله تعالی .

« قالوا ابنوا له بنیاناً » ـ قال **مقاتل** :بنوا له حائطاً من الحجر طوله ثلثون ذراعاً فی السمآءِ وعرضه عشرون ذراعاً وملاؤه من الحطب و اوقدوا فیه النّار وطرحوه فیها بالمنجنیق و کان ذلک **ببابل** . وعن **عایشة** عن رسول الله (ص) قال: « انّ **ابرهیم** لمّا القی فی النّار کانت الدوابّ کلّها تطفیء عنه النّار الا الوزغة فانها کانت تنفخ علیه فامر علیه السلام بقتلها».

« فارادوابه کیداً » شرّاً و مکراً وهوان یحرّقوه « فجعلناهم الاسفلین » یعنی المقهورین حیث سلم‌الله **ابرهیم** و ردّ کیدهم .

« وقال‌انی ذاهبٌ الی‌ربی » ـ گفته‌اند : **ابراهیم** این سخن آنگه گفت که اورابآتش می‌افکندند گفت:من بر خداوند خویش میروم او خود راه نجات و کفایت بمن نماید . وقیل: انی ذاهب الی ماقضی به‌علیّ ربی ـ من فراسر قضا و حکم الله میروم چنانکه قضا کرده و حکم رانده بر من رود و گفته اند این سخن آنگه گفت که از آتش خلاص یافت.همانست که آنجا فرمود : « انی مهاجرٌ الی‌ربی » معنی‌آنست که از دارالکفرهجرت میکنم و بفرمان و رضای الله سوی **شام** میروم سیهدینی الی مقصدی. و قیل معناه : انی مهاجرٌ بعملی و نیتی متجرّد لعبادة ربی « سیهدین » سیثبتنی علی الهدی . **ابراهیم** چون از دشمن خلاص یافت و از دارالکفر هجرت کرد و بزمین مقدّسه رسید اورا گفتند حاجت خواه، گفت: « ربّ هب لی من الصّالحین » ای ـ هب لی ولداً صالحاً من‌الصالحین .

« فبشّرناه بغلامٍ حلیمٍ » و قال فی موضع آخر: « وبشّروه بغلامٍ علیم » قیل:بغلامٍ حلیم فی صغره علیم فی کبره ففیه بشارة انه ابن و انه یعیش و ینتهی فی‌السّن حتّی یوصف بالعلم. وقیل: ما اثنی الله عزوجل فی **القرآن** علی بشرٍ بالحلم الّا علی **ابرهیم** و ابنه و خصّت هذه السورة بحلیم لانـه علیه السلام حلم و انقاد و اطاع « و قـال یا ابت افعل ماتؤمر » الآیة .

قوله : « فلمّابلغ معه‌السعی »ـ ابتدای قصّهٔ ذبیح است قصّه یی‌عظیم و اختلاف علما دران عظیم،هم در اصل ذبیح خلاف است که از دو پسر **ابراهیم** کدام یکی بوداسحق یا **اسمعیل** ،وهم‌درموضع‌ذبح خلاف است که **بیت المقدس** بود یا منحر**مکه**؟طایفه یی‌عظیم از علمای دیـن و صدر اول از صحابه و تـابعین چون **ابوبکرصدیق** و **ابن عباس** بیك روایت و **ابن عمر** و **ابن عبدالله بن عمرو** و **محمد بن کعب القرظی** و **سعید مسیب** و **شعبی** و **حسن بصری** و **مجاهد** و **ضحاك** و **کلبی** و غیـر ایشان میگویند : ذبیح **اسماعیل** بود وعلیه‌اکثر العرب ودر خبراست که : « انا‌ابن الذبیحین »ـ **مصطفی(ص)**

فرمود: من پسر دو ذبیح‌ام یکی جد پیشین **اسماعیل** و یکی پدر خویش **عبدالله**. و سبب آن بود که **عبدالمطلب** نذر کرد که اگر مرا ده فرزند آید یکی را قربان کنم چون او را ده فرزند تمام شد همه را در خانهٔ کعبه جمع کرد و میان ایشان قرعه زد و قرعه بر **عبدالله** آمد که پدر **مصطفی** (ص) بود و **عبدالمطلب** او را از همه فرزندان دوستر داشتی[1] که نور فطرت **مصطفی** باوی بود **عبدالمطلب** ده شتر را فدا کرده بود قرعه بر **عبدالله** آمد، ده شتر دیگر فدا کرد سوّم بار قرعه زد میان وی و میان آن بیست شتر، قرعه هم بر **عبدالله** آمد، ده دیگر فدا کرد همچنین قرعه میزد و هر بار بر **عبدالله** میآمد و او ده شتر می‌افزود تا آنکه که صد شتر تمام گشت آنکه قرعه بر آن صد شتر آمد که فدا کرده بود، **عبدالمطلب** آن صد شتر قربان کرد و در شریعت دیت مرد مسلمان صد شتر گشت. ودلیل بر آن که ذبیح **اسماعیل** بود قول رب العزة بعد الفراغ من قصة المذبوح: «وبشّرناه باسحق نبیّاً من الصالحین» فدلّ انّ المذبوح غیره و همچنین در **سورهٔ هود** فرمود: «فبشّرناه باسحق و من وراءِ اسحق یعقوب» فلمّا بشّر **باسحق** بشّر بابنه **یعقوب** فکیف یأمره بذبح **اسحق** و قد وعدله بنافلةٍ منه. امّا **عمر بن الخطاب** و **علی بن ابیطالب** و **ابن مسعود** و **کعب الاحبار** و **سعید بن جبیر** و **قتاده** و **مسروق** و **عطا** و **مقاتل** و جماعتی علمای تابعین و تبع تابعین میگویند ذبیح **اسحق** بود و دلیل ایشان خبر **مصطفی** است (ص) که پرسیدند: یا رسول‌الله من اکرم الناس و اشرفهم نسباً ـ گرامی ترین مردمان وشریف ترین ایشان بنسب کیست؟ گفت: **یوسف صفی الله بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله** و علیه عامّة اهل الکتاب مثل **عبدالله بن سلام** و **کعب الاحبار** و غیرهما، ومن قال بهذا القول فسّر البشارتین **فقال: امّا قوله** «فبشّرناه بغلامٍ حلیم» انه بُشّر بمولد **اسحق** و اما **قوله** «فبشّرناها» بشّر بنبوّة **اسحق**. ایشان که گفتند ذبیح **اسحق** بود موضع ذبح **بیت المقدس** گفتند و ایشان که گفتند **اسماعیل** بود موضع ذبح منحر **منا** گفتند در

۱ــ نسخه الف: داشتید.

در **مکه** ، وقول درست اینست زیرا که **اسماعیل** در **مکه** مقام داشت و **اسحق** در شام . **اصمعی** پرسید از **ابو عمروعلا** که ذبیح **اسماعیل** بود یا **اسحق** ؟ گفت : یا اُصیمع این ذهب عقلك متی کان **اسحق بمکة** انما کان **اسماعیل بمکة** و هوالّذی بنی البیت مع ابیه ومن الدلیل علیه ان قرنی الکبش کان میراثاً لولد **اسمعیل** عن ابیهم و کانا منوطین **بالکعبة** الی ان احترق البیت واحترق القرن فی ایّام **ابن الزبیر** و **الحجاج** .

امّا قصّهٔ ذبح برقول **سدی** آنست که **ابراهیم** برسر پیری ازحق تعالی فرزند خواست چون او را بشارت دادند بفرزند گفت : هو اذاً لله ذبیح ، نذر کرد که **الله** راقربان کند ، پس بروزگار آن نذر فراموش کرد وهر وقت از **شام** بزیارت **اسماعیل** شدی به **مکه** ، وقتی **ابراهیم** از راه درآمده بود مانده ورنجورتن شده ، شب ترویه پیش آمد بخفت ، بخواب نمودند اورا که : یا **ابراهیم** اوف بنذرك ــ آن نذر که کرده‌یی وفا کن . **ابراهیم** از خواب درآمد با خود می اندیشید که‌این خواب گوئی نمودهٔ شیطان است یا فرمودهٔ حق . آنروز همه در آن اندیشه و فکرت بود ، فسمّی ذلك الیوم یوم الترویة ای کان یروّی مع نفسه ان ما رأیت کان من الله اومن الشیطان . دیگر شب بخفت ، او را همین خواب نمودند ، بدانست که فرمودهٔ الله است وبجای آورد که خواب پیغامبران وحی باشد ازحقّ جلّ جلاله ، فسمّی ذلك الیوم یوم عرفة اذ عرف انه من الله عزّوجلّ . و **اسماعیل** آنروز هفت ساله بود و بقولی سیزده ساله . امّاقول **محمد بن اسحق** آنست که **ابراهیم** هربار که قصد زیارت **اسماعیل** کرد اورابربراق نشاندندی بامداد از **شام** برفتی نماز پیشین به **مکه** بودی زیارت کردی و باز گشتی شبانگاه به **شام** بودی . چون **اسماعیل** بزرگ شد او را هنری و روز افزون دید ، همگی دل وی بگرفت و دل در حیوة اوبست ، لما کان یأمل فیه من عبادة ربه و تعظیم حرماته . تاشبی که نمودند او را بخواب که گوینده‌یی گوید : انّ الله یأمرك بذبح ابنك هذا . **ابراهیم** چون این خواب دید دانست که وحی خداوندست و فرمان وی ، **هاجر** را گفت : میخواهم که خدایراعزّوجلّ قربانی کنم اندران وادی که گوسپندان ایستاده‌اند و میخواهم که **اسماعیل** را با خود ببرم ، سرش بشوی

وموی را شانه کن و گیسوانش بباف و اورا نیکـو بیارای تا خرّم شود و با خود ببرم ، آنگه گفت : جان پدر کارد ورسن بردار تادران شعب رویم، گوسپند را قربان کنیم.چون آنجا رسیدند **ابراهیم** گفت : « یا بُنیّ انی اری فی‌المنام انی اذبحك » ـ ای پسر بسی محنتها و بلاها که بما رسید وهمه بسر آمد وا کنـون فرمانی رسیده از همـه صعب تـر می فرمایند مرا که ترا قربان کنم ، « فانظر ماذاتری » ـ درنگر تا در دل خویش‌چه‌بینی و ترا درین فرمان چه رای است ؟ **حمزه وکسائی** «ماذا تُری» بضمّ تا و کسرراخوانند، یعنی درنگر که درین فرمان از خویشتن چه نمائی ؟ میخواست که بداند از وی که صبر خواهد کرد یا جزع خواهد نمود . **اسماعیل** گفت : « یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من‌الصابرین » . **ابوهریره** روایت کند از **کعب‌الاحبار** که شیطان آن روز گفت : لئن لم افتن عند هذا **آل ابراهیم** لاافتن‌منهم احداً ابداً ـ اگر امروز درین‌حال **آل ابراهیم** را بفتنه نیفکنم و برایشان مرا دستی نبود پس هر گز نتوانم و نه مرا بـر ایشان دسترس بود ، دران حال **شیطـان** بر صورت مردی ناصح آمد پیش **هـاجر** مادر **اسماعیل** گفت : هیچ دانی که **ابراهیم** پسر خود را **اسماعیل** کجـا میبرد ؟ **هـاجر** گفت او را میبرد که گوسپند قربان کند . گفت : نه که خـود پسر را قربـان میکند . **هاجر** گفت : کلاّ هوارحم به واشدّ حبّاً له من ذلك ـ این چه سخن است که تومیگوئی او بروی ازان مهربان تراست ودوستر که این کند. **شیطان** گفت: خداش میفرماید که چنین کند . **هاجر** گفت : اگر خدای میفرماید خدایرا فرمان است وطاعت داشت وی واجب . از وی نومید گشت براه ایشان آمد ، پسر را دید که بر اثر پدر میرفت. گفت : ای پسر دانی که پدرت کجا میبرد ؟ گفت : میرویم تا گوسفند را قربان کنیم ، گفت: نه که ترا قربان خواهد کرد . گفت از بهر چه فرزند را قربان کنـد ؟ گفت : الله او را چنین میفرمـاید . گفت : اگرالله میفرماید فسمعاً وطاعةً . ازوی نومید باز گشت‌فراپیش **ابراهیم** شد گفت : ایهاالشیخ کجا میروی ؟ گفت مرا حاجتی است دریـن شعب حاجت خویش را میروم گفت : والله که شیطان درخواب بتو نموده که این فرزند را قربان کن

ابراهیم بدانست که او خود **شیطان** است گفت : الیك عنّی یا عدوّ الله فوالله لامضینّ لامر ربی . **ابن‌عباس** گفت : **ابراهیم** آن ساعت از پیش شیطان تیز برفت و گرم تابرو سابق شد ، چون به **جمرة العقبه** رسیدشیطان دیگرباره فراپیش وی‌آمد ، **ابراهیم** هفت سنگ بوی انداخت و همچنین در **جمرةالوسطی و جمرة الکبری** شیطان فرا پیش میآمد و **ابراهیم** بروی سنگها می انداخت . ربّ العالمین آن تیز رفتن **ابراهیم** دران موضع وآن سنگ انداختن سنّتی گردانید برامّت **احمد** تا در مناسك حج بجای میآرند و **ابراهیم** را ثنا میگویند .

« فلمّا اسلما » ای ـ انقادواخضعا لامرالله . و قیـل : سلم **الذبیح** نفسه و سلّم **ابراهیم** ابنه ، « و تلّه للجبین » ای ـ صرعه علی جبینه ، والجبین ـ احد جانبی الجبهة **اسماعیل** گفت : ای پدر مرا بتو سه حاجت است : یکی آنکه دست و پای من سخت ببندی زیرا که چون نیش کارد بحلق من رسد خرد از من زایل گردد و دراضطراب آیم آنکه قطرات خون بر جامهٔ تو افتد ومرا بدین بی حرمتی گرفتاری بود وثواب‌من‌ضایع شود . دیگر حاجت آنست که بوقت ذبح‌مرا بروی افکنی تادرسجود باشم آن‌ساعت که‌جان تسلیم کنم ، ونیز نباید که تو درروی‌من نگری رحمت آیدترا برمن‌ودرفرمان‌الله‌سست شوی ، ومن‌درروی‌تو نگرم برفراق تو جزع آرم وبخدای‌عاصی گردم. سوّم حاجت آنست که چون بنزدیك مادرم شوی و من با تو نباشم او سوخته گردد که درد فراق فرزند سخت بودباوی مدارا کن و او را پند ده وسلام من بدو رسان و پیراهن من بدو ده تا ببوی من می دارد، ای پدر وکارد تیز کن و زود بحلق فرود آر تا مرك برمن آسان شود که مرك دردی صعب است وکاری سخت ! **ابراهیم** چون این سخن از وی بشنید بگریست‌وروی سوی‌آسمان کرد گفت : الهی انا **ابراهیم** الّذی عبدتك ولم اعبد غیرك وقومی کانوا یعبدون‌الاصنام، الهی اناالّذی قذفت فی‌النّار فنجّیتنی منها ، الهی ابتلیتنی‌بهذا البلآء الّذی اهتزّمنه عرشك العظیم ولاتطیق حمله‌السّموات والارضون ، الهی ان تجرّب عبدك فانت تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسك وانت علّام‌الغیوب ـ خداوندا من آن ابراهیم ام که قـوم من بت

پرستیدند و من ترا یگانه پرستیدم؛ دشمن‌مرا بآتش افکندو توبفضل‌خودمرا رهانیدی واز کید دشمن خلاص دادی، اکنون بلائی بدین عظیمی بر من نهادی؛ بلائی که عرش عظیم از آن بلرزد و آسمان وزمین طاقت کشیدن آن ندارد، الهی اگر بنده را می آزمائی ترا رسد که خداوندی و من بنده؛ تو دانی که در نفس من چیست و من ندانم که درنفس تو چیست، دانای نهان وخدای همگان توئی. پس **ابراهیم** کارد برحلق نهاد تا فرمان بجای آرد، کارد همی کشید وحلق نمی برید، تابدانی که‌کارد که میبرد نه‌بطبع میبرد که بفرمان میبرد، همچنین آتش که میسوزد نه بطبع میسوزد که بفرمان میسوزد، **ابراهیم** را بآتش انداختند فرمان آمد که مسوز نسوخت، اینجا نیزکارد را فرمود که مبر نبرید لکن درآتش فرمان‌آشکارا کرد قهراعداراواینجا که دشمن نبودامرآشکارا نکرد. **جبرئیل** از **سدرة منتهی** در پرید و کارد بر گردانید. **جبرئیل** را پرسیدند هیچ تعب و ماندگی هرگز بتو رسید؟ گفت: در سه‌وقت رسید: یکی آن‌وقت که **ابراهیم** را بآتش‌انداختند؛ دیگر آن وقت که **یوسف** را بچاه انداختند، سدیگر آن‌وقت که کارد برحلق **اسماعیل** نهادند؛ من به **سدرة منتهی** بودم ندا آمد که: ادرك عبدی

«وناديناه» ـ این واو درین موضع زیادت است، تقدیره: فلمّا اسلمنا و تلّه للجبين، «ناديناه ان يا ابراهيم قد صدّقت الرّؤيا» ـ ندا آمد که یا **ابراهیم** خواب که دیده‌یی راست کردی. اینجا سخن تمام شد.

آنگه گفت: «انا كذلك نجزى المحسنين» یعنی: كما عفونا عن ذبح ولده نجزى من احسن فى طاعتنا. قال **مقاتل**: جزاه‌الله باحسانه فى طاعته‌العفو عن ذبح ابنه. اگر کسی گوید او را بخواب ذبح نمودند و ذبح نکرد؛ «صدّقت‌الرّؤيا» چه‌معنی‌دارد؟ جواب آنست که: او را در خواب چندان نمودند که کرد ودرامکان وقدرت وی همان‌بود که کرد، تن درفرمان دادن وتسلیم کردن وکاردبرحلق راندن، چون این بجای آورد تصدیق وی درست آمد. گفتند: ای **ابراهیم** مقصود آن بود که تو سرّخود ازوی‌ببری اکنون که سرّ ببریدی ما سر درکار تو کردیم.

« انّ هذا لهوالبلآء المبین » ای ـ الاختبار والامتحان الظاهر حیث امتحن بذبح ابنه . و قال **مقاتل** : « البلآء » ها هنا هوالنّعمة وهی ان فدی ابنه بالکبش .

« وفدیناه بذبحٍ عظیم » ـ الذبح ـ اسمٌ لما یذبح کالطحن اسمٌ لما یطحن . نظر **ابراهیم** فاذاهو **بجبرئیل** معه کبشٌ ابیض اعین اقرن کبیرالشّخص فقال : هذا فدآءٌ لابنك فاذبحه دونه، فکبّر **جبرئیل** و کبّر **ابراهیم** و کبّر **اسماعیل**. **ابراهیم** برنگرست **جبرئیل** را دید بر هوا که می‌آمد و آن نرمیش عظیم فدای **اسماعیل** باوی و **جبرئیل** میگفت : الله اکبرالله اکبرالله اکبر ، **ابراهیم** بموافقت وی گفت : لااله الّاالله والله اکبر، **اسماعیل** گفت : الله اکبر ولله الحمد . این تکبیر سنّتی گشت در روزگار عید و در مناسك حجّ . و گفته‌اند آن کبش؛ عظیم خواند از بهر آنکه قربان **هابیل** بود از نخست و پذیرفتهٔ حق بود و روزگار دراز در بهشت چرا کرده بود . قیل : رعی فی الجنّة اربعین خریفاً **سعید جبیر** گفت : حُقّ له ان یکون عظیماً ـ سزاست که آنرا عظیم گویند ؛ فرستندهٔ آن رب‌ّ العالمین ، آرندهٔ آن **جبرئیل امین** ، فدای **اسماعیل** جدّ سیّدالمرسلین. و قال **الحسن** :ما فُدی **اسمعیل** الّا بتیسٍ من الاروی (۱) اهبط علیه من **ثبیرٍ** وکان یملأ الهوآء یعاراً .

« و ترکنا علیه » ای ـ علی **ابراهیم** « فی الآخرین » ثناءً حسناً .

« سلامٌ علی ابرهیم ، کذلك نجزی المحسنین ، انه من عبادنا المؤمنین » .

« وبشّرناه باسحق نبیّاً من الصالحین » ـ قیل : **اسحق** بالعربیة **الضحاك** و اول من شاب **ابرهیم** و سمّ بالشیب لانّ الناس کانوا لایعرفونه من **اسحق** ولا **اسحق** منه لعظم الشبه بینهما فوسم بالشیب لیفرق بینهما ثمّ شاب الناس بعده .

« وبارکنا علیه » ای علی ابرهیم فی اولاده « وعلی اسحق » بکون اکثرالانبیاءِ من نسله .یقال : خرج من **یعقوب بن اسحق** اربعة آلاف نبیّ. وصحّ فی الحدیث : « بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبیّ » . « و من ذرّیّتهما محسنٌ و ظالمٌ لنفسه » ای ـ مؤمن و کافر « مبین » ظاهرٌ . هذا کقوله فی **سورة البقرة** : « من آمن منهم بالله والیوم الآخر » قال

۱ـ اروی جمع کثرت رُویّه (بالضم ویکسروالیاء مشدده) بر غیر قیاس. بز کوهی (منتهی الارب)

« و من کفر ». للعلماء فی الذبح ثلثة اقوال : احدها انه امر بالذبح ثمّ نسخ ، الثانی انه امر غیر ممتدّ فلایحتمل النسخ ، والثالث انه اتی بما امر به علی ما سبق بیانه .

« ولقد مننّا علی موسی و هرون » ای ـ انعمنا علیهما بالنبوة .

« ونجّیناهما و قومهما» یعنی **بنی اسرائیل** « من الکرب العظیم » یعنی من استعباد **فرعون** ایّاهم ومن کرب الغرق .

« ونصرناهم » یعنی **موسی و هرون** و قومهما « فکانوا هم الغالبین » علی **القبط**.

« وآتیناهما الکتاب المستبین »ای ـ المستنیر وهو **التوریة** . قیل: هذه السین کهی فی قوله : « یستسخرون . . . » ـ بان وابان واستبان واحدٌ .

« و هدیناهما الصراط المستقیم » دین الله الاسلام ، ای ـ اثبتناهما علیه .

« وترکنا علیهما فی الآخرین، سلامٌ علی موسی وهرون، انا کذلک نجزی المحسنین، انهما من عبادنا المؤمنین، و ان الیاس لمن المرسلین ». **عبدالله مسعود** گفت : **الیاس** ، **ادریس** است او را دو نام است ؛ همچون **یعقوب** که او را دو نام است : **اسرائیل** و **یعقوب** . ودر مصحف **ابن مسعود** چنین است : « و انّ ادریس لمن المرسلین » و قول **عکرمه** اینست . امّا جمهور مفسّران برانند که **الیاس** پیغامبری بود از **بنی اسرائیل** بعد از **موسی** و از فرزندان **هارون** بود ، **الیاس بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هرون بن عمران** . و قیل : هو ابن عمّ الیسع ، و بعثت وی بعد از **حزقیل** پیغامبر بود چون روزگار **حزقیل** بسر آمد **بنی اسرائیل** سر بطغیان و فساد در نهادند ، سبطی از ایشان بت پرست شدند در نواحی **شام** جائی که **بعل بك** گویند و نام آن بت که می‌پرستیدند **بعل** بود ، وبه سمیّت مدینتهم **بعلبك** ، وآن **بعل** بالای وی بیست گز بود وچهار روی داشت شیطان درجوف وی شدی وباایشان سخن گفتی تا ایشانرا بفتنه افکندی. « و من یضلل الله فلاهادی له » و ایشانرا پادشاهی بود نام وی **اُجب** ، زنی داشت نام وی **ازبیل** وکانت قتالة للانبیاء یقال هی التی قتلت **یحیی بن زکریا** ، این پادشاه وزن وی و

آن سبط **بنی اسرائیل** که دران مدینهٔ **بعلبك** مسکن داشتند همه **آن بعل** رامیپرستیدند ورب العالمین بایشان **الیاس** پیغامبر فرستاد، **الیاس** ایشانرا بتوحید الله دعوت کرد ایشان سروازدند و قصد قتل وی کردند **الیاس** ازیشان بگریخت در میان کوهها باغاری شد و هفت سال آنجا بماند متواری ازبن کیاه و نبات زمین میخورد وجاسوسان ملك **اجب** پیوسته در جست وجوی وی بودند ورب العزة او را از ایشان نگه داشت ، بعد از هفت سال از آن کوه فرو آمد در خانهٔ زنی پنهان شد، مادر **یونس بن متی** و **یونس** آنوقت کودك بود رضیع ،آن زن شش ماه اورا تعهد کرد وتیمار داشت . ودرقصه آورده اند که **یونس** بکودکی فرمان یافت وآن مصیبت درمادر وی اثر کرد دست در دامن **الیاس** زد گفت توپیغامبر خدائی و دعای تو مستجاب بود دعا کن تارب العزة او رازنده گرداند، **الیاس** دعا کرد ورب العزة او را بدعای وی زنده گردانید ، پس دگر باره **الیاس** با کوه شد و آن قوم و آن پادشاه روز بروز در عصیان و طغیان می افزودند تا آن غایت که ملك **اجب** وزن وی **ازبیل** پنجاه مرد از قوم خویش بر گزیدند ، خداوندان بأس و شدت و ایشانرا بمکر و خدیعت فرستادند تا بمکر ودستان **الیاس** را ازان کوه بزیر آرند و اورا هلاك کنند آن پنجاه مرد بدامن کوه رفتند و باآواز بلند گفتند : ای پیغامبر خدا مابتو ایمان آوردیم وبهرچه گفتی ترا مصدق داشتیم وملك **اجب** وقوم وی همه بتو ایمان آوردند واز گفته و کردهٔ خود پشیمان گشتند ، از بهرخدا بیرون آی و دیدار خود ما را بنمای تا عذری بخواهیم ، **الیاس** گفت : اللّهم ان کانوا صادقین فیما یقولون فاذن لی ان ابرز الیهم وان کانوا کاذبین فاکفنیهم و ارمهم بنار تحرقهم ! هنوز **الیاس** این سخن تمام نگفته بود که آتشی بیامد از آسمان وهمه را بسوخت خبر هلاك ایشان به **اجب** رسید عبرت نگرفت و از کفرو شرك باز نگشت بلکه در طغیان و عصیان بیفزود . بعد از آن **الیاس** دعا کرد تا رب العزّة برایشان قحط وجوع مسلّط کرد گفت : بارخدایا هفت سال باران از آسمان و نبات از زمین باز گیر که ایشان سزای این عذاب اند . فرمان آمد که . یا **الیاس** انا ارحم بخلقی من ذلك وان کانوا ظالمین ولکن اعطیك مرادك ثلث

سنین . پس سه سال در زمین ایشان نه از آسمان باران آمد نه از زمین نبات تا خلقی از آدمیان و دیگر جانوران دران قحط وجوع هلاك شدند ، ودر **بنی اسرائیل** کودکی بود نام وی **الیسع بن خطوب** به **الیاس** ایمان آورده و پیوسته درخدمت وی بود و هر جا که **الیاس** رفتی او رابا خود بردی ،چون مدت سه سال قحط و نیاز بسر آمد از رب العزّة وحی آمد که: یا **الیاس** انك قد اهلکت کثیراً من الخلق ممّن لم یعص من البهائم والدواب والطیور والهوام ـ ای **الیاس** خلقی ازین بی گناهان چهار پایان وددان و مرغان درین قحط هلاك شدند و ایشان هم ایمان نیارند . بعد از ان رب العزّة ایشان را باران فرستاد و در زمین ایشان خصب و فراخی نعمت پدید آمد وایشان همچنان بر کفر و شرك خویش مصرّ بودند و قصد قتل **الیاس** کردند ، پس **الیاس** دعا کرد که بارخدایا مرا ازایشان برهان چنانکه خود خواهی ،او را گفتند در فلان جایگه منتظر باش تا اسبی بینی بروی نشین ومترس . **الیاس** بمیعاد آمد و **یسع** باوی اسبی دید آتشین آنجا ایستاده . وقیل: لونه کلون النار ، **الیاس** بران اسب نشست و اسب بالا گرفت ، **یسع** گفت :یا **الیاس** ما تأمرنی ـ مرا چه فرمائی ؟ فرمی **الیاس** الیه بکسائه من الجوّ ـ **الیاس** گلیم خویش از هوا بوی انداخت ،یعنی که ترا خلیفت خویش کردم بر **بنی اسرائیل** فرفع الله **الیاس** من بین اظهرهم وقطع عنه لذة المطعم والمشرب و کساه الرّیش فکان انسیّاً ملکیّاً ارضیّاً سماویّاً . وقال بعضهم : **الیاس** موکّلٌ بالفیافی **والخضر** موکّلٌ بالبحار وهما یصومان شهر رمضان **بیبت المقدس** ویوافیان الموسم فی کلّ عام وهما آخر من یموت من **بنی آدم** ، فذلك قوله عزّوجلّ :« وانّ الیاس لمن المرسلین اذقال لقومه الا تتّقون » عذاب الله بالایمان به ؟

« اتدعون بعلاً » وهو اسم الصنم الذی کانوا یعبدونه ، وکان صنماً من ذهبٍ طوله عشرون ذراعاً فی عینیه یا قوتتان کبیرتان . قال **مجاهدٌ** و **قتادة** : **البعل** الرّبّ بلغة **اهل الیمن** . و قیل هو اسم امرأةٍ عبدها قوم . و قیل : هو تنّینٌ عبده اهل ذلك الزمان. والمعنی : اتدعون بعلاً الهاً و تعرضون عن احسن الخالقین ؟

«الله ربکم و ربّ آبائکم الاولین». قرأ حمزة و الکسائی و یعقوب وحفص: «الله ربکم و ربَّ» بالنصب فیهما علی البدل. و قرأ الآخرون برفعهما علی الاستیناف.

«فکذبوه فانهم لمحضرون» فی النّار «الا عبادالله المخلصین» من قومه فانهم نجوامن العذاب «و ترکنا علیه فی الآخرین».

«سلامٌ علی الیاسین». قرأ نافعٌ وابن عامرٍ و یعقوب: «آل یاسین» بفتح الهمزة مشبعةً و کسر الّلام مقطوعةً علی کلمتین ویؤیّد هذه القرآءة انها فی المصحف مفصولةمن یاسین. و قرأ الآخرون: بکسر الهمزة وسکون اللام موصولة علی کلمةٍ واحدةٍ. فمن قرأ «آل یاسین» مقطوعاً اراد آل محمد (ص) روی ذلک عن ابن عباس و جماعةٍ و دلیله تفسیرهم قوله تعالی: «یس» یا محمد ویجوزان یکون اسم ذلک النبی «یاسین» لقراءة بعضهم «وانّ الیاس» بهمزةالوصل فزیدت فی آخره الیآء والنّون کما زیدت فی الیاسین، فعلی هذا یجوزان یکون «آل یاسین» آل ذلک النبی. و من قرأ «الیاسین» بالوصل علی کلمةٍ واحدةٍ ففیه قولان: احدهما انه لغة فی الیاس کسیناء و سینین و میکال و میکائیل، والثانی انه قدجمع، والمراد الیاس واتباعه من المؤمنین و اصله الیاسین بیآء النّسب فحذف کما حذف من الاعجمین والاشعرین. وفی قرآءة ابن مسعود: «سلامٌ علی ادراسین» علی تأویل انّ الیاس هو ادریس وهذاقول جماعةٍ من العلمآءِ منهم احمد بن حنبل قال احمد بن حنبل: خمسة من الانبیآءِ لهم اسمان: الیاس هو ادریس، یعقوب هو اسرائیل، یونس هو ذوالنون، عیسی هوالمسیح، محمد هو احمد صلوات‌الله علیهم اجمعین.

«وانّ لوطاً لمن المرسلین، اذنجّیناه واهله اجمعین، الّا عجوزاً» یعنی الخائنة امرأة لوط «فی الغابرین» ای الباقین فی المدن بعد خروج لوط واهله منها هلکت کما هلک الغابرون.

«ثمّ دمّرنا الآخرین» - التدمیر - الاهلاک.

«و انکم» یا اهل مکة «لتمرّون علیهم» ای - علی آثارهم و منازلهم «مصبحین».

یعنی وقت الصباح، « و باللیل » ای ـ تمرّون علیهم باللیل و النهار اذا ذهبتم الی اسفارکم و رجعتم، و ذلك لانّ ممـرّهم من المدینة الی الشام علی سدوم قریة قوم **لوط**، وهوقوله عزّوجلّ : « وانها لبسبیلٍ مقیم »، « افلا تعقلون» فتعتبروا بهم؟ « افلا تعقلون » ان من فعل ذلك بهم قادرٌ علی ان یفعل بکم مثله ؟

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « و انّ من شیعته لابراهیم، اذجآء ربه بقلبٍ سلیم » ـ **ابراهیم** از شیعت **نوح** بود ، در اصول توحید اگر چه مختلف بودند، در فروع دین و شرعیات و در شرایع جمله انبیا اصول دین و توحید یکسانست در ان اختلاف نه ، همانست که فرمود تعالی تقدّس : « شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً . . . » الآیة . اختلافی که هست در شرایع و احکام است و آن اختلاف رحمت است از خداوند جل جلاله بر خلق تا کار دین برخلق تنك نباشد « یریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر » ، و مثل ایشان چون قومی است که روی بمنزلی دارند هر یکی براهی میروند و آخر منزل یکی، راه بود نزدیك تـر و راه بـود دور تـر ، هیچ راه بسعادت آخرت نـزدیکتر از راه **مصطفی** (ص) و شریعت وی نیست ، از ینجاست کـه شریعت وی ناسخ شرعها آمد و عقدوی فاسخ عقدها آمد ، شرعی منزل نه محدث ، وعقدی مبرم نه مختل، شرعی مقدّس نه مهوّس، و عقدی مؤیّد نه موّقت ، شرعی معلوم نه مجهول ، و عقدی مبسوط نه مقصور ، شرعی که از روشنی چون آفتاب روزست ودوستانرا عظیم‌دل افروزست **مصطفی** (ص) فرمود :« کیف انتم اذا کنتم من دینکم فی مثل القمر لیلةالبدر ولایبصره منکم الاالبصیر ».

« اذ جآء ربه بقلبٍ سلیم »ـ **ابراهیم** روی نهاد بدرگاه رب‌العزّة بدلی‌سلیم بی‌هیچ آفت و بی هیچ فتنه ، از علائق رسته واز حظّ نفس‌خویش واپرداخته ، همانست که‌فرمود: « انی ذاهبٌ الی ربی » ذهابه فی الله اوجب ذهابه الیه . در کار الله نیك برفت تا در راه الله راست رفت ، حق تعالی **ابراهیم** را فرمود : « انی ذاهبٌ الی ربی » اخبارست از قول

او، **موسی** را گفت : « جآء موسی لمیقاتنا » اخبارست ازصفت او ، **مصطفی** را فرمود: « اسری بعبده » ازصفت خود اخبارست در حقّ او . **ابراهیم** درمقام تفرقت بود ،**موسی** در عین جمع بود، **مصطفی** در جمع جمع بود .نشان تفرقت **ابراهیم** « انی وجهت وجهی للّذی فطر السموات والارض » ، نشان جمع **موسی** « و قرّبناه نجیّا » ،نشان جمع جمع **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام « دنافتدلّی » . برذوق اهل معرفت « انی ذاهبٌ الی ربی » اشارت است بانقطاع بنده ، و معنی انقطاع با حق بریدن است دربدایت بجهد و درنهایت بکلّ در بدایت تن در سعی وزبان در ذکر و عمر درجهد ، و در نهایت با خلق عاریت و با خود بیگانه وز تعلّق آسوده ، صد سال آفتاب از مشرق بـرآید و بمغرب فروشود تـا منقطعی را دیدهٔ آن دهند که مقام خلق ازمقام حق باز شناسد و بدایت از نهایت بازداند

واسطی گفت : **خلیل** ازخلق بحق میشد و **حبیب** ازحقّ بخلق می آمد ،او که ازخلق بحق شود حق را بدلیل شناسدواو که ازحق بخلق آید دلیل رابحق شناسد ، نه بینی که**خلیل** ازراه دلیل درآمد بهردلیلی که میرسید دروهمی آویخت که «هذاربی» واین بدایت حال وی بود چون بنهایت رسیدجمال توحید بدیدهٔ عیان بدید گفت : «انی ذاهبٌ الـی ربی سیهدین » .

پیر طریقت گفت : الهی ! او که حق را بدلیل جوید ببیم و طمع پرستد ، و او که حق را باحسان دوست دارد روزمحنت بر گردد ، واو که حق را بخویشتن جوید نا یافته یافته پندارد . الهی ! عارف ترا بنور تو میداند از شعاع وجود عبارت نمی‌تواند ، درآتش مهر میسوزد و از نار باز نمی پردازد .

« فلمّا بلغ معه السّعی » ـ **اسماعیل** کودکی روزبه روزافزون بود ، کریم برآمده و عزیز برخـاسته ،سلالهٔ خلت بود وصدف درّ **محمد مرسل** بود ، گوشهٔ دل **خلیل** درو آویخت، بچشم استحسان درونگرست ،از درگاه عزت عتاب آمد که‌ای **خلیل** ما ترا ازبت آزری نگه داشتیم تادل دربند عشق اسماعیلی کنی ؟هرچه حجاب راه خلت باشدچه بت آزری وچه روی اسماعیلی .

بهر چه از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چـه ایمـان

بهر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

ای **خلیل** دعوی‌دوستی ما کردی ومریدواردرراه‌ارادت آمدی که:«انی وجّهت وجهی للّذی فطرالسموات والارض» ، از خلایق و علایق بیزاری گرفتی که « انهم عدوّ لی‌الارب‌العالمین » ، اکنون آمدی و دلی که بر محبت جلال و جمال ما وقف است فا(۱) او پرداختی و مهر مهر برونهادی ، قرّبه لی قرباناً وانقطع الیّ انقطاعاً ـ خیز اورا قربان کن ؛ ورمارا میخواهی درد خود را درمان کن .

تا دل ز علایقت یگانه نشود یك تیر ترا سوی نشانه نشود

تا هردوجهانت از میانه‌نشود کشتی بسلامت بکرانه نشود

پیران‌طریقت مریدان را درابتدای ارادت از دیده فرو گیرند تا درهیچ‌چیزننگرند برای‌آنکه هرچه بیرون نگرند‌آن چیز وبال ایشان گردد ومایهٔ محنت . **یعقوب** روزی بدیدهٔ استحسان درجمال **یوسف** نگرست ، ببین که چه محنت کشید وچون مبتلا گشت بفراق **یوسف** ! **مصطفی** (ص) روزی فرمود : من **عایشه** را دوست دارم ، کشید آنچه کشید و دید آنچه دید از گفتار و افك منافقان ! **خلیل** راهمین حال‌افتاد، گوشهٔ دل‌بمهر **اسماعیل** داد ، هم‌خود ببلاافتاد وهم **اسماعیل** را بمحنت افکند. چون قصهٔ خواب‌باوی بگفت که « انی اری فی المنام انی اذبحك » **اسماعیل** خود رشید بود ، کریم طبع و نیکو خلق ، جواب داد که : « یا ابت افعل‌ماتؤمر ستجدنی‌ان شآء اللّه من‌الصّابرین » ـ ای پدر آنچه فرموده‌اند بجای‌آر ، راه خلّت تو پاك باید وپسندیده ، مارا گوخواه سرباش و خواه مباش . سخن گفته‌اند تا از یشان هردو کدام سخی تر بود ، او که فرزندمی‌فدا کرد یا او که جان و تن فدا کرد ؟ **ابراهیم** گفت : کار من عجب تر که فرزند عزیز می فدا کنم ، **اسماعیل** گفت : سخاوت‌من‌عظیم‌تر که‌جان عزیز وتن نفیس‌می‌فدا کنم ، ابراهیم گفت : ترا دردیك ساعته بیش‌نبود ، و مرادرهرنفسی دردی بود ، و در هرلحظه‌یی‌اندوهی که بدست خویش فرزند خویش کشته باشم ، چنانستی که رب العزة گفتی : من از شما هر دو جواد ترم و کریم تر که نا کشته بکشته برداشتم‌وناخواسته فدا فرستادم « وفدیناه

۱ـ نسخهٔ ج : وا

بذبح عظیم، »چرا بزرگوار و عظیم نباشد ذبیحی که‌الله فرستد! **جبرئیل** آرد، **ابراهیم** پذیرد فدای **اسماعیل** شود.

قوله: « وانّ الیاس لمن المرسلین » ـ **محمدبن احمدالعابد** گوید: در **مسجد اقصی** نشسته بودم، روزآدینه بعد از نماز دیگر که دو مرد را دیدم یکی برصفت‌وهیئت ما، وآن دیگر شخصی عظیم بود قدّی بلند و پیشانی فراخ پهن قدر ذراعی، این شخص عظیم از من دورنشست وآنکه برصفت و قدّ مابود فرا پیش من آمد و سلام کرد، جواب سلام دادم و گفتم: من انت رحمك الله ـ تو کیستی وآن که ازما دورنشسته کیست؟ گفت من **خضر**ام واو برادر من است **الیاس**. گفتا: رعبی از ایشان دردل من‌آمد و بلرزیدم، **خضر** گفت: لابأس علیك نحن نحبّك ـ ما تو را دوست داریم چه اندیشه بری؟ آنکه گفت: هرکه روزآدینه نماز دیگر بگزارد و روی سوی قبله کند و تاب‌وقت فرو شدن آفتاب همی گوید: یا الله یا رحمن، رب العزة دعای وی مستجاب گرداند و حاجت وی رواکند. گفتم: آنستنی آنسك الله بذکره، گفتم‌طعام توچه باشد؟ گفت: کرفس و کماه، گفتم: طعام **الیاس** چه باشد؟ گفت: دورغیف حواری هر شب وقت افطار، گفتم: مقام او کجا باشد؟ گفت: در جزائر دریا، گفتم: شما کی باهم‌آئید؟ گفت: چون‌یکی از اولیا از دنیا بیرون شود هردو برونماز کنیم، و در موسم **عرفات** بهم آئیم و بعد از فراغ منسك؛ او موی من‌باز کند ومن موی او باز کنم. گفتم: اولیاء الله را همه‌شناسی؟ گفت: قومی معدود را شناسم، آنکه گفت: چون رسول خدا (ص) از دنیا بیرون شدزمین بالله نالید که: بقیت‌لایمشی علیّ نبیّ الی یوم القیمة، رب العالمین فرمود: من ازین‌امّت مردانی را پدیدآرم که دلهای ایشان بر دلهای انبیا باشد. آنکه خضر برخاست تا رود من نیز برخاستم تا باوی باشم، گفت: تو با من نتوانی بودن من هرروز نماز بامداد به **مکه** گزارم در **مسجدحرام**، وهمچنان نشینم نزدیك **رکن شامی** در حجر تا آفتاب برآید، آنکه‌طواف کنم‌ودور کعت خلف‌المقام‌بگزارم و نماز پیشین به **مدینهٔ‌مصطفی** گزارم و نماز شام به **طورسینا** ونماز خفتن بر **سدّ ذوالقرنین**، و همه شب آنجاپاس دارم چون وقت صبح باشد نماز بامداد با **مکه** برم در **مسجدحرام**

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: « **وانّ یونس لمن المرسلین** (۱۳۹) » یونس ازفرستادگان‌ما بود.

« **اذا ابق الی الفلك المشحون** (۱۴۰) » آنگه که با کشتی گران بار گریخت.

« **فساهم** » تیر انداخت وقرعه‌یی زد ، « **فکان من المدحضین** (۱۴۱) » و هر بار بروی افتاد .

« **فالتقمه الحوت** » ماهی فرو برد او را ، « **و هو ملیم** (۱۴۲) » و گناه او را بود و خویشتن را بجای سرزنش آورد .

« **فلولا انه کان من المسبحین** (۱۴۳) » اگرنه آن بودی که او در روزگار گذشته از ستایندگان بود و پرستگاران .

« **للبث فی بطنه** » می بودی درشکم آن ماهی ، « **الی یوم یبعثون** (۱۴۴) » تا آنروز که خلق را برانگیختندی .

« **فنبذناه بالعرآء** » اورا با هامون انداختیم ، « **و هو سقیم** (۱۴۵) » واو بیمار .

« **و انبتنا علیه** » و برزویانیدیم برو ، « **شجرةً من یقطین** (۱۴۶) » درختی گسترانیده بی ساق .

« **وارسلناه** » وفرستادیم اورا ، « **الی مائة الف او یزیدون** (۱۴۷) » بصدهزار مردم و بیش ازآن .

« **فآمنوا** » بگرویدند ، « **فمتعناهم الی حین** (۱۴۸) » وایشانرا برخورداری و زندگانی دادیم درین‌جهان تاآنگه که اجلها در رسید .

« **فاستفتهم** » بپرس از ایشان ، **الربك البنات ولهم البنون** (۱۴۹) » باش خداوند ترا دختران و ایشان را پسران ؟

« **امخلقنا الملئکة اناثاًوهم شاهدون** (۱۵۰) » یا ماچون‌فریشتگان‌میآفریدیم ایشان حاضر بودند [که مادینان میگویند] ؟

« **الاانهم من افکهم** » آگاه باشید[۱] که ایشان از دروغ زنی ایشانست ، « **لیقولون** (۱۵۱) **ولدالله** » که میگویند که الله فرزندزاد ، « **وانهم لکاذبون** (۱۵۲)» ایشان دروغ زنان اند .

« **اصطفی البنات علی البنین** (۱۵۳) » بر گزید دختران را بر پسران ؟

« **مالکم کیف تحکمون** (۱۵۴) » چه رسید شما را چونست این حکم که میکنید و این سخن که میگوئید ؟ !

« **افلاتذکرون** (۱۵۵) درنیابید و نپذیرید ؟

« **ام لکم سلطانٌ مبین** (۱۵۶) » یا شما را حجّتی پیدا و دست آویزی درست هست ؟

« **فأتوا بکتا بکم ان کنتم صادقین** (۱۵۷) » بیاریداین نامهٔ خویش که‌دارید از من اگر می‌راست گوئید .

« **وجعلوابینه و بین الجنة نسباً** »میان الله و میان فریشتگان نژاد ساختند ، « **ولقد علمت الجنة** » و بدانسته‌اند فریشتگان ، « **انهم لمحضرون** (۱۵۸) » که پرستگاران ایشان در آتش حاضر کردنی اند .

« **سبحان الله عمایصفون** (۱۵۹)» پاکی وبی‌عیبی خدایرا ازان‌صفت وچونی که ایشان میگویند .

« **الاعبادالله المخلصین** (۱۶۰)» مگرآن صفت که بندگان مخلصان ،ا کدلان میکنند او را .

«**فانکم و ماتعبدون** (۱۶۱)» شما واینان که بباطل می‌پرستید .

« **ما انتم علیه بفاتنین** (۱۶۲)» بی‌راه کننده نیستید کسی را برو که الله است .

« **الا من هو صال الجحیم** (۱۶۳) » مگر کسی را که او خود درخواست من و دانش من بآتش شدنی است .

۱ـ نسخهٔ الف : بید .

« **ومامنا الا له مقام معلوم** (۱٦٤) » و نیست از ما هیچ کس مگر که او را ایستادن گاهی است پرستش را ، شناخته و دانسته ، « **و انالنحن الصافون** (۱٦٥) » و ما قطار داران‌ایم پرستش الله را

« **و انا لنحن المسبحون** (۱٦٦) » و ماستایندگانیم بپاکی او را .

« **وان كانوا ليقولون** (۱٦٧) » هیچ نبودمگر که میگفتند :

« **لوان عندنا ذكراً من الاولين** (۱٦٨) » اگر بنزدیك ما بودی سخنی‌ونامه‌یی و باز گفتی از قصّه های پیشینان .

« **لكنا عبادالله المخلصين** (۱٦٩) » ما بآن‌نامه‌خدایرا براستی پرستکاران‌بودیمی و ازدل پاك رهیگان .

« **فكفروا به** » پس بآن‌یادونامه که بایشان آمدکافرشدند ، « **فسوف يعلمون** (۱۷۰) » آری آگاه شوند .

« **ولقد سبقت كلمتنا** » بدرستی که‌پیش‌شدسخنان ما « **لعبادنا المرسلين** (۱۷۱) » بندگان فرستادگان ما را .

« **انهم لهم المنصورون** (۱۷۲) » که ایشان آنند که یاری دادگان من‌اند .

« **وان جندنا لهم الغالبون** (۱۷۳) » و سپاه ما ایشان اند که آخر به آمده و از شکنندهٔ ایشانند .

« **فتول عنهم** » روی گردان ازیشان ، « **حتى حين** (۱۷٤) » تایکچندی.

« **وابصرهم** » وایشانرا سیر ببین ، « **فسوف يبصرون** (۱۷٥) » که ایشان روز خویش بخواهند دید .

« **افبعذابنا يستعجلون** (۱۷٦) » باش بعذاب مامی‌شتابند ؟

« **فاذا نزل بساحتهم** » آنگه که عذاب بدر سرایهای ایشان فروآید ، « **فسآء صباح المنذرين** (۱۷۷) » بدابامدادآگاه کردگان بیم نمودگان .

« **و تول عنهم** » روی گردان ازیشان ، « **حتى حين** (۱۷۸) » تایکچندی .

« **وابصر فسوف يبصرون** (۱۷۹) » و می نگر تا بینی که ایشان چه روز بینند

« **سبحان ربّك** » پاکی و بی عیبی خداوند ترا ، « **رب العزّة** » خداوند توانائی و خداوند بی همتائی . « **عما يصفون** (۱۸۰) » از ان چونیها که دشمنان می گویند .

« **وسلامٌ على المرسلين** (۱۸۱) » و درود برفرستادگان او .

« **والحمدلله رب العالمين** (۱۸۲) » و ستایش نیکو الله را خداوند جهانیان .

النوبة الثانية

قوله تعالى : «وانّ يونس لمن المرسلين » بعثه الله الى اهل نينوى من **الموصل** واسم ابيه **متى** واسم امّه **تنحيس** وهو **ذوالنون** وهوصاحب الحوت سمّى به لانّه التقمه « اذابق » اى ـ هرب وتباعد « الى الفلك المشحون » اى ـ المثقل المملوء ،وكان **يونس** عليه السلام وعدقومه العذاب فلمّا تأخرّالعذاب عنهم خرج كالمتشوّر عنهم فقصد البحر و ركب السفينة . و قيل : لمّا وعدهم العذاب خرج من بين اظهرهم كعادةالانبيآء اذانزل بقومهم العذاب . و قيل : وعدهم العذاب لثلثة ايّام فاعلمهم و خرج منهم قبل ان يؤمر بـالخروج فلمّا اتيهم العذاب بعد ثلث فزعوا الى **يونس** فلم يجدوه ، ففزعواالى الله عزوجل و خرجوا الى الصحرآء باهـاليهم واولادهم و دوابّهم و فرّقوابين الامّهات والاطفال بين الاُتن و الجحوش و بين البقر و العجول و بين الابل والفصلان و بين الضّان والحملان و بين الخيل و الافلاء فرتفع الضّجيج الى السمآء فلمّا امسى **يونس** سأل محتبطاً مرّبقومه فقال : هم سالمون ، فابق مغاضباً حتى اتى البحر وقال : انهم يكذّبوننى فماذا ارى يفعلون بى آلان و قدآمنوا فلمّا ركب السفينة احتبست السّفينة ، و قيل : رست ، فقال الملّاحون هاهنا عبدٌ آبقٌ من سيّده فاقترعوا فاصابه القرعة **يونس** ، قيل : ثلث مرّات ، فقام **يونس** و قال : انا الآبق » فالقى نفسه فى البحر فصادفه حوت جآء من قبل **اليمن** فـابتلعه فـنزل به الى قرار الارضين حتّى سمع تسبيح الحصا . و قيل للحوت : ماجعلناه لك رزقاً

انما جعلناك له مسجداً . و تمام القصّة مذکور فیما سبق .

« فساهم » ـ المساهمة ـ المقارعة ، و ذلك القاء السّهام علی وجه القرعة ، « فکان من المدحضين » ای ـ المقروعين المغلوبين بالحجّة . يقال : دحضت حجّته فهی داحضة و ادحضت زيداً اذا ادحضت حجّته وغلبته . وقيل : « المدحض » الملقی فی البحر ، والدحض الزّلق ومنه قولهم : اللّهم ثبّت اقدامنا يوم دحض الاقدام ، و « الملیم » هو الذی يأتی امراً يلام عليه وان لم يلم و الملوم الّذی اخذته الالسنة باللآئمة و ان لم يأت ذنباً .

« فلولا انه کان من المسبّحين » ای ـ المصلّين العابدين الذّاکرين لله قبل ذلك وکان کثير الذکر . قال **الضحاك** : شکر الله له طاعته القديمة . وقال **سعيد بن جبير** : « فلولا انه کان من المسبّحين » فی بطن الحوت ، و ذلك قوله : « لا اله الّا انت سبحانك انی کنت من الظالمين » .

« للبث فی بطنه الی يوم يبعثون » ـ فيه ثلثة اوجهٍ : احدها بقی هو و الحوت الی يوم البعث ، والثانی يموت الحوت و يبقی هو فی بطنه ، والثالث يموتان ثمّ يحشر **يونس** من بطنه فيکون بطن الحوت له قبراً الی يوم القيمة ، فلم يلبث لکونه من المسبّحين ، و اختلفوا فی مکثه فی بطن الحوت ، فقيل : لبث ستّة اشهرٍ و قيل : اربعين يوماً و عليه الاکثرون . و قيل : سبعة ايامٍ . و قيل : التقمه صباحاً و نبذه مساءً و هو قول **الحسن** .

« فنبذناه بالعرآءِ » ای ـ رمیناه بالمکان الخالی عن الشجر و النبات والبناء . و قيل : « العرآء » الساحل وقيل : وجه الارض . « وهو سقيم » مريضٌ ممّا ناله من التقام الحوت فصار کبدن الاطفال فی الرّقة والضّعف . وقيل : کالفرخ الممعطّ .

« وانبتنا عليه شجرةً من يقطينٍ » يعنی القرع ، و عليه اکثر المفسّرين ، و خصّ بالقرع لانه لمّا نبذ بالعرآءِ کان فی غاية الرّقة و اللطافة فکان يؤذيه و قوع الذباب عليه وورق القرع لايحوم حوله الذباب . و قيل : « اليقطين » کلّ شجرةٍ تنبطح علی وجه الارض ليس لها ساق تسمّوا عليه من بطيخ او قثآء او قثد[1] او حنظل او قرع او غيره .

---

۱ ـ قثد (بفتح ثاءِ) خيار بالنگ و آنرا خيار با درنگ نيز نامند (منتهی الارب).

قيل : هو يفعيل من القطون و هوالاقامة ، والقاطين ـ المقيم الساكن ، و القطنی ـ الزرع الّذی یقیم فی الارض من الخضر . و قال مقاتل بن حيان : كانت تختلف اليه و علّة يشرب من لبنهاحتّیقوی ثمّ يبست الشجر فبکی حزناًعليها فا وحی الله تعالی اليه : اتبکی علی هلاك شجرة ولاتبکی علی هلاك مائة الف اويزيدن ؟ فان قيل : قال هاهنا : « فنبذناه بالعرآء » و قال فی موضع آخر : « لولاان تدارکه نعمة من ربهلنبذ بالعرآء » فهذايدلّ علی انه ينبذ ، فالجواب قوله : « لولا » هناك يرجع الی الذّم معناه : لولا نعمة ربه لنبذ بالعرآء و هومذمومٌ ، لكنّه تداركته النعمة فنبذ و هو غير مذموم.

قوله : «وارسلناه الی مائة الف اويزيدون» ـ قيل : ارسل الی اهل نينوی من الموصل قبل ان يصيبه ما اصابه ، و المعنی : وقد ارسلناه . و قيل : ارسل بعد خروجه من بطن الحوت الی قوم آخرين . و يجوز ان يكون ارسل الی الاوّلين بشريعة اخری فآمنوا بها . وقوله : « اويزيدون » يعنی بل يزيدون . و قيل : « او» هاهنا بمعنی الواو كقوله : « عذراً او نذراً » . وفی الخبر عن رسول الله (ص) قال : « يزيدون عشرين الفاً » . و قال ابن عباس : ثلثين الفاً . وقيل : خمسة و ثلثين الفاً . وقيل : سبعين الفاً .

فآمنوا فمتّعناهم الی حين » يعنی الی انقضآء آجالهم ، و هذا كناية عن ردّ العذاب عنهم و صرف العقوبة ، فان قيل لِمَ لم يختم قصّة لوط و يونس بالسلام اسوة من تقدّم من الانبيآء فی السورة ؟ قلنا : لانه لمّا قال : «وانّ لوطاً لمن المرسلين ، وانّ يونس لمن المرسلين » فكانه قد قال : سلامٌ عليهما لانّ الله عزوجل قد سلم علی جميع المرسلين آخر السورة ، فقال : « و سلامٌ علی المرسلين » فاكتفی بذلك عن ذكر كلّ واحد منفرداً بالسلام .

« فاستفتهم » يعنی : سل يا محمد اهل مكة ، سؤال توبيخ و تجهيل : « الربك البنات و لهم البنون »وذلك انّ بنی خزاعة زعموا انّ الملائكة بنات الله لذلك يسترهنّ، يقول : ایّ قياس يقتضی ان يختار سبحانه لنفسه الانقص و يجعل لكم الأفضل ؟

« ام خلقنا الملآئكة اناثاً وهم شاهدون » حاضرون خلقنا اياهم ، هذا كقوله :

« اشهدوا خلقهم » فیشهدون عن مشاهدة و عیان؟

آلا انّهم من افکهم لیقولون ولد الله » ای ـ لم یقولوا عن قیاس ولا مشاهدة بل عن کذب محض یقولون ولدهم الله « و انّهم لکاذبون » فی هذا و فی سائر مایتدیّنون به.

« اصطفی البنات علی البنین » رجع من الحکایة الی الخطاب، « اصطفی » هذه الف استفهام خفیف فیه الف الوصل اصله « أ اصطفی » و الاصطفآء اخذ صفوة الشیء یقول: فکیف اخذ الشائب الکدر و ترک الصفو الخالص.

« مالکم » ای شیء لکم فی هذه الدّعوی « کیف تحکمون » لربکم مالاترضونه لانفسکم؟

« افلا تذکّرون » أنه واحدٌ لاولدله لاذکرٌ ولا انثی.

« ام لکم سلطانٌ مبینٌ » برهان بیّن علی انّ لله ولداً ام لکم کتابٌ من عندالله فیه انّ الملئکة بنات الله؟

«فأتوا بکتابکم » ای ـ فأتوا بذلک «ان کنتم صادقین » فی دعویکم، ربّ العالمین اندرین آیات حجّت آورد بر بنی خزاعه که فریشتگانرا دختران الله گفتند، میفرماید جلّ جلاله: درین دعوی که کردید حجّت وبرهان از سه وجه تواند بود: یا قیاسی روشن یا عیانی و مشاهده‌یی درست یا کتابی از نزدیك خدا بحقیقت، و شما را ازین سه چیز هیچ نیست نه قیاس نه مشاهده نه کتاب پس بدانید که دعوی شما باطل است دروغی برساخته و عنادی ظاهر گشته.

« وجعلوا بینه و بین الجنّة نسباً » ـ هذا تکرار للکلام الاوّل بعینه و هو تعظیمٌ لافکهم و الجنّة هاهنا الملئکة، سمّیت بهذا الاسم للمعنی الّذی سمّیت به الجنّ و هو اجتنانهم من العیون و استتارهم و منه سمّی الجنین و کذلك الجنون لانه خفآء العقل و اجننت المیّت اذا دفنته. و قال: ابن عباس: حیٌّ من الملئکة یقال لهم الجنّ و منهم ابلیس قالوا هم بنات الله. وقال الکلبی: قالوا لعنهم الله الملئکة بنات الله. فقال ابو بکر الصدیق: فمن امّهاتهم قالوا سروات الجنّ، ای ـ تزوّج من الجنّ فخرجت منها الملئکة

تعالی الله عن ذلك . و قال بعض الکفار : الباری جل جلاله و **ابلیس** اخوان والنوّر والخیر من الله والظلمة و الشرّ من **ابلیس** . و قال **الحسن** : معنی النسب انهّم اشرکوا الشیطان فی عبادة الله « ولقد علمت الجنّة انهّم لمحضرون » ای ـ علمت الملئکة انّ الذین قالوا هذا القول لمحضرون فی النار . و قیل : معناه علمت الملئکة انهّم میّتون ثمّ یحضرون الموقف ، کقوله : « وان کلّ لمّا جمیعٌ لدینا محضرون » ـ نحویان گفتند : « انّ »چون از قفای علم و شهادت آید مفتوح باشد مگر که درخبر لام درآید که آنگه مکسور باشد کقول العرب : اشهد انّ فلاناً عاقل و اشهد انّ فلاناً لعاقل .

ثمّ نزّه نفسه عمّا قالوا فقال : « سبحان الله عمّا یصفون ، الّا عباد الله المخلصین » تقدیره : انهّم لمحضرون الّا عبادالله المخلصین فانهّم لایحضرون . معنی آنست که ایشان در دوزخ حاضر کردنی اند مگر بندگان که خدایرا باخلاص عبادت کنند واورا یکتادانند و روا باشد که استثنا از واصفان بود یعنی پاکی و بی‌عیبی خدایرا از آن صفت که دشمنان میکنند مگر آن صفت که بندگان مخلصان پاك دلان میکنند او را .

« فانکم و ما تعبدون » ـ این آیت حجّتی روشن است بر قدریان . گفته‌اند : **عمر بن عبدالعزیز** این آیت حجّت آورد بر **غیلان** قدری . **غیلان** چون این آیت ازوی بشنید گفت : یا امیرالمؤمنین گوئی این آیت هرگز نشنیده بودم اکنون از ان مذهب باز گشتم و توبه کردم و نیز نگویم . عمر گفت : ارفع یدیك فقال **عمر** : اللّهم ان کان غیلان صادقاً فی توبته فتقبّلها منه و ان کان کاذباً فسلّط علیه من یسمل عینیه و یقطع یدیه و رجلیه و یصلبه . فلمّا کانت لیالی **هشام** عاد **غیلان** الی کلامه فی القدر فاخذه **هشام** وسمل عینیه و قطع یدیه و رجلیه و صلبه .

قوله : « فانکم و ماتعبدون ، ما انتم علیه » ـ الهآء فی قوله «علیه» راجعة الی الله عزوجل ، تأویل الآیة : انکم ایّها العابدون معبودا من دونی لستم انتم ضالّین و لامضلین علی الله احداً الاّ من هو داخل النار فی علم الله السابق . قال : **حماد بن زید** قال لی **خالدالحذاء** : اتیت **الحسن البصری** فقلت له : یا **باسعید** مامعنی قوله عزوجل : « فانکم

و ماتعبدون ما انتم علیه بفاتنین » الآیة ؟ فنظرالیّ الحسن وقال : ماکان هذا من کلامك یا باالمنازل ؟ قلت : اریدان اعلم ذلك ، قال : یقول عزوجل : « ماانتم بمضلّین » .

« الّا من هو صالی » النارفی علم‌الله السابق ـ میفرماید شما که‌بت پرستان اید شما ومعبودان شما هیچکس را بیراه نتوانید کرد مگر کسی که در علم من و در خواست من خود شقی است و بآتش شدنی است ، معنی این « علیه » همان است که مردمان گویند: افسد فلانٌ علیّ غلامی ، افسدعلیّ خادمی ، افسد علیّ شریکی ـ فلان کس غلام من برمن تباه کرد ، شاگرد من برمن تباه کرد ، انباز من برمن تباه کرد .

قوله « ومامنّا الّاله مقامٌ معلوم» ـ جمهورمفسران برانند که این سخن فریشتگان است . جبرئیل آمد و مصطفی را کفت : مامنّاملك الّاله فی السمآءِ مقامٌ معلومٌ یعبدالله هناك ـ نیست از ما هیچ فرشته‌یی مگر که او را درآسمان مقامی است معلوم که خدایرا جل جلاله درآن مقام می پرستد و تسبیح و تقدیس میکند . یعنی که مابندکان ایم و عابدان نه معبودان‌چنانك‌کافران‌میکویند ، نظیره قوله : « لن یستنکف المسیح ان‌یکون عبداً لله و لاالملئکة المقرّبون » . قال ابن عباس : ما فی السمآءِ موضع شبر الّا و علیه ملكٌ یصلّی او یسبّح . وقال النبی (ص) : « اطّت السمآء وحقّ لها ان تئطّ والذی نفسی بیده مافیها اربع اصابع الّا و ملكٌ واضع جبهته ساجداً لله » . ابو بکرورّاق کفت : مقام معلوم ایشان مقامات راه دین است و منازل تعبّد چون خوف و رجا و توکل‌ومحبّت و رضا وغیر ان . سدّی کفت : « مقامٌ معلومٌ» فی القربة و المشاهدة .

«وانا لنحن الصافّون » ـ قـال الکلبی : هم صفوف الملئکة فی السمآءِ للعبادة کصفوف الناس فی‌الارض .

« وانا لنحن المسبّحون » ای ـ المصلّون االمنزّهون‌لله عن السّوءِ . و قیل . هم الحافّون حول العرش . و قیل : فی‌الهوآءِ. قال قتادة :کان الرّجـال والنسآء یصلّون معاً حتی نزلت : « وما منا الّاله مقامٌ معلومٌ » فتقدّم الرجال و تأخر النسآءِ فکانوا یصلّون منفرداً حتی نزلت : « وانا لنحن الصّافّون و انا لنحن المسبّحون » و قیل : الضمیرهاهنا

راجعٌ الی النبی (ص) و المؤمنین و من خاطبهم من الکفار یعنی لیس منّا و منکم الّا من له فی الآخرة مقامٌ معلومٌ کقوله : « فامّا من طغی و آثر الحیوة الدنیا » الی آخرالآیتین.

و کذلك قوله : « وانا لنحن الصّافون » ـ المراد به النبی (ص) والمؤمنون یعنی نحن الصّافون لله فی الصلوة و نحن المسبّحون الممجّدون المنزّهون الله عن السوء . و قیل : مامنّا یوم القیمة الّا من له مقامٌ معلومٌ بین یدی الله عزوجل ·

ثمّ اعاد الکلام الی الاخبار عن المشرکین فقال : « وان کانوا » یعنی و قد کانوا « لیقولون » ـ هذه لام التأکید .

« لوانّ عندنا ذکراً من الاوّلین » ای ـ کتاباً مثل کتاب الاوّلین ،

« لکنّا عبادالله المخلصین » ـ هذا کقوله عزوجل : «واقسموا بالله جهدایمانهم لئن جآء هم نذیرٌ . . . » الآیة .

« فکفروا به » یعنی فلمّا اتاهم ذلك کفروا بـه . وفی الآیة وجهٌ آخرٌ و هم انهم قالوا لوعلمناحال آبائنا و ماآل الیه امرهم وکان ذلك کمایقوله **محمد** لآمنّابه واخلصنا لکنّا علی شكٍ ممّا یقوله فلانصدّقه فذلك قوله : « فکفروابه » ای ـ **بمحمدٍ** « فسوف یعلمون » ـ هذا تهدیدٌ لهم ، ای ـ سوف یعلمون عاقبة کفرهم ·

« ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون » ای ـ سبق و عدنا ایّاهم بالنصرة وهو قوله : « انالننصررسلنا » وقوله : « کتب الله لاغلبنّ اناورسلی » « انهم لهم المنصورون » ·

« وانّ جندنا لهم الغالبون » ای ـ حزب الله لهم الغلبة بالحجّة و بالنصرة فی العاقبة . قیل : لم یقتل نبیٌّ فی معرکةٍ و قتالٍ وانمّا قتل منهم من لم یؤمر بالقتال ، قال **الکلبی** : ان لم ینصروا فی الدنیا نصروافی الآخرة . وقیل : «هم المنصورون» بالحجّة والبرهان و الغالبون بالسلطان .

« فتولّ عنهم » ای ـ اعرض عن قولهم « حتّی حین » یعنی الی **یوم بدر** . وقیل : الی فتح **مکة** . و قیل : الی الموت . قال **السدی** : معناه فتول عنهم حتی نأمرك بالقتال .

وقال مقاتل بن حیان : نسختها آیة القتال .

« وابصرهم » ای ـ ابصرما ینالهم یومئذٍ « فسوف یبصرون » ذلك . وقیل : ابصر حالهم بقلبك « فسوف یبصرون » معاینة . و قیل : اعلمهم فسوف یعلمون . وقیل : « ابصر » ما ضیّعوا من امرنا « فسوف یبصرون » مایحلّ بهم من عذابنا . چون این آیه فروآمد و ایشانرا بعذاب تهدید کردند گفتند : متی هذا العذاب ـ این عذاب که ما را بوی‌می‌بیم دهند کی خواهد بود ؟

رب العالمین فرمود : « افبعذابنا یستعجلون » ـ بعذاب مامی‌ستابند و بتعجیل میخواهند؟ در توریة موسی است : ابی یغترون ام علیّ یجترؤن ـ بمهلت دادن و فرا گذاشتن من می‌فریفته [1] شوند یا برمن دلیری میکنند و نمی‌ترسند .

« فاذا نزل بساحتهم » نزل محمد بدار هم اونزل العذاب بفنائهم « فسآء صباح المنذرین » ای ـ بئس صباح الکافرین ، الذین انذروا بالعذاب . روی عن انس بن مالك قال : نزل رسول الله (ص) باهل خیبر لیلاً فلمّا اصبحوا اخرج الاکارون بمکاتلهم [2] و مساحیهم فرأوا رسول الله (ص) واصحابه فاذا سرعاتهم نحوا الحسن یقولون محمد والله والخمیس ، فقال رسول الله (ص) : خربت خیبر نحن اذانزلنا بساحة قومٍ « فسآء صباح المنذرین » .

ثمّ کرّر ماذکر تأکیداً لوعد العذاب و تعظیماً للتقریع ، فقال : « و تولّ عنهم حتّی حینٍ وابصر » العذاب اذانزل بهم « فسوف یبصرون » . و قیل : الاوّل فی الدنیا والثانی فی‌الاخرة .

ثمّ نزّه نفسه و امر المؤمنین بالتنزیه فقال : « سبحان ربك ربّ العزة عمّا یصفون » من اتّخاذ الصّاحبة والاولاد . قوله : « رب العزة » معناه ذی‌العزة لانّ العزة صفته لامربوبه و فی الحدیث انّ بن عباسٍ سمع رجلاً یقول : اللّهم ربّ القرآن فانکر علیه ،

۱ـ نسخهٔ الف : فرهیفته . ۲ ـ مکاتل جمع مکتل : زنبیل که پانزده صاع درآن گنجد (منتهی الارب)

وقال القرآن ليس بمربوب لكنّه كلام الله .

«وسلامٌ على المرسلين» ـ عمّم الرسل بالسلام بعد ماخصّ البعض فی السورة لانّ تخصيص كلّ واحدٍ بالذكر يطول و المعنى : وسلامٌ على المرسلين الذين بلغوا عن الله التوحيد و الشرايع .

«والحمد لله رب العالمين» على هلاك الاعدآءِ ونصرة الانبيآءِ عليهم السلام . روى عن علی بن ابيطالب (ع) قال : «من احبّ ان يكال له غداً بالكيل الاوفى فليكن آخر كلامه حين يقوم من مجلسه : سبحان ربك ربّ العزة عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلين و الحمدلله ربّ العالمين» .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : «وانّ يونس لمن المرسلين . . » ـ خداوند كريم مهربان لطيف ورحيم بندگان چون يونس را درشكم ماهی بزندان كرد مونس وی ياد ونام خود كرد تا همی گفت : «لااله الّا انت سبحانك» نام الله چراغ ظلمت او بود ، ياد الله انس زحمت او بود ، مهر الله سبب راحت او بود ، هر كرا در دل مهر الله نقش بود ،

گرچه اندر آب و در آتش بود عيش او با مهر الله خوش بود

نام تو چراغ ظلمت يونس گشت آرايش هرچه در جهان مجلس گشت

هر چند كه از روی ظاهر شكم ماهی بلای يونس بود امّا از روی باطن خلوتگاه وی بود . ميخواست تا بی زحمت اغيار بادوست رازی گويد چنانك يونس راشكم ماهی خلوتگاه ساختند خليل را در ميان آتش نمرود خلوتگاه ساختند ، و صديق اكبر را با مهتر عالم درآن گوشهٔ غار خلوتگاه ساختند . همچنين هر كجا مؤمنی موحّدی است او را خلوتگاهی است و آن سينهٔ عزيز وی است و غار سرّ وی نزول گاه لطف الهی وموضع نظر ربانی . ای مؤمن موحّد گر بنازی ترا زيبد ، ورطرب كنی شايد كه خود ميگويد جلّ جلاله : غارسينهٔ مؤمن تعبيه گاه اسرار الهيّت ماست ، و بر درخت ايمان مؤمن آشيان

مرغ اقبال ماست ، و در مرغزار دل مؤمن چشمهٔ فیض نظرجلال ماست . اینت خلوتگاه مبارك ! اینت روضهٔ با نزهت ! اینت چشمهٔ زلال بی هیچ آفت ! غاری که ما در سینهٔ تو سازیم مأوی گاه دیو نباشد ، درختی که در باطن تو مانشانیم که « اصلها ثابت و فرعها فی السماء » برآن درخت مرغ وسوسهٔ شیطان آشیان گاه نسازد ، چشمه‌یی که از ساحت سینهٔ توسازیم و برجوشد از ان چشمه جزآب افضال نیاید ،آن غار که درسینهٔ توساختیم متعهد آن غار ما بودیم . درختی که درسینهٔ تو نشاندیم مربی آن درخت مابودیم ، گوهر معرفت که در صدف دل تونهادیم حارس آن گوهر ما بودیم .

در قصّه آورده‌اند که چون یونس علیه السلام ازان ظلمت نجات یافت و ازان محنت برست و با میان قوم خود شد ، وحی‌آمد بوی که فلان مرد فخاری را گوی تاآن خنورها و پیرایه ها که باین یکسال ساخته و پرداخته همه بشکند و بتلف‌آرد ، یونس باین فرمان که‌آمد اندهگن گشت و بران فخاری بخشایش کرد گفت : بارخدایا مرا رحمت می آید برآن مرد که یکساله عمل وی‌تباه خواهی کرد ونیست خواهد شد،آنگه الله فرمود : ای یونس بخشایش می نمائی بر مردی که عمل یکسالهٔ وی تباه و نیست میشود و بر صدهزار مرد از بندگان من‌بخشایش ننمودی وهلاك و عذاب ایشان‌خواستی یا یونس لم تخلقهم ولو خلقتهم لرحمتهم .

بشرحافی را بخواب دیدند گفتند حق تعالی باتوچه کرد ؟ گفت با من عتاب کرد گفت : ای بشرحافی‌آن همه خوف و وجل دردنیاترا از بهرچه بود ؟ اما علمت انّ الرحمة والکرم صفتی ـ ندانستی که رحمت و کرم صفت منست ؟! فردا مصطفی‌عربی را درکار گنهکاران امّت شفاعت دهد تاآنگه که گوید خداوندا مرا درحق کسانی شفاعت ده که هرگز هیچ نیکی نکرده‌اند ، فیقول الله عزوجل یا محمد هذالی ـ ای محمد این یکی مراست حق من و سزای من است ، آنگه خطاب‌آید که : اخرجوا من النّار من ذکرنی مرّة فی مقامٍ اوخاف منّی فی وقتٍ .

این‌آن رحمت است که سؤال در وی گم گشت ، این‌آن لطف است که اندیشه

درُ وی نیست گشت ، این آن کرم است که وهم درو متحیّر گشت ، این آن فضل است که حدآن از اندازهٔ غایت درُ گذشت ، بنده اگر طاعت کنی قبول بر من ، و رسؤال کنی عطا برمن ، ور گناه کنی عفو برمن ، آب در جوی من راحت در کوی من ، طرب در طلب من انس با جمال من ، سرور ببقای من شادی بلقای من .

و ما منّا الّا له مقامٌ معلومٌ » ـ این آیت برلسان طریقت اشارت است بمنازلات و مکاشفات ارباب حقیقت : یکی درشکروجد یکی در برق کشف ، یکی درحیرت شهودیکی در نورقرب ، یکی در ولایت وجود یکی دربهاءِ جمع یکی درحقیقت افراد . این هفت دریاست برسر کوی توحید نهاده ، رونده درین راه تا برین هفت دریا گذرنکند روا نباشد که بسر کوی توحید رسد و استسقای این هفت بحر ازهفت درگاه قرآنست که **مصطفی** علیه الصلوة و السلام خبرداد که : « انزل القرآن علی سبعة احرفٍ کلّها کافٍ شافٍ لکلّ آیةٍ منها ظهرٌ و بطنٌ و لکلّ حرفٍ حدّ و مطلع » . و چنانك صدیقان و سالکان راه فرمودند که برین هفت بحر گذر کنیدتا بتوحیدرسید ؛ این هفت بحررا فرمودند که برسدّهٔ رسالت آن مهتر عالم (ص) گذر کنیدوهرموجی از شرع اوتوقیعی بستانید و هر قطره یی از عهد اومدد خواهید تا پس آنکه منازل‌دوستان مارابشائید اینست رمز آن **پیر طریقت** که گفت : هر حقیقتی که ازسینهٔ عارف سر برزند تا دو گواه شریعت بردرستی وی گواهی ندهد ـ آن مقبول حق نشود .

« ولقد سبقت کلمتنا . . . » الآیة ـ کلمت اینجا مشتمل است برسه اصل یکی علم دیگر ارادت سؤم حکمت . اوّل سبق علم است ، پیش از کرد دانست که می باید کرد ، دیگر سبق ارادت است ، آنچه دانست که باید کرد خواست که کند ، سؤم سبق حکمت است ، آنچه کرد راست کرد و بسزا کرد . و بدان که الله را حاجت بمدت نیست که مدت علت است و او را در کرد علت نیست . او را نا آمده نقد است و گذشته یاد ، آن توئی که از نا آمده بباید اندیشید و گذشته یاد باید آورد و حاضر نگه باید داشت ، او را جل جلاله گذشته یاد نباید آورد که آن در علم اوست و از

ناآمده اندیشه نباید که آن درحکم اوست وحاضر نگاه نباید داشت که آن درملك اوست، از ازل تا ابد باو کم از یك نفس و صدهزار سال باو کم ازیك ساعت ، دی و فردا بنزدیك او نیست ، او در عزّت دائم است و بقدر خویش قائم جل جلاله وعظم شأنه . اینست سرّ آن سخن که **عبدالله بن مسعود** گفت : انّ ربکم لیس عنده لیل ولانهار . نظیر آیت خوان « سبقت لهم منّا الحسنی » ،عبدی پیش ازان که تو گفتی که من بندهٔ توام من گفته‌ام که من خداوند توام ، « انّما الهکم الله الّذی لا اله الاهو » ـ پیش ازان که تو گفتی که من دوست توام من گفته‌ام که من دوست توام « یحبّهم ویحبّونه » . عبدی تو نبودی ومن ترا بودم خودرا بعزّت بودم ترا برحمت بودم « کن لی کمالم تکن فاکون لك کمالم ازل » .

پیر طریقت گفت : از کجا بازیابم آنروز که تو مرا بودی و من نبودم ، تا باز آن روز نرسم میان آتش ودودم ، وربدو گیتی آن روز را بازیابم برسودم ، وربود تودریابم بنبود خود خشنودم .

۳۸ - سورة ص - (مكية)

۱ - النوبة الاولى

« **بسم الله الرحمن الرحيم** »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **ص** » راست گفت الله راست گفت محمد (ص) ، « **والقرآن ذی الذکر** (۱) » باین قرآن باشرف بابیان .

« **بل الذین کفروا** » ایشان که کافر شدند ، « **فی عزّة و شقاق** (۲) » در زور کین و حمیّت وستیزاند وبر گشتن از راه صواب .

« **کم اهلکنا من قبلهم من قرن** » چند هلاك کردیم پیش از قریش از کروه کروه جهانداران ، « **فنادوا** » بانگ در گرفتند [چون عذاب آمد بایشان] ، « **ولات حین مناص** (۳) » [پاسخ این بود که] نیست هنگام باز گشتن و گریختن .

« **و عجبوا** » بزرك آمد ایشانرا وشگفت داشتند « **ان جآءهم منذرٌ منهم** » که بایشان آمد آگاه کننده‌یی هم ازیشان مردی همچون ایشان ، « **وقال الکافرون هذا ساحرٌ کذّاب** (۴) » ناگرویدگان گفتند نیست این مگر جادوی دروغ زن .

« **اجعل الآلهة الهاً واحداً** » گفتند این مرد خدایانرا همه بایکی آورد ، « **انّ هذا لشیءٌ عجاب** (۵) » این چیزیست سخت شگفت .

« **وانطلق الملأ منهم** » رفتند سروران و مهتران ایشان ، « **ان امشوا واصبروا علی آلهتکم** » با یکدیگر گفتند روید و برخدایان خود شکیبا باشید (۱) ،

۱ـ نسخهٔ الف : بید .

« **ان هذا لشیٌ یراد** [۶] » این چیزیست که بما میخواهند و مکری که برما میسازند .

« **ماسمعنا بهذا** » نشنیده‌ایم این سخن ، « **فی الملة الآخرة** » در کیش پسینه [که ترسایان دارند] ، « **ان هذا الا اختلاق** [۷] » نیست این مگر دروغی فراساختن « **ءانزل علیه الذکر من بیننا** » باش این پیغام و این ذکر راست بوی فروفرستادند از میان ما ؟ « **بل هم فی شكٍ من ذکری** » دروغ نیست که ایشان در گمانی‌اند از سخن من ، « **بل لما یذوقوا عذاب** [۸] » دروغ نیست که ایشان انیز [۱] نچشیده‌اند عذاب من .

« **ام عندهم خزآئن رحمة ربك** » یا نزدیك ایشان است خزینه هـای بخشایش خداوند تو ، « **العزیز الوهاب** [۹] » خداوندی بزرك توان فراخ بخش .

« **ام لهم ملك السموات والارض وما بینهما** » یا پادشاهی آسمانها وزمینها و آنچه آن میان ایشانراست ، « **فلیر تقوا فی الاسباب** [۱۰] » گوی تـا برانند در درهـای آسمان .

« **جند ما هنالك** » این سپاه که ایدر اند از دشمنان تو ، « **مهزومٌ من الاحزاب** [۱۱] » هم سپاهی اند چون سپاههای دشمنان پیغامبران پیش از تو بازشکستنی و برتاختنی .

« **کذبت قبلهم** » دروغ زن گرفت پیش از **قریش** ، « **قوم نوحٍ وعاد و فرعون ذوالاوتاد** [۱۲] » **قوم نوح** ، **نوح** را و **عاد** ، **هود** را و **فرعون** آن کشندهٔ بمیخ بند ؛ دروغ زن گرفت **موسی** را ،

« **وثمود و قوم لوطٍ واصحاب الایکة** » و **ثمود** ، **صالح** را وقوم **لوط** **لوط** را و **اصحاب ایکه** ، **شعیب** را ، « **اولئك الاحزاب** [۱۳] » این اند آن سپاههای پیشینان [که الله ایشانرا کم آورد و باز کشت] .

« **ان کلٌ الا کذب الرسل** » نبود ازایشان کس مگر که پیغامبران مرا دروغ زن

۱ــ نسخهٔ الف : نیز .

گرفت ، « **فحق عقاب** (۱۴) » تاسزا گشت و کردنی و رسانیدنی سرنجام بد نمودن من ایشانرا .

« **و ماینظر هؤلآء** » چشم نمی‌دارندایشان ، « **الاصیحةً واحدةً** » مگر یك بانگ ، « **مالها من فواق** (۱۵) » که ازآن هیچ برآسودن نه .

« **و قالوا ربنا** » و گفتندخداوند ما ، « **عجل لنا قطنا** » فراشتاب ما رابهرهٔ ما [که **محمد** میگوید که مارا ساخته یی] ، « **قبل یوم الحساب** (۱۶) » پیش از روزشمار .

« **اصبرعلی مایقولون** » شکیبائی کن برآنچه ایشان میگویند ، «**واذکر عبدنا داود** » و یاد کن رهی مارا **داود** ، « **ذاالاید** » مرد بانیروی در پرستگاری ما « **انه اواب** (۱۷) » که او پرستگاری بود خدای ستای باخدای گردنده .

النوبة الثانیة

بدان که این سوره هشتاد و هشت آیت است و هفتصدوسی و دوکلمه و سه‌هزار و شصت و هفت حرف ، جمله به **مکه** فروآمد از آسمان و مکّی شمرند ، ودرین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر دوآیت : یکی « ان یوحی‌الیّ الّا انما انانذیرٌ مبین » معنی نذرات‌درین‌آیت منسوخ‌است‌بآیت سیف ، دیگرآیت «ولتعلمنّ نبأه بعدحین» منسوخ‌است بآیت سیف . **سعید مسیب** گفت : بلغنی‌انه مامن‌عبد یقرأ **ص** کلّ لیلة الّا اهتزّ له‌العرش .

قوله تعالی : «ص» ـ مفسران رادرین حرف قولهاست مختلف . **ابن عباس** گفت و **ضحاك** : « ص » ای ـ صدق الله و صدق **محمد** . باین قول « و القرآن ذی الذکر » قسم است و جواب قسم فرا پیش داشته میگوید : باین قرآن بزرگواریاشرف با بیان که **الله** راست گفت و **محمد** راست گفت . و گفته‌اند : درآسمان بحری است که عرش **الله** بران بحر است و «ص» نام آن بحر است . وقیل : هواسمٌ من اسمآءِ الله . وقیل : هواسمٌ **للقرآن** . و قیل : هو اسمٌ للسّورة . و در شواذّ خوانده‌اند : « صادَ » بفتح دال ، یعنی

اقرأ صاد و بکسر دال خوانده‌اند فیکون مشتقاً من المصاداة وهی الملاینة و المساهلة ، باین قول معنی آنست که : ای محمد رفق بکاردار و سهل فرا گیر ، همانست که جای دیگر فرمود : «خذالعفو». وقیل: هی‌المعارضة ، ای - عارض القرآن بعملك و کلّ شأنك.

« والقرآن ذی الذکر » ای - ذی الشرف والصّیت ، کقوله : « وانه لذکرٌ لك ولقومك » . وشرفه انه لیس بمخلوقٍ وقال ابن عباس و مقاتل : « ذی‌الذکر » - ای ذی‌البیان . وقیل : « ذی الذکر» ای - فیه ذکرالاولین و نباء الآخرین . و درجواب قسم علمای تفسیر مختلف‌اند ، قومی گفتند : جواب قسم « کم اهلکنا است ، و تقدیره : لکم‌اهلکنا ، فحذف اللام لتطاول الکلام ، کقوله فی سورة الشمس : «قدافلح » تقدیره لقد افلح ، لکن لمّا حیل بین‌القسم والمقسم علیه حذف اللام فکذلك هاهنا . و گفته‌اند : جواب قسم‌درآخرسوره‌است : « انّ‌ذلك لحقٌ تخاصم‌اهل‌النار» و قیل : «انّ هذالرزقنا». و قیل : جوابه : « ان کلّ‌الّا کذّب الّرسل » کقوله : « تالله ان کنّا » و کقوله فی : « و السّمآءِ و الطّارق » و«ان کلّ نفسٍ » . و قال النحاس : جواب القسم محذوفٌ. وقیل: « بل الذین کفروا » حلّ محلّ الجواب ، تقدیره : والقرآن ذی‌الذکر ما آمن بك‌قومك و ماالامر کما یقول هؤلآءِ الکفّار .

« بل الذین کفروافی‌عزّةٍ و شقاقٍ» - رب العزة سوگندیاد میکند بصاد و بقرآن که این قوم تونگرویدند بتو و نه چنانست که ایشان گفتند که تو دروغ زنی و سخن دروغ آوردی ، بلکه ایشان درستیزاند و درعداوت ظاهر و از راه صواب بر گشته و از حقّ روی گردانیده . « فی عزّةٍ » ای - فی‌انفة من‌الانقیاد للحقّ وفی تکبّر عن قبول‌الحقّ، « وشقاقٍ » ای - خلافٍ و عداوةٍ ، و منه قیل للعصیان : شقّ العصآء .

قوله : « کم اهلکنا من قبلهم » ای - من قبل قریش ، «من قرنٍ » یعنی من‌الامم الخالیة ، والقرن - اسمٌ لاهل کلّ عصرٍ . وقیل : هو اسمٌ للزّمان ، و تقدیره : من‌اهل قرنٍ و هو ثلثون سنةً ، وقیل : ستّون . و قیل : ثمانون . و قیل : مائة . وقیل : مائة و عشرون

« فنادوا » ای ـ استغاثوا و رفعوا اصواتهم بالویل عندنزول العذاب وحلول النقمة « ولات » بمعنی لیس بلغة **اهل الیمن** . قال الشاعر :

طلبوا صلحنا ولات اوان فاجبنا ان لیس حین بقآء

ونصب « حین » لانّ معنی لات لیس فنصب بلات کماینصب بلیس ، ای ـ لیس الحین حین مناصٍ . ویجوز « ولات حین » برفع النّون علی انه اسم لیس وخبره محذوف ای ـ لیس حین مناصٍ لهم . والکسر شاذٌ شبیه بالخطآءِ عندالبصریّین ولم یروه **سیبویه** و **الخلیل** والّذی علیه العمل النصب والرّفع . و قال **الاخفش** : انّ « لات حین مناص » نصبها بلا ، کماتقول : لارجل فی الدّار ، ودخلت التّاء للتّانیث . وقیل : هی «لا» زیدت فیها التّآء کقولهم : ربّ و ربّت ، و ثمّ و ثمّت. وقیل: التّآء یلحق بحین کقول الشاعر :

العاطفون تحین مامن عاطفٍ والمطعمون زمان مامن مطعم(۱)

و« المناص »مصدر ناص ، ینوص ، نوصاً و مناصاً ، وهو الفرار والهرب ، **ابن عباس** گفت : کافران درحرب بوقت عزیمت بایکدیگر میگفتند: مناصاً ، ای ـ اهربوا وخذوا حذرکم . روز بدر بوقت نزول عذاب همچنین گفتند : مناصاً ـ بگریزید و حذر کنید . ربّ العالمین بجواب ایشان فرمود : « لات حین مناصٍ » ـ نه جای این سخن است و نه وقت گریز .

« و عجبوا ان جآء هم » ای ـ من ان جاء هم ، « منذرٌ منهم » ای ـ رسولٌ من انفسهم و نسبهم ، یعنی **محمداً** علیه الصلوة والسلام ، استبعدواان یکون النبیّ من البشر. « وقال الکافرون هذا ساحرٌ کذّابٌ » یسحر اعیننا فی اظهار المعجزات ، « کذّابٌ » یکذب علی الله انه رسوله .

« اجعل الآلهةالهاً واحداً » ـ معنی «جعل» هاهناسمّی وحکم. « انّ هذالشیٔ عجابٌ » ای ـ عجیبٌ فی النهایة و کیف یسع الخلق کلّهم الهٌ واحدٌ ! العجیب والعجاب واحد، یقال : رجلٌ کریمٌ و کرامٌ ، وطویلٌ وطوالٌ ، وعریضٌ وعراضٌ ، وجمیلٌ وجمالٌ،

۱ـ درتفسیرمجمع البیان طبرسی « العاطفین » و « المطعمین » آمده .

و قریبٌ وقرابٌ ، و کبیرٌ و کبارٌ ، وقدیشدّد للمبالغة فیقال : جمّال وحسّان و کبّار ، ومنه قوله : « و مکروا مکراً کبّاراً » .

سبب نزول این آیت آن بود که چون **عمرخطاب** باسلام درآمد مسلمانان شاد شدند وکافران بغایت اندوهگن و غمگین گشتند وکار بریشان سخت شد و دشوار ، تا **ولید مغیره** که مهتروپیر ایشان بود فرا صنادید واشراف‌قریش گفت ، وکانواخمسةعشر رجلاً : بر بوطالب روید و اوراگوئید : انت شیخناو کبیرنا و قد علمت ما فعل هؤلآءِ السفهآء بنافرّقوا جمعنا و سفّهوا احلامنا و انا جئناك لتقضی بیننا و بین ابن اخیك ، پانزده مرد ازان صنادید و اشراف **قریش** برخاستند و بر **بوطالب** شدند و **بوطالب** بیمار بود ، او را عیادت کردند آنگه گفتند : می‌بینی که این نادانان و ناکسان بما چه کردند و مابچه روز رسیدیم ؟ جمع ما پراکنده کردند وپیران ما را حرمت برداشتند و خدایان ما را خوار کردند ، اکنون ما برتو آمدیم که‌سرور و مهتر ماتوئی و تیماربرما توئی تا این برادر زادهٔ خود را بخوانی و میان ما و وی براستی حکم کنی ، او ما را با خدایان ما فرو گذارد تاما وی را بخدای وی فرو گذاریم ، نه اوما را رنجاند و نه ما اورا رنجانیم ، **بوطالب** کس فرستاد و رسول‌را (ص) بخواند ، رسول خداآمد و بربالین وی بنشست ، وبوطالب سخنان ایشان باوی بگفت . رسول‌الله جواب داد که : انما ادعوهم‌الی کلمةٍ واحدةٍ یملکون بها العرب وتدین لهم بها العجم ـ من ایشانرا که میخوانم بریك کلمه میخوانم تا بدان برعرب و عجم‌دست یابند وخلق ایشانرا زیر دست شوند . **بوجهل** گفت : ماهی لك فهی لك و عشر امثالها ـ آن چه‌کلمت است و چه درخواست بگو تا مرادت بدهیم این و ده چندین . رسول خدای فرمود : « تشهدون ان لا اله الّا الله » .آن بدبختان بیگانگان چون‌کلمت شهادت شنیدند نفور گشتند و بخشم وغیظ برخاستند و رفتند و میگفتند : « اجعل الآلهة الهاً واحداً » ـ می‌بینی که چه میگوید ، خدایان را با یکی‌آورد ، یك خدای‌کارهمه عالم وهمه خلق چون راست دارد ، فانزل اللههذه الآیات. آنگه **ولیدمغیره** باقوم میگوید : « امشوا » واترکوا **محمداً** « واصبرواعلی الهتکم »

اى ـ على عبادتها «انّ هذا» يعنى التوحيد «لشيءٌ يراد» اى ـ هذا امرٌ يريده محمد گفتند اين توحيد چيزى است وكارى كه محمد خود ميخواهد ومى بايد كه اوراپيش شود تامارازيردست خود كند . وقيل : «انّ هذالشيءٌ يراد» اى ـ هذاالاستعلاء والترفع والرياسة شيءٌ يريده كلّ احدٍ وكل ذى همّةٍ . وقيل : «انّ هذالشيءٌ يراد» بنا ومكرٌ يمكرعلينا.

«ماسمعنا بهذا» اى ـ بهذا الّذى يقوله محمد من التوحيد «فى الملّة الآخرة» يعنى النصرانية التى هى آخر الملك فانهّم لا يوحّدون بل يقولون ثالث ثلثةٍ . و قيل : «فى الملّة الآخرة» اى ـ فى زمان قريش و دينهم الّذى هم عليه. «ان هذا الّا اختلاقٌ» كذبٌ و افتعالٌ اختلقه محمد من تلقآء نفسه . «ءانزل عليه الذكر» يعنى : و انزل عليه القرآن و اعطى النبوة من بيننا وليس هو با كبرنا ولااشرفنا ، يقوله اهل مكة حسداً

فاجابهم الله تعالى : «بل هم فى شكٍ من ذكرى» وحيى و وحدانيّتى ، اى ـ انهم لا يكذّبونك ولكن جحدوا آياتى ، «بل لمّا يذوقواعذاب» اى ـ لم يذوقوه بعدوسيذوقون . قال قتادة : هويوم بدر اخبرهم الله به قبل ان يكون . وقيل : لم يذوقوا عذابى ولو ذاقوه لمّا قالوا هذالقول .

«ام عندهم خزآئن رحمة ربك» ـ الرحمة ـ فى هذه الآية كهى فى قوله : «اهم يقسمون رحمة ربك» معنا هما الرسالة ، يقول تعالى : اعندهم مفاتيح النبوّة فيعطونها من يشآء . وقيل : «خزآئن رحمة ربك» اى ـ علم ربك فهم يعلمون على من ينزل وحى ربك «العزيز» فى ملكه «الوهاب» لمن يشآء مايشآء .

«ام لهم ملك السموات و الارض و ما بينهما» فيفعلون ما يشآؤن من الاعطآء والمنع ، اى ـ ليس لهم ذلك و كيف يتجاسرون على عداوتى ولى ملك السموات والارض وما بينهما ، ثم قال : «فليرتقوا فى الاسباب» يعنى ان يملكوا السمآء فليصعدوا اليها وليأتوا منها با لوحى الى من يختارون . و هذا امر توبيخ و تعجيز . و اسباب السمّوات ابوابها .

قال زهير ابن ابى سلمى :

و من هاب اسباب المنايا ينلنه ولو رام اسباب السمآء بسلّم

« جندٌ ما هنالك » ای ـ هؤلآء الذین یقولون هذا القول: « جندٌ ماهنالك » و «ما» صلة مهزوم ،ای ـ مقهورٌ مغلوبٌ «من الاحزاب» ای ـ من جملة الاحزاب الذین یتحزّبون علیك یوم بدرٍ و یهزمون الحزب الجند المتحزبون علی من عداهم . تقول حزّبت علیك الاحزاب ، ای ـ هیجت علیك الاعدآء . وقیل : «من الاحزاب» ای ـ هم من القرون الماضیة الّذین تحزّبوا وتجمعوا علی الانبیآءِ بالتکذیب فقهروا واهلکوا . وقیل : «الاحزاب » هاهنا ابلیس و اتباعه . نزول این آیه به **مکه** بود و وقوع این حالت روز بدربود و « هنالك » اشارت است بروز بدر و بمصارع قوم ، خلاصهٔ معنی آنست که کفّار **مکه** حزبی‌اند از احزاب ابلیس و اتباع وی سپاهی ازسپاههای پیشین دشمنان پیغامبران که برپیغامبران جمع آمدند و ایشانرا دروغ زن گرفتند تا همه مقهور و مغلوب گشتند و هلاك شدند ، اینان همچنان بردشمنی‌تو جمع آیند روزبدر و بازشکسته شوند مغلوب ومقهور ، همانست که جای دیگر فرمود « سیهزم الجمع و یولّون الدّبر » .

ثم قال تعالی معزّیاً لنبیّه (ص) : « کذّبت قبلهم » ای ـ قبل اهل **مکه** « قوم نوح وعاد وفرعون » یعنی **فرعون موسی** « ذوالاوتاد » ای ـ ذوالملك الشدید الثابت والقوّة والبطش ، من قول العرب : هم فی عزٍّ ثابت الاوتاد ، ای ـ دآئم شدید . وقیل ذوالجنود والجموع الکثیرة، یعنی انهم کانوایقوّون امره و یشدّدون ملکه کما یقوّی الوتدالشیء . وقیل : ارادوا اوتادالخیام و کانت فیها کثیرة . قال **ابن عباس** و **محمد بن کعب** : « ذوالاوتاد » ای ـ ذوالابنیة المحکمة و ذلك انه بنی ابنیة طویلة محکمة صارت کالا وتاد تطول بقآئها و ثباتها . وقال **الکلبی** و **مقاتل** : « الاوتاد » جمع الوتد ، وکانت له اوتاد یعذب الناس علیها فکان اذا غضب علی احدٍ مدّه مستلقیاً بین اربعة اوتاد یعذّب الناس علیهـا شدّ کلّ ید و کلّ رجل منه الی ساریة ٍوکان کذلك فی الهوآءِ بین السمآءِ و الارض حتی یموت . و قال **مجاهد** و **مقاتل بن حیان** : کان یمدّ الرجل مستلقیاً علی الارض ثمّ یتد یدیه و رجلیه و رأسه علی الارض بالا وتاد و یرسل علیه العقارب والحیّات . و قال **قتاده** و **عطاء** : کانت له اوتادٌ و ارسانٌ و ملاعب یلعب علیه بین یدیه .

« و ثمود » و هم قوم **صالح**. قال **ابن عباس**: انّ قوم **صالح** آمنوا به فلما مات **صالح** رجعوا بعده عن الايمان فاحيا الله **صالحاً** و بعثه اليهم فاعلمهم انه **صالح** فكذّبوه فاتاهم بالنّاقة فكذّبوه فعقروها فاهلكهم الله. « وقوم لوط » ـ وقال **مجاهد**. كانوا اربع مائة الف بيت في كلّ بيت عشرة. و قال **عطاء**: ما من احد من الانبياء الّا يقوم معه يوم القيمة قوم من امّته الّا **لوط** فانه يقوم وحده. « واصحاب الايكة » كذّبوا **شعيباً**. و قيل: هم **اصحاب الرس** ايضاً يأتون في الصيف **الرس** و يعودون في الشتآء الى **الايكة**

« اولئك الاحزاب » اى ـ احزاب الشياطين بالموالاة. وقيل: « اولئك الا حزاب » الذين تحزّبوا على الانبياء بالعداوة ، فاعلم يا **محمد** ان مشركي **قريش** حزبٌ من هؤلآء الاحزاب.

« ان كلّ الّا كذب الرّسل » اى ـ ما كل الّا كذب الرسل ، « فحقّ عقاب » اى ـ وجب عقابى ونزل بهم عذابى.

« و ما ينظر » اى ـ ما ينتظر « هؤ لآء » يعنى كفار **مكة** ، والمعنى يلحقهم لحوق المنتظر و ان كانوا لا يتوقعون ، « الا صيحةً واحدةً » وهى النفخة الاولى نفخة الفزع ، « ما لها من فواقٍ » ـ قرأ **حمزة و الكسائى**: « فُواق » بضمّ الفاء ، و قرأ الآخرون بفتحها ، و هما لغتان ، بالفتح لغة **قريش** و بالضم لغة **تميم** ، و المعنى: مالها من رجوعٍ و مردٍّ ، اى ـ مايردّ ذلك الصوت فيكون لها رجوعٌ. و قيل: مالها نظرة ولا مثنوية ، اى ـ تلك الصيحة الّتى هى ميعاد عذابهم اذا جاءت لم تردّ و لم تصرف. و قيل: الفواق بالفتح الا فاقة والفواق بالضم ما بين الحلبتين ، اى ـ العذاب لا يمهلهم بذلك القدر اليسير.

« و قالوا ربنا عجّل لنا قطّنا » ـ هذا قول **النضر بن الحارث بن علقمة بن كلدة الخزاعى** كان من شياطينهم و نزل فى شأنه فى **القرآن** بضع عشرة آية ، و هو الذى قال: « امطر علينا حجارةً من السمآء » و ـ القطّ ـ الصّك و هو الحظّ اخذ من القطّ و هو القطع ، فالقطّ فى الاصل النصيب المقطوع. فقيل للكتاب الذى يكتب للرّجل بنصيبه

القطّ، والمعنى: عجّل لنا نصيبنا المقطوع من العذاب. و قال الكلبى: لمّا نزلت: «فامّا من اوتى كتابه بيمينه» «و اما من اوتى كتابه بشماله» قاله استهزاءً: عجّل لنا كتابنا فى الدّنيا «قبل يوم الحساب».

«اصبر على ما يقولون و اذكر عبدنا داود» اى ـ اصبر على اذى قومك فانك مبتلىً بذلك كما صبر سائر الانبيآء على ما ابتليتهم به، ثم عدّهم و بدأ بداود عليه السلام فقال: «و اذكر عبدنا داود ذا الايد» اى ـ ذا القوّة فى العبادة كان يصوم يوماً و يفطر يوماً و ذلك اشد الصوم و كان يقوم الليل كله. قال رسول الله (ص): «انّ احبّ الصيام الى الله صوم داود و احبّ الصلاة الى الله صلاة داود و كان يصوم يوماً و يفطر يوماً و كان ينام نصف الليل و يقوم ثلثه وينام سدسه». و قيل: ذا القوّة فى الملك. وقيل: فى الحرب. «انه اوّابٌ» رجّاعٌ الى الله عزّ و جل بالتوبة عن كلّ ما يكره. و قيل: مطيعٌ. و قيل: مسبّحٌ بلغة الحبشة.

النوبة الثالثة

«بسم الله الرّحمن الرّحيم» اسم عزيزٍ اعترفت المعارف بالقصور عن ادراكه، اسم جليلٍ تقنّعت العلوم خجلاً من الطمع فى احاطته، اسم كريمٍ صغرت الحوآئج عن ساحة جوده، اسم رحيمٍ تلاشت قطرات زلات عباده فى تلاطم امواج رحمته ـ بنام او كه وجود ما بعنايت او و سجود ما بهدايت او، بنام او كه صلاح ما بولايت او و فلاح ما برعايت او، بنام او كه حيوة ما بنعمت او و نجاة ما برحمت او، خداوندى كه از او بسر نه، و از درگاه او گذر نه، با احسان او عصيان را خطر نه، با عنايت او جنايت را اثر نه، بسر عاصيان و مفلسان از او رحيم‌تر و كريم‌تر نه. اى خداوندى كه در الهيت يكتائى و در احديت بى همتائى، در ذات و صفات از خلق جدائى، متصف بعلائى، متحد بكبريائى، مايهٔ هر بينوائى، پناه هر گدائى، همه را خدائى تا دوست كرائى.

در چشم منى روى بمن ننمائى واندر دلمى هيچ بمن ننگرائى

قوله تعالی : «ص» مفتاح اسمه الصّمد والصّمد الّذی تقدّس عن احاطة علم المخلوق به وتنزّه عن وقوف المعارف علیه ـ میفرماید : من صمدم که همه را بمن نیازست و مرا بکس نیاز نیست ، احدم که مرا شریك و انباز نیست ، جبارم که کس را در وصال من رنگ نیست مالك الملکام هر چه کنم کس را زهرهٔ اعتراض و روی جنگ نیست .

بوالحسن خرقانی گفت : دلهای صدیقان بتیغ قهر پاره کرد و جگر هاشان در انتظار آب گردانید و خود را بکس نداد ، آب و خاك را آن محرمیت از کجا آمد که حدیث وصال لم یزل و لایزال کند ، نعت حدثان را بقدم چه راهست ، نبود پس بود پس نبود را بحضرت جلال ذی‌الجلال چه ادراك است ، نکو گفت آن جوانمرد که :

از باغ وصال تو دری بگشادند تا خلق بتو در طمعی افتادند
بس جان عزیزان که بغارت دادند و اندر سر کوی تو قدم ننهادند

گفته‌اند : حق جل جلاله صمد است و معنی آن که بندگان حاجتها بدو بردارند وشغلها یکسر بدو تفویض کنند وخویشتن را بدوسپارند واوجل جلاله با بی‌نیازی خودبنیاز همه نظر کند و شغل همه کفایت کند ، بندهٔ مؤمن موحد چون این اعتقاد کرد جز درگاه او پناه نسازد وآب روی خود بر درهر حقیری فقیری نریزد و داند که : استغاثة المخلوق من المخلوق کاستغاثة المسجون من المسجون ـ فریادخواستن مخلوق بردرگاه مخلوق همچون فریادخواستن زندانی است بزندانی . درآثار بیارند که فردای قیامت مردباشد ازین امت که زنارهای فراوان از میانش باز کنند ، زنار دل میگویم نه زنار ظاهر ، هر کرا دل درخلق بسته شود ، زناری برمیان داش بسته شود . ای جوانمرد ! مرکب تیزتر از مرکب **محمد عربی** نبود و میدانی فراختر از میدان او نباشد ، آسمان و زمین را خاك قدم او کردند ، روح‌الله را فرّاش وار بر حاشیهٔ بساط دولت اوبداشتند ، روح‌القدس را غاشیهٔ سلطنت او بر دوش نهادندبا این حشمت و مرتبت او را گفتند : ای **محمد** کوس عجز خود فرو کوب و بگو « لا املك لنفسی ضراً ولا نفعاً » بدست ما هیچیز نیست ونفع وضرّ بندگان جز بحکم و تقدیر الهی نیست ، تا دوستانرا معلوم گردد که شربت توحید

مزاج بشریت نپذیرد « من‌کان یعبد **محمداً** فانّ **محمداً** قد مات ومن‌کان یعبد الله فانه حیٌّ لایموت » و گفته‌اند : «ص» قسم است بصفای مودت دوستان او ، چه عزیز کسی و چه بزرگوار بنده‌یی بود که رب العزة بصفای مودت وی سوگند یاد کند ، این سوخته دلی شکسته تنی‌مفلس رنگی که همه توانگریهای عالم غلام‌یك ذره افلاس وی بود ، همه طاعات مطیعان و حسنات مقربان فدای یك لحظه سوز مفلسی وی بود ، در برجگر آب ندارد ودر خانه ساز ندارد ، دلی دارد سوخته وکار دنیا ناساخته اورا چه زیان ، که در باغ قربت تخت بخت وی‌می‌نهند وجلال‌احدیت بصفای محبت وی سوگند یادمیکند که:«ص».

عبدالله بستی از کبار مشایخ بود ، دربدو ارادت چون این‌حدیث اورا درپذیرفت قباله‌ها داشت بر مردمان بمال فراوان همه بایشان باز داد و ذمت همه بری کرد ؛ آنکه او را اندیشهٔ **مکه** افتاد ، با پیر مشورت کرد و از اوتدبیر خواست [ومریدرا پیرناچارست که راه رفتن بی پیر محالست و پیر چنان باید که اگر مریدی بروزی ده بار بخرابات شود او را باك نیاید بلکه به پی بشود و بیرون آورد و شفقت برد] **عبدالله بستی** چون اندیشهٔ **مکه** با پیر گفت ، پیر گفت : نیك آمد نگر که ازین‌نفس آمن نباشی · **عبدالله** این نصیحت‌بردل نگاشت ، قدم فرونهاد وازخانهٔ خود برفت تا به **کوفه** رسید ، نفس وی آرزوی‌ماهی‌حلال کردتابا نفس‌خودعهد بست که اگراین‌مرادبرارم تابه **مکه** هیچ‌آرزوی دیگر نکنی ، در کوفه خراسی بود ، مردی آنجا نشسته با وی گفت : این ستور به‌چند داری ؟ گفت . بچندین ، گفت : مردمی کن و این ستور یك امروز بیرون آر و مرابجای وی در بند ، بیك درم سیم خویشتن را بمزد داد ، درخراس شد وکار ستوران کرد ، درمی بستد و نان و ماهی خرید و بخورد ، آنکه با نفس خود گفت : هرآرزو که ترا پدید آید یك روزت درخراس باید بود تاآن آرزو بتورسد . ای جوانمرد ! همه آلت استطاعت درکار باید کرد تا عجز پدید آید ، چون عجز پدیدآمد همه کرها خود روی بتو نهد که: « العجز عن درك الادراك ادراك » .

پیر طریقت گفت : آه ! از دوستی که همه گرد بلا انگیزد ، آب ازچشمهٔ‌چشم

ریزد، آتشی‌است که جان ودل سوزد، معلمی‌است که همه بلاوجوز آموزد ، از کشتن عاشقان همواره دست درخون دارد ، از برای آنکه حجره از کوی عافیت بیرون دارد ، هرجا که نزول کند جان خواهد بنزل ، تا عافیت در سر بلا شود و فراغت درسر شغل .

« و عجبوا ان جآءهم منذرٌ منهم ءانزل علیه‌الذکر من بیننا » ـ کفار **مکه** را و صنادید **قریش** را شگفت آمد که کوس دولت نبوّت و رسالت بر درگاه مهتر عالم فرو کوفتند از سر سبکساری وطیش خود گفتند : چونست این که از همه عالم کلاه نبوّت و افسر رسالت بر سر یتیم **بوطالب** نهادند ! آن شوربختان و بدبختان و بدروزان ندانستند که آنرا که عنایت قدم و الطاف کرم در پیشگاه دولت دین بنشانند ، اگرعالمیان خلاف آن خواهند جزخیبت نصیب ایشان نبود ، وآنرا که سیاست وسطوت عزّت از بساط دین بیفکند ، اگر جهانیان ضدّ آن خواهند جز جهالت صفت ایشان نبود ، ای مشتی جاهلان بیحرمت خودرا چه عشوه‌دهید درکار این‌مهتر عالم ؟ نمیدانید که‌بار گاه عزّ ورفعت بردر گاه اوست ، این عالم فانی نظر گاه اوست وآن عالم‌باقی جلوه گاه‌اوست، درین عالم سنّت جماعت اوست ، دران عالم توقیع شفاعت اوست ، امّا دیدهٔ شما مدبران دیدهٔ تهمت آلودست کحل اقبال ازل بدو نرسیده ، وجمال و کمال این مهتر بدیدهٔ بتوان دید که روشن کردهٔ صبح قبول ازل بود و سرمه کشیدهٔ کحل نور حقّ بود .

پس آن خاکساران و مدبران برانکار وجحود نبوّت قناعت نکردند تا در منازل کفر قدم برتر نهادند و درالهیّت و وحدانیّت بطعن سخن گفتند که : « اجعل الآلهة الهاً واحداً انّ هذالشیءٌ عجابٌ » ـ شگفت داشتند که حدیث وحدانیّت شنیدند ، گفتند : ما را سیصد و شصت بت است وکار این یك شهر **مکه** راست داشتن می نتوانند ؛ یك خدای که **محمد** میگویدکار همه عالم چگونه راست دارد ؟ ! ربّ العالمین بجوب ایشان آیت فرستاد : « وهوالّذی خلق‌اللیل والنهار والشمس والقمر » ـ او آن خداوندست که در مخلوقات شب تاریك آفرید و روز روشن ، آفتاب تابنده وماه درخشنده . شب یکی‌است و تاریکی وی بهمه عالم بسنده ، روز یکی و روشنائی وی بهمه عالم بسنده ، آفتاب یکی و

طبّاخی وی همه عالم را بسنده، ماه یکی وصباغی وی‌همه عالم‌را بسنده چه، عجب باشد اگر خالق یکی بود و قدرت وی بهمه عالم رسیده و همه عالم را بسنده، یك قادر به از هزار عاجز «ءارباب ٌ متفرّقون خیرٌ ام اللّٰه الواحد القهّار». بتهای پراکنده به یا خدای یکتای قهّارقهر کننده؟ وازین عجب تر که درنهادآدمی دل‌آفرید وآنرا سلطان تن گردانید تا چشم آنجا نگرد که دل خواهد، زبان آن گوید که دل خواهد، پای آنجا رود که دل خواهد، دست آن گیرد که دل خواهد، دل یکی و تأثیر وی بهمه اندامها رسیده، همچنین پادشاه‌آفرید کاریکی وقدرت او بهمه اهل مملکت رسیده.

۲ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**انّا سخرنا الجبال معه**» ما کوهها مسخر کردیم فرمان بردار وگویا با **داود**، «**یسبحن بالعشی والاشراق** [۱۸]» تامرا می‌ستایند باداودبشبانگاه و چاشتگاه.

«**والطیر محشورةً**» و مرغان فراهم آورده نرم نرم کردیم و فرمان بردار، «**کلٌ له اوّاب** [۱۹]» همه خدایرا ستاینده و فرمان برنده.

«**و شددنا ملکه**» قوی کردیم برجای بداشته ملك اواو را، «**وآتیناه‌الحکمة**» واو را دادیم زیرك سخنی ودانش، «**وفصل‌الخطاب** [۲۰]» وسخن کشادن وبر گزاردن.

«**وهل اتیك نبؤالخصم**» رسیدبتوخبرآن‌خصمان؟«**اذ تسوروا المحراب** [۲۱]» آن هنگام که بران کوشك شدند.

«**اذ دخلوا علی داود**» آنکه که بر **داود** در شدند، «**ففزع منهم**» وبیم زد **داود** را ازیشان، «**قالوالا تخف**» گفتند مترس، «**خصمان**» دوتن ایم‌با یکدیگر بداوری، «**بغی بعضنا علی بعض**» از مادوتن‌یکی‌بردیگرافزونی میجوید، «**فاحکم بیننا بالحقّ**» داوری کن میان ما براستی، «**ولا تشطط**» ودرحکم بیداد مکن‌واندازهٔ داد درمگذران، «**واهدنا الی سوآء الصراط** [۲۲]» و مارا راه داد راست بنمای.

« **انّ هذا اخی** » این برادرمنست ، « **له تسعٌ وتسعون نعجةً** » اورا نود و نه میش است ، « **ولی نعجةٌ واحدةٌ** » ومرا یك میش ، « **قال اکفلنیها** » میگوید آن گوسفند فرامن ومراخداوندآن کن ، « **وعزّنی فی الخطاب** (۲۳) » و می باز شکند مرا درسخن گفتن ومی زور کند برمن بچیره زبانی .

« **قال لقد ظلمك** » داود گفت ستم کردبرتو ، « **بسؤال نعجتك الی نعاجه** » بخواستن میش تو که با میشان وی بهم بود ، « **وانّ کثیراً من الخلطآء لیبغی بعضهم علی بعض** » فراوانی ازانبازان وهم‌کاران(۱) افزونی میجویند بریکدیگر، « **الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** » مگر گرویدگـان ونیك‌کاران، « **و قلیلٌ ماهم** » وایشان اندکی اند ، « **وظنّ داود انما فتنـاه** » **داود** بدانست بدرستی که مااورامی آزمودیم ، « **فاستغفر ربه** » آمرزش خواست از خداوند خویش ، « **وخرّ راکعاً** » وسجود را در آمد ، « **واناب** (۲۴) » و بدل وآهنگ باما گشت .

« **فغفرنا له ذلك** » بیامرزیدیم او راآن گناه ، « **وانّ له عندنا لزلفی** » واو راست بنزدیك ما نزدیکی ، « **وحسن مآب** (۲۵) » ونیکوئی باز گشتن گاه .

« **یا داود انا جعلناك خلیفةً فی الارض** » گفتیم ای **داود** ما ترا خلیفه و پس روحکم خویش کردیم در زمین [که بحکم من در آسمان حکم میکنی در زمین] .

« **فاحکم بین الناس بالحق** » داوری کن میان مردمان براستی، « **ولا تتبع الهوی** » وپس رو دل مباش وخواست خود را ، « **فیضلك عن سبیل الله** » که گمراه کند ترا ازراه خدای و از راه داد ، « **ان الذین یضلون عن سبیل الله** » ایشان که گمراه بودند از راه خدای ، « **لهم عذابٌ شدیدٌ** » ایشانرا عذابی است سخت، « **بما نسوا یوم الحساب** (۲۶) » بآنچه فراموش کردند روز شمار وبگذاشتند کار کردن آنرا .

« **و ما خلقنا السمآء والارض وما بینهما باطلاً** » نیافریدیم آسمان وزمین وآنچه در میان آن بناکاری تا همه این گیتی بود و بس ، « **ذلك ظن الذین کفروا** »

۱ ــ نسخهٔ الف : هام کاران.

آن‌پندارهٔ‌ناگرویدگان‌است، «**فویل للذین کفروا من‌النار**[۲۷]»وای‌برناگرویدگان از آتش.

«**ام‌نجعل‌الذین‌آمنوا وعملوا الصالحات کالمفسدین فی‌الارض**» ما گرویدگان نیك کاران را چون گزاف کاران کنیم که بتباه کاری میروند در زمین؟!

«**ام نجعل المتقین کالفجار**[۲۸]» یا پرهیزکاران چون بدکاران کنیم؟!

«**کتابٌ انزلناه الیك مبارکٌ**» نامه‌ایست که فرو فرستادیم بتو برکت کرده [دران برخوانندگان آن و نیوشندگان وگرویدگان]، «**لیدبروا آیاته**» تا بر پی آن میروند ودروی اندیشند، «**ولیتذکر اولوالالباب**[۲۹]» و تاپند گیرند [بآنچه **داود** را افتاده] زیرکان.

النوبة الثانية

قوله تعالی: «اناسخرناالجبال معه» ـ فیه تقدیمٌ‌وتأخیرٌ،تأویله: اناسخرناالجبال یسبّحن معه، وکان **داود** علیه‌السلام یسمع ویفهم‌تسبیح‌الجبال‌علی وجه‌تخصیصه‌به کرامة له معجزة. **وقیل**: تسخیرها انها کانت تسیرمعه اذا اراد سیرها الی حیث یرید معجزةله، هذا کقوله: «و سخرنا مع داودالجبال یسبّحن».

و قوله: «بالعشیّ والاشراق» ای ـ غدوّة و عشیّاً. والاشراق **ان** تشرق الشمس ویتنارضوءها، تقول: شرقت‌الشمس اذا طلعت، واشرقت اضاءت. و هواصل صلاةالضحی **فی‌القرآن**. قال **ابن عباس**: کنت امرّ بهذه‌الآیة لا ادری ماهی حتّی حدّثتنی **امّ هانی بنت ابی طالب** انّ رسول‌اللّه (ص) دخل علیهافدعابوضوء فتوضّاء فصلّی‌الضّحی، فقال: یا **امّ هانی** هذه صلوةالاشراق.

«والطّیر محشورة» ای ـ و سخرنا الطّیر محشورة له، ای ـ مجموعة من کلّ ناحیة، کانت‌الملآئکة تحشرالیه‌ماامتنع علیه‌منها. **وقیل**: زاداللّه فیهاما فهمت‌الامر والنّهی والزّجربه، «کلٌّ له اوّابٌ» ای ـ الجبال والطّیرلله مسبّحٌ. **وقیل**: «له» ای ـ **لداود**

على مذهب التّقديم والتأخير كما ذكرنا.

«و شددنا ملكه» اى ـ ثبّتناه فی بيته حتّى ورّثناه ابنه وقيل: «وشددنا ملكه» اى ـ قوّيناه بالحرس والجنود. وقال **ابن عباس**: كان اشد الملوك سلطاناً كان تحرسه كل ليلة ثلثة و ثلثون الف رجل. وقيل: «شددنا ملكه» بالعدل فى القضية وحسن السيرة فى الرّعية و قبض ايدى الظّلمة «وآتيناه الحكمة» يعنى العلم والنبوّة. وقيل: احكام الرأى والتدبير.

«و فصل الخطاب» يعنى الشهود على المدّعى واليمين على المدّعى عليه، وذلك لانّ كلام الخصوم ينقطع و ينفصل به. و قيل: «فصل الخطاب» هو قول الانسان بعد حمد الله والثناء عليه، امّا بعد اذا اراد الشروع فى كلام و اوّل من قاله **داود** عليه السلام. و قال **مقاتل**: «فصل الخطاب» علم الحكم والبصر بالقضآء.

عكرمه گفت: دو مرد برخاستند بخصومت، نزديك **داود** عليه السلام آمدند، يكى بر ديگر دعوى كرد بگاوى كه از من بغصب دارد، مدّعى عليه آن دعوى را منكر شد و با انكار لطمه‌يى برروى آن مدّعى زد، **داود** از مدّعى بيّنت خواست. بيّنت نبود، **داود** گفت: امروز برخيزيد تا من دركار شما انديشه كنم، آن شب **داود** را بخواب نمودند كه مدّعى عليه كشتنى است؛ او را بكش و گاوبمدّعى تسليم كن. **داود** گفت: اين خوابست كه مرا نمودند و اندرين حكم تعجيل نكنم تا آنگه كه بوحى مرا محقّق شود، پس وحى آمد از حق جلّ جلاله كه آنچه ترا فرموديم حكم ماست و فرمودهٔ ما حكمى درست و قضيّتى راست. **داود** هر دو خصم را حاضر كرد و گاو بمدّعى داد و بر مدّعى عليه حكم قتل كرد، آن مرد گفت: وبى حجّت قتل من از كجاروا ميدارى؟ گفت: وحى خداونداست و فرمان حقّ جلّ جلاله. گفت: اگر چنين است بارى من راست گويم: پدر اين مرد را كشته‌ام و گاو ازوى بغصب ستده‌ام اينچه بر من ميرود جزاى آنست و قصاص آن وبرالله جلّ جلاله چيزى فرو نشود وآنچه برآدمى پوشيده شود برحق پوشيده نشود، آنگه **داود** بفرمود تا اورا بكشند. پس هيبتى عظيم ازداود بر **بنى اسرائيل** افتاد

همه منقادوی شدند وسر برخطّوی نهادند ، گفتند : **داود** ملك كه میراند وحکم که میکند بوحی آسمان میکند و بتأیید و نصرت الهی ، اینست که ربّ العالمین فرمود : « و شددنا ملکه وآتیناه الحکمة و فصل الخطاب » .

قوله : « وهل اتیك نبؤالخصم اذ تسوّروا المحراب » ـ این آیت ابتدای قصّهٔ **داود** است ، وعلمای تفسیر مختلف اند که سبب آن امتحان چه بود . قول **سدی** و **کلبی** و **مقاتل** آنست که **داود** علیه السلام روزگار خود قسمت کرده بود ، هر روزی را کاری ساخته ووردی نهاده ، روزی حکم را بود و فصل خصومات میان مردم ، روزی عبادت را بود وخلوت داشتن باحقّ باخلاص و صدق ، روزی زنان را بود کار ایشان راست داشتن ومعاش خویش را ترتیب دادن ، و **داود** در کتاب خدا خوانده بود شرف و منزلت آبا و اجداد خویش **ابراهیم** و **اسحق** و **یعقوب** و آن درجات و کرامات و فضل و افضال که حق جل جلاله با ایشان کرده و ایشان را بمحلّ رفیع رسانیده ، **داود** منزلت و درجت ایشان آرزو کرد ، وحی آمد از حقّ جلّ جلاله که : ای **داود** ایشان بلاها چشیدند و رنجها کشیدند تا بآن نواخت و کرامت رسیدند ، اگر **ابراهیم** بود درآتش **نمرود** و ذبح فرزند دید آنچه دید ، وراسحق بود در ذبح خویش و تن فرا کشتن دادن چشید آنچه چشید ، وریعقوب بود در فراق یوسف رسید بوی آنچه رسید ، **داود** گفت: بارخدایا اگر بلائی بر من نهی و مرا دران ممتحن کنی من صبر کنم چنانك ایشان صبر کردند تا مگر آنجا رسم که ایشان رسیدند . فرمان آمد که ای **داود** ما حکم کردیم و قضا راندیم که فلان روز درفلان ماه روز بلای تو خواهد بود و هنگام امتحان تو . **داود** آنروز که الله او را وعده نهاد در محراب شد وخویشتن را با[1] عبادت پرداخت، ساعتی نماز کرد و ساعتی **زبور** خواند ، شیطان آمد بصورت مرغی حمامه ؛ مرغی که هر دو بال وی مروارید وزبرجد بود ونهاد وی از زربود و ازهررنگ نیکو او را رنگی بود ، از بالا در پرید و میان دوپای **داود** بنشست ، **داود** را سخت عجب آمد آن مرغ و آن

---

۱ ـ نسخهٔ الف : فا .

رنگ وی ، دست فراز کرد تا آنرا بگیرد وفرا **بنی اسرائیل** نماید تا درعجائب قدرت‌الله نظر کنند ، آن مرغ پاره‌یی فراتر شد چنانك دست **داود** بدان نرسید ، امّا از وی نومید نگشت که نزدیك بود ؛ **داود** بر روزن شد ، مرغ بر پرید ، **داود** ازبالا نظر کرد که کجا پرید تا صیّاد را فرستد و اورا بگیرد ، آن‌ساعت چشم **داود** برزنی آمد برهنه در بوستانی برشطّ بر که‌یی غسل میکرد ، زنی را دید بغایت جمال و حسن ، آن زن باز نگرست ؛ سایهٔ مرد دید بدانست که کسی مینگرد ، موی خویش بیفشاند در میان موی خویش پنهان شد ، **داود** را از حسن وی این عجب ترآمد ؛ پرسید که این زن کیست ؟ گفتند : **بتشایع بنت شایع** زن **اوریا ابن حنانا** ، اینجا مفسرّان‌رااقوال مختلف‌است: قومی گفتند ذنب **داود** بیش ازان نبود که در دل خود دوست میداشت و آرزو کرد که **اوریا** در غزاة کشته شود و زن ویرا بزنی کنم . قومی گفتند : **داود** نامه نوشت به **ایوب بن صوریا** که روزجنگ **اوریا** را فرا پیش کن کەجنگ کند ؛ ومقصود وی‌آن بود که کشته شود و زن وی را بزنی کند ، واین قول ضعیف است ومحقّقان نپسندیده‌اند. روی انّ **علیاً** رضی‌الله عنه قال : « من حدّث بحدیث داود علی ما یرویه القصّاص معتقداً صحته جلدته مائة و ستّین » ای ـ حدّین لعظیم ما ارتکب من‌الاثم و کبیر ما احتقب من‌الوزر. قومی گفتند : **اوریا** آن زن را خطبه کرده بود او را بخواسته واز قوم وی اجابت یافته و دل بروی نهاده ، امّا عقد نکاح هنوز نرفته بود ، چون **اوریا** بغزاة رفت؛ **داود** بسروی درآمد و اورا بخواست ؛ فزوّحت منه لجلالته ، فاغتمّ لذلك **اوریا** وصار ذلك من **داود** معصیةً فعاتبه‌الله علی ذلك حیث لم یترك هذه‌الواحدة لخاطبها وعنده‌تسع وتسعون امرأةً . قومی گفتند : کشتن **اوریا** در غزاة و شهید گشتن وی بی قصد **داود** بود و بی آگاهی وی ، امّا ذنب وی آن بود که چون خبر قتل وی رسید او را دشخوار نیامد و برنایافت وی جزع نکردچنانك بردیگران کرد وپیش ازان‌تمنّی کرده و گفته . کاشك این زن مرا حلال بودی ، علی‌الجمله از **داود** این‌ذنب صغیره‌بود، و صغیرةالانبیآء عندالله عظیمةٌ فعاتبه‌الله علی ذلك . پس چون خبر قتل **اوریا** برسید و عدّت آن زن‌بسر

آمد ، داود او را بخواست و از وی سلیمان زاد ، بعد ازان که ویرا خواسته بود و دخول کرده ؛ ربّ العالمین دو ملك فرستاد بوی بر صورت دوخصم ، گویند جبرئیل بود و میکائیل ، فذلك قوله تعالی : « و هل اتیك نبؤالخصم اذ تسوّروا المحراب » ، و «الخصم» هاهنا بمعنی الخصوم ، تقول : رجل خصم و قوم خصم وامرأة خصم و نسوة خصم ، و رجل عدل و قوم عدل و امرأة عدل و نسوة عدل ، و كذلك رجلان و امرأتان ، وانما صلح للواحد والاثنین والجماعة والذكر والانثی لانه مصدرٌ ، تقول : خصمته اخصمه خصماً، فاذاقلت : هما خصمٌ وهم خصمٌ فالمعنی هماذوا خصم و هم ذووا خصم ، و كذلك اذا قلت : هی خصم وهنّ خصم فالمعنی هی ذات خصم وهنّ ذوات خصم ، كما تقول : هما عدلٌ وهم عدلٌ ای ـ هماذوا عدل وهم ذووا عدل وهی عدل وهنّ عدل ، ای ـ هی ذات عدل وهنّ ذوات عدل ، وماكان من المصادر وقدوصف به الاسماء فتوحیده جائزٌ وان وصفت به الجماعة ، فتذكیره جائزٌ وان وصفت به الانثی ، تقول : هو رضیً و هما رضیً و هم رضیً و هذه رضیً ، وان قلت : هم خصوم و هم عدول جاز . و ـ التسور ـ الصعود ، و ـ المحراب ـ ها هنا القصر .

«اذ دخلوا علی داود» ـ الاثنان فما فوقهما جماعة ، كان دخل علیه جبرئیل و میكائیل فی صورة رجلین ، « ففزع منهم » ای ـ فزع منهما ، و انما فزع لانهما دخلا علیه فی غیر حین الاذن ، فقال : ما ادخلكما علیّ ؟ « قالوا لاتخف خصمان » ای ـ نحن خصمان «بغی بعضنا علی بعض » جئناك لتقضی بیننا ، فان قیل : كیف قالا بغی بعضنا علی بعض و هما ملكان لایبغیان ؟ قلنا معناه : ارأیت خصمین بغی احدهما علی الآخر ،هذا من معارض الكلام لاعلی تحقیق البغی من احدهما ، « فاحكم بیننا بالحقّ » ای ـ بالعدل « ولا تُشطط » ای لاتجر یقال : شطّ الرجل شططاً و اشطّ اشطاطاً اذا جار فی حكمه ، و معناه : مجاوزة الحدّ واصل الكلمة من شطّت الدّار اذا بعدت ، ویقرأ « لا تَشطط » ویجوز «لا تَشطط » ، یقال : شطّ یشطّ ویشط ، و معناه : لاتبعد عن الحق ، قال الشاعر :

تشطّ غداً دار جیراننا وللدّار بعد غدٍ ابعد

« و اهدنا الی سوآءِ الصّراط » ای ـ ارشدنا الی طریق الصّواب والعدل .

فقال داود لهما تکلّما ، فقال احدهما : « انّ هذا اخی » ای ـ علی دینی و طریقتی . وقیل : صاحبی ، « له تسع وتسعون نعجةً » ای ـ امرأةً ، « ولی نعجةٌ واحدةٌ » ـ والعرب تکنی عن المرأة بالنّعجة و بالشّاة ایضاً . قال الاعشی :

فرميت غفلة عينه عن شاته فاصبت حبّة قلبها و طحالها

قال الحسين بن ابو الفضل : هذا تعریضٌ للتنبیه والتفهیم لانه لم یکن هناك بغی ولانعاج ، فهو کقولهم : ضرب زیدٌ عمرواً ، واشتری بکرٌ داراً ، ولیس هناك ضربٌ ولاشری .

« فقال اکفلنیها » ـ قال ابن عباس : اعطنیها . و قال مجاهدٌ : انزل لی عنها . وقال اهل اللغة : « اکفلنیها » ای ـ اجعلنی کافلالها اقوم بامرها ، والمعنی طلّقها لاتزوّجها.

« وعزّنی فی الخطاب » ـ ای غلبنی فی الخصومة ، ای کان اقدر علی الاحتجاج منّی و صار اعزّ منّی فی مخاصمته ایّای ان تکلّم کان افصح منّی وان حارب کان ابطش منّی فغلبنی .

« قال » داود : « لقد ظلمك بسؤال نعجتك الی نعاجه » ای ـ مضمومة الی نعاجه .

گفته‌اند : سخنگوی درین قصّه جبرئیل بود ، با داود گفت : این برادر منست در دین وطریقت و صاحب من ، او را نود و نه میش است و مرا یك میش ، اورا مهمانی رسید قصد کشتن میش من کرد مهمانرا ازدریغ داشتن میش خویش . داود چون این سخن شنید خشم گرفت گفت : والله لاقتلنّه ان ذبحها ، فقال جبرئیل : اتقتل فی ذبح شاة ولاتقتل من استلب امرأة جاره واستنکحها .

« وانّ کثیراً من الخلطآءِ » ـ هذا کلام مستأنف لیس من قول داود ، و ـ الخلطآء الشرکآء ، جمع خلیطٍ کظریفٍ وظرفآء ، « لیبغی بعضهم علی بعضٍ » ای ـ لیظلم بعضهم بعضاً ، « الاالّذین آمنوا وعملوا الصالحات » فانهم لایظلمون احداً ، « و قلیلٌ ما هم » ای ـ وقلیل هم ، و« ما » زیادة ، معناه : الصّالحون الذین لایظلمون قلیل . داود چون حکم ایشان بر گزارد ، جبرئیل با صاحب خویش نگرست بخندید و گفت : حکم علی نفسه ـ برخویشتن حکم کرد . این سخن بگفت و هر دو بآسمان شدند ، داود بدانست که

ایشان فریشته بودند و آزمودن ویرا آمده بودند، اینست که‌ربّ‌العالمین فرمود: « وظنّ داود » ای ـ علم وایقن **داود**، « انما فتنّاه » ای ـ ابتلیناه، « فاستغفر ربه » سأل ربه الغفران، « وخرّ راکعاً » ای ـ سقط ساجداً، والرکوع ها هنا السجود لان الساجد یهوی راکعاً الی السجود. قال **مجاهد**: سجد اربعین یوماً ولیلةً لایرفع رأسه و لایرقأ دمعه، « واناب » ای ـ رجع من خطیئته.

« فغفرناله ذلك » ای ـ سترناله ذلك الذنب، « وانّ له عندنا لزلفی » ای ـ قربة و منزلة رفیعة، الزلفی ـ القربی، والزلفة ـ القربة، والازلاف ـ التقریب، والازدلاف ـ الاقتراب، ومنه سمّیت المزدلفة لقربها من الموقف، « وحسن مآب » ای ـ حسن مرجع، وهوالجنّة. قال **ابن عباس**: سجدة «ص» لیست من عزآئم السجود و قدرأیت النبی (ص) یسجدفیها، یعنی عند قوله: « وخرّ راکعاً و اناب »، فقال صلی‌الله علیه وسلم: « سجدها نبیّ الله **داود** توبةً و سجدناها شکراً » و قال **ابن عباس**: جآء رجلٌ الی النبّی (ص) فقال: یارسول‌الله رأیتنی اللیلة و انا نآئم کانی اصلّی خلف شجرة فسجدت فسجدت الشجرة لسجودی فسمعتها و هی تقول: اللّهم اکتب لی بها عندك اجراً وضع عنّی بها وزراً و اجعلها لی عندك ذخراً و تقبّلها منّی کما تقبّلها من عبدك **داود**، قال **ابن عباس**، فقرأ النبی (ص) سجدة ثم سجد فسمعته وهو یقول مثل ما اخبره‌الرّجل عن قول‌الشجرة.

« یا داود انا جعلناك » ـ القول هاهنا مضمرٌ، تأویله: قلنا یاداود انا جعلناك، « خلیفةً فی‌الارض » ای ـ خلیفةً ممّن کان قبلك من‌الرّسل، والخلیفة ـ المدبّر للامر من قبل غیره علی جهة‌البدل من تدبیره. وقیل: جعلناك خلیفةالله فی‌الارض. بدانکه خلیفه کسی را گویند که وی مأمور بود باقامت امور وتنفیذ احکام وسیاست ملك چنانك **موسی** فرا **هارون** گفت: اخلفنی فی قومی ـ خلیفهٔ من باش در نگهداشت **بنی اسرائیل**، و مصالح دین ودنیای ایشان درست گشت که خلیفه در لغت بمعنی کار ران بود بامر کسی دیگر، **آدم** و **داود** صلوات‌الله علیهما هر دو مأمور بودند ازجهت حقّ جلّ جلاله بتبلیغ وحی ورسالت بخلق و بیان کردن امرو نهی و باقامت حدود شریعت تا ایشانرا هر دو در

قرآن خلیفه نام نهاد ، و بعضی علما کراهیت داشته‌اند که ایشانرا گویند خلیفة‌الله ؛ گفتند: نام خلیفه مضاف بالله جلّ جلاله در **قرآن** نیامده است ؛ در **قرآن مطلق** آمده بی اضافت چنانك آمده می باید گفت . **عبدالملك بن مروان** خطبه میکرد گفت : اللّهم اصلح خلیفتك کما اصلحت خلفآءك الرّاشدین ، فقام رجلٌ و قال : یا امیرالمؤمنین لاتقل خلیفتك و لکن قل خلیفة المتقدّمین ، فقال **عبدالملك** : اما علمت قول‌الله تعالی : « انی جاعلٌ فی الارض خلیفةً » و قال : « یاداود انا جعلناك خلیفةً فی الارض » ؟ فقال الرّجل : ذکر الخلیفة مطلقاً و لم یقل خلیفتی ولا خلیفةً لی ، فتحیّر **عبدالملك** . امّا بیشترین علما روا داشته‌اند **آدم** را و **داود** را خلیفة‌الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی ورسالت واقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌یی شایستهٔ وحی‌الله بود ، و باین تأویل همهٔ انبیا راخلیفه شاید گفت و ازینجاست که علمای اسلام روا داشته‌اند درخطبه‌ها خلیفة‌الله گفتن وفی الحدیث عن النبی (ص) انه کان یذکر الدّجال فقالت امرأة : یارسول‌الله انی لاعجن العجین فاخاف ان یخرج الدّجال قبل الخبز ، فقال رسول‌الله (ص) : « ان یخرج و انا فیکم فاناحجیجه دونکم وان یخرج بعدی فالله خلیفتی علی کلّ مسلم » . چون **مصطفی** (ص) روا داشت خداوند را عزوجل خلیفهٔ خویش گفتن بآن معنی که نگاه دارندهٔ امت منست از شرّ دجّال ؛ هم روا بود **آدم** و **داود** را خلیفة‌الله گفتن بر معنی آن که بیان کنندهٔ دین حق‌اند و نگاه دارندهٔ احکام شریعت .

قوله عزّوجلّ : «فاحکم بین‌الناس بالحقّ »ای ـ بالعدل«ولاتتبع الهوی »ای ـ لاتحمل الی هوی نفسك فتقضی بغیر عدل . و قیل « لاتتبع الهوی » کما فعلت بامرأة **اوریا** ، « فیضلّك عن سبیل‌الله »ای ـ فیستزلّك الهوی عن طاعة‌الله ، «انّ الذین یضلّون عن سبیل‌الله» ای ـ عن طاعة‌الله ، وقیل : عن دین‌الاسلام ، « لهم عذابٌ شدیدٌ بما نسوا یوم‌الحساب » ای ـ اعرضوا عنه و ترکوا العمل بما ینفعهم فیه ، و قیل : لم یؤمنوا به ، و « یوم‌الحساب » مفعول « نسوا » . وقیل . لهم عذابٌ شدیدٌ یوم‌الحساب بما ترکوا من القضآء بالعدل .

« و ما خلقنا السمآء والارض و ما بینهما » من الخلق « باطلاً » عبثاً لغیرشیءٍفنترك

الخلق سدی بلاثواب ولاعقاب بل نتّبع هذه‌الدّار داراً اخری نفصل فیها بین‌المحسن والمسیء وینتصف‌المظلوم من‌الظالم . و قیل بل خلقناهما للدّلالة علی خالقهما ، « ذلك ظنّ‌الّذین کفروا » ای ـ ظنّهم ان لابعث ولاحساب ولاجنّة ولانار ،« فویلٌ للّذین کفروامن‌النّار».

« ام نجعل‌الّذین آمنوا و عملواالصّالحات کالمفسدین فی‌الارض »وهم‌الکفّار،یعنی: لوسوّینا بینهما لکنّا خلقناهما باطلاً . و فی‌التفسیر انها نزلت فی ثلثة رهطٍ : **علیّ** و **حمزة** و **عبیدة‌بن الحارث** ، « کالمفسدین فی‌الارض » وهم‌الکفّار **عتبة** و **شیبة** **ابنی ربیعة** و **الولیدبن عتبة** و هم‌الّذین تبارزوا یوم بدرٍ فقتل **علیّ** (ع) **الولید** و قتل **حمزة**،**عتبة** وقتل **عبیدة**،**شیبة** . وقیل : هوعامٌ . «ام نجعل‌المتّقین» الّذین یتّقون‌الشرك والمعاصی «کالفجّار » فی‌الثواب ؟ !

« کتابٌ انزلناه » ای ـ هذا کتابٌ انزلناه « الیك » یعنی **القرآن** « مبارکٌ » فیه‌البرکة کثیرٌ خیره ونفعه وفیه مغفرةالذنوب لمن آمن به ، « لیدّبروا آیاته » لیقفوا علی ما فیه و یعلموا به ، وتشدیدالدّال لادغام التآء فیها ، اصله لیتدبروا . و قال **الحسن**: تدّبر آیاته اتّباعه ، « ولیتذکّر اولواالالباب » ای ـ لیتّعظ بالقرآن ذووالعقول .

النوبة الثالثة

قوله : « انّا سخرناالجبال معه . . . » الآیة ـ تسبیح کوهها و سنگها با **داود** هم ازان غیبهاست که نادریافته پذیرفته است وا نرا گردن نهاده اگرچه برعقلها پوشیده ؛از قدرت‌الله بدیع نیست و جز برخواست‌الله حوالت نیست . اعتقاد کن که هر ذره‌یی ازذرائر موجودات که هست بزبان حال همی گوید : ساکنان کوی دوست خود مائیم ، خلعت حیوة خود ما پوشیده‌ایم ،اشارت **قرآن مجید** اینست که :«وان من شیءٍ الّا یسبّح بحمده». جوانمردی در صحرائی میگذشت سنگی رادید که بسان‌قطرات باران‌پیوسته‌ازوهمی‌چکید، ساعتی دران نظر میکرد و در صنع خدای عزوجل اندیشه میکرد ، ربّ العالمین کرامت آن دوست را سنگ‌رابآواز آورد تا گفت : یاولیّ‌الله هزاران سالست تا مرا بیافرید و از بیم

قهر او وسیاست خشم او چنین میترسم واشك حسرت همی ریزم ، والیه الاشارة بقوله تعالی: « وانّ منها لما یشّقّق فیخرج منه الماء » . آن ولیّ خدا گفت : بارخدایا این سنگ را ایمن گردان ، ولیّ برفت چون باز آمد همچنان قطره ها میریخت ، در دل وی افتاد که مگر ایمن نگشت از قهر او ، سنگ بآواز آمد که : یاولی الله مرا ایمن کرد امّا باوّل اشك همی ریختم ازحیرت و بیم عقوبت و اکنون اشك همی ریزم از ناز ورحمت ، و مارابرین درگاه جز گریستن کاری دیگر نیست یا گریستن ازحسرت و نیاز یا گریستن ازرحمت و ناز .

پیر طریقت گفت : الهی!درسر گریستنی دارم دراز ، ندانم که ازحسرت گریم یا از ناز ، گریستن ازحسرت بهرۀ یتیم است و گریستن شمع بهرۀ ناز ، ازناز گریستن چون بود ، این قصّه ایست دراز .

« وهل اتیك نبؤالخصم اذتسوّروا المحراب . . » ـ چون آن فریشتگان بر صورت خصمان با **داود** سخن گفتند و آنگه بر آسمان شدند، **داود** بدانست که ایشان فرستادۀ حق بودند تا گناه **داود** فراپیش وی برند ، **داود** در کار خود بدید و بتضرع و زاری درآمد ، چهل روز سر برزمین نهاد بسان ساجدان برنعت تضرّع ، وکان لایرفع رأسه الّا لحاجةٍ و لوقت صلاةٍ مکتوبة ولایأکل ولایشرب وهو یبکی حتّی نبت العشب حول رأسه و هو ینادی ربه عزّوجّل و یسئله التّوبة وکان من دعائه فی سجوده :سبحان الملك الاعظم الّذی یبتلی الخلق بما یشاء ، سبحان خالق النّور ، الهی انت خلقتنی و کان فی سابق علمك ما انا الیه صائر، سبحان خالق النّور ، الهی الویل لداود اذا کشف عنه الغطاء فیقال هذا داود الخاطیء ، سبحان خالق النّور ،الهی بایّ عینٍ انظر الیك یوم القیمة وبایّ قدمٍ اقوم امامك یوم تزلّ اقدام الخاطئین ، سبحان خالق النّور ، الهی من این یطلب العبد المغفرة الّا من عند سیّده، سبحان خالق النّور ، الهی انا الّذی لا اطیق حرّ شمسك فکیف اطیق حرّ نارك ، سبحان خالق النّور ، الهی انا الّذی لااطیق صوت رعدك فکیف اطیق صوت جهنّم ، سبحان خالق النور ، الهی الویل لداود من الذّنب العظیم الّذی اصاب ، سبحان خالق النّور، الهی قد تعلم سرّی و علانیتی فاقبل معذرتی ، سبحان خالق النّور،الهی برحمتك اغفرلی

ذنباً ولاتباعدنی من رحمتك لهوائی ،سبحان خالق النّور ، الهی فررت الیك بذنوبی واعترفت بخطیئتی لاتجعلنی من القانطین ولاتخزنی یوم الدّین ، سبحان خالق النور . بعدازچهل روز وحی آمد ازحق جل جلاله کـه یا **داود** ترا آمرزیـدم امّا بسرخاك **اوریا** شو واو را برخوان تامن آواز تو او رابشنوانم و ازوی حلالی بخواه . **داود** پلاسی درپوشیدباچشمی پر آب و دلی پردرد و جانی پرحسرت آمد بسرخاك **اوریا** شد و اورا بخواند ، بلبّیك جواب‌داد و گفت : من هذاالّذی قطع علیّ لذّتی وایقظنی ـ کیست اینکه لذّت‌خواب‌خوش از من وابرید ؟ گفت : منم **داود** ، گفت : بچه آمدی یا نبیّ‌الله ؟ گفت : آمده‌ام تا مرا در حِل کنی بهرچه از من بتو رسید ، گفت : ترا بحل کردم و در گذاشتم . **داود** چون آن سخن شنید ارامی وسکونی دروی آمد و باز گشت دیگر با روحی آمد که یا **داود** نمیدانی که من داوری بعدل و انصاف کنم نه بتعنّت ، باز گرد و باوی بگوی : من زن تو بخواستم و بوی رسیدم از من راضی شو و مرا بحل کن . **داود** بـاز گشت و این سخـن بگفت ، **اوریا** چون این سخن شنیدخاموش گشت ونیز جواب **داود** نداد ، **داود** هم بر سرقبر وی خاك برسر نهاد وبزاری وخواری نوحه در گرفت که :الویل لداود ثمّ‌الویل الطّویل لداود اذانصبت‌الموازین بالقسط‌یوم‌القیمة فیؤخذ داود ویدفع الی المظلوم،سبحان خالق النور، الویل‌لداود ثمّ‌الویل‌الطویل لداود حین‌یسحب‌علی وجهه مع‌الخاطئین‌الی‌النّار، سبحان خالق النّور . چون تضرّع وزاری **داود** بغایت‌رسید ، از آسمان عزّت ندای وحی آمد از بارگاه قدم آواز کرم آمد که : ای داود دعای تو نیوشیدیم ، گناهت بعفو خود بپوشیدیم ، توبهٔ تو پذیرفتیم و برتو رحمت کردیم . **داود** گفت : الهی کیف وصاحبی‌لـم یعف عنّی!ـ چون آرام گیرم وخصم از من نا خشنود و دلم ازبیم خصمی وی پرآتش و پر دود! ندا آمد که : یا داودانی استوهبك منه فیهبك لی واعطیه‌من‌الثواب مالم ترعیناه‌ولم تسمع اذناه . فیقول یاربّ من این لی هذا ولم یبلغ عملی ؟ فاقول هذا عوض من عبـدی داود ، فقال داود : یاربّ الآن عرفت انك قد غفرت لی‌ فذلك قوله :«فغفرنا له ذلك :

وهب منبه گفت : **داود** پس ازآنکه توبه اوقبول کردند؛ سی سال‌میگریست

که از گریستن نیاسود نه بشب نه بروز ، گهی در میان بیابان نوحه کردی بزاری و بنالیدی ازخواری ، مرغان هوا ووحوش صحرا در گریستن او را مساعدت کردندی، گهی در میان کوهان سنگ و کلوخ و درختان او را مساعدت کردندی ، گهی در ساحل دریاها ماهیان وجانوران دریا در گریه او را مساعدت کردندی ، چون بخانه باز آمدی سو کوار پلاس درپوشیدی و برخاك نشستی وراهبان بسیار قریب چهارهزار گرد وی در آمدندی ودرمساعدت وی همه بزاری بگریستندی تاازاشك چشم ایشان سیل روان گشتی. **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود : « انّ مثل عینی داود کالقربتین تنطفان مآءً ولقد خدّت الدموع فی وجهه کخدید المآء فی الارض » وقال **الحسن** : کان داود بعدالخطیئة لایجالس الّا الخاطئین یقول : تعالوا الی داود الخاطیء ولا یشرب شراباً الّا مزجه بدموع عینیه و کان یجعل خبزالشعیر الیابس فی قصعته فلایزال یبکی علیه حتّی یبتلّ بدموع عینیه وکان یذرعلیه الملح والرّماد فیأکل و یقول : هذا اکل الخاطئین ، قال وکان داود قبل الخطیئة یقوم نصف اللیل و یصوم نصف الدّهر فلمّا کان من خطیئته ما کان صام الدهر و قام اللیل کلّه .

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: « **ووهبنا لداود سلیمان** » بخشیدیم داود را **سلیمان**، « **نعم العبد** » نیك بنده‌ایست **سلیمان** ، « **انّه اوّاب** (۳۰) » مرا ستاینده‌یی بود نیکوو بمن گراینده .

« **اذ عرض علیه** » آنگه که عرضه کردند برو ، « **بالعشیّ** » بعد از نیم روز ، « **الصافنات الجیاد** (۳۱) » آن اسبان تندرست تیز رو ،

« **فقال انّی احببت حبّ الخیر** » گفت من بر گزیدم مهر اسبان و چیز این جهان ، « **عن ذکر ربّی** » بریاد خداوند خویش ، « **حتی توارت بالحجاب** (۳۲) » تا آنگه که آفتاب درپردهٔ مغرب نزدیك آمد که فروشدی .

« **ردّوها علیّ** » باز گردانید آن اسبان را بر من ، « **فطفق مسحاً** » درایستاد در بریدن ، « **بالسوق والاعناق** (۳۳) » پایها و گردنهای اسبان

« **ولقد فتنا سلیمن** » بیازمودیم سلیمان را ، «**والقینا علی کرسیه جسداً**» و بر کرسی اوکالبدی افکندیم[۱] ، « **ثمّ اناب**[۳۴] » آنکه سلیمان با ما گشت .

« **قال ربّ اغفرلی** » گفت خداوند من بیامرز مرا ، « **وهب لی ملکاً** » و مرا پادشاهئی بخش ، « **لاینبغی لاحدٍ من بعدی** » که نسزد کسی را از پس‌من ، « **انّك انت‌الوهاب**[۳۵] » که تو خداوند فراخ بخشی .

« **فسخرنا له‌الریح** » نرم کردیم او را باد ، « **تجری بامره** » تا می‌رود بفرمان او ، « **رخآءً** »آهسته نرم باندازه ، « **حیث اصاب**[۳۶] » هرجا که او خواهد و آهنگ دارد .

« **والشیاطین** » و فرمان بردار کردیم‌او را دیوان ، « **کل بنآءٍ وغواص**[۳۷] » ازین هر داورانی و گوهرجوئی .

« **و آخرین مقرّنین فی الاصفاد**[۳۸] » ودیگران در بندها استوار کرده .

« **هذا عطآؤنا** » [گفتیم او را که] این [پادشاهی تو] بخشیدهٔ ماست بتو ، « **فامنن او امسك بغیر حساب**[۳۹] » ببخش یانگاه دار بی شماری با تو .

« **وانّ له عندنا لزلفی** »واورابنزدیك مانزدیکی‌است‌فردا،«**وحسن مآب**[۴۰]» ونیکوئی باز گشتن گاه .

«**واذکر عبدنا ایوب** » یاد کن قوم‌خویش راقصّهٔ بندهٔ ما ایوب،«**اذنادی ربه**» آنکه که بآوازخواندخداوند خویش را ، « **انی مسنی‌الشیطان بنصبٍ و عذاب**[۴۱]» که دیوبمن رنجوری وعذاب رسانید .

« **ارکض برجلك** » [جبرئیل او را گفت :] پای برزمین زن ، «**هذا مغتسلٌ**» این یك آب خویشتن‌شوی تو است ، « **باردٌ و شراب**[۴۲] » و این دیگر آشامهٔ[۲] تواست آبی سرد .

« **ووهبنا له اهله** » بخشیدیم او را کسان او ، « **و مثلهم معهم** » وهم‌چندان

---

۱ ــ نسخه الف : اوکندیم . ۲ ــ نسخهٔ الف : آشمه .

بايشان ازفرزندان و بردگان، « **رحمةً منا** » بخشايشى ازما، « **وذكرى لاولى الالباب (۴۳)** »
ويادكارى زيركان اين امّت را

« **وخذ بيدك ضغثاً** » و گفتيم بدست خويش دستهٔ خاشه [۱] گير ، « **فاضرب به** »
وآن زن را بزن بآن، « **ولا تحنث** » وسوگند خويش تباه و دروغ مكن و مشكن، « **انا وجدناه**
صابراً » ما اورا شكيبا يافتيم، « **نعم العبد** » نيك بنده‌يى كه **ايوب** است ، « **انه اوّاب (۴۴)** »
همواره سروكار او و بازگشت او با من بود .

« **واذكر عبادنا ابرهيم واسحق و يعقوب** » يادكن رهيكان ما را **ابراهيم**
واسحق ويعقوب ، « **اولى الايدى والابصار (۴۵)** » كسان با دستگاهها وباباريك بينى
و باريك دانيها .

« **انا اخلصناهم بخالصةٍ** » ما ايشان را صافى كرديم و بر گزيده صافى كردنى
و بر گزيدنى چون ، « **ذكرى الدار (۴۶)** » كه تا گيتى بود ازيشان آواى نيكو بود .
« **وانهم عندنا لمن المصطفين الاخيار (۴۷)** » وايشان بنزديك ما از گزيدگان
بهينان اند .

« **واذكر اسمعيل واليسع وذاالكفل** » يادكن **اسمعيل** و **يسع** و **ذوالكفل**
را . « **وكلٌ من الاخيار (۴۸)** » وهمه از بهينان بودند .
« **هذا ذكرٌ** » يادكرد ازيشان اينست وسخن در ايشان چنين ، « **وانّ للمتقين**
لحسن مآب (۴۹) » و پرهيزگاران را نيكوئى بازگشتن گاه است .
« **جنات عدنٍ** » بهشتهاى هميشه‌يى ، « **مفتحةً لهم الابواب (۵۰)** » درها باز
گشاده ايشانرا .

« **متكئين فيها** » آرميدگان بى بيم دران سراى ، « **يدعون فيها** » مى فرا
خواهند آنجا ، « **بفاكهةٍ كثيرةٍ وشراب (۵۱)** » ميوه هاى فراوان وشرابهاى فراوان .

۱ ـ خاشه : خس وخاشاك وريزه‌هاى چوب و سرگين وامثال آن را گويند كه‌همه
بهم آميخته باشد (برهان قاطع)

« **وعندهم قاصرات الطرف** » بنزدیك ایشان کنیزکان فرو داشته چشمان‌ازجز شویان خویش ، « **اتراب (۵۲)** » هم زادان [1] در دیدار .

« **هذا ما توعدون لیوم‌الحساب (۵۳)** » این آن بهشت است وآن پاداش که شما را بآن وعده میدهند درروز شمار .

« **ان هذا لرزقنا** » این روزی ماست ایشانرا ، « **ماله من نفاد (۵۴)** » آن را برسیدنی و بسرآمدنی نیست .

« **هذا** » اینست‌جزای‌پرهیزکاران‌وصفت باز گشتن گاه ایشان ،« **وان للطاغین لشرّ مآب (۵۵)** » و گردن کشان وناپاکان و نافرمان برداران را بدباز گشتن گاهی‌است.

« **جهنم یصلونها** » دوزخ که در شوند بآتش آن ، « **فبئس‌المهاد (۵۶)** » بد جای که ایشانراست .

« **هذا فلیذوقوه حمیمٌ وغساق (۵۷)** » آنك‌آب جوشیده وخونابه که‌از گوشت و پوست دوزخیان میرود تا میچشند آنرا .

« **وآخر من شکله** » و ایشانراست آنجا دیگرانی ازین سان و ازین گونه ، « **ازواج (۵۸)** » نوعهای گوناگون .

« **هذا فوجٌ مقتحمٌ معکم** » فریشتگان گویند آنك جوقی [2] است که با شما خویشتن را می در افکنند [3] در دوزخ و بسرو روی می درافتند درآتش باشما بهم، « **لامرحباً بهم** » [سالاران گویند فرا پس روان خویش‌آنگه که هم دیدار شوند [4] در آتش:] فراخ جهان مباشید [5] ونه فراخ حال ، « **انهم صالواالنار (۵۹)** » فراخ جهان کی باشند و ایشان بآتش رسیدند .

« **قالوا** » پس روان گویند فراسالاران : « **بل انتم لامرحباً بکم** » بلکه شما را فراخ جهانی مبادا و نه فراخ حالی ، « **انتم قدمتموه لنا** » این

۱ ـ نسخهٔ الف : هام زادان . ۲ ـ نسخهٔ الف : جوکی . ۳ ـ نسخهٔ الف: دراو کنند ۴ ـ نسخهٔ الف : هام دیدار شند ۵ ـ نسخهٔ الف : مبیدا

شما کردید بماو پیش فرا فرستادید مارا ، « **فبئس القرار** (۶۰) » بدآرامگاهی که اینست.

« **قالوا ربنا** » گویند خداوند ما : « **من قدّم لنا هذا** » آنکس که این پاداش پیش فرا فرستاد ما را [وما را ارزانی این کرد] ، « **فزده عذاباً ضعفاً فی النار** (۶۱) » او را توئی از عذاب بیفزای در آتش .

« **وقالوا** » گویند سالاران و پس روان همه : « **مالنا لانری رجالاً** » چه رسید ما را که درین سرای نمی بینیم مردانی ، « **کنا نعدّهم من الاشرار** (۶۲) » که ما ایشانرا دران جهان از بترینان می شمردیم

« **اتخذناهم سخرّیاً** » ما ایشان را زیر دست خویش میداشتیم ، « **ام زاغت عنهم الابصار** (۶۳) » یا امروز چشمها برایشان نمی آید .

« **انّ هذالحق** » این چه شمارا گفتم راست است ، « **تخاصم اهل النار** (۶۴) » خصومت کردن اهل دوزخ با یکدیگر .

« **قل انما انا منذر** » بگوی ای **محمد** من آگاه کننده یی ام ، « **ومامن اله الاالله الواحدالقهار** (۶۵) » ونیست هیچ خدائی مگر الله آن یکتای کم آورنده میرانند‌ه فرو شکننده .

« **رب السموات والارض و ما بینهما** » خداوند هفت آسمان و هفت زمین وهر چه میان آن ، « **العزیزالغفار** (۶۶) » آن تواننده تاونده آمرزنده پوشنده .

النوبة الثانية

قوله: « و وهبنالداود سلیمان » ـ قال **ابن عباس** : اولادنا من مواهب الله تعالی : « یهب لمن یشآء اناثاً و یهب لمن یشآء الذّکور » ، وقد سمی الله عزّوجلّ الولد الهبة فی القرآن فی مواضع منها قوله : « ووهبناله اسحق و یعقوب » « **فهب لی من لدنک ولیّاً** » « لیهب لك غلاماً زکیّاً »

« نعم العبد » کنایة یکنی بها عن کلّ مدحةٍ ، ای ـ نعم العبد **سلیمن** « انه اوّاب »

رجّاعٌ الی الله بالعبادة.

« اذ عرض علیه » ای ـ علی سلیمن ، « بالعشیّ » ای ـ بعد الظّهر ، « الصّافنات » ای ـ الخیول الّتی تثنی احدی قوائمها و تقف علی سنبکها والسّنبك طرف مقدم الحافر. وقیل : الصّافن من الخیل القائم بایّ صفة کانت ، وفی الحدیث : « من سرّه ان یقوم له الرّجال صفوناً فلیتبوّأ مقعده من النار » یعنی قیاماً ، و « الجیاد » الخیار السراع ، واحدها جواد ، وقیل : واحدها جود کسوط و سیاط ، و قیل : الجیاد ـ الطّوال الاعناق مشتقٌ من الجید.

« فقال انی احببت » ای ـ آثرت ، کقوله تعالی : « یستحبّون الحیوة الدّنیا علی الآخرة » یعنی یؤثرون. « حبّ الخیر » یعنی حبّ الخیل ، سمّیت الخیل خیراً لکثرة ما فیها من الخیر. و فی الحدیث الصحیح : « الخیل معقودٌ فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة » وقد سمّی الله عزّ وجلّ فی کتابه فی مواضع متاع الدنیا والظّفر بها خیراً علی ما هی عند النّاس حتّی قال : « وردّ الله الّذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیراً ».

و قوله : « عن ذکر ربی » ای ـ علی ذکر ربی ، و « الذکر » هاهنا صلاة العصر بدلیل قوله : « بالعشیّ » وکانت فرضاً علیه و سمّیت الصّلوة ذکراً لانها مشحونةٌ بالذکر من قوله عزّوجلّ : « واقم الصّلوة لذکری » « ویذکر فیها اسمه » ای ـ یصلّی فیها.

قوله : « حتّی توارت بالحجاب » ای ـ توارت الشمس بالحجاب یعنی باللیل لانّ اللیل یستر کلّ شیءٍ. وقیل : الحجاب جبل قاف. و قیل : هو جبل دون قاف مسیرة سنةٍ والشّمس تغرب من ورائه. خلاف است میان علمای تفسیر که آن اسبها چند بودند و بر چه صفت بودند و از کجا بوی رسیدند. **عکرمه** گفت : بیست هزار بودند. **ابراهیم تیمی** گفت : بیست بودند. **حسن** گفت : هزار بودند و پرها داشتند ، اسبهای بحری بودند شیاطین از بهر **سلیمان** آورده بودند. **مقاتل** گفت : اسبهای داود بودند سلیمان آنرا میراث برد از پدر. **کلبی** گفت : **سلیمان** بغزاة اهل **دمشق** و **نصیبین** شد و از یشان بغنیمت یافت ، اسبهای تازی بودند نیکو رنگ نیکوقدّ تیزرو. **سلیمان** نماز پیشین بگزارد و بر کرسی نشست و بفرمود تا آن اسبها بروی عرضه کردند ، بآن مشغول گشت و نماز

دیگر فراموش کرد، چون نهصد بروی عرضه کرده بودند دریافت که نماز دیگر نگزارده باَفتاب نگرست، آفتاب بمغرب رسیده بود و وقت نماز بروی فوت شده، دلتنگ وغمگین گشت، گفت: «ردّوها علیّ» - بازارید بمن آن اسبها که بر من عرضه میکردید تا نماز از من فائت شد، «فطفق مسحاً» ای - مازال یمسح، ای - یقطع قطعاً بالسّوق، جمع ساقٍ کدارٍ و دورٍ فجعل یقطع اعناقها و یعرقب ارجلها ولم یفعل ذلك الّا وقد اباح الله له ذلك و ما اباح الله فلیس بمنکرٍ. قال **محمد بن اسحق**: لم یعنّفه الله علی عقر الخیل اذکان ذلك اسفاً علی ما فاته من فریضة ربه. وقال بعضهم انه ذبحها ذبحاً وتصدّق بلحومها و کان الذّبح علی ذلك الوجه مباحاً فی شریعته. وقیل: معناه انه حبسها فی سبیل الله و کوی ساقها واعناقها بکیّ الصدقة. **ابن عباس** گفت: **سلیمان** آن اسبها را بشمشیر پی کرد و گردن زد و آن از **سلیمان** بحق جلّ جلاله تقرب بود واورا مباح بود، هرچند که درین امّت کشتن اسبان بران صفت مباح نیست و حلال نیست، ویجوز اباحة الله الشیء فی وقت و حظره ایّاه فی وقتٍ. و گفته اند: اسبان هزار بودند امّا بوقت عرض نهصد، اورا مشغول داشتند تا نماز ازوی فائت شد، آن نهصد را بکشت و صد بماند، امروز هر چه در دنیا اسب تازی است از نژاد آن صد است. وروی عن **علی** (ع) قال: قال **سلیمان** بامر الله عزّ وجلّ للملئکة الموکلین بالشمس، «ردّوها علیّ» یعنی الشّمس فردّوها علیه حتّی صلّی العصر فی وقتها، وذلك انه کان یعرض علیه الخیل لجهاد عدوٍّ «حتّی توارت بالحجاب».

قوله: «ولقد فتنّا سلیمان والقینا علی کرسیّه جسداً» - اختلاف عظیم است علما را درین آیت بآن که فتنهٔ **سلیمان** را چه سبب بود و آن جسد که بود و ما آنچه بصحّت نزدیکتر است بگوئیم:

محمد بن اسحق روایت کند از **وهب منبه** گفت: سلیمان مردی بود غازی پیوسته درغزاة بودی و باعلاءِ کلمهٔ حقّ واظهار دین اسلام کوشیدی، وقتی شنید که در جزیرهٔ دریا شهرستانی است که آنرا **صیدون** گویند و آنرا پادشاهی است عظیم که آنجا ملك میراند و بت میپرستد وهیچ پادشاه را و هیچ لشکر را بروی راه نیست از انك

در پیش وی دریاست ، امّا سلیمان بر مرکب باد باخیل و حشم آنجا رسید و بروی غلبه کرد و او را بکشت و هرچه داشت بغنیمت برداشت و در میان غنیمت‌دختر آن پادشاه‌بود ببردکی آورده نام وی جراده وکانت اکثر ما فی‌العالم حسناً و جمالاً فاصطفاهاسلیمان لنفسه و دعاها الی الاسلام فاسلمت . دختر باسلام درآمد و سلیمان او را خاصهٔ خویش کرد و او را برزنان دیگر افزونی نهاد هم بدوستی و هم بمراعات ، دختر پیوسته بر یاد پدرخویش وملك‌میگریست‌وزاری‌میکرد ،لایرقأ دمعهاولایذهب‌حزنهاولا تنظرالی‌سلیمان الّا شزراً ولا تکلّمه الّا نزراً . و سلیمان از انك او را دوست‌میداشت هرچه خواست‌مراد وی میداد ، سلیمانرا گفت : اگر میخواهی که اندوه من کم شودوسکون دل من پدید آید تا با مهر ومحبّت تو پردازم ؛ شیاطین را فرمای تا تمثالی سازند برصورت پدر من تا ویرا می بینم وتسلّی خودبدان حاصل میکنم ، سلیمان بفرمود تاتمثال‌پدروی‌بساختند و فراپیش وی نهادند و آنرا جامه پوشانیدند ، شیاطین در غیبت سلیمان با وی گفتند : عظّمی اباك و اسجدی له ـ پدر خود را گرامی دار و اورا سجود کن ، دختر او را سجود میکرد ، کنیزکان وخدمتکاران که او را چنان دیدند همه سجود کردند و گفتند : هذا دین‌الملك ودین امرأة الملك وهی اعلم بما تصنع ، چهل روز درخانهٔ سلیمان آن بت را می پرستیدند و سلیمان از ان ناآگاه . پس بنی اسرائیل گفتند بوزیر سلیمان و هو آصف بن برخیا وکان صدّیقاً : ایّها الصّدّیق انّ‌الملك یعبد فی داره صنمٌ من دون‌الله ـ خبر داری که در خانهٔ ملك بت می پرستند ؟ آصف آن قصّه با سلیمان گفت ، سلیمان بغایت اندوهگن وغمگین گشت ، گفت : «انا لله و انا الیه راجعون » بخانه باز رفت و آن بت را بشکست و بسوخت و بباد برداد و آن زن را و آن قوم را همه عقوبت کرد و خود غسلی برآورد ولبس ثیاب‌الطّهرة ثیاباً لایغزلها الّاالابکار ولاینسجها الّاالابکار ولایغسلها الّاالابکار ولم تمسّها امرأةٌ قدرات الدّم . آنگه بفرمود تا خاکستر خانه باز کردند ودر میان خاکستر نشست و بزاری وخواری بگریست و بسیار تضرّع کرد و گفت :الهی‌غافر ذنب داود انا سلیمان بن داود والخطّآء بن‌الخطّآء ، الهی ماکان هذا جزآءك‌من آل داود

ان نعبدالاصنام فی دورنا من دونك وانما بعثتنا ان ننكس الاصنام علی وجوهها ، الهی لاتمح اسمی من اسمآءِالنبیّین بخطیئتی ، الهی غافر ذنب داود اغفرلی ذنبی وعزّتك ما كفرت منذ آمنت و ما خرجت ممّا ادخلتنی فیه من دینك . و گفته‌اند : ملك **سلیمان** درخاتم وی بود و نگین آن خاتم کبریت احمر بود ، هر گاه که بوضو گاه رفتی آن خاتم بزنی‌دادی از زنان وی نام آن زن **امینه** ،آن شب که‌این واقعه افتاده بود ، برعادت خویش بوقت طهارت خاتم به **امینه** داد ، شیطانی بود نام وی **صخر** وكان صاحب‌البحر ، ربّ العالمین صورت **سلیمان** بروی افکند تا بیامد و آن خاتم از **امینه** بخواست ، **امینه** اورابصورت **سلیمان** دید وخاتم بوی داد ، **صخر** خاتم در انگشت کرد و برسریر **سلیمان** نشست و جنّ و انس او را منقاد شدند وربّ‌العزّة او را بر مملکت **سلیمان** مسلّط کرد مگر بـر زنان وی که او را بر ایشان دست نبود ، فذلك قوله تعالی :«والقینا علی کرسیّه جسداً»ـ این جسد شیطـان است یعنی **صخر** که چهل روز بر کرسی **سلیمان** نشست هـر روزی بر مقابل روزی که درخانهٔ وی بت پرستیدند . سلیمان چون از وضو گاه باز آمد، **امینه** را گفت : هاتی خـاتمی ـ خاتم من بیار ، امینه گفت : دادم ، **سلیمان** بـاز نگرست ، شیطانرادید بر کرسی وی نشسته ، بدانست که آن ابتلاءِ حق است و عقوبت ذنب وی و وقت را ملك از وی بستدند ، روی نهاد بصحرا و روز وشب همی زارید در الله و توبه همی کرد وعذر گناهان میخواست ، و دران مدّت که **صخر** ملك‌همی‌راند بنی اسرائیل‌سیرت وی مستنکر داشتند وحکمی که میکرد نه بروجه خویش میدیدند ، همی گفتند : چه‌رسید ملك را که امسال حکم برخلاف آن میکند که پارسال کرد ؟ چون استنکار ایشان بغایت رسید و سیرت زشت وی ظاهر گشت ؛ مردی بود در **بنی اسرائیل** مانند **عمر خطاب** درین امّت ، کمین کرد بران شیطان تا بروی هجوم کند ، شیطان‌بدانست که بنی‌اسرائیل بقصد وی برخاستند و او را خواهند گرفت ، از میان ایشان بگریخت و سوی دریا شد ، انگشتری در دریا افکند وخود درآب شد و سلیمانرا مدّت محنت‌وبلا بسرآمد ،چهل‌روز گذشته برخاست بساحل‌دریا شد ، قومی صیّادان رادید که صید ماهی میکردند،**سلیمان**

از ایشان طعام خواست ، ماهئی که ازان ردی‌تر و کمتر نبود بوی انداختند ، سلیمان آنرا برداشت وشکم وی بشکافت تا بشوید، انگشتری ازشکم وی بیرون آمد ، **سلیمان** انگشتری را در انگشت کرد و خدای را سجود شکر کرد ، با سریر وملك خویش گشت . اینست که ربّ العالمین فرمود . « ثمّ اناب » ای ـ رجع الی ملکه . ثمّ انه بعث فی طلب **صخر** فاتی به وجعله فی صندوق من حدید او حجر وختم علیه بخاتمه ثمّ القاه فی البحر و قال : هذا سجنك الی یوم القیمة . گفته اند که گناه **سلیمان** اندرین فتنه ومحنت که بوی رسید آن بود که او را نهی کرده بودند که زنی خواهد بیرون از زنان بنی اسرائیل ، واو برخلاف این نهی دختر **ملك صیدون** بخواست ، وکان من قوم یعبدون الاصنام ، تادید آنچه دید ورسید بوی آنچه رسید . وقیل : انّ سلیمان قال: لاطوّفنّ اللیلة علی تسعین امرأة تأتی کلّ واحدة بفارس یجاهد فی سبیل الله ، ولم یقل ان شآءالله ، فلم تحمل منهنّ الّا امرأةٌ واحدة جآءت بشق ولد . قال النبی (ص) : «فوالّذی نفس **محمد** بیده لوقال : ان شآءالله ؛ لجاهدوا فی سبیل الله فرساناً اجمعین » . قیل : فجآءت القابلة فالقت هذا المولود علی کرسیّه عقوبةً له حین ترك الاستثنآء ، ثمّ تاب واناب . وقال **الشعبی** : ولد لسلیمان ابنٌ فاجتمعت الشیاطین و قال بعضهم لبعض: ان عاش له ولدٌ لم تنفكّ ممّا نحن فیه من البلآء والسخرة فسبیلنا ان نقتل ولده فعلم بذلك سلیمان فامر السّحاب حتّی حملته الریح الیه فغذا ابنه فی السحاب خوفاً من معرّة الشیطان فعاقبه الله بخوفه من الشیطان و مات الولد والقی میّتا علی کرسیّه فهو الجسد الّذی ذکره الله عزّوجلّ .

« قال ربّ اغفرلی وهب لی ملکاً لاینبغی لاحد من بعدی » ـ تأویله : هب لی ملکی شیئاً لایکون لاحد غیری . قال **مقاتل بن حیان** : کان سلیمان ملکاً و انما اراد بقوله : « لاینبغی لاحد من بعدی » تسخیر الریاح والطیر و الشیاطین لیکون ذلك بعد المغفرة آیةً فی ملکه یعلم بها النّاس انّ الله قدرضی عنه . وقیل: انما سأل بهذه الصّفة لیکون معجزةً له لامنافسةً وحسداً . وقیل : معناه : هب لی ملکاً لاتسلبه منّی فی آخر عمری و تعطیه

غیری کما سلبته منّی فیما مضی من عمری ، وانماسأل ذلك باذن الله له فی السّؤال : وقیل : « لاحدٍ من بعدی » ای ـ غیری ممّن بعثت الیهم ، ولم یرد من بعده الی یوم القیمة · و فی الخبر انّ النبیّ (ص) صلّی یوماً صلاة الغداة فقال : کنت اصلّی البارحة فدنامنّی شیطان لیفسد علیّ صلاتی فاخذته حتی سال لعابه علی یدی فاردت ان اربطه بساریةٍ فی المسجد یتلعب به ولدان المدینة ثمّ ذکرت دعوة اخی سلیمان « هب لی ملکاً لاینبغی لاحدٍ من بعدی » فخلّیته .

« فسخرّ ناله الریح تجری بامره رخآءً » لینةً لیست بعاصفةٍ « حیث اصاب » ـ ای ـ قصد ، کما تقول للّذی یجیبك عن المسئلة : اصبت ، ای ـ قصدت المراد . .

« والشیاطین » ای ـ سخرّ ناله الشیاطین ، « کلّ بنّآءٍ » یبنون له ما یشآء من محاریب و تماثیل « و غوّاصٍ » یستخرجون اللّؤلؤ من البحر ، و هو اوّل من استخرج له اللّؤلؤ من البحر .

« و آخرین مقرّنین فی الاصفاد » یعنی مردة الشیاطین موثقةً مشدودین فی القیود مالم یؤمنوا فاذاآمنوا خلّی سبیلهم . الصّفد ـ القید ؛ یقال منه : صفده ، یصفده ، و ـ الصّفد العطیّة لاّ نك تقیّد من اعطیته بمنّتك ، تقول منه : اصفده ، یصفده .

« هذا عطآؤنا » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، ای ـ قلنا لسلیمان هذ الّذی ذکرعطآؤنا لك ، « فامنن اوامسك بغیر حسابٍ » ـ فی الکلام تقدیمٌ وتاخیرٌ ، تقدیره : هذاعطآؤنابغیر حساب فامنن اوامسك ، وقیل : معناه اعطه من شئت وامسك عمّن شئت بغیرحسابٍ ، ای ـ لاتحاسب و لاعلیك تبعة یوم القیمة علی ما تعطی و تمنع ، قال **الحسن** : ما انعم الله علی احدٍ نعمةً الّا علیه تبعةٌ الّا سلیمان فانه ان اعطی اجروان لم یعط لم یکن علیه تبعة .

و قال **مقاتل** : هذافی امرا لجنّ و الشیاطین ، ای ـ اعتق من الجنّ من شئت و احبس من شئت بغیر اثم علیك .

« وانّ له عندنا لزلفی » ای ـ القربة فی الآخرة ، « و حسن مآبٍ » یعنی الجنّة و نعیمها .

« واذ کر عبدنا ایوب » ـ کان **ایوب** فی زمان **یعقوب بن اسحق** و امرأته **لیا بنت لایان**، « اذ نادی ربه انی مسّنی الشیطان بنصبٍ و عذابٍ » ـ قرأ **ابوجعفر** : « بنصبٍ » بضم النون و الصاد ، وقرأ **یعقوب** بفتحها ، و قرأ الآخرون بضمّ النون و سکون الصّاد ، و معنی الکلّ واحدٌ ، ای ـ بمشقّةٍ و ضرٍّ فی بدنی و عذابٍ فی اهلی و مالی ، وکان الشیطـان سلّط علیه فاحرق زرعه واسقط الابنیة علی اهله واولاده و ممالیکه و نفخ فی **ایوب** نفخةً خرجت به النّفاخات ثمّ تقطّرت بالدّم الاسود واکله الدّود سبع سنین، وقیل : ثمانی عشرة سنهً ، وکان سبب ابتلائه انّ رجلاً استعانه علی دفع ظلمٍ فلم یعنه . وقیل : کانت مواشیه فی ناحیة ملک کافر فداهنه ولم یغزه وقیل : ذبح شاةً فاکلها وجآء جائعٌ لم یطعمه . وقیل : رآی منکراً فسکت عنه . و قیل : ابتلاه الله لرفع الدّرجات ولم یکن منه ذنبٌ یعاقب علیه و قد ذکر نا تمام قصّته فی **سورة الانبیآء** .

فلّما انقضت مدّة بلآئه قال له **جبرئیل** : «ارکض برجلک » الارض ، ففعل فنبعت عین حارّة ، فقال له : اغتسل منها، فاغتسل فصحّ ظاهر بدنه ، ثمّ قـال له : اضرب برجلک الاخری الارض ، ففعل فنبعت عین باردة ، فقال له : اشرب منها ، فشرب فصحّ باطن جسده و عاد الی اصحّ ماکان و اشبّ واحسن ، و تقدیر الآیة : هذا مغتسلٌ ای ـ مآءٌ یغتسل به، وهذا شرابٌ باردٌ .

« و وهبناله اهله » احیی الله عزّوجلّ له اهله و اولاده وممالیکه و وهب له «مثلهم معهم » ای ـ زاده مثلهم من اولاد الصّلب . و قیل : من نسلهم فیکون مثلهم اولاد الاولاد . « رحمةً منّا » ای ـ رحمناه رحمةً ، و یجوزان یکون مفعولاً له ، « و ذکری لاولی الالباب » یعنی اذا ابتلی لبیبٌ بمحنةٍ ذکر بلاء **ایوب** فصبر .

« وخذبیدک ضغثاً فاضرب به ولاتحنث » ـ القول هاهنا مضمر، تأویله : قلنا لایّوب: « خذبیدک ضغثاً » و هو ملاء الکفّ من الشّجر و الحشیش .

مفسران گفتند : **ابلیس** برصورت طبیبی بر سر راه نشست و بیماران را مداواة میکرد زن **ایوب** آمد و گفت : بیماری که فلان علّت دارد او را مداواة کنی ؟ ابلیس

گفت : او را مداواة کنم و شفادهم بشرط آنکه چون او را شفا دهم او مرا گوید : انت شفیتنی ـ تو مرا شفا دادی ؛ و از شما جز از این نخواهم . زن بیامد و آنچه از وی شنید با ایّوب گفت ، **ایوب** دانست که آن شیطان است و اورا از راه میبرد ، گفت : واللّٰه لئن برئت لاضربنک مائةً . و گفته‌اند : **ابلیس** زن را گفت که اگر ایوب قربانی کند بنام من ؛ او را در حال شفا دهم ، زن ناقص العقل بود وضعیف یقین ، از تنگدلی گفت افزع الیه و اذبح له عناقاً . ایّوب ازین سخن وی در خشم شد و سوگند یاد کرد که چون ازین بیماری برخیزم وشفایابم ترا صد ضربت زنم . پس چون **ایوب** از بیماری به شد ، خواست که سوگند راست کند ، **جبرئیل** آمد و پیغام آورد ازحقّ جلّ جلاله که آن زن ترا در ایام بلا خدمت نیکو کرد ؛ اکنون تخفیف ویرا وتصدیق سوگندخود را دسته‌یی گیاه وریحان که بعدد صد شاخ باشد یا قبضه‌یی ازین درخت گندم که خوشه بر سر دارد ؛ آنرا بدست خویش گیر واورا بآن یکبار بزن تا سوگند تو تباه ودروغ نگردد و تخفیف وی حاصل آید . **مجاهد** گفت : این حکم **ایوب** را بود علی الخصوص ودرشریعت ما منسوخ است . **قتادة** گفت : در حقّ این امّت همانست که درحقّ ایّوب . وقول درست آنست که: بیمار نزار را رواست و دیگرا ترانه .

« انّا وجدناه صابراً » علی بلآئنا ، « نعم العبد » کان لنا ، « انّه اوّابٌ » مقبلٌ علی طاعته .

« واذکر عبادنا » ـ قرأ **ابن کثیر**: « عبدنا » علی التوحید ، و قرأ الآخرون : « عبادنا » بالجمع ، فمن جمع **فابرهیم** و من بعده بدلٌ منه و کلّهم داخلون فی العبودّیة والذّکر ، و من وحّد فابرهیم وحده بدلٌ منه و داخلٌ فی العبودّیة والذّکر و غیره عطف علی العبد داخل فی الذّکر فحسب ، « اولی الایدی والابصار » ـ قال **ابن عباس** : ای ـ اولی القوّة فی العبادة والبصیرة فی الدّین ، فعبّر عن القوّة بالیدلانّ بها یکون البطش و عبّر عن المعرفة بالابصار لانّ البصیرة تحصل المعارف . وقیل : الایدی ـ النّعمة لانّ اللّٰه تعالی انعم علیهم ،تقول : ایادیك عندی مشکورة ، والایدی والایادی ـ النّعم . وقیل : « اولی

الایدی و الابصار » ای ـ اولی العلم والعمل فالمراد بالایدی‌العمل و بالابصارالعلم .

« انّا اخلصناهم بخالصةٍ ذکری‌الدّار » ـ **نافع** مضاف خواند بی‌تنوین ، والمعنی: اخلصناهم بذکرالدار الآخرة و ان یعملوالها و یدعواالنّاس‌الیها و یرغبوهم فیها ، و « الذکری » بمعنی‌الذکر . میگوید : ایشانرا بر گزیدیم وخالص کردیم تا خالص شدند یاد کرد آن جهان را وستودن‌آن و باز خواندن خلق با آن وپیوسته سخن گفتن ازان وعمل کردن از بهر آن . قال **مالك بن دینار** : نزعنا من قلوبهم حبّ‌الدّنیا وذکرها و اخصلناهم بحب الآخرة و ذکرها . و قال **ابن زید** : معناه اخلصناهم بافضل‌ما فی‌الجنّة ، کما تقول : اخلصناهم بخیرالآخرة . بر قراءت **نافع** « ذکری‌الدار » سرای آخرت است چنانك گفتیم ، وبرقراءت باقی قرّا که بتنوین خوانند بی اضافت « ذکری الدار » سرای دنیاست ، والمعنی : اخلصناهم بفضیلةٍخالصةٍ لهم دون غیرهم، ای ـ لهم فیها ذکرٌرفیعٌ جلیل القدر . میگوید : بر گزیدیم ایشانراو فضیلتی خالص دادیم که دیگرانرا نیست . این فضیلت آنست که : ایشانرا آوای جهان کردیم که تا گیتی بود ایشانرا آوای نیکو بود ، همانست که جای دیگر گفت : « و جعلنا لهم لسان صدقٍ علیّاً ، واجعل لی لسان صدقٍ فی‌الآخرین » یعنی الثّنآء الحسن فی‌الدّنیا

« وانهم عندنا لمن‌المصطفین‌الاخیار » ای ـ اصطفیناهم من کلّ دنسٍ ، والاخیار ـ جمع خیّر کمیّتٍ و اموات .

« واذکر اسمعیل والیسع وذاالکفل » ـ **الیسع** هو خلیفة **الیاس** فی‌قومه .وقیل: هو ابن عمّ الیاس . وقیل : هوابن الیاس . و **ذوالکفل** قال **الحسن** کان نبیّاً ،وقال**قتادة** کان رجلاً صالحاً یصلّی کلّ یومٍ مائةصلاة ولم‌یکن نبیّاً،وسمّی **ذاالکفل** لا نّه‌تکفّل بالجنّة لملكٍ کان فی بنی‌اسرائیل ضمن‌له‌الجنة ان اسلم ، فاسلم‌الملك علی کفالته . و قیل : هو **یوشع بن نونٍ** « و کلٌّ من‌الاخیار » ای ـ کلّهم من‌الاخیار .

« هذا ذکرٌ » کلمةٌ تمّ بهاالکلام ، ای ـ هذا شرفٌ وثنآء جمیل یذکرون به ابداً . وقیل : معناه هذا **القرآن** ذکرٌ ، ای ـ بیانٌ من‌الله لخلقه . وقیل : هوذکرٌ لك

ولقومك، ای۔ شرفٌ لك ولقومك .«وانّ للمتّقين لحسن مآبٍ» ای ۔ لحسن مرجعٍ فی الآخرة.

ثمّ فسرّ فقال : « جنّات عدنٍ » دار اقامةٍ ، « مفتّحةً لهم الابواب » ۔ اذا وصلوا اليها وجدوها مفتوحة الابواب لايحتاجون الی فتحٍ بمعاناةٍ . وقيل : هذا مثل كما تقول : متی جئتنی وجدت بابی مفتوحاً ، ای لاتمنع من الدّخول وقيل: هذا وصفٌ بالسّعة حتّی يسافر الطّرف فی كلّ جانبٍ .

« متكّئين فيها » ای ۔ جالسين فيها جلسة المتنعمين للراحة ، « يدعون فيها بفاكهةٍ كثيرةٍ » ۔ الفاكهة ۔ مايوكل للذّة لاللغذآءِ «وشرابٍ» يعنی:وشرابٍ كثيرٍ فحذف اكتفآء بالاوّل ، ای ۔ يتحكّمون فی ثمارها و شرابها فاذا قالوا لشیءٍ منها : اقبل ، حصل عندهم . يقال : نطق القرآن بعشرة اشربةٍ فی الجنّة منها الخمر الجارية من العيون وفی الانهار .

« وعندهم قاصرات الطّرف » ۔ هذا كقولهم : فلانة عند فلان ، ای ۔ زوجته . و « قاصرات الطّرف» هی الّتی قصرت طرفها علی زوجها لاتنظر الی غيره : « اترابٌ » ای ۔ لدات مستويات فی السّنّ لاعجوز فيهنّ ولا صبيّة بنات ثلث وثلثين سنة . وقيل : علی خلق ازواجهنّ لااصغر ولا اكبر . وقيل :متواخيات لايتباغضن ولايتغايرن . وفی الخبر الصّحيح: « يدخل اهل الجنّة الجنّة جرداً مرداً مكحلين ابنآء ثلث وثلثين سنةً لكلّ رجلٍ منهم زوجتان علی كلّ زوجةٍ سبعون حلّةً يری مخّ ساقها من ورآئها » .

« هذا ما توعدون » ۔ قرأ **ابن كثير و ابو عمرو** : « يوعدون » باليآءِ ، ای ۔ يوعد المتّقون . و قرأ الآخرون بالتّآء ، والمعنی : قل للمؤمنين هذا ماتوعدون « ليوم الحساب » ای ۔ فی يوم الحساب .

« انّ هذا لرزقنا ماله من نفادٍ » ای ۔ فنآءٍ و انقطاعٍ كقوله : « عطآءٌ غير مجذوذٍ » « وما عندالله باقٍ » .

« هذا وانّ للطّاغين» ۔ التأويل هذا هو جزآء المتّقين و نعت مآبهم ،«وانّ للطّاغين لشرّ مآبٍ » ای لشرّ مصيرٍ ومرجعٍ .

« جهنّم » بدلٌ منه « يصلونها » ای ۔ يدخلونها ويقاسون حرّها ، « فبئس المهاد »

ای ـ بئس ما مهّدلهم و بئس ما مهّدوا لانفسهم. الطّاغی هـو الباغی والطّغیـان والطّغـو والطّاغیة والطّغوی ـ العتوّ.

« هذا فلیذوقوه حمیمٌ » ـ فیه تقدیمٌ و تأخیرٌ، ای ـ هذا حمیمٌ فلیذوقوه، و « الحمیم » المآء الحارّ الّذی انتهی حرّه وقیل: « الحمیم » دموع اعینهم تجمع فی حیاض النّار یسقونها، « وغسّاقٌ » مایسیل من ابدان اهل النّار من القیح والصّدید، من قولهم: غسقت عینه، اذا سالت وانصبت، والغسقان ـ الانصباب. وقال **ابن عباس**: الغسّاق ـ الزّمهریر یحرقهم ببرده کما تحرقهم النار بحرّها. و قیل: هو شرابٌ منتنٌ باردٌ یحرق برده کما تحـرق النّار. قرأ **حمزة و الکسائی و حفص**: « غسّاق » بالتشدید حیث کان. و قرأ الآخرون بالتّخفیف، فمن شدّد جعله اسماً علی فعّال نحو الخبّاز و الطبّاخ. و من خفّف جعله اسماً علی فعال نحو العذاب.

« و آخر من شکله ازواجٌ » یعنی: و عذابٌ آخر و انواع آخر مثل الحمیم و الغسّاق. قرأ **اهل البصرة**: « واخر » بضمّ الالف علی جمع اخری مثل الکبر و الکبری، و قرأ الآخرون بفتح الهمزة مشبعةً علی الواحد.

« هذا فوجٌ مقتحم معکم » ـ الفوج ـ الجماعة، و ـ الاقتحام ـ الدخول علی شدّة، یعنی: انهّم یضربون بالمقامع حتّی یوقعوا انفسهم فی النّار خوفاً من تلك المقامع، والمعنی یقول الخزنة للطّاغین اذا دخلوا النّار: هذا فوجٌ من اتباعکم یدخلون النّار معکم کما دخلتم، فیقولون جواباً للخزنة: « لامرحباً بهم » ای ـ بالاتباع، فیقول الخزنة: « انهم صالوا النار » ای ـ صائرون الیها معکم.

« قالوا » ای ـ یقول لهم الاتباع: « بل انتم لامرحباً بکم انتم قدّمتموه لنا » ای ـ زیّنتم لنا الکفر و دعو تمونا الیه حتی صرنا الی العذاب، « فبئس القرار » ای ـ بئس المستقرّ. و قوله: « مرحباً » معناه بلغت مرحباً و نزلت مرحباً، ای ـ وردت مورداً فیه رحبٌ و سعةٌ، و تقول: رحّب بی فلانٌ؛ اذا قال لك مرحباً، و ـ الرّحب ـ السعة، و رجل رحیب الصدر واسعه، وفلان رحیب الکفّ، و رحبة المسجد العرصة ببابه، و جمع الرحبة رحاب، و تقول: ضاقت علیّ الارض بما رحبت وضاقت علیّ الارض برحبها، وقال

بعضهم لغيره مرحباً ، فاجابه : رحبت عليك الدنيا والاخرة .

« قالوا ربنا » ـ هذا من قول الاتباع ، « من قدّم لنا هذا » اى ـ من شرعه و سنّه لناهذا ؛ « فزده عذاباً ضعفاً » اى ـ مضاعفاً على عذابنا «فى النّار» . قال **ابن مسعود** : يعنى حيّات و افاعى .

« وقالوا » يعنى : المضلّين والاتباع جميعاً : « ما لنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الاشرار » اى ـ نعدّهم من الارذال فى الدّنيا ، يعنون المؤمنين الّذين كانوايسخرون منهم فى الدّنيا و يهزؤن بهم و يضحكون وهم **عمار** و **خباب** و**صهيب** و **بلال** و **سلمان** و غيرهم من صعاليك المهاجرين الّذين كانوا يقولون لهم : « اهؤلآءِ منّ الله عليهم من بيننا » ثمّ ذكروا انهم كانوا يسخرون من هؤلآءِ فقالوا : « اتّخذناهم سخريّاً » ـ قرأ **اهل البصرة** و **حمزة** و **الكسائى** : « من الاشرار اتّخذنا هم » موصولة الهمزة فى الدّرج مكسورة فى الابتدآء . وقرأ الاخرون بقطع الالف وفتحها فى الحالين على الاستفهام ويكون «ام» على هذه القرآءة بمعنى بل ، ومن فتح الالف قال هوعلى اللفظ لاعلى المعنى ليعادل «ام» فى قوله : « ام زاغت » كقوله : « ءانذرتهم ام لم تنذرهم » . و قال **الفرّآء** : هذا من الاستفهام الّذى معناه التوبيخ والتّعجّب . « زاغت » يعنى مالت «عنهم الابصار» ، و مجاز الآية : مالنا لانرى هؤلآءِ الّذين اتّخذناهم سخريّاً لم يدخلوا معنا النار ام دخلوها فزاغت عنهم ابصارنا فلم نرهم دخلوا ، و قيل : ام كانوا خيراً منا و نحن لانعلم فكانت ابصارنا تزيغ عنهم فى الدنيا تحقيراً لهم .

« انّ ذلك» الّذى ذكرت «لحقّ» ثمّ بيّن و صرّح فقال : « تخاصم اهل النار » فى النّار حقٌ ، هذا اخبارٌ عمّا سيكون .

« قل » يـا **محمد** لمشركى **مكة** : « انما انا منذرٌ » اى ـ رسولٌ اخوّفكم عذاب الله ، « و ما » لكم « من الهٍ الّا الله الواحد » لاشريك له « القهّار » لخلقه .

« ربّ السّموات و الارض و مـابينهما العزيز » فى ملكه « الغفّار » لمن تاب و آمن .

النوبة الثالثة

قوله : « و وهبنا لداود سلیمان نعم‌العبد انه اوّاب » ای ـ نعم العبدلانه اوّابٌ الی الله ، رجّاعٌ فی جمیع الاحوال فی النعمة بالشکر و فی المحنة بالصبر . نیکو بنده‌یی که سلیمان بود ، بازگشت وی درهمه حال با الله بود ، در نعمت شاکر و درمحنت صابربود، بظاهر ملك و مملکت میراند وبباطن فقروفاقت همی راند و می‌پرورد ، و یعجبنی فقری الیك و لم اکن‌لیعجبنی لولامحبّتك الفقر. سلیمان روزی تمنّی کرد گفت : بارخدایاجن وانس و طیور و وحوش بفرمان من کردی ؛ چه بود گرابلیس را نیز بفرمان من کنی تا او را دربند کنم ؟ گفت : ای سلیمان این تمنّی مکن که درآن مصلحت نیست ، گفت : بارخدایا گرهم دو روز باشد این مراد من بده ، گفت‌دادم . سلیمان ابلیس را در بند کرد و معاش سلیمان باآن همه ملك و مملکت‌از دسترنج خویش بود ، هر روز زنبیلی ببافتی وبدوقرص بداذی ودرمسجد بادرویشی بهم‌بخوردی و گفتی : مسکینٌ جالس‌مسکیناً . آنروز که ابلیس را دربند کرد ، زنبیل ببازار فرستاد و کس نخرید که در بازارآن روز هیچ معاملت‌وتجارت نبود ومردم همه‌بعبادت مشغول بودند ،آنروزسلیمان هیچ طعامی‌نخورد ، دیگر روز همچنان برعادت زنبیل بافت و کس نخرید ، سلیمان گرسنه شد بالله نالید گفت : بار خدایا گرسنه‌ام و کس زنبیل‌نمی خرد ، فرمان‌آمد که ای سلیمان نمیدانی که توچون مهتر بازاریان در بند کنی در معاملت بر خلق فروبسته شود و مصلحت خلق نباشد ، او معمار دنیاست و مشارك خلق در اموال و اولاد ، یقول الله تعالی : « و شارکهم فی الاموال والاولاد » .

قوله : « اذ عرض علیه بالعشیّ . . . » این‌آیت‌بآیت اول متصل است ، یعنی: نعم العبداذ عرض علیه . سلیمان نیك بنده‌ایست که در راه‌خداآن همه اسبان فدا کرد و دل ازان زینت وآرایش دنیا برداشت و باعبادت الله‌پرداخت ، لاجرم‌ربّ العزّة او را به ازان عوض داد ، بجای اسبان باد رخا مرکب اوساخت‌و بسبب آن‌اندوه که بوی رسیدبرفوت

عبادت ، فریشته قرص آفتاب از مغرب باز گردانید از بهر وی تا نمازدیگر بوقت خویش بگزارد و آن ویرا معجزه‌ یی گشت ، و چنانك این معجزه از بهر سلیمان پیغامبر پیدا گشت ، درین امّت از بهر امیرالمؤمنین **علی بن ابیطالب (ع)** از روی کرامت پیدا گشت .

درخبر است که **مصطفی** صلوات الله و سلامه علیه سربر کنار **علی** نهاد و بخفت ، **علی** (ع) نماز دیگر نکرده بود ، نخواست که خواب بررسول قطع کند ، مرد عالم بود گفت : نماز طاعت حقّ و حرمت داشت رسول طاعت حق ، همچنان می‌بود تا قرص آفتاب بمغرب فرو شد . **مصطفی** (ص) از خواب درآمد ، **علی** گفت : یا رسول الله وقت نماز دیگرفوت شد و من نمازنکردم ، رسول گفت : ای **علی** چرا نمازنکردی ؟ گفت: نخواستم که لذّت خواب برتو قطع کنم ، **جبرئیل** آمد که یا **محمد** حق تعالی مرا فرمود تا قرص آفتاب را از مغرب بازآرم تا **علی** نماز دیگر بوقت بگزارد ، بعضی یاران گفتند : قرص آفتاب را چندان بازآورد که شعاع آفتاب دیدیم که بردیوارهای **مدینه** میتافت .

« قال ربّ اغفرلی و هب لی ملكاً لاینبغی لاحدٍ من بعدی » لم یطلب الملك الظاهر وانمّا اراد بهان یملك نفسه فانّ الملك علی الحقیقة من یملك نفسه ومن ملك نفسه لم یتّبع هواه . **سلیمان** باین دعا ملك خواست برنفس خویش گفت : بارخدایا چنانك خلق عالم را زیر دست من کردی ؛ این نفس را زیر دست من کن تا درطاعت وی نباشم و بر پی هوای وی نروم ، طاعت نفس وطاعت حقّ ضدیکدیگر اند ، والضّدان لایجتمعان . نکو گفت آن جوانمرد :

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن (۱)

مصطفی علیه الصلوة و السلام پیوسته گفتی : « اللّهم لاتکلنا الی انفسنا طرفة عینٍ ولا اقلّ من ذلك » . **یوسف صدیق** را علیه السلام آن همه بلا رسید از چاه وزندان و

۱ ـ این بیت از سنائی غزنوی است .

غیر آن و از هیچ بلا بفریاد نیامد چنانك از نفس امّاره آمد تا میگفت : « انّ النفس لامّارةٌ بالسّوء الامارحم ربی » ، و آنچه گفت : « توفّنی مسلماً » از بیم نفس امّاره میگفت نه از بیم شیطان که شیطان ارچه خصم است ؛ از مؤمن طمع معصیت دارد نه طمع کفر و نفس طمع کفر دارد میکوشد و برهواها و بدعتها میخواند تا او را بکفر کشد . ربّ العالمین در قرآن دو چیز یاد کرد و نگفت که چیست : نفس را یاد کرد و نفرمود که چیست ، دنیا را یاد کرد و نفرمود که چیست . امّا علمای دین دنیا را بسه حرف بیان کرده‌اند گفتند : ما صدّك عن مولاك فهو دنیاك ـ هرچه ترا از خدا باز دارد آن دنیاست ، اگر نان یك شبه نداری و بخود معجب باشی ؛ آن عجب تو دنیاست ، و اگر ملك شرق و غرب داری و بخدا مشغول باشی آن نه دنیاست که آن عقبی است . امّا نفس آنست که **مصطفی** (ص) گفت : « اعدی عدوّك نفسك الّتی بین جنبیك » . نفس خواهندهٔ هواست و دل خواهندهٔ بلا ، نفس نظرگاه شیطان است و دل نظرگاه رحمن ، نفس مصطبهٔ دیواست ودل خزینهٔ معرفت ، این خزینهٔ معرفت در کنار دشمن نهاد امّا بحفظ خود بداشت و از دشمن نگاه داشت . **موسی** را با **بنی اسرائیل** درآورد و ایشانرا درحفظ خود بداشت تایك دامن ایشان تر نشد ، **ابراهیم** را درآتش آورد و یك رشته از جامهٔ وی نسوخت ، همچنین دل که خزینهٔ معرفت است در کنار نفس نهاد و آنگه بحمایت و رعایت خود بداشت تا دشمن بران دست نیافت . روی انّ **عامر بن عبد قیس** کان من افضل العابدین ففرض علی نفسه کلّ یومٍ الف رکعةٍ یقوم عند طلوع الشمس فلایزال قآئماً الی العصر ثمّ ینصرف و قدانتفخت ساقاه و قدماه فیقول : یا نفس انما خلقت للعبادة یا امّارة بالسّوءِ فوالله لا عملنّ بك عملاً یأخذ الفراش منك نصیباً .

قوله : « لاینبغی لاحدٍ من بعدی » لم یضنّ به علی الانبیآءِ علیهم السلام و لکن قال « لاینبغی لاحدٍ من بعدی » من الملوك لامن الانبیآء ، وانما سأل الملك لسیاسة النّاس و انصاف الناس بعضهم من بعضٍ لمافیه من القیام بحقّ الله ولم یسئله لاجل میله الی الدنیا و هو کقول **یوسف** علیه السلام : « اجعلنی علی خزآئن الارض » .

قوله : « فسخّرنا له الرّيح تجری بامره رخآءً » ـ **سلیمان** را علیه السلام بادمسخر کردند تا در روزی مسافت دوماهه بازبرید ، و این کرامتی عظیم است و شرفی تمام . امّا مقام **مصطفی** (ص) بزرگوارتر و منزلت وی شریف تر که حشمت و جاه اورا وشرف و منزلت او را در امّت وی أز چاکران و پس روان وی کس هست که بیك ساعت بادیه‌یی بدان درازی باز برد تابکعبه رسد ، واین در کرامات اولیا معروفست وحکایات مشایخ در آن فراوان است .

« و اذکر عبدنا ایّوب . . . » الآیة ـ قال **ابن مسعود** : ایّوب علیه‌السلام رأس الصّابرین الی یوم القیمة ، در هردوری باربلا راحمّالی برخاست وهیچ حمّالی چون **ایوب** پیغامبر نخاست . از جبّار کائنات وحی آمد که این بلا بستر انبیاست وذخیرهٔ اولیا و اختیار اصفیا ، هریکی بنوعی ممتحن بودند : **نوح** بدست قوم خویش گرفتار ، **ابراهیم** بآتش **نمرود** ، **اسحق** بفتنهٔ ذبح ، **یعقوب** بفراق **یوسف** ، **زکریا** و **یحیی** بمحنت قتل ، **موسی** بدست **فرعون** وقبطیان ، وعلی‌هذا اولیا واصفیا یکی‌را محنت غربت بودومذّلت ، یکی را گرسنگی وفاقت ، یکی‌را بیماری وعلّت ، یکی را قتل وشهادت . **مصطفی** (ص) گفت : « انّ الله عزّوجلّ ادّخر البلآء لاولیآئه کما ادّخر الشّهادة لاحبّآئه » . **ایوب** چون جام زهر بلا بردست وی نهادند ، گفت : بار خدایا ماجام زهر با یا زهر صبر نوش توانیم کرد ، رب العالمین هم از وجود او جام یا زهر ساخت که : « انا وجدناه صابراً نعم العبد » ، **ایوب** گفت : اکنون که ازبارگاه قدم ما را این‌خلعت کرامت دادند که « نعم العبد » تا امروز بـار بلا بتن کشیدیم ، از امروز باز بجان و دل کشیم . درخبرآمده که چون ربّ العزّة آن بلاها از ایوب کشف کرد ؛ روزی بخاطروی بگذشت که نیك صبر کردم درآن بلا ، نداآمد که : انت صبرت ام نحن صبّرناك یا ایّوب لولا انّا وضعنا تحت کلّ شعرةٍ من البلآءِ جبلاً من الصّبر لم تصبر ؟ **جنید** گفت : من شهد البلآء بالبلآءِ ضجّ من البلآءِ و من شهد البلآء من المبلی حنّ الی البلآءِ

قوله : « واذکر عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی الایدی والابصار » ای ـ

اولی القوّة والبصائر فی مقاساة البلایا والمحن ـ تعزیت و تسلیت **مصطفی** (ص) است و تسکین دل وی دران رنجها و محنتها که میکشید از کفّار **قریش** . **اسما** دختر **ابو بکر** روایت کند که : **مصطفی** (ص) روزی درانجمن قریش بگذشت ، یکی ازیشان برخاست گفت : توئی که خدایان ما رابدمیگوئی ودشنام میدهی ؟ رسول خدا گفت : من میگویم که معبود عالمیان و خداوند جهانیان یکیست بی شریك و بی انباز ، بی نظیر و بی نیاز و شما در پرستش اصنام برباطل اید . ایشان همه بیکبار هجوم کردند ودر رسول آویختند و او رامیزدند ، **اسما** گفت : آن ساعت یکی آمد بدر سرای **بو بکر** و گفت : ادرك صاحبك ـ صاحب خویش را دریاب که در زخم دشمنان گرفتار است ، بوبکر بشتاب رفت وباایشان گفت : ویلکم اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قدجاءکم البیّنات من ربکم . ایشان رسول را بگذاشتند و با ابوبکر گردیدند واو را بی محابا زدند و ابوبکر گیسوان داشت ، چون بخانه باز آمد دست بگیسوان فرو می آورد و موی بدست وی بازمی آمد ومیگفت: تبارکت و تعالیت یاذاالجلال و الاکرام . ربّ العالمین این همه بلاورنج بر دوستان نهد که ازیشان دو چیز دوست دارد : چشمی گریان ودلی بریان دوست دارد ، که بنده میگرید و او را درآن گریه می ستاید که : « تری اعینهم تفیض من الدّمع » ، و دوست دارد که بنده مینالد و بر درگاه او میزارد واورا دران میستاید که : « وجلت قلوبهم » .

پیر طریقت گفت در مناجات : ای یار مهربان بارم ده تاقصهٔ دردخود بتوپردازم ، و بر درگاه تو میزارم و در امید بیم آمیز می نازم ، الهی ! فاپذیرم تا باتو پردازم ، یك نظر در من نگر تا دو گیتی بآب اندازم .

« هذا ذکر . . . » ـ اینست قصهٔ پیغامبران و سرگذشت ایشان . آنگه بیان کرد ثواب و درجات دران جهان بآن رنجها که کشیدند و بلاها که در دنیا چشیدند گفت : « و انّ للمتّقین لحسن مآبٍ ، جنّات عدنٍ .. » متقیان رابر عموم گفت تادانی که نه خود پیغامبران را میگوید برخصوص بلکه همهٔ مؤمنانرا میگوید بر عموم .

« جنّات عدنٍ مفتّحةً لهم الابواب » ای ـ اذاجاؤهالا یلحقهم ذلّ الحجاب و لا

كلفة الاستيذان تستقبلهم الملئكة بالتبجيل والترحيب و الاكرام يقولون : « سلامٌ عليكم بماصبرتم فنعم عقبى الدّار » . روى **ابوسعيد الخدرى** قال قال رسول الله (ص) : «انّ الله تعالى بنى جنّة عدنٍ بيده وبناهابلبنةٍ من ذهب ولبنةٍ من فضّةٍ وجعل ملاطها المسك و ترابهاالزّعفران وحصباءها الياقوت ، ثمّ قال لها : تكلّمى، فقالت : «قدافلح المؤمنون» قالت الملآئكة : طوبى لك منزل الملوك .

٤ - النوبة الاولى

« **قل هو نبأٌ عظيم** (٦٧) » كوى اى **محمد** آن خبرى بزرك است [پيغام كه آوردم و از رستاخيز كه بآن ترسانيدم] .

« **انتم عنه معرضون** (٦٨) » شما ازان روى كردانيده‌ايد .

« **ماكان لى من علمٍ** » مرا دانش نبود و آكاهى ، « **بالملاءِ الاعلى** » بآن جوق[1] برترين از فريشتكان ، « **اذيختصمون** (٦٩) » كه با يكديكر خصومت مى كردند .

« **ان يوحى الىّ** » بمن پيغام نيست ؛ « **الاانما انا نذيرٌ مبين** (٧٠) » مكر آنكه نيستم من مكر آكاه كنندهٔ باز نماينده‌يى .

« **اذقال ربك للملئكة** » آنكه كه خداوند تو كفت فريشتكان را ، « **انى خالقٌ بشراً من طين** (٧١) » من مرد مى‌خواهم آفريد از كل .

« **فاذا سوّيته** » چون ويرا راست كردم ، « **و نفخت فيه من روحى** » و جان خويش درو دميدم ، « **فقعوا له ساجدين** (٧٢) » او را بر روى افتيد .

« **فسجد الملئكة** » بر روى افتادند فريشتكان ، « **كلهم اجمعون** (٧٣) » همكان بهم .

« **الا ابليس استكبر** » مكر ابليس كه كردن كشيد ، « **و كان من**

١- نسخهٔ الف : جوك

الکافرین (۷۴)» و از ناگرویدگان بود.

« **قال یا ابلیس** » الله گفت ای ابلیس ، « **ما منعك ان تسجد** » چه بازداشت ترا که سجود کردید (۱) تو ؟ « **لما خلقت بیدی** » چیزی را که بیافریدم بدو دست خویش ، « **استکبرت** » باش کردن کشیدی ؟ « **ام کنت من العالین** (۷۵) » یا برتری جستی و خویشتن را از برتران دیدی ؟

« **قال انا خیر منه** » ابلیس گفت : من به ازوام ، « **خلقتنی من نار** » مرااز آتش آفریدی ؛ « **وخلقته من طین** (۷۶) » و او را از گل آفریدی .

« **قال فاخرج منها** » الله گفت : بیرون شو ازآسمان ، « **فانك رجیم** (۷۷) » که تو نفریده یی (۲) و رانده .

« **وان علیك لعنتی الی یوم الدین** (۷۸) » و برتو نفرین و راندن من تاروز شمار .

«**قال رب فانظرنی** » ابلیس گفت : خداوندمن پس‌مرا درنگ‌ده، « **الی یوم یبعثون** (۷۹) » تاآنروز که ایشانرا برانگیزانند .

« **قال فانك من المنظرین** (۸۰) » الله گفت : تو از درنگ دادگانی .

« **الی یوم‌الوقت المعلوم** (۸۱) » تاروزی که هنگام‌آن دانستنی است .

« **قال فبعزتك** » ابلیس گفت بخدائی تو ، « **لاغوینهم اجمعین** (۸۲) » که ایشانرا بیراه کنم همگان .

« **الا عبادك منهم المخلصین** (۸۳) » مگرآن بندگان توازایشان که‌ترا یکتا شناسندگان‌اندازدل‌پاك .

« **قال فالحق و الحق اقول** » الله گفت : راست میگویم ، راست میگویم ، براستی براستی : « **لاملأن جهنم** » ناچار بهرحال پر کنم دوزخ ، « **منك وممن**

۱ــ کذافی النسختین ، کردید = کردی ۲ــ از مصدرنفریدن بمعنی نفرین کردن (برهان قاطع)

تبعك منهم اجمعین (۸۴) » از تو و از هر که در پی تو رود ازیشان همگان .

« **قل ما اسئلکم علیه من اجر** » گوی نمیخواهم ازشما بر این پیغام‌رسانیدن هیچ مزدی ، « **و ما انا من المتکلفین** (۸۵) » و نیستم از ایشان که از خویش چیزی بر سازند .

« **ان هو** » نیست این [که من آوردم ازخداوندعزوجل] « **الا ذکرٌ للعالمین** (۸۶) » مگر یادی و سخنی جهانیان را .

« **ولتعلمنّ نبأه** » و بدانید خبر اینچه باشما میگویند « **بعدحین** (۸۷) » پس هنگامی .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « قل هو نبأٌ عظیم » ـ فیه ثلثة اقوال : احدها انه القرآن و سمّاه عظیماً ، لانه کلام ربّ العالمین کقوله : « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم » ، قاله **ابن عباس** و **مجاهد** و **قتادة** . و قیل : هو یوم القیمة کقوله : « عمّ یتسآءلون ، عن النبأ العظیم » . والقول الثالث : نبوّة الرسول ، یعنی النبأ الّذی انبأتکم به عن الله نباعظیمٌ وانتم تعدّونه لعباً و تعرضون .

« ماکان لی من علم بالملاء الاعلی » یعنی الملئکة « اذیختصمون » ای ـ لولم اکن نبیّاً یوحی الیّ لما کان لی علم بالملاء الاعلی واختصامهم .

« ان یوحی الیّ الّا انّما انا نذیرٌ مبین » ای ـ ما یوحی الیّ الّا الانذار . نظم این آیات و معنی آنستکه : ای **محمد** کفّار **قریش** راگوی : این پیغام که من از الله رسانیدم وقرآن که آوردم و بر شما خواندم و وعدهٔ رستاخیز وبعث و نشور که دادم‌کاری عظیم است و خبری بزرگوار درست و شما آنرا بازی میشمرید و از تصدیق آن روی میگردانید ، اگرنه من پیغامبر بودمی پیغام رسان و وحی گزار الله ؛ من کجا دانستمی اختصام فریشتگان درآسمان ؟ اکنون که شما را از اختصام فریشتگان و گفت و گوی

ایشان درکار **آدم** وغیروی خبردادم؛ بدانید که آن از وحی پاك میگویم واز نبوت درست.
ودرمعنی اختصام فریشتگان **ابن عباس** گفت: اختصموا فی امر آدم علیه‌السلام، یعنی حین قال‌الله عزّوجلّ: «انی جاعلٌ فی‌الارض خلیفةً، قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك‌الدّمآء...» الآیة. وقیل: اختصامهم تنازعهم فی‌الکلام فی فضل‌الاعمال واختلافهم فی ذلك و انما اختلفوا فی بیان‌الاجر و کمیّة‌الفضیلة فیها لا فی جحودالاصل، ودلیل هذا التّأویل الخبر الصحیح وهو ما روی **عبدالرحمن بن عایش الحضرمی** قال قال النبی (ص): «رأیت ربی فی احسن صورةٍ» یعنی فی‌المنام، فقال: فیم یختصم الملاء الاعلی یا **محمد**؟ قلت: انت اعلم ای رب، قال: فوضع کفّه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت مافی‌السّمآءِ والارض، قال: ثمّ تلا هذه الآیة: «و کذلك نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین»، ثمّ قال. فیم یختصم الملاء الاعلی یا **محمد**؟ قلت فی‌الکفّارات والدّرجات، قال: و ماالکفّارات؟ قلت: اسباغ‌الوضوءِ فی‌السّبرات والمشی علی‌الاقدام الی‌الجمعات و انتظارالصّلوة بعدالصّلوة، قال: و ماالدّرجات؟ قلت: اطعام‌الطعام و افشآءالسلام ولین‌الکلام والصّلوة باللیل والنّاس نیام، قال: صدقت یا **محمد** من یفعل ذلك یعش بخیرٍ ویمت بخیرٍ ویکن من خطیئته کیوم ولدته امّه.

«اذقال ربك للملآئکة انی خالقٌ بشراً» یعنی **آدم** علیه‌السلام «من طینٍ» ای ـ ترابٍ مبلولٍ.

«فاذا سوّیته» اتممت خلقه «و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین».

«فسجدالملآئکة کلّهم اجمعون» ـ هذه ثلثة الفاظٍ بمعنی واحدٍ کلّ لفظٍ منها یفید فآئدةً حسنةً الملآئکة جماعةٌ لولم یزد علیها لجازان یکون سجد منهم طآئفة، فقوله: «کلّهم» افاد انهم سجدوا له عن آخرهم، وقوله: «اجمعون» افاد انهم سجدوا له فی وقتٍ واحدٍ لا تراخی فیه. روی **ابوهریرة** قال قال رسول‌الله (ص): «ان‌الله عزّوجلّ خلق آدم من ترابٍ فعجنه بمآءٍ من مآءِ الجنّة وجعله طیناً ثمّ ترکه حتّی‌اذاکان

حمأً مسنوناً خلقه و صوّره حتّی اذا کان صلصالاً کالفخار کان یمرّبه **ابلیس** فیقول : لقد خلقت لامرٍ عظیمٍ . ثمّ نفخ الله فیه من روحی وکان اوّل شیءٍ اجری فیه الرّوح بصره وخیاشیمه، فلمّا بلغ الرّوح خیاشیمه عطس فالقاه الله حمده فحمد ربه عزّوجلّ فقال الله : یرحمک ربک ، ثمّ قال : یا **آدم** اذهب الی اولئک النفر ، فقل : السّلام علیکم فانظرما یقولون ، فجاء هم فسلّم علیهم فقالوا : وعلیک السّلام ورحمة الله ، فجآء الی الله فقال : ماذا قالوالک ؟ وهو اعلم بما قالوا ، قال : قالوا وعلیک السلام ورحمة الله ، قال : یا آدم هذه تحیّتک وتحیّة ذرّیتک ، قال : یارب و ما ذرّیتی ؟ قال : اختر یدی ، قال : اخترت یمین ربی و کلتایدی ربی یمین ، فنسف الله کفّه فاذا من هو من ذرّیته فی کفّ الرحمن عزّوجلّ . و عن **ابی موسی** عن النبی (ص) قال : « انّ الله عزّوجلّ یوم خلق آدم قبض من صلبه قبضتین فوقع کلّ طیّب بیمینه ووقع کلّ خبیثٍ بیده الاخری ، فقال : هؤلآءِ اصحاب الیمین اصحاب الجنّة ولاابالی، وهؤلآءِ اصحاب الشمال اصحاب النّار ولا ابالی ، ثمّ اعادهم فی صلبه فعلی ذلک ینسلون» .

قوله : « الّاابلیس استکبر » ای ـ امتنع من السجود « وکان من الکافرین » فی علم الله عزوجلّ .

« قال یا ابلیس » ای ـ قال الله لابلیس حین امتنع من السجود : « ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدیّ » ای ـ ماالّذی دعاک الی ترک السجود لمن خصصته بخلقی ایّاه بیدیّ کرامةً له ، « استکبرت » ـ الف استفهام دخلت علی الف الوصل، وهواستفهام توبیخ وانکار، « ام کنت من العالین » المتکبّرین . یقول : استکبرت بنفسک حین ابیت السّجود ام کنت من القوم الّذین یتکبّرون فتکبّرت عن السجود لکونک منهم ؟ یقال : العلوّ ـ اسمٌ، اسمٌ من اسمآءِ التکبّر ، کقوله : « انّ فرعون علافی الارض» و کقوله : «لایریدون علوّاً فی الارض» .

« قال انا خیرٌ منه خلقتنی من نارٍ وخلقته من طینٍ » ـ ظنّ انّ ذلک شرفٌ له و لم یعلم انّ الشّرف یکتسب بطاعة الله .

«قال فاخرج منها» یعنی من الجنّة . وقیل: من السّموات . قال **الحسن و ابوالعالیة** : ای ـ من الخلقة الّتی انت فیها وهی صورة الملک . قال **الحسین بن الفضل** : هذا تأویل صحیح

لانّ ابلیس تجبّر وافتخر بالخلقة فغیّرالله خلقته فاسودّ وقبح بعد حسنه . وقیل «فاخرج منها» ای ـ من الارض الی جزائرالبحور ، « فانك رجیمٌ » ای ـ لعینٌ طریدٌ.

« وانّ علیك لعنتی » علی السنة عبادی یلعنونك فلاتنقطع عنك الی یوم القیمة وقیل: « انّ علیك لعنتی » ای ـ طردی من الجنّة وابعادی من کلّ خیرٍ « الی یوم الدّین » یعنی الی الابد . گفته‌اند : روزقیامت روزی است که هرگزآنرا سپری شدن نیست ، مدّتی خلق در عرصات ایستاده باشند فصل و قضا را ، وبعد ازان لایزال بهشتی دربهشت شودودوزخی در دوزخ ، و از ینجاست که حقّ جلّ جلاله لعنت ابلیس بقیامت پیوسته کرد و گفت : « وانّ علیك لعنتی الی یوم الدّین» ، اگر آنروز را هرگزسپری شدن بودی ؛ لعنت ابلیس منقطع شدی بانقطاع قیامت ، ومراد ازین بسته کردن لعنت بقیامت تأبید است و تخلید ، ازینجا معلوم شد که قیامت را هرگز سپری شدن نیست .

« قال ربّ فانظرنی الی یوم یبعثون » ـ انما قال : « یبعثون » لئلّا یذوق الموت ، فابی الله سبحانه ان یعطیه سؤله فقال : « فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم » یعنی نفخة الموت ،وهذا اخبارٌ من الله سبحانه لااستجابة لدعآئه. وقال بعضهم : لم یعلمه الوقت الذّی انظره الیه .

« قال فبعزّتك لاغوینّهم » ای ـ لاحملنّهم علی الغیّ وهو ضدّ الرّشد ، « الّا عبادك منهم المخلصین» ای ـ الّذین عصمتهم منّی . وقریٔ « المخلصین » بکسر اللاّم ، ای ـ الّذین اخلصوا طاعتهم لله .

« قال فالحقّ والحقّ اقول » ـ قراءت عاصم و حمزه و یعقوب : « فالحقّ » برفع است « والحقّ اقول » بنصب ، یعنی : اناالحقّ والحقّ اقول میگوید:من خداوندراستگوی استوارم وراست میگویم ، باقی هردوحقّ بنصب خوانند ، یعنی : فالحقّ قلت والحقّ اقول ، « لأملأنّ جهنّم » ـ راست گفتم وراست میگویم که : «لأملأنّ جهنّم» وقیل : معناه القسم ، ای ـ حقّاً حقّاً اقول ـ میگویم حقّاًحقّاً لأملأنّ جهنّم . ودرشواذّ هردوحقّ برفع خوانده‌اند، یعنی سخن راست اینست و بودنی آنکه گوید : « اقول لأملأنّ جهنّم منك وممّن تبعك

منهم اجمعين» يعنى من الجنّة والنّاس .

« قل ما اسئلكم عليه » اى ـ على تبليغ الرّسالة « من اجرٍ » اى ـ جعلٍ ورزقٍ ، « و ما انا من المتكلّفين » المتقوّلين القرآن من تلقآءِ نفسى ، و كلّ من قال شيئاً من تلقآء نفسه فقد تكلّف له. وصحّ فى الحديث عن رسول الله (ص) النهى عن التكلّف . وعن مسروقٍ قال : دخلنا على عبدالله بن مسعودٍ فقال يا ايّها النّاس من علم شيئاً فليقل به ، ومن لم يعلم فليقل : الله اعلم ، فانّ من العلم ان يقول لما لا يعلم: الله اعلم ، قال الله لنبيّه : « قل ما اسئلكم عليه من اجرٍ و ما انا من المتكلّفين » .

«ان هو الّا ذكرٌ للعالمين» اى ـ ماهذا القرآن الّا تذكرةٌ وشرفٌ وعظةٌ للخلق .

« ولتعلمنّ» انتم يا كفّار مكة ، «نبأه» يعنى خبر صدقه «بعد حينٍ» اى ـ بعد الموت. قال الكلبىّ : من بقى علم ذلك اذا ظهر امره و من مات علمه بعد موته . قال الحسن :ابن آدم عند الموت يأتيك الخبر اليقين وقيل : « ولتعلمنّ نبأه» يعنى نبأ القرآن ومافيه من الوعد والوعيد وذكر البعث والنّشور ، « بعد حينٍ » يعنى يوم القيمة .

فتح السّورة بالذّكر وختمها بالذّكر.

النوبة الثالثة

قوله : « قل هو نبأٌ عظيمٌ » ـ اين « نباءِ عظيم » بيك قول اشارت است بنبوّت و رسالت مصطفى عليه الصّلوة والسّلام و جلالت حالت وى . ميكويد : خبر نبوّت وى خبرى عظيم است وشأن او شأنى جليل و شما ازان غافل ، از جمال او روى كردانيده و ازشناخت او وامانده ، ندانيد كه چه كم كرده ايد و از چه وا مانده ايد ، مهترى كه در عالم خود دو كلمه است و بس : « لا اله الّا الله محمدٌ رسول الله » ، يك كلمه الله را و ديكر كلمه محمد را ، فرمان آمد كه : يا محمد تو در حضرت خود ثناى ما ميكوى كه ما در حضرت خود ثناى تو ميكوئيم ، يامحمد تو ميكوئى : « قل هوالله احد» ما ميكوئيم : « محمدٌ رسول الله » . ذره يى از طلعت زيباى آن مهتر درانكشت آدم تعبيه

کردند ؛ هشت بهشت بدرود کرد و گفت : ما را خود توانگر آفریده‌اند سرما بحجرهٔ هر گدائی فرو نیاید ، آن ذره همچنـان میرفت و بهر که میرسید در عین حسرت درشوق آن جمال میسوخت ، حشمت نوح وجاه خلیل و کرامت کلیم همه قطره‌یی بود در مقابل بحر رسالت او ، دولت بلال و خباب و عمار و دیگر یاران بود که ابراهیم وموسی و عیسی در عداداحیاء صورت نبودند که‌اگر ایشان زنده بودندی[1] آن جاروب خدمت که ایشان برداشتند ، ابراهیم و موسی برداشتندی ، « لوکان موسی حیّاً لما و سعه الّا اتباعی » . مهتری با این‌همه منقبت ومرتبت و کمال وجمال‌بامشتی گدای بی‌نوا میگوید: « انمّا انالکم مثل الوالد لولده » و میگوید : « شفاعتی‌لاهل‌الکبائرمن امّتی » . ماامروز مینگریم تا کجاست‌کافری نا گرویده که او را دعوت کنیم تا هدایت ربانی‌آشکارا گردد ، وفردا در عرصات قیامت می‌نگریم تا کجاست فاسقی‌آلوده که اورا شفاعت کنیم تارحمت الهی‌آشکارا شود . و گفته‌اند : این نبأ عظیم سه‌چیز است : هول مرگ وحساب قیامت و آتش دوزخ . یحیی معاذ گفت : لوضربت السّموات و الارض بهذه السّیاط لانقادت خاشعة فکیف و قد ضرب بها ابن‌آدم الموت والحساب والنار ! مسکین فرزندآدم ، او را عقبه های عظیم در پیش است و ازانچه در گمانها می‌افتد بیش است ، امّا در دریای عشق دنیا بموج غفلت چنان غرق گشته که نه از سابقهٔ خویش می‌اندیشد ، نه از خـاتمهٔ کار میترسد ، هر روز بامداد فریشته‌یی ندا میکند که : « خلقتم لامرٍعظیم وانتم‌عنه غافلون » درکار و روزگار خود چون اندیشه کند، کسی که زبان رابدروغ ملوّث کرده ودل رابخلف آلوده و سر را بخیانت شوریده گردانیده ، سری که موضع امانت است بخیانت سپرده ، دلی که معدن تقوی است زنگار خلف گرفته ، زبانی که آلت تصدیق است بر دروغ‌وقف کرده ، لاجرم سخن جز خداع نیست و دین جز نفاق نیست .

اذا ما الناس جرّبهم لبیبٌ   فانّی قدا کلتهم و ذاقا
فلم ار ودّهم الّا خداعاً   ولم ار دینهم الّا نفاقا

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بودندید .

اکنون اگر میخواهی که درد غفلت را مداواة کنی راه تو آنست که تختهٔ نفاق را بآب چشم که از حسرت خیزد بشوئی و بر راهگذر بادی که از مهبّ ندامت برآید بنهی و بدبیرستان شرع شوی و سورة اخلاص بنویسی که خداوند عالم از بندگان اخلاص در می‌خواهد، میگوید: «و ما امروا الّا لیعبدوا الله مخلصین له الدین»، و مصطفی علیه الصّلوة و السلام گفت: «اخلص العمل یجزك منه القلیل».

«اذقال ربك للملائكة انی خالقٌ بشراً من طینٍ...» تا آخر سوره قصّهٔ آدم و ابلیس است و سخن در ایشان دراز گفته شد و اینجا مختصر کردیم، از روی ظاهر زلّتی آمد از آدم ومعصیتی از ابلیس. آدم را گفتند گندم مخور، بخورد. ابلیس را گفتند سجده کن، نکرد. امّا سرمایهٔ ردّ و قبول نه از کردار ایشان خاست که از جریان قلم وقضایای قدم خاست، قلم از نتائج مشیت قدم درحقّ آدم بسعادت رفت هم از نهاد وی متمسّکی پیدا آوردند و جنایت وی بحکم عذر بوی حوالت کردند گفتند: «فنسی و لم نجدله عزماً». و ابلیس را که قلم بحکم مشیّت قدم بردّ و طرد او رفت؛ هم از نهاد وی کمینگاهی برساختند و جنایت وی بدو حوالت کردند گفتند: «ابی و استکبروکان من الکافرین» قلاده‌یی از بهر لعنت برساختند وبحکم ردّ ازل برجید روزگار او بستند تا هر جوهری که از بوتهٔ عمل وی برآمد در دست نقّاد علم نفایه‌آمد، عملش نفایه (۱) آمد، عبادتش سبب لعنت گشته، طاعتش داعیهٔ راندن شده و از حقیقت کار او این عبارت برون داده که: الحکم لایکابد و الازل لاینازع.

ایّ محبٍّ فیك لم احكه؟ وایّ لیلٍ فیك لم ابكه؟
ان كان لایرضیك الّادمی فقد اذنالك فی سفكه

آدم در عالم قبول چنان بود که ابلیس در عالم‌ردّ، هر کجا درودی وتحیّتی‌است روی بآدم نهاده، هر کجا لعنتی وطردی است روی بابلیس نهاده. این که‌ناصیهٔ آن‌لعین در دامن قیامت بستند نه تشریف او بود، لکن مقصودالهی ان بود تا هر کجا کودکی‌را

۱- نفایه: تیره رنگ و سیه فام و در عربی سیم ناسره را گویند (برهان قاطع)

سر انگشتی درسنگ آید سنگ لعنتی برسرش میزنند که : لعنت برابلیس باد . ازجناب جبروت خطاب عزّت آمد بپاکان مملکت و مقرّبان درگاه که یکی را از میان شمامنشور عزل نوشتیم و توقیع ردّ کشیدیم ، ایشان همه‌عین حسرت وسوز گشتند ، جبرئیل نزدیک عزازیل آمد ، این که امروزابلیس است ، گفت : اگرچنین حالی پدید آید دست برسرمن دار ، و او میگفت : این‌کار بـر من نویس ، و آن سادات فریشتگان میآمدند و همچنین در خواست میکردند و او هـریکی را ضمان میکرد که دل فارغ دارید که من شما را ایستاده‌ام ، پس جوازآمد از درگاه عزت که : اسجدوالآدم . آن لعین عنان خواجگی بازنکشید که نخوت « اناخیر » درسرداشت بخواجگی پیش آمد که من به‌ام ازو «خلقتنی من ناروخلقته من طین » آن لعین قیاس کردودرقیاس راه خطارفت . ای لعین از کجامیگوئی که آتش به‌ازخاک است ؟ نمیدانی که آتش سبب فرقت است وخاک سبب وصلت ؟ آتش آلت گسستن است و خاک آلت پیوستن ؟ آدم که از خاک بود بپیوست تا او را گفتند : « ثمّ اجتباه ربه» ابلیس که ازآتش بود بگسست ، تا او را گفتند : « علیک لعنتی الی یوم الدین » خاک چون تر شودنقش پذیرد ، آتش چون بالا گیرد همه نقشها بسوزد ، لاجرم نقش معرفت ابلیس بسوخت و نقش معرفت دل آدم و آدمیانرا بیفروخت « اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ».

درویشی درپیش بویزید بسطامی شد ازین درد زده‌یی شوریده رنگی سروپای گم کرده یی ، بسان مسافران در آمد ، از سروجدخویش گفت : یا بایزید ! چه بودی اگر این خاک بی‌باک خود نبودی ، بویزید ازدست خود رها شد ، بانگ بردرویش زد که اگر خاک نبودی ، این سوز سینه ها نبودی ، ورخاک نبودی شادی و اندوه دین نبودی ، ورخاک نبودی آتش عشق نیفروختی ، ورخاک نبودی بوی مهر ازل که شنیدی ؟ ور خاک نبودی آشنـای لم یزل که بودی ؟ ای درویش ! لعنت ابلیس از آثار کمال جلال خاکست ، صور اسرافیل تعبیهٔ اشتیاق خاکست ، سؤال منکر ونکیر نایب عشق سینهٔ خاکست ، رضوان باهمه غلمان و ولدان خاک قدم خاکست ، اقبال ازلی تحفه و خلعت خاکست ، تقاضای غیبی معدّبنام خاکست ، صفات ربانی مشّاطهٔ جمال خاکست ، محبّت الهی غذای

اسرار خاکست ، صفات قدم زاد توشهٔ راه خاکست ، ذات پاك منزّه مشهود دلهای خاکست .

زان پیش که خواستی منت خواسته‌ام
عالم ز برای تو بیاراسته‌ام
در شهر مرا هزار عاشق بیش است
تو شاد بزی که من ترا خاسته‌ام

۳۹ - سورة الزمر - (مكية)

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **تنزيل الكتاب** » فروفرستادن این نامه ، « **من الله العزيز الحكيم** [۱] » از الله است آن توانای تاوندهٔ دانا .

« **انا انزلنا اليك الكتاب بالحق** » ما فرو فرستادیم بتو این نامه براستی ، « **فاعبدالله** » پس الله را پرست « **مخلصاً له الدين** [۲] » پرستش ویرا و دین ویرا پاك دارنده ازشك ونفاق .

« **الا لله الدين الخالص** » آگاه باشید [۱] که الله راست سزا وواجب پرستش پاك از انباز گرفتن باو وبگمان بودن دریگانگی او و در سخن او ، « **والذين اتخذوا من دونه اولياء** » و ایشان که فروداز الله خدایان گرفتند ، « **مانعبدهم الاليقربونا الى الله زلفى** » و میگویند نمی پرستیم ایشانرا تا مگر نزدیك کنند ما را با الله نزدیکی ، « **ان الله يحكم بينهم** » الله داوری کند میان ایشان ، « **فيما هم فيه يختلفون** » درآنچه ایشان درآن اختلاف [۲] میگویند « **ان الله لايهدى** » الله راه ننماید ، « **من هو كاذبٌ كفار** [۳] » کسیرا که او دروغ زن است ناسپاس ناگرویده .

« **لواراد الله ان يتخذولداً** » اگر الله خواستی که فرزندی گیرد ، « **لاصطفى مما يخلق مايشاء** » خود گزیدی ازآنچه میآفریند آنچه خواستی ،

۱- نسخهٔ الف : بید . ۲- نسخهٔ الف : جدا جدا .

« **سبحانه** » پاکی و بی‌عیبی ویراست ، « **هوالله الواحدالقهار** [۴] » اوست‌خدای‌یکتا فرو شکنندهٔ همگان .

« **خلق السموات و الارض** » بیافرید هفت‌آسمان وهفت زمین ، « **بالحق** » بفرمان روان ، « **یکوّر اللیل علی النهار** » بر می‌پیچد شب برروز ، « **ویکوّرالنهار علی اللیل** » و بر می پیچد روز برشب ، « **و سخر الشمس و القمر** » و نرم کرد و روان آفتاب و ماه ، « **کلٌّ یجری‌لاجل‌ٍ مسمیً** » هر دو میروند هنگامی را نام زده کرده ازسرانجام جهان ، « **الاهوالعزیزالغفار** [۵] » آگاه باشید که اوست آن توانای تاونده آمرزکار پوشنده .

« **خلقکم من‌نفس‌ٍ واحدة‌ٍ** » بیافرید شماراازیك تن ، « **ثم‌جعل منهازوجها** » پس بیافرید ازان یك تن جفت او ، « **و انزل لکم من الانعام** » و فرو فرستاد شما را از چهار پایان خوردنی ، « **ثمانیة ازواج‌ٍ** » هشت جفت [نرجفت ماده و ماده جفت نر] ، « **یخلقکم فی بطون امهاتکم** » می‌آفریند شما را درشکمهای مادران شما ، « **خلقاًمن بعد خلق‌ٍ** » آفرینشی از پس آفرینشی ، « **فی ظلمات‌ٍ ثلث‌ٍ** » در سه تاریکی ، « **ذلکم الله ربکم** »آن کس که این‌میکندالله است‌خداوند شما ، « **له الملك** » پادشاهی او راست ، « **لااله الاهو** » نیست خدائی جز او ، « **فانی تصرفون** [۶] » چون می بر گردانند شما را از راه راست وکارراست و سخن راست !

« **ان تکفروا** » اگر همه کافرشوید وبه نگروید ، « **فان الله‌غنیّ عنکم** » الله بی‌نیازاست ازشما، « **ولایرضی لعباده الکفر** » وبندگان خویش را کفرنپسندد ، « **و ان تشکروا** » واگر سپاس دارید وبگروید ، « **یرضه لکم** » پسندد آن شمارا ، « **ولاتزر وازرةٌ وزر اخری** » و نکشد هیچ بار کشی بار کسی دیگر [ونگیرند کسی را بگناه کسی دیگر] ، « **ثم الی ربکم مرجعکم** » پس‌با خداوند شماست باز گشت‌شما، « **فینبئکم بما کنتم تعملون** » تاخبر کند شما را بآنچه میکردید ، « **انه علیمٌ بذات الصدور** [۷] » که اوداناست بهرچه در دلهاست .

« و اذامس الانسان ضرٌ » وآنکه که بمردم رسد گزندی ، « دعا ربه » خواند خداوند خویش را ، « منیباً الیه » باز گشته باوی بدل ، « ثم اذاخوّله نعمةً منه » پس آنکه که او را نعمتی دادازخود وزیر دست‌او کردآنچه خواست ، « نسی » فراموش کرد وبگذاشت ، « ماکان یدعوا الیه من قبل » آن رنج که الله رامی باآن خواند تا آنرا ببرد ازین پیش (۱) ، « وجعل لله انداداً » وخدای را همتایان گفت و انبازان نهاد [وجزاز سبب ندید] ، « لیضل عن سبیله » تا خویشتن را از راه سپاس داری گم کند ، « قل » گوی ای‌محمد ، « تمتع بکفرك قلیلا »روزگار می‌فراگذاربکفرخویش روزی چندانك ، « انك من اصحاب‌النار (۸) » که تو از دوزخیانی .

النوبة الثانية

این سوره را دو نام است : **سورة الزمر وسورة الغرف** . قال **وهب بن منبه الیمانی** : من احبّ ان یعرف قضآءالله عزّوجلّ فی‌خلقه فلیقرأ سورةالغرف . این‌سوره‌چهار هزار و هفتصد وهشت حرف است وهزاروصدو نود ودو کلمت وهفتاد وپنج آیت . جمله‌به **مکه** فروآمد از آسمان مگرسه‌آیت که به **مدینه** فروآمد : «قل یا عبادی‌الّذین‌اسرفوا» الی تمام ثلث آیات . ودرین سوره هفت آیت منسوخ است بآیت سیف یکی : « انّ‌الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون » . دیگر: « فاعبدوا ما شئتم من دونه» . سوم :«الیس‌الله بعزیزٍ ذی انتقامٍ» . چهارم :« قل یاقوم اعملوا علی‌مکانتکم انی عامل » . پنجم : « فسوف تعلمون من یأتیه عذابٌ یخزیه ویحلّ علیه عذابٌ مقیمٌ » . ششم : « فمن اهتدی فلنفسه‌و من ضلّ فانما یضلّ علیها و ماانت علیهم بوکیلٍ » . هفتم : « قل اللّهم فاطرالسموات والارض . . .» الآیة‌نسخ معناها بآیةالسّیف . وعن **ابیّ بن کعبٍ** قال قال رسول‌الله (ص) : « من قرأ سورةالزّمر لم یقطع‌الله رجآءه واعطاه ثواب‌الخائفین » . و عن **عائشة** قالت :کان رسول‌الله (ص) یقرأ کلّ لیلةٍ بنی اسرائیل والزّمر .

۱ـ نسخهٔ الف : ببرد پیش با .

قوله : « تنزيل الكتاب » اى ـ هذا تنزيل الكتاب . وقيل : تنزيل الكتاب مبتدا وخبره « من دون الله العزيز الحكيم » اى ـ تنزيل القرآن من الله لا كما يقول المشركون انّ محمّداً تقوله من تلقآءِ نفسه . وقيل : معناه تنزيل الكتاب من الله فاستمعوا له واعملوا به ، « العزيز » في سلطانه « الحكيم » فى تدبيره.

« انّا انزلنا عليك الكتاب بالحقّ » يعنى لاثبات الحقّ وهو الايمان بالله و صفاته . وقيل : بالصّدق في الاخبار عمّا كان و عمّا يكون وقيل : « بالحقّ » يعنى بما حقّ فى الكتب من انزاله عليك ، وليس قوله : « انّا انزلنا » تكراراً لانّ الاوّل كالعنوان للكتاب، والثانى لبيان ما فى الكتاب .

« فاعبدالله مخلصاً له الدّين » ـ الخطاب للنّبى ، والمراد به هو وامّته ، اى ـ اعبدوه مخلصين له الطّاعة من غير شائبة شكّ ٍ ونفاق ، « الا لله الدّين الخالص » ـ « الدين » ها هنا كلمة لااله الا الله ، وقيل : هو الاسلام . وقيل : هو الطّاعة ، يعنى : الا لله الطّاعة الخالصة الّتى تقع موقع القبول . وقيل : معناه لايستحقّ الدّين الخالص الّا الله . قال النّبى (ص) : « قال الله سبحانه : من عمل لى عملاً اشرك فيه معى غيرى فهوله كلّه وانا منه برىءٌ وانا اغنى الاغنيآء عن الشّرك » . وقال صلّى الله عليه وسلّم : « لايقبل الله عملاً فيه مقدار ذرّة من ريآءٍ » .

« والّذين اتّخذوا من دونه اولياء » يعنى الاصنام ، « مانعبدهم » ـ القول ها هنا مضمرٌ ، اى ـ ويقولون مانعبدهم ، « الّا ليقرّبونا الى الله » ـ قال قتاده : انهم كانوا اذا قيل لهم: من ربكم ومن خلقكم ومن خلق السموات والارض؟ قالوا : الله . فيقال لهم : فما معنى عبادتكم الاوثان؟ قالوا : « ليقرّبونا الى الله زلفى » اى ـ قربى ، وهو اسم اقيم مقاما لمصدر كانّه قال ، الا ليقرّبونا الى الله تقريباً و يشفعوالنا عندالله . قيل : هم الملئكة و عيسى و عزير .

« انّ الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون » اى ـ يحكم بين المسلمين والمشركين فيظهر المحقّ من المبطل ، وهذا ردّ لقولهم ووعيدٌ وقيل: هذا الاختلاف قوله : « فاختلف الاحزاب من بينهم » فالاحزاب من النّصارى تحزبوا فى عيسى وافترقوا ثلث فرق : النّسطوريّة والملكائيّة واليعقوبيّة ، فرقة تقول : عيسى هو الله ، وفرقة تقول : هو ابن الله ، وفرقة تقول :

هو شریك الله، و فی ثلثتهم نزل قوله عزّوجلّ: «لقد کفرالّذین قالوا انّ الله هوالمسیح بن مریم» وقوله: «ولقد کفرالذین قالوا ان الله ثالث ثلثة»، وقوله: «ءانت قلت للنّاس...» الآیة.

«انّ الله لایهدی» لایرشد الی دینه. وقیل: لایهدی الی الجنّة «من هوکاذبٌ» فی قوله: الملئکة بنات الله، وعزیرٌ ابن الله، والمسیح ابن الله، «کفّارٌ» یکفر نعمته و یعبد غیره.

«لواراد الله ان یتّخذ ولداً» کمازعموا «لاصطفی ممّا یخلق مایشآء» یعنی الملئکة، کما قال: «لواردنا ان نتّخذ لهواً لا تّخذناه من لدّنا». وقیل: معناه لواتّخذ من خلقه ولداً لم یتّخذه باختیارهم بل یصطفی من خلقه من یشآء، ثمّ نزّه نفسه فقال سبحانه تنزیهاً له عن ذلك ممّا لایلیق بطهارته: «هوالله الواحد» لاشریك له «القهّار» لخلقه.

«خلق السّموات والارض بالحقّ» یعنی بقوله الحقّ وهو «کن». وقیل: خلقهما لاقامة الحقّ بهما، «یکوّر اللّیل علی النّهار ویکوّر النّهار علی اللیل» ینقص من اللّیل فیزید فی النّهار وینقص من النّهار فیزید فی اللّیل فما نقص من اللّیل دخل فی النّهار و ما نقص من النّهار دخل فی اللّیل، ومنتهی النقصان تسع ساعات و منتهی الزّیادة خمس عشرة ساعةً، و معنی الکور ـ الزّیادة، من قولهم: نعوذ بالله من الحور بعد الکور، ای ـ من النّقصان بعد الزّیادة. وقیل: اصل التکویر ـ اللفّ والجمع، و منه کور العمامة و منه کارة القصّار.

«و سخر الشمس والقمر» ذلّلهما لمنافع بنی آدم، «کلٌّ یجری لاجلٍ مسمّیً» یعنی یجریان من ادنی منازلهما الی اقصی منازلهما، ثمّ یعودان کذلك لایجاوزانه. وقیل: «الاجل المسمّی» قیام السّاعة، «الا هوالعزیز» ای ـ الا من فعل ذلك هوالعزیز الّذی لا یغالب فی ملکه، «الغفّار» الّذی لا یتعاظمه غفران الذّنوب وان کثرت.

بعضی اهل علم گفته‌اند: آفتاب شصت فرسنگ است و ماه چهل فرسنگ: و از **ابن عباس** روایت کرده‌اند که آفتاب چندان است که همهٔ زمین از شرق تا غرب، وماه چندان که نیمهٔ زمین. وفی روایةٍ اخری سئل **ابن عباسٍ**: کم طول الشمس والقمر و کم

عرضها ؟ فقال : تسع مائة فرسخ في تسع ثمانة فرسخ وطول الكواكب اثنا عشر فرسخاً في اثني عشر فرسخاً . و گفته‌اند : آفتاب از نور كرسى آفريد و كرسى از نورعرش آفريد و عرش از نور كلام خود آفريد، قال‌الله تعالى : « انماقولنا لشيءٍ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون » و گفته‌اند : ربّ العزّة هريكى را از اين آفتاب و ماه گردونى آفريده كه سيصد وشصت گوشه دارد ، برهر گوشه‌يى فريشته‌يى موكّل كرده تا آنرا ميكشد ، چون بمغرب فروشوند همى روند تا زير عرش ملك جلّ جلاله ، فذلك قوله تعالى : « والشمس تجرى لمستقرٍّ لها » وقد سبق شرحه . وعن **ابى امامة الباهلى** قال قال رسول‌الله (ص) : « وكّل بالشمس سبعة املاكٍ يرمونها بالثّلج ولولاذلك ما اصابت شيئاً الّا احرقته » وعن **حيان بن عطية** قال :الشمس والقمر والنجوم في فلكٍ بين السمآءِ والارض تدور. گفته‌اند: چهار چيز در عالم يگانه است وآثار ايشان بهمه عالم رسيده ، آفتاب يكى و ماه يكى و نور ايشان بهمه عالم رسيده ، اين دليل است كه الله جلّ جلاله يكى وقدرت ورحمت وى بهمه عالم رسيده ، وبه قال الله عزّوجلّ . « وهو على كلّ شيءٍ قدير » « و رحمتى وسعت كلّ شيءٍ » . و گفته‌اند : ستارگان آسمان دو قسم اند قسمى برآفتاب گذر كنند و ازوى روشنائى گيرند و قسمى آفتاب برايشان گذر كند و ايشانرا روشنائى دهد . از روى اشارت ميگويد: مؤمنان دو گروه‌اند گروهى بدرگاه شوند بجهد و اجتهاد تانور هدايت يابند لقوله تعالى . « والّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا » و گروهى آنند كه عنايت ازلى برايشان گذر كند و ايشانرا نور معرفت دهد لقوله: « افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نورٍ من ربه » .

قوله : « خلقكم من نفسٍ واحدةٍ » يعنى **آدم** « ثمّ جعل منها زوجها » يعنى **حوآء** خلقت من قصيرى آدم وهو آخر اضلاعه . و في‌الخبر : « لن تستقيم المرأة على خلقٍ انها خلقت من ضلعٍ اعوج » .

« وانزل لكم من‌الانعام » ــ معنى الانزال هاهنا الاحداث والانشآء كقوله : « انزلنا عليكم لباساً » . وقيل : انزل الماء الّذى هو سبب نبات‌القطن الّذى يكون منه اللّباس و

سبب النّبات الّذی تبقی به الانعام. وقیل: انزلنا من الجنّة علی آدم. وقیل: «انزل لکم من الانعام» ای ـ جعلها لکم نزلاً ورزقاً. «ثمانیة ازواج» یعنی ثمانیة اصناف، «من الضّان اثنین ومن المعز اثنین ومن الابل الاثنین ومن البقر اثنین» وخصّت هذه بالذّکر لکثرة الانتفاع بها من اللّبن واللّحم والجلد والشعر والوبر. الازواج جمع زوج، والزّوج ـ الفرد له مثل، و قد یقال لهما زوجٌ تقول: زوج حمامةٍ وزوج خفٍّ.

«یخلقکم فی بطون امّهاتکم» ای ـ فی ارحامهنّ «خلقاً من بعد خلقٍ» نطفةً ثمّ علقةً ثمّ مضغةً ثمّ عظاماً ثمّ لحماً ثمّ انشأناهم خلقاً آخر صوّرهم ثمّ نفخ فیهم الرّوح، نظیره قوله: «وقد خلقکم اطواراً». وقیل: «خلقاً من بعد خلقٍ» ای ـ خلقاً فی بطن الامّ بعد خلقٍ فی صلب آدم علیه السّلام، «فی ظلمات ثلثٍ» یعنی البطن والرّحم والمشیمة. «ذلکم الله ربکم» ای ـ الّذی خلق هذه الاشیآء هو ربکم علی الحقیقة، «له الملک لااله الّا هو فانّی تصرفون» عن طریق الحقّ بعد هذا البیان؟

«ان تکفروا» یا اهل مکّة «فانّ الله غنیٌّ عنکم» ای ـ عن عبادتکم کقوله: «ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعاً فانّ الله لغنیٌّ حمید». و کقوله: «فکفروا و تولّوا واستغنی الله»، «ولایرضی لعباده» ای ـ لعباده المؤمنین «الکفر» وهم الّذین قال الله تعالی: «انّ عبادی لیس لك علیهم سلطانٌ» فیکون عامّاً فی اللّفظ خاصّاً فی المعنی کقوله: «عیناً یشرب بها عباد الله» یعنی بعض عباد الله واجراه قومٌ علی العموم، وهو قول السّلف قالوا: کفر الکافر غیر مرضیٍّ لله عزّوجلّ وان کان بارادته و افعال العباد کلّها خیرها وشرّها مخلوقة لله عزّوجلّ وان کان بارادته وافعال العباد مرادةٌ له لاتجری فی الملك والملکوت طرفة عینٍ ولافلتة خاطرٍ ولالفتة ناظرٍ الّا بقضآء الله وقدره و بارادته ومشیّته ولا رادّ لقضآئه ولا معقّب لحکمه یضلّ من یشآء و یهدی من یشآء لایسئل عمّا یفعل وهم یسئلون».

بدانکه افعال بندگان نیك و بد ایشان طاعت ومعصیت ایشان حرکات و سکنات ایشان همه بقضا وحکم الله است و بارادت ومشیّت او، هرچه هست وبود وخواهد بود همه بتدبیر و تقدیر او، آن کند که خود خواهد و کس را نرسد که اعتراض کند برحکم و

فعل او ، کوزه گر را رسد درحرفت خود که از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خنبره (۱) ؛ و کس را نرسد که اعتراض کند بروی ، سلطانرا رسد که بعضی بندگان خود را ستوربانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جان‌داری ؛ و کس را نرسد که برو اعتراض کند ، پس خداوند کونین و عالمین که هفت آسمان و هفت زمین ملك و مُلك اوست همه بنده و چاکر او ؛ اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و بیندازد ؛ کرارسد که بر او اعتراض کند ، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده ، او راجلّ جلاله تکبّر رسد و ازو نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود زیرا که او خداوندست و ما بنده ، او آفرید کارست و ما آفریده ، او جلّ جلاله آن کند که خود خواهد و آنچه خواهد که کند ؛ کردش نیکو بود زیرا که نخواهد که کند مگر آنکه در حکمت نیکو بود . نگونسار باد معتزلی که گفت : الله گناه نخواهد بر بنده که خواستن گناه زشت بود ، نه چنانست که معتزلی گفت ، الله در ازل آزال دانست که بنده چکند نخواست که آنچه وی داند چنان نبود که پس علم وی خطا بود ، الله در ازل دانست که قومی کافر شوند و الله ایشانرا بیراه کند چنانك فرمود : «واضلّه الله علی علم» چون از کسی کفر داند و آنکه نخواهد که آن کفر که ازوی داند همچنان بود و خواهد که از وی ایمان بود پس خواسته بود که علم وی خطا شود و آن درخداوندی نقص بود تعالی الله عمّا یقول المعتزلی علوّاً کبیراً . اعتقاد چنان کن که حقّ جلّ جلاله از ما گناه داند و ما جز آن نکنیم که وی از ما داند و آن دانش وی گناه را بر وی عیب نه و مارا در علم وی حجّت نه ، همچنین گناه ما بارادت و خواست اوست و آن خواستن گناه ازوی زشت نه و خواست وی ما را حجت نه ، و درین خواستن گناه ازما غرض آنست تا دانستهٔ وی حاصل آید همچنانك وی دانست. قال عمر بن عبدالعزیز :اذا خاصمتکم القدریة فخاصموهم بالعلم تخصموهم ، معنی ذلك انّ الرّجل اذا اقرّ بانّ الله عزّوجلّ علم من العبد ما هو عامله ثمّ قال : لم یشأ الله ان یعمل العبد ما علم منه فقد نقض فی نفسه ما حاول ابرامه و وصف الله با عجز عجز ، وان قال لم یعلم من العبد ما هو عامله فقد وصف الله بالجهل ولهم الویل

۱ـ نسخهٔ ج : خمره .

ممّا یصفون .

قوله : « وان تشکروا یرضه لکم » ـ معنی الشکر هاهنا التّصدیق والتوحید یعنی : ان تؤمنوا بربکم و توحّدوه یرضه لکم فیثیبکم علیه . قرأ **ابوعمرو** : « یرضه » ساکنة الهآءِ ، و یختلسها اهل **المدینة** ، و **عاصم** و **حمزة** والباقون بالاشباع . « ولا تزروازرةٌ وزر اخری » ان لا یؤخذ احدٌ بذنب غیره ، «ثمّ الی ربکم مرجعکم فینبّئکم بما کنتم تعملون انه علیمٌ بذات الصدور » فیحاسبکم علیها و یجازیکم .

« و اذا مسّ الانسان ضرٌّ » ای ـ بلآءٌ و شدّةٌ ؛ « دعا ربه منیباً الیه » راجعاً الیه مستغیثاً به ، ای ـ لم یدع سواه لعلمه بانه لایقدر علی کشف الضرّ غیره ، «ثمّ اذا خوّله » ای ـ اعطاه «نعمةً منه » ای ـ من الله . التّخویل ـ التملیك ، والخول علی وجهین: الخول ـ الخدم والمالیك وربما ادخلوا فیه الانعام ، والخول ـ السّاسة ، یقال : فلان تخول اهله ، ای ـ یسوسهم ویمونهم ، وواحد الخول خآئل . وفی الخبر فی صفة ملوك آخر الزّمان : « یتّخذون دین الله دخلاً و مال الله دولاً وعباد الله خولاً » معناه : یقهرونهم ویتّخذونهم عبیداً .

« نسی ماکان یدعو الیه من قبل » ای ـ نسی الضرّ الّذی کان یدعوالله الی کشفه ، هذا کقوله : « مرّ کان لم یدعنا الی ضرٍّ مسّه » وقیل : نسی الله الّذی کان یدعوه ، فیکون « ما » بمعنی « من » ، کقوله : « ولا انتم عابدون ما اعبد » .

« وجعل لله انداداً لیضلّ عن سبیله » یعنی لیزلّ عن دین الاسلام وعن سبیل الشکر . واللّام لام العاقبة ، و قریٔ بضمّ الیآءِ ، ای ـ لیضلّ نفسه عن الشکر . وقیل : لیضلّ النّاس ، واللّام لام العلّة .

« قل » یا **محمد** لهذا الکافر ، « تمتّع بکفرك قلیلاً » ـ هذا امرٌ بمعنی التّهدید ، ای ـ عش بکفرك قلیلاً فی الدّنیا الی اجلك ، « انك من اصحاب النّار » فی الآخرة . نزلت هذه الآیة فی **عتبة بن ربیعة** ، وقال **مقاتل** : فی **ابی حذیفة بن المغیرة المخزومی** . وقیل : عامٌّ فی کلّ کافر .

النوبة الثالثة

« بسم‌الله » کلمةٌ سماعها یوجب للقلوب شفآءها وللا رواح ضیآءها وللاسرار سناها و علاها و بالحقّ بقآءها ، فالاسم اسمٌ لسموّه من‌العدم والحقّ حقٌّ لعلوّه بحق‌القدم . نام خداوندی که نام او دلها را بستانست و یادا وشمع تابانست . نام خداوندی که مهر او زندگانی دوستانست و یك نفس بـا او بدو گیتی ارزانست ، یك طرفة‌العین انس با او خوشتر از جانست ، یك نظر ازو بصد هزار جان رایگانست .

ولا اصافح انسی بعد فرقتکم حتّی تصافح کفّ‌اللامس القمرا

ولا امل مدی الایّام ذکر کم حتّی یمل نسیم‌الرّوضة السّحـرا

گمان‌مبر که‌مراجزتویارخواهدبود دلم‌جز از تو کسی را شکار خواهد بود

« تنزیل‌الکتاب من‌الله العزیزالحکیم » ـ کتابٌ عزیز من ربٍّ عزیزٍ انزل علی عبدٍ عزیزٍ بلسان ملكٍ عزیزٍ فی شأن امرٍ عزیزٍ .

وردالـرسول من‌الحبیب‌الاوّل بعد التّلاقی بعد طول تزیّل

این قرآن نامهٔ خداوند کریم‌است ، بندگانرا یادگارمهرقدیم است ، نامه‌یی که مستودع آن در جهان است و مستقرّ آن در میان جانست ، هفت اندام بنده بنامهٔ دوست نیوشان است ، نامهٔ دوست نه اکنونیست که آن جاودان است ، نـامه خبر وخبر مقدّمهٔ عیان است . هذا سماعك من القاری فکیف سماعك من الباری ! هذا سماعك فی دارالفنآء فکیف سماعك فی‌دارالبقآء ! هذا سماعك و انت فی‌الخطر فکیف سماعك وانت فی‌النظر ؟ ! . قال‌النبی (ص) : « کانّ النّاس لم یسمعوا القرآن‌حین سمعوه من‌فی‌الرّحمن یتلوه علیهم » . امروز در سرای فنامیان بلا و عنا لذّت سماع اینست ، فردادر سرای بقا در محل رضا بوقت لقا گوئی لذّت سماع خود چونست ؟

غنّت سعاد بصوتها فتخارست الحان داود من‌الخجل

« انا انزلنا الیك‌الکتاب بالحقّ » ـ ای محمد ! ما این قرآن بتو فرو فرستادیم

تا گمشدگان را براه نجات خوانی ، مهجور انرا از زحمت هجران براحت وصال آری ، رنجورانرا از ظلمت ادبار بساحت اقبال آری ، مکارم‌اخلاق باین قرآن تمام کنی ، قوانین شرع بوی نظام دهی . ای **محمد** ! هر کجا نور ملت تو نیست همه ظلمت شرك‌است ، هر کجا انس شریعت تو نیست همه زحمت شكّ است . ای **محمد** ! ما عزّ دولت تو وشرف رسالت تو با ابد پیوستیم .

« فاعبدالله مخلصاً له‌الدّین » ـ اکنون همه ما را باش سرّ خود با ما پرداخته و از اغیار دل برداشته و از بند خویش و تحکّم خویش بازرسته ، رسول خدا صلوات‌الله وسلامه علیه باین خطاب چنان ادب گرفت که **جبرئیل** آمد و گفت : یا **محمد** اتختاران تکون ملکاً نبیّاً او عبداً نبیّاً ـ آن دوست ترداری که ملکی پیغامبر باشی یا بنده‌یی پیغامبر ؟ گفت : خداوندا بندگی خواهم و ملکی نخواهم ملکی ترامسلّم‌است وبندگی مارامسلّم، مأوی من جز لطف تو نیست وپناه من جز حضرت عزّت تو نیست ، اگرملك اختیار کنم با ملك بمانم و آنکه افتخار من بملك من باشد لکن بندگی اختیار کنم تا مملوك‌تو باشم وافتخار من بملك تو باشد ، از ینجا گفت : « انا سیّد ولد آدم ولافخر » ـ منم مهترفرزند آدم و بدین فخر نیست ، فخر ما که هست بدوست نه بغیر او، کسی که فخر کندبچیزی کند که آن بر او بود نه فرود او ، درهر دو کون هیچیز بر ما نیست ؛ پس مارابهیچیز فخر نیست فخر ما بخالق است زیرا که بر ما کسی نیست جزاو ، اگر بغیراو فخر کنم بغیر او نگرسته باشم و فرمان « فاعبدالله مخلصاً » بگذاشته باشم و بگذاشت فرمان نیست وبغیر او نگرستن شرط نیست لاجرم بغیر او فخر نیست .

فان سمّیتنی مولی فمولای الّذی تدری وان فتّشت عن قلبی تری ذکراك‌فی‌صدری

« الا لله‌الدین الخالص » ـ سزای الله عبادت پاك است بی نفاق و طاعت باخلاص بی‌ریا ، و گوهر اخلاص که یابند در صدف دل یابند درد ریای سینه ، و از اینجاست که **حذیفه** گوید رضی‌الله عنه : ازان مهتر کائنات پرسیدم صلوات‌الله وسلامه علیه که اخلاص چیست ؟ گفت : از **جبرئیل** پرسیدم که اخلاص چیست ؟ گفت : ازرب العزة پرسیدم که

اخلاص چیست ؟ گفت : « سرٌّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی » ـ گفت : گوهری است که از خزینهٔ اسرار خویش بیرون آوردم ودر سویدای دل دوستان خویش ودیعت نهادم . این اخلاص نتیجهٔ دوستی است و اثر بندگی ، هر که لباس محبّت پوشید وخلعت بندگی بر افکند ؛ هرکار که کند از میان دل کند . دوستی حقّ جلّ جلاله با آرزوهای پراکنده در یك دل جمع نشود . فریضهٔ تن نماز وروزه است وفریضهٔ دلدوستی حقّ . نشان دوستی آنست که هر مکروه طبیعت و نهاد که از دوست بتو آیدبردیده‌نهی .

ولو بید الحبیب سقیت سمّاً لکان السّمّ من یده یطیب
آن دل که تو سوختی‌تراشکر کند وان خون که‌تو ریختی بتو فخر کند
وانّ دماً اجریته لك شاکرٌ وانّ فؤاداً رعته لك حامد
زهری که بیاد تو خورم نوش آید دیوانه ترا بیند و با هوش آید

« خلقکم من نفسٍ واحدةٍ » ـ آسمان و زمین و روز وشب آفرید تا صفت قدرت خود بخلق نماید ، بدانند که او قادر بر کمال است و صانع بی احتیال است ،بروحدانیّت او از صنع او دلیل گیرند . آدم وآدمیانرا بیافرید تا ایشانرا خزینهٔ اسرار قدم گرداند، و نشانهٔ الطاف کرم « کنت کنزاً خفیّاً فاحببت ان اعرف » ذات و صفات منزّه داشتم ؛ عارف میبایست ؛ جلال وجمال بی نهایت داشتم ؛ محبّ میبایست ، دریای رحمت ومغفرت بموج آمده ؛ مرحوم میبایست . مخلوقات دیگر با محبّت‌کاری نداشتند از انك هرگز در خود همّت بلند ندیدند ، آن یك توئی که همّت بلند داری . فریشتگان و کاری راست بسامان ازان است که با ایشان حدیث محبّت نرفته ، وآن کنوز رموز که در نهاد آدمیان تعبیه است در ایشان ننهاده ، آن زیر زبری آدمیان آن تحیّر و دهشت ایشان آن قبض و بسط ایشان حزن و سرور ایشان غیبت و حضور ایشان جمع و تفرقت ایشان شربتهای زهرامیغ ساخته بردست ایشان تیغ‌هاآهخته بر گردن ایشان ، اینهمه با ایشان ازانست که شمّه‌یی از گل محبّت رسیده بمشام ایشان .

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد ورنه بسلامت و بسامان بودم

بویزید بسطامی گوید: وقتی درخمار شراب عشق بودم در خلوت « انا جلیس من ذکرنی » بستاخئی بکردم و از ان بستاخی بار بلا بسی کشیدم و جرعهٔ محنت بسی چشیدم گفتم: الهی ! جوی توروان این تشنگی من تا کی ، این چه تشنگی است‌وجامها می بینم پیاپی !

زین نادره تر کرا بود هر گز حال   من تشنه وپیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی چند نهان باشی وچند پیدا ، دل‌حیران گشته و جان شیدا ، تا کی ازین استتار وتجلّی‌آخر کی بود آن تجلی جاودانی؛ چندخوانی وچند رانی ، بگداختم‌در آرزوی روزی که دران روز تو مانی ، تا کی افکنی و بر گیری ، این چه وعداست بدین درازی و بدین دیری ؟ گفتا بسرم الهام دادند که بایزید خبر نداری که باین طائفه گوشت بی جگر نفروشند و درانجمن دوستی جزلباس بلانپوشند ؛ بگریزا گرسربلانداری ورنه خونت بریزند . **بو یزید** گفت : در بستاخی بیفزودم و به بیخودی گفتم : الهی ! من گریختم لطف تو در من آویخت ، آتش یافت برنور شناخت کرم تو انگیخت ، از باغ وصال نسیم قرب مهر تو انگیخت ، باران فردانیّت بر گرد بشریّت فضل تو ریخت .

اوّل تو حدیث عشق کردی آغاز   اندر خور خویش کار ما را می‌ساز
ما کی گنجیم در سرا پردهٔ راز   لافیست بدست ما و منشور نیاز

گفت : آخر بسرّم ندا آمد و از آسمان لطف باران برّ آمد ، درخت امید ببر آمد و اشخاص پیروزی بدرآمد ؛ کی پای بگل فرو شده دست بیار .

پیر طریقت گفت : نه پیدا که عزّت قدم ؛ رهی را چه ساخته از انواع کرم ، رهی را اوّل قصدی دهد غیبی تا از جهانش باز برد ، پس نوری دهد روشن تا ازجهانیانش باز برد ، پس کششی دهد قربی ، تا از آب‌و گل باز برد، چون فرد شود ؛ آنکه وصال فرد را شاید .

جویندهٔ تو همچو تو فردی باید   آزاد ز هر علّت ودردی باید
زان می نرسدبوصل توهیچ کسی   کاندرخورغمهای تومردی باید

۲ - النوبة الاولی

« **امن هو قانتٌ** » آنکس که او فرمان بردارست و ایستاده به بندگی، « **آناء اللیل** » در پاسهای شب ، « **ساجداً و قائماً** » گاه روی بر زمین نهاده و گاه ایستاده بپای ، « **یحذر الاخرة** » و می باز پرهیزد از عذاب آنجهان ، « **و یرجوا رحمة ربه** » و می بیوسد بخشایش خداوند خویش ، « **قل هل یستوی** » گوی هرگز همسان باشند ؟ « **الذین یعلمون والذین لا یعلمون** » ایشان که دانند و ایشان که ندانند ؟ « **انما یتذکر اولوا الالباب** (۹) » ایشان پند پذیرند و حق دریابند [۱] که خرد دارند .

« **قل** » بگو ای محمد خدای میگوید : « **یا عباد الذین آمنوا** » ای بندگان من که گرویده اید ، « **اتقوا ربکم** » بپرهیزید از خشم و عذاب خداوند خویش ، « **للذین احسنوا** » ایشانراست که نیکوئی کردند و نیکو در آمدند در اسلام ، « **فی هذه الدنیا حسنةٌ** » درین جهان نیکوئی ، « **وارض الله واسعةٌ** » وزمین خدای فراخ است ، « **انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب** (۱۰) » جز ازین نیست که بشکیبایان سپارند مزد ایشان بیشمار و بی اندازه .

« **قل انی امرت** » بگو ای محمد مرا فرمودند ، « **ان اعبد الله** » که الله را پرستم ، « **مخلصاً له الدّین** (۱۱) » پاك دارنده او را پرستش خویش .

« **و امرت لان اکون اول المسلمین** (۱۲) » و فرمودند مرا بآنك اوّل کسی باشم از گردن نهادگان .

« **قل انی اخاف** » بگو من میترسم ، « **ان عصیت ربی** » اگر سر کشم از خداوند خویش و نافرمان باشم ، « **عذاب یومٍ عظیمٍ** (۱۳) » ترسم از عذاب روزی بزرگ .

« **قل الله اعبد** » بگو الله را پرستم ، « **مخلصاً له دینی** (۱۴) » پاك دارنده اورا پرستش خویش .

---

۱. نسخهٔ الف : دریاوند .

« **فاعبدوا ما شئتم من دونه** » می پرستید هرچه خواهید فرود ازو ، « **قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم** » بگو زیانکاران ایشانند که ازخویشتن درمانند ، « **واهلیهم یوم القیمة** » واز کسان خویش درمانند روزرستاخیز « **الاذلك هو الخسران المبین** (۱۵) » آ گاه باشید [۱] که زیانکاری آشکارا آنست .

« **لهم من فوقهم ظلل من النار** » بر زبر ایشان طبقهائی از آتش ، « **ومن تحتهم ظلل** » وزیر ایشان طبقهائی ازآتش ، « **ذلك یخوف الله به عباده** » این آنست که الله میترساند بآن بندگان خویش را ، « **یاعباد فاتقون** (۱۶) » ای بندگان من بپرهیزید از [خشم و عذاب] من .

« **والذین اجتنبوا الطاغوت** » وایشان که بپرهیزیدند ازپرستیدهای ناسزا ، « **ان یعبدوها** » که آنرا پرستند ، « **وانابوا الی الله** » وباالله گشتند ببندگی ، « **لهم البشری** » ایشانراست بشارت ، « **فبشر عبادی** (۱۷) » بشارت ده بندگان مرا .

« **الذین یستمعون القول** » ایشان که سخن می نیوشند ازتو ، « **فیتبعون احسنه** » وپی میبرند بنیکوتر آن ، « **اولئك الذین هدیهم الله** » ایشان آنند که راه نمود الله ایشانرا ، « **واولئك هم اولوا الالباب** (۱۸) » وایشانند که زیرکانند وخردمندان .

« **افمن حق علیه كلمة العذاب** » کسی که برو درست گشت وعیدالله و در علم الله سزای عذاب گشت ، « **افانت تنقذ من فی النار** (۱۹) » باش توانی که از آتش بیرون آری آنکس را که [گفت من آنست که] او در آتش است ؟

« **لكن الذین اتقوا ربهم** » ایشان باری که بپرهیزیدند ازخشم وعذاب خداوند خویش ، « **لهم غرف** » ایشانراست ورکدها [۲] ، « **من فوقها غرف** » از زبرهای آن نیز ورکدها ، « **مبنیة** » بخشت زرین وسیمین برآورده ، « **تجری من تحتها الانهار** » میرود زیر درختان آن جویها ، « **وعدالله لایخلف الله المیعاد** (۲۰) » وعده ایست که

---

۱ ـ نسخهٔ الف : بید .

۲ ـ ورکد مرکب از ور = بر + کد بمعنی خانه یعنی بالاخانه .

الله داد ، نکند الله وعدهٔ خویش را جز بنیکوئی .

« **الم تر ان الله انزل من السمآء مـآءً** » نبینی که الله فرو فرستاد از آسمان آبی ، « **فسلکه ینابیع فی الارض** » براندآنرا چشمه چشمه در زمین ، « **ثمّ یخرج به زرعاً** » پس می بیرون آرد بآن کشت زار ، « **مختلفاً الوانه** » جدا جدا رنگهای آن ، « **ثمّ یهیج** » آنگه پس خشك شود ، « **فتراه مصفراً** » آنرابینی زرد گشته ، «**ثمّ یجعله حطاماً** » آنگه آنرا خرد کند ریزه ریزه ، « **ان فی ذلك لذکری لاولی الالباب**(۲۱) » درانچه نمودم یاد کردی است و یادگاری خردمندان را .

النوبة الثانیة

قوله تعالی : «امّن هو قانتٌ »ـ قرأ **ابن کثیر و نافع وحمزة** :« امن » بتخفیف المیم ، وقرأ الآخرون بتشدیدها ، فمن شدّد فله وجهان : احدهما ان یکون المیم فی«ام» صلةً ، ومعنی الکلام استفهام وجوابه محذوف ، مجازه : امّن هو قانتٌ کمن هوغیرقانت ؟ والوجه الآخر انه عطف علی الاستفهام ، مجازه : الّذی جعل لله انداداً خیرٌ ام من هو قانت ؟ و من قرأ بالتخفیف فهو الف استفهام دخل علی « من » معناه : اهذا القانت کالّذی جعل لله انداداً ؟ وقیل : الالف بمعنی حرف النّدآءِ ، تقدیره : یامن هو قانت : و معنی الآیة: قل تمتع بکفرك قلیلاً انك من اصحاب النّار یا من هو قانت آناء اللیل انك من اهل الجنّة . هذا کقول القائل : فلانٌ لا یصلّی ولایصوم فیامن یصلّی و یصوم ابشر . و قیل : المنادی هو الرّسول صلّی الله علیه و سلّم والمعنی : یامن هو قانت آناء اللیل .

« قل هل یستوی الّذی یعلمون والّذین لایعلمون » ـ معنی قنوت درین آیت قیام است درنماز. **مصطفی** را علیه السلام پرسیدند : ایّ الصّلاة افضل ؟ فقال : « طول القنوت » فسمّی الصّلوة قنوتاً لانها بالقیام تکون . وقال النّبی (ص) : « مثل المجاهد فی سبیل الله کمثل القانت الصّآئم » یعنی المصلّی الصّآئم ، ثمّ قیل : للدّعآءِ قنوتٌ لانه انما یدعوبه قآئماً فی الصّلوة قبل الرّکوع او بعده . و درقرآن قنوت است بمعنی اقرار بعبودیّت کقوله: «وله

من فی‌السموات والارض کلٌّ له قانتون » ای ـ مقرّون بعبودیّته · وقنوت است بمعنی طاعت کقوله : « والقانتین و القانتات » ای ـ المطیعین و المطیعات ، وقال تعالی : « انّ ابراهیم‌کان امّةً قانتاً لله» ای ـ مطیعاً .

« آناء اللیل » ساعاته ، واحدها « اَنی» و «اِنی » ـ این آیت تحریض است‌برنماز شب ، همانست که **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود فرا **معاذجبل** : « الا ادلّك علی ابواب‌الخیر : الصّوم جنّة والصّدقة تطفیء الخطیئة و صلاة الرّجل فی جوف‌اللیل» .

« ساجداً و قائماً » یعنی مصلّیاً . و قال **ربیعةبن کعب‌الاسلمیّ** : کنت ابیت‌مع رسول‌الله (ص) فاتیته بوضوءه و حاجته فقال لی : سل ، فقلت : اسئلك مرافقتك فی‌الجنّة فقال : او غیر ذلك ، قلت : هو ذلك ، قال : فاعنّی علی نفسك بکثرةالسّجود » ای ـ بکثرةالصّلاة .

« یحذرالآخرة و یرجوارحمة ربه » ـ این آیه بقول **ابن عباس** درشأن **ابوبکر صدیق** فرو آمد ، و بقول **ابن عمر** در شأن **عثمان عفان** فرو آمد · **کلبی** گفت : در شأن **ابن مسعود** و **عمار** و **سلمان** فرو آمد .

« قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون » ای ـ کما لایستوی العالم والجاهل لایستوی‌المطیع والعاصی . و قیل : « الّذین یعلمون » هم‌المؤمنون الموقنون ، « والّذین لایعلمون »الکافرون‌المرتابون . وقیل : «الّذین یعلمون» مالهم وعلیهم،«والّذین لایعلمون » ذلك . « انما یتذکّر اولواالالباب » انهما لیساسوآءً . فانّ قیمة کل امریءٍ ما یحسنه .

« قل یا عبادی الّذین آمنوا اتّقوا ربکم » بامتثال اوامره و اجتناب نواهیه ، « للّذین احسنوا فی هذه‌الدّنیا » ای ـ اطاعوا الله فی‌الدنیا ، ای ـ قالوا لااله الّاالله وثبتوا علی ایمانهم و عملوا صالحاً لهم حسنةٌ فی‌الآخرة و هی‌الجنّة والکرامة . این قول **مقاتل** است میگوید : ایشان که‌دراین جهان نیکوکار بودند و فرمان‌بردار و موحّد ، ایشانراست دران جهان بهشت و کرامت . **سدی** گفت : درآیت تقدیم وتأخیر است یعنی : للّذین

احسنوا حسنةٌ فی هذه‌الدنیا و هی‌الصّحّة والعافیة والثّناء الجمیل وبهآء الوجه‌ونورالقلب. میگوید : ایشان که ایمان آوردند ونیکو در اسلام ماندند وبران بایستادند؛ایشانراست درین دنیا صحّت و عافیت وثنای نیکو، بهای ظاهر ونور باطن . وقیل : معناه لهم فی هذه‌الدنیا مهاجرٌ حسنٌ وهو مدینة‌الرسول (ص) ـ ایشان که‌دراسلام‌آمدندایشانراست در دنیا هجرت گاهی نیکو مدینهٔ رسول‌الله علیه‌افضل الصّلوات تا هجرت کنندبمدینه، فذلك قوله : « وارض‌الله واسعةٌ » . وقیل : نزلت فی مهاجری الحبشة . و قال سعید بن جبیر : من امر بالمعاصی فلیهرب .

« انما یوفی‌الصّابرون اجرهم بغیر حسابٍ » الّذین صبروا علی دینهم فلم یترکوه للاذی . قیل : نزلت فی جعفر بن ابی طالبٍ و اصحابه حیث لم یترکوا دینهم لمّا اشتدّ فیهم‌البلآء و صبروا و جاهدوا . و قال علی (ع) : « کلّ مطیعٍ یکال له کیلاً و یوزن له وزناً الّا الصّابرین فانه یحثی علیهم حثیا » . وفی‌الخبر یؤتی باهل‌البلآءِ فلاینصب لهم میزانٌ ولاینشر لهم‌دیوان ویصبّ‌علیهم‌الاجرصبّاً بغیر حسابٍ حتّی یتمنّی اهل العافیة فی‌الدنیا انّ اجسادهم تقرض بالمقاریض ممّا یذهب به اهل‌البلآء من‌الفضل . وسئل‌النبی (ص) : ایّ النّاس اشدّ بلآءً ؟ قال : « الانبیآء ثمّ‌الامثل فالامثل یبتلی‌الرجل علی حسب دینه فان کان فی دینه صلباً اشتدّ بلآؤه و ان‌کان فی دینه رقةً هوّن علیه فمازال کذلك حتّی یمشی علی‌الارض ماله ذنبٌ » . وقال صلّی‌الله علیه وسلّم : « انّ‌العبد اذا سبقت له من‌الله منزلة لم یبلغها بعلمه ابتلاه‌الله فی جسده او فی ماله او فی ولده ثمّ صبّره علی ذلك حتّی یبلغه‌المنزلة الّتی سبقت له من‌الله و انّ‌عظم‌الجزآءِ مع عظم‌البلآءِ و انّ‌الله‌عزّوجلّ اذا احبّ قوماً ابتلاهم فمن رضی فله‌الرّضا و من سخط فله‌السّخط » .

« قل انی امرت ان اعبدالله » ای ـ بان اعبدالله « مخلصاً له‌الدین » ای ـ التوحید لااشرك به شیئاً .

« و امرت لان اکون» ای ـ لاجل‌ان اکون «اوّل‌المسلمین» من هذه‌الامّة‌فاخلص له‌العبادة قبل امّتی .

« قل انی اخاف ان عصیت ربی » و عبدت غیره « عذاب یوم عظیم » ، و هذا حین دعی الی دین آبآئه . و قیل : المراد به امّته . وقیل : منسوخ . و قیل : نزلت قبل ان غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخر .

« قل الله اعبد مخلصاً له دینی » ای ـ قد امتثلت ما امرت به ، « فاعبدوا » یا معشر الکفّار « ماشئتم من دونه » ـ هذا امر توبیخ و تهدید کقوله : « اعملوا ما شئتم » « اعملوا علی مکانتکم » « فمن شآء فلیؤمن و من شآء فلیکفر » « قل آمنوا به اولا تؤمنوا » « قل استهزؤا » «فانتظروا و ارتقبوا » کلّها کلمات خرجت مخرج الاستغنآء .

« قل ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم و اهلیهم » ـ قیل له : خسرت ان خالفت دین آبآئك فانزل الله : « قل ان الخاسرین الّذین خسروا انفسهم » بالتخلید فی النّار، «واهلیهم» بانهم لم یدخلوا الجنّة فیکون لهم اهلون من الحور العین ولیس فی النّار اهل . قال ابن عباس : ان الله جعل لکلّ انسان منزلاً فی الجنّة واهلاً فمن عمل بطاعة الله کان ذلك المنزل و الاهل له و من عمل بمعصیة الله دخل النّار وکان ذلك المنزل والاهل لغیره ممّن عمل بطاعة الله ، « الا ذلك هو الخسران المبین » حین استبدلوا بالجنّة ناراً وبالدّرجات درکات.

« لهم من فوقهم ظلل من النّار و من تحتهم ظلل » لان النّار تحیط بهم کما قال : « احاط بهم سرادقها » وسمّی النّار ظلّة لغلظها و کثافتها و لانها تمنع من النّظر الی ما فوقهم . وقیل : الظّلل ـ الاطباق . و قال فی موضع آخر: « لهم من جهنّم مهاد و من فوقهم غواش » اطباق النّار غواش و اطباق الجنّة غرف والمنافقون فی الدرك الاسفل من النّار، وانما جاز ان یسمّی ما تحتهم ظلالاً لانها اطباق فوق تحتهم ، والظلّة هی ما اظلّك من فوقك ، «ذلك یخوّف الله به عباده » ای ـ ذلك الّذی وصف من العذاب ، یخوّف الله به عباده فی القرآن لیؤمنوا ، « یا عباد فاتقون » وحدونی و اطیعونی .

« والّذین اجتنبوا الطّاغوت ان یعبدوها » ـ کلّ من عبد شیئاً غیر الله فهو طاغ و معبوده طاغوت . التّآء لیست باصلیة هی فی الطّاغوت کهی فی الملکوت والجبروت واللاهوت والنّاسوت والرّحموت والرّهبوت ؛ « وانابوا الی الله » ای ـ رجعوا الی عبادة الله

« لهم البشری » فی الدّنیا بالجنّة فی العقبی . « فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه » مثال هذا الاحسن فی الدّین انّ ولیّ القتیل اذا طلب بالدّم فهو حسن ، فاذا عفا و رضی بالدّیة فهو احسن ، و من جزی بالسّیئة السّیئة مثلها فهو حسن فان عفا و غفر فهو احسن ، فان وزن او کال فعدل فهو حسن فان ارجح فهو احسن ، فان اتّزن و عدل فهو حسن و ان طفّف علی نفسه فهو احسن ، فان ردّ السّلام فقال : وعلیکم السّلام فهو حسن، فان قال : وعلیکم السلام ورحمة الله فهو احسن علی هذا العیار . فان حجّ راکباً فهو حسن فان فعله راجلاً فهو احسن. فان غسل اعضاء فی الوضوءِ مرّةً مرّةً فهو حسن، فان غسلها ثلاثاً ثلاثاً فهو احسن. فان جزی ظالمه بمثل مظلمته فهو حسن ، فان جازاه بحسن فهو احسن . فان سجد او رکع ساکتاً فهو جائز والجائز حسنٌ وان فعلها مسبّحاً فهو احسن . ونظیر هذه الآیة قوله عزّوجلّ لموسی علیه السلام : « فخذها بقوّة و أْمر قومك یأخذوا باحسنها » ، وقوله : « واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم » . قال ابن عباس : آمن ابو بکر بالنبی (ص) فجاءه عثمان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة والزبیر و سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید فسألوه واخبرهم بایمانه فآمنوا ونزلت فیهم: «فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه » یعنی یستمعون القول من ابی بکر فیتّبعون احسنه و هو قول لا اله الّا الله . ودر اسلام عثمان رضی الله عنه ، روایت کرده اند اصحاب اخبار که : عثمان مردی بود سخت زیبا روی نیکوقدّ خوش سخن شرمگن حلیمتی وهیئتی نیکو داشت و کس بجمال وی نبود دران عصر وزن نخواسته بود ورسول خدا صلوات الله وسلامه علیه دختری داشت نام وی رقیه، وعثمان میخواست که اورا بزنی کند امّا پیش ازوی عتبة بن ابی لهب اورا بخواست و بوی دادند ، عثمان اندوهگن شد ، برخاست و درخانهٔ مادر شد وخالهٔ وی آنجا بود و خالهٔ وی کاهنه بود ، گفت : ای عثمان خبر داری که یتیم بوطالب چه میگوید ؟ دینی نو آورده وکاری نو برساخته ؛ همی گوید که من رسول خدا ام بنماز همی فرماید و روزه وزکوة و دیگر خیرات و پیوستن با خویشان و قرابات . عثمان گفت : ای خاله مرا ازین سخن هیچ خبر نیست ، اما در دلم این سخن جای گرفت واثری تمام کرد ، عثمان

گفت : و مرا با **ابو بکر** دوستی بود بغایت ، برخاستم و نزدیك وی شدم واین سخن باو گفتم که چنین حدیثی شنیدم و در دل من اثر کـرد ، ابوبکر بدانست که از عالم غیب دری در دل وی گشادند وحلقهٔ دل وی بجنبانیدند و او را بر سر راه آوردند در نصیحت بیفزود گفت : ای عثمان تو مردی عاقل و هوشیاری وزیرك ، نمیدانی که پرستش جماد نه‌کار زیرکان است و نه مقتضی عقل ؟ اگر تو رسول را بینی کار بر تو روشن شود و چنان دانم که این بند گشاده گردد ، عثمان برخاست و رفت تا بحضرت آن مهتر عالم وسیّد ولدآدم صلوات‌الله و سلامه علیه ، گفتا : چون چشم من بروی افتاد مهرو محبت وی همه دلم بگرفت ، گوئی شمعی در سینهٔ من بیفروختند و از کمینگاه غیب کمندی بینداختند، رسول خدا علیه‌الصّلوة والسّلام آثار آن درچهرهٔ من‌بدید ، گفت : ای عثمان من‌فرستادهٔ الله‌ام ، وحی گزار و پیغام رسان او بتوو بهمه جهانیان ، بگـو : لاالـه الّاالله محمّـدٌ رسول‌الله ، عثمان کلمهٔ شهادت بگفت و رسول بایمان وی شاد گشت ،آنکه‌بس‌روز کاری بر نیامد که **رقیه** را از **عتبه** بازستد وبه **عثمان** داد واز نیکوئی که هر دو بودند ،مردمان گفتند : جمع‌الشمس والقمر ـ ماه و آفتاب بهـم رسیدند . روی عن **عائشة** قـالت : کان رسول‌الله (ص) مضطجعاً فی بیته کاشفاً عن فخذیه او ساقیه فاستأذن **ابو بکر** فاذن له وهو علی تلك‌الحال یتحدث ثم استأذن **عمر** واذن له و هو کذلك یتحدث ثم استأذن **عثمـان** فجلس رسول‌الله (ص) و سوّی ثیابه فلمّا خرج قالت **عائشة** : دخل **ابو بکر** فلم تهتشّ له ولم تبـاله ثمّ دخل عمرفلم تهتشّ له ولم تباله ثمّ دخل عثمان فجلست وسوّیت ثیابك؟ فقال :الا استحیی‌من رجلٍ تستحیی منه‌الملئکة وقال: «لکلّ نبیٍّ رفیقٌ ورفیقی فی‌الجنّة عثمان ». وعن **انسٍ** قال : لمّا امررسول‌الله (ص) ببیعة‌الرّضوان‌کان عثمان رسول رسول‌الله (ص) الی **مکة** فبایع‌النّاس فقال رسول‌الله (ص) : « انّ عثمان فی حاجة‌الله وحاجة رسوله» فضرب باحدی یدیه علی‌الاخری فکانت‌یدا رسول‌الله (ص) لعثمان خیراً من‌ایدیهم‌لانفسهم.

قوله : « اولئك الّذین هدیهم‌الله » لدینه « و اولئك هـم اولـوا الالباب » ای ـ اولوا العلم بالله .

« افمن حقّ علیه کلمة العذاب افانت تنقذ » ـ تکرار الف الاستفهام فی هذه الآیة من الطف الخطاب و اشدّ الوعید . « حقّ علیه » ای ـ وجب علیه عدلاً فی علم الله و من حکمه انه فی النّار ، افانت یا **محمد** تنقذه من النّار . و قوله : « کلمة العذاب » قوله : « لأملأنّ جهنّم » ، وقیل : « هؤلآء فی النّار ولاابالی » . قال **ابن عباس** : یرید **ابالهب** وولده . درصفت دوزخیان گفته‌اند که اگر یکی از یشان روز روشن سر از زمین بردارد ، همه جهان تاریك شود ازسیاهی وتاریکی ایشان ،بچشم ازرق باشند لقوله : « و یحشر المجرمین یومئذ زرقاً » ، بروی سیاه باشند لقوله: «وتسودّ وجوه» ،بر گردنهاشان غلّ باشد لقوله: اذالاغلال فی اعناقهم» ، بردستهاشان زنجیر بود لقوله : «والسلاسل» ، برپاهایشان بند بود لقوله : «انّ لدینا انکالاً» ، جامه شان قطران بود لقوله : «سرابیلهم من قطران» ، خوردشان حمیم وزقوم بود ، واویلشان از گرسنگی بود ، جایهایشان تنگ بود ، دیوشان قرین بود ، گریه بسیار کنند و فریادشان نرسند ، زینهار خواهند وزینهارشان ندهند چون نومید شوند گویند : « سوآءٌ علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیص » .

قوله : « لکن الّذین اتّقوا ربهم لهم غرفٌ مبنیّةٌ » ای ـ لهم فی الجنّة منازل رفیعةٌ من فوقها منازل ارفع منها و احسن ، « تجری من تحتها الانهار » ای ـ من تحت اشجارها انهار الماء و اللّبن والخمر والعسل . « وعدالله » نصبٌ علی المصدر ، ای ـ وعدهم الله تلك الغرف والمنازل وعداً لایخلفه . عن **ابی سعید الخدری** عن النّبی (ص) قال : « ان اهل الجنّة یترآؤن اهل الغرف من فوقهم کما تترآؤن الکوکب الدّرّی فی الافق من الشرق اوالغرب لتفاضل ما بینهم » ، قالوا : تلك منازل الانبیآء لایبلغها غیرهم ؟ قال : « بلی والّذی نفسی بیده رجالٌ آمنوا بالله و صدّقوا المرسلین » .

« الم تر انّ الله انزل من السّمآء مآءً » ـ یرید المطر و کلّ مآء فی الارض فاصله من السمآء ینزله الله من السّمآء الی الغیم ثمّ ینزله من الغیم الی الارض ثمّ یجری من العیون ، « فسلکه » ای ـ ادخله ، « ینابیع » جمع ینبوع وهو المآء الّذی یخرج من الارض ، و « ینابیع » نصبٌ علی الحال . وقیل : الینبوع ـ موضع الّذی یخرج منه المآء کالعیون والآبار

فیکون نصباً علی‌الظرف ، ای ـ فی ینابیع فیکون « فی‌الارض » صفةٌ لینابیـع ، « ثـمّ یخرج به زرعاً مختلفاً الوانه » ای ـ اصنافه کالبرّ والشّعیر وسائر الحبوب . و قیل: «الوانه» من الصفرة والحمرة والخضرة و غیرها ، « ثمّ یهیج » ای ـ یتمّ جفافه ، تقول : هاج الرّطب اذا ذوی ، « فتراه » بعد خضرته « مصفرّاً » لیبسه ، « ان فی ذلك » ای ـ فیما ذکرته‌لکم « لذکری » ای ـ عظةً و تفکّراً ، « لاولی‌الالباب » یتفکّرون فیذکرون ان هذا یـدلّ علی توحیدالله .

النوبة الثالثة

قوله : «امّن هوقانتٌ آناءالّلیل ساجداًوقائماً . .» ـ القنوت ـ القیام بآداب الخدمة ظاهراًوباطناًمن‌غیرفتورٍولاتقصیرٍ یحذرالعذاب‌الموعودفی‌الآخرة ویرجواالثواب‌الموعود . صفت قومی است که پیوسته بردرگاه الله در مقام خدمت باشند ، بوقت نماز نهاد ایشان بکلّیت عین تعظیم گردد و ازخجل گناه همواره با سوز وحسرت باشند . یکی ازبزرگان دین گفته : فرمانهای الله بزرگ باید داشت ، نه پیدا که قرب‌الله در کدام فرمانست و از منهیّات جمله‌پرهیز باید کرد ، نه پیدا که‌بعدالله در کدام نهی‌است . و گفته‌اند :فرمان الله بکار داشتن از دو وجه است : یکی بحکم عبودیّت ، یکی بحکم محبّت ، و حکم محبّت بر تر است از حکم عبودیّت ، زیرا که محبّ پیوسته درآرزوی آن باشد که دوست او را خدمتی‌فرماید ، پس خدمت وی همه اختیاری بود ، هیچ اکراهی‌دران نه ، منّت پذیرد وهیچ منّت بر نهادن و گوش بمکافات داشتن نه . بازخدمتی که از روی عبردیّت رود دران هم اختیار بود هم اکراه ؛ هم ثواب‌جوید هم مکافات طلبد ، این مقام عابدان است وعامّهٔ مؤمنان وآن صفت عارفان است و منزلت صدّیقان ، هرگز کی برابر باشد این بنعمت قانع شده واز ر از ولی نعمت باز مانده وآن بحضرت رسیده و درمشاهدهٔ دوست بیاسوده ؟

پیر طریقت گفت : من چه دانستم که پاداش بر روی‌دوستی تاش است، من‌همی پنداشتم که‌مهینه‌خلعت پاداش‌است ، کنون دریافتم که همه یافتهادریافت دوستی‌لاش‌است .

«قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون» ـ علم سه است: علم خبری و علم الهامی و علم غیبی، علم خبری گوشها شنود، علم الهامی دلها شنود، علم غیبی جانها شنود. علم خبری بظاهر آید تا زبان گوید، علم الهامی بدل آید تا بیان گوید علم غیبی بجان آید تا وقت گوید. علم خبری بروایت است، علم الهامی بهدایت است، علم غیبی بعنایت است. علم خبری را گفت: «فاعلم انه لااله الّا الله»، علم الهامی را گفت: «ان الذین اوتوا العلم من قبله»، علم غیبی را گفت: «وعلّمناه من لدنا علماً». وورای این همه علمی است که وهم آدمی بدان نرسد و فهم ازان درماند، و ذلك علم الله عزوجلّ بنفسه علی حقیقته، قال الله: «ولا یحیطون به علماً».

جنید را گفتند: این علم از کجامیگوئی؟ گفت: اگر از «کجا» بودی پرسیدی.

«قل یا عبادی الّذین آمنوا اتّقوا ربکم..» ـ این خطاب با قومی است که مراد نفس خویش بموافقت حقّ بدادند و رضای الله بهوای نفس برگزیدند تا صفت عبودیّت ایشانرا درست گشت، ورب ّ العالمین رقم اضافت برایشان کشید که: «یا عبادی». **مصطفی** علیه الصّلوة والسلام گفت: «من مقت نفسه فی ذات الله آمنه الله من عذاب یوم القیمة».

بویزید بسطامی گوید: اگر فردای قیامت مرا گویند که آرزوئی کن، گویم: آرزوی من آنست که بدوزخ اندرآیم و این نفس را برآتش عرض کنم که در دنیا ازو بسیار بپیچیدم ورنجوی کشیدم. النّفس مرآئیة فی الاحوال کلّها منافقةٌ فی اکثراحوالها مشرکةٌ فی بعض احوالها. خبائث نفس بسیار است و بیهوده های وی نهمار است، با دنیا آرام گیرد، بحرام شتابد. از معصیت نیندیشد وآنرا خرد دارد، بطاعت کاهلی کند، درخدمت عجب آرد و ریاءِ خلق جوید، این خصلتها همه آنست که بیم زوال ایمان در آنست. بنده آنگه در صفت عبودیّت درست آید که درخدمت خود رامقصّر بیند تاعجب نیارد، دنیا بچشم فنا بیند تا باوی نیارامد، خلق بچشم عاجزی نگرد تا از ریا آمن گردد، نفس را دشمن گیرد تا باوی موافقت نکند، وخویشتن را بحقیقت بنده داند تا پای از بندبندگی بیرون ننهد، چون این صفات در وی موجود گشت؛ ثمرهٔ وی آن بود که رب ّ العزّة

کفت : « للّذین احسنوا فی هذه‌الدّنیا حسنةٌ » ـ در دنیا او را صحّت و عافیت بود ؛ ثنای نیکو وذکر پسندیده ؛ نور دل افزوده وسیمای صالحان یافته ، و در عقبی باین دولت و منزلت رسیده که : « لهم غرفٌ من فوقها غرفٌ مبنیّةٌ » آمنین من تکدّر الصّفو والاخراج من الجنّة ، قال‌الله عزّوجلّ : « وهم فی‌الغرفات آمنون » . مؤمن از خاك برخاسته و از شمار پرداخته و از دوزخ رسته ودربهشت آمن نشسته ، از عذاب قطعیت رسته وبا وصال‌دوست آرامیده ، همه راحت بیند شدّت نه ، همه اکرام بیند اهانت نه ، همه شادی بیند اندوه نه ، همه عزّ بیند مذلّت نه ، همه جوانی بیند پیری نه ، همه زندگی بیند مرگ نه ، همه رضا بیند سخط نه ، دیدار بیند حجاب نه . **مصطفی** علیه‌الصّلوة والسلام کفت : « من یدخل الجنّة ینعم لایبوس ولاتبلی ثیابه ولایفنی شبابه ینادی منادٍ : انّ لکم ان تصحّوا فلاتسقموا ابداً و انّ لکم ان تحیوا فلاتموتوا ابداً وانّ لکم ان تشبّوا فلا تهرموا ابداً وانّ لکم ان تنعموا فلاتبؤسوا ابداً » .

قوله : « وعدالله لا یخلف‌الله المیعاد » ـ وعدالمطیعین الجنّة ولامحالة لایخلفه و وعدالتّائبین المغفرة ولا محالة یغفرلهم ووعدالمریدین‌القاصدین‌الوجود والوصول و اذا لم تقع لهم فترة فلا محالة یصدق وعده .

قوله : « الم تر انّ‌الله انزل من‌السّمآءِ مآءً فسلکه ینابیع فی‌الارض . . . » ـ الاشارة فی هذه‌الآیة الی‌الانسان یکون طفلاً ثمّ شاباً ثمّ کهلاً ثمّ شیخاً ثمّ یصیر الی ارذل‌العمر ثمّ آخره یخترم ، ویقال : انّ الزرع مالم یأخذ بالجفاف لایؤخذ منه‌الحبّ الّذی هوالمقصود منه کذلك الانسان مالم یخل من نفسه لایکون له قدرٌ ولا قیمةٌ .

۳ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی : « **افمن شرح‌الله صدره** » باش کسی که باز کشادالله بر ویرا ودل ویرا ، « **للاسلام** » کردن نهادن را ، « **فهو علی نور من ربه** » تااو برروشنائی است

از خداوند خویش ، « **فویلٌ للقاسیة قلوبهم من ذکرالله** » ویل نفرین و تباهی سخت‌دلان‌را ازیاد خدا ، « **اولئك فی ضلالٍ مبین** (۲۲) » ایشان در گمراهئی آشکاراند .

« **الله نزّل احسن الحدیث** » الله فرو فرستاد بدرنگ نیکوتر سخن ، « **کتـاباً متشابهاً** » نامه‌یی هموار مانند یکدیگر در نیکوئی و راستی ، « **مثانی** » دوتو دوتو و دیگر باره دیگر باره ، « **تقشعرّ منه** » بلرزد وبخیزد از ان ، « **جلودالذین یخشون ربهم** » پوست ایشان که ازخداوند خویش میترسند [وموبهای ایشان ازیاد کردوعید] ، « **ثمّ تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکرالله** » آنگه بیارامد پوستها وموبهای ایشان برتنها و دلهای ایشان با خدای [چون وعدهٔ اوومهربانی اویاد کنند] ، «**ذلك هدی الله**» این راهنمونی الله است ، « **یهدی به من یشآء** » راه مینماید بآن او را که میخـواهـد [میان بیم و امید] ، « **ومن یضلل الله** » وهر که الله اورابیراه کرد ، « **فماله من هادٍ** (۲۳) » او را راهنمائی نیست .

« **افمن یتقی بوجهه سوء العذاب** » باش آنکس که بـروی خویش از آتش می پرهیزدوبدِ عذاب ازخود بازمیدارد « **یوم القیمة** » روز رستاخیز [اوچون رستگاران است] ؟ « **وقیل للظالمین** » و گویند ستمکاران را : « **ذوقوا ماکنتم تکسبون** (۲۴) » چشید پاداش آنچه میکردید

« **کذب الذین من قبلهم** » دروغ زن گرفتند پیغامبران را ایشان که‌پیش‌ازقوم تو بودند ، « **فاتیهم العذاب** » تا بایشـان آمد عذاب ، « **من حیث لایشعرون** (۲۵) » از انجا که ندانستند .

« **فاذاقهم الله الخزی فی الحیوة الدنیا** » تا بچشانید الله ایشانرا رسوائی در زندگانی این جهان ، « **ولعذاب الآخرة اکبر** » و عذاب آن جهان مهتر و بـزرگتر ، « **لوکانوا یعلمون** (۲۶) » [چون نیك آیند] اگر دانندی .

«**ولقد ضربنا للناس فی هذاالقرآن من کلّ مثلٍ** » زدیم مردمانرا دریـن قرآن از هرسانی ، « **لعلهم یتذکرون** (۲۷) » تا مگرپند پذیرند .

« **قرآناً عربیاً غیر ذی عوجٍ** » قرآنی تازی‌بی‌هیچ کژی، «**لعلهم یتقون** (۲۸) »

تا مگر از عذاب من بپرهیزند .

« **ضرب الله مثلاً** » زد الله مسلمان و مشرك را ، « **رجلاً فیه شرکآء** » مردی غلام که دروانبازان باشند چند کس بخداوندی ، « **متشاکسون** » با یکدیگر تنگ‌خوی و ناسازگار ، « **و رجلاً سلماً لرجلٍ** » و مردی غلام رسته از انبازان یك خواجه را ، « **هل یستویان مثلاً** » هرگز یکسان باشند هر دو در صفت ؟ « **الحمدلله** » ستایش [نیکو وسزاواری بخدای وصفت یکتائی] الله راست ، « **بل اکثرهم لایعلمون**(۲۹) » بلکه بیشتر ایشان نادانند .

« **انك میتٌ** » تو مرده‌یی [روزی] ، « **وانهم میتون**(۳۰) » وایشان مرده‌اند [روزی] .

« **ثمّ انکم یوم القیمة** » پس آنکه شماروزرستاخیز ، « **عند ربکم تختصمون**(۳۱) » نزدیك خداوند خویش خصمیها خواهید کرد .

« **فمن اظلم ممن کذّب علی الله** » پس کیست ستمکار تر از او که دروغ گوید بر خدای ، « **و کذّب بالصدق اذجآءه** » وراستی که باو آید دروغ شمرد ، « **الیس فی جهنم مثویً للکافرین**(۳۲) » در دوزخ بنگاهی بسنده نیست ناگرویدگانرا ؟ !

النوبة الثانیة

قوله : « افمن شرح‌الله صدره للاسلام » ای ـ وسعه لقبول‌الحقّ ، « فهو علی نورٍ » ای ـ علی معرفةٍ « من ربه » . وقیل : علی بیانٍ و بصیرةٍ . وقیل : النّور **القرآن** فهو نورٌ لمن تمسّك به . وفی‌الکلام حذف ، ای ـ من شرح‌الله صدره للاسلام فاهتدی کمن قسی‌الله قلبه فلم یهتد ؟ روی **عبدالله بن مسعود** قال : تلا رسول‌الله (ص) : « افمن‌شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نورٍ » قلنا یا رسول‌الله فما علامة ذلك؟قال :« الانابة الی دارالخلود والتجافی‌عن دارالغرور والتأهب للموت قبل‌نزول‌الموت» . قال المفسرون : نزلت‌هذه‌الایة فی **حمزة** و **علی** و **ابی‌لهب** وولده فعلی و **حمزة** ممّن شرح‌الله‌صدره‌للاسلام و **ابولهب** وولده من‌الّذین قست قلوبهم‌من ذکرالله فذلك قوله :« فویلٌ للقاسیة قلوبهم من‌ذکرالله »

القلب القاسی الیابس الّذی لا ینجع فیه الایمان ولاالوعظ . وقیل : القاسی الخالی عن ذکرالله ، و « ذکرالله » القرآن .

« اولئك فی ضلال مبین » ـ قال مالك بن دینار : ما ضرب احدٌ بعقوبة اعظم من قسوة قلب و ما غضب الله علی قوم الّا نزع منهم الرّحمة . وعن جعفر بن محمد قال: «کان فی مناجاة الله عزّوجلّ موسی علیه السلام : یا موسی لا تطوّل فی الدّنیا املك فیقسو قلبك والقلب القاسی منّی بعیدٌ و کن خلق الثیاب جدید القلب تخف علی اهل الارض وتعرف فی اهل السّماء » . و قال النبی (ص) : « تورث القسوة فی القلب ثلث خصال : حبّ الطعام و حبّ النّوم وحبّ الراحة » .

« الله نزّل احسن الحدیث » ـ عن عون بن عبدالله قال : قالوا یارسول الله لوحدّثتنا فنزلت : «الله نزّل احسن الحدیث» . والقرآن احسن الحدیث لکونه صدقاً کلّه . وقیل: احسن الحدیث لفصاحته و اعجازه . وقیل : لانه اکمل الکتب و اکثرها احکاماً . « کتاباً متشابهاً » یشبه بعضه بعضاً فی الحقّ والحسن والبیان والصدق و یصدّق بعضه بعضاً لیس فیه تناقضٌ ولا اختلافٌ . و قیل : « متشابهاً » یشبه اللّفظ اللّفظ والمعنی المعنی غیر مختلفین .

« مثانی » ـ فی المثانی وجهان من المعنی : احدهما ان یکون تثنّی قصصها واحکامها و امثالها فی مواضع منه کقوله : « ولقد آتیناك سبعاً من المثانی » فالقرآن کلّه مثان. والوجه الثانی ان تکون المثانی جمع مثنی وهو ان یکون الکتاب مزدوجاً فیه ذکر الوعد والوعید وذکر الدّنیا والآخرة وذکر الجنّة والنّار والثواب والعقاب . وجه اوّل معنی آنست که : این قرآن نامه ایست دوتو دوتو ودیگر باره دیگر باره . وبروجه دوم معنی آنست که : نامه ایست جفت جفت ، سخن درواز دو گونه . « مثنی » مفعلٌ من ثنیت و ثنّیت مخفّف و مثقل بمعنی واحد و هو ان تضیف الی الشیء مثله . و قیل : سمّی «مثانی» لانّ فیه السّبع المثانی و هی الفاتحة . قال ابن بحر : لمّا کان القرآن مخالفاً لنظم البشرو نثرهم جعل اسمآؤه بخلاف ما سمّوا به کلامهم علی الجملة والتّفصیل فسمّی جملته قرآناً کما سمّوه دیواناً وکما قالوا : قصیدة و خطبة و رسالة ، قال : سورة ، و کما قالوا: بیت ؛

قال :آیة ، و کما سمّیت الابیات لاتّفاق اواخرها قوافی ؛ سمّی الله القرآن لاتّفاق خواتیم الآی فیه مثانی .

« تقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربهم » ــ القشعریرة ــ تقبض یعرو جلد الانسان وشعره عندالخوف والوجل . وقیل : المراد من الجلود القلوب، ای ــ اذا ذکرت آیات العذاب اقشعرّت جلود الخائفین لله واذا ذکرت آیات الرّحمة لانت و سکنت قلوبهم کما قال تعالی: « الا بذکرالله تطمئنّ القلوب » ، وحقیقة المعنی انّ قلوبهم تضطرب من الوعید و الخوف و تلین من الوعد و الرّجآء . روی **العباس بن عبدالمطلب** قال قال رسول‌الله (ص) : «اذا اقشعرّ جلدالعبد من خشیة‌الله تحاتت عنه ذنوبه کما یتحاتّ عن الشّجرة الیابسة ورقها » . و قال (ص) : « اذا قشعرّ جلدالعبد من خشیة‌الله حرّمه‌الله علی النّار » . و قـال قتاده : هذا نعت اولیآءالله نعتهم بان تقشعرّ جلودهم من خشیة‌الله و تطمئنّ قلوبهم بذکرالله ولم ینعتهم بذهاب عقولهم و الغشیان علیهم انما ذلک فی اهل البدع و هو من الشیطان . و قیل : **لاسماء بنت ابی بکر** : کیف کان اصحاب رسول‌الله یفعلون اذا قریء علیهم القرآن ؟ قالت : کانوا کما نعتهم‌الله عزّوجلّ تدمع اعینهم و تقشعرّ جلودهم ، قال : فقلت لها : انّ اناساً اذاقریء علیهم القرآن خرّ احدهم مغشیّاً علیه ، فقالت : اعوذ بالله من الشیطان . وروی انّ **ابن عمر** مرّ برجل من اهل **العراق** ساقط ، فقال : ما بال هذا ؟ قالوا : انه اذا قریء علیه القرآن و سمع ذکرالله سقط ، فقال **ابن عمر** : انا لنخشی الله وما نسقط انّ الشیطان یدخل فی جوف احدهم ماکان هذا صنیع اصحاب **محمد** (ص) .

قوله : « ذلک » اشارةٌ الی الکتاب ، « هدی الله یهدی به من یشآء » ای ــ یوفّقه للایمان وقیل : « ذلک » اشارة الی الطریق بین الخوف والرجاء « یهدی به من یشآء و من یضلل‌الله فماله من هاد » .

«افمن یتّقی بوجهه سوٓء العذاب » ــ «یتّقی » ــ یعنی یتوقی ، وذلک انّ اهل النّار یساقون الیها والاغلال فی اعناقهم و السّلاسل فیتوقون النّار بوجوههم . قال **عطآء**: ان الکافر یرمی به فی النّار منکوساً فاوّل شیء منه تمسّه النّار وجهه ، والمعنی . لایترک ان یصرف وجهه عن النّار . وقال **مقاتل** : هوانّ الکافر یرمی به فی النّار مغلولةً یداه الی عنقه وفی عنقه

صخرة مثل الجبل العظيم من الكبريت تشتعل النّار في الحجر و هو معلّق في عنقه فحرّها و وهجها على وجهه لايطيق دفعها على وجهه للاغلال الّتي في عنقه و يده. و هذا الكلام محذوف الجواب ، تأويله : افمن يتّقى بوجهه سوء العذاب كمن يأتي آمناً يوم القيمة ؟!

« وقيل للظّالمين » اى ـ يقول الخزنة للكافرين اذا سحبوا على وجوههم في النّار : « ذوقوا ما كنتم » اى ـ جزآء ما كنتم « تكسبون » من تكذيب الله ورسوله.

« كذّب الّذين من قبلهم » اى ـ من قبل كفّار مكة كذّبوا الرّسل « فاتيهم العذاب من حيث لايشعرون » يعني وهم آمنون غافلون عن العذاب . و قيل : لايعرفون له مدفعاً ولا مردّاً .

« فاذاقهم الله الخزى » اى ـ العذاب والهوان ، « في الحيوة الدنيا » يعنى : احسّوا به احساس الذّائق المطعوم ، « ولعذاب الآخرة » المعدّلهم « اكبر لوكانوا يعلمون » ـ المعنى : لو علموا شدّة العذاب ما عصوا الله ورسوله.

« ولقد ضربنا للنّاس في هذا القرآن من كلّ مثل » رأينا المصلحة في ضربه ، يريد هاهنا تخويفهم بذكر ما اصاب من قبلهم ممّن سلكوا سبيلهم في الكفر، «لعلّهم يتذكّرون» اى ـ يتّعظون .

« قرآناً عربيّاً » ـ نصب على الحال ، « غير ذى عوج » اى ـ مستقيماً لا يخالف بعضه بعضاً لانّ الشّيء المعوّج هو المختلف . وفي رواية الضحاك عن ابن عباس : «غير ذى عوج» اى ـ غير مخلوق ، ويروى ذلك عن مالك بن انس ، و حكى عن سفيان بن عيينة عن سبعين من التابعين : ان القرآن ليس بخالق ولا مخلوق بل هو كلام الله بجميع جهاته ، يعنى اذا قرأه قارئ او كتبه كاتب اوحفظه حافظ او سمعه سامع كان المقروء والمكتوب والمحفوظ والمسموع غير مخلوق لانه قرآن وهو الّذى تكلّم الله به وهو نعت من نعوت ذاته ولم يصر بالقرآءة والكتابة والحفظ والسّماع مخلوقاً و ان كانت هذه الآلات مخلوقة فقد اودعه الله جلّ جلاله قبل ان ينزله اللوح المحفوظ فلم يصر مخلوقاً و كتب التورية لموسى عليه السلام في الالواح ولم تصر مخلوقة و سمعه النّبى (ص) من جبرئيل والنّاس من محمد (ص) . وقال تعالى : « فاجره حتّى يسمع كلام الله » فسمّاه كلامه و ان كان

مسموعاً من فی محمد (ص) . و فی بعض الاخبار انّ النّبی (ص) قال : « انّ هذه‌الصلوة لایصلح فیها شیءٌ من کلام‌النّاس انماهی التکبیر والتسبیح و قرآءة‌القرآن » ففرّق رسول‌الله (ص) بین کلام الناس و بین قرآءة القرآن و هو یعلم انّ‌القرآن فی الصلوة یتلوه‌النّاس بالسنتهم فلم یجعله کلاماً لهم و ان ادّوه بآلةٍ مخلوقةٍ وذلك ان کلام الله لایکون فی حالةٍ کلاماً لهوفی حالةٍ کلاماً للنّاس بل هو فی جمیع الاحوال کلام‌الله صفةٌ من صفاته و نعتٌ من نعوت ذاته .

قوله : « ضرب‌الله مثلاً . . . » ـ هذا مثلٌ ضربه‌الله عزوجل للمشرك و لما یعبده من الشّرکاء وللموحّد والمعبودالواحدالّذی یعبده والمعنی : ضرب‌الله مثلاً عبداً مملوکاً فیه عدّةٌ من اربابٍ یدعونه یأمره هذاوینهاه هذا ویختلفون علیه وعبداً مملوکاً لایملکه‌الّا ربٌ واحدٌ فهوسلم لمالكٍ واحدٍ سالم‌الملك خالص‌الرّق له لایتنازع فیه‌المتنازعون‌وهوالرّجل السّالم فی‌الآیة مثل ضربه‌الله لنفسه یدلّ علی وحدانیّته ویهنّیء‌به‌الموحّدبتوحیده، اعلم‌الله تعالی بهذاالمثل انّ‌عدولهم من‌الاله الواحد الی آلهةٍ شتّی سوی‌مافیه من‌العذاب‌فی‌العاقبة هو سوء التدبیر والرّأی الخطآء فی طلب‌الرّاحة لانه لیس طلب رضا واحدٍ کطلب رضا جماعةٍ، والی هذا المعنی اشار **یوسف** علیه السلام : « ءاربابٌ متفرّقون خیرٌ ام الله الواحد القهار » ؟

قوله‌تعالی : «متشاکسون» ای ـ متضایقون مختلفون‌سیّئة اخلاقهم کلّ واحدٍ منهم یستخدمه بقدرنصیبه فیه . یقال : رجلٌ شکسٌ شرسٌ اذا کان سیّیء الخلق مخالفاً للنّاس لایرضی بالانصاف . قرأ **ابن کثیر** و **ابوعمرو** و **یعقوب** : « سالماً » بالالف، ای ـ خالصاً لاشریك و لا منازع له فیه ، و قرأ الآخرون : « سلماً » بفتح اللّام من غیر الفٍ و هوالذی‌لاینازع فیه من‌قولهم : هو لك سلمٌ ، ای ـ مسلّمٌ لامنازع لك فیه . « هل‌یستویان مثلاً » ای ـ لایستویان فی‌المثل ، ای ـ فی‌الصّفة .

وقوله‌تعالی : « الحمدلله » تنزیهٌ عارضٌ فی‌الکلام ، ای ـ لله‌الحمد کلّه دون غیره من‌المعبودین . وقیل: تقدیره قولوا الحمدلله شکراً علی ذلك ، « بل اکثرهم لا یعلمون » موقع هذه‌النّعمة . وقیل : « لایعلمون » انهما لایستویان مثلاً فهو لجهلهم بذلك یعبدون

آلهةً شتّى والمراد بالاكثر الكلّ .

« انك ميّت وانهم ميّتون » اى ـ انك ستموت و انهم سيموتون . قيل : اعلم الله بذلك ان الخلق للموت سوآءٌ و لئلّا يختلفوا فى موت النبى (ص) كما اختلفوا فى موت غيره من الانبيآءِ . روى عن عائشة قالت قال رسول الله (ص) : « ايّها النّاس ايّما احدٍ من امّتى اصيب بمصيبةٍ بعدى فليتعزّ بمصيبته بى عن المصيبة الّتى تصيبه بعدى » . و فى روايةٍ اخرى قال (ص) : « من اصيب بمصيبةٍ فليذكر مصيبته بى فانها افضل المصائب » . وانشد بعضهم :

اصبر لكلّ مصيبةٍ و تجلّد واعلم بانّ المرء غير مخلّد

واذا اعترتك وساوسٌ بمصيبةٍ فاذكر مصابك بالنّبى محمد

و قيل : المراد بهذه الآية حثّ النّاس على الطّاعة والاستعداد للموت ، قال النّبى (ص): « ايّها النّاس ان اكيسكم اكثركم للموت ذكراً واحزمكم احسنكم له استعداداً الاوانّ من علامات العقل التجافى عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود والتّزوّد لسكنى القبور والتأهب ليوم النشور » .

قصّهٔ وفات مصطفى عليه الصّلوة والسلام در سورة الانبيآء بشرح گفتيم واينجا وفات آدم گوئيم صلوات الله عليه . روايت كرده‌اند از كعب احبار گفت : خوانده‌ام در كتب شيث بن آدم عليهما السّلام كه آدم را هزار سال عمر بود ، چون روزگار عمر وى بآخر رسيد وحى آمد ازحق جل جلاله كه : يا آدم اوص وصيّتك الى ابنك شيث فانك ميّتٌ ـ فرزند خود را شيث وصيّت كن كه عمرت بآخر رسيد و روز مرگت نزديك آمد ، گفت : يارب و كيف الموت ـ اين مرگ چيست ؟ و صفت كن ، وحى آمد كه : اى آدم روح از كالبدت جدا كنم و ترا نزديك خويش آرم و كردار ترا جزا دهم ، اى آدم هر كرا كردار نيكو بود جزا نيكو بيند و هر كرا كردار بد بود جزا بيند . آدم گفت اين مرگ مرا خواهد بود برخصوص يا همه فرزندانم را خواهد بود برعموم ؟ فرمان آمد كه : اى آدم هر كه حلاوت حيوة چشيد ناچار مرارت مرگ چشد ، الموت بابٌ و كلّ الناس داخله ، الموت كأسٌ و كلّ النّاس شاربها . هر كه در زندگانى در آمد ناچار از

در مرگ درآید، قرارگاه عالمیان و بازگشتن گاه جهانیان گور است. موعد ایشان رستاخیز قیامت است، مورد ایشان بهشت یا دوزخ است. پس هیچ اندیشه مهم تر از تدبیر مرگ نیست. **مصطفی** علیه‌الصّلوة والسلام گفت: «الکیّس من دان نفسه و **عمل** لما بعدالموت»، پس **آدم**، **شیث** را حاضر کرد و اورا خلیفهٔ خویش کرد در زمین و او را وصیّت کرد گفت: علیك بتقوی‌الله و لزوم طاعته وعلیك بمناقب الخیر فالزمها و ایّاك و طاعةالنّسآء فانها بئست‌الوزیرة وبئست الشریکة و لایدّعنها و کلّما ذکرت‌الله فاذکرالی‌جانبه **محمداً** (ص) فانی رأیته مکتوباًفی سرادق‌العرش وانا بین‌الرّوح‌والطّین[1] ای پسر تقوی پیشه گیرو درهمه حال پرهیزکار وطاعت دار باش و درخدمت لزوم گیر و درخیرها بکوش و زنانرا طاعت دارمباش و بفرمان ایشان‌کار مکن که من بفرمان **حوا** کارکردم و رسید بمن آنچه رسید، ای پسر ذکر **محمد** بسیارکن، هرکه نام‌الله گوئی نام وی ورنام‌الله بند که من نام اودیدم نوشته برسرادق عرش‌وبراطراف حجب وپرده‌های بهشت و درهیچ آسمان نگذشتم که نه نام او میبردند و ذکر او میکردند. **شیث گفت**: و این **محمد** کیست بدین بزرگواری و بدین عزیزی؟! **آدم** گفت: نبیّ آخرالزمان آخرهم خروجاً فی‌الدّنیا و اوّلهم دخولاً فی‌الجنّة طوبی لمن ادرکه‌وآمن‌به.

کعب گفت: روز آدینه‌آن ساعت که بدو خلق آدم بود همان ساعت وقت وفات وی بود، فرمان آمد بملك‌الموت علیه‌السلام: ان اهبط علی **آدم** فی صورتك‌الّتی لاتهبط فیها الّا علی‌صفیی و حبیبی **احمد** ـ فرورو بقبض‌روح **آدم** هم‌بران صفت که قبض‌روح **احمد** کنی آن بر گزیده و دوست من، ای ملك‌الموت نگرکه قبض روح وی نکنی تا نخست‌شراب عزا و صبر بدو دهی و باوی گوئی: لو خلدت احداً لخلدتك ـ اگر در همه خلق کسی را زندگانی جاوذان دادمی‌ترا دادمی؛ لکن حکمی است این مرگ رانده درازل و قضائی رفته بر سر همه خلق، «و انی انالله لااله الّا انا الدّیّان الکبیر اقضی فی‌عبادی ما اشآء و احکم ما ارید» ـ منم آن خداوند که جز من خداوند نیست دیّان ومهربان‌وبزرگوار و بزرگ بخشایش بر بندگان حکم کنم و قضارانم برایشان چنانکه خواهم و کس را

---

۱ ـ نسخهٔ ج : والجسد.

بازخواست [1] نیست و برحکم من اعتراض نیست « لایسئل عمّا افعل وهم یسئلون»، ای ملك‌الموت بابندهٔ من آدم بگو: «انما قضیت علیك الموت لاعیدك الی الجنّة الّتی اخرجتك منها » ـ دل خوش دار و انده مدار که این قضاءِ مرگ بر سر تو بدان راندم تا ترا بآن سرای پیروزی و بهشت جاودانی باز برم که ازانجات بیرون آوردم و در آرزوی آن بمانده‌یی . ملك‌الموت فرو آمد و پیغام ملك بگزارد و شراب عزا و صبر که الله فرستاد بوی داد ، آدم چون ملك‌الموت را دید زار بگریست ملك‌الموت گفت : ای آدم آنروز که ازبهشت واماندی و بدنیا آمدی چندین گریه وزاری نکردی که امروز میکنی برفوت دنیا ، آدم گفت : نه بر فوت دنیا میگریم که دنیا همه بلا و عناست ؛ لکن بر فوت لذّت خدمت وذکر حقّ میگریم ، در بهشت لذّت نعمت بود و در دنیا لذّت خدمت وراز ولی‌نعمت ، چون رازولی نعمت آمد لذّت نعمت کجا پدیدآید . بروایتی دیگر گفته‌اند : پیش از اتاك ملك‌الموت رسید ، آدم فرا پسران خویش گفت : مرا آرزوی میوهٔ بهشت است روید و مرا میوهٔ بهشت آرید ، ایشان رفتند و دران صحرا طواف همی کردند ، و گفته‌اند که برطورسینا شدند و دعا همی کردند ، جبرئیل‌را دیدند با دوازده فریشته از مهتران و سروران فریشتگان و با ایشان کفن وحنوط بهشتی بود وبیل وتبر و آن کفن از روشنائی فروغ میداد و بوی حنوط میان آسمان و زمین همی دمید ، جبرئیل فرزندان آدم را گفت : ما بالکم محزونین ـ چیست شما را و چه رسید که چنین اندهگن وغمناك ایستاده‌اید ؟ گفتند : ان ابانا قد کلّفنا مالا نطیقه ـ پدر ما میوهٔ بهشت آرزو میکند ودست ما بدان نمیرسد ، بر ما آن نهاده که طاقت نداریم ، جبرئیل گفت : باز گردید که آنچه آرزوی اوست ما آورده‌ایم ، ایشان باز گشتند ،چون آمدند جبرئیل را دید و فریشتگان و ملك‌الموت بربالین آدم نشسته ، جبرئیل گوید : کیف تجدك یا آدم ـ خود را چون بینی‌این ساعت ای‌آدم ؟ آدم گفت : مرگ عظیم است و دردی صعب ، اما صعب‌تر از درد مرگ آنست که از خدمت و عبادت الله می باز مانم ، آنگه جبرئیل گفت : یا ملك‌الموت ارفق به فقد عرفت‌حاله هو آدم‌الذی خلقه‌الله بیده ونفخ فیه من روحه وامرنا

۱ ـ نسخهٔ ج : فاخواست .

بالسّجود له واسکنه جنّته. آدم آن ساعت گفت: یا جبرئیل انی لاستحیی من ربی لعظیم خطیئتی فاذ کر فی السّماءِ تائباً او خاطئاً ـ چکنم ای جبرئیل ترسم که مرا در ان حضرت آب روی نبود که نا فرمانی کرده‌ام و اندازهٔ فرمان در گذشته ام، ای جبرئیل اگر چه عفو کند نه شرم زده باشم و شرمسار در انجمن آسمانیان که گویند: این آن تائب است گنهکار، آدم میگوید و جبرئیل میگرید و فریشتگان همه بموافقت میگریند، در آن حال فرمان آمد که: ای جبرئیل آدم را گوسر برداز و برآسمان نگر تا چه بینی، آدم سر برداشت از بالین خود تا سرادقات عرش عظیم و فریشتگان را دید صفها بر کشیده و انتظار قدوم روح آدم را جنّات مأوی و فرادیس اعلی و انهار و اشجار آن آراسته وحورالعین بران کنگرها ایستاده و ندا میکنند که: یا آدم من اجلك خلقنا ربنا، آدم چون آن کرامت و آن منزلت دید گفت: یا ملك‌الموت عجّل فقد اشتدّشوقی الی ما اعطانی ربی فلم یزل آدم یقدّس ربه حتّی قبض ملك‌الموت روحه و سجّاه جبرئیل بثوبه ثمّ غسله جبرئیل والملئکة وحنّطوه و کفّنوه ووضعوه علی سریره ثمّ تقدّم جبرئیل والملئکة ثمّ بنوا آدم ثمّ حوآء و بناتها و کبّر جبرئیل علیه اربعاً، و یقال: انه قدّم للصّلوة علیه ابنه شیث و اسمه بالعربیّة هبة الله ثمّ حفرواله ودفنوه و سنّوا علیه‌التّراب ثمّ‌التفت جبرئیل الی ولد آدم و عزّاهم و قال لهم: احفظوا وصیّة ابیکم فانکم ان فعلتم ذلك لن تضلّوا بعده ابداً و اعلموا ان‌الموت سبیلکم و هذه سنّتکم فی موتاکم فاصنعوا بهم ما صنعنا بابیکم و انکم لن ترونا بعدالیوم الی یوم‌القیمة. روی ان آدم لمّا اهبط الی الارض قیل له: لد للفناءِ و ابن للخراب.

من شاب قدمات وهو حیّ — یمشی علی‌الارض مشی هالك
لو کان عمر الفتی حساباً — فانّ فی شیبه فذلك

قوله: «ثمّ انکم یوم‌القیمة عند ربکم تختصمون» ـ قال ابن‌عباس یعنی المحقّ والمبطل والظّالم والمظلوم. روی انّ الزبیر بن العوام رضی‌الله عنه قال: یارسول‌الله انختصم یوم‌القیمة بعد ماکان بیننا فی‌الدّنیا مع خواصّ الذنوب؟ قال: «نعم حتّی یؤدّی الی کلّ ذی حقٍّ حقّه»، قال الزبیر: والله انّ الامر اذاً لشدید. و قال ابن عمر: عشنا

برهةً من الدّهر و كنّا نرى ان هذه الآية انزلت فينا و فی اهل الکتابین ، قلنا : کیف نختصم و دیننا واحدٌ و کتابنا واحدٌ حتی رأیت بعضنا یضرب وجوه بعضٍ بالسیف فعرفت انها نزلت فینا . وعن **ابی سعید الخدری** قال : کنّا نقول ربنا واحدٌ و دیننا واحدٌ ونبینا واحدٌ فماهذه الخصومة ؟ فلمّا کان یوم الصّفین وشدّ بعضنا علی بعضٍ بالسّیوف قلنا : نعم هو هذا. و عن **ابراهیم** قال : لمّا نزلت : « ثمّ انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون » قالوا : کیف نختصم و نحن اخوان ، فلمّا قتل **عثمان** قالوا : هذه خصومتنا . وسئل النّبی (ص) فیم الخصومة ؟ فقال : « فی الدّمآء فی الدّمآء » و عن **ابی هریرة** قال قال رسول اللّه (ص) « من کانت لاخیه عنده مظلمةٌ من عرضٍ او مالٍ فلیتحلّله الیوم قبل ان یؤخذ منه یوم لا دینار ولادرهم فان کان له عملٌ صالحٌ اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له عملٌ اخذ من سیّآته فجعلت علیه » . وعن **ابی هریرة** قال قال رسول اللّه (ص) : « اتدرون ما المفلس » ؟ قالوا : المفلس فینا من لا درهم له و لامتاع ، قال : « ان المفلس من امّتی من یأتی یوم القیمة بصلاةٍ و صیامٍ وزکاةٍ و کان قدشتم هذا وقذف هذا واکل مال هذا و سفك دم هذا فیقضی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ماعلیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثمّ طرح فی النّار» . قیل **لابی العالیة** : قال اللّه « لاتختصموا لدیّ » ثمّ قال « انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون » کیف هذا ؟ قال : قوله « لاتختصموا لدیّ » لاهل الشرك ، وقوله « عند ربکم تختصمون » لاهل الملّة فی الدّمآء والمظالم الّتی بینهم . وقال **ابن عباس** : فی القیامة مواطن فهم یختصمون فی بعضها ویسکنون فی بعضها .

« فمن اظلم ممّن کذب علی اللّه » فزعم انّ له ولداً و شریکاً « و کذّب بالصّدق » ای ـ **بالقرآن** « اذجآءه » ، و **القرآن** اصدق الصّدق . وقیل : «بالصّدق» ای ـ بالصّادق یعنی **محمداً** صلّی اللّه علیه و سلّم . « الیس فی جهنّم مثوىً للکافرین » ـ استفهام تقریر، یعنی : الیس هذا الکافر یستحق الخلود فی النّار .

النوبة الثالثة

قوله : « افمن شرح اللّه صدره للاسلام . . . » بدانکه دل آدمی را چهار پرده است :

پردهٔ اول صدر است مستقر عهداسلام لقوله تعالی : « افمن شرح‌الله صدره للاسلام »، پردهٔ دوم قلب است محل نور ایمـان لقوله تعالی : « کتب فی قلوبهم الایمان »، پردهٔ سوم فؤاد است سراپردهٔ مشاهدت حق لقوله : « ما کذب‌الفؤاد ما رآی »، پردهٔ چهارم شغاف است محطّ رحل عشق لقوله : «قد شغفها حبّاً» . این چهار پرده هریکی را خاصیتی است واز حق بهر یکی نظری ، رب العالمین چون خواهد که رمیده‌یی را بکمند لطف در راه دین خویش کشد ، اول نظری کند بصدروی تا سینهٔ وی از هواها و بدعتها پاك گردد وقدم وی برجادهٔ سنت مستقیم شود ، پس نظری کند بقلب وی تا از آلایش دنیا و اخلاق نکوهیده چون عجب وحسد و کبر وریا و حرص و عداوت و رعونت پاك گردد و در راه ورع روان شود پس نظری کند بفؤاد وی و او را از علائق وخلائق بازبرد ، چشمهٔ علم و حکمت در دل وی کشاید ، نور هدایت تحفهٔ نقطهٔ وی گرداند ، چنانك فرمود : « فهو علی نورٍ من ربه » ، پس نظری کند بشغاف وی ، نظری و چه نظری ! نظری که بر روی جان نگارست ودرخت سرور از وی ببارست و دیدهٔ طرب بوی بیدارست . نظری که درخت است و صحبت دوست سایهٔ آن ، نظری که شراب است و دل عارف پیرایهٔ آن . چون این نظر بشغاف رسد او را از آب و گل باز برد ، قدم در کوی فنا نهد ، سه چیز درسه چیز نیست شود: جستن دریافته نیست شود ، شناختن درشناخته نیست شود ، دوستی در دوست نیست شود .

پیر طریقت گفت : دو گیتی در سر دوستی شد و دوستی در سر دوست ، اکنون نه می‌یارم گفت که منم ، نمی یارم گفت که اوست .

چشمی دارم همه پر از صورت دوست ‌‌ ‌ ‌ ‌ باديده مراخوش است تادوست دروست
ازدیده ودوست فرق کردن نه‌نکوست ‌ ‌ ‌ ‌ یا اوست‌بجای دیده یادیده خود اوست

قوله : « فهو علی نورٍ من ربه » ـ نور برسه قسم است : یکی برزبان یکی بر دل یکی در تن . نور زبان توحید است و شهادت ، نور تن خدمت است و طاعت و نور دل شوق است و محبّت . نور زبان بجنّت رساند ، لقوله : « فاثابهم الله بما قالوا جنات » نور تن بفردوس رساند ، لقوله : «انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس

نزلاً » ، نور دل بلقاءِ دوست رساند ، لقوله : « وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرة ». کسی که در دنیا این سه نور یافت هم در دنیا او را سه خلعت دهند : اول مهابت تا از وی شکوه دارند بی آنکه ازوی بیم دارند ، دوم حلاوت تا او را جویند بی آنکه باوی سببی دارند ، سوم محبت تا او را دوست دارند بی آنکه باوی نسبتی دارند .

پیر طریقت گفت : آن مهابت و حلاوت و محبت ازان است که نور قرب در دل او تابانست و دیده وری دوست دیدهٔ دل او را عیانست .

قوله : « فویلٌ للقاسیة قلوبهم من ذکر الله » ـ بدانکه این قسوة دل از بسیاری معصیت خیزد و بسیاری معصیت از کثرت شهوات خیزد ، و کثرت شهوات از سیری شکم خیزد . **عایشهٔ صدیقه** گوید : اول بدعتی که بعد از رسول خدا در میان خلق پدید آمد سیری بود ، نفس‌های خود را سیری دادند تا شهوتهای اندرونی و بیرونی سر برزد وسر کشی در گرفتند . **ذوالنون مصری** گوید : هرگز سیر نخوردم که نه معصیتی کردم . **بوسلیمان دارانی** گوید : هرانکس که سیر خورد دروی شش خصلت پدید آید ازخصال بد : یکی حلاوت عبادت نیابد ، دیگر حفظ وی در یاد داشت حکمت بد شود ، سوم از شفقت برخلق محروم ماند ؛ پندارد که همه همچون وی سیر اند ، چهارم شهوات بر وی زور کند وزیادت شود ، پنجم طاعت وعبادت الله بر وی گران شود ، ششم چون مؤمنان گرد مسجد و محراب گردند ؛ وی همه گرد طهارت گردد . و درخبر است از **مصطفی** علیه الصلوة والسلام گفت که دلهای خویش را زنده گردانید باندك خوردن و پاك گردانید بگرسنگی تا صافی و نیکو شود . و گفت : هر که خویشتن را گرسنه دارد دل وی زیرك شود واندیشهٔ وی عظیم . **شبلی** گفت : هیچ وقت گرسنه نه نشستم که نه در دل خود حکمتی و عبرتی تازه یافتم وقال النبی (ص) : « افضلکم عندالله اطولکم جوعاً و تفکراً وابغضکم الی الله کلّ اکولٍ شروبٍ نؤمٍ ، کلوا و اشربوا فی انصاف البطون فانه جزءٌ من النبوّة » .

« الله نزّل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثانی . . . » ـ روندگان در راه شریعت و حقیقت دو گروه‌اند ، گروهی مبتدیان راه اند « تقشعرّ منه جلود الّذین یخشون ربهم»

در شأن ایشان ، گریستن بزاری و نالیدن بخواری صفت ایشان ، نالهٔ ایشان نالهٔ تائبان، خروش ایشان خروش عاصیان ، اندوه ایشان اندوه مصیبت زدگان ، آن نالهٔ ایشان دیو راند گناه شوید دل گشاید . گروه دیگر سرهنگان درگاه اند ، نواختگان لطف الله «تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله» صفت ایشان ، ذکر الله مونس دل ایشان ، وعدالله آرام جان ایشان ، نفس ایشان نفس صدیقان ، وقار ایشان وقار روحانیان ، ثبات ایشان ثبات ربانیان . یکی از صحابه روزی با آن مهتر عالم گفت صلوات الله وسلامه علیه : یا رسول الله چرا رخسارهٔ مادر استماع قرآن سرخ میگردد و آن منافقان سیاه ؟ گفت : زیرا که قرآن نوری است ما را می‌افروزد و ایشانرا می سوزد «یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً» ، آن خواندن که درسالها اثر نکند ازانست که از زبانی آلوده برمی آید و بدلی آشفته فرو میشود . دل خویش بکلّی با کلام ازلی قدیم باید داد تا بمعانی آن تمتّع یابی و بحقیقت سماع آن رسی ، یقول الله عزّوجلّ : «ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب».

الجزء الرابع والعشرون

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالی : «**والذی جآء بالصدق**» وآنکس که راستی آرد فردا ، «**وصدق به**» و راست دانسته بود وی آنرا ، «**اولئك هم المتقون** (۳۳)» ایشانند باز پرهیزنده [از آتش] .

«**لهم مایشآؤن عند ربهم**» ایشانراست هرچه خواهند نزدیك خداوند ایشان، «**ذلك جزآء المحسنین** (۳۴)» آنست پاداش نیکوکاران .

«**لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا**» تا بسترد الله از یشان بترکار که کردند ، «**ویجزیهم اجرهم**» وپاداش دهد ایشان را بمزد ایشان ، «**باحسن الذی کانوا یعملون** (۳۵)» نیکوترکاری راکه میکردند .

«**الیس الله بکاف عبده**» بسنده نیست الله رهیکان خویش را بداشت وباز داشت ، «**ویخوفونك بالذین من دونه**» ومیترسانند ترا باین پرستیدگان جزالله،

« **و من يضلل الله فماله من هاد**(۳۶) » وهر که را بیراه کرد خدا ، اورا رهنمائی نیست .

« **ومن يهدی الله فما له من مضل** » وهر که‌ورا راه‌نمود الله ، اورابی راه کننده‌یی نیست ، « **الیس الله بعزیز ذی انتقام**(۳۷) » بگوالله نه توانا ئیست تاوندهٔ کین‌ستان ؟

« **ولئن سألتهم** » واگر برسی مشرکان‌را ، « **من خلق السموات والارض** » که کی آفرید آسمانها و زمینها را ؟ « **ليقولن الله** » ناچار گویند که الله « **قل افرأيتم ماتدعون من دون الله** » گوی چه بینید این‌چه می پرستید فرود از الله ، « **ان ارادنی الله بضر** » اگر الله بمن گزندی خواهد ، « **هل هن كاشفات ضره** » ایشان‌باز برنده‌اند گزند او را ؟ « **او ارادنی برحمة** » یا بمن بخشایشی خواهد کرد و نیکوئی که بمن رسد ، « **هل هن ممسكات رحمته** » ایشان باز گیرنده اند بخشایش او را ؟ « **قل حسبی الله** » بگو الله مرا بخدائی بسنده است ، « **عليه يتوكل المتوكلون**(۳۸) » باو پشتی دارند پشتی داران وبرو چسبند کارسپاران .

« **قل ياقوم** » گوی ای قوم من ، « **اعملوا على مكانتكم** » هم بر آن که‌هستید میباشید وکار میکنید ، « **انی عامل** » که من هم بر آن که هستم میباشم و کار میکنم ، « **فسوف تعلمون**(۳۹) **من يأتيه عذاب يخزيه** » آری بدانید که آن کیست که باو آید عذابی که رسوا کند او را ، « **ويحل عليه عذاب مقيم**(۴۰) » وفرو آید بدو عذابی پاینده که بسر نیاید .

« **انا انزلنا عليك الكتاب** » ما فرو فرستادیم بر تواین نامه ، « **للناس بالحق** » مردمان را براستی ، « **فمن اهتدى فلنفسه** » هر که براه راست رود خویشتن را رود ، « **ومن ضل فانما يضل عليها** » وهر که بر گمراهی رود گمراهی او براو ، « **وما انت عليهم بوكيل**(۴۱) » وتو برایشان خداوند وکارساز نه‌یی .

« **الله يتوفى الانفس** » الله اوست که می‌میراند هر تنی را ، « **حين موتها** » بهنگام مرگ او ، « **والتی لم تمت فی منامها** » وهر کس که بنمرده بود در خواب خویش ، « **فيمسك التی قضى عليها الموت** » می‌میراند وجان باز میستاند درخواب آنرا که‌قضای مرگ اودر رسید ؛ « **ويرسل الاخرى** » ومی گشاید ازخواب و زنده باز

می‌فرستد آن دیگر کس را که هنگام مرگ او در نرسید انیز ، «**الی اجل مسمی**» تابهنگامی نام زده کرده مرگ او را ، «**ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون**(۴۲)» درین آفرینش خواب [نه مرگ صرف و نه زندگانی صرف] نشانهاست صُراح ایشانرا که در اندیشند.

«**ام اتخذوا من دون الله شفعآء**» فرود ازالله شفیعان میگیرند [شفیع میخوانند و میپرستند] ، «**قل اولو کانوا لایملکون شیئاً ولا یعقلون**(۴۳)» گوی باش و اگر برهیچ کار پادشاه نباشند و هیچیز در نیابند [شفاعت را شایند وخدای را سزند] ؟ «**قل لله الشفاعة جمیعاً**» گوی شفاعت خدایراست بهمگی [شفیع بفرمان اوست و شفاعت بدستوری اوست] ، «**له ملك السموات والارض**» پادشاهی آسمان و زمین او راست ، «**ثمّ الیه ترجعون**(۴۴)» پس آنکه شما را وا او برند.

«**واذا ذکر الله وحده**» وآنکه که الله را نام برند بیکتائی ، «**اشمأزّت قلوب الذین لایؤمنون بالاخرة**» برمد دلهای ایشان که به نمیگروند بـرستاخیز ، «**و اذا ذکر الذین من دونه**» وچون پیش ایشان معبودان دیگر رایاد کنند ؛«**اذاهم یستبشرون**(۴۵)» ایشان تازه روی ورا مشگین می‌باشند.

«**قل اللهم فاطر السموات والارض**» گوی خدایا کردگار آسمان و زمین ، «**عالم الغیب والشهادة**» دانای نهان و آشکارا ، «**انت تحکم بین عبادك**» توآنی که داوری بُری میان بندگان خویش ، «**فیما کانوا فیه یختلفون**(۴۶)» در آنچه ایشان دران بودند خلاف رفتند وخلاف گفتند.

«**ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعاً**» واگر ایشانرا بودی که کافر شدند هرچه درزمین چهزست «**ومثله معه**» وهم چندان دیگر با آن ، «**لا افتدوا به**» خویشتن را باز خریدندی ، «**من سوء العذاب یوم القیمة**» ازبدعذاب آنروزرستاخیز ، «**وبدالهم من الله**» و بادید آید ایشانرا از الله ، «**مالم یکونوا یحتسبون**(۴۷)» کاری و چیزی که هرگز در پندارهٔ ایشان نبود.

« **وبدالهم سیآت ما کسبوا** » و پیش آید ایشانرا بدهای آنچه میکردند ، « **وحاق بهم ماکانوا به یستهزؤن** (۴۸) » و فراسر نشست ایشانرا و ببود بایشان آنچه می خندیدند ازان و افسوس میداشتند بران .

« **فاذا مسّ الانسان ضرٌّ دعانا** » هر گه که بمردم رسد گزندی یا رنجی، خواند ما را ، « **ثمّ اذا خولناه نعمةً منا** » پس چون او را نیکوئی این جهانی بخشیم از نزدیك خود ، « **قال انما اوتیته علی علم** » گوید این مال و این نعمت مرا بزیرکی من دادند ، « **بل هی فتنةٌ** » نه چنانست ؛ که آن آزمایش او را دادند ، « **ولکنّ اکثرهم لا یعلمون** (۴۹) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« **قد قالها الذین من قبلهم** » گفت همچنین ایشان که پیش ازیشان بودند ، « **فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون** (۵۰) » سود نداشت ایشانرا و بکار نیامد آنچه میکردند و میساختند .

« **فاصابهم سیآت ما کسبوا** » تا بایشان رسید بدهای آنچه میکردند ، « **والذین ظلموا من هؤلاء** » و ایشان که کافر شدند ازینان ، « **سیصیبهم سیآت ما کسبوا** » آری بایشان رسد بدهای آنچه میکنند ، « **وماهم بمعجزین** (۵۱) » و ایشان پیش نشوند[1] و بر ما در نگذرند .

« **اولم یعلموا** » نمیدانند ، « **ان الله یبسط الرزق لمن یشآء** » که الله فراخ میگستراند روزی او را که خواهد ؟ « **انّ فی ذلك لآیات لقوم یؤمنون** (۵۲) » دران نشانهائی روشن است ایشانرا که [بروزی ده] بگروند .

النوبة الثانیة

قوله : « والّذی جآء بالصدق وصدّق به » ـ قال **ابن عباس** : « والذی جآء بالصدق » یعنی رسول الله جآء بلااله الا الله « و صدّق به » الرسول ایضاً بلّغه الخلق . وقال **السدی**: « والذی جآء بالصدق » **جبرئیل** جآء بالقرآن « وصدّق به » **محمداً** (ص) تلقاه بالقبول . و قال **ابوالعالیة والکلبی** : « جآء بالصدق » رسول الله (ص) ، « و صدّق به » **ابو بکر** .

۱ ـ نسخهٔ الف نشنند .

وقیل : « صدّق به » المؤمنون ، لقوله : «اولئك هم المتّقون » و قال الحسن :هم المؤمنون صدّقوا به فی الدنیا و جآؤا به فی الآخرة . وفی الخبر ان المؤمن یجیء یوم القیمة بالقرآن فیقول : هذا الّذی اعطیتمونا صدّقنا به و علمنا بما فیه . « اولئك هم المتّقون» عذاب الله .

« لهم ما یشآؤن عند ربهم » ای ــ لهم ما یتمنّون فی الجنّة عند ربهم اذا دخلوها ، « ذلك جزآء المحسنین » ای ــ ثواب الموحدین . یقال : اجمع العبارات عن نعیم الجنّة ان « لهم ما یشتهون » واجمع العبارات لعذاب الآخرة قوله : « وحیل بینهم وبین ما یشتهون».

« لیکفّر الله عنهم» ــ اللّام فی قوله : « لیکفّر» متّصل بالمحسنین ، یعنی : الّذین احسنوا رجآء ان یکفّر الله عنهم مساوی اعمالهم ویجزیهم بمحاسنها . وقیل :متصل بالجزآءِ یعنی : جزاهم کی یکفّر عنهم ، « اسوء الذی عملوا » ای ــ الکفر بالتوحید والمعاصی بطاعتهم ، « ویجزیهم اجرهم » ای ــ یعطیهم ثوابهم « باحسن الذی کانوا یعملون » ای ــ بسبب ایمانهم . وقیل : « اسوء الذی عملوا » قبل الایمان و احسن الذی عملوا فی الایمان .

قوله :« الیس الله بکاف عبده » ــ مفسّران کفتند این آیت دوبار از آسمان فروآمد ، یکبار در حقّ مصطفی صلوات الله علیه ؛ ویکبار در شأن **خالد بن الولید** ، وروا باشد نزول یك آیت دوبار از آسمان ؛ چنانکه سورهٔ فاتحه بیك قول از بهر آن آنرا مثانی کویند که دوبار ازآسمان فروآمد یکبار به **مکه** و یکبار به**مدینه** ، همچنین « الیس الله بکاف عبده » ، هرچه مکّاران عالم در هلاك کسی بکوشند ، کفّار مکه در هلاك مصطفی (ص) بکار داشتند و مکرو دستان بروی ساختند چنانك رب العزة فرمود : « واذ یمکر بك الذین کفروا » ، امّا آن مکر و دستان ایشان از پیش نرفت و بروی دست نیافتند که رب العزة این آیت فرستاده بود در حقّ وی : « الیس الله بکاف عبده » یعنی **محمداً** (ص) و نزول دوم در شأن **خالد بن ولید** آنست که قومی از مشرکان عرب درختی را بمعبودی کرفته بودند و دیوی در زیر بیخ آن درخت قرار کرده بود نام آن دیو **عزی** ورب العزة آنرا سبب ضلالت ایشان کرده ، **مصطفی**(ص) **خالد بن ولید** رافرمود درخت را از بیخ برآرد وآن دیو را بکشد ، مشرکان کرد آمدند و **خالد** را بترسانیدند که عزی ترا هلاك کند یا دیوانه کند ، خالد از مقالت ایشان **مصطفی** (ص) را خبر کرد ورب العزة

درحقّ وی این آیت فرستاد که « الیس الله بکافٍ عبده و یخوّ فونك بالّذین من دونه »، خالد باز گشت و آن درخت را از بیخ بکند، و مشرکان میگفتند : جنّبه یا عزّی حرّ قیه، خالد ازان نیندیشید و درخت بکند وزیر آن درخت شخصی یافت عظیم سیاه کریه المنظر و او را بکشت ، پس مصطفی (ص) گفت : تلك عزّی ولن تعبد ابداً . حمزه وکسائی وابو جعفر « بکافٍ عباده » خوانند بجمع والمراد به الانبیاء علیهم السلام قصدهم قومهم بالسوءِ کما قال تعالی : « و همّت کلّ امّةٍ برسولهم لیأخذوه » فکفاهم الله شرّ من عاداهم .

« ومن یضلل الله فماله من هادٍ » ای ـ من اضلّه الله عن طریق الرّشاد و سبیل الحقّ فلا یهدیه غیره .

« و من یهدی الله فما له من مضلّ » ای ـ من یهده الله لدینه لایستطیع احدٌ ان یضلّه او یخذله ، « الیس الله بعزیزٍ » ای ـ منیعٍ فی ملکه ، « ذی انتقامٍ » من اعدآئه .

« ولئن سألتهم » ای ـ لوسألت یا محمد هؤلاءِ المشر کین الذین یخو فونك بآلهتم فقلت لهم : « من خلق السموات والارض » « لیقولن الله » ، فسألهم النّبی علیه الصّلوة والسلام عن ذلك فقالوا : الله خلقهما ، فقال الله لمحمدٍ علیه الصلوة والسلام . « قل افرأیتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضرٍّ » شدّةٍ و بلآءٍ وضیق معیشةٍ . الضّرّ اذا قرن بالنفع فتح الضّاد واذا افرد ضمّ و هو اسمٌ لکلّ مکروهٍ ، « هل هنّ کاشفات ضرّه » ای ـ هل الاصنام دافعات شدّته عنّی ؟ « اوارادنی برحمةٍ » نعمةٍ و برکةٍ ؛ « هل هنّ ممسکات رحمته » ـ قرأ اهل البصرة : « کاشفاتٌ » « ممسکاتٌ » بالتنوین « ضرّه » و « رحمته » بنصب الرّآءِ والتآءِ . و قرأ الاخرون بلاتنوینٍ علی الاضافة . قال مقاتل : فسألهم النبی (ص) عن ذلك فسکتوا فقال الله لرسوله : « قل حسبی الله » ثقتی به واعتمادی علیه « علیه یتو کّل المتو کّلون » ای ـ به یثق الواثقون ، ای ـ اذا قال الکفّار انّا نعبد الاصنام لیقرّبونا الی الله زلفی فقل لهم « حسبی الله » .

« قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم » ای ـ علی ناحیتکم الّتی اخترتموها و تمکنت عندکم . قال اهل اللغة : المکانة ـ مصدر مکن فهو مکین ، ای ـ حصلت له مکانة و قدرة ، « انی عاملٌ » ـ فی الکلام اضمارٌ ، ای ـ اعملوا علی مکانتکم انی عاملٌ علی مکانتی . و

قیل : اعملوا علی شا کلتکم و عادتکم انی عاملٌ علی شا کلتی و عادتی .

« فسوف تعلمون من یأتیه عذابٌ یخزیه » ـ هذا تهدیدٌ ووعیدٌ ، ای ـ سوف تعلمون من یأتیه عذابٌ یهینه ویفضحه فی الدّنیا ، « و یحلّ علیه عذابٌ مقیمٌ » . دائمٌ لایفارقه فی الآخرة .

« انا انزلنا علیك الکتاب بالحقّ » یعنی القرآن « للناس » ای ـ لجمیع الناس بالحقّ ای ـ بسبب الحق لیعمل به . وقیل : « بالحق » ای ـ بالخبر عن الحشر والحساب وجمیع ما هو حقٌ وکائنٌ ممّا اخبرالله عزوجل عنه ، « فمن اهتدی » الحق و لزمه « فلنفسه » نفع ذلك « و من ضلّ » فارق الحق « فانما یضلّ علیها » ای ـ فضلالته علی نفسه ، یعنی اثم ضلالته ووبال امره راجعٌ الیه ، « و ما انت علیهم بو کیلٍ » ای ـ بمسلّطٍ تحملهم علی الایمان ، انما علیك البلاغ . در ابتدای سوره « انا انزلنا الیك الکتاب » گفت و درین موضع « انزلنا علیك الکتاب » گفت ، وفرق آنست که درهر موضع که « انزلنا علیك » گفت خطابی‌است با تخفیف ، و هرجا که « انزلنا الیك » گفت خطابی‌است با تکلیف ، نبینی که دراول سوره **مصطفی** را با خلاص در عبادت مکلّف کرد گفت : « فاعبدالله مخلصاً له الدین » ودرین موضع ختم آیت بتخفیف کرد گفت : « و ما انت علیهم بو کیل » ای ـ لست بمسؤلٍ عنهم ، فخفّف عنه ذلك .

« الله یتوفی الانفس » ـ النفس ـ اسمٌ لحرکة الحیّ ، و لکلّ انسانٍ نفسان: نفس حیوةٍ ونفس یقظةٍ یحیی باحدیهما ویستیقظ بالاخری ، والتوفی علی وجهین : توفی النّوم کقوله : « وهوالذی یتوفیکم باللیل » ، وتوفی الموت کقوله : « قل یتوفیکم ملك الموت » فالمیّت متوفیً تفارقه نفس الحیوة عندالموت و انقضآءِ الاجل و النّائم متوفیً تفارقه نفس الیقظة و التمییز عندالنوم ، و معنی الآیة :الله یتوفی الانفس مرّتین مرّة حین موتها و مرّة حین نومها ، « فیمسك التی قضی علیها الموت » فلا یردّ ها الی الجسد « و یرسل الاخری » یعنی و یردّ الاخری الّتی لم یقض علیها الموت الی الجسد « الی اجلٍ مسمّیً » ای ـ الی ان یأتی وقت موته . قرأ **حمزة والکسائی** : « قضی » بضمّ القاف و کسرالضّاد علی ما لم یسمّ فاعله الموت برفع التآءِ . و قرأ الباقون « قضی » بفتح القاف

والضّاد على تسمية الفاعل لقوله : « الله يتوفى الانفس » الموت بنصب التّآءِ و قال بعضهم في الانسان نفس وروح بينهما مثل شعاع الشمس فالنفس الّتى بها العقل والتمييز والروح الّتى بها النفس والحركة فاذا نام العبد قبض الله نفسه ولم يقبض روحه . وعن علي (ع) «يخرج الروح عند النوم و يبقى شعاعه في الجسد فبذلك يرى الرّؤيا فاذا انتبه من النوم عاد الرّوح الى الجسد باسرع من لحظة » . ويقال : ان ارواح الاحيآءِ والاموات تلتقى في المنام فتعارف ما شآء الله و تأتى ماشآء الله من بلاد الارض و من السّمآءِ و من الغيب و اذا ارادت الرّجوع الى اجسادها امسك الله ارواح الاموات عنده و ارسل ارواح الاحيآءِ حتّى ترجع الى اجسادها الى انقضآء مدة حيوتها . و عن ابي هريرة قال قال رسول الله (ص) : « اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفض فراشه بداخلة ازاره فانه لايدرى ما خلفه عليه ثمّ يقول باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه ان امسكت روحي فارحمها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصّالحين » .

« انّ في ذلك لايات » لدلالات على قدرته حيث لم يغلط في امساك مايمسك من الارواح وارسال مايرسل منها . وقال مقاتل : لعلامات «لقوم يتفكّرون » في امر البعث ، اى ـ توفّي نفس النآئم و ارسالها بعد التوفى دليل على البعث .

« امِ اتّخذوا من دون الله شفعآء » ـ «ام» هاهنا هي المعادلة لهمزة الاستفهام ، تقديره : اعبدوا الاوثان لانها خلقت الكائنات ام لانها تدفع المكروه ام لانها تشفع لهم . وقيل : «ام» بمعنى بل، يعنى انّ هؤلآءِ الكفّار لايؤمنون بما يخبرهم به بل يتّخذون من دون الله شركآء يزعمون انهم شفعآؤهم عنده « قل اولو كانوا » يعني قل يا محمد وان كانت آلهة «لايملكون شيئاً » من الشفاعة « ولايعقلون » انكم تعبدونهم ، و جواب هذا محذوف ، تقديره : وان كانوا بهذه الصّفة يتخذونهم : «قل لله الشفاعة جميعاً » لايشفع احدٌ الا باذنه وقوله «جميعاً» نصبٌ على الحال . « له ملك السموات والارض ثمّ اليه ترجعون» يعني اليه مرجعكم فاحذروا سخطه و اتّقوا عقابه .

« و اذا ذكر الله وحده اشمأزّت » نفرت . قال ابن عباس : « اشمأزّت » اى ـ انقبضت عن التوحيد . و قال قتادة : استكبرت ، واصل الاشمئزاز النفور و الاستكبار .

« واذا ذکر الذین من دونه » یعنی الاصنام « اذاهم یستبشرون » یفرحون قال **مجاهد** و **مقاتل** : و ذلک حین قرأ النبی(ص) **سورة النجم** فالقی الشیطان فی امنیّته تلک الغرانیق العلی ففرح به الکفّار .

«قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون »ـ روی عن **ابی سلمة** قال : سألت **عائشه** بماکان رسول الله (ص) یفتتح الصلوة من اللیل قالت کان یقول : اللهم رب **جبرئیل** و **میکائیل** و **اسرافیل** فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشآء الی صراطٍ مستقیم .

« ولو انّ للذین ظلموا ما فی الارض جمیعاً و مثله معه لافتدوا به من سوءِ العذاب » ای ـ من شدّة العذاب « یوم القیمة » لوکان یخلصهم ذلک . وقیل : لایقبل منهم ذلک ، « وبدالهم » ظهرلهم « من الله مالم یکونوا یحتسبون» فی الدّنیا انه نازل بهم فی الآخرة ای ـ ظنّوا ان لهم ثواباً علی حسناتهم فلم تنفعهم حسناتهم مع الشرک بالله وقیل : لانهم کانوا ینکرون البعث ، والاحتساب ـ الاعتداد بالشیء من جهة دخوله فیما یحسبه . وقیل : انهم کانوا یتقرّبون الی الله بعبادة الاصنام فلمّا عوقبوا علیها بدالهم من الله مالم یحتسبوا . روی انّ **محمد بن المنکدر** جزع عندالموت فقیل له فی ذلک فقال :اخشی ان یبدولی مالم احتسب « و بدالهم سیّآت ما کسبوا » ای ـ مساوی اعمالهم من الشرک و ظلم اولیآء الله ، « و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » احاط بهم جزآء استهزآئهم .

« فاذامسّ الانسان ضرٌّ دعانا » ـ قیل : هذه الآیة نزلت فی **ابی جهل** . و قیل : فی **ابی حذیفة بن المغیرة** وقیل عامٌّ فی جمیع الکفّار ، والمعنی من عادة هؤلاء الکفّار انه اذا مسّهم ضرٌ بؤسٌ و شدّةٌ و مرضٌ اخلصوا الدعآء لایرون لکشفه غیرنا . روی انّ النبی (ص) قال **للحصین الخزاعی** قبل ان اسلم : کم تعبداليوم الهاً؟ قال سبعة واحدةً فی السّمآءِ و ستّة فی الارض ، فقال : انهم تعدّه لیوم رغبتک و رهبتک ، فقال : الذی فی السّمآء

« ثمّ اذا خوّلناه » ای ـ اعطیناه « نعمة منّا » ای ـ صحّة ورخاء فی العیش ، « قال

انما اوتيته على علمٍ» اى ـ على علمٍ من الله بانى له اهلٌ . قال **مقاتلٌ** : اى ـ على خيرٍ علمه الله عندى و ذكر الكناية لانّ المراد بالنعمة الانعام ، « **بل هى فتنةٌ** » يعنى تلك النعمة فتنة استدراج من الله تعالى و امتحانٌ و بليّةٌ . و قيل : بل كلمته الّتى قالها فتنةٌ ، « ولكنّ اكثرهم لايعلمون » انه استدراج و امتحان .

« قدقالها الذين من قبلهم » ـ **قال مقاتل** :يعنى **قارون** فانه قال انمّا اوتيته على علم عندى ، « فما اغنى عنهم ماكانوايكسبون » يعنى فلم ينفعهم ماكانوا يكسبون من الكفر حين اتيهم العذاب .

« فاصابهم سيّآت ما كسبوا »اى ـ جزآؤها يعنى العذاب ، ثمّاوعد كفّار **مكة** فقال : « والذين ظلموا من هولاء سيصيبهم سيّآت ما كسبوا و ما هم بمعجزين » اى ـ بفآئتين لانّ مرجعهم الى الله عزوجل .

« اولم يعلموا انّ الله يبسط الرّزق » ـ هذا جوابٌ لقول من قال : «انمّا اوتيته على علمٍ» اى ـ ليس كمايظنّه اولم يعلموا انه ليس احد يقدر على بسط الرّزق و تقتيره الاالله يوسع الرزق « لمن يشآء و يقدر » اى ـ يقتّر على يشآء ، « انّ فى ذلك لايات لقومٍ يؤمنون » اى ـ فى ضيق حال اللبيب و سعة حال الابله دليل على الرزاق، و تقديره . يردّ بهذه الاية على من يرى الغنا من الكيس و الفقر من العجز ، قال الشاعر :

ولا كل مايحوى الفتى من تلاده لحزم و لامافاته لتوان

النوبة الثالثة

قوله : « والذى جآء بالصّدق و صدّق به . . . » ـ بدانكه معنى صدق راستى است و راستى در چهار چيز است در قول و دروعد و در عزم و در عمل ، راستى در قول آنست كه حق جل جلاله گفت **مصطفى** را صلوات وسلامه عليه : « والّذى جآء بالصدق » . راستى در وعد آنست كه **اسمعيل** پيغامبر را گفت عليه السّلام : « انه كان صادق الوعد» . راستى در عزم آنست كه اصحاب رسول را گفت : « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه » . راستى در عمل آنست كه مؤمنان را گفت : « اولئك الذين صدقوا » . كسى كه اين خصلتها جمله در وى

مجتمع‌شود اورا صدیق گویند ، ابراهیم خلیل صلوات‌الله وسلامه علیه برین‌مقام بود که رب‌العزة درحق وی فرمود : « انه‌کان صدیقا نبیّاً » . مصطفی (ص) را پرسیدند که کمال دین چیست ؟ گفت : گفتار بحق و کردار بصدق . پیری را گفتند : صدق چیست ؟ گفت : آنچه گوئی کنی و آنچه نمائی داری و آنجا که آواز دهی باشی . صدق در قول آنست که بنده چون با حق در مناجات شود صدق از خود طلب کند ، چون گوید : « وجّهت وجهی للذی فطرالسموات والارض » میگوید : روی آوردم در خداوند آسمان و زمین ، اگر درین حال روی وی با دنیا بود پس دروغ بود . چون گوید : « ایّاك نعبد » ـ من بندهٔ توام ترا پرستم و آنکه در بند دنیا و در بند شهوت بود دروغ گفته باشد ، زیرا که مرد بندهٔ آنست که در بند آنست ، از ینجا گفت مصطفی علیه‌الصلوة والسلام : « تعس عبدالدرهم تعس‌عبدالدینار » اورابندهٔزروسیم خواند چون دربند زروسیم‌بود . بنده باید که از دنیا و شهوات آزاد شود و از خویشتن نیز آزاد شود تا بندگی‌حق مرورا درست گردد.

بویزید بسطامی گفت : اوقفنی الحق سبحانه بین یدیه الف موقف فی کلّ موقف عرض علیّ المملکة ، فقلت : لااریدها ، فقال لی فی آخرالموقف : یا با یزید ما ترید ؟ قلت : اریدان لااريد ، قال‌انت عبدی حقّاً ـ گفت درعالم حقایق ازروی الهام‌حق‌جل‌جلاله مرا ترقی داد و در هزار موقف بداشت درهر موقفی مملکت کونین برمن عرض داد،بتوفیق الهی خود را از بند همه آزاد دیدم ، گفتم ازین ذخایر و دررالغیب که درپیش ما ریختی هیچ نخواهم ، آنکه درآخر موقف گفت: پس چه خواهی؟ گفتم : آن خواهم که نخواهم من که باشم که مرا خواست بود من که باشم که مرا من بود ، نفس بت است و دل غول علم خصم اشارت شرك عبارت علّت پس چه ماند یکی و بس باقی‌هوس . امّا صدق‌دروفای عزم آنست که مرد در دین با صلابت بود ودرامر با غیرت و دروقت بااستقامت ، چنانکه صحابهٔ رسول بودند که بعزم خویش وفا کردند و در قتال دشمن تن سبیل و جان فدا کردند تارب‌العزة ایشانرا دران وفای عزم و تحقیق عهد بستود که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله علیه » ، وآن مرد منافق که باخدا عهد کرد و در دل عزم داشت که اگر مرامال دهد بذل کنم و راه تقوی را ازان مرکب سازم پس عزم خویش را نقض کرد

وبوفای عهد بازنیامد تا رب‌العزة درحق وی میگوید: « ومنهم من عاهد الله لئن آتینامن فضله لنصّدقنّ ولنکوننّ من‌الصالحین » تا آنجا که گفت: « بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون » اورا دروغ زن گفت وکاذب نام کرد بآن خلف وعد ونقض عهد که از وی برفت. امّا صدق صادقان در سلوك راه دین و اعمال ایشان آنست که در هر مقامی از مقامات راه دین چون توبه و صبر وزهد وخوف ورجا و غیر آن، حقیقت آن از خویشتن طلب کنند و بظواهر و اوائل آن قناعت نکنند، نه بینی که رب‌العزة در صفت مؤمنان فرمود: « انماالمؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثمّ لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی‌سبیل‌الله‌اولئك‌هم‌الصّادقون ». جای دیگر فرمود: « لیس‌البرّ ان تولّوا‌وجوهکم » وبآخر آیت گفت: « اولئك‌الذین صدقوا »، تا شرایط حقایق ایمان در ایشان مجتمع‌نشد ایشانرا صادق نخواند، واگرمثالی خواهی کسی، که ازچیزی ترسد نشان صدق وی‌آن بود که بتن میلرزد و بروی زرد بود و ازطعام و شراب بازماند چنانك **داود** پیغامبر صلوات‌الله وسلامه علیه بآن زلّت صغیره که ویرا افتاد چهل روز بسان ساجدان سر بر زمین‌نهاد ومیگریست تاآنکه که‌ازاشك چشم‌وی گیاه اززمین برآمد نداآمد که ای‌داود چرا میگریی، اگر گرسنه‌یی تا تراطعام دهم ورتشنه‌یی تاآب دهم وربرهنه‌یی‌تابپوشم، داود از سرسوختگی بنعت زاری ناله‌یی کرد که از ان نفس وی چوب بسوخت، آنگه گفت: بارخدایا بر گریستن من‌رحمت کن و گناه‌من بر کف دست من نقش کن تاهرگز فراموش نکنم رب‌العالمین صدق وی در معاملت وی بشناخت توبهٔ وی بپذیرفت ودعای وی اجابت کرد. وهم در اخبار **داود** است که چون بر گناه خودخواست که نوحه کند نخست هفت روزهیچیز نخورد و گرد زنان نگشت پس‌روی بصحرا نهاد و **سلیمان** راگفت تا نداکند در انجمن **بنی‌اسرائیل** که هر که میخواهد که نوحهٔ داود بشنود تا حاضر آید، خلق بسیار جمع شدند ومرغان هوا و وحوش صحرا همچنین و داود ابتدا بتسبیح و ثنای الله کردوآنگه صفت بهشت ودوزخ در آن پیوست و بآخر نوحه کرد بر گناه‌خویش و سخن در خوف گفت تاخلق بسیار در سماع‌آن بیجان گشتند تا آن حد که سلیمان بر سروی ایستاده بود، گفت: ای پدر بس کن که جمع بسیار هلاك شدند. آورده‌اند که

روزی چهل هزار حاضر بودند و از ایشان سی هزار هلاك شدند ' اینست نشان صدق در ابواب معاملت. ودر خبر است از مصطفی علیه الصلوة والسلام که هرگز جبرئیل از آسمان فرونیامد برمن که نه من او را ترسان و لرزان دیدم از بیم حق جل جلاله ' و علی بن الحسین را رضوان الله علیهما دیدند که طهارت کرد وبردرمسجد بیستاد روی زرد گشته و لرزه براندام وی افتاده ، او را گفتند : این چه حال است ؟ گفت : نمیدانید که پیش که خواهم رفت و بحضرت که خواهم ایستاد ؟! داود طائی عالم وقت بود و در فقه فرید عصر بود و در مقام صدق چنان بود که آن شب که از دنیا بیرون شد ؛ از بطنان آسمان ندا آمد که : یا اهل الارض ان داود الطائی قدم علی ربه و هوعنه راض. با این منزلت ومنقبت درصدق عمل‌چنان بود که بوبکر عیاش حکایت کند که درحجرهٔ وی شدم او را دیدم نشسته ، پاره‌یی نان خشك در دست داشت و میگریست ، گفتم : مالك یا داود ؟ فقال : هذه الکسرة ان آکلها و لاادری امن حلال هی ام حرام. حقّا که هر که عزّت دین بشناخت هرگز هوای بشریّت ازو برنخورد ، اگر یك نفس از صدق صدیقان سرازقبهٔ صفات خود بیرون کند وبما فرونگرد جز بی‌قدری نعت ماهیچیز نبیند.

قوله : « الیس الله بکاف عبده » هداه حتّی عرفه وفقه حتّی عبده لقّنه حتّی سأله نوّر قلبه حتّی احبّه. بنواخت تا بشناخت ، توفیق دادتا عبادت کرد ، تلقین کرد تا بخواست ' دل را معدن نور کرد تا دوست داشت ، هر که کار خود بکلیّت بحق جل جلاله باز گذاشت وی ثمره از حیوة طیّبه برداشت و حق را وکیل وکار ساز خود یافت. من تبرّامن اختیاره و احتیاله و صدق رجوعه الی الله فی احواله و لایستعین بغیر الله من اشکاله و امثاله آواه الی کنف اقباله و کفاه جمیع اشغاله و هیّاله محلا فی ظلال افضاله بکمال جماله. هر که از حول و قوهٔ خود بیزار گشت و در احتیال و اختیار برخود ببست و بصدق افتقار خود را بردرگاه قدرت بیفکند از علایق بریده و دست از خلایق شسته ، جلال احدیّت بنعت رأفت و رحمت او را در پردهٔ عنایت و کنف حمایت‌خود بدارد و مهمّات وی کفایت کند. « من اصبح و همومه همّ واحد کفاه الله هموم الدنیا و الاخرة ». عبدالواحدزید را گفتند : هیچ کس را دانی که در مراقبت خالق چنان مستغرق بود که او را پروای

خلق نباشد ؟ گفت : یکی را دانم که همین ساعت در آید ، **عتبة الغلام** درآمد ، **عبد الواحد** گفت : ای عتبه در راه کرا دیدی ؟ گفت هیچ کس را و راه وی بازار بود انجمن خلق .

٥ - النوبة الاولی

قوله تعالی : « **قل یاعبادی** » بگو [یا **محمد** که الله میگوید :] ای رهیگان من ، « **الذین اسرفوا علی انفسهم** » ایشان که گزاف کردند درستم برخویشتن . « **لاتقنطوا من رحمة الله** » نومید مباشید از بخشایش الله ، « **ان الله یغفر الذنوب جمیعاً** » که اوست آن خداوند آمرزگار بخشایندهٔ مهربان که گناهان همه بیامرزد ، « **انه هو الغفور الرحیم**(٥۳) » که اوست آمرزگار مهربان .

« **و انیبوا الی ربکم** » باز گردید باخداوند خویش ، « **و اسلموا له** » و گردن نهید او را ، « **من قبل ان یأتیکم العذاب** » پیش از آنکه عذاب آید بشما ، « **ثم لا تنصرون**(٥٤) » و آنکه یاری نرسد شما را از کس .

« **واتبعوا** » وپی برید وپذیرید ، « **احسن ما انزل الیکم من ربکم** » نیکوتر آنچه فرو فرستادند بشما از خداوند شما ، « **من قبل ان یأتیکم العذاب بغتةً** » پیش از آنکه عذاب آید بشما ناگاهی ، « **و انتم لاتشعرون**(٥٥) » و شما ندانید .

« **ان تقول نفسٌ** » پیش از آنکه هر تنی گوید : « **یا حسرتی علی مافرطت فی جنب الله** » ای نفریغا بران سستی که کردم درکارخدا ودرفرمانبرداری او ، « **و ان کنت لمن الساخرین**(٥٦) » و نبودم مگر از افسوس گران و ازسست فرا دارندگان .

« **او تقول لو ان الله هدانی** » یا پیش از آنکه هر تنی گوید اگر الله مرا راه نمودی ، « **لکنت من المتقین**(٥۷) » من از پرهیزگاران بودمی(۱) .

« **اوتقول حین تری العذاب** » یا پیش ازانکه هر تنی گوید آنکه که عذاب بیند ، « **لو ان لی کرّةً** » ای کاشك مرا باز گشتی بودی از ین جهان ، « **فاکون من**

---

۱ - نسخهٔ الف : بودید .

المحسنین(۵۸) » تامن از نیکو کاران بودمی.

« **بلی** » باز گشت نیست ، « **قد جآءتك آیاتی** » آمد بتو پیغامهای من ، « **فکذبت بها** » دروغ زن گرفتی بآن ، « **واستکبرت** » و گردن کشیدی ، « **و کنت من الکافرین** (۵۹) » و از نا گرویدگان بودی .

« **ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله** » و روز رستاخیز ایشانرا بینی که دروغ گفتند برالله ، « **وجوههم مسودةٌ** » رویهای ایشان سیاه گشته ، « **الیس فی جهنم مثویً للمتکبرین** (۶۰) » دردوزخ بنگاهی بسزا وبسنده نیست گردن کشان نا گرویده را ؟

« **وینجی الله الذین اتقوا** » برهاند الله ایشان را که به پرهیزند از انباز گفتن او را « **بمفازتهم** » بآن کردارهائی که رستگاری و پیروزیهای ایشان بآن بود ، «**لایمسهم السوء**» بد بایشان نرسد ، « **ولاهم یحزنون** (۶۱) » و ایشان هرگز اندوهگن نباشند .

« **الله خالق کل شیء** » الله آفریدگار همه چیز است ، « **و هو علی کل شیءٍ و کیل** (۶۲) » و او بر همه چیز خداوند است و کارساز و کار از پیش برنده .

« **له مقالید السموات و الارض** » او راست کلید های آسمانها و زمینها .

« **والذین کفروا بآیات الله** » و ایشان که بنگرویدند بسخنان الله « **اولئك هم الخاسرون** (۶۳) » ایشانند زیانکاران.

« **قل افغیر الله** » بگو [ای **محمد**] باش چیزی جز الله ، « **تأمرونی اعبد** » میفرمائید مرا تا پرستم ، «**ایها الجاهلون** (۶۴) » ای نادانان ؟

« **و لقد اوحی الیك و الی الذین من قبلك** » وپیغام داده اند بتو وپیغامبران پیش از تو ، « **لئن اشرکت لیحبطن عملك** » که اگر انباز گیری با الله تباه شود و نیست کردار تو، « **و لتکونن من الخاسرین** (۶۵) » و از زیانکاران باشی

« **بل الله فاعبد** » انباز نه ، الله راپرست ، « **و کن من الشاکرین** (۶۶) » ازسپاس داران باش از گرویدگان براست داران .

« **وما قدروا الله حقّ قدره** » بندانستند چندی و چونی الله ، « **والارض**

جميعاً قبضته يوم القيمة » وزمینها همه بدست گرفتهٔ او روز رستاخیز ، « **والسموات مطويّاتٌ بيمينه** » وآسمانها در نوشته در راست دست او ، « **سبحانه و تعالى عما يشركون** (۶۷) » پاکی او را و برتری ازان انبازان که با او میگیرند .

« **ونفخ في الصور** » و دردمند درصور ، « **فصعق من في السموات و من في الارض** » مرده بیفتدازان آوازهر که درآسمان و زمین کس است ،« **الا من شآءالله** » مگر او که خدا خواهد ، « **ثم نفخ فيه اخرى** » پس آنکه دردمند درصور دمیدنی دیگر، « **فاذاهم قيامٌ ينظرون** (۶۸) » آنکه ایشان بر پای خاسته باشند همگان ایستاده مینگرند .

« **واشرقت الارض بنور ربها** » و روشن شود زمین بروشنائی خداوند او « **ووضع الكتاب** » و شمار و نسخت کردارها بنهند « **وجيء بالنبيين والشهدآء** » و آرند پیغامبران و گواهان را ، « **وقضي بينهم بالحقّ** » وداوری بر گزارند میان ایشان براستی و داد ، « **وهم لايظلمون** (۶۹) » وازهیچ کس چیزی نکاهند .

« **ووفيت كلّ نفسٍ ماعملت** » وتمام بسپارند بهر تنی پاداش آنچه کرد ، « **وهواعلم بما يفعلون** (۷۰) » والله داناتر دانای است بآنچه میکردند .

« **وسيق الذين كفروا الى جهنم زمراً** » ورانند ایشانرا که نگرویدندبدوزخ گروه گروه، « **حتى اذا جآؤها** » تاآنکه که آیند بآتش ، « **فتحت ابوابها** » باز کشایند درهای آن بر ایشان ، « **وقال لهم خزنتها** » وعذاب سازان دوزخ ایشانرا گویند « **الم يأتكم رسلٌ منكم** » نیامد بشمافرستادگان همچون شما ؟ « **يتلون عليكم آيات ربكم** » که میخواندند برشما سخن خداوند شما ، « **وينذرونكم لقآء يومكم هذا** » ومیترسانیدند شما را از دیدن این روز شما ؟ « **قالوابلى** » گویند آری آمد ، « **و لكن حقت كلمة العذاب على الكافرين** (۷۱) » لکن واجب گشت ودرست بر ناگرویدگان سخن الله در ازل که اهل عذاب اند .

« **قيل ادخلوا ابواب جهنم** » گویند در روید از درهای دوزخ، « **خالدين فيها** »ایشان جاودان دران،« **فبئس مثوى المتكبرين** (۷۲) »بدجای وبنگاه گردنکشان

را از حق.

« **وسیق الذین اتقوا ربهم** » ورانند ایشانرا که بپرهیزیدند از انباز گفتن باالله، « **الی الجنة** » سوی بهشت، « **زمراً** » گروه گروه، « **حتی اذا جآؤها** » تا آنکه که آیند ببهشت، « **وفتحت ابوابها** » و درهای آن باز کشایند بر رویهای ایشان، « **وقال لهم خزنتها** » وایشانرا گویند بهشت سازان : « **سلامٌ علیکم** » درود بر شما « **طبتم** » خوش زندگانی کشتید و پاك، « **فادخلوها خالدین (۷۳)** » در روید درین سرای جاودان.

« **وقالوا الحمدلله** » و گویند ستایش نیکوالله را، « **الذی صدقنا وعده** » او که راست گفت در وعدهٔ خویش با ما، « **واورثنا الارض** » وباز گرفته ازدشمنان زمین بهشت بما داد، « **نتبوء من الجنة حیث نشاء** » جای میگیریم از بهشت هر جائی که خواهیم، « **فنعم اجر العاملین (۷۴)** » نیکامزد کارکران.

« **وتری الملئکة** » وبینی فرشتکان را، « **حافین من حول العرش** » حلقه گرفته گرد عرش، « **یسبحون بحمد ربهم** » میستایند بستایش نیکو خداوند خویش را، « **وقضی بینهم بالحق** » وکاربر گزارد میان آفریدکان براستی و داد، « **وقیل الحمد لله رب العالمین (۷۵)** » والله گوید ستایش نیکوالله را خداوند جهانیان.

النوبة الثانية

قوله : «قل یا عبادی الذین اسرفوعلی انفسهم » ـ **ابن عباس** گفت : این آیت تا آخر سه آیت در شأن **وحشی** فروآمد که رسول خدا (ص) بعد از اسلام وحشی در وی نمی نگرست که وی **حمزه** را کشتة بود وبروی مثلت کرده وآن در دل رسول (ص) تأثیر کرده بود چنانکه طاقت دیدار وی نمیداشت. **وحشی** پنداشت که چون رسول بوی نمی نگرد اسلام وی پذیرفته نیست رب العالمین این آیت فرستاد تارسول بوی نگرست وآن وحشت از پوش برداشت. **ابن عمر** گفت : این آیات در شأن **عیاش بن ابی ربیعه** فرو آمد ودر شأن **ولید بن الولید** وجماعتی دیگر که در **مکه** مسلمان شدند اما هجرت نکردند و

مشرکان ایشانرا معذّب میداشتند تاایشانرا از اسلام بر گردانیدند ، صحابهٔ رسول گفتند الله تعالی از ایشان نه فرض پذیرد نه نافله هرگز که از بیم عقوبت مشرکان بترك دین خویش بگفتند ، رب‌العالمین در حق ایشان این آیات فرستاد ، **عمر خطاب** این آیت بنوشت و بایشان فرستاد ، ایشان بدین اسلام باز آمدند و هجرت کردند . **عبدالله عمر** گفت : ما که صحابهٔ رسول بودیم باول چنان میدانستیم و میگفتیم که حسنات ما جمله مقبول است که دران شك نیست ، پس چون این آیت فرو آمد که : « اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تبطلوا اعمالکم » گفتیم که آن چه باشد که اعمال ما باطل کند ، بجای آوردیم که آن کبائر است وفواحش ، پس ازان هر که ازوی کبیره‌یی آمد یا فاحشه‌یی گفتیم که کاروی تباه گشت وسرانجام وی بد شد ؛ تا آنروز که این آیت فرو آمد : «قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم » ، نیز آن سخن نگفتیم ، بلی بر گناهکار ترسیدیم و امید برحمت داشتیم . باین قول اسراف ؛ ارتکاب کبائر است . **عبدالله مسعود** گفت : روزی درمسجدشدم ؛ دانشمندی سخن میگفت ازروی وعید ، همه ذکر آتش میکرد وصفت اغلال و انکال ، ابن مسعود گفت او را گفتم : ای دانشمند این چه چیز است که بندگانرا از رحمت الله نومید میکنی ؛ نمی خوانی آنچه رب‌العزة فرمود : « یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله » ؟ خبر درست است که رسول خدا علیه‌الصلوة والسلام این آیت برخواند گفت : « ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ولا یبالی» وبروایتی دیگر **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام فرمود .

ان تغفر اللهم فاغفر جمّا   وایّ عبدٍ لك لا الّما (۱)

چون آمرزی خداوندا همه بیامرز وآن کدام بنده است که او گناه نکرد . و فی الخبر الصحیح **عن ابی‌سعید الخدری** عن النبی (ص) قال : « کان فی **بنی اسرائیل** رجلٌ قتل تسعة و تسعین انساناً ثم خرج یسأل فدلّ علی راهبٍ فاتاه فقال: انی قتلت تسعاً

---

۱ ــ درمغنی اللبیب ابن هشام چنین آمده :
وقال ابوخراش الهذلی و هویطوف بالبیت :
ان تغفر اللهم تغفر جما   وایّ عبدلك لا ألما
و درکتاب « دیوان الهذلیین » این بیت نیامده .

وتسعين نفساً وهل بي من توبة؟ قال: لا، فقتله، فكمّل به مائة، ثمّ سأل عن اعلم اهل الارض فدلّ على رجل عالم فقال له: قتلت مائة نفس فهل لي من توبة؟ قال: نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق الى ارض كذا وكذا فانّ بها ناساً يعبدون الله فاعبد الله معهم ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء، فانطلق حتى اذا اتى نصف الطريق اتاه الموت، فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملئكة العذاب فاتاهم ملكٌ في صورة آدميّ فجعلوه بينهم فقالوا: قيسوا بين الارضين فالى ايّتهما ادنى فهو لها، فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته ملائكة الرّحمة».

وعن ابى هريرة ان رسول الله (ص) قال: «قال رجل لم يعمل خيراً قطّ لاهله اذا مات فحرّقوه ثمّ اذروا نصفه في البرّ ونصفه في البحر، فوالله لئن قدر الله عليه ليعذّبنّه عذاباً لا يعذّبه احداً من العالمين، قال: فلمّا مات فعلوا به ما امرهم، فامر الله البحر فجمع ما فيه وامر البرّ فجمع ما فيه ثمّ قال له: لم فعلت هذا؟ قال: من خشيتك يارب وانت اعلم، فغفر له». وقال النبى (ص): «ما احبّ ان لي الدنيا وما فيها بهذه الآية». ويقال: هذه الآية تعمّ كلّ ذنب لا يبلغ الشرك ثمّ قيّد المغفرة بقوله: «وانيبوا الى ربكم»، فامر بالتوبة. قيل: هذه الآية متّصلة بما قبلها. وقيل: الكلام قدتمّ على الآية الاولى ثمّ خاطب الكفار بهذه الاية فقال: «انيبوا الى ربكم واسلموا له» فتكون الانابة هي الرجوع من الشرك الى الاسلام. وقيل: «اسلموا له» اى - اخلصوا له التوحيد. «من قبل ان يأتيكم العذاب» اى - من قبل ان تموتوا فتستوجبوا العذاب «ثمّ لا تنصرون» اى - لا تمنعون من العذاب.

«واتّبعوا احسن ما انزل اليكم من ربكم» يعنى القرآن والقرآن كلّه حسنٌ. قال الحسن: ان الذى انزل في القرآن على ثلثة اوجه: ذكر القبيح لتجتنبه وذكر الاحسن لتختاره وذكر مادون الاحسن لئلّا ترغب فيه، «من قبل ان يأتيكم العذاب بغتةً» فجاءةً «وانتم لا تشعرون» حين يفجاءكم. وقيل: من قبل ان يأتيكم العذاب الموت فتقعوا في العذاب.

«ان تقول نفسٌ يا حسرتى» او تقول هذه الكلمات الثلث مردودة على قوله: «من قبل»، كانه يقول عزوجل: من قبل ان تقول نفسٌ «يا حسرتى»؛ من قبل ان تقول نفسٌ «لو ان الله هدانى» من قبل ان تقول نفس «لو ان لي كرّةً»، وان شئت جعلته ممّا حذف منه «لا» فيكون التأويل في الكلمات الثلث: ان لا تقول نفسٌ، كقوله عزوجل: «يبيّن الله لكم ان تضلّوا» يعنى ان لا تضلّوا

و کقوله :« ان تمید بکم » یعنی ان لا تمید بکم ، و کقوله : « ان تـزولا » یعنـی ان لا تزولا . برحذف لا معنی آنستکه : مبادا که هر کس گویا فردا از شما که «یا حسرتی»، مبادا که هر کس گویا از شما فردا « لوان‌الله هدانی» ،مبادا که هر کس گویا از شمـا فردا که « او ان لی کرّة». وفی‌الخبر«ما من احد من اهل‌النار یدخل‌النار حتی‌یری‌مقعده من‌الجنّة‌فیقول:لوان‌الله‌هدانی‌لکنت‌من‌المتقین فتکون علیه‌حسرة» . تقول‌العرب : یاحسرةً یا لهفاً ، یـا حسرتی یالهفی ، یا حسرتای یا لهفای . تقول هذه‌الکلمة فی ندآءِ الاستغاثـة والحسرة ان تأسف‌النفس اسفاً تبقی منه حسیراً ، ای ـ منقطعاً وقیل : « یا حسرتی » یعنی یاایّتهاالحسرة هذا اوانك ، « علی‌ما فرّطت فی جنب‌الله » ای ـ قصّرت فی طاعةالله واقامة حقّه . و قیل : علی ما ضیّعت فی ذات‌الله . قال **مجاهد** : « فی جنب‌الله » ای ـ فی امر الله، کقول‌الشـاعر :

امّا تتّقین‌الله فی جنب عاشقٍ له کبدٌ حرّی علیك تقطّع

وقیل : معناه : قصّرت فی‌الجانب‌الّذی یؤدّی الی رضآءِ الله ، والعرب تسمّی‌الجانب جنباً . این کلمه بر زبان عرب بسیار رود وچنانست که مردمان گویند : در جنب فلان توانگر شدم ، از پهلوی فلان مال بدست آوردم . « و ان کنت لمـن السّاخرین » ای ـ المستهزئین بدین‌الله و کتابه ورسوله والمؤمنین قال **قتادة** : لم یکفهم ماضیعوا من‌طاعةالله حتی سخروا باهل طاعته .

« او تقول لو ان‌الله هدانی لکنت من‌المتقین » ای ـ مرّة تقول هذا و مرّة تقـول ذلك . وقیل : ان قوماً یقولون هذا وقوماً یقولون ذلك .

« او تقول حین تری‌العذاب » عیاناً : « لوان لی کرّةً » رجعةً الی‌الدنیا ،«فاکون من‌المحسنین » ای ـ الموحدین .

ثمّ یقال لهذا القائل : « بلی قدجآء تك آیاتی » یعنی‌القرآن « فکذّبت بها »وقلت انها لیست من‌الله ، « واستکبرت » ای ـ تکبّرت عن‌الایمان بها ،« و کنت من‌الکافریـن». یروی ان‌النبی (ص) قرأ « قد جآءتك آیاتی فکذبتِ‌واستکبرتِ و کنتِ » بالتأنیث‌فیکون خطاباً للنفس و من‌فتح التاآت ردّها الی معنی‌النفس وهو الانسان .

« ویوم‌القیمة تری‌الذین کذبوا علی‌الله » بان له ولداً وصاحبةً وشریکاً ،«وجوههم مسودّةٌ » ـ من قوله : « یوم تبیضّ وجوهٌ و تسودّ وجوهٌ». و قیل : « وجوههم مسودّةٌ » ممّا ینالهم من نفخ‌النّار . « الیس فی جهنّم مثویً » ای ـ مقاماً و منزلاً « للمتکبّرین » عن‌الایمان ؟ یعنی : الیس حقاً ان نجعل جهنّم مکاناً لهم ؟

« و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم » ـ قرأ **حمزة و الکسائی و ابوبکر** : « بمفازاتهم »بالالف علی‌الجمع ، ای ـ بالطرق التی تؤدّیهم الی‌الفوز والنجاةوهی‌اکتساب الطاعات و اجتناب‌المعاصی . و قرأ الآخرون : « بمفازتهم » علی‌الواحد وهی بمعنی‌الفوز ، ای ـ ننجّیهم بفوزهم من‌النار باعمالهم الحسنة و قیل : هی شهادة ان‌لااله الاالله . « لایمسّهم‌السوء ولاهم یحزنون » ای ـ لایمسّ ابدانهم اذی ولاقلوبهم حزنٌ .

« الله‌خالق کلّ‌شیءٍ » و کلّ شیءٍ بائن‌منه ، «وهوعلی کلّ شیءٍ و کیل» ای ـ کلها موکولة الیه فهو القآئم بحفظها .

« له مقالید السموات والارض » ـ المقالید ـ المفاتیح ، واحدها مقلادٌ ، ای ـ له مفاتیح خزآئن‌السموات والارض یفتح‌الرزق علی من یشآء و یغلقه علی من یشآء . قال اهل‌اللغة : المقلاد ـ المفتاح ، والمقلاد ـ القفل ، قلد بابه ، ای ـ اغلقه و قلده اذافتحه . وقیل : مقالیدالسموات‌الامطار و مقالیدالارض النبات ، و معنی‌الآیة : لاینزل من‌السمآءِ ملك ولا قطرة ولا ینبت من‌الارض‌نبات‌الاباذنه . روی‌عن **عثمان‌بن عفان** ان رسول‌الله(ص) سئل عن تفسیر هذه‌الآیة ، فقال :«تفسیرالمقالید لااله الّا الله‌والله اکبر وسبحان‌الله‌وبحمده استغفرالله لاحول ولاقوة الا بالله الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده‌الخیر و هو علی کلّ شیءٍ قدیر» . و فی‌الخبر ان‌رسول‌الله (ص)قال :«اتیت بمفاتیح خزآئن‌الارض فعرضت علیّ فقلت : لا ، بل اجوع یوماً واشبع یوماً » . « والذین کفروا بآیات‌الله »ای ـ جحدوا قدرته علی ذلك ، « اولئك هم‌الخاسرون » فی‌الآخرة .

« قل افغیرالله »ـقال **مقاتل**: ان**قریشا** : دعته الی دین آبائه فنزلت‌هذه‌الآیة «قل» لهم یا **محمد** بعد هذا البیان : «افغیر الله تأمرونی اعبد ایها الجاهلون » ؟ قرأ**ابن عامر** « تأمروننی » بنونین خفیفتین. وقرأ **نافع** : « تأمرونی » بنون واحدة خفیفة علی‌الحذف

و قرأ الآخرون : « تأمروّنی» بنون واحدة مشدّدة علی الادغام .

« ولقد اوحی الیك والی الذین من قبلك » یعنی: واوحی الی الذین من قبلك بمثل ذلك « لئن اشرکت لیحبطنّ عملك » الذی عملته قبل الشرك . فهذا خطابٌ مع الرسول، والمراد به غیره . و قیل : هذا ادبٌ من الله لنبیّه و تهدیدٌ لغیره لان الله عزوجل عصمه من الشرك . «ولتکوننّ من الخاسرین » .

« بل الله فاعبد » ای ـ وحّد واخلص له العبادة ، « و کن من الشاکرین » لله فیما انعم به علیك من الهدایة و النبوة .

« و ما قدروا الله حقّ قدره » ای ـ ما عرفوه حقّ معرفته وماعظّموه حقّ عظمته حیث اشرکوا به غیره ، ثمّ اخبر عن عظمته فقال : « والارض جمیعاً قبضته یوم القیمة » ـ القبضة ـ مصدرٌ اقیم مقام المفعول ، ای ـ الارض مقبوضة فی قبضته یوم القیمة. « والسموات مطوّیاتٌ بیمینه » ـ من الطّیّ وهو الادراج ، بیانه قوله : « یوم نطوی السمآء کطیّ السجلّ للکتب». « سبحانه » ای ـ تنزیهاً له و تعظیماً من ان یکون له نظیرٌ فی ذاته و صفاته ، « و تعالی عمّا یشرکون » ای ـ وهو متعالٍ عمّا یصفه المشرکون . روی **عبدالله بن مسعود** و **عبدالله بن عباس** رضی الله عنهما ان حبراً من الیهود اتی رسول الله (ص) فقال : یا **محمد** اشعرت ان الله یضع یوم القیمة السموات علی اصبع والارضین علی اصبع والجبال علی اصبع والمآء والثری والشجر علی اصبع و جمیع الخلائق علی اصبع ثمّ یهزهنّ و یقول : انا الملك این الملوك ؟ فضحك رسول الله (ص) تعجّباً منه و تصدیقاً له ، فانزل الله هذه الآیة : « و ما قدروا الله حقّ قدره والارض جمیعاً قبضته یوم القیمة » وفی روایة **ابی هریرة** عن رسول الله (ص) انه قال: « یقبض الله السموات بیمینه والارضین بیده الاخری ثمّ یهزهنّ و یقول : انا الملك این ملوك الارض » . و قیل : لله یدان کلتاهما یمینان. و فی الخبر : « کلتا یدی ربنا یمین » .

وقال الشاعر :

له یمینان عدلاً لاشمال له وفی یمینیه آجالٌ وارزاقٌ

و قال **ابن عباس** : ما السموات السبع والارضون السبع فی یدالله الّا کخردلة فی یداحدکم « سبحانه و تعالی عمّا یشرکون » .

«و نفخ فی الصور» ـ هذه هی النفخة الثانیة وهی نفخة الصعقة بعد نفخة الفزع باربعین سنة. قال بعض المفسّرین: النفخة اثنتان، الاولی للموت و الثانیة للبعث و بینهما اربعون سنةً. والاکثرون علی انها ثلث نفخات، الاولی للفزع و الثانیة للموت و الثالثة للبعث. «فصعق» ای ـ مات «من فی السموات و من فی الارض» ـ یقال: صعق فلان و صعق اذا اصابته الصعقة و الصاعقة هی الصوت معه العذاب او معه النار. «الّا من شآء الله» ـ قال **الحسن**: یعنی الله وحده وقیل: «الّا من شآء الله» یعنی من فی الجنة من الخزنة والحور و الغلمان ومن فی جهنم من الخزنة. وقیل: هم حملة العرش. و قیل: هم الشهدآء و هم متقلّدون السیوف حول العرش. و قیل: هم **جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت** وفی الخبر: «ان الله عزوجلّ یقول حینئذٍ: یا ملك الموت خذ نفس اسرافیل، ثمّ یقول من بقی؟ فیقول: جبرئیل ومیکائیل وملك الموت فیقول خذ نفس میکائیل حتی یبقی ملك الموت وجبرئیل و یقول مت یا ملك الموت فیموت ثم یقول یا جبرئیل من بقی؟ فیقول: تبارکت وتعالیت ذا الجلال و الاکرام وجهك الدآئم الباقی وجبرئیل المیّت الفانی، فیقول: یا جبرئیل لابدّ من موتك، فیقع ساجداً یخفق بجناحه فیموت».

قوله: «ثمّ نفخ فیه اخری» ـ هذه هی النفخة الثالثة و هی النفخة البعث، «فاذاهم قیامٌ» من قبورهم «ینظرون» الی البعث. وقیل. ینتظرون امر الله فیهم.

«واشرقت الارض بنور ربها» وذلك حین ینزل الله سبحانه علی کرسیّه لفصل القضآءِ بین عباده. وقیل: یتجلّی فتشرق عرصات القیامة بنوره عزوجل. «ووضع الکتاب» کقوله: «ونضع الموازین القسط». وقیل. «ووضع الکتاب» یعنی کتب الاعمال للمحاسبة و الجزآءِ. وقیل: وضع ایدی اصحابه حتّی یقرؤا منها اعمالهم. وقیل: الکتاب اللوح المحفوظ تقابل صحف اعمالهم بما فی اللوح المحفوظ.

«وجیءَ بالنّبیّین والشهدآءِ» ـ قال **ابن عباس**: یعنی الذین یشهدون للرسل بتبلیغ الرسالة وهم امّة **محمد** (ص). وقال **عطآء**. یعنی الحفظة یدلّ علیه قوله: «و جآءت کلّ نفسٍ معها سآئقٌ و شهیدٌ». وقیل: الشهداء هم الابرار فی کلّ زمان یشهدون علی اهل ذلك الزمان. وقیل: تشهد علی العباد یوم القیمة الجوارح والمکان والزّمان.

«وقضی بینهم بالحقّ» ـ بالعدل «وهم لایظلمون» ای ـ لایزاد فی سیّآتهم ولا ینقص

من حسناتهم .

« و وفيت كلّ نفس ما عملت » اى ـ ثواب ما عملت « و هو اعلم بما يفعلون » ـ قال عطآء : اى ـ هو عالمٌ بافعالهم لايحتاج الى كاتب ولا شاهد . قال ابن عباس : اذا كان يوم القيمة بدّل الله الارض غير الارض و زادفى عرضها و طولها كذا و كذا فاذا استقرّت عليها اقدام الخلآئق برّهم وفاجرهم اسمعهم الله تعالى كلامه يقول : «ان كتابى كانوا يكتبون عليكم ما اظهرتم ولم يكن لهم علم بما اسررتم فاناعالمٌ بما اظهرتم و بما اسررتم ومحاسبكم اليوم على ما اظهرتم و على ما اسررتم ثمّ اغفر لمن اشآء منكم» .

« و سيق الذين كفروا الى جهنم » سوقاً عنيفاً يسحبون على وجوهم الى جهنم « زمراً » اى ـ جماعةً بعد جماعة مع امامها . و قيل : بعضهم قبل الحساب و بعضهم بعد الحساب . « حتّى اذا جآؤها فتحت ابوابها » وهى سبعة لقوله : « لها سبعة ابواب » وكانت قبل ذلك مغلقةً ففتحت للكفار. قرأ اهل الكوفة : « فتحت» و« فُتحت » كلاهما بالتخفيف . وقرأ الاخرون بالتشديد على التكثير . « و قال لهم خزنتها » توبيخاً و تقريعاً لهم : « الم يأتكم رسلٌ منكم » اى ـ من انفسكم « يتلون عليكم آيات ربكم وينذرونكم لقاء يومكم هذا » ؟ يأخذون اقرارهم بانهم استحقّوا العذاب : « قالوا بلى و لكن حقّت كلمة العذاب على الكافرين » ـ تقديره : ولكن كفرنا فحقّت كلمة العذاب على الكافرين . و « كلمة العذاب » علم الله السابق كقوله : « غلبت علينا شقوتنا » و كقوله:«انا كلٌّ فيها ان الله قدحكم بين العباد » . وقيل : كلمة العذاب قوله سبحانه : « لاملأن جهنّم من الجنّه والناس اجمعين » .

« قيل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها » اى ـ عالمين انكم مخلّدون فيها، «فبئس مثوى المتكبّرين » ـ النّار .

« وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنّه زمراً » ـ دوزخيانرا گفت :« سيق »وبهشتيانرا گفت : « سيق » ، ازدواج سخن را چنين گفت نه تسويت حال را ، و فرق است ميان هر دو سوق ، دوزخيانرا ميرانند بقهر و عنف بر روى ؛همى كشند ايشانرا بزجر و سياست تا بآتش سقر لقوله : « يسحبون فى الحميم » « يسحبون فى النار على وجوهم » «ذوقوامس

سقر ». بهشتیانرا همی برند بعزّ و ناز برنجائب نور و برپرهای فرشتگان تا بجنّة الخلد. قال‌النبی (ص): « عجب ربنا من اقوام یقادون الی الجنه بالسلاسل ».

« حتی اذا جآؤها و فتحت ابوابها » ـ این واو ثمانیه گویند دلالت کند که در های بهشت هشت اند بر وفق خبر **مصطفی** علیه الصلوه والسلام قال: « ان للجنّه لثمانیه ابواب ما منها بابان الا بینهما سیر الراکب سبعین عاماً و ما بین کلّ مصراعین من مصاریع الجنّه مسیرة سبع سنین ». و فی روایةٍ « مسیرة اربعین سنة ». و فی روایةٍ « کما بین مکة وُبصری ». وقال صلی‌الله علیه و سلم: « باب امّتی الّذی یدخلون منه الجنة عرضه مسیرةالراکب المجوّد ثلثاً ثمّ انهم لیضغطون علیه حتی تکادمنا کبهم تزول » وقال (ص): « انا اوّل من یأتی باب‌الجنةفاستفتح فیقول الخازن: من انت؟ فاقول **محمد**، فیقول: نعم بك امرت ان لاافتح لاحد قبلك ». و فی روایةٍ اخری: « اناأول من یحرّك حلق الجنة فیفتح الله لی فیدخلنیها ». و قال صلی‌الله علیه و سلم: « تفتح ابواب الجنة کلّ اثنین و خمیسٍ ».

« حتّی اذا جآؤها وفتحت ابوابها » ـ هذا کلامٌ جوابه محذوف، تقدیره: حتّی اذا جآؤها و فتحت ابوابها سعدوا بدخولها. وقیل: جوابه: « قال لهم خزنتها »، والواو فیه ملغاة، تقدیره: حتی اذا جآؤها و فتحت ابوابها قال لهم خزنتها: « سلامٌ علیکم طبتم » ـ مؤمنان چون بدر بهشت رسند؛ خازنان بهشت بر ایشان سلام کنند بفرمان الله و گویند: « طبتم » ای ـ طبتم عیشاً وطاب لکم‌المقام ـ خوش جائی که جای شماست وخوش عیشی که عیش شماست. **امیرالمؤمنین علی** (ع) گفت: بر در بهشت درختی است که از بیخ آن دو چشمهٔ آب روانست؛ مؤمن آنجا رسد بیکی از ان دو چشمه غسل کند تا ظاهر وی پاك شود و روشن، و ازدیگر چشمه شربتی خورد تا باطن وی از همه آلایش پاك گردد و نیکو شود، آنگه رضوان و اصحاب وی اورا استقبال کنند و گویند: « سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین ».

« وقالواالحمد لله الّذی صدقنا وعده » ای ـ انجزلنا ما وعدنافی الدنیا من نعیم العقبی « و اورثنا الارض » ای ـ ارض الجنة، وذلك قوله: « ان الارض یرثها عبادی الصالحون ». « نتبوّء

من الجنة حيث نشآء فنعم اجر العاملين »ای ـ ثواب المطيعين .

« و ترى الملآئكة حافين من حول العرش » ای ـ محيطين بالعرش محدقين بحفافيه، ای ـ جانبيه وذلك بعد ان احياهم الله . تقول : حفّوابی واحفّوا بی ، ای ـ احاطوابی . و قيل : الحافّ بالشیء ـ الملازم له . « يسبّحون بحمد ربهم » تلذّذاً لاتعبّداً لانّ التكليف متروك فی ذلك اليوم . « وقضی بينهم » يعنی بين اهل الجنّة والنّار ، «بالحقّ » ای ـ بالعدل، فاستقرّ فی الجنة اهل الجنة واهل النار فی النار. «وقيل الحمدلله رب العالمين» ـ تأويل هذا الكلام ان الله عزوجل لايندم علی امرٍ قد قضاه ولا يتردّد فی حكمٍ امضاه ، كقوله : « ولايخاف عقبيها » ، مجاز قوله:«قيل »ای ـ قال الله : الحمدلله رب العالمين ». و قال الزجاج : ان الله ابتدأ خلق الاشيآء بالحمد فقال : « الحمد لله الذی خلق السموات والارض » ، كذلك ختم بالحمد فقال لمّا استقرّ اهل الجنة فی الجنة و اهل النار فی النار: « الحمدلله رب العالمين ». و قيل : هذا من كلام الملآئكة ، ای ـ الحمدله دآئم و ان انقطع التكليف . وقيل : هو من كلام اهل الجنة شكراً علی ما صاروا اليه من نعيم الجنة .

النوبة الثالثة

قوله : « قل ياعبادی الذين اسرفوا علی انفسهم . . . » الآيه ـ بدان كه از آفريدگان حق جل جلاله كمال كرامت دو گروه راست : يكی فريشتگان و ديگر آدميان ، ولهذا جعل الانبيآء والرسل منهم دون غيرهم ، وغايت شرف ايشان در دو چيز است :درعبوديت و در محبت ، عبوديت محض صفت فريشتگان است و عبوديت و محبت هر دو صفت آدميان است فريشتگان را ، عبوديت محض داد كه صفت خلق است و آدميانرا بعد از عبوديت خلعت محبت داد كه صفت حق است تا از بهر اين امت ميگويد : « يحبهم و يحبونه » و در عبوديت نيز آدميان را فضل داد بر فرشتگان كه عبوديت صفت فرشتگان بی اضافت گفت:« بل عبادٌ مكرمون » و عبوديت آدميان با اضافت گفت : « يا عبادی » ، آنكه بر مقتضی محبت فضل خود بر ايشان تمام كرد و عيبهای ايشان و معصيتهای ايشان بانوار محبت بپوشيد و پردهٔ ايشان ندريد ، نه بينی كه زلّت بر ايشان قضا كرد وبا آن همه زلات

نام عبودیت ازیشان بنیفکند و باذکر زلّت و معصیت تشریف اضافت ازیشان وانستد (۱) فرمود : « قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله » و آنکه پرده برایشان نگه داشت که عین گناهان اظهار نکرد بلکه مجمل یاد کرد سر بسته و آن عین پوشیده گفت : « اسرفوا » ـ اسراف کردند گزاف کردند ؛ از بهر آنکه در ارادت وی مغفرت ایشان بود نه پرده درید نه اسم عبودیت بیفکند ، سبحانه ما ارأفه بعباده .

آورده‌اند که موسی علیه‌السلام گفت : الهی تریدالمعصیة من العباد و تبغضها ـ معصیت بندگان بارادت تست آنکه آنرا دشمن میداری و بنده رابمعصیت دشمن میگیری؟! حق جل جلاله فرمود : یا موسی ذاك تأسیسٌ لعفوی ـ آن بنیاد عفو و کرم خویش است که می نهم خزینهٔ رحمت ما پر است اگر عاصیان نباشند ضایع ماند .

در خبر است : « لولم تذنبوا لجآء الله بقوم ٍ یُذنبون کی یغفر لهم » . باش تافردای قیامت که امر حق بخصمی بنده بیرون آید و فضل حق جل جلاله بنده را درپناه گیرد شریعت دامن بگیرد رحمت شفاعت کند . درخبر است که نامه بدست بنده‌یی دهند ، آن معصیتها بیند ، شرمش آید که برخواند ، ازحق جل جلاله خطاب آید که آن روز که میکردی و شرم نداشتی فضیحت نکردم و بپوشیدم ، امروز که می شرم داری فضیحت کی کنم ؟! وبه قال النبی (ص) : « ماستر الله علی عبد ٍ فی الدنیا ذنباً فیعیّره به یوم القیمة » . کسری عیدی عظیم ساخته بود ، فرّاشی جامی زرین برداشت و کس ندید مگر کسری که دران غرفه بخلوت نشسته بود ، بسیار بجستند و نیافتند ، کسری گفت بسیار مجوئید که او که یافت بازنخواهد داد و او که دید نخواهد گفت . پس روزی آن فراش برسر کسری ایستاده بود آب بر دست وی میریخت وجامه‌های نیکوساخته ، کسری گفت : ای فلان این از انست ؟ فراش گفت : این وصد چندین ازانست .

« وانیبوا الی ربکم . . » ـ انابت بر سه قسم است : یکی انابت پیغامبران ، ابراهیم را گفت : « ان ابرهیم لحلیمٌ اوّاهٌ منیبٌ » . داود را گفت : « وخرّ راکعاً و اناب » . شعیب را گفت : « علیه تو کّلت و الیه انیب » . مصطفی را فرمود : « واتّبع سبیل من اناب الیّ » . نشان انابت پیغامبران سه چیز است : بیم داشتن با بشارت آزادی ، خدمت

۱ ـ نسخهٔ ج : فانستد .

کردن با شرف پیغامبری ، بار بلا کشیدن بر دلهای پرشادی ، وجز از پیغامبران کس را طاقت این انابت نیست . دیگر قسم انابت عارفان است : در همه حال بهمه دل با الله کشتن ، قال‌الله تعالی : « و ما یتذکّر الّا من ینیب » . ونشان انابت عارفان سه چیزاست: از معصیت بدرد بودن و ازطاعت خجل بودن و درخلوت باحق‌انس داشتن. **رابعهٔعدویه** در حالت انس بجائی رسید که میگفت : حسبی من‌الدنیا ذکرك و من‌الآخرة رؤيتك - خداوندا در دنیا مرا ذکر تو بس و درعقبی مرا دیدار تو بس . ای جوانمرد ! کسی که راز ولی نعمت مونس وی بود؛دیدار نعمت و نعیم بهشت او را چه سیری کند؟

پیرطریقت کفت : الهی ببهشت و حورا چه نازم ، اکر مرا نفسی دهی از ان نفس بهشتی سازم .

والله ما طلعت شمسٌ ولاغربت الّا و ذکرك مقرونٌ بانفاسی
ولا جلست الی قومٍ اُحدّثهم الّا و انت حدیثی بین جُلّاسی

ای جلالی که هر که بحضرت تو روی نهاد همه ذره‌های عالم خاك قدم او توتیای چشم خود ساختند ، وهر که بدرکاه عزّت تو پناه جست همه آفریدکان خود را علاقهٔ فتراك دولت او ساختند . آن عزیزی کوید از سر حالت انس خویش و دیکرانرا پند میدهد که :

اکر درقصر مشتاقان ترا یکروز بارستی ترا با اندُهان عشق این جادو چه کارستی
وکررنکی زکلزار حدیث او بدیدی تو بچشم تو همه کلها که در باغست خارستی

سدیکر قسم انابت توحید است که دشمنانرا وبیکانکانرا با آن خواند کفت : « وانیبوا الی ربکم واسلموا له » . ونشان انابت توحید آنست که باقرار زبان و اخلاص دل خدایرا یکی داند ، یگانهٔ یکتا در ذات بی شبیه و در قدر بی نظیر و در صفات بی همتا . کفته‌اند : توحید دوباب است ، توحید اقرار و توحید معرفت ، توحید اقرار عامّهٔ مؤمنان راست ، توحید معرفت عارفان و صدّیقان راست ، توحیداقرار بظاهر آید تا زبان ازو خبر دهد ، توحید معرفت بجان آید تاوقت وحال ازو خبردهد ، او که ازتوحیداقرار خبر دهد دنیا اورا منزل است وبهشت مطلوب ، او که از توحید معرفت خبر دهد بهشت

او را منزل است ومولی مقصود .

واسکر القوم دور کأس، و کان سکری من المدیر

آنکس را که کار با گل افتد گل بوید و آنکس که کارش با باغبان افتد بوسه بر خار زند، چنانك آن جوانمرد گفت :

از برای آنکه گل شاگرد رنگ روی اوست

گر هزارت بوسه باشد بر سر یك خار زن

«ان تقول نفسٌ یا حسرتی علی ما فرّطت فی جنب الله» ـ تا نپنداری که این نوحه بدین زاری وخواری خود کافران را خواهد بود و بس ، وقومی فسّاق و فجّار که پیراهن مسلمانی بر تن ایشان باشد و آنکه خرقه‌های معصیت و فجور بران دوخته و روزگار عمر خود بغفلت وجهل بسر آورده و سود ایمان از دست ایشان رفته و از مسلمانی بابضاعت مزجاة دست و پای زده ، ایشان این کلمات دریغ و تحسّر نخواهند گفت ! ای مسکین هزار سال باران رحمت باید که ببارد تا گردی که تو از معصیت انگیخته‌یی بنشاند ، هیچ ادبار صعب تر ازین نیست که ترا بیافریدند تا بهشت را بتو بیارانید و تو خود را بجائی رسانیدی که آتش دوزخ بتو گرم کنند. درخبر است که آتش دوزخ مرکب هیبت خویش بنزدیك عاصیان چنان تازد که شیر از گرسنگی بشکار تازد . باش تا فردای قیامت که کرده و گفتهٔ خویش بینی و آن عثرتهای رنگارنگ و معصیتهای لونالون که امروز دست جهالت و ناپاکی آنرا از تو پوشیده میکنند ؛ فرداچون ازخواب مرگ برخیزی و دیده بگشائی در روزنامهٔ خویش اول سطر آن بینی ، بزبان خجالت و ندامت گوئی : کاشك شب مرگ مراهرگز سحر نبودی !

قوله : «واشرقت الارض بنور ربها» ـ الیوم اشراق وغداً اشراق غداً فی القیامة اشراق الارض والیوم اشراق القلب غداً فی القیامة اشراق الارض بنورربها والیوم اشراق القلب بحضورها عند ربها غداً اشراق التجلّی للمؤمنین عموماً والیوم اشراق التجلّی للعارفین خصوصاً.

روی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص): «ان الله عزوجل یجمع الامم یوم القیمة فینزل عزوجل من عرشه الی کرسیّه و کرسیّه وسع السموات والارض فیقول

لهم : اترضون ان تتولّی کلّ امّةٍ ماتولّوا فی الدنیا اعدل ذلك من ربکم؟ فیقول : نعم ،فتتّبع کلّ امّةٍ ما کانت تعبد » قال : « فذلك حین اشرقت الارض بنور ربها » ـ آن روز که صبح قیامت بدمد وعظمت رستاخیز بپای شود و سراپردهٔ قهاری دران عرصات سیاست بزنند و کرسی عظمت بیرون آرند و ازانوار تجلّی ذوالجلال عالم قیامت روشن شود؛ از اسرار آن انوار همان کس برخورد که امروز در دنیا آفتاب معرفت در مشرقهٔ دل وی تافته ونظر الهی بجان وی پیوسته ؛ آن نظر چون از کمین غیب تاختن آرد مردرا بیقرار کند حلقهٔ دوستی دردلش بجنباند ، آن دوستی خاطر گردد آن خاطر همّت گردد آن همّت نیّت گردد آن نیّت عزیمت گردد آن عزیمت قوّت گردد آن قوّت حرکت گردد مرد را بینگیزد ، شبی سحرگاهی آن عاشق صادق را قلقی پدید آید ، خواب از دیده‌اش برمد ، جامهٔ نرم وخوابگاه خوش بگذارد ، وضوئی برآرد متضرّع وار بحضرت عزت آید، یاربها روان کند ،آنساعت ازجبّار کائنات ندای کرامت آید که : « بعینی مایتحمّله المتحمّلون من اجلی » ـ بندهٔ من آن همه برای من میکند من می بینم و میدانم ، کرامت وی در دنیا اینست و درعقبی آنست که اورا در شمار آن جوانمردان آرند که رب العزة میگوید: « وسیق الذین اتّقوا ربهم الی الجنّة زمراً » .

خبر درست است از **سعیدمسیب** سیّد تابعین که **بوهریرة** دوسی بر من رسید مرا گفت : ازالله آن میخواهم که در بازار بهشت ما را با هم آرد تا با یکدیگر باشیم دران منزل جاودان و نعیم بیکران ، گفتم : یا با هریرة و در بهشت بازاری هست؟ گفت: نعم اخبرنی رسول‌الله (ص) « ان اهل الجنّة اذا دخلوها نزلوا فیها بفضل‌الله اعمالهم ثمّ یؤذن لهم فی مقدار یوم الجمعة من ایّام الدنیا فیزورون ربهم عزوجل ویبرزلهم عرشه ویتبدّی لهم فی روضةٍ من ریاض الجنّة فتوضع لهم منابر من نور و منابر من لؤلؤ و منابر من یاقوت ومنابر من زبرجد و منابر من ذهب و منابر من فضّة و یجلس ادناهم و مافیهم من دنیّ علی کثبان المسك والکافور مایرون ان اصحاب الکراسیّ بافضل منهم مجلساً» ، قال **ابو هریرة** قلت : یا رسول الله و هل نری ربنا ؟ قال : « نعم ، هل تتمارون فی رؤیة الشمس و القمر لیلة البدر » ؟ قلنا : لا . قال : « کذلك لا تمارون فی رؤیة ربکم تبارك و تعالی

ولا یبقی فی ذلك المجلس رجلٌ الّا حاضره الله محاضرة حتی یقول للرّجل منهم: یا فلان بن فلان اتذکر یوم قلت کذا و کذا؟ فیذکره بعض غدراته فی الدنیا فیقول: یا رب اولم تغفرلی؟ فیقول: بلی فبسعة مغفرتی بلغت منزلتك هذه فبیناهم علی ذلك غشیتهم سحابة فامطرت علیهم طیباً لم یجدوا مثل ریحه قطّ و یقول: ربنا قوموا الی ما اعددت لکم من الکرامة فخذوا ما اشتهیتم فنأتی سوقاً قد حفّت به الملئکة مالم تنظر العیون الی مثله ولم تسمع الآذان ولم یخطر علی القلوب فیحمل لنا ما اشتهینا لیس یباع فیها ولا یشتری و فی ذلك السوق یلقی اهل الجنة بعضهم بعضاً، قال: فیقبل الرّجل ذو المنزلة المرتفعة فیلقی من هو دونه و ما فیهم دنیّ فیروعه ما علیه من اللباس فما ینقضی آخر حدیثه حتی یتحیّل علیه ما هو احسن منه وذلك انه لاینبغی لاحدٍ ان یحزن فیها ثمّ نتصرف الی منازلنا فتتلقانا ازواجنا فیقلن: مرحباً واهلاً لقد جئت وانّ بك من الجمال افضل ممّا فارقتنا علیه فنقول: انا جالسنا الیوم ربنا الجبّار ویحقّنا ان ننقلب بمثل ما انقلبنا».

٤٠ - سورة المؤمن - (مكية)

١ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« حمٓ[١] » بحلم من بملك من .

« تنزيل الكتاب من الله » فرو فرستادن این نامه ازخداست ، « العزيز العليم[٢] » آن تاونده دانا .

« غافر الذنب » آمرزنده گناه ، « و قابل التوب » و پذیرنده بازگشت ، « شديد العقاب » سخت عقوبت ، سخت گیر ، « ذى الطول » با بی نیازی و نیکو کاری ، « لااله الا هو » نیست خدائی جز او ، « اليه المصير[٣] » با اوست باز گشت .

« ما يجادل فى آيات الله » پیچ نیارد درسخنان الله ، « الا الذين كفروا » مگر ایشان که کافر شدند ، « فلا يغررك » مفریبا[١] ترا ، « تقلبهم فى البلاد[٤] » گشتن ایشان ایمن درجهان [امروز] .

« كذبت قبلهم قوم نوح » دروغ زن گرفت پیش از ایشان قوم نوح نوح را ، « والاحزاب من بعدهم » و سپاهها ازپس ایشان ، « وهمت كلّ امة برسولهم » و آهنگ کرد هر گروهی ازیشان بپیغامبر خویش ، « ليأخذوه » تا اورا بگیرند [وبکشند] ، « وجادلوا بالباطل » و بدروغ خویش پیکارها کردند ، « ليدحضوا به الحقّ » تا حق و سخن راست با آن دروغ تباه کنند ، « فاخذتهم » فرا گرفتم ایشانرا « فكيف كان عقاب[٥] » چون بود گرفتن من بعقوبت .

---

١ ـ نسخهٔ الف : مفرهیبا .

« **کذلك** » همچنانك تهدیدالله درست گشت درین جهان برنا گرویدگان ، « **حقت کلمة ربك علی الذین کفروا انهم اصحاب النار** (٦) » همچنان درست گشت برایشان که ایشان اصحاب آتش اند .

« **الذین یحملون العرش** » ایشان که عرش مـی بـردارند ، « **و من حوله** » وایشان که گرد بر گرد عرش اند ، « **یسبحون بحمد ربهم** » بستایش خداوندخویش او را بپاکی مـی ستایند « **ویؤمنون به** » و مـی بگرونـد باو « **ویستغفرون للذین آمنوا** » وآمرزش میخواهند گرویدگانرا [که در زمین اند] ، « **ربنا** » [میگویند:] خداوند ما ، « **وسعت کلّ شیءٍ رحمةً و علماً** » رسیده‌یی بهرچیز ببخشایش ودانش ، « **فاغفر للذین تابوا** » پس بیامرز ایشانرا که باز گشتند از شرك ، « **واتبعوا سبیلك** » وبر پی راه تو رفتند [اسلام] ، « **وقهم عذاب الجحیم** (٧) » و بازدار ازیشان عذاب آتش .

« **ربنا** » خداوند ما ، « **وادخلهم جنات عدنٍ** » درارایشانرا دران بهشتهای همیشی ، « **التی وعدتهم** » آنکه وعده داده‌یی ایشانرا ، « **ومن صلح** » و هر که نیك بود و ایمان آرد ، « **من آبآئهم** » از پدران ایشان ، « **وازواجهم** » و جفتان ایشان ، « **وذریاتهم** » وفرزندان ایشان ، « **انك انت العزیز الحکیم** (٨) » که تو خداوند توانای دانائی .

« **وقهم السیآت** » و بازدار ازیشان بدها [ی آن جهان] ، « **ومن تق السیآت یومئذٍ** » وهر که بازداشتی ازو بدهای آن‌روز [وآن‌جهان] ، « **فقد رحمته** » ببخشودی بر وی ، « **وذلك هو الفوز العظیم** (٩) » وآنست آن پیروزی بزرگوار .

« **ان الذین کفروا** » ایشان که کافر شدند در دنیا ، « **ینادون** » آواز می دهند ایشانرا [در دوزخ فردا] ، « **لمقت الله** » براستی که زشتی‌الله شما را در دنیا ، « **اکبر من مقتکم انفسکم** » مه بود ازین زشتی شما امروز خویشتن را ، « **اذتدعون الی الایمان** » آنگه که شما را با ایمان میخواندند ، « **فتکفرون** (١٠) » و شما می کافر شدید .

« **قالوا ربنا** » گویند خداوند ما ؛ « **امتنا اثنتین** » بمیرانیدی ما را دوبار ،

« **واحييتنا اثنتين** » وزنده کردی‌مارا دوبار ، « **فاعترفنا بذنوبنا** » مقرّ آمدیم وبزبان خویش کویا بکناهان خویش ، « **فهل الی خروج من سبیل**(۱۱) » فرا بیرون آمد مارا هیچ راهی هست؟

« **ذلکم بانه** » [ایشانرا کویند :] این بشما آنرا بود ، « **اذا دعی الله وحده** » که آنکه که‌خدایرا یکتا میخواندند،« **کفرتم** »شما می کافر شدید ، « **وان یشرك به** » واکر می انباز کرفتند با او ، « **تؤمنوا** » باو می کرویدید ، « **فالحکم لله** » پس‌حکم وکار کزاردن [بخواست خویش] الله راست ، « **العلی الکبیر**(۱۲) » آن برتربزرکوار.

« **هوالذی یریکم آیاته** » او آنستکه مینماید شما رانشانهای توانائی‌خویش، « **وینزل لکم من السماء رزقا** » ومی‌فروفرستد شما را ازآسمان روزی ، « **ومایتذکر الا من ینیب**(۱۳) »و پند نپذیرد مکر او که دل بامن دارد .

« **فادعوا الله** »خدایرا خوانید ، « **مخلصین له الدین** »پاك‌داران اورا وفرمان برداری خویش ، « **ولوکره الکافرون**(۱۴) » واکر کراهیت دارند نا کرویدکان .

النوبة الثانیة

این سوره را **سورة المؤمن** خوانند ازبهر آنکه درین‌سوره ذکرمؤمن آل **فرعون** است ، چهار هزار و نهصد و شصت حرف است و هزار و صد و نود و نه کلمت و هشتاد وپنج آیت . وبقول **ابن‌عباس** جملهٔ سوره به **مکه** فرو آمد . **مجاهد و قتاده** کفتند: سوره مکی است مکر دوآیت که به **مدینه** فرو آمد :« ان الذین یجادلون فی آیات الله . » الی آخرالآیتین . **حسن** کفت : سوره مکی‌است مکریك آیت : « و سبّح بحمد ربك بالعشی والابکار » قال لان الصّلوات فرضت بالمدینة . واز منسوخات درین سوره سه آیت یکی : « فاصبر ان وعدالله حقّ » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف ، و **کذلك قوله** : « فاصبر ان وعدالله حقّ فامّا نرینّك بعض الذی نعدهم او نتوفینّك فالینا یرجعون » ، اول وآخر این آیت منسوخ است بآیت‌سیف .سوم : «فالحکم‌لله‌العلیّ الکبیر» نسخ‌معنی‌الحکم فی‌الدنیا بآیة السیف. وفی‌الخبرعن‌النبی (ص) قال : «ان لکلّ شیءٍ ثمرةً وان ثمرةالقرآن

ذوات حامیم هی روضات حسنات مخصبات متجاورات فمن احبّ ان یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم». وقال (ص) : «الحوامیم دیباج القرآن». وقال **ابن عباس**: لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم وقال **ابن مسعود** : اذا وقعت فی آل **حم** یعنی فی جماعة الحوامیم وقعت فی روضات دمثات اتانق فیها. فامّا مایختصّ بهذه السورة من الفضیلة ماروی **ابی بن کعب** قال قال رسول الله (ص) : «من قرأ **حم المؤمن** لم یبق روح نبی ولاصدیق ولا شهید ولامؤمن الا صلّوا علیه واستغفروا له».

قوله : «حم» ـ قال رسول الله (ص) : «حم اسم من اسماء الله عزوجل وهی مفاتیح خزائن ربك». وقیل : هو اسم الله الاعظم. وقیل: هواسم القرآن. و قیل : اسم السورة. وقیل : هو قسم اقسم الله عزوجل بحلمه و ملکه. و قال ابن عباس : **الر و حم و نون** حروف الرّحمن مقطّعة. و قال **الضحاك و الکسائی** معناه : ما هو کائن ، ای ـ قضی ما هو کائن قرأ **حمزة و الکسائی و ابوبکر** «حم» بکسر الحاء والباقون بفتحها.

«تنزیل الکتاب» ای ـ هذا تنزیل الکتاب «من الله». وقیل : «تنزیل الکتاب» رفع بالابتداء وخبره «من الله» ای ـ **القرآن** انزله الله لم یختلقه **محمد** کما قال الکافرون. و «العزیز» الّذی لا یغالب ولایمتنع علیه شیء ، «العلیم» الواسع المعلوم.

«غافر الذنب» یستره لایفضح صاحبه یوم القیمة، «وقابل التوب» ـ التوب والتوبة مصدران. وقیل : التوب جمع التوبة علی انها اسم مثل دوم و دومة و عوم و عومة. والمعنی : ما ذنب تاب منه العبد الا قبل توبته. وقیل : «غافر الذنب» الصغیر «وقابل التوب» من الذنب الکبیر. وقیل : «غافر الذنب» باسقاط العقاب «و قابل التوب» بایجاب الثواب. «شدید العقاب» ای ـ اذا عاقب فعقابه شدید. «ذی الطّول» ای ـ ذی النعم والقدرة والغنی والسعة والفضل. واصل الطول الغنی والسعة، تقول : هذا امر ماله طائل ، ای ـ لایغنی شیئاً فیوبه له، و قوله عزوجل : «و من لم یستطع منکم طولاً» ای ـ سعةً و غنیً. وقیل: اصل الطول الانعام الّذی تطول مدّته علی صاحبه. قال **ابن عباس** : «غافر الذنب» لمن قال لااله الاالله «وقابل التوب» ممّن قال لااله الاالله «شدید العقاب» لمن لایقول لااله الاالله «ذی الطول» ذی الغنی عمّن یقول لااله الاالله.

ثمّ وحّد نفسه فقال: «لااله الا هواليه المصير» المرجع فی الآخرة. **عمر خطاب** دوستی داشت باوی برادری کفته دردین مردی عاقل پارسا متعبّد، وقتی **بشام** بود آن دوست و کسی از نزدیك وی آمده بود. **عمر** حال آن دوست از وی پرسید کفت: چه میکند آن برادر ما وحال وی چیست؟ این مرد کفت: او برادر **ابلیس** است نه برادر تو، یعنی که فترتی در راه وی آمده و سر درنهاده درین زمر وخمر وانواع فساد. **عمر** کفت: چون باز کردی مرا خبر کن تا بوی نامه‌یی نویسم، پس این نامه نوشت: بسم‌الله الرحمن الرحیم من عبدالله عمر الی فلان بن فلان سلامٌ علیك انی احمد الیك الله الذی لااله الاهو غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لااله الاهو الیه المصیر. چون آن نامه بوی رسید کفت: صدق‌الله و نصح **عمر** - کلام خدا است ونصیحت **عمر** نیکو، بسیار بکریست وتوبه کرد و حال وی نیکوشد، بعد ازان **عمر** میکفت: هکذا افعلوا باخیکم اذا زاغ سدّدوه ولا تکونوا علیه عوناً للشیطان - برادری را که فترت افتد و از راه صواب بکردد بنصیحت یاری دهید و شفقت باز مکیرید و یارشیطان بروی مباشید راه سداد و صواب اورا بنمائید وباوی همان کنید که من کردم.

«ما یجادل فی آیات‌الله الاالذین کفروا» - این آیت در شأن **حارث بن قیس السهمی** فروآمد ازجملهٔ مستهزیان بود و سخت خصومت بباطل درانکار وتکذیب قرآن. **ابوالعالیه** کفت: دوآیت است درقرآن که دران تهدید عظیم است مجادلانرا در آیات قرآن، یکی اینست: «ما یجادل فی آیات‌الله الاالذین کفروا»، دیکر آیت: «وان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاقٍ بعیدٍ». ورسول خدا کفت صلوات الله علیه: «المرآء فی القرآن کفرٌ». وعن **ابی الدردآء و ابی امامة وواثلة بن الاسقع وانس بن مالك** رضی‌الله عنهم قالوا: خرج الینا رسول الله (ص) ونحن نتماری فی شیٔ من الدین، فغضب غضباً شدیداً لم یغضب مثله ثمّ انتهرنا فقال: «یاامّة **محمد** لاتهیجوا علی انفسکم وهج النار» ثمّ قال: «بهذا اُمرتم اولیس عن هذا نهیتم اولیس انما هلك من کان قبلکم بهذا ذروا المرآء لقلّة خیره ذروا المرآء فان نفعه قلیل ویهیج العداوة بین الاخوان ذروا المرآء فان المرآء لایؤمن فتنته ذروا المرآء فان المرآء یورث الشك ویحبط العمل ذروا المرآء فان المؤمن لایماری ذروا المرآء

فان‌المماری لاشفع له یوم‌القیمة ذروا المرآء فانا زعیم ثلثة ابیات فی‌الجنّة وسطها و ریاضها و اعلاها لمن ترك‌المرآء وهو صادق ذروا المرآء فان‌اول ما نهانی ربی عزوجل عنه بعدعبادة‌الاوثان‌وشرب‌الخمر المراءذروا المرآءفان‌الشیطان‌قدایس‌ان‌یعبدولکنّه‌قدرضی منکم بالتّحریش وهوالمرآء فی‌الدین » .

اگر کسی گوید این‌مرا ومجادلت درقرآن که رسول‌خدا علیه‌السلام بدین مبالغت از ان نهی میکند کدام است ؟ جواب آنست که رب‌العزة قرآنرا که فرستاد بهفت لغت فرستاد از لغات عرب چنانك **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفت : « نزل‌القرآن‌علی سبعة احرفٍ » ای ـ علی سبع لغاتٍ ورسول خدا صلوات‌الله علیه هر قبیله‌یی را تلقین میداد بر لغت ایشان چنانك احتمال میکرد ، وکان ذلك تخفیفاً من‌الله عزوجل بامّة‌**محمد**(ص). پس ایشان که قرآن شنیده بودند بر لغت خویش چون چیزی از قرآن نه بر لغت‌خویش از دیگری می شنیدند جدال می درگرفتند و بریکدیگر می پیچیدند و قراءت یکدیگر را می انکار کردند می گفتند که رسول خدا بما نه چنین آموخت ونه چنانست که تو میخوانی باین نسق، خلاف وجدال در میان ایشان می افتاد تا رسول خدا (ص) ایشانرا ازان خلاف باززد و گفت هر کسی چنانك از ما شنیدید بران‌لغت که شما را آموختند میخوانید و یکدیگر را خلاف مکنید که این خلاف کفر است فذلك قوله (ص):«المراء فی‌القرآن کفر » روایت کنندازعمر **خطاب** گفت :مردی‌صحابی در نماز**سورة‌الفرقان** برخواند نه بران نسق که‌من میخواندم‌ورسول‌مرا تلقین کرده بود ‘دستوی گرفتم واورا بحضرت نبوّت بردم گفتم : یا رسول‌الله این مرد **سورة‌الفرقان** میخواند برخلاف آن که مرا تلقین کرده‌یی ، رسول خدا آن مرد را گفت : برخوان ، آن مرد بر خواند همچنانك در نماز خواند ، رسول گفت : « هکذا اُنزلت ان هذا القرآن نزل علی سبعة احرفٍ فاقرؤا ما تیسّرمنه » . و **عبدالله مسعود** یکی را دید سورتی میخواند بر خلاف آن که **عبدالله** میخواند ، گفت‌او را پیش رسول خدا بردم گفتم : یا رسول‌الله اختلفنا فی قرآءتنا فتغیّر وجه رسول‌الله (ص) ـ رسول خدا متغیّر گشت واثر خشم بررُوی مبارك‌وی پیدا شد گفت : « انما هلك من کان قبلکم بالاختلاف فلیقرأ کلّ رجلٍ منکم‌ما اُقریء».

قوله : « فلا يغررك تقلّبهم فى البلاد » ـ التقلّب ـ الجيئة والذهاب يعنى كثرتهم و تمكّنهم فى الارض و هم **قريش** يريد رحلة الشتآء و الصيف ، يقول تعالى : «لا يغررك تقلّبهم فى البلاد» بالتجارات و تصرّفهم فيها كيف شآؤا و سلامتهم فيها مع كفرهم فان عاقبة امرهم الهلاك و العذاب ، نظيره قوله تعالى : « لا يغرّنك تقلّب الذين كفروا فى البلاد » .

« كذّبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم » وهم الذين تحزّبوا على الانبيآء بالتكذيب و هم **عادٌ** و **ثمودُ** و قوم **لوط** . « وهمّت كلّ امّةٍ برسولهم ليأخذوه » ـ قال **ابن عباس** : ليقتلوه و يهلكوه . وقيل : ليأسروه والعرب تسمّى الاسير اخيذاً و اخذ الناس لا يستعمل الا فى مكروه . « و جادلوا بالباطل ليدحضوا به » اى ـ ليبطلوا به « الحق » الذى جآء به الرسل و مجادلتهم مثل قولهم : « ما انتم الا بشرٌ مثلنا » « لولا انزل علينا الملئكة » و نحو ذلك . يقال : دحضت حجّته ، اى ـ بطلت . و قيل : « ليدحضوا » ليزلقوا « به الحق » . و فى الخبر « الصراط دحض مزلّةٌ » . « فاخذتهم » اى ـ اهلكتهم بالعقوبة . « فكيف كان عقاب » ـ هذا سؤال عن صدق العذاب و عن صفة العذاب . قال **قتادة** : شديدٌ والله .

« و كذلك حقّت كلمة ربك » اى ـ كما حقّت ووجبت كلمة العذاب على الامم المكذّبة فى الدنيا فعذّبوا « كذلك حقّت كلمة ربك على الذين كفروا » من قومك « انهم اصحاب النار » يعنى بانهم اصحاب النار .

ثم اخبر بفضل المؤمنين فقال : «الذين يحملون العرش » وهم اربعة املاكٍ : ملكٌ فى صورة رجلٍ يسترزق لبنى آدم ، و ملكٌ فى صورة ثورٍ يسترزق للبهائم ، و ملكٌ فى صورة اسدٍ يسترزق للسباع ، وملكٌ فى صورة نسرٍ يسترزق للطّير والعرش عليهم و هو ياقوتة حمرآء والملك الذى فى صورة رجلٍ هو **اسرافيل** وانشد رسول الله (ص) قول امية :

رجلٌ وثورٌ تحت رجل يمينه والنسر للاخرى وليس مُرصدُ

فقال : « صدق » . وامّا حملة العرش يوم القيمة فهم ثمانية املاكٍ فى صورة الاوعال فالعرش على قرونهم . « و من حوله » هم الحافون الصّافون يسمّون الكرّ وبيّين وهم سادة الملئكة . قال **ابن عباس** : حملة العرش ما بين كعب احدهم الى اخمص قدمه مسيرة خمس

مائة عام. و یروی «ان اقدامهم فی تخوم الارضین و الارضون و السموات الی حجرهم و هم یقولون: سبحان ذی العزّ و الجبروت سبحان ذی الملك و الملکوت سبحان الحی الّذی لا یموت سبّوحٌ قدوسٌ رب الملئکة والرّوح». و عن **جابر** قال قال رسول الله (ص): «اذن ربی ان احدّث عن ملك من حملة عرشه ما بین شحمة اذنه الی عاتقه مسیرة سبع مائة عام» و قیل: هم خشوع لا یرفعون طرفهم و هم اشدّ خوفاً من اهل السّمآء السابعة و اهل السمآء السابعة اشدّ خوفاً من اهل السمآء التی تلیها و الّتی تلیها اشدّ خوفاً من الّتی تلیها. و عن **جعفر بن محمد** (ع) عن ابیه عن جدّه انه قال: «ان بین القائمة من قوائم العرش و القائمة الثانیة خفقان الطیر المسرع ثلثین الف عام و العرش یکسی کلّ یوم سبعین الف لون من النور لا یستطیع ان ینظر الیه خلق من خلق الله و الاشیآء کلّها فی العرش کحلقة فی فلاة». و قال **وهب بن منبه** انّ حول العرش سبعین الف صف من الملئکة صفّ خلف صفّ یطوفون بالعرش یُقبل هؤلآء و یُدبر هؤلآء فاذا استقبل بعضهم بعضاً هلّل هؤلآء و کبّر هؤلآء و من ورآئهم سبعون الف صفّ قیام ایدیهم الی اعناقهم قد وضعوها علی عواتقهم فاذا سمعوا تکبیر اولئك و تهلیلهم رفعوا اصواتهم فقالوا سبحانك و بحمدك ما اعظمك و اجلك انت الله لا اله غیرك انت الا کبر الخلق کلّهم لك راجون و من ورآء هؤلآء مائة الف صفّ من الملئکة قد وضعوا الیمنی علی الیسری لیس منهم احدٌ الّا و هو یسبّح بتحمید لا یسبّحه الآخر ما بین جناحی احدهم مسیرة ثلثمائة عام و ما بین شحمة اذنه الی عاتقه مسیرة اربع مائه عام و احتجب الله من الملئکة الّذین حول العرش بسبعین حجاباً من نار و سبعین حجاباً من ظلمة و سبعین حجاباً من نور و سبعین حجاباً من درّ ابیض و سبعین حجاباً من یاقوت احمر و سبعین حجاباً من زبرجد اخضر و سبعین حجاباً من ثلج و سبعین حجاباً من مآء و سبعین حجاباً من ما لا یعلمه الّا الله عزوجل، قال و لکلّ واحد من حملة العرش و من حوله اربعة اوجه وجه ثور و وجه اسد و وجه نسر و وجه انسان و لکلّ واحد منهم اربعة اجنحة امّا جناحان فعلی وجهه مخافة ان ینظر الی العرش فیصعق و امّا جناحان فیهفو بهما لیس لهم کلامٌ الّا التسبیح و التحمید و التکبیر و التمجید. و عن **ابن عباس** رضی الله عنه قال: لمّا خلق الله سبحانه حملة العرش قال لهم: احملوا عرشی، فلم یطیقوا فخلق مع کلّ ملك منهم من اعوانهم مثل جنود من فی السموات من الملئکة و من فی الارض من الخلق

فقال : احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فخلق مع كلّ واحدٍ منهم مثل جنود سبع سموات و سبع ارضين و ما في الارض من عدد الحصى و الثرى فقال : احملوا عرشي ، فلم يطيقوا فقال: قولوا لاحول ولا قوّة الّا بالله فلمّا قالوها استقلّوا عرش ربنا فنفذت اقدامهم في الارض السابعة على متن الثرى و استقرّت و روى فكتب في قدم ملك منهم اسماً من اسمائه فاستقرّت اقدامهم . و في بعض الرّوايات لاتتفكرّوا في عظمة ربكم ولكن تفكرّوا فيما خلق فان خلقاً من الملئكة يقال له **اسرافيل** زاوية من زوايا العرش على كاهله و قدماه في الارض السفلى و قدمرق رأسه من سبع سمواتٍ و انه ليتضاءل من عظمة الله حتى يصير كالوصع. قوله: «يسبّحون بحمد ربهم» اي - يسبّحونه بان يحمدوه' اي - يعظّمونه بالحمدله وهو الاعتراف بالنعمة ان كلها منه، «و يؤمنون به» اي - يهلّلونه. وقيل: يجدّدون الايمان به وقيل: يصدّقون بانه واحدٌ لاشريك له . قال **شهر بن حوشب** : حملة العرش ثمانية فاربعة منهم يقولون : سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك واربعة يقولون: سبحانك الّلهم و بحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك .

« ويستغفرون للّذين آمنوا » يسئلون ربهم مغفرة ذنوب المؤمنين كانهم يرون ذنوب بني آدم . «ربنا» اي - يقولون : «ربنا وسعت كلّ شيءٍ رحمةً وعلماً» اي - نالت رحمتك في الدّنيا كلّ شيءٍ و احاط علمك بكلّ شيءٍ .

« فاغفر للذين تابوا » من الشرك « و اتّبعوا سبيلك » اي - دينك الاسلام، «وقهم عذاب الجحيم » - قال **مطرف** (١) : انصح عباد الله للمؤمنين الملئكة و اغش الخلق الشياطين .

« ربنا و ادخلهم جنّات عدنٍ الّتي وعدتهم » - روى ان **عمر بن الخطاب** قال **لكعب الاحبار** : ماجنّات عدن ؟ قال: قصور من ذهب في الجنّة يدخلونها النبيّون وائمة العدل و عن **ابن عباس** قال : جنة عدنٍ هي قصبة الجنّة وهي مشرفة على الجنان كلّها و هي دار الرّحمن تبارك و تعالى وباب جنة عدنٍ مصراعان من زمرّدٍ وزبرجد من نور كما بين المشرق والمغرب.« و من صلح » اي - و من آمن كقوله : « يرثها عبادي الصّالحون » . « من آبائهم و ازواجهم وذرياتهم » - قال **سعيد بن جبير** : يدخل المؤمن الجنّة فيقول اين ابي اين امّي اين ولدي اين زوجتي ؟ فيقال: انهم لم يعملوا مثل عملك، فيقول: اني كنت اعمل لي ولهم، فيقال: ادخلوهم الجنّه . و عن **انس بن مالك** قال قال رسول الله (ص) : « اذا كان

١ - نسخة ج : مطرح

یوم‌القیمة نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم وینادی فیهم ان امضوا الی الجنّة زمراً فیقولون یا ربنا ووالدینا معنا فینادی فیهم الثانیة ان امضوا الی الجنّة زمراً فیقولون یاربناووالدینامعنا فیبسم الرّب تعالی فی الرّابعة فیقول ووالدیکم معکم فیثب کلّ طفلٍ الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنّة فهم اعرف بآبائهم و امّهاتهم یومئذٍ من اولادکم الذین فی بیوتکم. « انك انت العزیز » لایمتنع علیك مراد « الحکیم » لاتسهو فی حکمك.

« وقهم السّیّآت » ای ـ العقوبات، « ومن تق السّیّئآت » یعنی و من تقه السّیّآت، ای ـ العقوبات. و قیل: جزآء السّیّآت. « یومئذٍ فقد رحمته » ای ـ فقد رحمته یوم‌القیمة « وذلك هوالفوزالعظیم ».

« ان الذین کفروا ینادون » ـ لمّا عاین الکفار النّار ودخلوها مقتوا انفسهم، ای ـ لاموها و غضبوا علیها لاعمالهم فی الدنیا حتی اکلوا انامِلهم فناداهم خزنة النار: « لمقت الله » ای ـ غضب الله و سخطه علیکم « اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان » فی الدنیا « فتکفرون » وقیل: معناه لمقت الله ایاکم فی الدنیا اذ تدعون الی الایمان فتکفرون اکبر من مقتکم انفسکم الیوم عند حلول العذاب بکم.

« قالوا ربنا امتّنا اثنتین و احییتنا اثنتین » ـ قال **ابن‌عباس و قتادة والضحاك**: کانوا امواتاً فی اصلاب آبائهم فاحیاهم الله فی الدنیا فی ارحام الامهات ثمّ اماتهم الموتة الّتی لابدّ منها ثمّ احیاهم للبعث یوم‌القیمه فهما موتتان وحیوتان و هذا کقوله تعالی: « کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم ». و قال **السدی**: امیتوا فی الدنیا ثم احیوا فی قبورهم للسؤال ثمّ امیتوا فی قبورهم ثمّ احیوا فی الآخرة.

« فاعترفنا بذنوبنا » ای ـ اقررنا بکفرنا و ظهر لنا ان البعث حق، « فهل الی خروج من سبیلٍ » یعنی فهل الی خروج من النّار الی الدّنیا سبیل فتصلح اعمالنا و نعمل بطاعتك، نظیره قوله: « هل الی مردٍّ من سبیل ». کافران روزرستاخیز بگناهان و کفر خویش مقر شوند و ببد سزای خود اقرار دهند؛ آنگه که رستاخیز بپای شود و عذاب معاینت بینند گویند هیچ روی آن هست که ما را وادنیا فرستند تا فرمان بردارشویم و

عمل شایسته کنیم؟ ایشانرا جواب دهند که: لاسبیل الی ذلک وهذا العذاب و الخلود فی النّار بسبب « انه اذا دعی الله وحده کفرتم » ای ـ اذا قیل لااله الّا الله انکرتم ـ جواب آرزوی ایشان این بود که بازگشت با دنیا نیست و این عقوبت که بشما میرسدوعذاب که می بینید بآنست که در دنیا چون شما را با کلمهٔ توحید می خواندند می کافر شدید وتوحید می انکار کردید و می گفتید: « اجعل الآلهة الهاً واحداً »، و چون با کفر میخواندند صدّق می زدید و آنرا حق می شناختید و بربی آن می رفتید. آنگه گفت: « فالحکم لله العلی الکبیر » ـ این همچنان است که گفت: ان الله قد حکم بین العباد »، اکنون حکم آنست که الله کرد وکار آنست که الله گزارد که شما جاوید درآتش خواهید بود و سزای شما اینست. جائی دیگر فرمود: « فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السعیر» بگناهان و کفر خود معترف شدند و ایشانرا جواب دهند که دوری بادا دوزخیان را.

« هوالذی یریکم آیاته » ای ـ منزل هذا الکتاب هوالذی یریکم آیاته الدّالّة علی وحدانیّته و هی السموات والارض والشمس والقمر والنجوم والسحاب واللیل والنهار والاشجار والثمار والریاح والفلک الّتی تجری فی البحر بما ینفع الناس، « وینزّل لکم من السمآء رزقاً » ای ـ مطراً یکون به الرزق، هذا کقوله: « وما ارسلناك الّا رحمةً للعالمین » ای ـ داعیاً تدرك باجابتك رحمتی، و کقوله: « اعصر خمراً » ای ـ عنباً تحصل منه الخمر، « وما یتذکّر » ای ـ لا یتّعظ بالقرآن و ما یتفکّر فی هذه الاشیآء فیوحدالله، « الّا من ینیب » یعنی الّا من یرجع الیه بالطاعة.

ثمّ امر عباده بالطاعة والاخلاص فقال: « فادعوا الله مخلصین له الدّین » ای ـ مخلصین له الطّاعة والعبادة، « ولو کره الکافرون » عبادتکم ایّاه واخلاصکم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « بسم الله الرحمن الرحیم » ـ بنام او که قدر او بی منتهاست وصحبت او با دوستان بی بهاست، در قدر نهان و درصنع آشکاراست. بنام او که از مانند کی دور و از اوهام جداست، دل را بدوستی و خرد را بهستی پیداست. بنام او که نه در

صفت او چون ونه درحکم چراست ، درشنوائی و دانائی و بینائی یکتاست .

آن عزیزی گوید در مناجات : الهی در دل دوستانت نور عنایت پیداست ، جانها در آرزوی وصالت حیران و شیداست ، چون تو مولی کراست وچون تو دوست کجاست ، هرچه دادی نشانست وآیین فرداست ، آنچه یافتیم پیغامست وخلعت بر جاست ، نشانت بیقراری دل وغارت جانست ، خلعت وصال در مشاهدهٔ جلال چگویم که چون است .

روزی که سرازپرده برون خواهی کرد دانم که زمانه را زبون خواهی کرد
گرزیب‌وجمال‌ازین فزون‌خواهی کرد یارب‌چه‌جگرهاست که‌خون‌خواهی کرد

« حم » ـ حا اشارتست بمحبت و میم اشارت است بمنت، میگوید ای بحای محبت من دوست کشته نه بهنر خود، ای بمیم منت من مرا یافته نه بطاعت‌خود، ای‌من ترادوست گرفته وتومرانا‌شناخته، ای من تراخواسته وتومرانادانسته، ای‌من ترابودمو تومرانابوده، صد هزار کس بر درگاه ما ایستاده ، ما را خواستند و دعاها کردند بایشان التفات نکردیم و شما را ای امت احمد بی خواست شما گفتیم : « اعطیتکم قبل ان تسئلونی و اجبتکم قبل ان تدعونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی » .

آن رغبت وشوق انبیای گذشته بتو تا خلیل میگفت : « واجعل لی لسان صدق فی‌الآخرین » ، و کلیم میگفت : اجعلنی من امّة احمد ، نه از ان بود که افعال تو با ایشان شرح دادیم که اگر ما افعال شما با ایشان گفتید ، همه دامن از شما درچیدندید، لکن ازان بود که افضال و انعام خود با شما ایشانرا شرح دادیم ، پیش از شما هر کمرا بر گزیدیم یکان یکان را بر گزیدیم ، چنانکه « اصطفی آدم ونوحاً وآل ابرهیم و آل عمران » . چون نوبت بشما رسید علی‌العموم و الشمول گفتیم : « کنتم خیر امّةٍ » همه بر گزیدگان ما اید ، جای دیگر فرمود : « اصطفینا من عبادنا » ، در تحت این خطاب هم زاهد وهم عابدast هم ظالم و عاصی .

« غافرالذنب وقابل‌التوب » توبه مؤخر آمد وغفران مقدّم بر مقتضی فضل و کرم، اگر من گفتمی توبه پذیرم پس گناه آمرزم ؛ خلق بپنداشتندی که تا از بنده توبه‌نبود از الله مغفرت نیاید نخست بیامرزم آنکه توبت پذیرم تا عالمیان‌دانند که چنانک بتوبت

آمرزم بی توبت هم آمرزم . اگر توبه مقدّم غفران بودی توبه علت غفران بودی ؛ و غفران ما را علّت نیست وفضل ما بحیلت نیست ، نخست بیامرزم و بزلال افضال بنده‌راپاك گردانم ، تا چون قدم بر بساط ما نهد بر پاکی نهد ؛ چون برما آید بصفت پاکی آید ، همانست که جای دیگر فرمود : « ثمّ تاب علیهم لیتوبوا » . غافرم آن معاصی را که توبه نکرد ، قابلم آنرا که توبه کرد ، مراد از غفران ذنب درین موضع غفران ذنب غیر تائب است بدلیل آنکه واو عطف در میان آورد و معطوف دیگر باشد و معطوف علیه دیگر لکن درحکم یکسان‌باشد ؛ چنانك گوئی : جاءنی زیدٌ وعمرو ، زیددیگر است و عمرو دیگر ، لکن هر دورا حکم یکیست درآمدن ، اگر حکم مخالف بودی عطف خطابودی واگر هردو یکی بودی هر دو غلط بودی . لطیفه‌یی نیکو شنو در غفران ذنب و قبول‌توبه اوّل صفت خود کرد جلّ جلاله فرمود : « غافرالذنب و قابل‌التوب » ، و صفت او جلّ جلاله محلّ تصرّف نیست ، وپذیرندهٔ تغییر و تبدیل نیست پس چون حدیث عقوبت کرد « شدیدالعقاب » گفت ، شدید صفت عقوبت نهادو عقوبت محلّ تصرّف هست‌وپذیرندهٔ‌تغییر و تبدیل هست ، گفت سخت عقوبتم لکن اگر خواهم سست کنم وآنرا بگردانم که‌دران تصرّف گنجد و تغییر و تبدیل پذیرد . و گفته‌اند : « شدیدالعقاب » اشارت بملك دارد و اگر همه ملك عالم نیست کند درجلال و کمال وی نقصان وقصور نیاید . « غافرالذنب و قابل التوب » اشارت بصفت داردو درصفات اوجلّ جلاله هرگز تغیّروتحوّل‌نیاید ،ویقال: « غافرالذنب » للظّالمین «وقابل‌التوب »للمقتصدین«شدیدالعقاب »للمشرکین«ذی‌الطول» للسابقین . سنت خداوند است جلّ جلاله که بنده را بآیت و عید بترساند تا بنده دران شکسته و کوفته گردد سوزی و نیازی در بندگی بنماید زارئی و خوارئی بر خود نهد ، آنگه رب‌العزة بنعت رأفت ورحمت بآیت وعد تدارك دل وی کند و بفضل ورحمت‌خود او رابشارت دهد،نه بینی که«شدیدالعقاب» گفت‌تابنده درزاری‌وخواهش‌آید ،« ذی‌الطول» دران پیوست تا بنده درناز و در رامش آید، بنده در سماع«شدیدالعقاب»بسوزد وبگدازد بزبان انکسار گوید :

پر آب دو دیده و پر آتش جگرم پر باد دو دستم و پر از خاك سرم

باز در سماع « ذی‌الطول » بنازد و دل بیفروزد ، بزبان افتخار گوید :

چکند عرش که او غاشیهٔ من نکشد   چون بدل غاشیهٔ‌حکم‌وقضای‌تو کشم

بوبکر شبلی یك روزچون مبارزان دست اندازان همی رفت و میگفت : لو کان بینی و بینك بحارٌ من نارٍ لخضتها ـ اگر درین راه صدهزار دریای آتش است همه‌بدیده گذاره کنم وبـاك ندارم ، دیگر روز او را دیدند که می‌آمد سر فروافکنده چون‌محرومی درمانده نرم نرم میگفت : المستغاث منك بك ـ فریـاد ازحکم تو زینهار از قهر تو ، نه با تو مرا آرام نه‌بی تو کارم بنظام ، نه روی آنکه بازآیم نه زهرهٔ آنکه بگریزم .

گر باز آیم همی‌نبینم جاهی   وربگریزم همی ندانم راهـی

گفتند : ای شبلی آن دی چه بود وامروز چیست ؟ گفت : آری جغد که‌طاووس نبیند لاف جمال زند ، لکن‌جغدجغد است وطاوس طاوس .

۲ ـ النوبة الاولى

قوله تعالی : « **رفیع الدرجات ذوالعرش** » بردارندهٔ‌درجه‌هاافزونی‌زبریکدیگر بندگانرا خداوند عرش است ، « **یلقی الروح من امره** » می افکند پیغام که زندگانی دلهاست ازسخن وفرمان خویش ، « **علی من یشآء من عباده** » برو که‌خواهد ازبندگان خویش ، « **لینذر یوم التلاق** (۱۵) » تا آگاه کند مردمانرا از روز هم دیداری [۱] .

« **یومهم بارزون** » آن‌روز که‌آشکارا باشندایشان چشمها یکدیگر را ، « **لایخفی علی الله منهم شیءٌ** » پوشیده نماند برالله از ایشان هیچ چیز ، « **لمن الملك الیوم** » الله گوید : که راست پادشاهی‌امروز ؟ « **لله الواحد القهار** (۱۶) » هم‌خود گوید: الله راست آن یگانهٔ میراننده فروشکننده کم آورنده .

« **الیوم تجزی** » و گوید امروز پاداش دهند ، « **کل نفس بما کسبت** » هر تنی را بآنچه کرد ، « **لاظلم الیوم** » ستم‌نیست‌امروز بر کس ، « **ان الله سریع الحساب** (۱۷) » ، الله آسان توان زود شمارست .

« **وانذرهم یوم الآزفة** » آگاه کن ایشانرا و بترسان ازان روز نزدیك‌آمده ،

---

۱ ـ نسخهٔ الف : هام دیداری .

« **اذالقلوب لدى الحناجر** » آنگه که دلها بر گلو ها آید ، « **کاظمين** » از بيم و اندوه ؛ نفس خود فرو ميگيرند ، « **ماللظالمين من حميم** » نا گرويدگانرا آنروزهيچ دوست نيست که ايشانرا بکار آيد ، « **ولاشفيع يطاع** (١٨) » ونه هيچ شفيع که بسخن او کار کنند .

« **يعلم خآئنة الاعين** » ميداند خيانت چشمها در نگرستن ، « **وماتخفى الصدور** (١٩) » وآنچه مى نهان دارد دلها .

« **والله يقضى بالحق** » والله براستى ودرستى وسزا کار راند ، « **والذين يدعون من دونه** » و ايشان که نا گرويدگان ايشانرا مى خدايان خوانند فرود ازو ، « **لايقضون بشىء** » هيچ کارنرانندو هيچ کار برنگزارند ونتوانند ، « **ان الله هوالسميع البصير** (٢٠) » الله اوست که شنواست و بينا .

« **اولم يسيروا فى الارض** » بهنروند درزمين ؟ « **فينظروا کيف کان عاقبة الذين کانوا من قبلهم** » تا ببينند که چون بود سرانجام ايشان که پيش از ايشان بودند ، « **کانواهم اشدّ منهم قوةً** » ايشان سخت نيروتر بودند ازينان ، « **وآثاراً فى الارض** » و بانشانها تر بودند در زمين درداشت ودر توان ، « **فاخذهم الله بذنوبهم** » فرا گرفت الله ايشانرا بگناهان ايشان ، « **وما کان لهم من الله من واق** (٢١) » وهيچ بازپوشنده يى نبود که ايشانرا از الله باز پوشيدى .

« **ذلك بانهم** » آن بآن بود بايشان ، « **کانت تأتيهم رسلهم بالبينات** » که بايشان مى آمد پيغامبران بپيغامها ونشانهاى روشن ، « **فکفروا فاخذهم الله** » بنگرويدند تاالله فرا گرفت ايشانرا ، « **انه قوىّ شديدالعقاب** (٢٢) » که او با نيروى است سخت گير .

« **ولقد ارسلنا موسى بآياتنا** » فرستاديم موسى را بسخنان و نشانهاى خويش ، « **وسلطان مبين** (٢٣) » وحجتى آشکارا .

« **الى فرعون و هامان وقارون** » بفرعون وهامان وقارون ، « **فقالوا ساحرٌ کذّاب** (٢٤) » گفتند جادوى است دروغ زن.

« **فلما جآءهم بالحق من عندنا** » چون بایشان آمد **موسی** به پیغام راست از نزدیك ما ، « **قالوا اقتلوا ابنآء الذین آمنوا معه** » **فرعون** گفت و **هامان** : بکشید پسران ایشان که بموسی گرویده‌اند ، « **واستحیوا نسآءهم** » ودختران ایشان زنده گذارید، « **وما کید الکافرین الا فی ضلال** (۲۵)» ونیست کوشش وسازنا گرویدگان مگر در بیراهی وبیهودگی .

« **وقال فرعون** » فرعون گفت ملاء خویش را : « **ذرونی اقتل موسی** » گذارید مرا تا بکشم موسی را ، « **ولیدع ربه** » و **موسی** را گوئید تا خدای خویش راخواند آنگه ، « **انی اخاف ان یبدل دینکم** » که من می ترسم که کیش شما جدا کند و بگرداند ، « **وان یظهر فی الارض الفساد** (۲۶)» ودرزمین **مصر** دو گروهی و تباهی پدید آید .

« **وقال موسی انی عذت بربی وربکم** » موسی گفت : من فریاد میخواهم وزینهار بخداوند خویش وخداوند شما ، « **من کلّ متکبر لایؤمن بیوم الحساب** (۲۷)» از هر گردنکشی که بنمی گرود بروز شمار .

« **وقال رجلٌ مؤمنٌ من آل فرعون** » مردی گفت گرویده بخدای از کسان فرعون ، « **یکتم ایمانه** » که ایمان خویش نهان میداشت [صد سال] : « **اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله** » می بکشید مردی را از بهر آنکه میگوید خداوند من الله ؟ « **وقد جآءکم بالبینات من رُبکم** » و بشما آورد نشانها و معجزتهای آشکارا از حداوند شما ، « **وان یك کاذباً فعلیه کذبه** » واگر می دروغ گوید دروغ او اورازیان دارد ، « **وان یك صادقاً** » واگرمی راست گوید ، « **یصبکم بعض الذی یعدکم** » کمینه آنست که بشما رسدلختی‌ازان عذاب که‌شما راوعده میدهد ، « **ان الله لایهدی** » الله راه‌ننمایدونه‌کارسازد، « **من هو مسرفٌ کذاب** (۲۸)» کسی‌را که گزاف کاراست دروغزن .

« **یا قوم لکم الملك الیوم** » ای قوم شماراست امروز پادشاهی ، « **ظاهرین فی الارض** » و شما برزمین [**مصر** و بر بنی اسرائیل] غالب [تا آنکه که عذاب خدا آید] ، « **فمن ینصرنا من بأس الله ان جآءنا** » پس آن کیست که فریادرسد و

ما را یاری دهد از سخت گرفتن الله اگر بما آید ، « **قال فرعون** » فرعون گفت : « **ما اریکم الا ما اری** » ننمایم شما را مگر آنچه صواب می بینم و راست ، « **و ما اهدیکم الاسبیل الرشاد**(۲۹) » و راه ننمایم شما را مگر براه راستی .

« **وقال الذی آمن یا قوم** » این مرد گفت که گرمیده بود : ای قوم ، « **انی اخاف علیکم** » من برشما میترسم ، « **مثل یوم الاحزاب**(۳۰) » از روزی چون روزهای سپاههای کفر که پیش ازشما بودند .

« **مثل دأب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم** » چون روز قوم نوح و قوم هود و قوم صالح وایشان که پس ایشان بودند [چون نمرود] ، « **وماالله یرید ظلماً للعباد**(۳۱) » الله بیدادخواه نیست رهیکانرا .

« **ویا قوم انی اخاف علیکم** » ای قوم من میترسم بر شما ، « **یوم التناد**(۳۲) » از روزی که یکدیگر را می‌باز خوانید در بیچارگی و زاری .

« **یوم تولون مدبرین** » روزی که از بیم پشتها بر [عزیزان] میگردانید [و از هرچه گرامی تر بر می گردید] ، « **مالکم من الله من عاصم** » و شمارا از الله نگاه دارنده‌یی نه ، « **ومن یضلل الله فماله من هاد**(۳۳) » وهر که الله او را بی راه کرد او را هیچ راه نماینده نیست .

« **ولقدجآءکم یوسف من قبل بالبینات** » وآمد بشما یوسف پیش ازین به پیغامهای روشن ، « **فمازلتم فی شك مما جآءکم به** » همواره در گمان بودید از آنچه آورد او بشما ، « **حتی اذا هلك** » تا آنکه که بمرد ، « **قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً** » گفتید که الله پس او فرستاده‌یی نفرستد ، « **کذلك یضل الله** » همچنان بی راه کند الله « **من هو مسرفٌ مرتاب**(۳۴) » کسی را که گزاف کاربود بگمان .

« **الذین یجادلون فی آیات الله** » ایشان که پیکار میکنند درنشانهای الله [که می نماید وخواهد بود] ، « **بغیر سلطان اتیهم** » بی حجتی که از آسمان آمد بایشان درستی آنرا ، « **کبر مقتاً عندالله وعندالذین آمنوا** » سخنی سخت زشت است نزدیك خدای و نزدیك گرویدگان ، « **کذلك یطبع الله** » همچنان مهر مینهد الله ، « **علی**

کل قلب متکبرٍ جبار (٣٥) » بر دل هر گردن کشی خود کامه‌یی کامگار.

« **وقال فرعون یاهامان ابن لی صرحاً** » فرعون گفت‌ای هامان براورازِ من[1] طارمی، « **لعلی ابلغ الاسباب** (٣٦) » تا مگرمن بدرها رسم.

« **اسباب السموات** » درهای آسمان، « **فاطلع الی اله موسی** » تا مگر مرا دیدار افتد بخدای موسی، « **وانی لاظنه کاذباً** » ومن می پندارم **موسی** را که دروغ میگوید، « **وکذلك زین لفرعون سوء عمله** » همچنان براراستندفرعون را بدِ کرد او. « **وصدّ عن السبیل** » و بر گردانیدند او را از راه راست، « **وما کید فرعون الا فی تباب** (٣٧) » ودستان گری فرعون نبود مگر درتباهی و نیستی.

النوبة الثانیة

قوله: « رفیع الدرجات » ـ رفیع بمعنی رافع است همچون سمیع بمعنی سامع، میگوید: بزدارندهٔ درجه های بندگان است زبر یکدیگر چه دردنیا چه درعقبی. دردنیا آنست که فرمود: « ورفع بعضکم فوق بعضٍ درجات لیبلوکم فیما آتیکم » ـ برداشت شما را ازبریکدیگر درجه‌ها افزونی، یکی را بدانش یکی را بنسب یکی را بمال یکی را بشرف یکی را بصورت یکی را بصوت یکی را بقوّت. جای دیگر فرمود: « و رفعنا بعضهم فوق بعضٍ درجات لیتّخذ بعضهم بعضاً سخریّاً » ـ برداشتیم‌ایشانرا زبر یکدیگر در عز و مال در رزق و معیشت یکی مالك یکی مملوك‌یکی خادم یکی مخدوم‌یکی فرمان‌ده یکی فرمان بر. اما درجات عقبی آنست که گفت: « وللآخرة اکبر درجاتٍ و اکبر تفضیلاً » ـ سرای آن‌جهانی مِه درکما بیشی و مِه درافزونی دادن بریکدیگر، هر که در دنیا بمعرفت وطاعت افزون تر درعقبی بحق نزدیك تر و کرامت وی بیشتر. **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفت: « ان ادنی اهل‌الجنة منزلةً لمن ینظر الی جنانه و ازواجه و نعیمه وخدمه و سرره مسیرة الف سنةٍ واکرمهم علی‌الله من ینظر الی‌وجهه غدوةً وعشیةً ». و روی « ان اسفل اهل‌الجنة درجةً لیعطی مثل ملك‌الدنیا کلها عشر مرارٍ وانه لیقول: ای رب لو اذنت لی اطعمت اهل‌الجنة وسقیتهم لم ینقص ذلك مما عندی شیئاً، وانّ له

١ ـ نسخهٔ ج: از مرا.

من الحور العين ثنتين و سبعين زوجةً سوى ازواجه من الدنيا » وروى « انّ اخسّ اهل الجنة درجةً وليس فيها خسيسٌ رجلٌ له قصرٌ من ياقوتة حمرآء له اربعة ابوابٍ فبابٌ تدخل منه الملئكة بالتحية من عندالله و بـاب تدخل عليه منه ازواجه من الحور العين و بـاب يدخل عليه منه خدمه من الولدان و باب ينظر منه الى وجه ربـه تبارك و تعالـى و هـو اكرم الابواب » . وقيل : « رفيع الدرجات » اى ـ رافع السموات بعضها فوق بعضٍ .

« ذو العرش » يعنى هو على العرش . وقيل : خالق العرش . والعرش عنـد العـرب سرير الملك . « يلقى الروح من امره » ـ الروح هاهنا هو الوحى كقوله : « اوحينا اليك روحاً من امرنا » ، سمّى روحاً لانّ حيوة القلب به كما انّ حيوة الاجساد بالارواح قال ابن عباسٍ « من امره » اى ـ من قضآئه . وقيل : من قوله . وقال مقاتل : معناه « يلقى الروح من امره » اى ـ بامره .

« على من يشآء من عباده » اى ـ على من يختصه بالرسالة . يخاطب بهذا من كره نبوة محمد(ص) . « لينذر » اى ـ لينذر النبى بالوحى « يوم التلاق » وهو يوم القيمة يتلاقى فيه الاوّلون والآخرون والجنّ والانس و اهل السمآءِ والارض والظالم والمظلوم و قيل : يلتقى فيه الخالق والخلق . وقيل : معناه يوم يلقى فيه المرءِ عمله . وقيل : تتلقّيهم الملئكة .

« يوم هم بارزون » من قبورهم ظاهرون لايستر هم شىء ويكشف ماكان مستوراً من امرهم ، « لايخفى على الله منهم شىءٌ » ، كقوله : « يومئذٍ تعرضون لاتخفى منكم خافيةٌ » . وقيل : لايبقى احدٌ الّا حضر ذلك الموقف ولا يخفى شىءٌ من اعمالهم التـى عملوها . و يقول الله فى ذلك اليوم بعد فنآءِ الخلق وبعد ان يطوى السموات والارض بيديه : « لمن الملك اليوم » ؟ ولااحدٌ يجيبه فيجيب نفسه فيقول: « لله الواحد القهار» الذى قهر الخلآئق بالموت. وقال بعض المفسرين : يقول الله ذلك لخلآئق تقريراً لهم على ان الملك له لان الكفّار كانوا ينازعونه فى الملك لعبادتهم غيره فيجيب الجميع : « لله الواحد القهار » يقوله المؤمن تلذّذاً ويقوله الكافر صغـاراً و هـواناً وعلى سبيل التحسّر والندامة . روى عن ابن مسعود رضى الله عنه قال : يجمع الله عزوجل الخلق يوم القيمة فى صعيدٍ واحدٍ بارضٍ بيضآء كانها سبيكة فضّة لم يعصّ الله فيها قطّ فاوّل ما يتكلّم به ان ينادى « لمن الملك اليوم لله الواحد القهار » .

« اليوم تجزى كلّ نفس بما كسبت لاظلم اليوم » وروى انه جل جلاله يقول: «انا الديّان و هذا يوم الدين الا لا ظلم اليوم الا لا يمرّ بى اليوم ظلم ظالم حتى آخذ لمظلومه منه ظلامته وعزّتى لاقصنّ من القرناء الجمّاء ستعلمون اليوم من اصحاب الكرم ».

« و انذرهم يوم الآزفة » اى ـ انذر يا محمد اهل مكة يوم القيمة . سمّيت القيمة آزفة لقربها ، « ازفت الآزفة » اى ـ قربت القيامة . قال الله تعالى : « اقتربت الساعة » « اقترب للناس حسابهم » « عسى ان يكون قريباً » « واقترب الوعد الحق » « لعلّ الساعة قريبٌ » « و نريه قريباً » وفى الخبر : « انا النذير والموت المغير والساعة الموعد بعثت انا والساعة كهاتين [يعنى السابة والوسطى] ان كادت لتسبقنى » .

« اذ القلوب لدى الحناجر » و ذلك ان الكفار اذا عاينوا النار فى الآخرة زالت قلوبهم عن اماكنها من الخوف حتى تصير الى الحناجر فلاهى تعود الى اماكنها ولا تخرج من افواههم فيموتوا و يستريحوا . وقيل : ينتفخ السحر جبناً فيرفع القلب الى الحنجرة . وقيل: « يوم الآزفة » يوم الوقت وقت خروج الروح « اذ القلوب لدى الحناجر » . « كاظمين » اى ـ مكروبين ممتلئين خوفاً و حزناً ، والكظم تردّد الغيظ والخوف والحزن فى القلب حتى يضيق . وقيل : « كاظمين » اى ـ سكوتاً لا معذرة لهم . « ما للظالمين من حميم » قريب ينفعهم « ولا شفيع يطاع » فيشفع فيهم .

« يعلم خائنة الاعين » يعنى النظرة الخائنة وهى اللحظة الثانية . وفى الخبر : « يا بن آدم لك النظرة الاولى فما بال الثانية »؟ وقيل: هى مسارقة النظر الى ما لا يحلّ وقيل: هى الرمز بالعين على وجه العيب و ـ الخائنة والخيانة مصدران كالكاذبة والخاطئة . «وما تخفى الصدور» اى ـ يعلم ما يسرّ كلّ امرىء فى قلبه من الخير والشرّ .

«والله يقضى بالحق» اى ـ بالعدل و يجزى المحسن والمسيء « والذين يدعون من دونه » يعنى الاوثان «لا يقضون بشيء» لانها لا تعلم شيئاً و لا تقدر على شيء وليسوا باهل القضاء اصلاً . قرأ نافع «تدعون» بتاء المخاطبة . وقرأ الآخرون بالياء . « ان الله هو السميع » لاقوال الخلق « البصير » بافعالهم.

ثمّ خوّف كفّار مكة فقال : « اولم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين كانوا من قبلهم » كعاد و ثمود وقوم لوط « كانوا هم اشدّ منهم » ها هنا عمادٌ و فصل .

قيل : هو تأكيد للضمير الذى هو اسم كان . و قرأ **ابن عامر** « اشدّ منكم قـوّة » بالكاف على الرجوع عن الغيبة الى الخطاب و هوحسن . « وآثاراً فى الارض » يعنى اكثر زراعةً و عمارةً و ابنيةً و اشدّ لها طلباً وابعد غايةً . وقيل : اكثرجيشاً و اموالاً و ملكاً فى الارض من اهل مكة فلم ينفعهم ذلك « فاخذهم الله بذنوبهم و ما كان لهم من الله من واقٍ » يقيهم من الله .

« ذلك بانهم » اى ـ ذلك الاخذ بسبب انهم « كانت تأتيهم رسلهـم بالبينات » اى ـ بالآيات الدالّة على وحدانيته « فكفروا فاخذهم الله » ـ كرّر « فاخذهم الله » لبيان علّة الاخذ. « انه قوىٌّ » فى امره و سلطانه ، « شديد العقاب » اذا عاقب .

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا » التسع « وسلطانٍ مبين » حجة ظاهرة قاهرة للباطل يعنى عصاه .

« الى فرعون و هامان وقارون » ـ كان **فرعون** الملك و **هامان** وزيره ، « فقالوا ساحرٌ كذّاب » اى ـ **موسى** ساحرٌ حين اخرج يده بيضآء وحين صارت العصاحيّة ، كذّابٌ حين زعم انه رسول رب العالمين .

« فلمّا جآءهم بالحقّ » اى ـ فلمّا جآءهم **موسى** بالدين الحق ، « من عندنا قالوا » اى ـ قال فرعون و قومه : « اقتلوا ابنآء الذين آمنوا معه » ـ قال قتادة : هذا القتل غير القتل الاوّل فى الزمن الذى كان يخافهم سبباً لزوال ملكه عند مولد **موسى** عليه السلام ، انما هذه القتلة كانت عقوبة لمن آمن بموسى ليصدّوهم بقتل الابنآءِ عن متابعة موسى « واستحيوا نسآءهم » يعنى للخدمة و غيرها وكان يزوّج بناتهم من القبط . « وما كيد الكافرين الّا فى ضلال » ـ عمّم الاخبار فتضمّن كيد فرعون و جنوده .

« و قال فرعون » لاشراف قومه : « ذرونى اقتل موسى » ـ انما قال هذا بعد قولهم له : « ارجه و اخاه » كانوا يزعمون ان موسى ساحرٌ فان قتله **فرعون** هلك فمنعوه عن قتله . وقيل : خوّفوه من قتله وقالوا : لانأمن ان نعجزاو ينالنا من الاهة و عصاه مكروهٌ .

« وليدع ربه » اى ـ وليدع **موسى** ربه الذى يزعم انه ارسله فيمنعه منّا ، « انى اخاف ان يبدّل دينكم » الذى انتم عليه « اوان يظهر فى الارض الفساد » ـ قرأ **يعقوب** و **اهل الكوفة**

« او ان » ، وقرأ الآخرون : « وان » ، و قرأ اهل‌المدینة و البصرة و حفص : «یظهر » بضمّ الیآءِ و کسر الهآءِ علی‌التعدیة « الفساد » بالنصب ردّاً علی قوله : «ان یبدّل دینکم » حتی یکون‌الفعلان علی نسق واحدٍ . وقرأ الآخرون :«یظهر» بفتح‌الیآء والهآءِعلی‌اللزوم « الفساد » بالرفع واراد بالفساد تبدیل‌الدین و عبادة غیره . و قیل : اراد بالفساد انّ موسی یقتل ابنآءکم کما قتلتم ابنآءهم و یستحیی نسآءکم کما استحییتم نسآءهم .

« وقال موسی » لمّا توعده فرعون بالقتل : « انّی عذت بربی و ربکم من کلّ متکبّر لایؤمن بیوم‌الحساب » ای ـ اعتصمتُ بالله الذی هو ربی و ربکم و استعذت به من تسلیطه ایّاکم علیّ ایّها‌المتکبرون و معنی « لایؤمن بیوم‌الحساب » ای ـ لایعتقدالبعث والجزآء علی‌الاعمال فیکون اجرأعلی‌الاساءة ، وهذا مثل قوله : «و انی عذت بربی‌وربکم ان ترجمون» ، ومثل قول مریم لجبرئیل لمّا تمثّل لها بشراً : « انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیّاً » ، و کذلك قاله سعیدبن جبیر للحجاج حین علاه بالسیف .

« وقال رجلٌ مؤمنٌ من آل فرعون » ـ خلاف است میان علمای تفسیر که این مؤمن آل فرعون کیست ونام وی چیست . مقاتل و سدی گفتند : مردی بود قبطی ابن عمّ فرعون شوهر ماشطهٔ دختر فرعون ، پنهان از فرعون و کسان وی ایمان آورده بود بوحدانیت الله پیش از مبعث موسی ، گفته‌اند که صد سال ایمان خویش ازیشان پنهان داشت ، همان مرد است که رب‌العالمین از وی حکایت کرد که : « وجآء رجلٌ من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان‌الملاء یأتمرون بك لیقتلوك . . . » الآیة . قومی دیگر گفتند از مفسران که مردی اسرائیلی بود نه قبطی ، و باین قول در آیت تقدیم و تأخیر است ، تقدیره : وقال رجلٌ مؤمنٌ یکتم ایمانه من آل فرعون ، زیرا که از آل فرعون هر گزهیچ مؤمن نخاست . امّا نام او ازقول ابن‌عباس و بیشترین علما حزبیل بود ، و گفته اند خبرل ، و گفته‌اندسمعان ، و گفته‌اند حبیب .چون بسمع‌وی‌رسید که فرعون قصد قتل موسی کرد ، ایمان خویش آشکارا کرد ، فراپیش آمد و گفت : « اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله » . خبر درست است که عروةبن الزبیر گفت فرا عبدالله‌بن عمروبن‌العاص : مرا خبر کن از صعب تر کاری که مشرکان بارسول خدا

کردند ، گفت : رسول خدا صلوات‌الله وسلامه علیه روزی بفنآء کعبه در نماز بود ، **عقبة‌بن ابی معیط** فراز آمد و منکب رسول بگرفت وجامه در گردن‌وی کردوحلق‌وی بگرفت و به پیچید سخت تا **ابوبکر صدیق** فرارسید و او را ازدست‌دشمن بستد و گفت: « اتقتلون رجلاً ان یقول ربی‌الله و قدجآءکم بالبیّنات من ربکم » .

قوله : « وان یك کاذباً » ای ـ وان یك **موسی** کاذباً ، « فعلیه کذبه » ای ـ وبال کذبه عآئدٌ الی نفسه ، « وان یك صادقاً یصبکم بعض‌الذی یعدکم » ـ قال **ابوعبیدة**: المراد بالبعض هاهنا الکلّ کقوله : « یریدالله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم »، والمعنی :ان قتلتموه وهو صادق اصابکم کلّ ما یتوعدکم به من‌العذاب . وقیل : « بعض » هاهنا صلة یعنی : یصبکم‌الذی یعدکم . وقال اهل‌المعانی : هذا علی‌المظاهرة فی‌الحجاج کانه قال : اقلّ ما فی صدقه ان یصیبکم بعض‌الذی یعدکم وفی بعض ذلك هلاککم ، فذکر البعض لیوجب الکلّ . « ان‌الله لایهدی » الی دینه « من هو مسرفٌ کذّاب » ـ المسرف الذی یتجاوزالحدّ فی‌المعصیة . وقیل المسرف‌السفاك للدم بغیر حقّ ، والکذّاب‌الذی یکذب مرّة بعد اخری . وقیل : کذّابٌ علی‌الله عزوجل .

« یا قوم لکم‌الملك » ای ـ قال‌المؤمن لفرعون وقومه : لکم‌الملك الیوم و انتم ظاهرون غالبون علی ارض **مصر** و **بنی اسرائیل** فاترکوا **موسی** و شأنه ولا تتعرّضوا لعذاب‌الله بتکذیبه وقتله واحفظوا نعمکم بمداراته فانه ان‌کان صادقاً فاتانا بعض ما یعد من عذاب‌الله من یردّه و من یمنعه منّا ؟ فاجابه **فرعون** و قال : « ما اریکم »من الرأی والنصیحة « الّا ما اری » لنفسی انه حقٌ و صوابٌ . قال **الضحاك** :«مااریکم‌الّا ماأری» ای ـ ما اعلمکم الّا ما اعلم ، « وما اهدیکم الّا سبیل‌الرشاد » ای ـ الّاطریق‌الهدی‌والرشد.

« و قال‌الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم » فی‌تکذیبه « مثل یوم‌الاحزاب »ای ـ مثل عذاب‌الامم‌الخالیة .

« مثل دأب قوم نوحٍ و عادٍ وثمود والذین من بعدهم » ای ـ مثل عادتهم‌فی‌الاقامة علی‌التکذیب حتّی اتیهم‌العذاب ، «وماالله یرید ظلماً للعباد »لایهلکهم قبل ایجاب‌الحجّة ولا یعاقب بغیر ذنبٍ . وقیل : معنی‌الآیة : انی اخاف علیکم ان یجری الله فیکم‌من‌العادة

ماجرا في قوم نوح من الطوفان اوفي عاد من الريح اوفي ثمود من الصيحة. وهذا تخويف من عذاب الدنيا.

ثمّ خوّفهم عذاب الآخرة فقال: «ويا قوم انى اخاف عليكم يوم التناد» يعنى يوم القيمة يدعى كلّ اناس بامامهم و ينادى بعضهم بعضاً فينادى اصحاب الجنة اصحاب النار واصحاب النار اصحاب الجنة وينادى اصحاب الاعراف وينادى المنادى بالسعادة والشقاوة آلا انّ فلان بن فلان سعد سعادة لايشقى بعدها ابداً وفلان بن فلان شقى شقاوة لايسعد بعدها ابداً وينادى حين يذبح الموت يا اهل الجنة خلودٌ فلاموت ويا اهل النار خلودٌ فلاموت. وقرىء في الشواذ: «يوم التنادّ» بتشديد الدّال، والندود النفور وذلك انهم هربوا فندّوا في الارض كندود الابل اذا شردت عن اربابها، قال الضحاك: كذلك اذا سمعوا زفير النار ندّوا هرباً فلا يأتون قطراً من الاقطار الّاوجدوا الملئكة صفوفاً فيرجعون الى المكان الذى كانوا فيه فذلك قوله: «والملك على ارجآئها» و قوله: «ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا»

قوله: «يوم تولّون مدبرين» اى ـ منصرفين من موقف الحساب الى النار. وقيل: فارّين غير معجزين. «مالكم من الله من عاصم» يعصمكم من عذابه. «ومن يضلل الله فماله من هاد» يهديه الى دينه.

«ولقد جآءكم يوسف» يعنى يوسف بن يعقوب «من قبل» اى ـ من قبل موسى «بالبيّنات» يعنى تعبير الرؤيا. وقيل: شهادة الطفل على برائته. وقيل: هوقوله: «ءارباب متفرقون خيرٌ ام الله الواحد القهار». و فرعون موسى هوفرعون يوسف آمن بيوسف ثمّ ارتدّ و عاد الى كفره بعد موت يوسف و عاش حتى ادركه موسى. و قيل: هو يوسف بن ابرهيم بن يوسف بن يعقوب اقام فيهم عشرين سنةً، والقول الاوّل اصحّ وعليه اكثر المفسرين «فما زلتم فى شك ممّا جآءكم به» من عبادة الله وحده لاشريك له، قاله ابن عباس. «حتى اذا هلك» اى ـ مات «قلتم لن يبعث الله من بعده رسولاً» اى ـ اقمتم على كفركم وظننتم ان الله لايجدد عليكم الحجة ولا يأتيكم احد يدعى الرسالة وذلك عند انقطاع الرّسل بعد يوسف زماناً طويلاً. «كذلك يضلّ الله من هو مسرفٌ» مشركٌ «مرتابٌ» شاكٌ.

« الذين يجادلون فی آيات‌الله» ـ قال **الزجاج** : هذا تفسير المسرف المرتاب يعنی هم‌الذين يجادلون فی آيات‌الله ، ای ـ فی ابطالها بالتكذيب « بغير سلطان » حجة «اتاهم» من‌الله . وقيل : هذه‌الآية عارضة فی قصة **موسی** و مؤمن آل **فرعون** و آية‌الله فی‌هذه‌الآية هی‌الدجال والمجادلون هم‌اليهود يتولّونه و ينتظرونه ويقولون‌هو الذی يبدّل الدين العربی.

« كبر مقتاً » ـ فيه اضمار ، تأويله : كبر جدالهم وقولهم « مقتاً عندالله وعندالذين آمنوا كذلك يطبع الله علی كـلّ قلب متكبر جبار » ـ قرأ **ابو عمرو ابن عامر** « قلب » بالتنوين ، وقرأ الآخرون بالاضافة ، فمن نوّن جعل‌الكبرياء والجبروت نعتين من نعوت القلب ويعنی به صاحبه كقول‌العرب : يدٌ بخيلة ويدٌ يابسة يعنون صاحبها . وفی‌الخبر: « زناالعينين النظر » يعنی زنا صاحبهما . وقال‌الشاعر : عفّ الجنان ولكن فاسق‌النظر . و من اضاف جعل تقديره : علی قلب كلّ متكبر جبار ، وهی قرآءة **عبدالله‌بن‌مسعود** .

« و قال فرعون يا هامان ابن لی صرحاً » ـ كان **هامان** وزير **فرعون** ولم يكـن من‌القبط ولامن بنی اسرآئيل يقال انه لم يغرق مع فرعون وعاش بعده زماناً شقيّاً مجروباً يتكفّف‌الناس . و ـ الصّرح ـ كلّ بناءٍ مشرف ظاهر لايخفی علی الناظروان بعد ، مأخوذ من‌التصريح و هوالاظهار . « لعلّی ابلغ الاسباب » .

« اسباب السموات » ای ـ طرقها و ابوابها من سمآءٍ الی سمآءٍ ، « فاطلع الی‌اله موسی » . وقيل : السبب ما يتوصل به الی الشیء والمعنی : لعلّی اصل الی السمآء فاطلع الی‌اله موسی . قرآءةالعامّة برفع‌العين نسقاً علی قوله : « ابلغ‌الاسباب » . وقرأ **حفص‌عن عاصم** : « فاطلع » بنصب‌العين علی جواب لعلّ بالفآء . «وانی لاظـنّه » ای ـ اظـنّ موسی « كاذباً » فيما يقول ان‌له الهاً غيری فی‌السمآءِ ارسله الينا . قيل: امر فـرعـون هامـان ببنآءِ الصرح بالآجر لقوله : « اوقد لی ياهامان علی‌الطين . . » و سبق شرحه .

« و كذلك زيّن لفرعون سوء عمله » ـ هذا كقوله : « زيّنا لكلّ امة عملهم » . «و صُدّ عن‌السبيل » ـ قرأ **اهل الكوفة** و **يعقوب** : « و صُدّ » بضمّ الصادنسقاً علی قوله : « زيّن لفرعون » ، قال **ابن‌عباس** : صدّه الله‌عن سبيل‌الهدی . قرأالآخرون بالفتح ، ای ـ وصدّ فرعون الناس عن‌السبيل . « وما كيد فرعون الّا فی تباب » ـ التباب ـ الهلاك‌والفساد

والخسار والضیاع من قوله تعالی: « و ما زادوهم غیر تتبیب » و قوله: « تبّت یدا ابی لهب ».

النوبة الثالثة

قوله تعالی: « رفیع الدرجات ذوالعرش » رافع الدرجات للعصاة بالنجاة وللمطیعین بالمثوبات و لذوی الحاجات بالکفایات و للاولیآء بالکرامات و للعارفین بالمراقبات والمنازلات.

بردارندهٔ درجات بندگان است، هریکی را بر مقامی بداشته و هر کسی را آنچه سزاست بدو داده. عاصیان را نجات، مطیعان را مثوبات، خواهندگان را کفایات، اولیا را کرامات، عارفانرا مراقبات و منازلات. درجات مؤمنان ودوستان یکی امروزست یکی فردا، امروز بعلم وایمان لقوله: « یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات » وفردا در روضهٔ رضوان، روح وریحان، بجوار رحمان لقوله: « هم درجاتٌ عندالله». امّا درجات اهل صورت فردا در بهشت دیگر است و درجات اهل صفت دیگر، زیرا که اهل صورت دیگراند و اهل صفت دیگر، اهل صورت در وادی تفرقت اند واهل صفت در نقطهٔ جمع، « انما المؤمنون اخوة » درعالم صورت بود، وآنچه مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود: « المؤمنون کنفسٍ واحدةٍ » درعالم صفت است. یکی از اجلآء عرب بنزدیك مصطفی (ص) درآمد وسؤال کرد که ما را در بهشت چه نهاده‌اند و درجات ما تا کجاست؟ و این کس از اهل صورت بود، رسول خدا (ص) جواب داد که: « فیها انهارٌ من مآءٍ غیر آسنٍ وفیها کذا و کذا » ـ از ان آب روان و مرغ بریان و میوه های الوان بر می داد چنانك قرآن بدان ناطق است. دیگری از اهل صفت هم ازاین معنی سؤال کرد، رسول‌الله (ص) دانست که مرد صفت است مرد صورت نیست گفت: « فیها مالاعینٌ رأت ولااذنٌ سمعت ولا خطر علی قلب بشرٍ ».

باش ای درویش دلریش تا این کالبد را بمرگ درهم شکنند و درخاك لحدذره ذره کنند، آنگه بکمال قدرت دیگر باره آنرا خلعت اعادت پوشانند، آنگه در بوتهٔ

دوزخ فرو گدازند و ازانجا بنهرالحيوة برند و مطهّر کنند و از انجا بفردوس برندومعطّر کنند ، هفتاد حلّه در پوشانند ، آن حلّه را گریبان یکی بود و دامن هفتاد بـر مثال گل صدبرگ که ازان حقّهٔ زبر جد بیرون آید گریبان یکی ودامن صد ،آنکه طراز اعزازبقابر کسوت عزت تو کشند ، گاه شراب زنجبیل دهند گاه شراب کافور گاه شراب تسنیم ، ظاهر باطن شده و باطن ظاهر شده ، صورت دل گشته‌و دل صورت گشته‌چنانك امروز حق را جل جلاله می دانی و تهمت نه ، فردا می بینی وشبهت نه .

پیر طریقت گفت : بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، آب مشاهدت درجوی ملاطفت روان شود ، قصهٔ آب و گل‌نهان شود ، دوست ازلی عیان شود ، تا دیده و دل و جان هرسه بدو نگران‌شود .

وقیل : « رفیع الدرجات » ای ـ هو جل جلاله عالی‌الصفات جلیل القدر لا یبلغ کنهه ولایعرف قدره ولا یدرك حدّه ـ قدر خویش برداشت و صفت خویش در حجب عزت نگه داشت تا هیچ عزیز بعزّ او نرسد ، هیچ فهم حدّ اودر نیابد ، هیچ‌دانا قدر اوبنداند، صفت کس در برابر صفت او نیاید ، دانش اوکس ندانـد ، توان او کس نتوانـد ، بقدر او کس نرسد .

« ما قدروالله حق قدره » ای ـ ما عظموه حق عظمته ، آب و خاك را با لم یزل و لایزال چه آشنائی ، قدم را با حدوث چه مناسبت ، حق باقی در رسم فانی چه پیوندد، ماسور (۱) تلوین بهشت تمکین چون رسد ؟! اوجل جلاله فردا چون دیدار دهد بعطادهد نه بسزا دهد ، سزاوار دیداراونیست هیچ چشم ، سزاوار گفتار او نیست‌هیچ گوش،سزاوار معرفت او نیست هیچ دل ، سزاوار راه‌او نیست هیچ قدم‌سزاوار طریق او نیست.

چشمم‌همی بخواهد دیدارت گوشم همی بخواهد گفتارت
همّت بلند کردند این‌هردو هر چند نیستند سزاوارت

« لینذر یوم التلاق » ، « یومهم بارزون » صفت روز رستاخیز است، روزی که رازها دران روز آشکارا شود ، پرده های متواریان فرو درند، توانگران بی‌شکررا در مقام‌حساب

۱ــ ماسور = محبوس

بدارند ، درویشان بی صبر را جامهٔ نفاق از سر بر کشند ، آتش فضیحت درطیلسان‌عالمان بی عمل زنند ، خـاك ندامت برفرق قرّآءِ مرائی ریزند ، یکی ازخاك وحشت بیرون‌آید چنانك‌خاکستر از میان آتش ، یکی‌چنانك درّ از میان‌صدف ، یکی‌میگوید :این الفرار من‌الله ، یکی میگوید : این الطریق الی الله ، یکی بزاری و خواری خاك حسرت برسر می ریزد و میگوید : « ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرةً ولا کبیرةً الّا احصیها » ، یکی بآستین شکر گرداندوه از فرق شوق‌می‌فشاندومیگوید : «الحمدلله‌الذی اذهب عنّاالحزن».

آنروز پادشاهان روی زمین را می آرند و دست سلطنت ایشان برشتهٔ عزل بر پس پشت بسته و ملك ایشان برخاك مذّلت افتاده و این ندای عزت در عالم قیامت روان شده که: « لمن‌الملك‌الیوم » ـ پادشاهی کراسزد مگر آن پادشاه را که بر همه شاهان پادشاهست وپادشاهی وی نه بحشم و سپاه است ، آفرینندهٔ زمین و آسمان و آفتاب و ماه است، خلق را دارنده و دوستانرا نیك پناهست سلطانان جهان لشکر را عرض دهندوخدم و حشم‌را برنشانند وخیل وخول را آشکارا کنند پس بملك و مِلك خود فخر کنند وبنعمت وتنعم و سوار وپیاده ودر گاه و بار گاه خود سر افتخار برافرازند، و ملك الهی برخلاف اینست که او جل جلاله اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی درزند و عالم را هبآءِ منثور گرداند و تیغ قهر برهیاکل افلاك زند همه نهادها را ذرّه ذرّه کند وغبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند ولگام اعدام بر سر مرکب وجود کند ، پس ندا در دهد که : «لمن‌الملك الیوم » ، کرا زهرهٔ آن بود که این خطاب را بجواب پیش آید ؟ تا هم جلال احدیّت جمال صمدیّت را پاسخ دهد که : « لله‌الواحدالقهار »

ای مسکین ! فردای قیامت که سران و سرهنگان دین درپناه کرم و لطف قدم جای دهند ، ندانم که ترا با این سینهٔ آلوده و عمل شوریده کجا نشانند ورختت کجا فرو نهند ؟ زخمی که نهادی را درد نکند نشان آن بود که دران نهاد حیوة نیست . ای مسکین!اگر بیماری آخر ناله‌یی کو ؟ ور بی‌یاری آخرطلبی کو ؟

طیلسان موسی و نعلین هارونت چه سود

چون بزیریك ردا فرعون داری صد هزار

« اليوم تجزى كلّ نفسٍ بما كسبت لاظلم اليوم . . . » ـ هر كه اعتقاد كرد كه او را روزی در پیش است که دران روز باوی سؤالی و جوابی وحسابی و عتابی رود ؛ شب وروز بیقرار بود ، دم بدم مشغول و مستغرق کار بود ، میزان تصرف از دست فرو نهد ، بعیب کس ننگرد ، همه عیب خود را مطالعت کند ، همه حساب خود کند درخبر است که : « حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و تهيّؤا للعرض الاكبر » .

یکی از بزرگان دین روزی نامه‌یی نوشت و درخانه‌یی عاریتی بود ، گفتا خواستم که آن نامه را خاك بر كنم تا خشك شود ؛ برخاطرم گذشت : نباید که فردا از عهدهٔ این مظلمه بیرون نتوانم آمد . هاتفی آواز داد : سيعلم المستخِف بتتريب الكتاب ما يلقى عندالله غداً من طول الحساب ـ آری فردا روز عرض و حساب بداند که چه کرد آنکس که نامهٔ خویش بخاك خانهٔ کسان خشك كرد !

« يعلم خائنة الاعين و ما تخفى الصدور والله يقضى بالحق » ـ خيانت چشمها می بیند، اندیشهٔ دلها می داند ، روش قدمها می شمرد و بعدل و راستی فردا مرا نرا حکم کند . کس هست که هر قدم که بر گیرد و بنهد ؛ آن قدم بلسان حال مرو را لعنت میکند ، و کس هست که هر قدم که بر گیرد آن قدم از عالم خلّت خلیل و کرامت کلیم و اندوه و شادی یحیی زکریا خبر میدهد . در عالم هیچ قدم عزیز تر از قدم حرمت نیست ، بخدمت بهشت یابند و نعمت ، و بحرمت برضا و لقا رسند وبراز ولی نعمت .

آن مرد اعرابی را دیدند که با روی سیاه ودلی چون ماه در طواف کعبه بود . چون بدان سنك سیاه رسید که آن را حجرالاسود گویند ؛ خواست که دهانی بران سنك سیاه نهد ؛ از راه حرمت قدم خود فرو گرفت ، چون نگاه کرد صورت روی خود دران سنك سیاه چنانك بود بدید ، نعره‌یی بر کشید و گفت: سُوّد وجهى فى الدارين ، و دران حال جان بحضرت فرستاد . فردای قیامت که عالم صفت است و صورتها آن‌روز تبع صفت بود ؛ آن مرد اعرابی همی آید با روی چون ماه از صفت بر صورت تافته و صورت برنگ صفت گشته،همچنین بلال حبشی رابینی روی‌وی چون ماه دو هفته ، وعالم قیامت از نور روی وی روشن گشته . آن عزیزی گوید درحق وی :

آن سیاهی کز پی ناموس حق ناقوس زد
در عرب بواللیل بود اندر قیامت بوالنهار
باش تا کلّ یا بی آنها را که امر وزند جزو
باش تا کل بینی آنها را که اکنونند خار

۳ - النوبة الاولی

قوله تعالی: «**وقال الذی آمن**» وآن مرد گرویده گفت: «**یاقوم اتبعونی**» ای قوم پی برید بمن، «**اهدکم سبیل الرشاد** (۳۸)» تا راه نمایم شما را براه راستی.
«**یاقوم انما هذه الحیوة الدنیا متاعٌ**» ای قوم این زندگانی این جهانی روزی فرا روزی بسر بردن است نا پاینده، «**وان الآخرة هی دار القرار** (۳۹)» وآن جهانست سرای آرام و پاینده.

«**من عمل سیئةً**» هر که بدی کند، «**فلایجزی الا مثلها**» پاداش ندهند او را مگر همچنان، «**ومن عمل صالحاً**» وهر که نیکی کند، «**من ذکر او انثی**» از نرینه و مادینه، «**وهو مؤمنٌ**» واو گرویده بود «**فاولئك یدخلون الجنة**» ایشان آنند که در آرند در بهشت «**یرزقون فیها بغیر حساب** (۴۰)» روزی میدهند ایشانرا دران بهشت بی‌شمار.

«**ویا قوم مالی ادعوکم الی النجاة**» ای قوم این چیست که مرا رسید و این چونست مرا که میخوانم شما را با رهائی، «**و تدعوننی الی النار** (۴۱)» ومیخوانید شما مرا بآتش.

«**تدعوننی لاکفر بالله**» میخوانید مرا تاکافر شوم به الله «**واشرك به مالیس به علمٌ**» و انباز گیرم با او چیزی که من او را انباز ندانم، «**وانا ادعوکم الی العزیز الغفار** (۴۲)» و من شما را میخوانم با توانائی تاونده، آمرزگاری فراخ‌آمرز.
«**لاجرم ان ماتدعوننی الیه**» ببود اکنون ناچاره کانچه شما مرا باپرستش آن میخوانید، «**لیس له دعوةٌ فی الدنیا ولا فی الآخرة**» او را آن حق نیست که

کسی را با پرستش خویش خواند هرگز نه درین جهان نه دران جهان ، « **وان مردنا الی الله** » وباز گردیدن ما باالله است ' « **وان المسرفین هم اصحاب النار**(۴۳) » و گزاف کاران آتشیان اند .

« **فستذکرون ما اقول لکم** » آری یاد کنید هنگامی آنچه من میگویم شما را ، « **وافوض امری الی الله** » وکارخویش باخدا گذارم ، « **ان الله بصیرٌ بالعباد**(۴۴) » که الله بینا و داناست ببندگان .

« **فوقیه الله** » بازداشت ایشان الله ازو ' « **سیآت مامکروا** » بدهای آنچه ایشان ساختند از سازبد ، « **وحاق بآل فرعون سوء العذاب**(۴۵) » و فراسر نشست کسان **فرعون** را بد عذاب .

« **النار یعرضون علیها** » آن عذاب آتشی است که ایشانرا بران عرضه میکنند ، « **غدواً وعشیاً** » بامداد وشبانگاه پیوسته درین جهان ، « **ویوم تقوم الساعة** » و آن روز که رستاخیز بپای شود ، « **ادخلوا آل فرعون اشد العذاب**(۴۶) » گویند در شید ای **فرعون** و کسان او در سخت تر عذاب .

« **و اذ یتحاجون فی النار** » وآنگه که پیکار میکنند در آتش ، « **فیقول الضعفآء للذین استکبروا** » پس روان گویند گردنکشانرا : « **اناکنالکم تبعاً** » ماشمارا پس روان و فرمان برداران بودیم در دنیا ' « **فهل انتم مغنون عنا نصیباً من النار**(۴۷) » هیچ ما را بکار آئید که از ما بازدارید بهره یی از آتش ؟

« **قال الذین استکبروا** » گردنکشان گویند : « **انا کلٌ فیها** » ما همه ایدریم در آتش ، « **ان الله قدحکم بین العباد**(۴۸) » اللهُ بخواست خویش کار برگزارد میان بندگان .

« **وقال الذین فی النار** » ایشان گویند که در آتش اند ، « **لخزنة جهنم** » خازنان دوزخ را [که آتش سازان اند] : « **ادعو ربکم** » خوانید خداوند خویش را وخواهید ازو ، « **یخفف عنا یوماً من العذاب**(۴۹) » تا از ما عذاب یك روز فرونهد :
« **قالوا** » گویند [فراقوم هر پیغامبری] : « **اولم تك تأتیکم رسلکم بالبینات** »

رسول شما بشما نیامد با پیغامها ونشانهای روشن ؟ « **قالوا بلی** » گویند بلی آمد ، « **قالوا فادعوا** » خازنان گویند : پس شما خدایرا میخوانید ، « **ومادعآء الکافرین الا فی ضلال** (۵۰) » و دعای کافران نیست مگر درضایعی و گمراهی .

« **انا لننصر رسلنا** » ما یاری خواهیم داد ودست خواهیم گرفت فرستادگان خویش را ، « **والذین آمنوا** » و ایشانرا که گرویدگان اند ، « **فی الحیوة الدنیا** » در زندگانی این جهان ، « **ویوم یقوم الاشهاد** (۵۱) » و آن روز که گواهان بپای ایستند .

« **یوم لاینفع الظالمین** » آنروز که سود ندارد کافرانرا ، « **معذرتهم** » عذردادن ایشان ، « **ولهم اللعنة** » وایشانراست نفرین و دوری ، « **ولهم سوء الدار** (۵۲) » و ایشانراست سرای بد .

« **ولقد آتینا موسی الهدی** » و دادیم **موسی** نامهٔ راه شناختن را ، « **واورثنا بنی اسرائیل الکتاب** (۵۳) » ومیراث دادیم فرزندان **یعقوب** راتوریت .

« **هدیً وذکری لاولی الالباب** (۵۴) » راه نمونی و یادگاری خردمندان را .

« **فاصبران وعدالله حقٌ** » شکیبائی کن که وعده دادن الله ترا بنصرت راست است ، « **و استغفر لذنبك** » وگناه خویش را آمرزش میخواه ، « **وسبح بحمد ربك** » و بستایش نیکو خداوند خویش را می ستای ، « **بالعشیّ والابکار** (۵۵) » بشبانگاه و بامداد .

« **ان الذین یجادلون فی آیات الله** » ایشان که پیکار میکنند درسخنان الله ، « **بغیر سلطانٍ اتیهم** » بی حجتی که بایشان آمد از آسمان ، « **ان فی صدورهم الا کبرٌ** » نیست در دلهای ایشان مگر مرادی بزرگ ، « **ماهم ببالغیه** » که هرگز بآن نخواهند رسید ، « **فاستعذ بالله** » فریاد میخواه بخدای عزوجل [از فتنهٔ دل] ، « **انه هوالسمیع البصیر** (۵۶) » که اوخداوندی شنوای بیناست .

« **لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس** » آفرینش آسمان و زمین [بنزدیك شما] مه است از آفرینش مردم ، « **ولکنّ اکثر الناس لایعلمون** (۵۷) »

ولکن بیشتر مردمان نمی دانند.

« **وما یستوی الاعمی والبصیر** » هرگز چون هم نبود نابینا ازحق و بینا بحق، « **والذین آمنوا و عملوا الصالحات ولاالمسیء** » وهرگز چون هم نبود گرویدگان نیکوکار و بدکار، « **قلیلاً ما تتذکرون** (۵۸) » چون اندك پند پذیرید.

« **ان الساعة لآتیهٌ لاریب فیها** » رستاخیز آمدنی است گمان نیست در ان، « **ولکنّ اکثر الناس لایؤمنون** (۵۹) » لکن بیشتر مردم به نمی گروند.

النوبة الثانیة

قوله: « و قال الذی آمن یا قوم » یعنی **مؤمن آل فرعون**: « اتّبعونی اهدکم سبیل الرشاد » اقبلوا عظتی ابیّن لکم طریق السعادة وصلاح الامر و سبیل الهدی. الرّشاد والرُّشد والرّشد ـ الهدی، یقال: رجلٌ رشید و راشدٌ ورشادٌ. قال الشاعر:

انا فی امرِ رُشادِ — بین غزوٍ و جهادِ

بدنی یغزو عدوّی — والهوی یغزو فؤادی

و یقال: فلانٌ لغیر رشدة، اذا کان ولد الزنا. و قوله: « و ما امر فرعون برشید » ای ـ بصواب.

« یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاعٌ » ای ـ منفعةٌ قلیلة اللبث تنتفعون بها مدّةً ثم تنقطع. « وانّ الآخرة هی دارالقرار » التی لاتزول فلا تبیعوا الباقی بالفانی. قال النبی (ص): « من احبّ دنیاه اضرّ بآخرته و من احبّ آخرته اضرّ بدنیاه فآثروا ما یبقی علی ما یفنی ». و عن **سهل بن سعید** قال: جآء رجلٌ فقال: یا رسول الله دُلّنی علی عملٍ اذا انا عملته احبّنی الله واحبّنی الناس، فقال: « ازهد فی الدنیا یحبّك الله وازهد فیما عندالناس یحبّك الناس». وعن **ابن مسعود**: انّ رسول الله (ص) نام علی حصیرٍ فقام و قد اثرفی جسده، فقال ابن مسعودٍ: یا رسول الله لوامرتنا ان نبسط لك و نعمل، فقال: «مالی وللدنیا و ما انا والدنیا الّا کراکبٍ استظلّ تحت شجرةٍ ثم راح وترکها». وعن **انس بن مالك** انّ النبی (ص) قال: « یا بنیّ اکثر ذکرالموت فانك اذا اکثرت ذکرالموت زهدت

فی‌الدنیا و رغبت فی الآخرة وانّ الآخرة دار قرار والدنیا غرّارةٌ لاهلها والمغرور من اغترّ بها ».

ثمّ اخبر بمستقرّ الفریقین فقال: « من عمل سیّئةً » ای ـ من عمل شرکاً ، « فلا یجزی الّا مثلها » یعنی الّا النار ، فانّ جزآء الشرک النار ، وهما عظیمان کقوله : « جزآءً وفاقاً » ای ـ وافق الجزآء العمل . « و من عمل صالحاً » ای ـ و من عمل بطاعة‌الله من الذکور والاناث « وهو مؤمنٌ فاولئک یدخلون‌الجنة یرزقون فیها بغیر حساب » لامکیال فیه ولا میزان. وقیل : یعطون فی‌الجنة من‌الخیر مالا تبعة علیهم فیه .

« ویا قوم مالی ادعوکم » ای ـ مالکم ، کما تقول : مالی اریک حزیناً ای ـ مالك . وهذا کلامٌ یوضع موضع « کیف » ، والمعنی : اخبرونی عنکم کیف هذه‌الحال؟ « ادعوکم الی‌النجاة » من‌النار بالایمان بالله « و تدعوننی الی‌النار» ای ـ الی‌الشرك‌الذی یوجب النار .

ثمّ فسر فقال : « تدعوننی لاکفر بالله واشرك به مالیس لی به علمٌ » انه شریكٌ له. وقیل : مالا یصحّ ان یُعلم ، « وانا ادعوکم الی العزیز » القادر علی‌الانتقام ان اقمتم علی کفرکم ، « الغفار » ان تبتم من شرککم .

« لاجرم » ـ فیها وجهان لاهل اللغة : احدهما انها کلمةٌ واحدةٌ وُضعت موضع « حقّاً » ، وقیل : وضعت موضع « لابدّ » . والوجه الآخر انها کلمتان : احدیهما ردّ و جحد لما قبلها ، التأویل : تدعوننی لاکفرواشرك « لا ».وقوله « جرم » ای ـ حقّ ووجب « انّ ما تدعوننی الیه » یعنی الوثن ، «لیس له دعوةٌ » ای ـ اجابة دعوةٍ « فی‌الدنیا ولا فی‌الآخرة » ـ کقوله تعالی : « ان تدعوهم لایسمعوا دعآءکم » « ومن اضلّ ممّن یدعو من دون‌الله من لایستجیب له الی یوم‌القیمة » « سوآءٌ علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون » . وقیل معناه : لیس له دعوةٌ الی عبادته فی‌الدنیا ، لان‌الاوثان لا تدعی‌الربوبیة ولا تدعوا الی عبادتها و فی‌الآخرة تتبرّأ من عابدیها وفیه وجه ثالث : « لیس له دعوةٌ » ای ـ لیس من حقّه ان یدعی الهاً . وجه اوّل معنی آنست که : مرا میخوانید با پرستش چیزی که او را توانائی نیست که دعای کسی پاسخ کند هرگز . وجه دوم : اورا آن‌حق نیست

که کسی را با پرستش خواند هرگز. وجه سوم: او سزای آن نیست که او را خدای خوانند هرگز.

« وانّ مردّنا الی الله » ای ـ وحقّ انّ مرجعنا بعدالموت الی الله فیجازی کلاً بما یستحقّه، کقوله: « ثمّ ردّوا الی الله مولیهم الحق ». « و انّ المسرفین » یعنی: و حقّ انّ المسرفین « هم اصحاب النار » ملازموها السرف ضدّالقصد. وقیل: هم الذین یقتلون بغیر حق.

« فستذکرون ما اقول لکم » اذا عاینتم العذاب حین لاینفعکم الذکر وتندمون حین لاینفعکم الندم. « وافوّض امری الی الله » وذلك انهم توعدون لمخالفته دینهم « ان الله بصیرٌ بالعباد » یعلم المحق من المبطل.

« فوقیه الله سیّآت ما مکروا » ـ وقیل: الضمیر یعود الی موسی، ای ـ دفع الله عن موسی علیه السلام مامکروه آل فرعون حتی عبر البحر. « وحاق بآل فرعون سوء العذاب » الغرق فی الدنیا والنار فی الآخرة. وقیل: الضمیر فی قوله: « فوقیه » یعود الی مؤمن آل فرعون فانه لمّا وعظهم خرج هارباً الی جبلٍ یصلّی فیه، فارسل فرعون جماعته فی طلبه فوجدوه قائماً یصلّی والسباع والوحوش صفوف عنده تذبّ عنه، فرعب القوم منه رعباً شدیداً فرجعوا فقتلهم فرعون فذلك قوله: « وحاق بآل فرعون سوء العذاب » ای ـ قتل فرعون ایّاهم.

« النّار یعرضون علیها » ـ النّار رفع علی البدل من السوء و قیل: « النار » مبتدا، خبره: یعرضون علیها. « غدوّاً و عشیّاً » ای ـ صباحاً و مساءً. قال ابن مسعود: ارواح آل فرعون فی اجواف طیر سودٍ تعرض علی النار کل یومین مرّتین تغدو وتروح الی النار ویقال بآل فرعون: هذه مأویکم حتی تقوم الساعة، وکان ابوهریرة کلّما اصبح صاح: اصبحنا و عرض آل فرعون علی النار و کلّما امسی صاح امسینا و عرض آل فرعون علی النار. وفی هذه الآیة دلالةٌ ظاهرةٌ علی ان عذاب القبر حق وفی الخبر الصحیح عن عبدالله بن عمر انّ رسول الله (ص) قال: « انّ احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی ان کان من اهل الجنة فمن الجنة وان کان من اهل النار فمن النار ویقال له: هذا مقعدك حتی یبعثك الله الیه

یوم‌القیمة » ،وسألت عائشة رسول‌الله (ص) عن عذاب القبر ، فقال : « نعم عذاب‌القبر حق » قالت عائشة : فما رأیت رسول الله (ص) بعد صلّی صلاةً الّا تعوّذ من عذاب‌القبر . وفی‌اخبار المعراج قال (ص) : « نظرت (یعنی فی‌السمآءِالدنیا) فاذا انا بقومٍ لهم بطونٌ کانها‌البیوت و هم علی ممرّ آل فرعون فیتوطأهم آل فرعون بارجلهم وهم یعرضون‌علی‌النار غدوّاً و عشیّاً ، قلت : من هؤلآءِ یا جبرئیل ؟ قال : هؤلآءِ اکلة‌الربوا » .

ثمّ اخبرالله عزوجل عن مستقرّهم‌یوم‌القیمة فقال : « ویوم تقوم‌الساعة ادخلوا » ـ قرأ ابن کثیر و ابن عامر و ابوعمرو و ابوبکر : « الساعة ادخلوا » بحذف‌الالف فی‌الوصل وضمّها فی‌الابتدآءِ وضمّ‌الخآءِ من‌الدخول ، ای ـ یقال لهم ، « ادخلوا آل‌فرعون اشدّالعذاب » . وقرأ الاخرون : « ادخلوا » بقطع‌الالف و کسرالخآءِ من الادخال ، ای ـ یقال للملئکة : « ادخلوا آل فرعون اشدّالعذاب » ، قال ابن‌عباس : یریدالوان‌العذاب غیرالذی کانوا یعذّبون به منذ غرقوا،یقال:اهل جهنم فیها علی درکاتٍ کما انّ اهل‌الجنة فیها علی درجاتٍ . قال رسول‌الله (ص) :« اهون اهل‌النار عذاباً رجل فی رجلیه نعلان من نارٍ یغلی منهمادماغه » . و قال العباس بن عبدالمطلب : یا رسول الله هل نفعت عنك اباطالبٍ بشیءٍ فانه‌کان یحوطك و یصونك ، قال : « وجدته فی غمرةٍ من النار فاخرجته الی ضحضاحٍ،ومن هذا الباب قوله : « فی الدرك الاسفل من‌النار » .

قوله : « واذیتحاجون فی النار » ای ـ و اذکر یا محمد لقومك اذیتخاصم اهل النار فی النار ، «فیقول الضعفآء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعاً » فی‌الدنیا ، تبع جمع تابع . و قیل : هوجمع لاواحدله و جمعه اتباع . « فهل انتم مغنون عنّا » ای ـ حاملون عنّا بعض العذاب باتباعنا ایّاکم ؟ .

« قال الذین استکبروا انا کلٌّ فیها » ای ـ لوقدرنا ان نغنی عنکم لاغنینا عن انفسنا ، نحن وانتم جمیعاً فی‌النار . « انّ الله قدحکم بین العباد » فانزلنا منازلنا و انزلکم منازلکم .

« وقال الذین فی النار » حین اشتدّ علیهم العذاب «لخزنة جهنّم ادعوا ربکم‌یخفّف عنّایوماً » من ایام الدنیا « من‌العذاب » .

فتجيبهم الخزنة : « اولم تك تأتيكم رسلكم بالبينات » اى ـ بالبراهين والمعجزات . وقيل : الم تخبركم الرسل انّ عذاب جهنم مخلّد لاتخفيف فيه ولاانقطاع . « قالوا بلى » قدجآءتنا الرسل بالبيّنات « قالوا فادعوا » اذاً ربكم ان نفعكم فنحن لاندعولكم ، لانهم علموا انه لايخفّف عنهم . قال الله تعالى : « و مادعآء الكافرين الافى ضلال » يبطل ويضلّ ولاينفعهم لانه لايسمع ولايجاب .

« انالننصر رسلنا » يعنى بالغلبة والقهر والحجة والانتقام من الاعدآء . قال السدى ماقتل قومٌ نبيّاً قطّ او قوماً من دعاة الحق من المؤمنين الّا بعث الله من ينتقم لهم فصاروا منصورين فان قتلوا كمانصر يحيى بن زكريآء لمّا قتل قتل به سبعون الفاً . قال عبدالله بن سلام : ما قتلت امّةٌ نبيّها الا قتل به منهم سبعون الفاً ولاقتلوا خليفته الاقتل به خمسة و ثلثون الفاً .

« والذين آمنوا » اى ـ و ننصر المؤمنين على سآئر الاديان « فى الحيوة الدنيا » بالغلبة والحجة « ويوم يقوم الاشهاد » اى ـ ولهم الغلبة ايضاً فى القيامة حين تحضر الشهود و هم الحفظة فتشهد للانبيآء بالتبليغ و للمؤمنين بالتصديق و على الكفّار بالتكذيب . الاشهاد جمع شاهدٍ كصاحبٍ واصحابٍ وقيل : جمع شهيدٍ كشريف واشراف .

« يوم لاينفع الظالمين معذرتهم » ان اعتذروا عن كفرهم لم يقبل منهم وان تابوالم ينفعهم . « ولهم اللعنة » ـ البعدمن الرحمة ، « ولهم سوء الدار » يعنى جهنم .

« ولقد آتينا موسى الهدى » يعنى التورية « و اورثنا بنى اسرائيل الكتاب » اى ـ اعطيناهم على لسان الرسل التورية والانجيل و الزبور .

« هدىً » من الضلالة « و ذكرى لاولى الالباب » اى ـ موعظةٌ لذوى العقول اى ـ كذّب قوم فرعون موسى كما كذبك قريش يا محمد .

« فاصبر » كماصبر موسى ، « فانّ وعدالله » فى اظهاردينك واهلاك اعدآئك « حقٌ » « واستغفر لذنبك » ـ قيل : نزلت هذه الاية قبل قوله : « ليغفرلك الله ماتقدّم من ذنبك و ما تأخرّ » . و قيل : استغفرلذنبٍ ان كان منك . و قيل : استغفرلذنب امّتك و قيل : تعبّد بالاستغفار لزيادة درجته و ليصيرسنّة لمن بعده ، « و سبّح بحمد ربك » اى ـ صلّ

شاکراً لربك « بالعشی و الابکار » یعنی صلاة العصر و صلاة الفجر . و قال ابن عباس : یعنی الصلوات الخمس . وقال الحسن : کان هذا قبل فرض الصلوات بمکة رکعتان بکرة و رکعتان بالعشی.

« انّ الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتیهم » ـ در نزول این آیت مفسران را دوقول است : یکی آنست که درشأن کفار قریش فروآمد که پیوسته بر مصطفی صلوات الله و سلامه علیه ومؤمنان می‌پیچیدند ودر ابطال آیات می کوشیدند ، رب العالمین فرمود : آن جدال و خصومت ایشان باشما از کبر وحسد است ، آن مرادی بزرگ است که دردل ایشان که طمع میدارند که بر شما غلبه کنندوشما را برخود کم آرند ، و ایشان هرگز بااین مراد نرسند و این مقصود نیابند ، قال النبی (ص) : « یحشر الجبّارون المتکبرون یوم القیمة فی صورة الذر یطؤهم الناس لهوانهم علی الله عزوجل ولایدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من خردل من کبر » .

قول دیگر آنست که این آیت در شأن جهودان فرو آمد که گفتند : صاحب ما مسیح بن داود یعنی دجال در آخر الزمان بیرون آید و سلطان او در برّو بحر منبسط گردد و ملك زمین با ما افتد و ما برعرب غلبه کنیم ، رب العالمین گفت : « ماهم ببالغیه » این جهودان که این سخن باطل میگویند خود بدجّال در نرسند ، اما تو ای محمد بما استعاذت کن ازفتنهٔ دجال وشروی « فاستعذ بالله » من فتنة الدجال ، « انه هو السمیع البصیر » .

قال رسول الله (ص) : « تعوذوا بالله من عذاب النار فقالوا نعوذ بالله من عذاب النار ، ثم قال : تعوذوا بالله من عذاب القبر ، قالوا نعوذ بالله من عذاب القبر ، ثم قال : تعوذوا بالله من الفتن ماظهر منها وما بطن ، قالوا نعوذ بالله من الفتن ماظهر منها وما بطن ، ثمّ قال : تعوذوا بالله من فتنة الدجال ، قالوا : نعوذ بالله من فتنة الدجال » .

خبر درست است از اسماء بنت یزید الانصاریة گفت : رسول خدا درخانهٔ من بود و حدیث دجال می رفت ، مصطفی علیه الصلوة والسلام فرمود : پیش از خروج وی بسه سال یکسال آسمان باران ثلثی باز گیرد و زمین از نبات خویش ثلثی باز گیرد ، دیگر سال آسمان از باران خویش دوثلث باز گیرد وزمین از نبات خویش دوثلث باز گیرد ،

سوم سال آسمان باران همه باز گیرد که یك قطره باران بزمین نیاید و زمین نبات همه باز گیرد که یك شاخ گیاه بر نیاید و در زمین یك بهیمه ازین چرنده ورونده بنماند، و صعب ترین فتنهٔ وی آنست که اعرابئی را گوید که پدر وبرادروی از دنیا رفته که: اگر من پدر وبرادر ترا زنده گردانم بمن ایمان آری و مرا خدای خود خوانی ودانی؟ اعرابی گوید: بلی ایمان آرم، آنگه دوشیطان بر صورت پدر وبرادروی فرادید آیند، **اسماء** گفت: یا رسول‌الله ما یك ساعت بگرسنگی صبر نمی‌توانیم کرد؛ مؤمنان آنروز چون کنند؟ گفت: یجزئهم ما یجزیء اهل السماء من التسبیح والتقدیس ـ آن خداوند که غذای اهل آسمان تسبیح و تقدیس کرد تا ایشانرا کفایت افتاد؛ زمینیانرا نیز ازتسبیح و تقدیس کفایت دهد. آنگه گفت: درنگ وی درزمین چهل سالست سالی چون ماهی و ماهی چون هفته‌یی و هفته‌یی چون روزی وروزی چندان که یك برگ از درخت خرمادر آتش بیفروزد و بسوزد.

و روی عن **ابن عمر** قال: قام رسول‌الله (ص) فی الناس فاثنی علی‌الله بما هوا هله ثم ذکر **الدجال** فقال: «انی لانذر کموه و ما من نبیّ الا انذره قومه لقد انذر **نوح** قومه ولکنی ساقول لکم فیه قولاً لم یقله نبیٌّ لقوم، تعلمون انه اعور وان‌الله لیس باعور مکتوبٌ بین عینیه کافر یقرؤه کلّ مؤمن کاتب و غیر کاتب» و قال (ص): «ان الدجال یخرج و ان معه ماءً و ناراً فامّا الذی یراه الناس ماءً فنارٌ و امّا الذی یراه الناس ناراً فماء عذبٌ طیبٌ بارد فمن ادرك ذلك منکم فلیقع فی الذی یراه ناراً فانه ماء عذبٌ طیبٌ». و عن **انس بن مالك** قال قال النبی (ص): «لیس من بلدٍ الا سیطؤ الدجال الا **مکة والمدینة** فانه لایأتیهما من نقبٍ من انقابهما الا علیه الملئکة صافین یحرسونها ثم ترجف المدینة باهلها ثلث رجفاتٍ فتخرج الیه کلّ کافرٍ و منافقٍ». وعن **ابی هریرة** قال قال رسول‌الله (ص): «یأتی **المسیح** من قبل المشرق وهمته المدینة حتی ینزل دبراحدٍ ثم تصرف الملئکة وجهه قبل **الشام** وهنا لك یهلك». و عن **ابی سعید الخدری** قال قال رسول‌الله (ص): «یتبع الدجال من امتی سبعون الفاً علیهم السیجان»، وفی روایة **ابی امامة** عنه (ص) قال: «و مع الدجال یومئذٍ سبعون الف یهودیّ کلهم ذوساجٍ و سیفٍ محلیٍ».

قوله : « لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس » ای ـ اعظم فی الصدور من اعادتهم بعدالموت ، « و لکنّ اکثر الناس » یعنی الکفار « لا یعلمون » حین لا یستدلون بذلک علی توحید خالقهما . وقیل : « اکبر من خلق الناس » ای ـ اعظم من خلق **الدجال** « ولکنّ اکثرا لناس لایعلمون » یعنی الیهود الذینّ یخاصمون فی امرالدجال . روی عن **هشام بن عامر** قال : سمعت رسول‌الله(ص) یقول : «ما بین خلق **آدم** الی قیام الساعة خلقٌ اکبر من الدجال » .

« و ما یستوی الاعمی و البصیر » ـ الاعمی عن الهدی و البصیر بالهدی ، یعنی الکافر والمؤمن لایستویان فی الحکم ولا فی الفضل . «والذین آمنوا وعملوا الصالحات ولاالمسیء» دخلت «لا» فی قوله : « ولاالمسیء » توکیداً لنفی المساواة، ای ـ ولایستوی المؤمن المحسن والکافر المسیء . « قلیلاً ما تتذکّرون » ای ـ قلیلاً منکم من یتّعظ . قرأ اهل‌الکوفة « تتذکّرون » بالتآءِ علی المخاطبة ، والباقون بالیای .

« انّ الساعة » ای ـ القیامة « لآتیةٌ لاریب فیها و لکنّ اکثر الناس» یعنی کفّار **مکة** « لایؤمنون » لایصدقون بالبعث .

النوبة الثالثة

قوله تعالی : « وقال‌الذی آمن یاقوم . . . » الآیة ـ تمامی سخن **مؤمن آل‌فرعون** است، نزدیک **فرعون** سخن بحق گفت و **مصطفی** علیه الصلوة والسلام فرمود : « افضل الجهادکلمة حقٍّ عندامیر جائر » ، زبان موعظت بگشاد و ایشان را پند بلیغ داد گفت : « یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاعٌ » ـ این دنیایی گذشتنی است و بساطی در نوشتنی، مرتع و لافگاه مدّعیان و بی سرمایگان ، مجمع و بارگاه بی خطران و بی حاصلان . صد هزاران تخت و رخت ملوك بینی برخاك افکنده ، صد هزاران تاج تاجداران بتاراج برداده ، در هر زاویه‌یی از خطّ عنبرین جوانان خرمنی نهاده ، در هر گوشه‌یی از گیسوی مشکین عروسان خرگاهی زده ، و تو مسکین بی باك وار بر سراین خاکستان ویران قرار گرفته ، و عاشق وار حلقهٔ غلامی دنیا در گوش کرده و آن سرای سرور باین سرای

غرور فروخته. اکنون دیدهٔ عقل بر کمار وبگوش هوش این ندای تهدید بشنو، اگر سمع پند شنو داری.

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور
تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار
درجهان شاهان بسی بودند کز گردون ملك
تیرشان پروین گسل بود وسنان جوزا گذار
بنگریدا کنون بنات النعش وار از دست مرگ
نیزه هاشان شاخ شاخ و تیرهاشان تار تار
سر بخاك آورد امروز آنك افسر بوددی
تن بدوزخ برد امسال آنك گردون بود پار

مؤمن آل فرعون ایشان را پند نیکو داد و نصیحت تمام کرد، لکن چه سود که نه سمع نصیحت شنو داشتند نه دل پندپذیر، چنانك رب العزة فرمود: «و نصحت لکم و لکن لاتحبّون النّاصحین» «ولاینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم». کسی که در وهدهٔ نبایست افتاد و حکم ازل در سابقهٔ قسمت بغوایت وضلالت او برفت؛ پند واعظان او را چه سود دارد و نصیحت نیك مردان از کجا دل وی گیرد؟ لاجرم آن بیگانگان و بدبختان چون سخن وی شنیدند خشم برخشم بیفزودند و قصد قتل وی کردند، وی بگریخت، از میان قوم با کوه شد و درحرم نماز و عبادت شد، رب العالمین سباع و وحوش بیابان بر انگیخت تا گرد وی در آمدند و دشمن از وی دفع کردند. در تفسیر آورده‌اند که **فرعون** از خاصگیان خود جمعی را فرستاد تا اورا بیارند وسیاست کنند، آن جمع چون بروی رسیدند او را در نماز یافتند و سباع را دیدند که پاس وی میداشتند، رعبی عظیم در دل ایشان آمد، بترسیدند، چون آن حال دیدند و باز گشتند؛ فرعون آن جمع را همه سیاست کرد، ورب العزة **مؤمن آل فرعون** را خلاص داد و ازیشان ایمن کرد، اینست که رب العالمین فرمود: «فوقیه الله سیّآت ما مکروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب». هر انکس کار خود بکلیت بحق تفویض کند وحق را جل جلاله

و کیل وکاران خود شناسد ؛ الله تعالی کار وی بسازد و شغل دو جهان او را کفایت کند ، اینست مقام مؤمن آل فرعون که رب‌العزة حکایت از وی میفرماید که فرمود :«وافوض امری الی الله » ـ معنی تفویض کار باخداوندکار گذاشتن است درسه چیز : در دین ودرقسم ودر حساب خلق . امّا تفویض در دین آنست که تکلف خود در هرچه الله ساخت نیامیزی و چنانك ساختهٔ وی میگردد با آن می‌سازی و تفویض در قسم آنست که ببهانهٔ دعا باحکم او معارضه نکنی و باستقصاءِ طلب یقین خود را متهم نکنی. و تفویض در حساب خلق آنست که اگر ایشان را بربدئی بینی آنرا شقاوت نشمری و بترسی ؛ واگر برنیکئی بینی آنرا سعادت نشمری وامید داری و برظاهر هر کس فروآئی و بصدق ایشانرا مطالبت نکنی ، و یقرب من هذا حدیث ابی هریرة قال : سمعت رسول‌الله (ص) یقول : « انّ رجلین کانافی بنی اسرائیل متحابین احدهما مجتهدٌ فی‌العبادة والآخر کانه یقول مذنبٌ فجعل المجتهد یقول : اقصر اقصرعما انت فیه ، قال فیقول : خلّنی و ربی ، قال حتّی وجده یوماً علی ذنب استعظمه فقال : اقصر ، فقال :خلّنی و ربی ابعثت علیّ رقیباً ، فقال : والله لایغفرالله لك ابداً و لایدخلك الجنة ابداً ، قال: فبعث الله الیهما ملکاً فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب :ادخل الجنة برحمتی ، وقال للآخر : اتستطیع ان بخطرعلی عبدی رحمتی ؟ فقال:لایارب ، قال : اذهبوابه الی النار » قال ابوهریرة : والّذی نفسی بیده لتکلم بکلمة اوبقت دنیاه وآخرته .

« انّ الذین یجادلون فی آیات‌الله بغیر سلطانٍ اتیهم ... » ـ گفته‌اند این مجادلان داعیان بدعت اند ومنکران صفات حق ، و این مجادلت اقتحام متکلّفان است و خوض معترضان و جدال مبتدعان و تأویل جهمیان و ساختهٔ اشعریان و تزویر فلسفیان وقانون طبایعیان . در هرعصری قومی فراپدید آمدند چون غیلان قدری و بشر مریسی وشیطان ـ الطاق و ابن ابی داود و جهم صفوان و عمروعبید وامثال ایشان که صفات حق را منکر شدند و دین قدیم بگذاشتند و کتاب و سنت سست دیدند و رای و قیاس محکم داشتند،مقصود ایشان آنست که کتاب وسنت باز پس دارند و معقول فرا پیش، این آرزوی بزرگ است که در دل دارند و هرگز نخواهند رسید باین آرزوی خویش « ان فی صدورهم

الاکبر ماهم ببالغیه. میگوید که دو امام است و دوطریق شاید که دوسرای است و دو فریق، مذهب سنیان آنست که «و ماینطق عن الهوی»، و مذهب مبتدعان آنست که فرعون گفت: «ماأریکم الّاماأری» ضامن ایشان رای است و ضامن ما خدای است، مصطفی ماراپیشوای والله رهنمای است، و فرعون وابلیس ایشانرا پیشوای و دوزخ سرای است، هرگز کی یکسان باشند: نابینا از حق و بینا بحق؟ هرگز کی چون هم باشند: رونده در روشنائی سنت و مانده درتاریکی بدعت؟ اینست که رب العالمین فرمود: «و مایستوی الاعمی و البصیر و الذین آمنوا وعملواالصالحات ولاالمسیء» ای ـ مایستوی المؤمن والکافرولاالمربوط بشهوته کالمبسوط بصفوته ولاالمجذوب بقربته کالمحجوب بعقوبته ولاالمجدود بسعادته کالمردود بشقاوته. قال الشاعر:

ایّها المنکح الثریا سهیلا عمرك الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا مـا استقلت وسهیل اذا استقل یمان (۱)

٤ ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «وقال ربکم ادعونی» خداوند شما گفت مرا خوانید و فریاد رسی از من جوئید، «استجب لکم» تا پاسخ کنم شما را، «انّ الذین یستکبرون عن عبادتی» ایشان که می گردن کشند از پرستش من، «سید خلون جهنم داخرین (۶۰)» آری درشوند در دوزخ بیچاره وخوار.

«الله الذی جعل لکم اللیل» الله اوست که شما را شب آفرید، «لتسکنوافیه» تاآرام گیرید درو، «والنهار مبصراً» و روز روشن آفرید تابینید درو، «ان الله لذوفضل علی الناس» الله بانیکوکاری است بر مردمان، «ولکنّ اکثر الناس لایشکرون (۶۱)» لکن بیشتر مردمان آزادی نمی کنند.

«ذلکم الله ربکم» آن الله است خداوند شما، «خالق کل شیء» آفرید گار هرچیز، «لااله الاهو» نیست خدائی جزاو، «فانّی تؤفکون (۶۲)» شما را ازحق

۱ ـ این دو بیت از عمربن ابی ربیعه متوفی ۹۳ هجری است

چون برمی گرداانند ؟

« کذلك یؤفك » همچنان برمی گردانیدند ، « الذین کانوا بآیات‌الله یجحدون (٦٣) » ایشان که سخنان الله رامی منکر شدند و از پذیرفتن آن می‌بازنشستند.

« الله‌الذی جعل لکم‌الارض قراراً » الله اوست که زمین شما را آرامگاه کرد « والسمآء بنآءً » وآسمان کازی برداشته ، « وصورکم فاحسن‌صورکم » و شما را پیکر نگاشت ونیکو نگاشت ، « ورزقکم من‌الطیبات » وشما را از خوشیها و پاکیها روزی داد ، « ذلکم‌الله ربکم » آن الله است خداوند شما که آن کرد ، « فتبارك الله رب‌العالمین (٦٤) » چون پاك وبرتر وبزرگوارست الله خداوند جهانیان .

« هوالحیّ » اوست آن زندهٔ همیشه ، « لااله الا هو » که نیست‌خدائی جز او ، « فادعوه » اورا خدای خوانید ، « مخلصین له‌الدین » پاك دارید او را پرستش و کردار ، « الحمد لله رب‌العالمین (٦٥) » ستایش نیکو بسزا خداوند جهانیانرا .

« قل انی نهیت » بگو مرا باز زده‌اند ، « ان‌اعبدالذین تدعون من‌دون‌الله » که ایشانرا پرستم که شما می خدایان خوانید فرود از الله ، « لما جآءنی‌البینات‌من ربی » آنکه که‌پیغامها‌آمد مراازخداوند من ، « وامرت ان اسلم لرب‌العالمین (٦٦) » و فرمودند مرا تا گردن نهم خداوند جهانیان را .

« هوالذی خلقکم من تراب » او آنست که شما را بیافرید ازخاکی ، « ثم‌من نطفة » پس از آبی ، « ثم‌من‌علقة » پس از خونی بسته ، « ثم یخرجکم طفلا » پس آنکه شما را بیرون می آرد کودك خرد ، « ثم لتبلغوا اشدکم » پس‌تاآنکه که بروز جوانی خویش رسید ، « ثم لتکونوا شیوخاً » وپس تا آنکه که پیران شوید ، « ومنکم من یتوفی من قبل » واز شما کس‌است که بمیرد پیش ازآن که پیر گردد ، « ولتبلغوا اجلاً مسمیً » ونمیرد تاهنگامی که نام زد کرده رسد ، « ولعلکم تعقلون (٦٧) » وتا مگر که بخرد رسید اگربکودکی نمیرید .

« هوالذی یحیی و یمیت » او آنست که مرده می زنده کند ومی زنده میراند « فاذا قضی امراً » هرگاه که کاری راند و فرمانی گزارد ، « فانما یقول له کن

فیکون (٦٨) » آنست جز آن نیست که گوید آنرا که باش تا بود .

« **الم تر** » نبینی ،ننگری ، « **الی الذین یجادلون فی آیات الله** » بایشان که پیکار میکنند درسخنان ونشانهای الله ، « **انی یصرفون** (٦٩) » چون برمیگردانند ایشانرا از ان .

« **الذین کذبوا بالکتاب** » ایشان که دروغ زن میگیرند و نمی پذیرند وکافر می شوند (١) باین نامه ، « **وبما ارسلنا به رسلنا** » وبآنچه فرستادگان خویش بـآن فرستادیم ، « **فسوف یعلمون** (٧٠) » آری بود روزی که آگاه شوند (١) .

« **اذالاغلال فی اعناقهم** » آنکه که غلها که دردستهای ایشان بود در گردنهای ایشان افکنند (٢) « **والسلاسل** »وایشانرادرزنجیرها کشند،« **یسحبون فی الحمیم** (٧١) » ایشان رابررویها درآب جوشان دوزخ می کشند،« **ثم فی النار یسجرون** (٧٢) »وایشانرا می سوزند ودوزخ بایشان می تاوند .

« **ثم قیل لهم** »آنکه گویندایشانرا،« **این ما کنتم تشرکون** (٧٣) **من دون الله** » کجاست آنچه می انباز آوردید فرود از الله ؟ « **قالوا ضلوا عنا** » گویندآن انبازان گم شدند از ما ، « **بل لم نکن ندعو من قبل شیئاً** » نهما خودازانبازان هیچیز نگفتیم دران جهان و نخواندیم ونپرستیدیم ،« **کذلک یضل الله الکافرین** (٧٤) »همچنان بیراه میکند الله ناگرویدگان را [وبرایشان گذشته فراموش میکند] .

« **ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق** » ایشانرا گویند این پاداش شمارا بآنست که شما شادمی زیستیددرزمین بباطل وناراست ، « **وبما کنتم تمرحون** (٧٥) » و بآنچه بناز وکشی می خرامیدید در زمین .

« **ادخلوا ابواب جهنم** » در روید از درهای دوزخ ، « **خالدین فیها** »جاویدان دران ، « **فبئس مثوی المتکبرین** (٧٦) » بدجایگاهی گردن کشانرا .

« **فاصبر ان وعدالله حق** »شکیبائی کن که وعده دادن الله راستاست، « **فاما نرینک** » اگر با تو نمائیم . « **بعض الذی نعدهم** » چیزی ازانچه وعده دهیم ایشانرا

١ ــ نسخهٔ الف : شنند . ٢ ــ نسخهٔ الف : او کنند

از عذاب ، « **او نتوفینك** » یا پیش ازان بمیرانیم ترا ، « **فالینا یرجعون** (۷۷) » بـا ما خواهند آورد ایشانرا .

« **ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك** » فرستادیم ما رسولانرا پیش از تو ، « **منهم من قصصنا علیك** » وایشان کس است که سخن وقصهٔ او گفتیم باتو درقرآن ، « **ومنهم من لم نقصص علیك** »وازایشان کس‌است که قصهٔ او و سخن او نگفتیم با تو ، « **وما کان لرسول** » و نبود هرگز رسولی‌را ، « **ان یأتی بآیة** » که‌عذابی‌آورد ، « **الا باذن‌الله** » مگر بدستوری خدای ، « **فاذا جاء امرالله** » چون فرمان‌الله‌دررسد ، « **قضی بالحق** » کار بر گزارده آیـد بداد ، « **وخسر هنالك المبطلون** (۷۸) » و ناراستان و دروغ زنان زیانکار مانند .

« **الله الذی جعل لکم الانعام** » الله اوست که بیافرید شمارا اشتران ، « **لترکبوا منها** » تا بران می‌نشینید ، « **ومنها تاکلون** (۷۹) » وازان میخورید .

« **ولکم فیها منافع** » وشما را دران سودمند هاست ، « **ولتبلغوا علیها حاجةً فی صدورکم** » وتـا می‌رسید وران‌بدروایست خویش ومراد که در دل دارید ، « **وعلیها وعلی الفلك تحملون** (۸۰) » وبرشتران و بر کشتیها شمارا برمی دارند .

« **ویریکم آیـاته** » و بشمـا می‌نماید شگفتهای خویش در کردکاری خویش ، « **فای آیات الله تنکرون** (۸۱) » کدام را از نشانهای الله که نمود وشگفتها که‌ساخت منکر می باشید[۱] [و میگوئید که ننمود ونساخت] ؟

« **افلم یسیروا فی الارض** » نه‌روند درزمین ، « **فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم** » تانگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش ازایشان بودند ، « **کانـوا اکثرمنهم** » ازیشان بیشتر بودند وانبوه تر ، « **واشد قوةً** » وسخت نیرو تر ، « **وآثاراً فی الارض** » وبانشانهاتر بودند ازیشان و با باز مانده‌هاتر در زمین ، « **فما اغنی عنهم ماکانوا یکسبون** (۸۲) » بکار نیامد ایشانرا آنچه می ساختند و گرد میکردند .

« **فلما جاءتهم رسلهم بالبینات** » چون بایشان آمد فرستادگان من پیغامهای روشن ، « **فرحوا بما عندهم** » شاد نشستند بآنچه نزدیك ایشان بود ، « **من العلم** » از

۱ـ نسخهٔ الف : بیید .

دانش بکارهای اینجهانی وخوش آمد ایشان ، « **وحاق بهم ماکانوا به یستهزؤن** (۸۳) »
تا فرا سرایشان نشست آنچه می بران خندیدند و افسوس می داشتند

« **فلما رأوا بأسنا** » چون زور گرفتن ما دیدند بدزمرگ ، « **قالوا آمنا بالله وحده** »
گفتند بگرویدیم بالله که یکتاست ، « **و کفرنا بما کنا به مشرکین** (۸۴) » وازانباز که
می گفتیم بیزار گشتیم .

« **فلم یك ینفعهم ایمانهم** » هیچ سود نداشت ایشانرا گرویدن ایشان ، « **لمارأوا
بأسنا** » آنگه که عذاب ما دیدند ، « **سنة الله التی قد خلت فی عباده** » نهاد الله اینست
که بود همیشه در روزگار گذشته در بندگان او ، « **وخسر هنالك الکافرون** (۸۵) »
وزیان کار ونومید ماندند آنجا نا گرویدگان .

النوبة الثانية

قوله تعالی : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » ـ مفسران را در این آیه سه قول
است ، قومی گفتند : دعا بمعنی عبادت است و استجابت بمعنی اثابت ، ای ـ اعبدونی و
وحدونی اثبکم واغفر لکم ، لمّا عبر عن العبادة بالدّعآءِ جعل الاثابة استجابةً ، می گوید
مرا پرستید و مرا معبود خود دانید یگانه تا شما را ثواب پرستش دهم نعیم باقی و ملك
جاودانه . وخبر درست است که رسول خدا (ص) گفت . « الدعآء هو العبادة » ثمّ قرأ « وقال
ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین » .

قومی گفتند : دعا اینجا بمعنی استغاثت است ، ای ـ استغیثونی فی الضّرآءِ اغثکم
فریاد خواهید بمن بوقت گزند و درماندگی تا شما را فریاد رسم و از گزند رهائی دهم
چنانك جائی دیگر فرمود : « اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم » .

قول سوم اینست که دعا بمعنی سؤال است و استجابت بمعنی اعطا ، ای ـ سلونی
اعطکم ـ میفرماید : سؤال که کنید از من کنید ، عطا که خواهید از من خواهید که
جواد و مفضل منم ، بخشندهٔ فراخ بخشش منم ، اگر طاعت کنید قبول ورمن ، اگر سؤال
کنید عطا برمن ، اگر گناه کنید عفو بر من ، آب درجوی من ، راحت در کوی من، طرب

درطلب من، انس با وصال من، شادی بلقا و رضای من مصطفی علیه لصلوة والسلام فرمود: «من لم یسئل الله یغضب علیه». و قال صلی الله علیه و سلم: «اذا سألتم الله فسلوه ببطون اکفکم ولاتسئلوه بظهور ها و اذا فرغتم فامسحوابها وجوهکم و ما سئل الله شیئاً احبّ الیه من ان یسئل العافیة».

و گفته اند: دعا لفظی جامع است بیست خصلت از خصال حسنات در ضمن آن مجتمع، همچون معجونی ساخته از اخلاق متفرّق، وآن عبادت است واخلاص و حمد وشکر و ثنا و تهلیل و توحید و سؤال و رغبت و رهبت و ندا وطلبت و مناجات و افتقار وخضوع و تذلّل و مسکنت و استغاثة و استکانت والتجا، رب العالمین باین کلمات مختصر که فرمود: «ادعونی استجب لکم»، ترا با این بیست خصلت می خواند وثواب آن بیست خصلت ترا میدهد، تا بدانی که این قرآن جوامع الکلم است. آن روز که این آیت فرو آمد: «قال ربکم ادعونی استجب لکم» صحابهٔ رسول گفتند: لونعلم ایّ ساعة و ای وقت ندعوه افی لیله ام فی نهاره ـ کاشک مادانستیمی (1) که کی او را خوانیم در کدام ساعت از ساعات شب و روز او را خوانیم، بروایتی دیگر گفتند: این ربنا اقریبٌ فنناجیه ام بعیدٌ فننادیه ـ صحابه گفتند: یا رسول الله ما را می فرماید تا او را خوانیم، نزدیک است بما تا برازخوانیم یا دورست از ماتا بآواز خوانیم؟ بجواب ایشان این آیت آمد: «و اذا سألك عبادی عنّی فانی قریبٌ» ای ـ اخبرهم انی قریبٌ من کلّ عبدٍ اسمع دعآءه واحول بینه و بین قلبه و انا اقرب الیه من حبل الورید و انا اقرب الی القلب من ذی القلب الی قلبه، ثمّ قال: «اجیب دعوة الداع اذا دعانی» ای ـ استجیب لکلّ عبدٍ دعاه اذادعانی بالشرط الذی شرطته علیه وقوله: «فلیستجیبوالی» یعنی فلیجیبونی فیما افترضت علیهم من الدعآءِ لی فالاستجابة من الله عزوجل اعطآؤ ما یسئل و من العبد الانقیاد والطاعة.

قوله: «ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین» ـ قرأ ابن کثیر و ابوجعفر و ابوبکر: «سیدخلون» بضمّ الیاء و فتح الخآءِ. و قرأ الآخرون بفتح الیاء وضمّ الخآءِ. «داخرین» ای ـ صاغرین ذلیلین. قیل لسفیان: ادع الله، قال: ترك الذنوب هوالدّعآء.

---

۱ ـ نسخهٔ الف: دانستید.

ثمّ ذكرهم النعم فقال: «الله الذى جعل لكم الليل لتسكنوا فيه » اى ـ لتستريحوا فيه من تعب النهار . وقيل : تخلو بنفسك فتحاسبها ، « والنهار مبصراً » اى ـ مضيئاً، يقال: ابصر النهار اذا اضآء ، اى ـ يبصر به المبصرون ممن يبغى الرزق ويسعى فى طلب المعاش .

« ان الله لذو فضل على الناس » بخلق الليل والنهار ، « ولكنّ اكثر الناس لايشكرون» ربهم فى نعمه . قال ابن هيصم : جعل الليل مناسباً للسكون من الحركة لان الحركة على وجهين: حركة طبع وحركة اختيار، فحركة الطبع من الحرارة وحركة الاختيار من الخطرات المتتابعة بسبب الحواس ، فخلق الليل بارداً ليسكن الحركة مظلماً ليسد الحواس .

« ذلكم الله ربكم » اى ـ الله الذى جعل الليل والنهار هو ربكم « خالق كلّ شىءٍ » « كلّ » هاهنا بمعنى البعض . وقيل : عام خص منه ما لايدخل فى الخلق . « لا اله الا هو فانى تؤفكون » اى ـ تصرفون عن الحق ؟

« كذلك » اى ـ كما افكتم عن الحق مع قيام الدلآئل كذلك « يؤفك الذين كانوا بآيات الله يجحدون » .

« الله الذى جعل لكم الارض قراراً » اى ـ موضع استقراراً تستقرّون عليها وتمشون فيها ، « والسّمآء بنآءً » سقفاً مرفوعاً فوقكم كالقبّة ، « وصوّركم فاحسن صوركم » ـ صورة الانسان احسن الصور ، لقوله تعالى : « لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم » ـ قال مقاتل اى ـ خلقكم فاحسن خلقكم . وقال ابن عباس : خلق ابن آدم قآئماً معتدلاً يأكل و يتناول بيده وغير ابن آدم يتناول بفيه . « ورزقكم من الطيبات » اللذيذات الحلالات من غير رزق الدّواب والطير ، اى ـ جعل رزقكم اطيب . ثمّ دل على نفسه فقال:« ذلكم الله ربكم» اى ـ الذى صنع هذه الاشيآء و انعم بهذا كلّه هو ربكم الذى يستوجب منكم العبادة،«فتبارك الله رب العالمين » .

« هو الحى لااله الّا هو » ـ معنى الحى هو الفعال الدراك حتى ان من لافعل له اصلاً ولا ادراك فهو ميّت ، و اقل درجات الادراك ان يشعر المدرك بنفسه فما لايشعر بنفسه فهو الجماد الميّت فالحى الكامل المطلق هو الله عزوجل فهو الذى يندرج جميع المدركات تحت ادراكه و جميع الموجودات تحت فعله حتى لايشذ عن علمه مدركٌ ولاعن فعله مفعولٌ و

کلّ ذلك لله تعالی فهو الحی المطلق و کلّ حیّ سواه فحیوته بقدر ادراکه و فعله. ثمّ قال: «فادعوه مخلصین له الدین» ای ـ اخلصوا له دینکم و عبادتکم فانه لایقبل من الدین الّا ما اخلص له. «الحمد لله رب العالمین» ـ قال **الفرآء**: هو خبر وفیه اضمار الامر، مجازه: فادعوه واحمدوه. قال **ابن عباس**: من قال لااله الّا الله فلیقل علی اثرها الحمد لله رب العالمین فذلك قوله عزوجل: «فادعوه مخلصین له الدین الحمد لله رب العالمین».

«قل انی نهیت» ـ روی انّ کفّار **قریش** قالوا: یا محمد الا تنظر الی ملّة ابیك **عبد الله** و ملّة جدّك **عبد المطلب** فتأخذبها؟ فانزل الله عزّوجل: «قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله» ای ـ الاصنام «لمّا جآءنی البیّنات من ربی» ای ـ القرآن والوحی، «و امرت ان اسلم لرب العالمین» ای ـ استقیم له واخضع واخلص له التوحید.

«هو الذی خلقکم من تراب» ای ـ خلق اصلکم من تراب یعنی **آدم** علیه السلام «ثمّ من نطفةٍ» ای ـ ثمّ خلقکم من مآء الصلب یوضع فی الرّحم، «ثمّ من علقةٍ» ای ـ یصیر النطفة دماً جامداً؛ «ثمّ یخرجکم طفلاً» ای ـ اطفالاً. العرب توحّد الجماعة کثیراً کالارض مع السموات بمعنی الارضین وکالسمع مع الابصار بمعنی الاسماع. «ثمّ لتبلغوا اشدّکم» ای ـ منتهی شبابکم وقوّتکم. یقال: اذا بلغ الانسان احدی وعشرین سنةً دخل فی الاشدّ وذلك حین اشتدّت عظامه وقویت اعضآءه، «ثمّ لتکونوا شیوخاً» ای ـ تصیروا الی حالة الشیخوخة. یقال: اذا ظهر البیاض بالانسان فقد شاب و اذا دخل فی الهرم فقد شاخ، قال الشاعر.

فمن عاش شبّ و من شبّ شاب ومن شاب شاخ ومن شاخ ماتا

روی ان **ابابکر** قال: یارسول الله قد شبت، فقال: «شیّبتنی هودٌ واخواتها» یعنی **سورة هود**. وکان الشیب برسول الله (ص) قلیلاً. یقال کان شاب منه احدی و عشرون شعرة، ویقال: سبع عشرة شعرة. وقال **انس**: لم یکن فی رأسه ولحیته عشرون شعرة بیضآء. و قال بعض الصحابة: ماشانه الله ببیضآءٍ، وسئل آخر منهم فاشار الی عنفقته، یعنی کان البیاض فی عنفقته و انما اختلفوا لقلّتها، یقال: کان اذا ادهن خفی شیبه.

«و منکم من یتوفی من قبل» ای ـ من قبل ان یشیخ، «ولتبلغوا اجلاً مسمّیً»

اى ـ وقتاً محدوداً لاتجاوزونه يريد أجل الحيوة الى الموت . و قيل : الاجل المسمّى يوم القيمة يعنى تتناسلون الى ذلك الاجل ثمّ ينقطع ، « و لعلكم تعقلون » اى ـ ابقا كم لتتفكّروا فيما لكم وعليكم ولكى تعقلوا توحيد ربكم وقدرته .

« هوالذى يحيى و يميت » لاخالق للحيوة والموت الّا الله فلا محيى ولامميت الّا الله ، « فاذا قضى امراً » اى ـ اذا اراد امراً كان فى علمه كونه ؛« فانما يقول له كن فيكون» مرّة واحدة لايثنى قوله مرّتين . وقيل فيكون من غير كلفة و عناء .

« الم تر الى الذين يجادلون فى آيات الله » يعنى القرآن ليس من عندالله . وقيل : انها نزلت فى القدرية . وقيل : نزلت فى المشركين ، «انى يصرفون» اى ـ كيف يصرفون عن دين الحق ذكر الجدال مكرّرٌ فى السورة فى اربعة مواضع فجاز ان يكون فى اربعة اقوام او اربعة اصناف ، وجاز ان يكون التكرار للتأكيد .

« الذين كذّبوا بالكتاب » اى ـ بالقرآن الّذى انزلت عليك يا محمد،« و بما ارسلنا به رسلنا»اى ـ بالدين الحق الذى ارسلنابه رسلنا وقيل : «بماارسلنا بهرسلنا» يعنى سنّة النبى (ص) كان جبرئيل ينزل بهما جميعاً . ومثله قوله عزوجل : « ولاتعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه » وقوله : « فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه ، ثمّ انّ علينابيانه » . « فسوف يعلمون » يعنى و بال فعلهم يوم القيمة .

« اذالاغلال فى اعناقهم والسلاسل » يعنى اذالاغلال فى ايديهم الى اعناقهم ، كقوله . « انا جعلنا فى اعناقهم اغلالاً » . قيل : « السلاسل »عطف على «الاغلال ».وقيل: رفع بالابتداء و ما بعده خبره ، والتقدير : يسحبون بالسلاسل فى الحميم ـ ايشانرا بررويها درآب جوشان دوزخ ميكشند .

« ثمّ فى النار يسجرون » تسجر بهم جهنم ـ عذاب دوزخيان انواع است : يكى ازان سلاسل است دردست زبانيه،زنجيرهاى آتشين كه دوزخيانرا بدان ببندند هر زنجيرى هفتاد گز هر گزى هفتاد حلقه ، اگر يك حلقهٔ آن بر كوههاى دنيا نهند چون ارزيز بگدازد ، آن زنجيرها بدهن كافر فرو كنند و بزيرش بيرون كشند و بآن زنجير ايشانرا در حميم كشند . حميم آب گرم است جوشان ، اگر يك قدح ازان بدرياهاى دنيا فرو

ریزند همه زهر شود ، قدحی ازان بدست کافر دهند هرچه بر روی وی پوست و گوشت و چشم و بینی بود همه اندران قدح افتد ، اینست که رب‌العزة فرمود : « یشوی‌الوجوه » . چون حمیم بشکم رسد هرچه اندر شکم بود بزیر بیرون شود ، فذلك‌قوله : « سقوا مآءً حمیماً فقطّع امعآءهم » وازان حمیم بر سر ایشان می ریزند تاپوست و گوشت وپی‌وز که ازیشان‌فروریزد استخوان بماند سوخته ، ندا آید که « یامالك‌جدّدلهم العذاب‌فانی مجدّدٌ لهم‌الابدان » . گفته‌اند که عاصیان مؤمنان رادر دوزخ ده‌چیز نباشد روی ایشان سیاه نبود ،چشم ایشان ازرق نبود،در گردن ایشان غلّ نبود، دردست ایشان‌زنجیر نبود ،برپای ایشان بند نبود ، گزیدن مار و کژدم نبود ، حمیم وزقوم نبود ، مقارنت دیو نبود ، نومیدی نبود ، جاوید فرقت وقطیعت ولعنت نبود ،چون‌حرارت وزبانهٔ آتش بایشان رسد؛ ندا آید که : « یانار کفّی عن وجوه‌من سجدلی فلاسبیل لك علی مساجدهم » .

« ثمّ قیل لهم » ای ـ یقول‌لهم‌الخزنة وهم‌فی ذلك‌العذاب : « اینما کنتم تشر کون من دون‌الله » ـ خازنان دوزخ ایشانرا گویند : کجا اند آن انبازان که می گرفتید فرود از الله ؟ ایشان‌دو گروه شوند ، گروهی بگناه‌و کفر خویش معترف شوند لقوله:« فاعترفوا بذنبهم » جواب دهند و گویند : « ضلّوا عنّا » ای ـ فقدناهم ولا نراهم ، یعنون عیسی و عزیراً والملئکة . و گروهی انکار کنند گویند : « لم نکن ندعو من قبل شیئاً » ،همانست که جائی دیگر فرمود . « ما کنّا نعمل من سوءٍ والله ربنا ما کنّا مشر کین » . قال **الحسین بن‌الفضل** : « بل لم نکن‌ندعو من قبل شیئاً » ای ـ ضاعت عبادتنا لهافلم‌نکن نصنع شیئاً، کما یقول من ضاع عمله : ما کنت اعمل شیئاً . « کذلك یضلّ‌الله الکافرین » عن‌الرشد والایمان وعن طریق‌الجنّة .

« ذلکم بما کنتم » ـ القول هاهنا مضمر ، ای ـ یقال لهم :ذلکم‌العذاب« بما کنتم تفرحون » ای ـ تبطرون و تتکبّرون « فی‌الارض بغیرالحق » ای ـ بالباطل ، «وبما کنتم تمرحون»ای‌ـ هذاجزآء فرحکم‌بتکذیب‌الانبیآءِ واشرا ککم و کفر کم‌لنعم‌الله‌واستهزآئکم بالمؤمنین . یقال : الفرح‌الشرك والمرح‌العدوان وقیل : فرحوا بماکان یصیب رسول الله (ص) والمؤمنین‌من‌المصآئب . وقیل : فرحوابغیرماکان یجوزلهم الفرح به ،قال‌الله‌عزوجل:

« قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا » .

« ادخلوا ابواب جهنم » اى ـ يقال لهم ادخلوا الابواب السبعة ، « خالدين فيها » مقيمين لاتخرجون ، « فبئس مثوى المتكبرين » عن الايمان بالله .

« فاصبر انّ وعدالله حقٌ » اى ـ اصبر يا **محمد** على ما تلقاه من قومك من الاذى فانّ وعدالله فى الانتقام لك منهم حقٌ ، « فامّا نرينّك »يا **محمد** فى حيوتك « بعض الذى نعدهم » من العذاب و هو القتل والاسر ، « او نتوفينّك » قبل ان نريك عذابهم فى الدنيا ، « فالينا يرجعون » فى الآخرة فنجزيهم باعمالهم .

« و لقد ارسلنا رسلاً من قبلك » اى ـ بعثنا الى الماضية رسلاً كما بعثناك الى قومك ، « منهم من قصصنا عليك » اى ـ سمّيناهم لك فانت تعرفهم ، « و منهم من لم نقصص عليك »اى ـ لم نسمّهم لك فصبروا على اذى القوم فتأسّ بهم واصبر. ذهب بعض المفسرين الى ان الانبيآء معدودون و ان عددهم مائة الف و اربعة و عشرون الفاً ، وذلك فى خبر ابى ذر رضى الله عنه قال قلت : يا رسول الله كم الانبيآء ؟ قال : « مائة الف و اربعة وعشرون الفاً » قلت : يا رسول الله كم الرسل من ذلك ؟ قال : « ثلثمائة و ثلثة عشر جمٌ غفير » قلت : كثيرٌ طيّبٌ ،قلت : من كان اوّلهم ؟ قال : « **آدم** » قلت : يا رسول الله انبىٌ مرسل ؟ قال : « نعم خلقه الله عزوجل بيده و نفخ فيه من روحه » قال : «يا باذر اربعة سريانيّون : **آدم** و **شيث** و **ادريس** و **نوح** واربعة من العرب : **هود** و **شعيب** و **صالح** ونبيّك ، يا باذر اوّل انبيآءِ **بنى اسرائيل موسى** وآخرهم **عيسى** واول الرسل **آدم** وآخرهم **محمد** » . وذهب بعضهم الى ان عدد الانبيآءِ ثمانية آلاف ، وفى ذلك ما روى عن النبى (ص) قال : « بعثت على اثر ثمانية آلاف نبىٍّ » . وذهب بعضهم انّ عددهم غير معلوم ولايجوز حصرهم بل يجب الايمان بجملتهم . و عن علىّ (ع) قال : « بعث الله رسولاً اسود لم يقصّه فى القرآن » .

« و ما كان لرسولٍ ان يأتى بآيةٍ الّا باذن الله » اى ـ بامر الله و ارادته، « فاذا جآء امر الله » يعنى بالعذاب لهم وهو القتل ببدرٍ « قضى بالحق » اى ـ اهلكوا بالحق ،يعنى على استحقاقٍ ، « وخسر هنالك المبطلون » اى ـ الكافرون ، والمبطل صاحب الباطل .

« الله الذی جعل لکم الانعام » ـ الانعام هاهنا الابل خاصةً ، وفی قوله . « ومن الانعام حمولةً وفرشاً » الابل والبقر و الماعزة والضّائنة ، « لترکبوا منها » ای ـ بعضاً منها ، « ومنها تأکلون » ای ـ وتأکلون بعضاً منها ، ای ـ منها ما یصلح للرّکوب ومنها ما یصلح للاکل ، « ولکم فیها منافع » ای ـ الالبان والاوبار والجلود ، « ولتبلغوا علیها حاجةً فی صدورکم » ای ـ تحمل اثقالکم فی اسفارکم من بلدٍ الی بلدٍ وتستعملونها فی الزراعة والدّیاسة ، « و علیها » ای علی الابل فی البرّ « وعلی الفلک » فی البحر « تحملون » هذا کقوله عزوجل : « و حملناهم فی البرّ و البحر ».

« ویریکم آیاته » ای دلائل قدرته ، « فایّ آیات الله تنکرون » انّها لیس من عندالله ، هذا کقوله : « فبایّ آلاءِ ربکما تکذّبان ».

ثمّ خوّف کفّار **مکة** مثل عذاب الامم الخالیة لیحذروا فلایکذّبوا **محمداً** (ص) فقال : « افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم » فیعتبروا بما یشاهدونه من آثار الامم الماضیة « کانوا اکثر من » اهل **مکة** عدداً « واشدّ قوّةً » فی الابدان والعدد « وآثاراً فی الارض » یعنی ما احدثوا من القصور والابنیة ، « فما اغنی عنهم ماکانوا یکسبون » ای ـ ما کانوا یلدون ویبنون ویغرسون ویجمعون ، هذا کقوله : « ما اغنی عنه ماله و ما کسب » ای ـ وما ولد وجمع .

« فلمّا جآءتهم رسلهم بالبیّنات فرحوا بما عندهم من العلم » ـ هذا کقوله : « کلّ حزبٍ بما لدیهم فرحون » . ومعنی العلم هاهنا الحیل کقول **قارون** : « انما اوتیته علی علمٍ عندی » . وقال **مجاهدٌ** : هو قولهم : نحن نعلم ان لن نبعث ولن نعذّب ، سمّی ذلک علماً علی مایدّعونه ویزعمونه وهو فی الحقیقة جهل . وقیل: فی الآیة تقدیمٌ وتأخیرٌ، تقدیره: فلمّا جآءتهم رسلهم بالبیّنات من العلم فرحوا بما عندهم « وحاق بهم » ای ـ احاط بهم ولزمهم « ماکانوا به یستهزؤن » ای ـ جزآء فعلهم و قولهم .

« فلمّا رأوا بأسنا » ای ـ عاینوا العذاب عندالموت ، « قالوا آمنّا بالله وحده و کفرنا بما کنّا به مشرکین » ای ـ تبرّأنا من الاصنام و ممّا کنّا نعدل بالله .

« فلم یک ینفعهم ایمانهم » ای ـ تصدیقهم بالوحدانیة اضطراراً « لمّا رأوا بأسنا »

ای ـ عذابنا یعنی لم یأتوا بـه فـی الوقت المـأمور به فلم ینفعهم ذلك ، « سنّة الله » نصبٌ علی المصدر، ای ـ سنّ الله سنّة بینهم و هی عذاب الکفار وعدم الانتفاع بالایمان وقت البأس. و قیل: سنة الله نصبٌ علی الاغراء، ای ـ احذروا سنّة الله «الّتی قد خلت فی عباده» انهم اذا عاینوا العذاب لم ینفعهم الایمان، هذا کقوله: «فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم». «وخسر هنالك الکافرون» بذهاب الدّارین. قال الزجاج : الکافر خاسرٌ فی کلّ وقت ولـکنّه یتبیّن له خسرانه اذا رأی العذاب .

النوبة الثالثة

قوله : « وقال ربکم ادعونی استجب لکم » ـ خداوند مهربان کریم و لطیف ورحیم ببندگان ، مایهٔ امیدگان وپناه مضطران ویادگار بیدلان ، جل جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته اندرین آیت بندگانرا می نوازد و نواخت خود بر مؤمنان می نهد وفضل و لطف خود بر ایشان عرضه میکند که «ادعونی استجب لکم» ـ میفرماید: بندگان مرا خوانید تا شمارا پاسخ کنم، امیدها بمن بردارید تا امیدهاتان وفا کنم، کوشش از بهر من کنید تا کوششهاتان جزا دهم . پاسخ کنندهٔ دعاها بعطامنم ، پاسخ کنندهٔ امیدها بوفامنم ، پاسخ کنندهٔ کوششها بجزا منم. ادعونی بلاغفلةٍ استجب لکم بلامهلةٍ ـ مرا خوانید بی غفلت تا شما را پاسخ کنم بی مهلت، مرا خوانید باعتذار و تنصّل تا شمارا پاسخ کنم با کرام و تفضّل، مرا خوانید بقدر طاقت تا شمارا پاسخ کنم بکشف فاقت ، مرا خوانید بدعا وسؤال تا شما را پاسخ کنم بعطا ونوال ، مرا خوانید بطاعات موقت تا شما را پاسخ کنم بمثوبات مؤبد . من آن خداوند که از بنده عمل خرد پذیـرم و عطای بزرك دهم ، آن عمل خرد بنده بزرك دانم وعطای بزرك خود اندك شمرم. کریم است آن خداوند که صد نعمت بر سر بنده نثار کند وذره یی نشمرد وکاهی از بنده کوهـی انگارد ، هر که نیاز باو بردارد توانگرش کند ، هر که ناز باو کند عزیزش گرداند .

« ادعونی استجب لکم » ـ ای عاصیان شکسته ، ای مفلسان درمانده و پای بگل فروشده ، ای مشتاقان درد زده ، ای دوستان یك دله ؛ درهر حال که باشید غرقهٔ لطف وعطا، یا خستهٔ تیر بلا ، همه ما راخوانید ، همه مارا دانید ، گرد در ما گردید ، عزٌ ازماجوئید رونق مجمع عزیزان قرب ماست ، قرب ما خواهید ، جمـال محفل دوستان حضور ماست

حضورماجوئید ،هر کجا سه گدا بهم فرازآمدند ، قرب حضرت ما آنجا جوئید ،«مایکون من نجوی ثلثة الّا هو رابعهم» . هر کجا درد زده‌بی دمی گرم‌برآورد ، نسیم قرب‌حضرت از نسیم نفس اوطلبید ، هر کجا غمگینی آهی کرد ؛ خود را درزیر آه آن غمگین تعبیه کنید . ای ملاءِ اعلی چندین هزارسال عبادت کردید وبآواز تقدیس خویش پاکی‌حضرت ما یاد کردید ، لکن ازنسیم‌وصال‌ما آگاهی‌ندارید.ای گدایان‌برهنهٔ‌بی‌نوا عبادت‌فرشتگان ندارید ، نوای کرّ و بیان ندارید ، سرمایهٔ روحانیان ندارید ، لکن یك ذره سوز عشق دارید ،آن یك ذره سوز و درد شما بعبادت‌هزارسالهٔ فرشتگان و تسبیح فراوان روحانیان ندهیم ، زبان حال بنده بنعت‌شکر ازسر افتقاروافتخار میگوید :

اکنون باری بنقد دردی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

« اللهالذی جعل لکم‌الارض قراراً والسّمآء بنآءً » ـ این باز نعمتی ولطفی دیگر است که با یاد بنده میدهد و راه بندگی بروی روشن میدارد وآثار کرامت ودلائل قدرت بوی می‌نماید و منت بروی می نهدمی فرماید : آسمان‌وزمین که آفریدم ازبهرتوآفریدم، زمین قرارگاه تو کردم ، آسمان نظرگاه توساختم اگر گاه گاه نظرسوی‌آسمان‌نبودی آسمان این تشریف از کجا یافتی که « زیّنا السّمآء الدنیا بمصابیح » . و اگر زمین مخیم جلال سلطنت تو نبودی ، این نواخت کی دیدی که « والارض فرشناها فنعم الماهدون » . نور قمر وضیآءِ آفتاب وزینت ستارگان جمله برای تو است ، آفتاب طبّاخ توماه شمع‌تو ستاره دلیل تو آسمان سقف تو زمین بساط تو ، فردا که تو نباشی آن سقف فرو گشایند این بساط در نوردند ، آن ستارگان فروریزانند .بساطی که ازبهر دوست گستردند؛ چون دوست رفت ناچار برچینند . عبدی آسمان آفریدم تا ترا ساقی بود « وانزلنا من السمآءِ مآءً طهوراً»زیرا که امروز روز حجاب است ، واسطه ناچار است ،امّا فردا که روزمشاهدت بود واسطه بکار نیاید ، ساقی ، لطف من بود « وسقیهم ربهم » . زمین واسطه ساختم تا ترا طعام دهد « فانبتنا فیها حبّاً و عنباً و قضباً و زیتوناً و نخلاً » . فردا که روز مشاهدت بود واسطه بکار نیاید ، خود گویم : « کلوا واشربوا هنیئاً » . آفتاب آفریدم تا ترا نور دهد که امروز درعالم صورت نور معارف در استار اسرار دلهای محبّان نهانست ، فردا در عالم

صفت که نور معارف آشکار گردد ، آفتاب صورت چه بکار آید واورا چه محل بود، برهان آن وقت باید که عیان نبود ، چون عیان آمد برهان چکند .

« وصوّرکم فاحسن صورکم » ـ جای دیگر فرمود : «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » ـ از موجودات ومخلوقات هیچ کس راآن صورت وآن جمال ندادند که آدمی را دادند ، با هیچ مخلوق آن سرّ نبود که با آدمی بود نه باعرش نه با کرسی نه بافلك نه با ملك ، زیرا که همه بندگان مجرّداند وآدمیان هم بندگان اند و هم دوستان ایشان را می فرماید : « ان الله کان علیکم رقیباً » . صاحب جمالی باید تارقیب را بروی گمارند،حقّ جل جلاله نگفت من رقیب آسمان و زمینم ، نگفت من رقیب عرش و کرسی‌ام ، آدمیانرا گفت من رقیب شما ام ،زیرا که رقیب شرط صاحب جمال است وبجمال آدمی هیچ مخلوق نیست ، هفت قبّهٔ خضرا بر کشید و بستارگان واختران بنگاشت ، هفت دائرهٔ غبرا پهن بـاز کشید ، جبال راسخات را سیات نصب کرد و صدهزار بدایع وصنایع از کتم عدم در وجود آورد ، خورشید عالم آرای را مدوّر کرد ، ماه آسمان پیمای را مصوّر کرد ، و کون را بجمال ایشان منوّر کرد ، و درحقّ هیچ موجود این خطاب نکرد واین تشریف نداد که « وصوّرکم » ، مگر این مشتی خاك را .

از جملهٔ نیکوان‌وخوبـان سپاه زیبای کمر‌توئی و زیبای کلاه

« ورزقکم من الطیبات » ـ چون میدانی که حق جل جلاله رزق تو پیش از وجود تو انداخته وسببهای آن ساخته و رسانیدن آنرا خود ضمان کرده ، نیکو نبود که تـو خود را دست مال اطماع هر کس کنی و نیاز خود بمخلوق برداری . گفتهٔ ایشانست : «استعانة المخلوق بالمخلوق کاستعانة المسجون بالمسجون» ـ یاری‌خواستن‌مخلوق ازمخلوق چون یاری خواستن زندانی‌است از زندانی .

بشرحافی گفت : **امیرالمؤمنین علی (ع)** را بخواب دیدم گفتم مرا پندی ده ، گفت : « ما احسن عطف الاغنیآءِ علی الفقرآءِ طلباً لثواب الله و احسن من ذلك تیه الفقرآءِ علی الاغنیآءِ ثقةً بالله » ـ چون نیکوست شفقت توانگران بردرویشان از بهر طلب ثواب! واز آن نیکوتر تکبر درویشان است بر توانگران ازغایت اعتماد بر کرم حق جل جلاله!!

استاد بوعلی دقاق گفت فرا دیگری که اعتقاد تو آنست که ترا از روزی چاره نیست و اعتقاد من آنست که روزی را از تو چاره نیست. آه! کجاست درویشی: میزر تجرید بر بسته، رداء تفرید برافکنده، سینه از غبار اغیار پاك کرده، از کون تبرّا و بمکوّن تولّا کرده، تا از زیر قدم جمعیت وی بحکم لطف قدم چشمهٔ طیّبات رزق بر جوشد و ازین شربتهای جان افزای بر دارد و بدیدار دوست نوش کند!

«هو الحیّ لااله الّا هو» ــ نگارندهٔ صورتهای آدمیان، نمایندهٔ قدرتها در زمین و آسمان، رسانندهٔ روزیهای بندگان کیست؟ «هو الحیّ» ــ آن زندهٔ پاینده که همیشه بود و هست وخواهد بود، هستی ویرا اوّل نه، بود ویرا آخر نه، باقی پس جهانیان و جهان، میراث بر جهان از جهانیان، باز گشت کارخلق با اوست جاودان.

٤١ـ سورة المصابیح ـ (مكیة) (۱)

١ ـ النوبة الاولی

« بسم الله الرحمن الرحیم »

بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان

« **حم**(١) **تنزیلٌ من الرحمن الرحیم**(٢) » حم فرو فرستاده‌یی است ازان خداوند فراخ رحمت مهربان.

« **کتابٌ فصلت آیاته** » نامه‌ایست پیدا کرده و باز کشاده‌وروشن ودرست آیات وسخنان او ، « **قرآناً عربیاً** » قرآنی تازی ، « **لقومٍ یعلمون**(٣) » ایشانرا که بدانند

« **بشیراً و نذیراً** » نامه‌یی شاد کننده و بیم نماینده ، « **فاعرض اکثرهم** » روی کردانیدند بیشتر ایشان ، « **فهم لایسمعون**(٤) » تا نمی شنوند و نمی پذیرند .

« **وقالوا قلوبنا فی اکنةٍ** » کفتند دلهای مادرغلافهاست وپوششها، « **مما تدعونا الیه** » ازانچه میخوانی ما را باآن ، « **وفی آذاننا وقرٌ** » و در کوشهای ما باری است [کرانی است و کری] ، « **ومن بیننا و بینك حجابٌ** » و میان ما و میان توپرده‌ای است [که فرا پیغامبری‌تو نمی بینیم هیچ] ، « **فاعمل اننا عاملون**(٥) » تو همان که میکنی میکن تا ما همان که میکنیم میکنیم .

« **قل انما انا بشرٌ مثلکم** » بکو نیستم من مکر مردمی همچون شما ، « **یوحی الی انما الهکم الهٌ واحدٌ** » بمن پیغام می فرستند که خدای شما خدائی است یکتا « **فاستقیموا الیه** » بتوحید با او کردید و بران بپائید ، « **واستغفروه** » و ازو آمرزش جوئید، « **و ویلٌ للمشرکین**(٦) **الذین لایؤتون الزکوة** » ای‌وای‌بران انباز کویان‌الله را که زکوةنمی دهند ، « **وهم بالآخرة هم کافرون**(٧) » وبرستاخیزنا کرویدکان‌اند .

---

١ ـ همان سورهٔ « فصلت » است .

« **ان‌الذین آمنوا و عملوا الصالحات** » ایشان که بگرویدند و کردار های نیك کردند ، « **لهم اجر غیر ممنون** (۸) » ایشانرا مزدی ناکاست.

« **قل ائنکم لتکفرون** » بگو کافر می شوید [۱] شما و نمی گروید ، « **بالذی خلق‌الارض فی یومین** » بآنکس که بیافرید زمین‌را دردوروز، « **و تجعلون له انداداً** » و او را درسخن می انبازان کنید ، « **ذلك رب‌العالمین** (۹) » و اوخداوند جهانیان‌است.

« **وجعل فیها رواسی من‌فوقها** » و درزمین کوهها آفرید برزبراو ، « **و بارك فیها** » و بر کت کرد در زمین ، « **و قدر فیها اقواتها** » و بازانداخت دران روزیها ، « **فی‌اربعة ایام** » در تمامی چهار روز ، « **سوآءً للسائلین** (۱۰) » یکسان میرسد آن روزیها آنرا که جوید و خواهد [و آنرا که خاموش بود و نخواهد] « **ثم استوی الی السمآء** » آنکه پس آهنگ آسمان کرد : « **وهی دخانٌ** » و آن نیزدود بود ، « **فقال لها وللارض** » آسمانرا گفت و زمین را : « **ائتیا طوعاً او کرهاً** » با فرمان برداری آئید و بایستید [۲] خوش کامه یا بناکام ،« **قالتا اتینا طآئعین** (۱۱) » هر دو گفتند آمدیم خوش کامگان .

« **فقضیهن سبع سموات** » سپری کرد آنرا هفت آسمان، « **فی‌یومین** » در دو روز ، « **و اوحی فی کل سمآءٍ امرها** » و فرمان داد درآسمانها بهر کار که خواست» ، « **وزیّنا السمآء الدنیا بمصابیح** » و بیاراستیم آسمان دنیا را بچراغها ، « **و حفظاً** »ونگه داشت کردیم [آن چراغها را از دیو نیوشنده] « **ذلك تقدیر العزیز العلیم** (۱۲) »آن ساخته و باز انداختهٔ آن توانای داناست .

« **فان اعرضوا** » اگر روی بر گردانند [از پذیرفتن این پیغام] ، « **فقل انذرتکم** » گوی آگاه کردم وبیم‌نمودم‌شمارا ،« **صاعقةً مثل صاعقة عادٍ و ثمود** (۱۳)» بانگی سوزان چون صاعقه که بعاد و ثمود رسید .

« **اذ جآءتهم الرسل** » آنگه که بایشان آمد **هود وصالح** ، «**من بین ایدیهم ومن خلفهم** » پیشتر هود آمد به **عاد** و پس **صالح به‌ثمود** ، « **الا تعبدوا**

۱ ـ نسخهٔ الف : گوی می‌کافرشید . ۲ ـ نسخهٔ الف : بیستید

الا الله» که میپرستید مگر الله ، « **قالوا لوشآء ربنا** » گفتند اگر خداوند ما پیغام خواستی [۱] که فرستد ، « **لانزل ملئكةً** » فریشتگان را فـرو فرستادی ، «**فانّابما ارسلتم به کافرون** (۱۴) » پس ما بآنچه شما را بآن فرستادند نا گرويدگانيم .

«**فامّاعادٌ فاستكبروا في الارض**» امـا **عاد** گـردن کشیدند در زمین ، « **بغيرالحق** » به ناحق [۲] [که ایشانرا نبود آن] ، « **وقالوامن اشدّ مناقوّةً** » و گفتند کیست از ما با نیروتر ؟ « **اولم يروا انّ اللهالذی خلقهم** » ندانستند که آن خدای کـه ایشانرا آفریـد ، « **هواشدّ منهمقوةً** » از ایشان سخت نیروی‌ترست، « **وكانوابآياتنايجحدون** (۱۵) »وبسخنان‌ماکافرمی‌شدندونمی گرویدند .

«**فارسلنا عليهم ريحاً صرصراً** »فروگشادیم‌برایشان‌بادی‌سردسخت بابانگ « **في‌اّيامٍ نحساتٍ**» در روزهـای نحس شوم ، «**لنذيقهم‌عذاب‌الخزي**» تا بچشانیم ایشانرا عذاب رسوائـی ، « **في‌الحيوةالدنيا**» در زندگانـی ایـن‌جهان ، «**ولعذاب الآخرة اخزى** » و عذاب آن‌جهان رسواکننده‌تر ،« **و هم‌لاينصرون** (۱۶)»وایشانرا فریاد نرسند و یاری ندهند .

« **وامّا ثمود فهد يناهم** »واما ثمود ما ایشانرا نشان راه‌دادیم، «**فاستحبوا العمى على‌الهدى** » بر گزیدندایشان نادانی ونا دیدن راه بر راست راهی وبافتن راه ، «**فاخذتهم**» فرا گرفت ایشانرا ، « **صاعقة العذاب الهون** »بانگ‌عذاب با خواری ، «**بماكانوايكسبون** (۱۷)» بآن کرده که میکردند .

« **و نجيناالذين آمنوا**»ورهانیدیم‌ایشانرا که‌بگرویدند،«**وكانوا يتقون** (۱۸)» و [از شرك بامن] می پرهیزیدند .

« **و يوم‌يحشراعدآء الله الى‌النار**» آن روز که‌با هم آرندوبدوزخ‌رانند دشمنان الله را ، « **فهم يوزعون** (۱۹) » پیشینانرا می نیاوند تاپسینان در رسند .

« **حتى اذاما جآؤها** » تا آنگه که بدوزخ آیند ، « **شهدعليهم** » گـواهی دهد برایشان ، « **سمعهم‌وابصارهم‌وجلودهم** » گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و فرجهای ایشان ، « **بماكانوايعملون** (۲۰) » بآنچه در دنیا میکردند .

---

۱ ـ نسخهٔ الف : خواستید . ۲ ـ نسخهٔ الف : بی‌حق

« **وقالوا لجلودهم** » اندامان خویش را گویند : « **لم شهدتم علینا** » چرا گواهی دادید برما [که داوری شما می‌داشتیم و عذاب از شما می باز کردیم] ؟ « **قالوا انطقنا الله** » گویند الله ما را گویا کرد ، « **الذی انطق کل شیء** » او که هر چیز را گویا کرد ، « **وهو خلقکم اول مرة** » و اوست که اوّل شما را آفرید ، « **والیه ترجعون** (۲۱) » و با او آورند شما را .

« **وما کنتم تستترون** » و شما نتوانستید که باز پوشیده آئید ، « **ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم ولا جلودکم** » تا گواهی ندهد بر شما گوشها و چشمها و اندامان خویش ، « **ولکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیراً مما تعملون** (۲۲) » وخود چنان می‌پنداشتید که الله نمی‌داند فراوانی از انچه میکردید .

« **ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم** » وآن ظنّ که بخداوند خود می‌بردید که کردار ما نمی‌داند ، « **اردیکم** » هلاك ازشما بر آورد و به‌نیست بداد شما را ، « **فاصبحتم من الخاسرین** (۲۳) » تا از زیانکاران گشتید .

« **فان یصبروا فالنار مثوی لهم** » اگر شکیبائی کنند جای ایشان آتش است ، « **وان یستعتبوا فما هم من المعتبین** (۲۴) » واگرخشنودی‌جویند ، ازایشان خشنودنشوند .

النوبة الثانیة

این سوره را دو نام گفته‌اند : یکی **حم السجده** ، دیگر **سورة المصابیح** .

سه هزاروسیصد وپنجاه حرف است و هفتصدونودوشش کلمت و پنجاه‌وچهار آیت جمله به **مکه** فرو آمد و در مکیات شمرند باتفاق مفسرّان . و درین سوره ناسخ ومنسوخ نیست مگر یك آیت : «ولاتستوی الحسنة ولاالسیّئة ادفع بالتی هی احسن » بآیت سیف منسوخ است .

بسم‌الله لرحمن الرحیم ـ « حم ، تنزیل من الرحمن الرحیم » ای ـ هذه الحروف تنزیل من الرحمن الرحیم نزل بها **جبرئیل** من عندالله . میگوید : این حروف تهجّی که حاومیم ازان جمله است ، فرو فرستادهٔ رحمن است ، چنانك کودك را گوئی : چه

می‌آموزی یا گوئی در لوح چه نبشته‌یی ؟ گوید : الف و با ، نه خود این دو حروف خواهد که جمله حروف تهجّی خواهد . این همچنانست که جبرئیل از آسمان فرو آورد و بر محمد خواند صلوات الله وسلامه علیه ، تا دانایان را معلوم شود که کلام خداوند جل جلاله بی حرف و صوت نیست ، چنانك قرآن کلام اوست نا آفریده ؛ حروف در قرآن و غیر قرآن کلام اوست ناآفریده .

اشعریان گفتند : حروف در قرآن و غیر قرآن آفریده است ، و گفتند : کلام خداوند معنی است قائم بذات او بی حرف و بی صوت ، و این عقیدهٔ اهل سنت و اصحاب حدیث نیست ، و اهل سنت را برایشان از آیات و اخبار دلیلهای روشن است ، منها قوله تعالی : « وان احدٌ من المشرکین استجارك فاجره حتی یسمع کلام‌الله » ـ میگوید : اگر از مشرکان کسی خواهد که باپناه و زینهار تو آید ؛ او را باپناه وزینهار خود گیر تا کلام حق بشنود . خلاف نیست که آنچه می‌شنود حرف و صوت است نه آن معنی که بذات باری قائم است که آنرا مسموع نگویند ؛ عرب معنی را فهم گوید و کلام را سماع ، یقال : سمعت الکلام و فهمت المعنی ، ولایقال : سمعت المعنی . حاصل سخن آنست که رب‌العزة کلام‌خود را مسموع گفت ، ومسموع جز حرف و صوت نیست ، دلیل شد که‌در کلام خداوند هم حرف است و هم صوت .

دلیل دیگر آنست که رب العزة فرمود : « یریدون‌ان یبدّلوا کلام‌الله » بیگانگان میخواهند که کلام خدایرا تبدیل کنند و از نسق خود بگردانند . این تبدیل که رب العزة اضافت با ایشان کرد ناچار در کلامی است‌بایشان رسیده نه در معنی که بذات باری قائم است وبایشان نا رسیده ، وآن کلام که بایشان رسید جز حرف‌وصوت‌نیست .

سدیگر دلیل آنست که رب العالمین باموسی فرمود لیلة النار که « انی‌اناالله » اجماع است که موسی بحقیقت کلام باری شنید ، و معلوم است که بسمع وی جز حرف و صوت نرسید .

چهارم دلیل آنست که الله فرمود : « قل‌لئن‌اجتمعت‌الانس‌والجن علی‌ان‌یأتوابمثل هذاالقرآن .. » ـ اهل لغت و ارباب صناعت متّفق‌اند که « هذا » اشارت فرا حاضر است

اگر کلام خداوند آن معنی است که بذات اوقائم است نه این حروف که می‌بینند و می‌خوانند؛ پس اشارت باطل است و فایدهٔ آیت ضایع، وجلّ کلام الباری ان یحمل علی مالا یفید.

پنجم دلیل خبر است از **مصطفی** علیه‌الصلوة‌والسلام فرمود قال: «ومن قرأ القرآن فاعربه فله بکلّ حرفٍ خمسون حسنةً ومن قرأه ولحن فیه فله بکلّ حرفٍ عشر حسناتٍ اما انّی لااقول «الم» حرف بل الف حرف ولام حرف ومیم حرف».

و قیل: «حم» اسم القرآن، ای ـ هذا القرآن «تنزیلٌ من الرحمن الرحیم» ثمّ فسر فقال: «کتابٌ فصّلت آیاته» بالامر والنهی والحلال و الحرام والوعد والوعید و قیل: فصّلت آیاته بفواصل فصاحةً وبلاغةً و اعجازاً و قیل: «فصّلت آیاته» ای ـ انزلت متفرّقةً. «قرآناً عربیّاً» بلسان العرب، «لقومٍ یعلمون» العربیّة، وقرآناً نصبٌ علی المدح. وقیل: علی التمییز. وقیل: نصبٌ علی الحال.

«بشیراً ونذیراً» صفتان للقرآن، ای ـ یبشّر المؤمنین و ینذرالکافرین بمافیه من البشارة و النذارة. «فاعرض اکثرهم» ای ـ اعرض اکثر اهل **مکّة** عن قبوله واتباعه. وقیل: اعرض اکثر العرب، «فهم لایسمعون» ای ـ لاینتفعون بسماعه و لایعلمون به. وقیل: اذاتلاماالنبی (ص) لایصغون الیه تکبّراً. وقیل: «لایسمعون» ای ـ لایقبلون کقوله: سمع‌اللّٰه‌لمن‌حمده، ای ـ قبل الله.

«وقالوا قلوبنافی اکنّةٍ» ـ واحدالاکنّة کنانٌ وهوالجعبة، «مما تدعونا الیه» من التوحید فلانفهمه ولانعیه، «وفی آذاننا وقرٌ» ای ـ صممٌ فلانسمع ماتقول، و المعنی: انّافی ترك القبول منك بمنزلة من لایفهم ولایسمع. «ومن بیننا وبینك حجابٌ» ای ـ خلافٌ فی الدین ومانعٌ یمنعنا عن اتباع امرك. قالوا ذلك استهزآءً وان کان حقاً بدلیل قوله: «واذا قرأت القرآن جعلنا بینك وبین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً» وقیل: انّما قالوا ذلك لیوئسوا رسول‌اللّٰه (ص) عن قبولهم دینه. «فاعمل» انت علی دینك، «انّنا عاملون» علی دیننا. وقیل: «فاعمل» فی ابطال امرنا، «انّنا عاملون» فی ابطال امرك.

«قل انّما انابشرٌ مثلکم» فی الطبع والجنس، یعنی انا کواحدٍ منکم ولولاالوحی

ما دعوتكم ، « يوحى الىّ انّما الهكم اله واحد » اى ـ لست بملك و لاملك و لااطلب بمقالتى رياسةً ، كقول **نوح** : « و لا اقول انّى ملكٌ » انّمااعلمكم مايوحى الىّ انّ المعبوداله واحد . قال **الحسن** : علّمه‌الله التواضع بقوله : «قل انّما انابشر مثلكم » . « فاستقيموا اليه » اى ـ توجّهوا اليه بالطاعة و لاتميلواعن‌سبيله ، « و استغفروه » اى ـ آمنوا به لتستحقّوا مغفرته ، « و ويل للمشركين» .

« الذين لايؤتون الزكوة » ـ قال **ابن عباس** يعنى الذين لايقولون لااله‌الّاالله وهى‌زكوة الانفس ، والمعنى لايطهّرون انفسهم من الشرك بالتوحيد فانّما المشركون نجس . وقال**الحسن و قتادة** : لايعتقدون و جوب الزكوة . وكان يقال : الزكوة قنطرة الاسلام فمن قطعها نجاومن تخلّف عنها هلك . « و هم بالآخرة هم كافرون » يعنى بالبعث بعدالموت و الثواب و العقاب .

ذكر زكوة در قرآن بر دو وجه است : يا درنماز پيوسته يا منفرد گفته ، آنچه در نماز پيوسته چنانست كه « الذين يقيمون‌الصلوةويؤتون‌الزكوة » هذا و اشباهه . مراد باين زكوة مال است كه الله فرض كرده بر خداوندان مال . و آنچه منفرد گفته‌چنانست كه «وحناناً من‌لدنا و زكوةً» «خيراً منه زكوةً » « و ما آتيتم من زكوة » « قدافلح من تزكّى»ـ مراد باين‌پاكى است وزيادتى ودين‌دارى يعنى‌دين اسلام كه زكوةقنطرهٔ آنست .

« انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غير ممنونٍ » اى ـ غير مقطوعٍ ولامنقوصٍ ولاممنونٍ به‌عليهم . **سدّى** گفت : اين آيت در شأن بيماران وزمنان و پيران ضعيف فرو آمد ، ايشان كه از بيمارى و ضعيفى و عاجزى از طاعت و عبادت الله باز مانند و باداءِ حق وى نرسند و بآن سبب اندوهگن وغمگين باشند . رب‌العالمين ايشانرا دران بيمارى‌همان ثواب‌مى‌دهد كه درحال صحت بطاعت وعبادت مى‌داد . **مصطفى** (ص) فرمود : « انّ العبداذاكان على‌طريقةٍ حسنةٍ من‌العبادة ثمّ مرض‌قيل للملك الموكل به : اكتب له مثل‌عمله اذكان طليقا حتّى اطلقه او اكفته الىّ » وفى‌روايةٍ اخرى قال(ص): « مامن احدٍ من‌المسلمين يصاب ببلآءٍ فى‌جسده الّاامرالله عزوجل‌الحافظين الذين‌يحفظانه فقال : اكتبا لعبدى فى كل‌يومٍ وليلةٍ مثل ما كان يفعل من الخير مادام فى وثاقى »

عبداله مسعود گفت: با رسول‌خدا (ص) نشسته بودیم که رسول بر آسمان نگرست و تبسّم کرد، گفتیم: یا رسول الله از چه تبسّم فرمودی و چه حال بر تو مکشوف گشت، گفت: عجب آیدمرا ازبندهٔ مؤمن که از بیماری بنالد وجزع کند اگربدانستی که او را دران بیماری چه کرامت است و با الله چه قربت؛ همه عمر خود را بیماری خواستی، این ساعت که بر آسمان می‌نگرستم دوفرشته فرو آمدند و بنده‌یی که‌پیوسته درمحراب‌عبادت‌بوداوراطلب کردند دران محراب‌ونیافتند بیماردیدند آن بنده‌راو ازعبادت بازمانده، فرشتگان‌بحضرت عزت‌باز گشتند گفتندبارخدایا فلان بندهٔ مؤمن هرشبانروزی حسنات‌وطاعات‌وی‌می‌نوشتیم، اکنون که‌اورادرحبس‌بیماری کردی هیچ عمل و طاعت وی نمی‌نویسیم، ازحق‌جل‌جلاله‌فرمان‌آمد که: «اکتبوا لعبدی عمله‌الذی کان یعمل فی‌یومه ولاتنقصوامنه‌شیئاًفعلیّ‌اجر ماحبسته‌وله اجر ماکان صحیحاً». **مجاهد** گفت: «لهم‌اجرٌ غیرممنون» ای‌ـ غیرمحسوب‌ـ یعنی که نعمت دنیا ایشانرا از ثواب آن جهان بنه‌انگارند.

«قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی‌یومین» استفهام بمعنی انکارست و معنی آنست که: می کافر شوید بآن خداوند که قدرت وی اینست که زمین را بدو روز بیافرید؟ یعنی روز یکشنبه و روز دوشنبه. اگر خواستی بیك لحظه بیافریدی، لکن خواست که با خلق نماید که سکونت و آهستگی به از شتاب و عجلت، وبندگانرا سنّتی باشد بسکونت کار کردن و راه آهستگی رفتن. «و تجعلون له انداداً» شرکآءً و اشباهاً، «ذلك ربّ العالمین» خالق جمیع الموجودات وسیّدها و مربّیها.

«وجعل فیها رواسی من فوقها» ای‌ـ جبالاً ثوابت من فوق الارض، «وبارك فیها» بما خلق فیها من البحار و الانهار والاشجار و الثمار انبت شجرها من‌غیر غرسٍ و اخرج زرعها من غیر بذرٍ وجعل فیهامعادن الذهب‌والفضّة و سآئر الفلزّات، «وقدّر فیهااقواتها» یعنی ارزاق العباد و البهائم: تقول: قاته یقوته، اذارزقه و اجری علیه، و اقاته اذاجعله ذاقوتٍ، والله عزوجل مقیت. قال **الضحاك**: قدّر فی کلّ بلدة مالم یجعله فی الاخری لیعیش‌بعضهم من‌بعضٍ بالتجارة من‌بلدٍ الی بلدٍ وقال **الکلبی**: قدّرالخبز لاهل‌قطرٍ والتمر لاهل‌قطر والذرة لاهل قطرٍ والسمك لاهل‌قطرٍ وکذلك اخواتها.

« فی اربعة ایّام » ای- فی تتمة اربعه ایام - هذا کقول القائل : سرت من **البصرة الی بغداد** فی عشر و **الی الکوفة** فی خمس عشرة. معنی آیت آنست که : رب العزة زمین را بیافریدبدو روز روزیك شنبه ودوشنبه‌وتقدیر اقوات وارزاق کرد درتمامی چهار روز یعنی روز سه‌شنبه و چهارشنبه . روی عن **ابن عباس** قال:سمعت رسول الله (ص) و انا ردیفه یقول: « خلق الله الارواح قبل الاجسام باربعة آلاف سنة و خلق الارزاق قبل الارواح باربعة آلاف سنة « سوآءً » لمن سأل ولمن لم یسئل وانا من الذین لم یسئلوا الله الرزق ومن سأل فهوجهل منه» . قراءت عامّهٔ قرّا « سوآءً » نصب است بر مصدر یعنی استوت سوآءً . و قیل معناه : جعلنا الاقوات المقدّرة محتومةً سواءً لمن سأل اولم یسئل طلب اولم یطلب عاجزاً کان الانسان اوحیواناً . **ابوجعفر** « سوآءٍ » بجرّخواند بر نعت ایام ، و معنی آنست که : تقدیر ارزاق کرد در چهار روز راست نه بیش نه کم . آنکه فرمود : «للسّآئلین » - پرسند گانرا می گویم که می‌پرسند که چون بود . برفع نیزخوانده‌اند ، و معنی آنست که : الرزق المقدّر سوآءٌ للمسترزق والساکت .

« ثمّ استوی الی السمآءِ » یعنی عمد وصعد « و هی دخانٌ » بعد . **قال ابن عیسی** الدخان جسمٌ لطیفٌ مظلم متفشٍّ . و قیل : هو بخار المآءِ . یروی « انّ اوّل ما خلق الله عزوجل العرش علی المآءِ و المآءِ ذاب من جوهرةٍ وهی کانت یا قوتةً بیضآء فاذابها ثمّ القی فیها ناراً ففار المآء واجفآء غثاءً فخلق الارض من الغثآء لم یبسطها ثمّ استوی الی الدخان الذی ثارمن المآ فسمکه سمآءً ثمّ بسط الارض فکان خلق الارض قبل خلق السمآءِ وبسط الارض وارسآءِ الجبال فیها و تقدیر الارزاق و خلق الاشجار و الدوابّ و البحار و الانهار بعد خلق السمآء » لذلك قال الله عزوجل : « و الارض بعد ذلك دحیها » هذا جواب **عبدالله بن عباس ، لنافع بن الازرق الحروری** .

« فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً » - **قال ابن عباس** : قال الله عزوجل : « ایتیا » ای - جیئا بما خلقت فیکما امّا انت یا سمآء فاطلعی شمسك وقمرك و نجومك وانت یا ارض فشقّقی انهارك و اخرجی ثمارك و نباتك و قال لهما : افعلا ما آمر کما طوعاً والاالجأتکما الی ذلکما حتی تفعلاه کرهاً فاجابتا بالطوع و « قالتااتینا طآئعین»

ای - جئنا بما احدثت فینا مستجیبین لامرك. یقال اجابه - من الارض **الاردن** من بلاد **الشام** فسمّی لسان الارض. و قیل: اجاب و نطق من الارض موضع الکعبة و من السمآء ما بحذآئها فجعل الله لها حرمة علی سآئر الارض.

« فقضیهنّ سبع سموات » ای - اتمهنّ و فرغ من خلقهنّ « فی یومین » ای - فی الیومین الباقیین من الایام الستّة یوم الخمیس و یوم الجمعة. قال **ابن عباس**: ابتداء الله عزوجل بخلق الارضین یوم الاحد فخلق سبع ارضین فی یوم الاحد و یوم الاثنین، ثمّ جعل فیها رواسی من فوقها و بارك فیها و قدّر فیها اقواتها، ارسی الجبال و شقّ الانهار و غرس الاشجار و جعل المنافع فی یومین یوم الثلثاء و یوم الاربعاء، ثمّ استوی الی السّمآء فخلقها سبع سموات فی یوم الخمیس و یوم الجمعة و خلق آدم فی آخر ساعة من یوم الجمعة و فیها تقوم الساعة قال فلذلك سمیّت الجمعة لانّه اجتمع فیها الخلق « و اوحی فی کلّ سمآءٍ امرها » ای - امر اهل کلّ سمآءٍ امرهم من العبادة وقال **ابن عباس**: خلق مافی کلّ سمآءٍ خلقها من الملئکة و مافیها من الشمس والقمر والنجوم والبحار و جبال البرد و ما لا یعلم الّا الله فذلك امرها. وقال **مقاتل**: اوحی الی کلّ سمآءٍ ما اراد من الامر و النهی. « و زیّنا السمآء الدنیا بمصابیح » ای - بکواکب فتضیء فی اللیل کالمصابیح. « و حفظاً » یعنی: وحفظناها حفظاً، ای - حفظناها بالکواکب من مسترقی السمع، کقوله: « و حفظناها من کلّ شیطانٍ رجیم » « و حفظاً من کلّ شیطانٍ ماردٍ » « و جعلناها رجوماً للشیاطین » قیل: خلقت الکواکب للزینة و الحفظ جمیعاً. « ذلك » الذی ذکر من صنعه « تقدیر العزیز » فی ملکه « العلیم » بخلقه.

« فان اعرضوا » عن الایمان بعد هذا البیان، « فقل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ و ثمود » - الصاعقة عند العرب عذابٌ معه صوتٌ، و اکثر ما یقولونه اذا کان مع الصوت نارٌ. « اذ جآءتهم » یعنی عاداً و ثمود، « الرسل من بین ایدیهم و من خلفهم » اراد بقوله: « من بین ایدیهم » الرسل الذین ارسلوا الی آبآئهم من قبلهم، « و من خلفهم » یعنی و من بعد الرسل الذین ارسلوا الی آبآئهم، الذین ارسلوا الیهم **هودٌ و صالحٌ** فالکنایة فی قوله:

« من بين ایدیهم » راجعةٌ الی عاد و ثمود وفی قوله : « ومن خلفهم » راجعةٌ الی الرسل.
« ان لاتعبدوا » یعنی بـان لاتعبدوا « الّا الله قالوا لوشآء ربّنآ » مناالایمان الذی تدعون انه یریده بارسالکم « لانزل ملئکةً » بدل هؤلآءِ الرسل فلم یتخالجنا شك فی امرهم.
« فانا بماارسلتم به کافرون » ای ـ انابماتدّعون انّکم ارسلتم به کافـرون ، کقولـه : « یاایّهـا الذی نزّل علیه الذکر .. » وهذاواسعٌ فی کلام العرب .

روایت کنند از **جابر بن عبدالله** و از **محمد بن کعب القرظی** که جمع **قریش** روزی بهم نشسته بودند با یك دیگر میگفتند : این کار **محمد** بر ما مشکل شد و نفری از عزیزان ما چون **حمزة عبدالمطلب** و **عمر خطاب** و دیگران با دین وی گشتند و کار وی روز بروز بالا میگیرد ، کسی باید که در کهانت و سحردستی دارد و صنعت شعر نیکوداند تا باوی سخن گوید و باز داند کـه مادّت علم وی از کجاست و حاصل دعوی وی چیست . **عتبة بن ربیعه** برخاست گفت : کارمنست که من شعر شنیده‌ام و در سحرو کهانت بیگانه نباشم ، اگر سخن **محمد** ازین جنس است بر من پـوشیده‌نشود. و رسول صلوات الله و سلامه‌علیه تنها بمسجد نشسته بود **عتبه** بیامد وبارسول علیه السلام برفق و بحرمت سخن در گرفت گفت : یا **محمد** ما ترا ازخویشتن دانیم‌ومکانت‌ومنزلت خود در نسب **قریش** شناخته‌ایم : امّا کاری عظیم با ایشان بر دست گرفته‌یی ، جمع ایشان پراکنده کردی ، پیران ایشان را حرمت برداشتی ، خدایان ایشانرا عیب کردی، دین پدران بباد بردادی ، اکنون چند سخن از من بشنو ودران نظری کن ، چند چیز بر تو عرضه کنم و اختیاری بکن . رسول (ص) فرمود : قل یا باالولید ـ هان بگو تا چه خواهی گفت ای **بوالولید** . **عتبه** گفت : یا ابن اخی اگر این کار که بیش گرفته‌یی و این دین که تو آورده‌یی مقصود تو جمع مال است ما ترا چندان مال جمع کنیم که در **قریش** هیچ کس از تو توانگرتر نباشد ، و اگر شرف و سیادت و سروری میخواهی ما ترا بر همه قریش لابل بر همه عرب سرور و مهتر کنیم ،واگر غلمت شهوت ترا رنجه میدارد ده زن از کرایم **قریش** بزنی بتو دهیم ، و اگر رئیی بتو می‌آید از روی کهانت ترا درمان ساز پدید کنیم ، اگر شعرست که در صدر تو میجوشد ، عجب نیست که شما

بنی عبدالمطلب را در شعر آن قوت و قدرت هست که دیگرانرا نیست، ورسول‌خدا خاموش همی‌بود تا سخن بآخر راند. آنگه فرمود: یا باالولید همی بگفتی و از گفت خود فارغ شدی؟ گفت: نعم فارغ‌شدم حضرت **مصطفی** علیه‌الصلوة والسلام گفت اکنون‌از من بشنو تامن نیز خواندنی برخوانم، در گرفت گفت: «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، حم، تنزیلٌ من الرحمن‌الرحیم، کتابٌ فصّلت آیاته قرآناً عربیّاً..» تا آخر این آیت برخواند که «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عادٍ وثمود» و گفته‌اند، تا آیت سجده برخواند و رسول علیه‌السلام سجود تلاوة کرد، و**عتبه** در شنیدن کلام حضرت خداوند جل جلاله چنان مبهوت و مدهوش گشت که جای سخن در وی نماند و بآخر دست بر دهن رسول نهاد و گفت: بحق رحم که نیز نخوانی که طاقتم برسید و درین سخن سر گردان و حیران شدم. برخاست و چون متحیّری بخانهٔ خودبازشد وبا نجمن**قریش** که در انتظار وی بودند باز نگشت. **بوجهل** گفت: ای معشرقریش **عتبه** بر ما باز نگشت ترسم که صابی شد و در طعام محمدش رغبت افتاد، همه برخاستند و بخانهٔ عتبه شدند **بوجهل** او را گفت: ترانه بران صفت می‌بینیم که برفتی، همانا که بطعام **محمد**رغبت کردی وباومیل داری، اگر ترا حاجت است تا ترا چندان مال دهیم که از طعام محمد بی‌نیاز شوی. **عتبه** از ان سخن در خشم شد و سوگند یاد کرد که هرگز با **محمد** سخن نگوید، آنگه گفت: من سخن خویش با محمد بگفتم و او بجواب من سورتی برخواند، والله که هرگزمانند آن‌سخن نشنیدم! نه شعر بود و نه سحر و نه کهانت، کار بجائی رسید که دست بر دهن وی نهادم و او را سوگند دادم که بس کند خواندن آن که حیران شده بودم و دلم زیر زبر گشته. اکنون‌میگویم شمارا اگرفرمان‌من برید: رای من آنست که این مرد را فرو گذارید با دین خویش و تعرّض او نرسانید و برعداوت او نکوشید که‌آن سخن که من از وی شنیدم ناچار آنرا عاقبتی است ودران بسته‌کاری و چیزی، اورا بعرب باز گذارید، اگرعرب بدودست‌یابندخودشغل‌شما کفایت کردندواگراو بر عرب دست‌یابدملك اوملك‌شما ست عزّ اوعزّ شما. **بوجهل** گفت: چنان‌می‌دانم که‌سحراو در تواثر کردوتر‌ا ازحال‌خودبگردانیده. **عتبه** گفت‌رای‌من اینست، شماهرچه‌خواهیدمیکنید.

«فامّا عادٌ فاستكبروا فى الارض بغير الحق» طلبوا العلوّ بغير وجهه لأنهم طلبوه بمخالفة الرسل وعاقبة ذلك الذّلّ والصّغار ، « وقالوا من اشدّ منّا قوّة » اى ـ نحن نقدر على دفع العذاب عنا بفضل قوّتنا ، و كانوا ذوى اجسامٍ طوالٍ و خلقٍ عظيمٍ ينزعون الصخرة من الجبل و يدخلون اقدامهم فى الارض وكان طول كلّ واحدٍ منهم ثمانية عشر ذراعاً ، قال الله تعالى ردّاً عليهم : « اولم يروا انّ الله الذى خلقهم هو اشدّ منهم قوّة » و اوسع قدرة . « وكانوا بآياتنا يجحدون » ـ هذه معطوفةٌ على قوله : « فاستكبروا » .

« فارسلنا عليهم ريحاً صرصراً » اى ـ عاصفاً شديد الصوت، مشتقّ من الصّرير وقيل: هى الريح الباردة مشتقّ من الصّرّ و هو البرد الشديد الذى يحرق كما تحرق النار وجآء فى التفسير انها الدّبور . « فى ايّامٍ نحساتٍ » ـ يقال : كانت آخر شهر صفرٍ اوّلها يوم الاربعآء سبع ليالٍ وثمانية ايام. وقيل: كانت آخر شوال من الاربعاء و ماعذّب قومٌ الّا فى يوم الاربعاء . قرأ **ابن كثير ونافع وابو عمرو و يعقوب** : « نحساتٍ » بسكون الحآءِ . و قرأ الآخرون بكسر الحآءِ ، نحس ، اى ـ مشومات ذات نحوسٍ عليهم ليس فيهما من الخير شىء يقال : نحس ، اى ـ صار ذا نحس فهو نحسٌ والتسكين تخفيفه قال **الضحاك** : امسك الله عنهم المطر ثلث سنين و دامت الرياح عليهم من غير مطر . « لنذيقهم عذاب الخزى » اى ـ عذاب الهوان و الذّلّ « فى الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة اخزى » اشدّ اهانةً واكثر اذلالاً « وهم لاينصرون » لايمنع العذاب عنهم .

« وامّا ثمود فهديناهم » اى ـ دعوناهم وبيّنّا لهم سبيل الخير والشّرّ و دللناهم الى طريق الرشد فعدلوا عنه الى طريق العمى ، هذا كقوله : « انّا هديناه السبيل امّا شاكراً و امّا كفوراً » . وقوله : « فاستحبّوا العمى على الهدى » اى ـ اختاروا الكفر على الايمان ، « فاخذتهم صاعقة العذاب الهون » اى ـ ذى الهوان . والهون ـ الهوان وهو الذى يهينهم ويخزيهم. قيل: هى صيحة كانت من السمآءِ، « بما كانوا يكسبون » باختيارهم الكفر

« ونجّينا الذين آمنوا » يعنى آمنوا **بصالح** اى ـ نجّيناهم من تلك الصاعقة ، « و كانوا يتّقون » الشرك .

« ويوم يُحشر اعدآء الله » ـ قرأ **نافع و يعقوب** : « نحشر » بالنون وفتحها وضمّ

الشین ، « اعدآء » بالنصب . والباقون « یحشر » بالیاء وضمّها وفتح الشین ، « اعدآء » بالرفع ، ای یجمع اعدآء الله « الی النارفهم یوزعون » ای ـ یمنعون من التفرّق . و قیل الوزع ـ الحبس ، یعنی یحبس اوّلهم علی آخرهم لیتلاحقوا .

« حتّی اذاماجآؤها » ای ـ جآؤا النار ، «شهد علیهم سمعهم و ابصارهم وجلودهم » ای ـ بشراتهم « بماکانوا یعملون » ـ قال اهل‌التفسیر : المراد بالجلود ـ الفروج انّ الله عزوجل حییّ یکنی . روی عن عبدالله بن‌مسعود رضی الله عنه قال : یجادل المنافق عندالمیزان و یدفع الحق و یدعی الباطل فیختم علی فیه ثمّ تستنطق جوارحه فتشهد علیه ثمّ یطلق فیقول : بعداً لکنّ وسحقاً ، فعنکنّ کنت اناضل ، ای ـ اجادل . وفی الخبر : « اوّل مایتکلّم من الانسان فخذه من رجله الشمال » .

« وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیٔ » ناطق ، « هو خلقکم اوّل مرّة » غیر ناطق ، ثمّ انطقکم ، « والیه ترجعون » ای کما احیاکم کذلك یعیدکم . ویحتمل انّ الکلام تمّ عندقوله : « انطق کلّ شیء » ثمّ استأنف فقال الله : « و هو خلقکم اوّل مرّة » فی الدنیا « والیه ترجعون » فی‌العقبی .

« و ما کنتم تستترون » ـ قال عبدالله بن‌مسعود : کنت مستتراً باستار الکعبة فاذاً ثلثة نفر ، کثیر شحم بطونهم قلیل فقه قلوبهم قرشیان وختن لهماثقفی اوثقفیان وختن لهما قرشیّ فقال احدهم : هل‌یسمع الله مانقول ؟ فقال احدهما : اری انّه یسمع اذا جهرنا و لایسمع اذا اسررنا ، وقال الثانی: ان‌کان یسمع اذا جهرنا فانه یسمع اذا اسررنا ، فاتیت رسول الله (ص) فاخبرته فنزلت : « و ما کنتم تستترون » ای ـ ما کنتم تستخفون من« ان یشهد علیکم سمعکم ولاابصارکم ولاجلودکم » ـ «لا» فی‌الموضعین زآئدة زیدتا تأکیداً للنفی ، والمعنی : لم یکن یمکنکم ان تستروا اعمالکم عن اعضآئکم لانّها اعوانکم فجعلها الله شهوداً علیکم.وقیل معناه : ماکنتم تخافون فتحذروا ان یشهد علیکم سمعکم و ابصارکم وجلودکم . وقیل معناه : و ماکان قصدکم باستتارکم وقت المعاصی ان تستروها من الجوارح فانّ ذلك غیرممکن ، لکن ظننتم انّکم تسترونها عن الله و هوقوله : «ولکن ظننتم انّ الله لایعلم کثیراً ممّاتعملون » . و ادخل الکثیر لانّ الرجلین اتّفقا علی انّ

الله يعلم ما يجهر به و اختلافافی علمه بما يسرّ به..

« و ذلكم ظنّكم الذی ظننتم بربكم ارديكم » ای ـ ظنّكم انّ الله لايعلم ماتعملون اهلككم و طرحكم فی النار . يقال الظّنّ ظنّان : ظنّ ينجی وظنّ يردی ، فامّا الذی ينجی فكقوله : « يظنّون انهم ملاقوا ربهم » « ظننت انّی ملاق حسابيه » « و انّا ظننّا ان لن نعجز الله فی الارض » وامّا الذی يردی فهوالذی هاهنا . « فاصبحتم من الخاسرين » الهالكين المغبونين .

ثمّ اخبرعن حالهم فقال : « فان يصبروا فالنار مثوىً لهم » يعنی : ان يصبروا اويجزعوا فالنار مسكنٌ لهم . وقيل : ان يصبروا على آلهتهم لقوله : « ان امشوا واصبروا على آلهتكم » . «وان يستعتبوا فماهم من المعتبين» يعنی : وان يستقيلوا فماهن من المقالين. وقيل : الاستعتاب طلب الرضا . والمعنی : ان يطلبوا الرضا فماهم بمرضیٍ عنهم . و قيل معناه : ان يسئلوا ان يرجع بهم الی مايحبون لهم لم يرجع بهم . وقيل : ان يعتذروا فما هم ممّن يقبل عذرهم . يقال : استعتبه ، ای ـ طلب منه الرجوع الی الرضا . واعتبه، ای ـ ازال عنه المكروه و عادبه الی المحبوب . وقولهم : لك العتبی ، ای ـ الرجوع الی ماتحبّ . و قریء فی الشّواذ : «وان يُستعتبوا فماهم من المعتبين » يعنی : وان اقيلوا فماهم من التائبين المرضين ، كقوله عزوجل : « ولوردّوا لعادوا لمانهوا عنه » .

النوبة الثالثة

بسم الله الرّحمن الرّحيم

« بسم الله » اخبارٌ عن وجود الحق بنعت القدم ، «الرّحمن الرّحيم » اخبارٌ عن بقائه بوصف العلآء والكرم ،فالارواح دهشی فی كشف جلاله والنفوس عطشی الی لطف جماله .سماع نام الله موجب هيبت است وهيبت سبب فنا و غيبت است ، و سماع نام رحمن موجب حضور بحضرت است و حضور سبب بقا وقربت است ، يكی بسماع نام الله در كشف جلال مدهوش يكی بسماع نام رحمن در بسط جمال بيهوش . الله اخبار است از قدرت او جل جلاله بر ابداع، رحمن رحيم اخبار است از نصرت او بامتاع ، پس وجود مراد او بقدرت او، و توحيد

عباد او بنصرت او .

قوله تعالی : « حم » ای ـ حُمّ ماهوکائن ـ می‌فرماید : بودنی همه بـود ، کردنی همه کردم ، راندنی همه راندم ، گزیدنی همه گزیدم ، پذیرفتنی همه پذیرفتم، برداشتنی همه برداشتم ، افکندنی همه افکندم ،آنچه خواستم کردم آنچه خواهم کنم ، آنرا کـه پذیرفتم بدان ننگرم که ازوجفا دیدم بلکه عفو کنم و درگذارم و از گفتهٔ خود بازنیایم « مایبدّل القول لدیّ » .

پیر طریقت گفت : الهی ! همه عالم ترا می‌خواهند ، کارآن دارد که تاتو کرا خواهی ، بناز کسی که تو او را خواهی ، که اگربر گردد تو او را درراهی . ای‌جوانمرد! آنرا که خواست در ازل خواست و آنرا که نواخت در ازل نواخت ، کارهادر ازل کرده و امروز کرده می نماید ، سخنها در ازل فرموده و امروزفرموده می‌شنواند ، خلعتها در ازل دوخته و امروز می‌رساند « کلّ یومٍ هوفی شأنٍ » . عبدی تو مرا امروز میدانی ، من نه امروزینم ، دانش تو امروز است ورنه‌من قدیم ام ، دیرست تامن با توراز گفتم ، تواکنون می‌شنوی ، سمع قدیم در ازل نیابت تومی داشت در سماع کلام ازلی، علم قدیم درازل نیابت تو میداشت در دانش صفات ازلی . قیّم که مال طفل دارد بنیابت طفل می‌دارد ، چون طفل بالغ شودآن مال بوی باز دهد ، شما اطفال عدم بودید که‌لطف قدم‌کارشمامی ساخت ونیابت شما می‌داشت . ای منتظران وارد لطف ما ! ای نظارگیان شاهد غیب ما ! ولایت نراند در دل‌شما ، مگر سلطان سرّما،حلقهٔ در دل شما نکوبدمگر رسول برّ ما .

قوله : « تنزیلٌ من الرحمن الرحیم » ـ این قرآن فرو فرستادهٔ آن خداوند است که نامش رحمن و رحیم است ، رحمن است بمبارّ، رحیمست بانوار ، رحمن است بنعمت، رحیم است بعصمت ، رحمن است بتجلّی ، رحیم است بتولّی ، رحمن است بتخفیف‌عبادت، رحیم است بتحقیق حسنی و زیادت ، اذافاض بحرالرحمة تلاشی کلّ زلّةٍ لان‌الرحمة لم تزل والزلّة لم تکن مالم یکن ثمّ‌کان کیف یقاوم مالم یزل ولایزال. چون دریای رحمت موج کرامت و مغفرت زند جمله زلل ومعاصی منعدم ومتلاشی گردد ، زیرا که زلّت‌صفت

لم یکن ثم کان است ورحمت صفت لم یزل ولایزال ، لم یکن ثم کان کی مقاومت تواند با لم‌یزل ولایزال؟!

قوله : « قل انمّا انابشرٌ مثلکم » قال **الحسن** : علّمه الله التواضع بقوله : « قل انمّا انا بشرٌ مثلکم » ـ **حسن** گفت : حق جل جلاله **مصطفی** راعلیه الصلوة و السلام باین آیت تواضع درآموخت واو را بر تواضع داشت که بنده راهیچ حلیت زیباتر ازحلیت تواضع نیست و برقدّ خاك هیچ لباس راست تر و نیکوتر از لباس خشوع نیست . رسول الله (ص) باین خطاب ربانی و تعلیم الهی چنان متادّب گشت که کان‌یعود المریض ویشیع الجنازة و یرکب الحمار و یجیب دعوة العبد ، و کان‌یوم **قریظة و النضیر** علی حمارٍ مخطومٍ بحبل من لیفٍ علیه اکاف‌من‌لیف . هرچند که سید صلوات الله وسلامه علیه‌منشور تقدّم کونین در آستین کمال داشت و خال اقبال بر رخسارهٔ جمال داشت و شب معراج **جبرئیل و میکائیل** که‌ازسادات فریشتگان‌اند پیش براق دولت او ومرکب‌عزت او چاکروار ایستاده طرفوا می‌زدند ، با این همه کمال وجمال و حشمت و مرتبت در کوی تواضع چنان بود که درعالم بندگی و در حالت افکندگی‌برخرکی مختصرنشستی واگر غلامی‌اورابخواندی اجابت کردی ، روز **قریظه و نضیر** برخرکی نشسته بودافسار آن ازلیف و بروی پالانی نهاده ازلیف . عجب‌کاری است ! گاه مرکب وی براق بهشتی بران صفت ، گاه مرکب وی خرکی مختصربرین حالت . آری ، مرکب مختلف بود ، امّادر هردو حالت راکب یك صفت ویك همّت و یك ارادت بود . اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود و اگر برحمار بود بررخسار عزّ نبوّتش غبار مذلّت نبود .

« قل ائنّکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین ... » الآیة ـ هر که اعتقاد کرد که‌آفریدگار جهان و جهانیان خداست کـه یگانه ویکتاست ودر کمال قدرت بی‌همتاست و داند که بشریّت محلّ عجز وسرمایهٔ ضعف است ، دامن‌ازمخلوقات‌بازُبرد و دل از معلومات و مرسومات بر گیرد ، وکار خود بکلّیت تفویض بارب الارباب کند ، علایق وخلایق بگذاشته و روی بدرگاه الله‌نهاده ، و حکم او را منقاد بوده و فرمان اورا گردن نهاده و زبان اعتراض بریده ، زیرا که مخلوق را برخالق روی اعتراض نیست ، وز

حکم او زهرهٔ اعراض نیست. آن عزیزی را پرسیدند که: ماالعبودیّة ـ بندگی چیست؟ قال: الاعراض عن الاعتراض ـ اعتراض در باقی کردن و قضا را برضا پیش آمدن، وزهر حکم مرّرا بدندان تسلیم خائیدن قال الله تعالی: «وامرنالنسلم لربّ العالمین».

«وجعل فیها رواسی من فوقها و بارك فیها» ـ الجبال الرّواسی اوتادالارض فی الصورة والاولیآء اوتادالارض فی الحقیقة، ببرکاتهم یأتی المطرمن السمآء و النبات من الارض، و بدعائهم یندفع البلاء عن الخلق ـ کوهها اوتاد زمین است از روی صورت و اولیای خدا اوتاد زمین‌اند از روی حقیقت، در جبال شامخات بسته نظام کارعالم، واستقامت احوال و اسباب خلق از روی معنی در دعوات وبرکات ایشان بسته، بتن با خلق حاضراند امّا بدل از خلق غائب‌اندوباحق حاضر، خلق ایشانرا حاضر میدانند و ایشان از خلق غائب‌اند و با حق حاضر.

بویزید بسطامی گفت: چهل سال است تا من با خلق سخن نگفته‌ام، هرچه گفته‌ام با حق گفته‌ام، هرچه شنیده‌ام از حق شنیده‌ام. ازینجا **مصطفی** گفت علیه السلام «ابیت عندربی یطعمنی ویسقینی»، اوصلوات الله علیه بشخص باخلق بود گزاردن شریعت را و بسط ملت را، و بسرّباحق بود غلبات محبّت را و دوام مشاهدت را. محبّ از محبوب جدا نگردد چون محبّت غلبه گیرد.

استاد بوعلی دقاق گفت قدس الله روحه: لیس للجنة شغلٌ معناولا للنار سبیلٌ الینالانه لیس فی قلبنا الا السرور بربنا ـ بهشت را باما شغلی نیست و دوزخ را با ماکاری نه، زیرا که در دل ما جزشادی ببقاءِ حق نیست.

هرچه جز یار دام او بشکن | هرچه جز عشق نام او غم کن

تمنّیت من حبّی بثینة اننا | علی رمث فی‌البحر لیس لناوفر

۲ـ النوبة الاولی

قوله تعالی: «**وقیضنالهم قرنآء**» درایشان‌ساختیم وبریشان بستیم هم‌نشینان و هم سازان (۱)، «**فزیّنوالهم**» تامی‌آرایند ایشانرا، «**مابین ایدیهم**» هرچه پیش

۱ ـ نسخهٔ الف: هام نشینان وهام سازان.

ایشان فاست از آخرت تا بآن کافر می‌شوند[1] « و ماخلفهم » وهرچه پس ایشان فاست از دنیای ایشان تا کرد میکنند ، « وحق علیهم القول » و بر ایشان سخن خدا بتهدید واجب کشت وراست شد ، « فی امم قد خلت من قبلهم » همچون کروهانی که پیش ایشان بودند و کذشتند ، « من الجن والانس » از پری و آدمی ، « انهم کانوا خاسرین (۲۵) » که ایشان زیان‌کاران بودند واز خویشتن در ماندکان .

« وقال الذین کفروا » ناکرویدکان کفتند : « لاتسمعوا لهذا القرآن » مشنوید این قرآن را ، « والغوا فیه » وسخن نابکار در آن افکنید[2] ، « لعلکم تغلبون (۲۶) » تامکر او را از خواندن بازشکنید .

« فلنذیقن الذین کفروا » براستی که بچشانیم ناکرویدکانرا ، « عذاباً شدیداً » عذابی سخت ، « ولنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون (۲۷) » و پاداش دهیم ایشانرا ببتر پاداشی بربترکاری که میکردند .

« ذلك جزآء اعدآء الله » آنست پاداش دشمنان الله ، « النار » آن پاداش آتش است ، « لهم فیها دارالخلد » ایشانراست دران آتش سرای جاویدی ، « جزآءً بما کانوا بآیاتنا یجحدون (۲۸) » پاداش را بآنچه بسخنان مامی کافر شدند و از کرویدن می‌باز نشستند .

« وقال الذین کفروا » ناکرویدکان کویند در آتش : « ربنا ارنا الذین اضلانا » خداوند ما با ما نمای آن دوتن که ما را بی راه کردند ، « من الجن والانس » از پری و آدمی ، « نجعلهما تحت اقدامنا » تا ایشانرا در زیر پای آریم ، « لیکونا من الاسفلین (۲۹) » تا ازما که فرودیم فروتر باشند .

« ان الذین قالوا ربنا الله » ایشان که کفتند خداوند ما الله است ، « ثم استقاموا » وآنکه بر آن بپائیدند ، « تتنزل علیهم الملئکة » می‌فرود آیند بر ایشان فریشتکان [بوقت مرك] ، « الا تخافوا ولاتحزنوا » میکویند که مترسید واندوه مدارید ، « وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون (۳۰) » وشاد باشید بآن بهشت که شما را وعده می‌دادند .

۱ــ نسخهٔ الف :می‌شند. ۳ ــ نسخهٔ الف : اوکنید .

« نحن اولیآؤ کم » مادست گیران ویاری دهان‌شما ایم ، **« فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة »** درزند گانی این جهان ودران جهان ، **« ولکم فیهاماتشتهی انفسکم »** وشماراست در بهشت هرچه دلهای شما خواهد ، **« ولکم فیهاماتدّعون (۳۱) »** و شما راست دران هرچه شمارا آرزو خواهد .

« نزلامن غفور رحیم (۳۲) » پیش‌آورده‌ایست از آمرز کاری مهربان .

« ومن احسن قولا » کیست‌نیکوترسخن ، **« ممن دعا الی الله »** ازآن کس که‌باخدای‌میخواند.**« وعمل صالحاً »**وکارنیك میکند،**«وقال اننی من المسلمین (۳۳)»** ومیکوید که من از کردن نهاد کانم .

« ولاتستوی الحسنة ولاالسیئة » هرگز یکسان نبود نیکوئی و بدی ، **« ادفع بالتی هی احسن »** جفا و سفه باز زن بپاسخ دادن و پاداش کردن هرچه آن نیکوتر ، **« فاذاالذی بینك وبینه عداوةٌ »** که آنکس که میان تو و میان او دشمنی است ، **« کانه ولیٌ حمیم (۳۴) »** کوئی که دوستی‌است یاری بدل نزدیك .

« ومایلقیها » ودردل و در دهن ندهند این خصلت واین حسنة و این عادت و خوی نیکو را ، **« الاالذین صبروا »** مگرشکیبایان را، **« ومایلقیها »** ودر دل ندهند آنرا ، **« الا ذوحظ عظیم (۳۵) »** مگر کسی بابهره‌یی نیکو از ایمان و از بهشت .

« واما ینز غنك من الشیطان نزغٌ »وهرگاه که‌بتورسد از دیو کردن کشتنی و بسر برداشتنی ودر خشم کردنی‌و وسوسه افکندنی (۱) ، **« فاستعذ بالله »** فریاد خواه بالله ، **« انه هوالسمیع العلیم (۳۶) »** که او شنو است و دانا .

النوبة الثانیة

قوله : « وقیّضنالهم قرنآء » ای ـ الزمنا وسبّبنالهم من حیث لایحتسبون ، کقوله : « نقیّض له شیطاناً » . یقال : هذا قیضه،ای ـ مثله . وقیل معناه : بدّلنالهم شیاطین بدل هدی‌الله والطافه . والقیض ـ البدل ، ومنه قولهم : قایضت فلاناً بکذا اذا بادلته . و قیل: هذا التقییض هواحواجه بعضهم الی بعض، کالمرأة الی الرجل والرجل الی المرأة والغنی

۱ ـ نسخهٔ الف : او کندنی .

الی الفقیر و الفقیر الی الغنی یستعین بعضهم ببعض. و قیل معناه: هیّأنالهم فی الدنیا اولیآء من الشیاطین و قرناء السوء من الانس حتی اضلّوهم وسوّلوا لهم اعمالهم السیّئة، و هوقوله: «فزیّنوا لهم ما بین ایدیهم» من امر الدنیا حتی آثروه علی الاخرة «و ماخلفهم» من امر الآخرة فدعوهم الی التکذیب به وانکار البعث، «وحقّ علیهم القول» ای ـ وجب علیهم العذاب. وقیل: حق علیهم القول انهم یکفرون فیعذّبون، «فی امم» ای ـ مع امم «قدخلت من قبلهم» ای ـ من قبل اهل **مکة** «من الجن والانس» کانوافی الدنیا عملوا بمثل معاصیهم، «انهم کانوا خاسرین» مثلهم.

«وقال الذین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن والغوافیه لعلّکم تغلبون» ـ این آیت در شأن **بوجهل** فرو آمد که فرا سفهای اصحاب خویش گفت: چون **محمد** قرآن خواند؛ شما آواز بلند شغبی و جلبی در گیرید؛ دست کوبید و صفیر زنید و شعرورجز گوئید و سخنان نابکار بی حاصل در میان قراءت وی افکنید چنانک بروی غلبه کنید تا اوخاموش شود یا قراءت بروی شوریده گردد و فراموش کند. اللغو اللاغیة من الکلام مالاحقیقة له ولافائدة فیه، یقال: لغی یلغی و لغا یلغو، واللغو واللغط واحد.

«فلنذیقنّ الذین کفروا» یعنی **اباجهل** واصحابه «عذاباً شدیداً» فی الدنیا و هوالقتل ببدر، «ولنجزینّهم اسوء الذی کانوایعملون» ای ـ نجزیهم فی الاخرة اقبح جزآء باقبح فعلهم وهوالکفر.

«ذلک» الذی ذکرت من العذاب الشدید «جزآء اعدآء الله»، ثمّ بیّن ذلک الجزآء فقال: «النار» ای ـ هوالنار، «لهم فیها» ای ـ فی النار «دارالخلد» داراقامة لاانتقال منها «جزآءً بماکانوا بآیاتنا یجحدون».

«وقال الذین کفروا» ـ یقولون فی القیامة حین صاروا الی النار: «ربنا ارنا الّذین اضلانا من الجن» یعنی **ابلیس** «والانس» یعنی **ابن آدم** الذی قتل اخاه وهو **قابیل** لانّهما سنّا المعصیة. یروی ان قابیل شدّت ساقاه بفخذیه یدور مع الشمس حیث دارت یکون فی الشتآء فی حظیرة ثلج و فی صیف فی حظیرة نار. وصحّ عن رسول الله (ص): «ما من دم یسفك علی وجه الارض بغیر الحق الّاوعلی ابن آدم منه کفل لانه اوّل من سنّ القتل».

« نجعلهما تحت اقدامنا » فی النار « لیکونا من الاسفلین » ای ـ لیکونا فی الدرك الاسفل من النار . قال **ابن‌عباس** : لیکونا اشدّ عذاباً منّا .

« انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » ـ **ابن‌عباس** گفت : این آیت درشأن **ابو بکر صدیق** فروآمد ، هر فرقتی « ربّنا الله » میگفتند ؛ امّا شرك درآن می‌پیوستند ، مشرکان میگفتند : « ربّنا الله » و با این کلمة میگفتند : « الملئکة بنات الله » ، جهودان « ربّنا الله » میگفتند و « عزیر ابن الله » باوی میگفتندوانکارنبوت **مصطفی**(ص)میکردند، ترسایان « ربنا الله » می گفتند و گفت « المسیح ابن الله » و انکار نبوت مصطفی (ص) درآن می‌پیوستند . **بو بکر صدیق** بگفت : « ربّنا الله » وآنگه بوفای کلمه بازآمد؛شرك ازآن نفی کرد ؛ بر راه سنّت و جماعت راست رفت ؛ در اداء فرایض بکوشید ؛ اخلاص و صدق درآن بجای آورد و بر آن بپائید تا برالله رسید . استقامت لفظی جامع است مشتمل برجمله این معانی . وهریکی ازمفسّران درقول خویش باین معانی اشارت کرده . **مصطفی** فرمود در تفسیر این آیت : « ان الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » قال : من مات علیها فهو ممّن استقام » . **ابو بکرصدیق** گفت : « ثمّ استقاموا » ای ـ لم یشرکوابالله شیئاًولم یرجعوا عنها بعد ماقالوا **عمرخطاب** گفت : استقاموا علی الامروالنهی ولم یروغوا روغان الثعالب ، **عثمان بن عفان** گفت : « ثمّ استقاموا » ای ـ اخلصوا العمل لله . **علی مرتضی** (ع) گفت : « ادّواالفرآیض » . **ابن‌عباس** گفت : استقاموا علی اداء فرضه. **حسن** گفت : استقاموا علی امرالله فعملوا بطاعته واجتنبوا معصیته . **مجاهد** گفت : استقاموا علی شهادة ان لااله‌الّاالله حتی لحقوا بالله . **حسن بصری** هر که که این آیت برخواندی گفتی : اللّهم انت ربنا فارزقنا الاستقامة · **انس مالك** گفت : آن روز که این آیت فروآمد ، رسول‌خدا شادشد وازشادی فرمود: «امّتی ورب الکعبة» · وخبردرست است از **سفیان بن عبدالله الثقفی** که گفت : یا رسول الله قل لی امراً من الایمان لا اسئل عنه احداً بعدك ، قال : « قل آمنت بالله‌ثمّ‌استقم » قال : قلت یا رسول الله بماذا استقیم ؟ قال : فاشاربیده‌الی‌لسانه ـ گفت: یا رسول‌الله‌کلمه‌یی گوی مرا در مسلمانی که من دست درآن‌کلمه زنم ، اصلی بیان کن که برآن اصل بروم ، رسول فرمود : بگو ایمان آوردم

بگرویدم آنگه راست باش و استوار باش و برجادهٔ ایمان مستقیم باش، یعنی که چون این خبر از خود بازدادی بصورت؛ ازروی حقیقت وفای این خبر بجای آر، و از روی روش داد این کلمه بده اوّل او را بقبول دعوت کرد آنگه بعمل فرمود که استقامت عمل است با اخلاص نیّت تا ترا معلوم گردد که ایمان هم قول است و هم عمل و هم نیت. وفی الخبر «لایقبل قولٌ الّا بعملٍ ولایقبل قولٌ و عملٌ الّا بنيّةٍ».

«تتنزّل علیهم الملئکة» عندالموت. وقیل: عندالخروج من القبر، قآئلین «الّا تخافوا» من الموت و مابعده «ولاتحزنوا» علی ما خلفتم فی الدنیا من اهلٍ وولدٍ فانّا نخلفکم فی ذلك کلّه. وقال **عطآء بن ابی رباح**: لاتخافوا ولاتحزنوا علی ذنوبکم فانی اغفرهالکم. «وابشروا بالجنّة التی کنتم توعدون» فی الدنیا علی لسان الرسل. قال **وکیع بن الجراح**: بشری المؤمن تکون فی ثلث مواطن: عندالموت و فی القبر وعندالبعث.

«نحن اولیآؤکم» - قیل: هذا من قول الملئکة الذین تتنزّل علیهم الملئکة بالبشارة، ای - نحن احبّاؤکم و انصارکم فی الدنیا بالاستغفار و فی الآخرة بالشفاعة. و قیل: هم الحفظة، والمعنی: نحن قرناؤکم الذین کنا معکم فی الدنیا ولن نفارقکم فی الاخرة حتی تدخلوا الجنة. و قیل: هومن قول الله عزوجل، ای - نحن انصارکم کقوله: «من کان یظنّ ان لن ینصره الله فی الدنیاوالاخرة»، و کقوله: «انالننصررسلنا..» الآیة. و قال بعض المفسّرین: کفی بالمؤمن فخراً ان یقول له الرب: «نحن اولیآءکم فی الحیوة الدنیا» ارزقك وابصرك «فی الآخرة» ارحمك وادخلك جنتی، «ولکم فیها ما تشتهی انفسکم» من الکرامات و اللّذات والبقآء السرمد، لان الناس یشتهون ذلك، «ولکم فیها ماتدّعون» یعنی: ماتتمنّون. وقیل: «ولکم فیها ماتدّعون» فی الدنیا انهالکم فی الآخرة وقیل: من ادّعی شیئاً فی الجنّة فهوله لانّ الانسان فی الجنّة لایدّعی مالایستحقّه.

قوله: «نزلاً من غفورٍ رحیمٍ» - النزل ما یهیّء للضیف اذانزل وانتصابه علی المصدر ای - انزلکم الله فیما تشتهون نزلاً. وقیل: هوجمع نازلٍ وانشدوا: فانّا معشرنزل. فیکون حالاً عن الضمیر فی قوله: «تدّعون».

« و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله » ای ـ الی طاعة الله وتوحیده ، «وعمل صالحاً» ادّی الفرایض، «وقال اننی من المسلمین » تفاخراً بالاسلام وتمدّحاً . قومی گفتند : حکم این آیت برعموم است ، هر مسلمانی که خلق را دعوت کند برخیری در تحت این آیت مندرج است ، اگر پیغامبر باشد که امت را براسلام و توحید دعوت کند ، یاعالم باشد که خلق را پند دهد و ایشانرابرطاعت وعبادت الله خواند ، یامجاهدباشد که مؤمنانرا برغزو خواند . وقومی تخصیص کردند گفتند : مراد باین آیت **مصطفی** است صلوات الله وسلامه علیه فانه دعا الی شهادة ان لااله الاالله ، کقوله : « ادعوا الی الله علی بصیرةٍ انا و من اتّبعنی » . وقوله : « اننی من المسلمین » ارادما امره الله تعالی بقوله : « وامرت ان اکون من المسلمین » . **عایشهٔ صدیقه** گفت : درشأن مؤذنان اهل اسلام فروآمد . **عمرخطاب** گفت : لو کنت مؤذناً ما بالیت ان لااجاهد ولا احجّ ولااعتمر بعد حجة الاسلام . قومی گفتند : درشأن **بلال** فروآمدمؤذن **مصطفی** (ص) قال النبی (ص) . «الملك فی **قریش** والقضآء فی الانصار والاذان فی ا **لحبشة** » وقال **ابوامامةالباهلی** رضی‌الله‌عنه : «وعمل صالحاً » ای ـ صلّی رکعتین بین الاذان والاقامة . قال النبی (ص) : «بین کلّ اذانین صلوة ثلث مرّاة » ، و قال : « فی الثالثة لمن شآء » وقال : « لایردّ الدعآء بین الاذان والاقامة » . **فضیل رفیده** گفت :مؤذن بودم درروزگار اصحاب ،**عبدالله بن مسعودوعاصم بن هبیرة** مرا گفت : چون از بانگ نماز فارغ شوی بگو: وانا من المسلمین ، نبینی که رب العالمین گفت : « وقال اننی من المسلمین » .

« ولاتستوی الحسنة ولاالسیّئة » ـ «لا » هاهنا زآئدة دخلت للتأکید کقول الشاعر :

ماکان یرضی رسول الله فعلهم والطیّبان ابوبکر ولاعمر

ای ـ **ابوبکر و عمر** . ومعنی الآیة : لایستوی الایمان والشرك والحلم والضجر والطاعة والمعصیة والرفق والعنف . «ادفع بالتی هی احسن»ـ اشارت است بمکارم الاخلاق ای ـ احسن الی من اسآء الیك و سلّم علیه اذالقیته ـ می گوید : کسی که‌تراجفا گوید بهرچه نیکوتر اورا پاداش کن ، چون او را بینی بروی سلام کن ، وجهل وی بحلم خود

دفع کن ، همانست که گفت : « خذالعفو و أمر بالعرف واعرض عن الجاهلين » ، و قال الشـاعر :

تنح عن القبيح ولاترده ومن اوليته حسناً فزده
ستكفى من عدوّك كلّ كيد اذاكان العدوّ ولم تكده

« فاذا الذی بينك وبينه عداوةٌ كانه ولیٌ حميمٌ » ای ـ اذا دفعت بالاحسن خضع لك عدوّك و لان جانبه لك و مال اليك . **مقاتل بن حيان** گفت : این آیت در شأن **بوسفيان بن حرب** فروآمد که اوّل دشمن بود ودردل عداوت داشت بارسول خداو باءؤمنان و بآخر دوست گشت بآن مصاهره که میان وی و میان رسول خدا رفت و ببرکت حلم رسول و رفق وی مسلمان گشت تادردین دوست بود و در نسب خویشاوند ، اینست که رب العالمین گفت :« كانه ولیٌ حميمٌ » ای ـ ولیٌ بالاسلام حميمٌ بالقرابة ، نظيره قوله : «عسی الله ان يجعل بينكم و بين الذين عاديتم منهم مودّة ».

« ومايلقّيهـا » ای ـ مايلقّی هذه الخصلة هی دفع السيئة بالحسنة «الّا الذين صبروا» علی كظم الغيظ و احتمال المكروه ، « ومايلقّيها الّا ذوحظٍ عظيم » فی الخير والثواب . وقيل : الحظّ العظيم الجنة ، ای ـ مايلقّيها الّا من وجبت له الجنّة .

« وامّا ينزغنّك من الشيطان نزغٌ » ای ـ وسوسةٌ وغضبٌ ودعاك الی مقابلة القبيح بالقبيح ليصدّك عن الحلم ، «فاستعذ بالله »ای ـ اعتصم بالله و استعمل الحلم ، « انه هوالسميع » لاستعاذتك « العليم » بقصدك و نيّتك فيعينك علی ماتريد . نظير این آیت آنست که درسورة **بنی اسرائيل** فرمود : « وقل لعبادی يقول الّتی هی احسن ان الشيطان ينزغ بينهم » ، و نزغ شيطان در هردو آیت سورة غضب است يعنی تيزی خشم که از حدّ اعتدال در گذرد و بتهوّر کشد وازان خصلتهای بدخيزد چون کبروعجب وعداوت ، امّا اصل خشم ازخود بيفکندن ممکن نباشد زيرا که آن در خلقت است و چون از حدّاعتدال بکاهد بد دلی و بی حميّتی بود و چون معتدل بود آنرا شجاعت گويند و ازان حلم و کرم و کظم غيظ خيزد ، و فی‌الخبر : « خلق الغضب من النار التی خلق منها **ابليس** » ، وقال صلی الله عليه و سلم : « الغضب من نارالشيطان الاتری الی حمرة عينيه و انتفاخ اوداجه

والمتغاضبان شیطانان یهاتران و یتکاذبان »، و قال (ص) : « اذا غضبت و کنت قائماً فاقعد و ان کنت قاعداً فقم و استعذ بالله من الشیطان » ، و قال (ص) : « لیس الشدید بالصرعة انّما الشدید الذی یملك نفسه عند الغضب » .

النوبة الثالثة

قوله : « و قیّضنا لهم قرناء . . . » الآیة ـ اذا اراد الله بعبدٍ خیراً قیّض له قرناء خیرٍ یعینونه علی الطاعة و یدعونه الیها و اذا اراد الله بعبدٍ سوءاً قیّض له اخدان سوءٍ یحملونه علی المخالفات و یدعونه الیها . قرین بد شیطان است که نقاب تلبیس بربسته و در باطن بنده روش خود را راه یافته و بروی مساط گشته تا بدوام وسوسه او را در مخالفات می کشد و سیّآت اعمال بروی می‌آراید و بنده را از راه هدی و طریق صواب برمیگرداند همانست که جای دیگر فرمود : « وزین لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل » ، و از شیطان صعب‌تر قرین بد مر بنده را نفس اوست ، زیرا که شیطان اگرچه خصم است و قرین بد در مؤمن طمع ایمان نکند ، از وی طمع معصیت دارد ، امّا نفس مر بنده را بکفر کشد و از وی طمع کفر دارد . به داود علیه السلام وحی آمد که : « عاد نفسك یا داود فقد عزمت علی معاداتك » ـ کارزار نفس خویش را کمر بند که او کارزار ترا کمر بست . این معادات آنست که مصطفی علیه السلام فرمود : « رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر » . جهاد نفس از جهاد دشمن بزرگتر گفت وصعب‌تر ، زیرا که دشمن بشمشیر از خود دور توان کرد و نفس را از خویشتن دور کردن روی نیست واز شروی ایمن بودن روی نیست ، با هر دشمنی اگر بسازی از شروی ایمن گردی و با نفس اگر بسازی هلاك شوی .

پیر بوعلی دقاق را در نفس باز پسین پرسیدند که خویشتن را چگونه می بینی ؟ گفت : چنان می‌بینم که اگر پنجاه‌ساله عمر مرا برطبقی نهند و گرد هفت آسمان وهفت زمین بگردانند مرا از هیچ ملك مقرّب در آسمان شرم نباید داشت و ازهیچ آفریده‌یی در زمین حلالی نباید خواست . این مرد بدین صفت که شنیدی بوقت نزع کوزه‌یی آب پیش

وی داشتند گفتند : در حرارت جان دادن جگر را تبریدی بده ، گفت هنگام آن نیست که این دشمن اصلی را و این نفس ناکس را شربتی‌سازم ، نباید که چون قوّت یابدمار از من برآرد . و فی‌الخبر : « من مقت نفسه فی ذات الله امنه الله من عذاب یوم القیمة » .

قوله : « انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا » اشارت است بتوحید اقرار ، « ثمّ استقاموا » اشارت است بتوحیدمعرفت .توحیداقرارعامهٔ مؤمنان‌راست،توحیدمعرفت‌عارفان وصدیقان راست ، توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی ، توحید معرفت آنست که الله را یکتا باشی . بویزید بسطامی وقتی برمقام علم ایستاده بود از توحید اقرارنشان‌میداد مریدی گفت : ای شیخ خدایرا شناسی ؟ گفت : در کلّ عالم خود کسی باشد که خدای را نشناسد یا نداند . وقتی دیگر غریق بحرتوحید معرفت بود حریق نارمحبت بود ،اورا گفتند : خدایرا شناسی ؟ گفت : من که باشم که او را شناسم ودر کلّ عالم خود کسی باشد که او را شناسد ؟

در عشق تومن که ام که درمنزل‌من   از وصل رخت گلی دمد بر گل‌من

توحید معرفت که عبارت ازان استقامت آمدآنست که : در تصدیق بنهایت‌تحقیق رسد و در حدائق حقایق ایمان بقدم صدق و یقین بخرامد و برجادّهٔ صراط مستقیم قدم ثابت دارد ،قلادهٔ تجریدبرجیدتفریدبندد ، شراب محبت ازدست ساقی صدق بکشد ،درباغ لطائف گل معارف ببوید ، عالم علوی و سفلی را برهم زند ، بزبان بی‌خودی گوید :

آدم علم عشق درین عالم زد   صد عالم عالمان همه برهم زد

تا در نفس خویش زمانی دم زد   درباخت‌بهشت‌وهردوعالم کم زد

پیر طریقت گفت : صحبت باحق دوحرف است : اجابت و استقامت ، اجابت عهد است واستقامت وفا ، اجابت شریعت است واستقامت حقیقت است ؛ درك شریعت هزار سال بساعتی در توان یافت و درك حقیقت ساعتی بهزارسال درنتوان یافت .

« تتنزّل علیهم الملئکة الّاتخافوا ولاتحزنوا وابشروابالجنة . . » ــ این عزیزان که براه استقامت رفتند و درمیدان تسلیم گوی توحید بپایان بردند ، ایشانرا بوقت نزع

خلعت کرامت پوشانند، فرشتگان از آسمان فرو آیند وایشانرا بشارت دهند که: لاتخافوا من عزل الولایة ولاتحزنوا علی ما اسلفتم من الجنایة وابشروا بحسن العنایة فی البدایة ـ مترسید که شما را ازعزل ولایت محبت بیم نیست، اندوه مدارید که شما را برجنایت مؤاخذت نیست، شادباشید که جزعنایت ازلی شما را بدرقه وهمراه نیست. لاتخافوا فطال ما کنتم من الخائفین ولاتحزنوا فقد کنتم من العارفین وابشروا بالجنة فنعم اجر العاملین مترسید ای خائفان که روز ترس بسر آمد، اندوه مبرید ای عارفان که وقت راحت در آمد، شاد باشید و بنازید در بهشت که از دوست بشادی پیغام وخبر آمد.

ای جوانمرد! نگر تا گمان نبری که فردا چون مستقیمان راه دین و مشتاقان درگاه رب العالمین و مستغرقان بحر یقین بمشاهدهٔ ذوالجلال رسند؛ ذره‌یی از شوق ایشان کم گردد، در جگر ماهی تبشی است که اگر همه بحار عالم جمع کنی ذره‌یی از تبش او کم نشود، ایشان امروز در عین شوق اند و فردا در عین ذوق هم بر سر سوز شوق.

آهیم بها وجداً وان دام وصلها ویحسن منها القول و هو معاد

فردا هرچه شرایع است همه را قلم نسخ در کشند، نماز و روزه وحج و جهاد، روا باشد که بپایان رسد و منسوخ شود، امّا عقد محبت وعهد معرفت هرگز نشاید که منسوخ شود، چون در بهشت روی، هرروزی که بر تو بگذرد از شناخت حق سبحانه و تعالی بر تو عالمی گشاده شود که پیش از ان نبوده، این کاریست که هرگز بسر نیاید و مبادا که بسر آید نیز.

تامن بزیم پیشه و کارم اینست آرام و قرار و غمگسارم اینست
روزم اینست و روزگارم اینست جویندهٔ صیدم و شکارم اینست

«نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة»، فی الحیوة الدنیا بالایمان و فی الآخرة بالغفران، فی الحیوة الدنیا بتحقیق المعرفة و فی الآخرة بتحصیل المغفرة، فی الدنیا بالرضا بالقضآءِ وفی الآخرة باللقآءِ فی دار البقآءِ، فی الدنیا بالمحبة وفی الآخرة بالقربة، فی الدنیا بالمشاهدة و فی الآخرة بالمعاینة.

اگر آدمی را عمر نوح دهند وجملهٔ روزگار عمرخود در شکر این نعمت و این

کرامت بسر آرد که رب العزة در حق وی میفرماید : « نحن اولیآؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» عمرش برسد وهر کز بشکر این نعمت وشناخت این کرامت نرسد که میفرماید جلّ جلاله : ما دوست شما ایم و یار مهربان شما ایم ویاری دهندهٔ شماایم هم دردنیا و هم درعقبی ، در دنیا اندیشه کن که حق جل جلاله از بهر تو جواب فرشتکان چون داد : آنکه که کفتند : « اتجعل فیها من یفسدفیها » ، الله نفرمود که ایشان فساد نکنند لکن فرمود : « انی اعلم مالاتعلمون » ـ شما را برا اسرار الهیّت ما اطلاع نیست و برالطاف ربوبیّت مابا آدمیان وقوف نیست .

ماحطّك الواشون من رتبةٍ عندی و لاضرّك مغتاب
کانّهم اثنوا ولم یعلموا علیك عندی بالّذی عابوا

اکر نا اهل اند اهلشان کردانم ، اکر دوراند نزدیك شان کردانم ، اکر ذلیل اند عزیزشان کردانم ، اکر شما جفای ظاهر ایشان می بینید ؛ من صفای باطن ایشان می بینم ، اکر شما بمخالفت اعضا و جوارح ایشان مینکرید ؛ من بموافقت دلها و سرّهای ایشان می نکرم ، اکر شما در صُدرهٔ طاعت اید ، ایشان در قرطهٔ وصلت اند ، اکر شما در حلّهٔ عبادت اید؛ ایشان در کلّهٔ مغفرت اند ، اکر شما دست بعصمت خود زده اید ؛ ایشان دست برحمت مازده اند ، چه خطر دارد عصمت شما اکر قبول مانبود؟ چه ضرر ازمعصیت ایشان چون عفوومغفرت ما بود؟ ایشان برداشتهٔ لطف ازل اندو نواختهٔ فضل ابد، والزّلل لایزاحم الازل .

بویزید بسطامی قدّس الله روحه در راهی میرفت ،آواز جمعی بکوش وی رسید، خواست که آن حال بازداند، فرازرسید کود کی دیدبرلژن سیاه افتاده وخلقی بنظاره ایستاده، همی ناکاه مادر آن کودك از کوشه یی در دوید و خود را در میان لژن افکند و آن کودك را بر کرفت و برفت ، **بویزید** چون آن بدید وقتش خوش کشت ؛ نعره یی بزد ایستاده و میکفت : شفقت بیامدآلایش ببرد ، محبت بیامد معصیت ببرد،عنایت بیامد جنایت ببرد .

العذر عندی لك مبسوط والذنب عن مثلك محطوط

« و من احسن قولاً ممّن دعا الی الله ... » الآیة ـ سخن در فضیلت وآداب مؤذنان

لختی رفت درسورة المآئده، اینجا نیز طرفی بگوئیم : حق جلّ جلاله و تقدّست اسمآؤه باءؤذنان امت احمد پنج کرامت کرده : حسن الثنآء و کمال العطآء و مقارنة الشهدآء و مرافقة الانبیآء و الخلاص من دار الشقآء .

کرامت اوّل ثنای جمیل است و پسند خداوند کریم که در حق مؤذن میگوید : «ومن احسن قولاً ممّن دعا الی الله» ـ کدام سخن است نیکوتر و زیباتر از سخن آنکس که بندگان را بر نماز میخواند و برحضرت راز « فانّ المصلّی یناجی ربه » ، احسن بر لفظ مبالغت گفت همچنانك تعظیم قرآن را گفت : « الله نزّل احسن الحدیث » . قرآن احسن الآیات است وبانگ نماز احسن الکلمات، دربانگ نماز هم تکبیر است و هم توحید ، هم تعظیم و هم تمجید ، هم اثبات وحدانیت خداوند اعلی هم اثبات نبوت محمد مصطفی (ص) و فی الخبر : « من کثرت ذنوبه فلیؤذن بالاسحار » ـ هر که گناهان بسیار دارد ؛ تا بوقت سحر بانگ نماز گوید . عمر خطاب گفت : یا رسول الله این وقت سحر را باین معنی چه خاصیت است؟ فرمود: «والذی بعث بالحق محمداً انّ النصاری ضربت نواقیسهافی ادبارها فیثقل العرش علی مناکب حملة العرش فیتوقعون المؤذنون من امّتی فاذاقال المؤذن: الله اکبر الله اکبر ، خفّ العرش علی مناکب حملة العرش » .

وامّا کمال العطآء فما روی انّ النبی (ص) قال : « المؤذنون امنآء المؤمنین علی صلوتهم وصیامهم ودمآئهم لا یسئلون الله تعالی شیئاً الّا اعطاهم ولا یشفعون لشیءٍ الّا شفعوا فیه» قال : « ویغفر للمؤذن مدی صوته ویشهدله کلّ شیءٍ سمع صوته من شجرٍ اوحجرٍ اومدرٍ اورطبٍ او یابسٍ ویکتب للمؤذن بکل انسان صلّی معه فی ذلك المسجد مثل حسناته » .

وامّا مقارنة الشهدآء فما روی انّ النبی (ص) قال : « من اذّن فی سبیل الله تعالی ایماناً و احتساباً جُمع بینه و بین الشهدآء فی الجنّة » .

و امّا مرافقة الانبیآء فماروی انّ رجلاً جآء الی النبی (ص) فقال : یارسول الله من اوّل الناس دخولاً الجنّة ؟ قال : « الانبیآء » ، قال : ثمّ من ؟ قال: « الشهدآء » ، قال : ثمّ من؟ قال : « مؤذنوا مسجدی هذا » ، قال : ثمّ من ؟ قال : « سآئر المؤذنین علی قدر اعمالهم». وقال (ص) : « من اذن عشرین سنة متوالیةً اسکنه الله تعالی مع ابرهیم علیه السلام فی درجته » :

واما الخلاص فی دارالاشقیآءِ فماروی **ابوهریرة** ان النبی (ص) قال : « اذا قال المؤذن : الله اکبر الله اکبر ، غلّقت ابواب النیران السبعة ، واذا قال : اشهدان لااله الّاالله فتحت ابواب الجنان الثمانیة ، و اذا قال : اشهدانّ **محمداً** رسول الله، اشرقت علیه الحور العین : و اذا قال : حیّ علی الصّلاة ، تدلت ثمار الجنة له ، واذاقال : حیّ علی الفلاح قالت الملئکة : افلحت و افلح من اجابك ، واذا قال : الله اکبر الله اکبر ، قالت الملئکة کبّرت کبیراً وعظمت عظیماً ، واذاقال : لااله الّاالله قال الله تعالی له : حرّمت بدنك وبدن من اجابك علی النار .

۳- النوبة الاولی

قوله تعالی : « **و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر** » از نشانـهای توانائی اوست شب و روز وآفتاب و ماه ، « **لاتسجدوا للشمس ولا للقمر** » سجودمبرید آفتاب و ماه را ، « **واسجدوا الله الذی خلقهنّ** » سجود او را برید که آن همه او آفرید ، « **ان کنتم ایاه تعبدون** (۳۷) » اگراو را خواهید پرستید که او خدای بسزاست.

« **فان استکبروا** » اگر گردن کشند از سجود الله را ، « **فالذین عندربك** » ایشان باری که نزدیك خداوند تواند از فرشتگان ، « **یسبحون له باللیل والنهار** » او را می‌پرستند و می‌ستایند بشب‌وروز ، « **وهم لایسأمون** (۳۸) »وهیچ ازپرستش‌وستایش اوسیر نیایند .

« **ومن آیاته** »واز نشانهای توانائی‌اوست ، « **انك تری الارض خاشعةً** » که توزمین‌رابینی‌فرومرده ، « **فاذا انزلنا علیها المآء** » چون‌آب‌برو فرستادیم، «**اهتزت**» نبـات را بجنبانید ، « **وربت** » و بردمید و برخنجید ، « **ان الذی احیاها** » آنکس که زنده کرد آنرا ، « **لمحیی الموتی** » اوزنده کنندهٔمردگان است ، «**انه علی کل شیء قدیر** (۳۹) » و او برهمه چیز تواناست .

« **ان الذین یلحدون فی آیاتنا** » ایشان که کژ می‌روند در سخنان ما ، « **لایخفون علینا** » پوشیده نمانند برما ، « **افمن یلقی فی النار خیرٌ** » آنکس که فردا

آرند و افکنند در آتش به است؟ « **ام من یأتی آمناً یوم القیمة** » یا آنکس که می آید بی‌بیم روز رستاخیز ؟ « **اعملوا ماشئتم** » می کنید هرچه خواهید ، « **انه بماتعملون بصیر** (۴۰) » که او بآنچه کنید بینا و داناست .

« **ان الذین کفروا بالذکر لماجآءهم** » ایشان که‌کافر شدند بسخن وپیغام که بایشان آمد[جزای کفر بایشان رسد ناچار] ، « **وانه لکتاب عزیز** (۴۱) » و این قرآن نامه‌ایست بشکوه و بی‌همتا و بردشمنان بزور .

« **لایأتیه الباطل** » نیاید بآن هیچ باطل ، « **من بین یدیه ولامن خلفه** » نه از پیش آن ونه از پس آن ، « **تنزیل من حکیم حمید** (۴۲) » فرو فرستادهٔ ایست از دانای ستوده .

« **مایقال لك** » نمی گویندترا ، « **الاماقد قیل للرسل من قبلك** » مگرهمان که فرستادگانرا پیش از تو ، « **انّ ربك لذومغفرةٍ** » خداوند تو با آمرزگاریست ، « **وذوعقابٍ الیم** (۴۳) » وبا گرفتارئی سخت .

« **ولوجعلناه قرآناً اعجمیاً** » و اگر ما این نامه را بزبان عجم فرستادیمی وآنرا پارسی کردیمی «**لقالوالولافصلت آیاته**» گفتندی چرا پیدا وگشاده نکردند آنرا ، «**ءاعجمیٌ و عربیٌ**» گویندی باش نامه‌یی عجمی و رسولی عربی ؟ «**قل هو للذین آمنوا هدیً وشفآءٌ** » گوی این‌سخن گرویدگان را راه نمونی استوآسانئی ، « **والذین لایؤمنون فی آذانهم وقرٌ** » وایشان که نمی گروند بآن در گوشهای ایشان گرانی‌است وکرّئی ، « **وهوعلیهم عمیً** » وآن نامه برایشان کورئی ، « **اولئك ینادون من مکانٍ بعید** (۴۴) » ایشانرا میخوانند از جای بس دور .

« **ولقد آتینا موسی الکتاب** » موسی را نامه دادیم ، « **فاختلف فیه** » در مخالفت [۱] گفتن ایستادند دران ، « **ولولاکلمةٌ** » و گرنه سخنی بودی ، « **سبقت من ربك** » که پیشی کرد از خداوندتواجلها وروزیها را ، « **لقضی بینهم** » بر گزاردندی میان ایشان کار وعذاب فرستادندی بایشان ، « **وانهم لفی شكٍ منه مریب** (۴۵) » و

۱ ـ نسخهٔ الف : جداجدا.

ایشان از ان در گمانند وپنداره نمائی .

« **من عمل صالحاً فلنفسه**» هر که نیکی کند خویشتن را ، « **و من اساء فعليها**» و هر که بد کند بر خویشتن کند ، « **وماربك بظلام للعبيد** (۴۶) »وخداوند توستمکار نیست رهیگان را .

« **اليه يردّ علم الساعة**» باز و گردانندآخردانستن هنگام رستاخیز ' « **و ما تخرج من ثمرة من اكمامها** » وبیرون نیاید هیچ میوه از غلاف خویش ، « **و ما تحمل من انثى**» و باربرنگیرد هیچ ماده ، « **ولاتضع الابعلمه** » و بارننهدمگربدانش او ، « **و يوم يناديهم** » وآن روز که ایشانرا خواند و گوید : « **این شرکائی** » این انبازان من کجااند ، « **قالواآذناك مامنا من شهيد** (۴۷) » گویند بگفتیم‌ترا امروز از ما کس برخویشتن بشرك گواهی دهنده نیست .

« **وضلّ عنهم ماكانوايدعون من قبل** »و گم‌شدازیشان‌هرچه‌می‌خدای‌خواندند پیش از ین (۱) ، « **وظنوا مالهم محيص** (۴۸) » و بدانند بدرست که‌ایشانرا باز گشت وجای‌آن نیست .

« **لايسأم الانسان** » سیر نیاید مردم هر گز ، « **من دعآء الخير**» از وایستن جهان و خواستن خیرآن ' « **وان مسه الشرّ فيوسٌ قنوط** (۴۹) » واگر بد بدورسد بداندیش بود نومید .

« **ولئن اذقناه رحمةً منا** » و اگر او را بچشانیم بخشایشی از ما و فراخیء و آسانئی « **من بعد ضرآء مسته**» پس‌تنگی‌ودشواری که بدو رسید ، «**ليقولن‌هذالی**» گوید سزای من اینست و من این را ارزانی‌ام ' « **ومااظنّ الساعة قآئمةً** » و نپندارم که رستاخیز بپای شدنی است ' « **ولئن رجعت الى ربی** » پس اگر مرا باخداوندمن برند ' « **انّ لی عنده للحسنى** » مرا بنزدیك اوست آنچه‌او نیکوتر ،« **فلننبئنّ الذين كفروا بما عملوا**» بخبر کنیم ناگرویدگانرا ازانچه می کردند ، « **ولنذيقنهم من عذاب غليظ** (۵۰) » و بچشانیم ایشانرا از عذاب بزرگ .

---

۱ ــ نسخهٔ الف : پیش وا .

«واذاانعمناعلی‌الانسان» و آنکه که نیکوئی کنیم‌بامردم و نعمت گسترانیم‌برو، **«اعرض»** روی گرداند از شکر وطاعت، **«ونآی بجانبه»** وبیك سو بیرون‌شود و خویشتن در کشد، **«واذامسه الشر»** و چون بدیی‌بدورسد، **«فذودعآءٍ عریض(۵۱)»** بابانگ وخواندنئی فراوان بود.

«قل ارأیتم» بگوی چه بینید، **«ان‌کان‌من عندالله ثمّ کفرتم‌به»** اگر این پیغام که‌آوردم از نزدیك الله است و شما کافر می‌شوید بآن **«من اضلّ ممن هو فی شقاقٍ بعید(۵۲)»** آن کیست بی راه تر ازان کس که در ستیز بست از راستی دور.

«سنریهم آیاتنا» می نمائیم ایشانرا نشانهای خویش، **«فی الآفاق»** در هر سوئی از جهان، **«وفی انفسهم»** و در تنهای ایشان، **«حتی یتبین لهم»** تا آنکه که پیدا شود ایشانرا، **«انه الحق»** که قرآن و **محمد** و اسلام راست است، **«اولم‌یکف بر بك»** خداوند تو بسنده نیست، **«انه علی کلّ شیءٍ شهید(۵۳)»** که او بر همه چیز گواه است.

«الاانهم فی‌مریةٍ» بدانید که ایشان در گمانند، **«من لقآءِ ربهم»** از دیدار خداوند خویش و خاستن از گور، **«الاانّه بکل شیءٍ محیط(۵۴)»** بدانید که الله بهمه چیز داناست.

النوبة الثانیة

قوله: «ومن آیاته» یعنی و من آیات قدرته و دلالات وحدانیّته، «اللیل والنهار والشمس والقمر لاتسجد وللشمس ولاللقمر» وان کثرت منافعهما. و قیل: خصّا بالذکر لعبادة المجوس ایّاهما والصابئین. عن **عکرمة** قال: انّ الشمس اذا غربت دخلت بحراً تحت العرش فتسبّح الله حتی اذا هی اصبحت استعفت ربّها من الخروج فقال لها الرب جلّ جلاله: ولم‌ذلك؟ والرّب اعلم، قالت: انّی اذا خرجت عبدت من دونك، فقال لهاالرب: اخرجی فلیس علیك من ذلك شیء حسبهم جهنم ابعثها الیهم مع ثلثة عشرالف ملك یقود ونهاحتی یدخلوهم فیها.

قوله : « واسجدوا لله الذی خلقهنّ » ای ـ خلق هؤلآءِ الآیات ، « ان کنتم ایّاه تعبدون » فاعبدوه وحده فانّ من عبد مع الله غیره لایکون عابداً له . قال **معدان بن طلحة** : لقیت **ثوبان** مولی رسول الله (ص) فقلت : اخبرنی بعمل ٍ یدخلنی الله به الجنة ، فقال : سألت عن ذلك رسول الله (ص) فقال : « علیك بکثرة السجود لله فانك لاتسجد لله سجدةً الّا رفعك الله بها درجةً وحطّ بها عنك خطیئةً » . وقال **ربیعة بن کعب الاسلمی** : کنت ابیت مع رسول الله (ص) فاتیه بوضوءه وحاجته ، فقال لی : سل ، فقلت : اسئلك مرافقتك فی الجنة ، قال : اوغیر ذلك ، قلت : هو ذلك ، قال : « فاعنّی علی نفسك بکثرة السجود » . قال (ص) : « اقرب مایکون العبد من ربه و هو ساجدٌ فاکثروا الدعآء » . وعن **ابن عباس** قال قال رسول الله (ص) : « لیس فی امتی ریاءٌ ان راؤا فبالاعمال فامّا الایمان فثابت فی قلوبهم امثال الجبال و امّا الکبر فانّ احدهم اذا وضع جبهته لله ساجداً فقد بریء من الکبر » .

« فان استکبروا » ای ـ تکبّروا عن الاجابة الی ما تدعو هم الیه ولم یترکوا السجود لغیرالله ، « فالذین عندربك » یعنی الملئکة « یسبّحون له باللیل والنهار » ای ـ یسبّحون و یمجّدون و یکبّرون و یهلّلون دآئماً و کلّها تسبیح . وقیل : یصلّون ، « وهم لایسأمون » ای ـ لاتلحقهم سآمة ولاملالة من التسبیح فانّ التسبیح منهم کالتنفّس من الناس . اختلفوا فی موضع السجود ، اعنی سجود التلاوة من هاتین الآیتین ، فقال **ابن عباس** : اسجد بالآیة الآخرة . وکان **عبدالرحمن السلمی و مجاهد** یسجدان بالاولی . روی « انّ الله سبحانه ملکاً یقال له **حزقیآئل** له ثمانیة عشر الف جناح ما بین الجناح الی الجناح خمس مائة عام ٍ فخطر له خاطرٌ هل فوق العرش شیء فزاده الله مثلها اجنحة ٍ اخری فکان له ستّة و ثلثون الف جناح ٍ بین الجناح الی الجناح خمس مائة عام ٍ ثمّ اوحی الله سبحانه الیه : ایّها الملك طر ، فطار مقدار عشرین الف سنةً فلم ینل رأس قآئمة من قوائم العرش ثمّ ضاعف الله له فی الجناح والقوّة وامره ان یطیر ، فطار مقدار ثلثین الف سنة ٍ ، فلم ینل ایضاً فاوحی الله عزوجل الیه : ایّها الملك لو طرت الی نفخ الصور مع اجنحتك و قوّتك لم تبلغ ساق عرشی ، فقال الملك : سبحان ربی الاعلی فانزل الله عزوجل : « سبّح اسم ربّك الاعلی » فقال النبی (ص) : « اجعلوها فی سجودکم » .

« ومن آیاته انك تری الارض خاشعةً » ای ـ یابسةً غبر آلانبات فیها « فاذاانزلنا علیهاالماء » یعنی المطر « اهتزّت » ای ـ تحرّکت وانفطرت لخروج النبات ، « وربت » أی ـ انتفخت عند نزول المطر . وقیل : فیه تقدیمٌ و تأخیرٌ ، ای ـ ربت و اهتزّت « انّ الذی احیاها لمحیی الموتی » فی الآخرة « انه علی کلّ شیءٍ » من الاحیآءِ والاماتة « قدیرٌ » .

« انّ الذین یلحدون فی آیاتنا » ای ـ یمیلون عن الحق فی ادلّتنا ، قال **مجاهد** یلحدون فی آیاتنا بالمکآء والتصدیة واللغو واللغط حین قالوا : « لاتسمعوا لهذا القرآن والغوافیه » . وقال **السدی** : یعاندون و یشاقون وقیل: یضعونهاعلیٰغیر معناها . «لایخفون علینا » فنلقیهم فیالنار . ثمّ قال : « افمن یلقی فی النار » وهو **ابوجهل** « خیرٌ ام من یأتی آمناً یوم القیمة»؟ قیل : هو **حمزة** وقیل : **عثمان** . وقیل : **عمار بن یاسر** ، « اعملوا ماشئتم » ـ هذا امر تهدیدٍ و وعیدٍ ، ای ـ لایضرّالله تعالی عملکم بمالایرضیه و لایخفی علیه فآثروا ماشئتم فانکم لاتضرّون الّا انفسکم ، « انه بماتعملون بصیرٌ » فیجازیکم علیه .

« انّ الذین کفروا بالذکر » ای ـ بالقرآن « لمّاجآءهم » و هوحکایة عنالذین یلحدون فیآیاته ، ثمّ اخذ فیوصف الذکر وترك الجواب علی تقدیر : انّ الذین کفروا بالذکر یجازون بکفرهم . وقیل : خبره قوله :«اولئك ینادون منمکانٍ بعیدٍ وانه لکتابٌ عزیز » ـ قال **ابن عباس** : ای ـ کریمٌ علیالله : وقیل : عزیزٌ لایقدر احدٌ ان یأتی بمثله. وقیل : عزیزٌ من تمسّك به اعزّه الله فی الدنیا والآخرة .

« لایأتیه الباطل من بین یدیه ولامن خلفه » ـ قال **قتادة** : «الباطل» هوالشیطان ای ـ لایستطیع الشیطان ان یغیّره او یزیدفیه او ینقص منه . وقال **مقاتل** :لایأتیه التکذیب من الکتب التیقبله ولایجیء من بعده کتابٌ فیبطله.وقیل معناه : لایأتیه الکذب فیاخباره عمّاتقدّم و لاعمّا تأخرّ . « تنزیلٌ من حکیمٍ حمید » ای ـ منزّلٌ من حکیمٍ یقع افعاله محکمة ، « حمید » ای ـ حامدٍ لنفسه و حامدٍ لعباده المؤمنین .

ثمّ عزّی نبیّه (ص) علی تکذیبهم ایّاه فقال : « مایقال لك الّاماقدقیل للرسل من

قبلك» یعنی: قدقیل للانبیآء قبلك من الساحر والمجنون والکاهن کما یقال لك و کذّبوا کما کذّبت، هذا کقوله : «کذلك ما اتی الذین من قبلهم من رسولٍ الّاقالوا ساحرٌ اومجنونٌ» وفیه وجهٌ آخر : ای ـ مایقول الله لك فی الوحی والتنزیل الّاماقال للرسل من قبلك فیما اوحی الیهم ، هذا کقوله : «انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوحٍ و النبیّین من بعده» و کقوله : «شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحاً» و کقوله : «قل ما کنت بدعاً من الرسل».
«انّ ربك لذومغفرةٍ» للمؤمنین «و ذوعقابٍ الیمٍ» للکافرین.

ثمّ عاد الی وصف الذکر فقال : «ولوجعلناه قرآناً اعجمیّاً» ای ـ اوجعلنا هذا الکتاب الذی تقرءه علی الناس قرآناً اعجمیاً بغیر لغة العرب؛ «لقالوالولافصّلت آیاته» ای ـ هلّا بیّنت آیاته بالعربیة حتی نفهمها من غیر ترجمان «أعجمیٌّ وعربیٌّ» یعنی : اکتابٌ اعجمیٌّ ورسولٌ عربیٌّ ؟ وهذا استفهام علی وجه الانکار؛ ای ـ انهم کانوایقولون المنزَل علیه عربیٌّ و المنزَل اعجمیٌّ . الاعجمیٌّ والاعجم ـ الذی لایفصح وان کان عربیاً ، و العجمیٌّ الذی ولدته العجم وان کان فصیحاً. والاعرابیٌّ هوالذی یفصح وان کان ولدته العجم، والعربیٌّ الذی ولدته العرب وان کان لم یفصح .

بعضی مفسّران کفتند . این آیت جواب آن کافرانست که ربّ العزة ایشانرا میفرماید: «کفروا بالذکر لمّا جآءهم» ـ چون قرآن بایشان آمد کافر شدند کفتند : چرا نه قرآن بزبان عجم فرستادند تا بمعجزه نزدیك‌تر بودی و از شك و کمان دورتر که **محمد** زبان عجم نداند و بروی کمان نبرند که ازذات خویش می کوید و نتواند که بزبان عجم کتاب نهد ، رب العالمین بجواب ایشان کفت : اکر ما این قرآن بزبان عجم فروفرستادیمی چنانك اقتراح کردند ؛ هم ایشان کفتندی : چرانه بزبان عرب فرستاد که لغت ماست تا ما بی ترجمان بدانستیمی و دریافتیمی [1] . آنکه کفت : «قل هوللذین آمنواهدیً وشفآءٌ» بکوی مؤمنان را دران شکی نیست که ایشانرا هدی وشفاست ، هدیً من الضلالة وشفآء من الشك . اکرشکی است و کمانی کافران راست که کرّی و کرانی در کوش دل دارند تا حق در نمی یابند ، و قرآن برایشان پوشیده تا فرا حق نمی بینند . «اوائك ینادون من

۱ ـ نسخهٔ الف : بدانستید و دریافتید .

مکانٍ بعیدٍ » ای ـ لایسمعون ولایفهمون کما انّ من دُعی من مکانٍ بعیدٍ لم یسمع ولم یفهم ـ مثل ایشان چون کسی است که اوِ را از مسافت دور خوانند و آواز خواننده نشنود، او را ازان نداچه منفعت باشدوچه حاصل بود ؟

« ولقدآتینا موسی الکتاب فاختلف فیه » ـ هذا الاختلاف هواختلاف الیهود آمن به بعضهم بتصدیقه **محمداً** و کفربه بعضهم بتکذیبه **محمداً** ومنهم من حرّف وبدّل ، کقوله : « یحرّفون الکلم عن مواضعه » وقیل : اختلف الیهود فی کتابهم کما اختلف قومك فی القرآن . و تمّ الکلام علی قوله : « فاختلف فیه » ثمّ رجع الی القول فی العرب فقال : « ولولاکلمةٌ سبقت من ربك » ـ قیل : هی الاجل المسمّی ، وقیل : هی قوله : « کتب ربکم علی نفسه الرحمة » . وقیل : هی قوله : « بل الساعة موعدهم » . وقیل : هی قوله « وماارسلناك الّا رحمةً للعالمین » . والمعنی : لولاکلمةٌ سبقت من ربك فی تأخیر العذاب « لقضی بینهم » یعنی لفرغ من عذابهم وعجّل اهلاکهم ، « وانهم لفی شكٍ منه » ای ـ من صدقك « مریب » موقع لهم الریبة .

« من عمل صالحاً فلنفسه » ثوابه « و من اسآء فعلیها » عقابه ـ هذا استغناءٌ فیه طرف من الوعید ، « وماربك بظلّامٍ للعبید » ای ـ هومنزّهٌ عن الظلم یقال : من ظلم وعلم انه یظلم فهو ظلّام .

« الیه یردّ علم الساعة » ای ـ علم وقت الساعة عندالله فحسب کقوله : « انّ الله عنده علم الساعة » . وقیل : من سئل عنها فعلمها مردود الی الله فیقول الله یعلم لایعلمه غیره . « و ماتخرج من ثمرةٍ » ـ قرأ **اهل المدینة و الشام و حفص** : « ثمراتٍ » علی الجمع . و قرأ الآخرون : « من ثمرةٍ » علی التوحید ؛ « من اکمامها » ای ـ من اوعیتها یعنی الکفرّی قبل ان ینشق . وقیل : قشرها الاعلی من الجوز واللوز والفستق وغیرها . « و ما تحمل من انثی ولاتضع » حملها « الّا بعلمه » ای ـ الاوالله عالمٌ به ، والمعنی : یرد الیه علم الساعة کما یرد الیه علم الثمار والنتاج . « ویوم ینادیهم » ینادی المشرکین : « این شرکآئی » الذین کنتم تزعمون انها آلهة؟ « قالو آذنّاك مامنّا من شهیدٍ » . « آذنّاك » ای ـ اعلمناك . وقیل : اسمعناك ، من قوله : « اذنت لربها » . « مامنّامن شهیدٍ » ـ فیه قولان : احدهما انه من

قول الآلهة ، اى ـ مامنا من يشهد لنفسه انه شريكك . و قيل : هومن قول المشركين ، اى ـ مامنا من احدٍ يشهدعلى نفسه بالشرك ، لانهم لمّا عاينوا القيامة و العذاب تبرّؤا من الاصنام .

« وضلّ عنهم ماكانوايدعون » اى ـ يعبدون « من قبل » فى الدنيا « و ظنّوا » ايقنوا « مالهم من محيصٍ » مهربٍ .

« لايسأم الانسان » اى ـ الكافر . وقيل : هو عامٌّ للجنس، اى ـ لايمل الانسان من مسئلة المال و تمنّى الغنى والصحة ، « وان مسّه الشرّ » اى ـ ناله الفقر، « فيؤسٌ قنوطٌ » هما اسمان متغايران فى اللفظ معناهما واحدٌ كالرّؤف الرحيم ، والعفووالصفح ، والمعنى: يؤسٌ من الخير قنوطٌ من عود النعمة ، اى ـ ظنّ ان لن يرجع الى الخير ابداً . وقيل : يؤسٌ قنوطٌ من الرحمة والاجابة بسوءِ الظّنّ .

« ولئن اذقناه رحمةً منّا » اى ـ اصبناه عافيةً وغنىً « من بعد ضرّآء مسّته » اى ـ من بعد شدّةٍ اصابته ، « ليقولنّ هذالى » يعنى انا اهلٌ لهذا ومستحقّه ،اى ـ لا يُرى ذلك تفضلاً من الله يجب عليه شكره له، نظيره قوله تعالى حكايةً عن آل فرعون : «فاذاجاءتهم الحسنة قالوا لناهذه » : « و ما اظنّ الساعة قآئمةً » اى ـ ما اريهاتكون ، « ولئن رجعت الى ربى انّ لى عنده للحسنى » ـ هذا كقوله : « وتصف السنتهم الكذب انّ لهم الحسنى » يعنى يفضّلنى فى الآخرة كما فضّلنى فى الدنيا لانّ تفضيله ايّاى يدلّ على رضاه عنّى ، « فلننبّئنّ الذين كفروا بما عملوا » ـ قال ابن عباس :لنفقهنّهم على مساوى اعمالهم، «ولنذيقنّهم من عذابٍ غليظٍ » شديدٍ لايفتر عنهم .

« واذا انعمنا على الانسان اعرض » عن الشكر والطاعة متكبّراً متجبّراً ، « و نآى بجانبه » تباعد بكليّته. و قيل : اعجب بنفسه . «واذامسّه الشر فذودعآءٍ عريضٍ» اى ـ ذوصياحٍ طويلٍ . وقيل : « ذودعآءٍ عريض » اى ـ اقبل على الدّعآء الكثير، والمعنى : لايشكر على النعم ولايصبر عند فقدالنعم ولامنافاة بين قوله :« يؤسٌ قنوطٌ »وبين قوله:« ذو دعآءٍ عريض» لانّ الاوّل فى قومٍ والثانى فى قومٍ . وقيل : يؤسٌ قنوطٌ بالقلب دعّآءٌ باللسان. وقيل : يؤسٌ قنوطٌ من الصنم دعّآءٌ لله.

« قل ارأیتم ان کان »هذا القرآن« من عندالله ثمّ کفرتم به » الآن ، « من اضلّ ممن هوفی شقاقٍ بعید »ـ معناه : الم تکونوا حینئذٍ مشاقین . و قیل : من اضلّ ممن صارفی شقّ غیر شقّ الحق .

« سنریهم آیاتنافی الآفاق »ـ قال ابن‌عباس : الآیات‌فی‌الآفاق‌هی منازل المهلکین خاویة بماظلموا ، کقوله : « منها قائمٌ وحصیدٌ »« وبئرٍ معطّلةٍ و قصرٍ مشیدٍ » . «وفی انفسهم » من انقلاب الاحوال و تداول الایّام . وقیل : فی انفسهم بالبلایا والامراض. وقیل: فی انفسهم‌کانوا نطفاً ثمّ علقاً ثمّ مضغاً ثمّ عظاماً و لحماً ثمّ صاروا من اهل التمییز و العقل. وقیل : فی الافاق وقایع الله فی الامم و فی انفسهم یوم بدر . وقیل : فی الافاق من فتوح البلاد و الامصار و فی انفسهم من فتح مکة کقوله : « اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من اطرافها » . وقیل : « فی آلافاق » یعنی : اقطار الارض والسمآءِ من الشمس و القمر و النجوم و النبات و الاشجار والانهار « وفی انفسهم » من لطیف الصنعة و بدیع الحکمة و سبیل الغائط والبول حتی انّ الرجل لیأکل ویشرب من مکانٍ واحد و یخرج مایأکل و یشرب من مکانین . وقیل : فی‌انفسهم احیاءَهم عند الصباح من النوم . و قیل :الا یات فی‌الآفاق » هوما اخبرهم النبی علیه‌السلام‌بوقوعه من الفتن وظهورالایات فی آفاق الارض بعده ولم یصدّقوه ثمّ کان کما اخبره . وقیل : هی طلوع الشمس من مغربها . وقیل : هی‌انشقاق القمر . قال بعض‌المفسرین:انّ اباجهل قال للنبی (ص): ائتنابعلامةٍ ، فانشقّ القمربنصفین ، فقال ابوجهل : یا معشرقریش قد سحر کم محمد فوجهوا رسلکم فی‌الآفاق هل عاینوا القمر کذلك فان‌عاینواشیئاً فهوآیةٌ والّافذلك سحرٌ ، فوجهوا رسلهم‌فی‌الارض فاذا الناس یتحدّثون فی‌انشقاق القمر ، فقال ابوجهل : هذا سحرٌ مستمرّ :فنزل:«سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی‌انفسهم حتی یتبیّن لهم انّ » القرآن والاسلام و محمداً « حقّ » .

« اولم یکف بربك » یعنی : اولا یکفیك ربك ناصراً ، کقوله : « الیس الله بکافٍ عبده » . وقیل : اولم یکف بربك شهیداً لانجاز ماوعد . وقیل : اولم یکف الانسان من الزاجروالرادع عن المعاصی کون الله شهیداً علیه . وقیل: اولم یکفهم من الدلائل شهادة ربك ؛ «انه علی کلّ شیءٍ» من اعمالهم « شهید » .

«الا انهم فی مریة من لقآء ربهم» - فی شك من البعث والحساب، «الا انه بکلّ شیء محیط» احاط بکلّ شیء علماً، ای- عالمٌ بکلّ شیء قادرٌ علیه حافظٌ له.

النوبة الثالثة

قوله تعالی: «ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر..» الآیة- کلام خداوندی که ملکش را عزل نیست وجدّش راهزل نیست، عزّش را ذلّ نیست وحکمش رادّ نیست، اوراندّ نیست و ازوی بدّ نیست. خدائی که جز ازوی ملك نیست و ملك وی بسپاه و حشم نیست، عزّت وی بطبل وعلم وخیل وخدم نیست. پادشاهی که هفت آسمان رفیع ایوان درگاه او، هفت بساط منیع مقرّ خاصگیان او، خورشید عالم‌آرای چون جام سیماب بحکمت او، هیکل ماه گاه چون نعل زرین و گاه چون درقهٔ سیمین بقدرت او، عالم علوی و عالم سفلی همه نشانست بر وحدانیت و فردانیت او.

برصنع اله بی عدد برهانست — دربرگ گلی هزار گون پنهانست
روز ارچه سپید وروشن و تابانست — آنرا که ندید روز وشب یکسانست

کسی که خواهد تا ملکی را بسزا بداند و بشناسد، نخست در ولایتش نگرد، آنکه در سپاهش نگرد، آنکه در صنع وفعلش نگرد، پس آنکه درو نگرد تا او رابسزا بداند. چنانستی که رب العزة گفتی: عبدی اگر خواهی که در ولایتم نگری «لله ملك السموات و الارض» وگرخواهی که در سپاهم نگری «لله جنود السموات والارض» ور خواهی که در فعلم نگری «فانظر الی اثر رحمة الله کیف یحیی الارض بعدموتها» ورخواهی که در صنعم نگری «ومن آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر» ورخواهی که فردادر من نگری؛ امروز از صنع من بامن نگر بدیدهٔ دل «الم ترالی ربك کیف مدّالظّلّ» تافردا بفضل من درنگری بدیدهٔ سر «وجوهٌ یومئذٍ ناضرةٌ الی ربها ناظرةٌ».

ای جوانمرد! هرکه جلال حق بدانست واز صنع وی باوی نگرست؛ مقصدش درگاه الله بود، دست تصرّفش از کونین کوتاه بود، پای عشقش همیشه درراه بود، دلش درقبضهٔ عزت پادشاه بود، برظاهرش کسوت عبودیت بود، در باطنش حلیة نظر

باسرار ربوبیت بود، بروز درراز بود، بشب در ناز بود، این که رب العزة گفت: « و من آیاته اللیل والنهار والشمس والقمر »نه آنرا گفت تاتو صورت آن به بینیوازان در گذری، لیکن آن را گفت تاتو دران تفکر کنی وحقایق آن بازجوئی و بررموز و اشارات آن واقف شوی، بدانی که شب خلوتگاه دوستانست، موسم و میعاد آشتی جویانست، وقت نیاز نمودن مریدانست، هنگام راز وناز عاشقانست. بنده باید که باحق جل جلاله بروز در منزل راز بود، بشب در محمل ناز بود، بروزدرنظرصنایع بود، بشب در مشاهدهٔ صانع، بروز با خلق در خلق بود، بشب با حق بود در قدم صدق، بروز درکار بود، بشب درخمار بود، بروز راه جوید، بشب راز گوید، تاحق لیل ونهار گزارده بود و از صورت بصفت رسیده بود، وآنچه گفت تعالی وتقدس: « والشمس والقمر » آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت که از برج ازلیت تابد وازمطلع قربت برآید و برسینهٔ دوستان تابد. آفتاب و ماه صورت زینت آسمان است که میفرماید جل جلاله: « زیّنا السماء الدنیا بمصابیح » آفتاب عنایت و ماه معرفت زینت دلهای مؤمنان است که میگوید: « وزیّنه فی قلوبکم » ماه درآسمان گاه گاه بمیغ پوشیده شود لکن باطل نگردد، اشارت است که معصیت گاه گاه معرفت را بپوشد لکن هرگز باطل نکند.

قوله: « لاتسجدوا للشمس ولاللقمر واسجدوالله الذی خلقهنّ » ـ **آدم** صلوات الله علیه دران حال که بزلّت مبتلا شد بسیار بگریست وبآخر سجدهٔ توبت بیاورد، در آن سجده توبت وی بمحل قبول افتاد، جبرئیل آمد وآدم راخبر کرد که توبت تو مقبول شد. آدم ازان سجده سر برداشت واین بشارت از جبرئیل بشنید، بشکر این بشارت که یافت دیگر باره بسجده شتافت، سجدهٔ دیگر بیاورد، اول سجدهٔ عذر بود، دوم سجدهٔ شکر بود. تعلیم است مر بندگانرا که در نماز دوسجده آرید یکی عذر زلّتها خواستن، دیگر شکر نعمتها کردن، وگفته‌اند: این دو سجده که بنده‌آرد درحال عبادت یکی حکایت حال ازلی است آن روز که رب العزة فرمود: « الست بربکم » همه بسجود در افتادند دران حال که خطاب حق شنیدند، دیگر سجده مثال حال ابدی است در وقت دیدار خداوند ذوالجلال اندربهشت. چنانك در خبراست: « اذا سطع لهم نورٌ فیخرّون

سجّداً فیقال لهم : لیس هذا اوان السجود بل هذا اوان الوجود » . یك سجده در حال وجود است دیگر سجده در حال شهود ، بندهٔ مؤمن چون این دو سجده بیارد بوقت نماز و هنگام راز ، خویشتن را ازان عزیزان شمارد ، سجدهٔ اوّل حال وجود انگارد ، سجدهٔ دوم حال شهود انگارد ، همچنان بود که از ازل تا ابد درسجود گذارد . و گفته‌اند : دین خداوند که سبب رستگاری بندگان است و مایهٔ آشنائی ایشان بنـای آن بردو چیزاست: یکی نمایش از حق ، دیگر روش از بنده . نمایش آنست که گفت جل جلاله : « سنریهم آیاتنافی‌الافاق » ، روش آنست که گفت : « من عمل صالحاً فلنفسه » و تا از حق نمایش نبود از بنده روش نیاید ، وآن نمایش هم در آیات آفاق است هم در آیات انفس ، در آیات آفاق آنست که گفت : « اولم ینظروافی‌ملکوت السموات والارض » ، و درآیات‌انفس آنست که گفت : « و فی انفسکم افلاتبصرون » ـ میگوید: خویشتن را ننگرید واندیشه نکنید در نهاد خویش که ربّ العالمین چندین دقایق حکمت و حقایق صنعت بقلم لطف قدم برلوح این نهاد ثبت کرده وانوار اصطناع وآثار تکریم‌بروی نگاشته،سری‌مدوّر که سراپردهٔ عقل است و مجمع علم‌از وی صومعة الحواس ساخته،این نهاد مجوّف واین‌شخص مؤلّف ، قیمت که گرفت بعقل و علم گرفت . قیمت‌آدمی بعقل است و حشمت او بعلم ، کمال آدمی بعقل است و جمال او بعلم ، پیشانی چون تختهٔ سیم‌آفرید ، دوابرو بر مثال دو کمان از مشك ناب بروی بزه کرده ، دونقطهٔ نور چشم در دوپیکر ظلمت ودیعت‌نهاده ، صدهزار گل مورّد از گلشن دورخ او برآورده ، سی و دودندان برمثال درّ درصدف‌دهان نهان کرده ، مهری از عقیق آبدار بروی نهاده ، از آنجاکه بدایت لب است تا آنجا که نهایت حلق است بیست و نه منزل آفریده وآنرا مخارج بیست و نه حرف گردانیده ، از دل سلطانی‌درجود آورده واز سینه اورا میدانی ساخته و ازهمّت مرکبی تیزرو وازاندیشه بریدی مسرع ، دودست گیرا دوپای روا آفریده . این همه که‌رفت خلعت‌خلقت است‌وجمال ظـاهر ، وبالای این کمال وجمال باطن است ، یکی تأمّل کن در لطایف وعواطف ربانی وآثـارعنایت و رعایت الهی که تعبیهٔ این مشتی خاك‌است ، وانواع کرامت و تخاصیص قربت که برایشان‌نهاده که همه عالم‌بیافرید وبهیچ‌آفریده نظر محبت نکرد . بهیچ‌موجود

رسول نفرستاد؛ بهیچ مخلوق پیغام نداد، چون نوبت بآدمیان رسید که بر کشید گان لطف بودند ونواختگان فضل ومعادن انوار، اسرار ایشانرا محل نظر خود گردانید، پیغامبران بایشان فرستاد، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد، سوز عشق دردلها نهاد، بواعث شوق و دواعی ارادت پیاپی کرد. مقصود ازین عبارت واشارت آنست که آدمی مشتی خاك است، هرچه یافت ازین تشریفات وتکریمات همه لطف وعنایت خداوند پاك است. اوجل جلاله عطا که دهد بکرم خود دهد نه باستحقاق تو، بجود خود دهد نه بسجود تو، بفضل خود دهد نه بفعل تو، بخدائی خود دهد نه بکدخدائی تو.

پایان مجلد هشتم از تفسیر کشف الاسرار

(ازاول سورة الاحزاب تا آخر سورة فصلت)

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

مجلد هشتم

جزء بیست و یکم و بیست دوم
۳۳ - سورة الاحزاب (۷۳ آيه)

جزء بيست و دوم

٣٤ - سورة سبا (٥٤ آيه)

١ـ النوبة الاولى

صفحه

٢ـ النوبة الاولى

صفحه

جزء بیست ودوم

۳۵ - سورة الملائکة (۴۵ آیه)

۱ - النوبة الاولى

۲ - النوبة الاولى

جزءبیست ودوم وبیست‌وسوم

۳۶ـ سورهٔ یس (۸۳آیه)

صفحه

٣ ـ النوبةالاولى

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

٤ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

جزء بیست وسوم

۳۷ - سورة الصافات (۱۸۲ آیه)

جزء بیست‌وسوم

۳۸- سورة ص (۸۸ آیه)

النوبة الثالثة

۴ ـ النوبة الاولی

النوبة الثانیة

جزء بيست و سوم و بيست وچهارم

۳۹ - سورة الزمر (۷۵ آيه)

النوبة الثالثة

٣ – النوبة الاولی

النوبة الثانیة

النوبة الثالثة

الجزء الرابع و العشرون

٤ – النوبة الاولی

جزء بيست و چهارم

٤٠ ـ سورة المؤمن (٨٥ آيه)

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

۴ ـ النوبة الاولى

النوبة الثانية

جزء بيست و چهارم

٤١ ـ سورة المصابيح (فصلت)

(٥٤ آيه)

النوبة الثانية

النوبة الثالثة

خلاصة فهرست